التابعین الی یوم الیقین ممدود باد اما بعد اضعف عباد الله قدمبوس علما و درویشان ملتمس
احوال و فضایل ایشان میگوید که از چهارده خانواده اذن و ارشاد شیخ المشایخ و الاولیا حضرت
سیادت پناهی سید علی ترمذی رسیده بود و از و باین قدمبوس شمه مشام کام رسیده است
پس ناچارست که بالتماس فرزند چیزی از ان از عموم بلوی خواهم بیان کرد و چون جمله اهل ایمان
خاص و عام را دیدم که از چند چیز ناچارست بطریق مجمل درین مجموعه بیان خواهم کرد تا مردم اهل ایمان
را بسنده بود و نام این رساله **ارشاد الطالبین** نهادم تا هر طالبی که دم از طالبی
و سیر سلوک زند باید که درینجا نظر کند بلکه در حفظ آرد تا در سلوک مغالطه نخورد و ضال و مضل نگردد
پس این کتاب را بچهار باب بنا نهادم تا بچهار جوی بهشت مانند والله اعلم بالصواب **باب**
اول مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در توحید **فصل دوم** در ایمان **فصل**
سیوم در وضو و ملایم آن **فصل چهارم** در نماز و ملایم آن **باب دوم** مشتمل بر
چهار فصل است **فصل اول** در توبه **فصل دوم** در علامت پیر کامل و ملایم آن
فصل سیوم در چهار علم و ملایم آن **فصل چهارم** در ذکر **باب سیوم** در
سیر سلوک **باب چهارم** مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در اخلاق حمیده **فصل**
دوم در اخلاق ذمیمه **فصل سیوم** در صبر **فصل چهارم** در شکر **باب**
اول مشتمل بر چهار فصل است **فصل اول** در توحید و توحید بحسب صیغه مصدر است
بمعنی یگانه شدن **بدان** ای عزیز که در نفحات انس امام محمد غزالی قدس الله سره العزیز
توحید را بر چهار نوع مقرر ساخته است و در اصطلاح صوفیان التوحید اسقاط الاضافات
کما سنذکره فی موضعه اول توحید عام که آنرا توحید ایمان گویند چنانکه عوام الناس از انبیا و
اولیا و غیر ذلک در این فی نیست کما قال الله تعالی یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت
فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة و قوله تعالی انما الهکم اله واحد پس اگر انبیا نیامده بودی و کتب
آسمانی وارد نشده بودی هر یکی را لازم بودی که در بدیهه دانستی که این چنین مخلوقات مختلفات
در اراضی و سماوات را خالقی هست چنانکه اگر کسی از مکان بعید مشاهده کند دود بر اید پس کس
معین بدیهی بیقین دانسته باشد که در انجا آتشی هست که بغیر آتش دود را وجود ممکن نیست همچنین

دریافتندی که هر حادثی را بنا کننده هست و یگانگی او هر یک قائل باشند که او پدید آرنده عالم
واحد است تا هر یک جزو دیگری را پرستند هر که جزو او دیگری کرده او کار معطل است
و او را احد او ندکه همتای مخالف هم سر ند یا موافق هم سازنده باشد نیست و پاسند ذات
پاک او را صفاتی موجود باشد چون سخن که تحریر در پیش است هر که او را یگانگی ذات و صفات
شناخت او را عارف گویند چنانکه ذات او قدیم است صفات او نیز قدیم باشد که اگر صفات
قدیم نبودی پس علم که صفت قدیم اوست بعد از جهل بوده است و باشد و این در حضرت پاک
او نیست گردن که محض عیب دارد صفت و پیش جهل روا داشتن نیست اول حی است که زنده
او موجود عالم که بداند پنهان پیدا در هم علم که ظاهر و باطن جمله ممکنات و جزئیات و کلیات
در علم او آسمان برابر [illegible] دار هر دو است و قدرت که اگر صفت قادری آسمانها را
بار عظمت در دست باشد گمان کنند که آسمان را بعطیه خود دارد و این را با صعوبت اگر چه
در ابهام خلق یکی را اما در پس قدرت او یکی و آسمان برابر در آوردن نیست و در سوکار است
و ارادت که هر چه از تمامی مخلوقات و افعال انسان در وجود آوردن جمله ممکنات از
ازل باشد در ارادت او در وقتی برابر شمس سر بود که ذره از آن بجا در و ناقص بخواهد
بند این چهار صفت ذاتی را الهی گویند که جمله اسماء و صفت را اگر چه قدیم اند اضافت
با ایشان است و سمیع که بی آلت گوش شنوا است صفت شنوائی و بصیر که بی حدقه
مردمک چشم اگر در شب تاریک بر سنگ سیاه مورچه و بسته سیاه بیند و صفت بصارت او را
می بیند و صفت سمعیت شنیدن پای مورچه و بر بسته و آواز بر بسته و صحن [illegible]
آدمی [illegible] و لقعت عالمی استخوان است و مورچه [illegible] گویا که یک صفت از
دیگر جدا تا رسانند اینجا که یک است هم شنید و متکلم یعنی گویاست کلام ازلی که کلام او از
جنس صوت و حرف نیست که از جبرائیل سمع صوما و الا علی کلام الله تعالی علی آراد الله
معانی [illegible] دل حضرت پر کلام حق سبحانه چه چیز است یکی آنکه در تفسیر حسینی آورده است
چون حضرت رسالت پناه در آسمان دنیا رسید علامی سید السلام علیک یا رسول الله
حضرت رسالت پناه متحیر شدند که آواز رسید و صورت ندید مهر جبرائیل علیه السلام گفت

گفت که جواب سلام باز گوی یا رسول الله بعد جواب حضرت رسالت پناه از جبرائیل
پرسید که ایشان کیانند گفت این دو فرشته اند که ایشان را در تنزیل سفرة و بررة گویند که قوله تعالی
بایدی سفرة کرام بررة پس آن نازنین کونین از جبرائیل پرسید که یا اخی شما او را می بینید
گفت نی یا رسول الله بلک آواز ایشان می شنوم و مبرهن و بلا محال میدانم که هنوز آدم در وجود
نیامده بود که جمله کتب منزل از ایشان شنودم و یکبارگی در دل من محفوظ شده اند و در آسمان
دنیا پیش هاروت و ماروت که ایشان نیز مقرب بودند گفتم و ایشان بر اوراق درختان
یاقوت که در آسمان اند نوشتند و بهر چهار پیغمبران را بامر ایشان رسانیدم که ذره از آن
کم و بیش نشود و دلیل دوم آنکه کلام را سه نوع تقریر کرده اند یکی آنکه گفتم که این را کلام صوتی
گویند دیگر کلام صوری و سیم کلام معنوی و مراد از کلام صوری لوح محفوظ است آن را
جبرائیل معاینه می کند و کلام معنوی چون دو درویش در انجمن نشسته باشند و هر دو از خود
منتفی شده و خود را بتصرف حق سپرده پس بهر دو روح سراجی یک بدیگر بیاکانند چنانکه
جامه خلق را دران اطلاع نباشد پس این کلام بزبان ما مقرون است و در دل ما محفوظ
است قرطاس مداد او مخلوق اما معنی که قایم بذات است و صفت ازلی است چنان است
چنانکه بود پس هرچه حضرت رسالت پناه بر ما خواند و آواز جبرائیل شنید و جبرائیل از سفرة
کرام بررة و ایشان از حضرت پاک لم یزل بی کام و بی زبان آگاهی یافته اند ذره از آن بیش
و کم نداند و غیر مخلوق دانند تا ایمان بسلامت ماند و در **بوستان ابولیث**
آورده است قال علیه السلام من قال القرآن مخلوق فهو کافر بالله و مشیت که از آنکه
گویند که هرچه در ارادت قدیم خواسته است اکنون هیچ ذره از ذرات ممکنات از آن کم
و بیش و تغیر و تبدیل نیاید و بغیر مشیت او گیاهی و برگی در شجر نروید و نه افتد و این را
صفات موجودانی و لازمی گویند که آن چهار اول متعدی اند و هشت بلکه جمله صفات
ذات سیاره او ثبوتی و قدیمی اند بخلاف صفات مخلوقات که حادث و عارضی اند و هیچون
دیگر گونه بی عیب و بی نقصان چون سبوح قدوس صفات سلبی و تنزیهی گویند که نفی
ذات پاک او اطلاق نتوان کرد و مفرد عدل و محیی ممیت را صفات اضافی گویند

پس عالم فانی را چنانکه در توحید ایمان اگر بعضی وصرتی از حق تعالی مراد دارد ابهاما طلبی چون
سر کار شناسان دایره ایمان بیرون آمده در ورطه کفر افتد و طاقت حرف او نشد علی ات
چنانکه در طوالع شموس در بیان توحید ایمان آورده است که درنگ کافی از جهان میگ
آمد چنانکه وقتی صاحب کشاف بر دهقان گذر کرد و پرسید که ای دهقان خدای که
خدای یکیست گفت بلی یکی است گفت هیچ نشنیده ام که خدای یک است شیخ گفت اگر کسی
دو گوید چه کوی زیرکت روی آن دهقان متغیر شد و سیلی کرد در دست و دست سجاده از
عادت سطانی بر داشت و گفت که اگر تو گوئی همین زبان در ضرت گویم و گردنت را
بشکنم شیخ سلام کرد و گفت از جهاد در یک دلیل که من نقلی و عقلی دانسته ام و اسلام تمام
که همین یک اعتقاد و سماع است **و در مشارق الانوار آورده است**
که سلطان هر روز تخت خود را بر سر آب دریاها می نهد و باطنش همی خود سجده مه
و شکو کرد و در عالم مردمان را از دین حق گمراه کند چون با ابلیس وی میرود هم
را می پرسد که چه کرده اند یکی گوید که یکی را چنین خود ساخته ام و دیگری بار با کشیده ام
و من طریق هر یکی از گناه کبایر و صغایر حرص کند گوید که سهل است که کردید دیگری
می گوید که فلان را در اوان حسن طلاق گویانیدم و با مرید من را اعتقاد در سر بیش محکم
کرده اندم و من وسوسه برکند که طلاق نشد گوید که تو مرا همی بر دایک من سا که کار
کرده که اگر خود جدا کند بیای آدم کم شود و اگر نبود و نکاح جدید بسته شد و حلال خواهد
کار شود **و همبرین طریق** در بنی اسرائیل یکی از زاهدان آن ملعون چنین راه زدی
رفت که چهار سال در صومعه مشغول شده کند و آمده بود و ثانی در او بود که دست در
کار نامید کردن گاو و در تفت کرده بود و او را رسید که ای زاهد اگر خدای تبارک و تعالی
هفت طبق آسمان و زمین برابر سوراخ سوزن گذراند تواند یا نه او گفت خر دانم کان ملعون
از من صحبت وی با دیو من از ارمل آمد گفت چه کردی گفت الان راه بر این بستم
و این طریق جواب داد گفت بدم خاص بستم که او را کافر کردی پس مرا بدان صحبت
که بعضی بی سر بی از نفس سیئات برسیدن حمله ممکن بود قصه قدرت الهی [illegible]

ف
در بیان ... علی ات

ف
در بیان سلطان ... کردار

ف
احوال ... در صحبت ...

پس هرچه بایشان رسد از حق تعالی دانند و نه بینند از خلق چنانکه منقول **است** که حضرت
جنید بغدادی قدس سره چون مریدان به نزدش رسیدندی و دیدندی که روی مبارک
او چون مگسان عسل که بر عسل جمع آیند همچنان مگسان گرفته بودی می گفتند که یا شیخ
غذا دوست داده است باید که بجنبانی تا برخیزند گفت که تی جنبانیده بودم و چون نظر
در علم الیقین کردم وجود پریدن مگسان از ایشان ندیدم بلکه از حق پس از تصرف و تدبیر
در رضا خود گذشتم چنانکه عراقی گوید **نظم** تا جنبش دست هست مادام تو سایه متحرک است
ناکام تو چون سایه ز دست یافت دایه تو پیش خود در اصل نیست سایه تو هر آن چیز که وجود
او ز خود نیست تو هستیش نهادن ز خود نیست تو هر آن چیز که بحق قیام دارد [illegible] او نیست
ولیکن نام دارد تو پس عرفا را چون نظر از آلت منقطع شده دیدند که غیر نامی بیش نیست که
شرک ایمان عوام این است که در عبادت غیر الله را شریک کنند که در حق ایشان التوحید
اسقاط الاضافات تا اگر اضافت بغیر الله کنند و در پرستش از دایره ایمان بدر شوند
اما ایشان را اسقاط اضافت از جمله اشیا است که اشیا التی بیش نیست که قوله تعالی
والله خلقکم و ما تعملون ایضا قوله تعالی انه یعلم السر و اخفی، **و در شرح فصوص**
آورده است که هرچه در ظاهر و باطن مخلوقات در وجود می آید خداوند تبارک
و تعالی در غایبات افلاک پنهان کرده و در محل خود بوی میرساند **و در طوالع**
شموس است که سر آنچه در ضمیر تست و اخفی آنچه هنوز نیامده باشد و هرچه در خاطر تو
میگذرد و بسا باشد که ترا معلوم نباشد و اگر مرا از ان جاهل دانی پس ایمان به یگانگی من نیاورده
باشی و الا و لا تسر الناظرین از ناظران مجازی مر آنک ندانی پس چون عارفان ویرا
علم سر و اخفی دانند خود را اسیر کرده و بدو سپرده و ضرر و نفع خلق از میان برطرف کرده
و اگر نه از دایره عارفان بلغزاند اما چون توحید ایمانی دارند در کفر نورزند و نه افتند
اما در دعوی معرفت کذاب اند **چنانکه** پیش حضرت رسالت پناه کافری شقی نشسته
بود از غایت بی ادبی یک نی در دست داشت و آنرا بر زمین سخت میزد و بحضرت رسالت
پناه سخن میکرد ناگاه پارچه از ان نی جدا شد و انگشت وسطی مبارک زخم شد و از خون

روایت شده از حضرت صلی الله علیه وسلم همان انگشت را در دست گرفت و چون بیهان
کرد با نظر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه دور رسید که سرش یارش خدا خواهد کرد زیرا
که حق سبحانه و تعالی در حق من فرموده است قوله تعالی وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
تا در حق او رحمت بعموم و شامل زمان نظر حضرت در توحید علمی بود و چون کار آن
جهان حال و در سلطان شدن عارفان را اسقاط اضافات این رمز است توحید
شهود حالی و آن چون دایم الدوام خود را در دریای یک وحدت دائم که اذا تم الفقر
ترکه البحر که چون سفینه وجود ممکنات از نظر منقطع شد و ایشان را دریای وحدت بحار
اسما و صفات با هر موج که استعداد ازلی یافته است در تلاطم می آرد ازین است که منصور
می گفت شعر ولدت امی اباها ذا من اعجابی و ابا طفل صغیر فی حجور مرضعاتی
ظاهر گردد احدیت مراتب اعلای خویش را وحدت که احدیت وصف و عشق سابح
نامند که پیش از اقتضای خلق ارتسام و شان و صفتها رقم خود مستغنی بود و چون قصد اظهار
وحدت در واحدیت مفرده او ممکنات وجود و هستی یافت که از اعیان ثابته گویند
و هر اسم جوانان از جود شد اسمای جلالیه جوانان از جود شد و جمالیه جوانان از جود
من وحدت ای واحدیت اما چنانکه شاه قاسم میفرماید بیت عشق است که با ما رحم
است تحقیق و جز عشق کسی را خبری نیست بگوید و یعنی انجه در ذات حرف معنی بود تعلیه
وحدت در واحدیت خود بخود مشاهده کرد که علم و نور و شهود از لوازم واحدیت است
و ممکنات چون خود را در هستی یافتند فریاد نامند و اکنون هر اسمی همچنان در تسلی
از خود است چنانکه مربوبات تعلق رب دارند و مرزوقات تعلق برازق این تا وقتی
لمحه در لمحه عدا ابها و تنزاره سفر که می آید تعلق قهاری و جلالی دارد و با ملکی
هست گویا که در کنار دیگران استاده اند و دلیل مر آنکه در اوان دار منصور را
دست و پای بریدند و خنده می کرد چه در آن حال که جملی او را سنگسار میکردند
بحق که در مقام سالکان است راه هم نشیند و پرده با یار شهداز آن سبب الم
در حمت ایشان نرسد چنانکه قاضی حمید الدین ناگوری در تصنیف خویش در طوالع

شموس آورده است که جوانی را به تهمت عاشقی و معشوقی گرفته بودند و او را سیصد چوب
زدند و بر او هیچ اثر الم چوب نبود خلق متحیر شدند که این چه حال است یکی که واقف اینحال بود
گفت محبوب او در میان این جمع است و نظر او در محبوب است و خلق و چوب در نظر او نمی آید
و او نیز در نظر محبوب خود است از آن سبب مصئون است که خبر از چوب نیست و آورده اند که
حسن نوری در عین مشاهده بر حالی رسید هفت روز در میان نی زار در ویده برقص
میرفت چون وقت نماز شدی بخود آمدی و نماز گذاردی و باز در رقص شدی و هیچ آزار
بوجود او نرسیدی که در عصمت محبوب خود بود و او جز محبوب نمیدید **و نیز در طوالع**
شموس آورده است که وقتی در بنی اسرائیل زاهدی بود بیست سال تحریمه نماز بسته و در
وحدت او مستغرق و از خود بیخبر استاده بود بعد از آن اگاهش کردند بخود آمد و گفتند
حال چه بود گفت چون تحریمه غیر الله را پس پشت انداختم و چشم حق بینی باز شد غیر الله
جمایست را ملکه قیا را هم فراموش کردم و بتصرف و عصمت سید استاده بودم **منقول**
است که بزرگی در اوان جان کندن بود و دوازده روز چشم او کشاده بر یکی قرار
بود و بر هم نمیزد و مجموعه خلق مضطرب شدند و بزرگی دیگر را در پیش او دعوت نمودند
چون چنان بدید روی مبارک او بجانب خود گردانید در حال چشم پوشیده طیر روح
او از قفس قالب پرید گفتند که ای شیخ در حق او چه کردی گفت چشم حق بین او در تماشای
حق بود چون روی او بجانب خود گردانیدم جان را تسلیم کرد که این دوازده روز در ذوق
محبوب همچنان بود که گویا پلک بر پلک نزده است **و در تذکرة الاولیا** مذکور است
که چون حضرت بایزید بسطامی قدس سره در هنگام سکرات انا سبحانی و ما اعظم شانی گفت
بعده مریدانش گفتند که یا شیخ شما سخن نا موزون شرع گفته اید شیخ قدس سره گفت
اگر بار دیگر بگویم مرا بکشید و بقلم تراش پاره پاره کنید چون روزی باز در خانه نشسته
بود وجود او بظاهر چندان بزرگ شد که تمام خانه پر شد و سر پیش از خانه بیرون گذشت
باز انا سبحانی و ما اعظم شانی گفت مریدانش کارد زدند هیچ اثر کارد بر وظاهر
نشد پس وقت که باز بخود آمد پرسیدند که یا شیخ چرا سخن نا موزون شریعت گفتی

ف

ف

گفت مرا چرا سر زدند گفتند وهان بجا آوردم اما کار در تمام نکرد گفت پس من مردم
که الوهیت او وجود مرا محو کرده بود و هر چه گفت خود بخود گفت پس در میان بودم یعنی
گویند که چون سر بر نی زدند که دست جلاد جدا شد چون عالم ظاهر شد که فریاد برآورد
و گفت که من اسم که اسم آن بودم که او بود گفتند آن چه بود که سر او جدا کردند دست و جان
مرشد گفت که از حال مردان شنیده بودند وقتی که آدم صفی الله از خاک پاک و آب قرب
کرده سر او را چند که مبارک وجای او چند طایفه که در آن می ایستادند فرشتگان بود و چون
از بهشت فرود آورده بودند سر او تا آسمان می رسید و مهتر جبرائیل علیه السلام بر وجود او
نهاد یا الهی صحبت که آن را این نوع عجائب غرائب در تصرف الوهیت او بسیار است
و در تفسیر ابو اللیث است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
سلم از خانه مادر مومنان بی بی عایشه صدیقه رضی الله عنها و عن ابیها بیرون آمد
بی بی از انجا که خاصیت عورتان است غیرت بکار آمد و متهم شد و گفت مبادا که در حرم
دیگر رفته باشد بر جوشیدت و در تفحص حرم رسول الله صلی الله علیه و سلم رفت و ندید
نیافت و در خانه ابی بکر رضی الله عنه رفت آنجا نیز نیافت و در مسجد آمد دید که
خود را اندرون مسجد معکوس کرده و پای مبارک خود را برسن در سقف خانه بسته آویخته
و افتاده بود بی بی چون چنان دید از روی شفقت سر مبارکش را بالا گرفت و بالا
می کرد و در بالا کردن بسیار مضطر شد و از تکلیف بسیار حضرت پرسید که کیستی
بی بی گفت منم عائشه گفت عائشه کیست گفت بنت ابابکر صدیق گفت صدیق کیست
گفت پسر ابو قحافه گفت ابو قحافه کیست گفت پدر خسر محمد علیه السلام گفت محمد کیست چندانکه
بی بی دست از روی بازداشت و به خانه آمد چون حضرت رسالت به هوش آمد و خود را
از رسن خلاص کرده در خانه بی بی آمد بی بی احوال باز نمود آن بار حضرت صلی الله علیه
و سلم گفت لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل و هذا حال التوحید
اسقاط الاضافات این رمز است چنانکه در مکتوبات شیخ شرف الدین
منیری آورده است که اوحی الله تعالی الی اولیائه یعنی الهام کرد با اولیاء خویش

اما عند ظن العبد والعبد متصل بالظن والظن متصل بالرب و در مقابله او این آورده است
بیت تو در وی گم شو که توحید آن بود ٭ گم شدن گم کن که تفرید آن بود ٭ ای برادر
اینجا گم شدن هست نه دم زدن و نه کلام ما و من و کلام ما و من دعوی است و دعوی کذاب
بارب الارباب بمانی خود مردود است چنانکه حلاج میفرماید **بیت** تا که بود دم میزنی
همدم نئی ٭ تا که موئی مانده محرم نئی ٭ و حضرت شیخ سعدی شیرازی میفرماید **مثنوی**
ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز ٭ کان سوخته را جان شد و آواز نیامد ٭ این مدعیان در
طلبش بیخبرانند ٭ کانرا که خبر شد خبرش باز نیامد ٭ و قال غیره **بیت** هر که با او دوست
دارد کافر مطلق شود ٭ پیشوای خلق گردد سالک برحق شود ٭ و بلغت عرب کافر معنی
ساتر دارد چنانکه زمین را ایشان نیز کافره گویند که زمین پوشنده تخم گیاه است
و شب تاریک را نیز کافره گویند که همه چیزها را می پوشد و محب بمحبوب برسد بنابر
این است که پیغمبر علیه السلام گفت الکافر اذا مات فی کفره دخل الجنة و اینجا کافر معنی
کفاره دهنده است یعنی دوستی من چه ظاهر و چه باطن در متابعت رسول علیه
السلام است پس چون رسول علیه السلام در اوان سکرات دوستی من خود را و
ملک مقرب را در میان نه بیند پس چاکران او که لاف دوستی زنند بطریق اولی
شایان دوستی من شوند لقوله علیه السلام اتصاله فی انفصاله و انفصاله فی اتصاله
یعنی اتصال حق با انفصال شدن از خود و انفصال از حق با اتصال شدن بخود پس
در چشم سالک حق هرچه غیر الله است محو و مضمحل شود و سوی الله چنان پوشیده باشد
که خود را و غیر را نداند پس چون جمله عبارات و اشارات از وی پوشیده شد گویا که
ساتر مطلق شد آنگاه پیشوای خلق را شاید و نام سالکی بر وی اطلاق توان کرد و **توحید**
چهارم را توحید الهی گویند و آن چنان است که در ازل الازال و غیب الغیوب بلا نشان
و عبارت بود تا کنون هم چنان است که هر چند که کسی از انبیا و اولیا بیان بعبارت کنند
ایشان محدود اند از حد خود گویند که محدود ذره نامحدود را در مقالات و مفهومات
آوردن محال است که مصنوعات او در معقولات عقلا در نمی آید پس چه جای آنکه ذات

بیان توحید الهی

باکستی راکس درعقل و وهم نیامد آورده‌اند که روزی این فقیر را کسی با ملحدی در غیر افتاد
بود که غیر حیثیت آن ملحد که اکثر مسلمانان را از دین برده بود و شریعت مصطفی
صلی الله علیه وسلم را در پس پشت انداخته و محرمات را مباح دانسته چنان تقریر
نمود که غیر غیر حدا را گویند فقیر کلامیست حق آمد و گفت که ای را حسم حق میں تمد خیره
مذهب ایشان چه باشد ملحدی که ازان حال ملحدی او بود اظهار کرد و گفت که چون کسی
آرد را خمیر سازد و چاراں نانی سیر دوار وجود نان نادی حسر که نان او محجوب
سازد یکطرف را اوست و دیگر طرف را نشت و میان را سعر باشد و جمله جز یک
نان نیست هست گفتمش که این سبب مردمان جاهل را مرید خود ساخته و از راه
راست بیرون کرده و مذهب اباحتیان پیش گرفته بعده او گفت که در مذهب
صوفیان سا غیر حیثیت گفتمش صوفیان ما را ان بود که در غیب الغیوب معلومات حق در ثبت
او معدوم بودند وجود میگویند غیر را جز مای پیش نیست و ما چون سبب تنزلات وحدت
از اجمال را اصل که بسته کرده اشاد الله تعالی وجود حسی یافته ممکن و عجیب گویند چنانکه عراقی
رحمه الله نظم هر گدائی مرد سلطان کی شود گو شسته آخر سلیمان کی شود دیو بین عجب است کس
مردی گدا گو چونکه سلطان هست سلطان کی شود و العجب کار بی هست بس نادری خواس
چون عین است آن کی شود و اگر چه ار کر مای امتحاج بود امادر اقصاء صفاتیه چون
قابلیت داشت گویا که شور انگیزی پیدا کرد و وجود را که در عیان باشد بود لطیف حس آورد
نام غیریت نهاد و حالا مار فرد اعشق محو در راه مرید و عجب اران اروی که عین محل واقع شد
هست که چنان را گویند که حسر را در غیر محل نهد که ادراک هیچ وردی بروی برسد از است
که حق را حیرت گویند چون سخن من جای رسانیدم ملحد گفت که عین محل چگونه باشد گفتم
که چون این چوب خشک که می بینند و حال انکه وقت موافقت وان چوب از جنس
درختان میوه هست و در نهال از روی زرد الو یا انواع میوه اظهار شود و چوب تغیر و تبدیل
نماند و هر کس از ان میوه بخورد و لذت میوه یابد و چون نهان گرد نهان باشد و چوب
بجای خود و میوه بجای خود ملحد چون سخن را نشنود از انجا که جاهلی او بود خندید و اغار

کرد و قسم یاد کرد و گفت والله ثم بالله آنچه شما گفتید احمقی است بدانکه هر چه در ان چنین نباشد
صادر شدن ازو محال است و آن جماعتی که مریدان او بودند از سخن او خوشدل و خرم شدند
پس باز فقیر در تقریر در آمد و گفت اگر این را در فرقان مجید خود یاد کرده باشد پس باید که
شما از ملحدی خود باز گردید و تائب شوید و من بعد دست انابت دهید و خلق را گمراه
نسازید و درین شرط جزم کرد که هرگز در کلام شریف چنین نباشد گفتم در وقتی که ثمودیان مردمان
کوچی و ترک بودند و بالها بسیار و آب اندک داشتند و ثمود کم آبی را میگویند بعد از وفات
هود پیغمبر عم صالح پیغمبر علیه السلام بر ایشان از طرف دیگر پیدا شد و رسالت خود با ایشان
اظهار کرد و ایشان قبول نکردند تا آورده اند که روزی عید ایشان بود ایشان در صحرا و
بیابان گرد آمده بودند و جمع شدند و سنگ سیاه را بخدای پرستیدند حضرت صالح علیه
السلام نیز آنجا حاضر شد و گفت ای بدبختان سنگ هرگز لایق خدای نباشد ایشان
گفتند ای صالح برای ما معجزه پیدا کن که هم ازین سنگ اشتری پیدا شود که کلان ازین سنگ
باشد و از ان اشتر بچه بر آید که او نیز بقد برابر مادر باشد و بر پیغامبری شما گواهی دهد و مارا
از ایشان نفع بسیار باشد پیغامبر خدا گفت ای بدبختان هر معجزه که شما خواهید بفرمان
خدای تعالی پیدا خواهد شد ما بعد ازان شما ایمان خواهید آورد و بعذاب گرفتار خواهید شد
و ایشان شرط کردند که ما ایمان خواهیم آورد پس صالح علیه السلام دوگانه ادا کرد و بعد
از ادای دوگانه سر بر زمین نهاد و از رب العزت درخواست چون سر از سجده برداشت
از سنگ شتری برخواست و ازان سنگ سیاه که بت ایشان بود همچون درد زه
که عورات را باشد آوازی بر آمد و ازو اشتر ماده پیدا شد که از سر و سینه او سیصد بیست
گز بود و او نیز هم درد زه آغاز کرد و ازان اشتر ماده بچه بر آمد که سر و سینه او نیز سیصد
و بیست گز بود و بزبان فصیح بر رسالت صالح علیه السلام گواهی دادند که لا اله الا الله صالح
رسول الله دین ایشانرا کاریزی بود که آب او در یک حوض آمدی و جفر او بمقدار
قدم بود و در آنجا آب جمع میکردند و در شب پر می شد و در روز چهار پایان و دواب
ایشان همه آب را میخوردند چون این دو اشتر پیدا شدند آب را بنوبت کردند یک روز

این هر دو سحر مسحور شدند و آن حرص پر از سر ایشان میشد و روز دیگر مواشی ایشان مسحور شدند
و ابریشم ایشان صوبه‌ها از دست کردند و از سر ایشان مسحور شدند و آن دهقانان در جهد
ایمان ما و بردند مدت مدید برایشان برآمد که دو پهلوانان ایشان بودند هر دو همراه یار
و در بیرون جای نه دو سه روز مان آمدند و آن دو تن را مال بسیار بود و آن سه روز مایه
لعب کردند و دشت شدند برای ما طعام لطیف و گوناگون پیدا کنید آن سه روز مان گفتند
از سر یار که چون تمام شد آن پهلوانان گفتند که چرا چنین گفتید گفتند از برین تا ایران
صدای صالح مواشی ما مان گناه مسحور شدند و هر جا که سرای میشد مواشی ما مان منکر بردند
و آب سیر باشد ... می باشد گویا که چون ایشان خشک شده است روغن سرا رکجا آید
آن دهقانان گفتند که اگر این شترا را اکثر ... ما مان چه خواهید داد چون آن دو زمان
صاحب جمال و مدکاره و صاحب مال بودند گفتند که ما هر دو مع اموال خود ملک تو
ساختیم و آورده اند که را ... که آن سر قند بر سر ایشان رفت
ده کافته شده بودند و آن هر دو ملعونان رفتند و در آن ره گذر در هر دو جانب ...
... و شدند و جاری ریخت کردند و در آن غار پنهان شدند چون شترا ده اول آمد
از هر دو جانب بر جاست دیوائی احمره و در آن گردند و راه تنگ بود امکان بار
گشتن شتر نبود و الا هر دو را هلاک کردندی چون بچه اش از عقب آمد و مادر پس
پی کرده افتاده بود از ترس ایشان گریخت و بر آن حدادرون کوه در آمد و جائی ...
مدت یکسال مر روانی مادرت سه سال گوشت او مسحور شد که ماقه هست بود گوشت
او را ... بوی بود و کسی دمی سر و بعد از آن بصاعقه او سارا هلاک کرد که نامه حم کلان ...
امر برایشان بار بد و بر در بر سر رسید بعهر چند کما قال الله تعالی فقال لهم رسول الله ناقه
الله و سقیها فکذبوه فعقروها و در سوره هود نیز مذکور است چون این آیت را مریان تشریح
... و کهتم کرای دهقان حدا انراجیدان مدایع و احترام است که مرد اعقل را احتیر
سوختن بود بی نیست که الفقر محرم عشق است فیه فقد صل بلیت کمال عاشقی پروا
دارد بوکه عیب انسهعمر امروا ماند ... که اگر بیا ملک مرد از ... استخوان آن شتر مسدود مانی است

تا این زمان که حاجیان میروند دران موضع چندان غوغای تفنگ و دمامه و غیره که
پیدا می کنند از ترس انکه اگر آن شتر بچه آواز دهد تمام عالم راز هر شتر قدس ازین تقدیر
یک مرید او که دعوی خدای میکرد گفت که حضرتم امنا که خدای منم و مرا از خدا جدا
چرا ساختی و من غلط کرده بودم که خود را خدای می گفتم و منقول است که بایزید بسطامی
قدس الله سره سر بر زمین میزد و می گفت ای مدعی کذاف که ترا سلطان العارفین میگویند
و حق تعالی فرموده است ما قدروا الله حق قدره پس بایزید گفت روزی جوان در پس من
می آمد و پی در پی من نهاد چون پس نگاه کردم جوان گفت یا بایزید اگر از پوستین خود
پارچه تبرک دهی تا من در زیر خود دوزم گفتمش اگر پوست خود را بکشم و تو بپوشانم بایزید
نشوی تا بمقام ریاضت من آئی جوان گفت یکی از کمینه ریاضت خویش بمن بنمای گفتم
کمینه مجاهده من این است که روزی در تهجد تکاسل نمودم اندیشه کردم از آن بود که آب بیشتر
از وظیفه خورده بودم بعد ازان قسم خوردم که مدت یکسال آب نخورم چون زبانم از تشنگی
و خشکی بیرون آمدی در خاک سرد میگرفتمش باز بجائی خود گرفتمش گفت عفاک الله که بمقام
خاصان همین است و عامه خلق را انجا گنجایش نباشد پس بعد از سیزده سال کوپا که از نفس خود
زبده ساختم و شش سال در بوته آتش مجاهده بنوع ریاضات و مجاهدات گداختم از و آئینه
پیدا شد و بعد از سه سال بصیقل ریاضات مصقل ساختم روی در نموده شد و بعد از آن
سال دیگر بنوع ریاضت و تزکیه و تصفیه نفس و دل روشن و مصفی ساختم که وجود من از روی معنی
نه از روی صورت کنجشک شد سی هزار سال چنانکه مهوش صوفیان است در باطنت در روح سیرانی
پرواز کردم و سی هزار سال در توحید و سی هزار سال در الوهیت چون نود هزار سال شد بایزید
از من رفت و خود را منتهی میدانستم تا رخنه شل زنار در گردن آویختم و نشستم بر منبر تا هاتفی آواز
داد و عتاب کرد که عرفتنی و ما عرفت حبیبی فارجع الیه پس زنار از گردن بگسلانیدم و سی هزار سال
در فردانیت پرواز کردم دیدم که میان من و میان حبیب او دو قدم مانده بود خواستم یا قدم برآرم
و پیشتر روم در هر قدم هزار در هزار دریای آتشین انبوه تهارمی جاری دیدم که یک بایزید چه باشد
اگر هزار در هزار بایزید باشند معدوم و مضمحل شوند کم همت بودم باز گشتم حیف ای برادر انجا که

انتهای اولیا است ابتدای انبیا است که آن یک قدم زدن محال باشد بود از او حدوث
نامند و اسحاک ابتدای حضرت رسالت پناه است و انتهای جمله انبیا کشف آن قدم را
وحدت نامند پس کو ناکرا ذات حرفی هیچکس دم نزده است چنانکه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم فرموده است سبحانک لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک پس
چون آن یار تمکین کوهر کرا از زبان در ربا را وچندین حمد و ثنای حق تعالی گفته است که در
حمد و ثنا عاجز آمد از کنه ذات ناحمد و داور زبان کوتاه کرده و عذر آورده در ملائم او قاضی
حسام الدین ناگوری قدس الله سره فرماید **بیت** ناطقه خوش سرای عاجز رخ توسل
لا جرم اعتذار کاورد به زبان مرتبه احتصار قال خیره سبحان من یکری فات سواه و جعل حرّ بکسه
کمالاتش سر در راه و در **کیمیای سعادت** امام محمد غزالی رحمة الله علیه آورده است که
معنی الله اکبر این است که بزرگتر از گفتار و خرد آن خلق است و گفت ما واحد و احد و احدیم
وحده هو حاجه مومران مرتبت پس ای برادر اهل سنت و جماعت را باید که خود را
شناسا حق دانی که حق معرفت او همین یکی گفتن و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن است
چنانکه خدا تعالی گفت انما الله اله واحد و جبرائیل علیه السلام ستود و محمد رسول الله
اعتقاد کرد ما در ورطه ضلالت نیفتی و ما از کمال معرفت او چون سر دوری انما نحن
اقرار کرد تو نیز عاجز تر باشی و بطریق ملحدان دعوی کذاف مکنی تا موس سی باسی
نظم بصحرائی عدم خوش خفته بودم مرا نایستی خوش خوش بود در خواب خوش
مرا بیدار کردی در ممدام ترا زین چیست مقصود **جواب حق** بصحرائی عدم خوش
خفته بودی نور مهر معرفت بیدار کردم در خواب خوش خوش بیدار کردی لیعبدون میداینا
همین بوده است مقصود **فصل دویم** در بیان ایمان کوید **بدان** ای عزیز که
ایمان از روی لغت ادخال النفس فی الامانة و از روی شرع تصدیق النبی بما جاء
من عند الله تعالی و در اصطلاح صوفیان خود را تحقیقت ایمان سر دل است پس
نزد امام اعظم رضی الله عنه چون ایمان عام است مجمل یکانی است چنانکه گوئی که خدا یک است
و محمد صلعم بر حق است و جمله کتابهای آسمانی مرسل فرستاده و پیغامبران علیهم السلام همه حق اند

و درست اند و این ایمان او را کافی نیست لکن مومن برین ایمان ثابت میرد و نجات یابد از عذاب قبر
و عذاب ابدی و در نسخ چنانکه در تفسیر جلالین مذکور است در معنی این آیت قوله تعالی یثبت الله الذین
امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة و مراد از آخرت قبر داشته اند که دو فرشته بیایند
و بپرسند که من ربک و من نبیک و ما دینک پس چون مومن موحد اینجا باقرار و تصدیق ایمان ثابت دارد
در اینجا گوید ربی الله واحد و نبیی محمد رسول الله و دینی دین الاسلام پس ایمان غیر از عمل دان و عمل را
غیر از ایمان داند تا هر که ایمان را غیر از عمل نداند در روز قیامت که حشر شود در پیشانی او نوشته باشد
هذا ایس عن روح الله و لا ینال شفاعة رسول الله پس اگر کسی خدا را شناخت چنانکه حق است اما
گرویدن برسول و آورده او قبول نکرد کافرست زیرا که در حق این کتاب وارد است قوله تعالی یعرفونه
کما یعرفون ابناءهم پس شناخت ایمان آن نیست که در عون است و نگرویدند در نسخ رفت و در حدیث
است که چون دحیه کلبی پادشاه عرب بود و چند حربها و جنگها با اصحاب رسول الله کرده بود که اصحاب
رضوان الله علیهم از دست او نهایت زحمت یافته بودند پس چون وی با هفتصد کس لشکر با
خانمان خود برای خلعت ایمان پیش رسول الله آمد و اصحاب رضی الله عنهم گفتند کاشکی وی را به تیغ
گرفته می بودم که از دست وی رنج بسیار یافته بودیم پیش محمد رسول الله ایستادند و گفتند
که یا رسول الله ایمان را بمن عرض کن که بمن اسلام شویم پیغمبر علیه السلام گفت بگوئید اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله چون وی گفت همه تابعان وی گفتند و دحیه کلبی در گریه شد
و بیاسائید هر چه حضرت منع میکرد نمی ایستاد و می گفت که یا رسول الله چندان گناه کردم که هرگز
در دل من آرام نمی آید رسول صلی الله علیه و سلم گفت گناهت چیست دحیه کلبی گفت
یا رسول الله در ملک و ولایت خود رسم من این بود که دختر ده ساله را جامهای خوب می پوشانیدم
و در بیابان در چاه می انداختم و آن در همان چاه هلاک میشدی و من پادشاه ایشان بودم از
خاری یا نیکه دختر را چگونه بکس دهم هفتاد دختر را که همه جانب امید بود من بشمشیر می کشتم چون چنان
گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم با جمیع اصحاب در گریه شدند در حال مهتر جبرائیل علیه السلام
بیامد از حضرت رب العالمین و گفت که ای خواجه کائنات و خلاصه موجودات خداوند
تبارک و تعالی بر تو فضل الصلاة فرستاده است و بعده اعزت و جلال خود به پیغمبری تو قسم

اذکرده است که چون وجه کلی معدات من در رسالت شما گواهی دادند حرمهای طغلان سگ او
وخصت هزار گناه کبیره دیگر بر وی بخشیدم و عفو کردم و دیدار خود و بهشت کرامت وی کردم پس اگر
الی اذ احسا لحت حد الم اسالہ عما مضے پس ایمان را دریں ایمان الا است خود را بغیر شک
مومن خوانی که بر کرد بیا مومن ایمان انشاء الله گوید بقول امام اعظم رحمة الله علیه کافر شود ایمان غیر
مخلوق باید دانست لقوله تعالی خلقکم وما تعملون ربه آنکه ایمان اقرار و تصدیق است
و اقرار و تصدیق فعل بنده است و بنده مخلوق است و فعل او نیز مخلوق است و در
بوستان ابو اللیث سمرقندی آورده است که محض غلط است آنکه در بعضے نسخه
گفته اند که ایمان لا اله الا الله است و لا اله الا الله از قرآن است و قرآن غیر مخلوق است پس
ایمان غیر مخلوق باشد زیرا که قرآن مومن به است نه ایمان و این صفت غیر که مومن به اند
اگر کسی همه را باور کرد و بآن همه اقرار و تصدیق آورد و یکی را نه کافر است پس خدای
تعالی و کتابها و تقدیر غیر مخلوق اند و فرشتگان و رسولان و روز قیامت مخلوق و کلام
و صفت نیز مخلوق است پس ایمان آوردن بغیر مخلوق و بمخلوق مساوی شد و اما
هدایت که توفیق الهی است و بنده نور و دلی کرده است لقوله تعالی کتب الله فی قلوبهم
الایمان و الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور پس آن هدایت الله غیر مخلوق
است و ایمان حاصل شود مگر با اخلاص و اخلاص حاصل نشود الا به نیت نیک و اخلاص بر چهار
نوع است اخلاص عام که باطن خود را از شرک پاک کرد و اخلاص ساز د و در زبان نیز گوید تا داخل
در آیت قد الله الذین آمنوا شود که انبیا و اولیا و عام خلق را مساوی است که اگر
در روا از او امر و نواهی شرع را مسکن شود کافر گردد لقوله علیه السلام الایمان کالوضوء و الکفر کالحدث
دوم اخلاص خاص و آن تسلیم است که کیا از غیر الله بگسلاند و دل را بدو سپارد چنانکه در قوت
علمی او را یابد گو قلب سلیم چنانکه نقل است روزی شیخ احمد خضرویه قدس سره
که هزار مریدان پرورده داشت بگه مبارک معرفت و اختر جاری در یا او خلیفه او را
دریائی بود و رم شده از و رم روان شد هر جا که پایی نهادی زمین ترسیدی مرید التماس
اطلاع یا فتند و پاس پا گرفتند و آن جا را کشیدند و چون از طواف که مبارک ماند

بازگشت گفت بیائید که بزیارت بایزید رویم که زیارت اولیا برابر حج مساکین ست و چون بزیارت
شیخ رفتند حضرت بایزید قدس الله سره بعد از ملاقات ایشان از پرسید آن گفت که در پای دانشمند چه
کردی گفت مریدان از پایم کشیدند گفت شما چرا نکشید ید گفت من بر رخسار خود بر رخسار او
گماشته بودم حضرت بایزید گفت پس مشرکی که دو رخسار او دگر دمی یکی رخسار خود و یک رخسار

ف سیوم اخلاص خاص الخاص است

او پس اخلاص لواصان خالی کردن ولست از اضافت خود و اخلاص خاص الخاص یعنی
وجود ست در لقای او کما قال علی رضی الله عنه من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی قول
محققان برین ست کسی که بشناسد نفس را در غایت نیستی پس بشناسد حق را در غایت هستی
و این تعلق به تجلیات الهی وارد تا دل او را از هستی و دیدن و دانستن خود و از جمله ممکنات
خالی گرداند بیت من بیچاره درین کو نه بخود آمده ام ٭ جاذبه عشق تو می کشد بکوی تو مرا
و نه بطریق ملحدان که بصورت تقلید فاسد می خود را اندازند مگر او خود را در ورطه کفر و ضلالت
هلاک میکنند بنابرین شیخ سعدی شیرازی رحمة الله علیه فرموده است بیت اگر زکوه فرو افتد
آسیا سنگی ٭ نه عارف ست که از جا رستنگ برخیزد دولب عارف تسلیم ست نه موذی خلق آزار

ف چهارم اخلاص خاص الاخص

و اخلاص خاص الاخص انبیا را و حضرت رسالت پناه را بود که چون حضرت ابراهیم را در منجنیق
انداختند و در هوا برای آتش همی بردند و درازی عرض آتش چهار میل بود و چون بلند بود
آسمان رسید و از چشم مردم غایب شد حضرت جبرائیل آمد و گفت که اگر گوی پنجاه رسن دیوار را از اتش
افکنم تا همه زیر دیوار هلاک شوند حضرت ابراهیم گفت که تو میگوئی یا خدا تعالی گفت من میگویم حضرت
ابراهیم گفت کار تو نیست و کار من بخدا تعالی ست بعد ازان حضرت اسرافیل آمد و گفت اگر
بگوئی صور بدمم تا جانهای ایشان قبض شوند و ترا باسمان برم گفت با مر ایزدی میگوئی یا خود گفت
خود آمده ام و برا نیز سوال و جواب مذکور کرد چون حضرت میکائیل رسید گفت اگر بگوئی تمام دریا ها
را بر ایشان فرو ریزم تا هلاک شوند و ترا باسمان برم او را نیز سوال و جواب مذکوره کرد
بعد ازان حضرت عزرائیل آمد و گفت اگر گوئی جانهای همه را قبض کنم و ترا انجا ستانم او را
نیز همچنان گفت و دل او از غیر خدای خیال خالی بود و اخلاص بکمال داشت که در او ان
هلاک از ملک مقرب نصرت نخست و چون باتش رسید زنجیرهای که در دست و پای او

بسته بودند در یک لحظه تمامی بسوختند و بر سر آتش گلزار شد کما قال الله تعالی قلنا یا نار
کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و ارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین یعنی خدای تبارک و تعالی آتش را
حکم کرد که سرد شو بس سرد شو با سلامت یا مدار تو ابراهیم علیه السلام و عن ابن عباس
رضی الله تعالی عنه لو لم یقل ذلک ای سلاما لاهلکه بردها یعنی اگر خطاب سلاما نیامدی
ابراهیم از غایت سردی هلاک شدی والمعنی انشأ الله تعالی نزع عنها طبعها علیها ا
خلقا عنها من الحر والاحراق وابقاها علی الاضائة والاشراق کما کانت وهو علی کل شی
قدیر یعنی احراق پس گردانید ایشان را اخسرین نازل علی نمرود و قومه البعوض فاکلت
لحومهم وشربت دماءهم ودخلت البعوضة فی دماغ نمرود فاهلکه و نجات داد ابراهیم علیه
السلام را و این حکایت است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از آن حضرت یار مومن و سید
الثقلین پرسید که ما الایمان و آن حضرت رسالت پناه در آن مستغرق بود که اضافات وجود
بشریت ازو مضمحل شده بود در جواب گفت والله اعلم و چون ایمان دریای خطرناک از
طرف بشکر در ساحل ظرف بخواند گفت الایمان ایمانان اگر ازین پرسی که مومن بدان صفت باید
چنانکه است بالله و ملائکته و کتبه تا آخر صدیق را خود میسر از اوقات است زیرا که صدیق
دانسته بود که حضرت در آن مراتب شده است رسیده تا از آن مکرمه تشود تا حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گفت والله اعلم که حقیقت ایمان از خود رفتن و عصمت
دوست پیوستن و از اشارات و عبادات زبان بستن یا در عصمت او از مضرات
کومن در حفظ و امان باشد چنانکه در خبر است در وقتی که ابراهیم خلیل الله را در منجنیق
کردند و بر هوا آوردند کنجشک که از اعدا لیست کو مدیر در منجنیق با او همراه است
آواز داد که ای کنجشک ضعیف چه مطلبی که در محل هلاکت تشنه شده گفت که در
تمامی عالم و بیابانی یک خلیل الله است و اکنون از او شنیدم حق در آتش می اندازند
من حیران حق خواهم که با او دوست حق تعالی برای دوستی او در آتش هم چون آتش بر ابراهیم سرد
و بهم بر می سوخت درخت سرسبز شد چند لیسه در آن شاخ درختان تسبیح حق مشغول
شدند و چنانکه ملائم این است که دختر نمرود در کوشک نشسته بود و حال ابراهیم و دید که در

در آن ایام خلیل الله [illegible] بلبلی بود گلزار شده [illegible] است ایمان [illegible] یا من الاحسن [illegible]

عصمت الله معصوم شد آن دختر نیز ایمان آورد و گفت لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله
که دین پیغمبر حق است و دین کفار باطل است و آن ملعون را خبر کردند که دختر ایمان
آورده بود که او را نیز در آن منجنیق کردند و در آتش انداختند و مهتر جبرائیل را حکم رب
العالمین شد که او را از هوا بر گرفت و در سراندیب برد و در خبر است که سه زنان
اکنون حیات اند یکی دختر نمرود دویم خواهر مهتر موسی علیه السلام سیوم مادر مهتر خضر علیه
السلام جا صفا و باصفا و ساکن هر سه در یک جا عبادت الله میکنند امیر المومنین
امیر حمزه ابن عبد المطلب را گفته اند که در آن وقت که تولد شد چون کسی بماه کلان میشد
وی بیک روز می شد و چون دیگری بیکسال کلان می شد وی بیک ماه میشدی و چون
بکمال رسید پهلوان روی زمین شد نقلست که دیوی بود او را دیو سفید میگفتند آن دیو
در زیر پای خود خشت زر نهادی می گفت هر که پای من بردارد این خشت زر از و باشد چون
امیر حمزه پیش او رفت و پای او بیکدست گرفت و برداشت و او را بر انداخت چندان رفت
که دیده نشد و خشت زر با اسباب خود بهباب عمر که یار وفادار بود صرف کرد و عمر پهلوانی بود که چهل
گز می جست و همه خلق را در دین ابراهیم خلیل الله می آورد و عمر تیر و کمان بحکایت است که تیر
او بی پیکان بود و کمان او کمانگر دست نکرده بود بلکه خود از چوب گرفته بود و کلاه کاغذ در
سر کرده بود در وقت مقابله عدو و نهر دشمنی که پیش ایشان آمدی عمر چهل گز می جست و تیر زده
در چشم دشمن میزد و امیر المومنین حمزه را هیچ اسپ طاقت برداشتن نداشت و هیچ کمان بدست
نمی آمد و عمر که یار او بود در بیابان می گشت از جهت اهتمام براق او ناگاه بیک وادی رسید
حصاری دید و در آن حصار یک اسپی سهمناک دید که از ترس جنبش او رفتن نتوانسته و سنگر
جل بر و افتاده که از جای برداشتن نتوانست و تمامی براق برین نوع بود و قریب ایشان بر سنگی نوشته
بود که هر که این اسپ را زین کند و این براق را بردارد از وی باشد و کس نتواند مگر پسر عبد المطلب که نام
او حمزه باشد و آن براق از مهتر اسحاق صلوات الله علیه مانده بود چون عمر پیش حمزه آمد و قصه
را اعلام کرد امیر حمزه روان شد چون رسیدند اسپ را دیدند که بجز آگاه خود آمد امیر حمزه قصد او
عنبر اسپ حمله کرد و گرفت و گفته اند که سه روز خود را گرفتن نمی داد و بعد از آن رام کرد و گرفت

و یکدست سلاح و زین کشاید و شمشیر بست و سپر در گردن انداخت و حمله بر افرنجی و عمر دلک
رسید و سوار شد و عمر پس او چیلگی گرفت و می‌رفت ناگاه بر سر راه و شش هزار سوار دید که راه را
نگاه میداشتند و سالار لشکر پهلوان بود عمر پیش او رفت ازو پرسید که این سوار کیست گفت
خداوند این راه است گفت خداوند هم وی که باشد گفت خداوند در راه و وی است که مشرف
ایمان مشرف شد و پسر عبد المطلب قریشی امیر حمزه است آن ملعون در غضب شد و لشکر خود را ساخته
پیش آمد و مبارزی برکه پیش آمدی عمر او را هلاک میکرد و تیر در چشم او میزد چون پهلوان دید
که همه را هلاک خواهد کرد خود پیش آمد عمر گفت ای امیر بیا پهلوان شما خود پیش آمد چو مقابله شدند
اول حمله پهلوان کرد امیر حمزه سپر پیش گرفت زخم او بر سپر گرفت و امیر حمزه گرز در گردن او زد
و از اسپ زیر پای خود انداخت و گفت سرت ببرم و یا ایمان آری کافر گفت دین
اسلام بر من عرض کن امیر گفت بگو لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله و آن شش هزار لشکر
مسلمان شدند و آن راه را با سپردند و چون در خانها رسیدند قوم ترس را مسلمان کردند
گفته اند که سعاد هزار کس با از لشکر نوشیروان جادو را مسلمان کرده بود حتی که پریان بگید
حضرت و در سعد از یک جانب دیوان بسیار بودند و از آن جانب دیگر که ضعیف بودند
او سپاس امیر حمزه را همراه خود بردند و در موضع الیاس ورای دریای عمان بود و امیر با دیوان جنگ
حرب کرد و دیوان را قتل کرد که در حساب نیاید و هزیمت ساختند و هر کسی پیش امیر آمدند
و آن امیر دیوان زیر پای دیوان مدحت باز با و همراه ساختند که امیر حمزه را از دریا گذرانند
تا به والیتان که عکس عداوت که داشتند در کنار دریا ماندند الغرض چون پیش آمد و آنجا
خضر پیغمبر علیه السلام را یافت دیدند که از طرف مغرب دریای آتشین می آید و بدریا رسیده شوربراه
سیاهی علاج شد و راه گذر یافت پیش با در حضرت خضر علیه السلام رفت و دید که آن دو
برادر نشسته اند از وی پرسید که علاج دریای آتش و دریای عمان چیست که من گذرم و از
ولایت دور آمده ام رهبری کنید گفت در دریای آتش مرغانیست که درین آتش میباشد
سمندر میمانند اگر او را کسی دلالت کند و با همراه کنی و تمام اندام خود و اسپ خود را
در آب و آتش سمندر مالی و چوب ست این سمندر را دشانان و یا کی میمانند چون هر کس را استود

در آتش بیاندازند که چیزی از او میسوزد و پاک میشود و میگویند که هزار درم بهای اوست و این محکم
کرد و در دریا انداختیم بر آب روان شد و غرق نمیشد و از انجا از جزیره بدریا گذشت اسپی دیدند که
آن را اصغر و بوزاده گویند و آن آسمان بردارند یکی از آن گرفت در مدت سه روز در بار آن شهر
آورد و غرض ازین حکایت توکل و اخلاص بود و هر که با اخلاص درست نخدارد خصوصیت و مردان حق
جویند محروم مانند چنانکه غفلت در وقتی که مهتر نوح علیه السلام کشتی را راست میکرد یکی پیر زنی
بود ناده گاه لو داشت هر روز حضرات پیش نوح علیه السلام می آورد و میگفت که مرا بوقت طوفان
فراموش نکنی ایس در انوقت که کشتی نوح علیه السلام مرتب شد و آب از تنور مهتر نوح بجوشید و از
آسمان نیز آب نازل شد که تمام ملک عالم را آب بگرفت و از بلندی هر کوه آب چهل گز بالا
بیرفت از جهت کنعان که پسر مهتر نوح بود زیرا که وی میگفت که من از هر بلندی بلند ام و بر سر
کوه بلند برایم آب مرا چه خواهد کرد چون خدای تعالی کشتی نزدیک کنعان رسانید و کنعان را
آب بجای کوه و مثل جبل کلان ان بچه بر روی میزد چون نوح علیه السلام این حال بدید گفت کما
قال الله تعالی یا بنی ارکب معنا کشتی نگون سار شد ان گرفت و نوح توبه میکرد همان زمان حق بزرگ
عزم آمد و کشتی را راست کرد و گفت خداوند تبارک و تعالی میگوید که چرا دشمن ما را فرزند گفتی اگر تو
میکردی کشتی را غرق میکردم ندای حق شد که کشتی دوست من بکوه فرود آریم که آن کوه را مرتبه و حرمت
بسیار باشد در خلق تمام کوههای عالم گمان بردند که بما فرود آید و کوه جودی گمان نبرد بر خود ندا آمد
که یا جودی چرا آرزوی نکردی گفت یارب من کیاشم که کشتی دوست تو بر من فرود آید حقتعالی
گفت که هم بر تو خواهم آورد که عاجزی آورده چون پیرزنی از خواب بیدار شد بعد از شش ماه و نه
روز دید که هیچ جای نام و نشان دیهی و شهری و ابادانی نمانده است و تمام دنیا را آب برهم زده
و خراب ساخته است پیرزنی متحیر شد و خانه خود برقرار و گاو و گاو و ساله و متاع خانه برقرار دید چون نظر
کرد در کوه جودی عیال نوح را دید خبر اه گرفته پیش ایشان رفت مهتر نوح گفت که ای پیرزن هیچ میدانی
که دنیا چه شد و طوفان گذشت و من ترا فراموش کرده بودم اما حق تعالی به برکت اخلاص ترا
نگاه داشت بدان ای عزیز که اخلاص نجات هر دو جهان است و سبب غضب و نفاق هلاکت
هر دو جهان است و به نسب نجات نیابد چنانکه کنعان نیافت و به نیت نیک نیز چهار نوح

است نیست چنانکه پیغمبر علیه السلام فرموده است هرگز مومن را ایشان نخواهد چنانکه بعض خود گفتند
از این بیت آنکه اصحاب گفتند یا رسول الله ما آن دین بیت اسرار مصطفی شدیم زیرا که
هر یکی میخواهیم که اصحاب دنیا که چون زر و مدد و اسپ و سلاح حتی نعلین هم از این نگرد
تا سید حضرت علیه السلام فرمود که ما این طریق نگوییم تا آن نگوییم تا در اعتقاد این یک کار
شود و پاکی ایمان آرد و سالم او عمل کند و شادی او شاد شود حتی که اگر دشمن دعای
بد دعای ما ایمان شود اند که چون که همه اصحاب جز ... دل شاد شدند که این بیت
بکمال داریم اگر تمامی دنیا را در ضمیر خود می آوردیم بهتر می بود و دوم بیت خاص است چون لطف
در علم الیقین دارند و جمله ممکن را از ازل تا ابد در تصرفات اسما و صفات الهی ... دانند
بیت پاکی ایشان بجمله بیت اسرار مشغول باشند چنانکه الفلکست که زبس ... شیخ ...
قدس الله سره که از جائی که قدم ... مسافت دور در جاه آورد چون ... ایمان ما کرد
... که سرگردان شد ... را گرفت و در دست مبارک خود ... دیگر
... که قدم ... بود ... گفت بیت ... که آن ... که
کردیم از جائی چون ... و سوم بیت خاص الخاص ... طریقت و شاهد ...
حقیقت است که چون حضرت از بالا الاستار ... فرموده است ... اسرار حقیقت
می ... وجود ایشان از خود ... محل جمله اسرار و وجود ... شود
و نصرت که با ایشان ... وجود ایشان ... همیشه در محاصره ...
هم از است که ... وجود ایشان ... چنانکه الفلکست ...
بود ... که دست ... شیخ ... مبارک
... که چون عالمان ظاهری ... ابو الحسن خرقانی ...
... که ... شیخ ... خود را ... ظاهر بود
یقین کرد ... دست داده بود ... همراه ...
... حصال ... عزیز ... اوقات ... همیشه عشق
دریای الوهیت ... حقیقت ... داده بود که ...

وجماع کردن پنج باد نبرا شده بود از جهة حضوری گفت حیا دارم که پیش حق بی ادبی کنم تا گاه انقطاع
طریق از حالت بحیب پیش آمده خم خورده بود و بآن درویش بجادله کذب گو که من بشما عشقی دارم و در
بهادی فقیر نشسته بود روزی ازانجا که حالت درویشان است با و التفات نکرد و گریبان خرقه باز
کرده نشسته بود و استخوان سینه او بمانند چوب خشک می بود و آن ظالم بی انصاف سنگی
کلان در دست گرفته بود و بوی بالا می کرد و آن درویش با دنبی نگریست بلکه ناگاه از
جائی شد و چندان که قوت داشته بود بر سینه او کوفت درویش تبسم کرد و فقیر در عین
مراقبه بود چندان الم ضرب بفقیر رسید که بمقدار دو فرسنگ زمین رفتم و از خود خبر نداشتم و حی
پنداشتم که دلم از پس پشت برآمده است بعد ازان ازوی سوال کردم که هیچ الم ضرب بشما رسید
وی قسم یاد کرد والله ثم بالله که من بمقدار گل از زخم این سنگ خبر نداشتم و محاضره خمس درین
رباعی **رباعی** ظل ارواح اند اشباح همه ٭ ظل اعیان اند ارواح همه ٭ باز اعیان ظل اسماء
حقند ٭ باز اسما ظل ذات مطلقند ٭ پس چون صورت جمله ممکنات که ظهور شده است از اثر و فیض
روح سراجی که از احقیة الاشیاء و حقایق کیانی و مکینه عالم کن و غیر ذلک از اسماء و صفات
اضافی گویند گویا که ظل است و ظل را وجود نباشد مگر شخصی و مراتب اسماء اضافی که مبتدا از
اعیان ثابت که از انوار و شهود گویند فروتر است گویا که ظل اعیان اند که نور دیدن خود را و غیری را
گویند چون وجود جمله معلومات که در غیب غیوب بود در علم آمده و از علم در نور و شهود که استعداد
هر ذره چنانکه حقی است او تعین کرد پس گویا که در پی هر مربوبی اب را تعین کرده است تا بجسب
او حج برورد و عیان چون اقتضاء واحدیت اسماء صفاتی منفصل است گویا که ظل اسماء ذات
از روی مراتب و از روی تبعیض پس اسماء تعدد دارند و هر یکی خواهان اثر خود شده اند گویا که
خواهان نام و نشان اند چنانکه بزرگی گفته است **بیت** تشریف دست سلطان چوگان بود ولیکن
بی گوی روز میدان چوگان چه کار آید ٭ پس اعیان با طوار خود تا ظهور حسی گوی پندارد اسماء را
چوگان ٭ ذات مطلق ازان روئی که بحت و ساذج وصف است گویا که اقتضاء اسماء صفات
قدیم خود هم ندارد پس اسماء ظل ذات مطلقند ٭ و ذات رب الوجود از ابتداء و انتهاء مبرا و منزه است
پس بیت خاص الخاص متابعت بنظر دارند که چون در نظر ایشان غیر الله نماند به غیب سیر

اند سمع و بصر خلق **و نیست** خاص الاخص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و انبیا
علیهم السلام که چندین هزار نصیحت و خلاف و کفر کفار شنیدند و التفات به هیچ نکردند بلکه هر ساعت
دعوت میکردند و باسلام میخواندند زیرا که مقصود ایشان ایمان و اسلام خلق بود هر چند کفار
می شنیدند دعوت باسلام میکردند از جهت شفقت بر خلق خدا تعالی از برای خدا تعالی حکایت
نقلست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مبعوث شد درین پادشاهی
محمد نام گفت بروم او را امتحان کنم و چون نزدیک که مبارک سید جهان رسید خود را
دیوانه ساخته بود و آشفته در بازار و کوچه میگشت و مردم او را دیوانه ساخت و در مسجد حضرت رسالت
پناه رفت و هر چند که عمر علیه السلام الطاف و مرحبا میکرد دیوانه با سر آمد و گفت گرفت چون
اگر بگفتی بر تو باری می کند و هیچ خشم و غضب نمیکرد و خود پاک آدمی آید لولی و غافل در مسجد
گردن گرفت اصحاب حضور در غضب شدند حضرت صلی الله علیه وسلم گفت ای یاران یاره بر من
کسانی اما حسن سهل است و اما دل دیوانه بجا آمدن مشکل است ما در بجا آید دیوانه چون دید که
خاطر مبارک هرگز رنج نمی شود خاطر **مصطفی** وارد دانست که لایق **علی** الرسالت است
هست بعده گفت ای محمد علیه السلام تو میگوئی که پیغمبر آخر زمانم هر که تو ایمان آرد و خدا را به خدائی
و رسالت تو معترف می شود پاداش چه باشد گفت خدا و مبارک و تعالی در آن مجید و عده
جمیله عنایت کرده است هر که ایمان آرد **قوله تعالی دار الجنة للمتقین** آن دیوانه گفت در
بهشت چیست گفت حوران و کوشکها و سراها و قبا و حلها و نعمتهای گوناگون که هیچ چشم ندیده
و هیچ گوش نشنیده و در هیچ خاطری نگذشته است گفت یا رسول الله من پادشاه و با ایشان
هم نام و نام من محمد است این همه که در بهشت گفتی مرا کی در کار است حضرت گفت عجم که در پیچ
بهشت درگاه کبریا برگی از حق تعالی موجود است ان جهنم کانت مرصاداً للطاغین مآباً لابثین
فیها احقاباً هر کرا فرمان حق سرپا شد به بهشت دران دوزخ باشد و عذاب ابد گرفتار باشد و دور از رحمت
و عذابهای گوناگون است گفت از دوزخ مترسم پس حضرت گفت چه میطلبی گفت اگر حاجت
قبول کنی که الله دیدار خود را سزاوار دارد... ایمان آرم پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گفت هر که به نیت پاک و اخلاص ایمان آرد من ضامن دیدار او هم پادشاه من گفت دین اسلام

برین عرض کن پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم بگو لا اله الا الله محمد رسول الله چون کلمهٔ طیبه بر زبان راند
بر جای رحمت رفت وغسل کرده آمد ودو رکعت نماز ادا کرد و سر بر زمین نهاد و گفت خداوندا چون از
پیغمبر تو ضمانت دیدار تو شنیدم دیگر زیستن درین سرای فانی نخواهم فی الحال جان بحق تسلیم نمود
پس حضرت رسالت پناه با جمیع اصحاب تجهیز و تکفین او را ساختند و دفن کردند و جمیع اصحاب
حاضر بودند پیغمبر علیه السلام تبسم نمود یاران گفتند یا رسول الله اینجا جای عبرت است تبسم از جهت چه بود
گفت چون دیوانه را دفن کردند حوران آمدند بدست هر دو شراب طهور بود که از جنت العدن
آورده بودند او را گفتند که شراب بخور و بیا در کنار ما شو دیوانه از ایشان روی گردانید دو دست
از غیب پیدا شد و وی را در کنار گرفت و گفت که ای بلند همت بغیر دیدار من بهیچ راضی نشدی
پس ازینجا کاتب کتاب میگوید **ابیات** دل من بی تو خرابست تو هم میدانی * جگرم بی تو
کبابست تو هم میدانی * دوستی نیست که در باغ نشینم بی تو * باغ بیدوست عذابست تو هم
میدانی تو ۵ روز و شب گریم و در وقت سحر پنهانی * نیست بیدوست مرا ذوق جهان بستانی
و نیز آورده اند که ملایم ابن ولید همیشه حضرت را ایذا رسانیدی رسول گفت ای خداوندا از ایذای
ولید در مانده شدم جبرائیل آمد و گفت یا رسول الله خداوند تبارک و تعالی ترا سلام و درود میرساند
و میفرماید که دعای تو مستجاب خواهم کرد اما اگر خواهی از پشت ولید فرزندی تولد خواهد شد خالد نام که
چندان هزار خلق از برکت او بشرف ایمان مشرف خواهم کرد حضرت گفت خداوندا رحمت دنیا
بگذار دا اگرچه ولید دو چند آن ایذا میرساند عمر او را دراز گردان تا آن فرزندی از وی تولد شود چون
خالد از ولید در وجود آمد و مراهق شد پیش حضرت علیه السلام رفت و ایمان آورد و در پیش حضرت
همیشه حاضر بوده **روزی** لشکر رسول علیه السلام شب ارغال کرد و ابن خالد همراه بود خواب برا غلبه
کرد و عنان از دست او رفت و اسب او را از لشکر خود جدا کرد چون بیدار شد لشکر خود را ندید و اسب
را بهر طرف میدوانید تا روز شد ناگاه دید که در کناره دریا وادی است و در آنجا هشتاد هزار خیمه
نصب کرده دید دانست که لشکریست و آن لشکر از کفار بود خالد بن ولید اسب خود را در جای
پنهان بست و خود را مانند ایشان کرد و در میان لشکر در آمد دید که کفار را یکی معلم ترسا بود و منبری راست
کرده بودند و آن معلم بر سر منبر بر آمده و پادشاه و سایر ارکان دولت همه حاضر بودند و آن معلم

خواست باد وعظ باطل کند و حق را سوی خالد بن ولید دعا کرد و گفت خداوندا سحر است ربا
این باطل کار مدعی گفتن برستان معلم رساهر چند خواست که سحر ایشان باو رسد معلم رسا
گفت ای قوم بدانید که در میان با محمدی آمده است و در حق من سحر کرده و در میان من بسته شده است
بدست او گمان را امر کرد با تمام لشکر الحق که در چون خود را با ایشان کرده بود سلسله احتیاط
کند با اسیر با چندی تو معلم رسا گفت که ای محمدی را سوگند بآن محمد است که خود را بما بگو که در حق
من چه سحر کرده خالد رضی الله عنه بخود اندیشید که گمان چه باشد اگر هزار در هزار جان مرا بودی فدای
حضرت رسالت پناه شکر دم روحست و گفت ای قوم منم محمدی ای مرتجان سحر در دین محمد صلی الله
علیه وسلم حرام است و کننده سحر کافر است وای معلم چون تو بر سر بر آمدی و خواستی که باطل را حق گوی
و حق را باطل بین در حق تو دعا کردم که خداوند سحر است از زبان او در وغ برون بیار معلم رسا
گفت که من از تو سه سوال می پرسم اگر معنی آنها را از جان خود درست بسنجد خالد رضی الله گفت
بگو ای امام اسیر تا که من از تو سه سوال بپرسم جواب آن بگویی باد شاه دار کان دولت
در میان گواه باشند معلم گفت در توریت خوانده ام که بهشتی در بهشت چندین طعام و شراب
خورد و اورا هیچ بول و غائط نباشد و نظر او در دنیا کدام است جواب داد که چون فرزند
شکم مادر بعد از چهار ماه در وی روح دمیده می شود ارواح در حالت او در می آید و روزی در رزق
خدا و خدا تعالی او می رساند و چون بول شود در حال بول و غائط کند و اگر در شکم مادر بول و غائط
کردی مادر او هلاک شدی این است قدرت خدای تعالی باز گفت در توریت خوانده ام که در بهشت
درختی است طوبی نام که هیچ کوشکی و سرای و خانه و جای در بهشت نیست که شاخ و برگ و میوه
و سایه آن درخت طوبی با و نرسیده است نظر او در دنیا چگونه است جواب داد و گفت چون
آفتاب سیم روز بر آید هیچ جای نیست که از روشنی نور و روشنائی آفتاب بوی نرسیده است
پس درخت طوبی مثل آفتاب است و در قدرت خدای تعالی شک نیست باز گفت که آن کدام زمین است
که یک بار آفتاب را دیده است گفت آن قعر رود نیل است که چون بنی اسرائیل را از فرعون
کاوم فرعون بود بدمنده ساخته بود بر دو قطعان ز آن ایشان سواری و دوزاز را ایت برای
رسانیده ساخته جورو دگلا را ایشان امر بکنان دست گرفتن بسداد بر و بخشها ی بسیار از آن

سوال دوم رسا
سوال سوم
سوال چهارم

می راندند پس مهتر موسی علیه السلام را گفتند که اگر ما را از ایشان خلاص کنانی تو ایمان آریم مهتر
موسی علیه السلام گفت که هر کس پیش صاحب خود بروید و اسپ و یراق بطلبید تا از ایشان بگریزم تو
خلاص شوم قوم مهتر موسی علیه السلام هر یک پیش صاحب خود رفتند و گفتند که ما را جای مهمانی است
و هر یک بندهٔ خود را اسوار کرده میفرستند شما نیز ما را اسوار بکنید هر یک بندگان خود را اسوار کردند
و روانه شدند و بر ایشان خنده میکردند که هیچگاه بر اسپ سوار نشده اند همه از اسپان خواهند
افتاد چون سه روز گذشت هامان ملعون که بدو وزیر بود گفت که غلامان گریختند و شما این سخن
را قبول نکردید که ایشان خواهند گریخت اکنون در پس ایشان باید رفت فرعون فرمود که هشتاد
لک سوار در عقب ایشان ارسال کنید چون لشکر فرعون شنیدند شش لک عقب ایشان رفت
چون لشکر مهتر موسی بر رود نیل رسید از عقب غوغای لشکر فرعون شنیدند و قوم مهتر موسی علیه السلام
شش لک سوار بودند همه از خود ناامید شدند چون لشکر رسید و آفتاب بحکم جلیل یک نیزه وار
نزدیک همچنان استاده بود ایشان دوازده قوم بودند برای هر قوم یک یک راه آب بشگافت دوازده
نقش شدند چنانکه جمله لشکر یکدیگر را میدیدند در آن آب و آفتاب بحکم جلیل یک نیزه وار نزدیک شد
تا زمین که زیر آب بود خشک شده و قوم مهتر موسی علیه السلام در گذشتند و فرعون رسید آب همچنان استاده
بود ترسید و بهامان گفت شاید که بعار مهتر موسی علیه السلام شده باشد هامان بدبخت گفت شرم
نداری که دعوی خدای میکردی و این زمان مهتر موسی را گم گذشت و تو میترسی و این آب است که از برای
تو پیدا شده بود باز از بهر تو شکافته است فرعون هر چند مهار اسپ میگرفت اما اسپ سرکش بود نمیتوانست
در آورد و آورده اند که در آن مقدار سوار یک اسپ مادی نبود بلکه جمله نر بودند مهتر جبرئیل علیه السلام
بمادیان ابلق از بهشت سوار شده آمد و بر آن دروازه که فرعون بود در پیش شد و اسپ فرعون
سرکش بود در عقب او بشتافت و منع نتوانست کرد و فرشتگان از آسمان فرود آمدند و تمام اسپان لشکر را
بتازیانه زدند چنانکه در دروازه آب در آمدند مگر سامری و هامان وزیر که خود را از اسپ انداختند و سامری
از زیر سم مادیان جبرئیل علیه السلام کف خاک گرفت و همراه کرد و نگاه میداشت چون همه لشکر فرعون
بیرون آمدن شد و از عقب تمامی دریا هر آب بهم زد و بشکست و چنان آواز داد که جمله لشکر موسی
علیه السلام بر زمین افتادند و بحکم خدای تمام لشکر فرعون را آب بطرف لشکر مهتر موسی علیه السلام انداخت

وجهانهای آسمان خوش بید ولیکن یکبار موسی از سلاح و یراق و جامه آسمان انسان را کشتند
بود ملک همه سلامت برآمدند قوم موسی علیه السلام عصیت کردند و فرعون را ماندند و چون ملک
طلب کردند باز از جملهٔ لشکر او را یافتند و دیدند که پیر زن بر سر او نشسته بود و بر وده اندر که اشتر
فرعون مردار یافته دیگر نبود و آن پیر زن مردار مدار زن او شدند گفتند که تو کیستی گفت
من زن سلام ورزی و در عمل آورده بودم که فرعون را مرده ساختم تا مردار مدر بینی ای خصم
خوش بود این زمان حق تعالی این را بدست من داد جهت که من مردار مدار اخصم پس جانداری
گفت که آن من بود مثل سب که گریه اقبال را داده است از علم پرسا گفت که آن کدام جانور
که از جن و انس و ملک است و با سلیمان سخن میکرد جواب گفت آن مورچه بود که قوم خود را گفت که
سوراخهای خود در آیید که ظالمان آمدند مبادا که در زیر سم اسبان ایشان هلاک شوید و در وقتی که
مهتر سلیمان علیه السلام گذر کرد که مورچه چنین گفته است حضرت سلیمان مورچه را در پیش خود طلب کرد
که لشکر مرا چرا ظالمان گفتی گفت در حق مورچگان همه کسان ظالم اند که از احوال ایشان خبر دارند
پس سلیمان گفت که ای مورچه سرت چرا کلان است مورچه علیه السلام گفت که سرم پر از عقل است سلیمان
از گفت کمرت چرا باریک است گفت خوردم اندک است از سلیمان گفت دهانت چرا کلان است مورچه
گفت هر که دهان خورد است باید از یاد دیگران بر سد گفت چند خوردنی خوری گفت در سال
دو دانه گندم بعده مورچه را در شیشه حبس کرد و دو دانه گندم پیش او نهاد و چون بعد از تمام
سال گشتند یک گندم دانه خورده بود مهتر سلیمان گفت که چرا کم خوردی مورچه گفت از ضعیفی خود
اندیشه کردم که مرا یاد آرد یا نه باری این را پس رو تحذر و رنیه سازم از مورچه گفت که تا تمیز جدا
باشد چرا سلیمان کرده اند مهتر سلیمان گفت که بما گو بیند مورچه گفت سلیمان این است که تا سلیم
باشی از بندگان خدای و هیچ زنده سری از تو نرنجد مورچه گفت که بخت تمام رسیدا که سر و
گفت باد سرو گفت در دور ریاست خرابی جهان بخد ماسکت باد کی گفت که باد اعتماد نماند
که حضرت سلیمان باد را از حبس کشید و باره اد علم پرسا گفت آن جانور کدام بود که زاده را کشت
و آن جانور کدام است که از جنس جن و انس و ملک نیست و در بهشت در آید جواب بعد رضی الله عنه
جواب داد و گفت که آن مادر و لغو بود که ابراهیم را گفت که کدام شکر تو با من برابری کنی

لشکر این نزد خلیل الله گفت که ای لعین ساکت شو که خود را این نجا که لشکر من خواهی چیست بامر خدای
تعالی عز و جل خواهم نمود پس نمرود فرمود که سیصد فرسنگ در سیصد فرسنگ لشکر او جمع شدند و
ابراهیم علیه السلام دعا کرد با الله اصغر ترین لشکر شما پشه است لشکر پشه را بفرستید تا قوم نمرود را
هلاک کرد اند بعد از آن از حق سبحانه و تعالی ندا شنید که یا ابراهیم اگر پشه نمیگفتی اصغر ترین لشکر ها
من آن بود که اگر ده تن از ایشان جمع میکردی یک پشه تمام نمی شد و همه ایشان را هلاک میکرد و چهار
که نزد یک کوه قاف پر از پشه بودند از انجا بر سر هر سواری بر قوم نمرود یک پشه آمد آورده اند
که ایشان چندان کوس و طبل و سرنا نواختند که مرغان از هوا می افتادند اما چون لشکر پشه در رسید
چندان غوغا بر خاست که حمله هر سوار را لجام از دست رفت و هر یک را نیش میزد که بر یک تن نیش زدن
ایشان آدم از اسپ بدر می افتاد و هلاک می شدند و بادشاه پشه یملیخا نام رفت و در دماغ نمرود
جا گرفت و آن ملعون در خانه آمد و مهتر ابراهیم پیش رفت و گفت که ای نمرود مسلمان شو و ایمان آر
نمرود گفت که میگوید که پیغمبر بود ابراهیم علیه السلام گفت اهل بیت تو و جمله اهل عیال تو می گفتند لا اله
الا الله ابراهیم خلیل الله چون نمرود بد بخت شنید شمشیر را گرفت و همگی را شربت شهادت
نوشانید باز گفت مسلمان شو گفت که می گوید که تو پیغمبری گفت که بنگر سرای تو از سر چوب و خشت
آواز بر آمد که لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله نمرود آتش در زد و همه را بسوخت و از انجا بیجا شد
و در باغ رفت پس از زیر درخت که رفتی آواز می شنیدی که بر شاخ میگفتی لا اله الا الله ابراهیم
خلیل الله درختان را قطع کرد چهار و ز هر جا که پهلو زدی همان زین سنگ کلیمه گفتی و از انجا گریختی دیگر
جا میرفتی و سر خود را به پالک میزد از جهت سوزش پشه که در دماغ او رفته بود تا بدین نوع عذاب
هلاک شد زاده نمرود و نازاده پشه این بود که اصل پشه از گیاه است و آن جانوران که در بهشت
روند پشه نمرود و ناقه صالح علیه السلام و حمار عیسی و قوچ ابراهیم خلیل الله و قوچ آن که یوسف را
گوید که خصی کرده باشد و سگ اصحاب کهف و فیل اصحاب الفیل و گرگ یعقوب علیه السلام و دلدل
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و بغل حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم با معلم ترسا گفت که ای خالد
این همه سخن گفتی و من اظهار دین باطل را نمی خواستم که خبری بگویم اما چون شما دعا کرده اید بقول علما
شما بحر رست و دروغ از دهن من جهاند نشد خالد گفت ای معلم راست بگوی که برود بهشت چه نوشته

هست و هر که ایرا گویند حالا او حاضر است معلم رسالت سوی پادشاه و میر پادشاه و ارکان دولت گفت
حکمی می‌نویسم جواب او گوی معلم گفت که در توریت دیده ام که در بهشت نوشته است لا اله الا
الله محمد رسول الله و هر که این کلمه را بگوید از عذاب دوزخ خلاصی یابد و به بهشت رحمت میرسد
حور و قصور و دیدار حق تعالی بیابد پادشاه گفت وای صد وای بر تو که ما را ازین رحمت
محروم داشته بودی پس پادشاه و معلم رساله و تمامی سی و دو هزار لشکر مسلمان شدند پادشاه خالد
پیش خود نشاند و گفت ما را از محمد الرسول الله خبر ده که کجا است خالد واقعه از سر گفت که من
همراه بودم و راه غلط کرده ام و با اصحاب در بیابان افتاده ام و در آن محنت مهتر جبرائیل به حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نازل شد و گفت هیچ میدانی که خالد کجاست وجه شد در تمامی لشکر
تفحص کرد او را نیافت و از مهتر جبرائیل علیه السلام پرسید که کجا باشد مهتر جبرائیل جواب داد که در فلان
وادی است و [illegible] از لشکر را مسلمان کرده است حضرت همراه اصحاب مالک را با اسباب
دستار و مالک [illegible] بر گرفت و به حکم خدای تعالی همراه [illegible] پیش خالد رسید و پیغام حضرت
رسول الله صلعم معلوم [illegible] خالد و پادشاه مع تمامی لشکر روان شدند چون قریب رسیدند حضرت
ایشان را [illegible] مرحبا و لطف بسیار کرد پس حضرت گفت الحمد لله که از نسل [illegible] خالد جدا
شده که [illegible] کند **و آورده اند** که در هنگام خلافت امیر المومنین حضرت ابا بکر صدیق
رضی الله عنه [illegible] هزار لشکر مسلمان کرده بود پس ثابت شد که [illegible] جمله است که تمامی خلق
توحید ذات الله تعالی [illegible] مقرر شده و ایمان بر پیغمبران و آنچه پیغمبران آورده
شده است آورده شده [illegible] خلق [illegible] کرد [illegible] ایمان [illegible] گرفتار
شوند [illegible] ایمان توحید ذات الله و رسالت مصطفی صلی الله علیه وسلم آورده شد
که ایمان را عزیز داری و [illegible] چهار چیز
است اول [illegible] ایمان شاد باشد [illegible] ایمان همین است که هر که در حکم او در آمد
در دو جهان [illegible]
جهان از عذاب دوزخ خلاصی یابد و به بهشت پر نعیم و به دیدار علیم حق جل و علی مشرف گردد از
برکت ایمان **دویم** [illegible] ایمان [illegible] که نجات هر دو جهان

است پس بازار از کفار بکفر نگاه دارد چنانکه در دستور القضات است که اگر کسی مسئله شریعت شنید که کی
بهشت لا اله الا الله محمد رسول الله است و یا شنید که بسبب گناه اند که اینرا کسی شایان سقر شود و عالم
گوید که اگر اینچنین است ما را غم نیست و یا طرب نیست کافر گردد و نیز اگر کسی مسئله شرعیه گوید سامع گفت
که بسیار گفته سر سار کافر گردد و نیز اگر کسی را مسئله بطریق وعظ گوید که چنین نعمتهای بهشت است و یا
چنین عذابهای سقر و او گفت که از آن جهان کسی نیامده است کافر گردد زیرا که کتب آسمانی
ایمان نیاورده باشد و نیز مومن بهفت چیز است اگر یک از ایشان را به یک گفت قولاً و فعلاً
و اعتقاداً کافر گردد چنانکه گوید اگر فلان خدای جهان گردد و یا فرزند خدا گردد و ام خود از وی
بستانم کافر گردد و یا فرشته را منکر شود و یا دشمن دارد چنانکه گوید که دیدار فلان بمن چون دیدار
عزرائیل و یا منکر و نکیر را بد گوید و یا خازنان دوزخ را بد گوید و دشمن دارد کافر گردد زیرا که این
سرحیه می‌کنند بفرمان رب العزت می‌کنند پس گویا که بحکم حق راضی نباشد و یا گوید آنچه در کتابها آمده
دروغ و افسانه است و عالمان از سیاهی گویند و درویشان را علم باطنی و سفید است و درویشان
و عالمان را قدیم الایام دشمنی است کافر گردد زیرا که عالمان را قدیم الایام دشمنی است کافر گردد زیرا که
عالمان از کتاب گویند پس گویا که کتاب عداوت کرده باشند و اگر پیغمبر از بزرگ و افضل از همه
خلق و از ملائک و از اولیا نداند کافر گردد چنانکه بعضی عوام که خود را پیشوای خلق دانند و بانیجه حدیث چنانکه
نیز بینند که الولایة افضل من النبوة با قرار در رفض و گمراهی معنی حدیث به تحت لفظ مریدان بیان می‌کنند
و ولایت خود را افضل از نبوت بهتر موسی علیه السلام و غیر ذلک می‌دانند و خود را و مریدان خود را از
دایره شریعت دایما بیرون می‌آرند و در ورطه کفر و هلاکت گرفتار می‌کنند چنانکه در رساله
یافعی آورده است که چون شیطان شیخ عامی را در خلوة با خنده و شادی می‌کند که بسبب
این خلوة وی را کافر سازم و صراحی را در دست میگیرد و در آن بول میکند و کمیز می‌اندازد و همیشه
و در پیرامی گوید که مبارک باد ترا این مرتبه و ولایت که این گلاب و خوشبوی بهشت است و بعضی
دیو و پری را می‌نماید که چراغها در دست دارند و مرغزارها و جایها خوب که این منزل گاه
شما است در بهشت و بعضی دیو و پری را بد و بنماید معبود شما در آن بعضی صورت پیر او و عصا در دست
و ایشان را می‌آرند تا او را ابدان شیل و رغبت شود آورده اند که شیطان عرش و کرسی سبع سموات

بود نماند که الحال از عرش گذشت تا تنگ این صورت نه راه و نماند که آن حضا و در جهان نیست و آن شیخ
عامل مرد معبود شود و گوید که فنا او در جهان را او دم متن او سجده کند رو شیطان باد گوید که الحال
کار شما از مهتر موسی علیه السلام در گذشت زیرا که بر او تجلی صفاتیه شده باشد و بر شما تجلی ذاتیه شده
است شیخ عامی بر و شنید شوکا در گرد و معنی وحدت ظاهر از روی حقیقت این است که
رسالت ما صلی الله علیه وسلم ولایت خود را از نبوت خود افضل گفته است زیرا که ولایت با دوست
بودن و از خود محو شدن بود و نبوت استتار و دعوت خلق و طلب مجراة و معاملات با خلق آن
به جهت است که حضرت رسالت ما همه بار تهی در او قسم سداری از خود حس کرده بود که نسبت خلوت
با سهامیت و به جمله محو بان است علیت گر بود سیاحتی عوهائی عرشیت و محرم با سها
استهای طلبا از روی جمعیت لی مع الله وقت لا یسعنی از ملک مقرب و از خود کسی نبرد
حدیث الصوفیان ولایت را عبارت از وحدت عامد که قبله واحد و موجود که لولاک
لما خلقت الافلاک اشارت بدوست که او اولی ما سد را ازان جهت که جوان او و جمله خلق
بود موجود ما حوا را طفیل وجود خود دیدیان تا بیان با ظهور نور محمدی با اسفل السافلین
بود و سوت مراسد است که گویند که چند گرت مضطر شده بود سبب آنکه با مرد و بود را وحی حق
منقطع شده بود چنانکه در مصباح العاشقین است که روزی اهل کتاب مسوس گرد و جماعت
جمع کرده با مهتر حضرت رسول جهار سئوال آمده پرسید اگر در اکفت و دو را اکفت بیم نیست و الا
امر اگر است نبود ما سد مهاکه امر اگر بیان و گمراهان از روی دیگر بپرسید مکلوسند چون پیش حضرت
آمدند و گفتند که اگر شما رسول خدااید بگویند که قصه مهتر نوح در قال وس چگونه بود و سل مع تاست
روح چیست ما گو و قیامت کی خواهد شد حضرت توقف گفت فردا گویم مانت را انشاء الله
آورد با مرده روز مهتر جبرئیل علیه السلام از رب العزت ما حضرت زمره ای شد و هر گو شرف
نمی گرفت و کافران هر روز می آمدند و یک دیگر را می گفتند که خدا لهم الله که این مرد سمر بود او
خدای و رانگماشت و در سمی گرفت و سیم مرد است که دعوی پیغمبری می کرد هالک در در این شک
شد از باره روز مهتر جبرئیل علیه السلام آمد و گفت چنانکه از شرق تا مغرب بر های خود کسترا
بود و در صورت کرسی کرد مهتر جبرئیل علیه السلام صورت خود با آن عرض کرد و داشت حضرت رسالت

لی الله علیه وسلم را کفار بکدر انامیده بود و در اوقات دیگر صوت یاری می آمد که در ان مجلس
بودی از کشمه وحی بکلی آمدی و بیامد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم والضحی واللیل اذا سجی ما ودعک
ربک وما قلی وللآخرة خیر لک من الاولی تا آخر یعنی یا محمد خداوند تبارک و تعالی بتحفه درود و لطیف
بود و بر سیاره قسم یاد کرده است بوقت چاشت یعنی بر دشنای روز بتاریکی شب تاریک
چون تاریک شود یعنی از شب تاریک روشن بیرون آید و از روز روشن شب تاریک بیرون آید این
بر قدرت خود است که آفریننده روز و شب است و بروایتی از روز مراد جمال حضرت است که آفتاب
از فروغ جمال اوست و مراد از شب دو گیسوی مشکبار اوست و جواب قسم اینکه نگذاشت
خدای تو و بدشمنی نگرفت شما را و آخرت که سرای باقی است بهتر است شما را از دنیا فانی اما چون
دنیا ان جمع دشمنان ما را یاد نکردی انشاء الله نگفتی برای حسن تادیب جبرائیل را منع کردم **وقصه**
مهتر نوح علیه السلام و قیانوس چنانکه معروف است بیان کرد از برای قیامت این
آیت بخواند قوله تعالی عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا
تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم خبیر یعنی قیامت لاریب لاشک آمدنی است
اما روز مطلق و تعیین گفتن او کذب محض است و نیز از آمدن باران و از شکم مادران از اکتساب کار مستقبل
و از رسیدن موت کسی نداند بدرستیکه خدای علیم و خبیر است و گوینده و قبول کننده این پنج غیوب
کافر اند و در شان روح این آیت خواند قوله تعالی یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی وما
اوتیتم من العلم الا قلیلا و چون روح را تحت طلب کن گفته اند و در حدیث و اخبار صحیح وارد است که جسم
لطیفه نیست و حضرت رسالت پناه صلعم بیشتر ازین آگاه نکرد و از بیان او منع کرد پس ما را و شما را
اولیتر است که هیچ نگوییم و ساکت باشیم و انچه گمراهان ملحدان از روح چیزی میگویند و مریدان خود را
گمراه می سازند که بیمار روح بهایم در خلوت عوام الناس را اظهار انوار و تجلیات شیطان معاینه
می کنند احتراز از شیخ جاهل اولیتر از شیطان باید کرد زیرا که ایشان امتیاز میان روح و میان
ذات الله تعالی نمی توانند کرد بلکه بسبب نقصان خود روح را عین ذات دانند کافر شوند والا اگر مرشد
مستقیم بر شریعت بوده باشد تجلی روح را از تجلی ذات امتیاز دهد زیرا که روح را بقول صوفیان
فی الجمله تجلی است که همه از برای این است که در چهل حدیث حقیقت حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه وسلم فرموده است که قوله علیه السلام الخلوة دایة والخلوة خصلة یعنی ولایت و مشایخ کسی سخن
او در ریاضت کامل باشد و آن که کامل شد در ریاضت کامل دیگر باشد با چهار رسول الله سنت
درست آورده باشد و کامل کسی را گویند که چهار علم تمام دانسته باشد اول علم تفسیر و احادیث تمام
دوم علم فقه که گفته اند که اکثر مسئله شرعیه دانسته باشد و روایت را بداند سوم علم مناظره و علم
کلام و عقاید تا مرید او را و معقولات و اعتقاد العرش بداند چهارم علم لغات یعنی از سر نفس روح
خبردار باشد که شیخ جلال بخاری در رساله خود آورده است که بسیار مریدان از سر آن نفس خلوة و
مراقبه ذات روح را نشناسند و ایشان با خدائی پندارند کار شود چنانکه نجم الدین کبری قدس
سره را مریدی بود و در صومعه ساخت و در خلوت نشست و بعد از ساعتی بیرون آمد و گفت یا شیخ خدائی
چهار روز گفت حاضر بیاس که آن نور وضو بود که از امداد وضو با آخر سلام هفتاد و دو نور شناخته
نمی شود همه صفت از آن وضو و طهارت و صلاة در حق کسی است که علم ظاهر چنانکه مذکور شد عالم
دار علم باطن چون صورت واحدیت که سیر خواص است سر آگاه باشد آن سبب جهل عامه خلق جهال
را در خلوت دری آورد تجلی شیطان القا نفسانی همه را گمراه وصال وصل پندارند یکی گوید که ما
خدا را دیدم دیگری گوید که ما ذات را دیدم کسی گوید صفات را دیدم کسی گوید که ما الملک والملکوت را
دیدیم و علم فقه و احادیث و تفسیر را حجاب راه گویند و وصال و وصل گرد داران روزی تسبیح
اند که در لمعات الاسرار ... و هیچ چون روح را
... که قوله تعالی و و ... قوی ... نیست ... قوس ... الی ... نم
... کان ... الا انسان ... الی کم
الذکری آورده اند که دو روح را با نفس گوشت است و در هر گوشه او نفس درنام است
در هر نام او با نفس و شده دست رده موکل با در رحامه بالا می کشند و کلانی بپرورش
چهارم ... که یک مراد در آسمان و زمین گنجد چون دو روح را این بر یک کشند و شراره او
چون ... کلان ... با نفس سال راه دارد و آواز نامه او چون آواز ... گوشت ...
... با نفس ... او ... از ... دو روح میکشد از جسم جدائی چون ... مسجود شد
... آواز آن ... مگر ... مستور ... بیم ... آسمان ... بالا ... چون ...

کلمهٔ خیر گردد چون شام روغن گرم آخته گردد و موی کوه دکان از هیبت سفید گردد و مهتر ابراهیم خلیل الله در یک دست مهتر اسمعیل و در دست
دیگر مهتر اسحاق هر دو دست را گرفته باشند و مهتر موسی و مهتر هارون صلوة الله علیه یکدیگر دست
گرفته باشند و مهتر عیسی بن بی بی مریم نیز دست یکدیگر گرفته باشند و چون در آن روز قیامت که خدای تعالی
آن روز را عظیم خوانده است شمرده اید و هول‌ها او معاینه کنند همگی از یکدیگر دست باشند و ستون
عرش چنگ زنند و هر یک گوید نفسی نفسی مگر حضرت رسول علیه السلام در آن روز امتی امتی گوید و چون
یاران از یار و مادر از فرزند و پسر از پدر و پیر از مرید و زن از شوهر همه بیزار و انکار نمایند و
فرشتگان عذاب شعله‌ها آتشین بر دست گرفته پیر و مرید را آنجا کنند و گویند که چرا دعوی باطل
کردید که پیر خود را خدای و پیغمبر گفتید و تجلی شیطانی را تجلی ذاتیه و صفاتیه معتقد بودید و سخن علما و علما را
قبول نکردید ایشان گویند که ما طالب دیدار و نجات بودیم و همین شیخان و پیران ما را گمراه کردند و
بعضی بمایان ضامن میشدند که ما شیخ زاده و پیرزاده و سیدزاده ایم چون ما را دیدی نجات یافتی
بلکه تکلیف عبادت از میان برمیداشت و هر باطلی که پیش ایشان میکردم و می گفتم ما را منع نمیکردند پس
پیران را گویند که شما چرا چنین پیری و پیشوائی میکردید که بندگان حق و امت محمد را از راه راست
که شریعت محمدی است بیرون میکردید آن زمان این پیران گویند که چون ایشان بر باطل طریق بهجوم
جاهلان پیش آمدند ما نیز چیزی از شرم خود می گفتیم و بعضی از بلد یگر منکر شوند که ما پیر و مرید ایشان نبودیم چون
خدای علیم و علام است حکم کند که هر همه را یعنی پیر و مرید و شیطان را در دوزخ اندازید و آنکه پیران
کامل اند و مریدان خود را در متابعت حضرت رسول علیه السلام مستقیم داشته اند در روز قیامت در
کرسی قیامت ایستاده شوند گفته اند آفتاب را تیره روی است الحال در چهارم آسمان است و یک روی
بجانب سماوات و پیش این یک روی هفتاد حجاب برف است که در پیش روی آفتاب میروند و اگر نه تمام
عالم را بسوختی و در آن روز زمین دیگر میفرستند که آن زمین سفید باشد کما قال الله تعالی یوم
تبدل الارض غیر الارض آن روز آفتاب را یک نیزه دار بر زمین نزدیک کنند و هر همه رویهای آفتاب
را نمایان کنند و هر فردی را چندان عرق پیدا شود که هفتاد شتر تشنه اگر خورند سیراب شوند و
هفت طایفه در زیر سایهٔ عرش باشند چنانکه عالمان عامل و امیران عادل دوم آنکه شب و روز
دو صد آیت از قرآن بخوانند و موذنان حی و کسی که خدمت علما کند و کسیکه در خرید و فروخت

حدیث علام آن قادر شود از پس خدای خود حل دور شود و روزه و یاران بعض
کسان بوده آن شجره پیران بهشت سوار شده اند و در پیران کامل یاران شوند که
بوده باشند و کار ایشان گویند مریدان ما را نجات بخدا و رسول خدا آورده بودند و ما مریدی
قبول کرده بودند اما اینست گناه ان در دوزخ روند الهی بما بخش مریدان شود که ایشان گنهکار
بودند همه را از دوزخ بر سیم پیران کامل در اوفتند شوکت یاد کنند که یا ایها مهتر بروم با
مریدان خود را همراه خود به بهشت برم چنانکه در کلام مجید فرموده بودی قوله تعالی یوم لا یغنی مولی
عن مولی شیئا ولا هم ینصرون الا من رحم الله که در روز حساب یاری را از یاری باز پرسند از
عذاب ... آورده باشند حکم شود از حق تعالی که ایشان را سلاسل در گردن دیگر ...
سوی بهشت کشند چنانکه در حدیث آمده عجب قوم یقادون الی الجنة بالسلاسل از حمل ملائک ...
بکشند از جای حساب ... و حمل مریدان ... آورده ... قیامت
آورده که ... قیامت ... شود کار ... حق ...
کار شود اگر ... و **سیوم شرط** از شرائط
... دست ... خلق ... حسل
... کار شود **التقلیب** که امیر المومنین ... رضی الله عنه ... اولی ...
... حضرت ... گوش مبارک ... علیه السلام ... گوش
... علیه السلام گوش ... علیه السلام گفت ... ابدار
... و **نیز** ... حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم مسواک ... حضرت گفت ...
... مسواک ... عایشه رضی الله عنها گفت یا رسول الله ...
... مسواک ... حضرت گفت ... مسواک ... است ...
... که ... شد و **ایضا** ...
... دو ... است ...
... دست ... از دست ...

پسرک بر سیخ کشیده شده در حال افتاد و بمرد کنیزک از آنجا بر زمین افتاد و بیهوش شد صاحبش برخواست
و سر کنیزک را در کنار گرفت و پسر خود را هم از آنجا بر سیخ کشیده با نامردان دیگر آمد و سیخ را از
پسر کشید و چون کنیزک بهوش آمد گفت چه حال بود که بیهوش شدی کنیزک گفت از ترس شما که در حق ما
چه خواهید کرد صاحبش گفت ترا آزاد کردم و از من مترس زیرا آنکه آن تقدیر خدا بود که ذره زیاده و کم
نمی شود و **بعضی** گفته اند که بزرگواری بود غلام خود را از سبب بی زبانی طپانچه چند زد و باز بغلام گفت
که تو نیز بار طپانچه بزن تا برابر شویم غلام گفت که غلام را از زدن خواجه چه چاره است گفت من بیم حساب
دارم و از آزردن او میترسم غلام گفت شما آزردن صاحب خویش نگاه دارید از هیبت بر زمین افتاد
و جان بحق تسلیم کرد **آورده اند** که غلام سیاه در پیش اولیا آمد و توبه کرد و آن بزرگوار
گفت برو هر گاه رنجانیده از وی طلب بخشش کن تا ترا هم ببخشد آن غلام همچنان کرد ناگاه بجای
رسید و بیهوش شده افتاد چون بهوش آمد پرسیدندش که حال چه بود گفت بحکم پیر بجائی آوردم و
درین جا مرغی را چند چوب زده بودم بیادم آمد نمیدانم که بخشش از که جویم و بحل از که خواهم و بیم از آنجا
گفته اند که جوانی در پیش پیر توبه کرد چون از جانب پیر باز گشت باز پیش پیر آمد و گفت در وقتی که
گناه میکردم خدا تعالی میدید پیر گفت ای غافل تو ندانسته که خدای عالم سر و اخفی است گفت وای بر من
که پیش انچنین خدای گناه میکردم نعره برآورد و جان بحق تسلیم کرد و بعضی گفته اند که حکم ایمان
خوف و رجاست و ایمان تعلق بهر دو دارد چنانکه گفته اند الخوف والرجاء اثنی یتولد منهما حقیقة الایمان
بیت مرغ ایمان را دو پر خوف و رجاست و مرغ بی پر را پرانیدن خطاست **چهارم** سبع شرایط
ایمان را بجا آوردن شرط بقای ایمان است اول هستی خدای را ثابت و دوزخ را غیب باور
داشتن دویم علم غیب را خاصه حق تعالی داشتن سیوم باختیار خود ایمان آوردن چهارم حلالهای خدا را
حلال اعتقاد کردن پنجم حرامهای خدای را بحرام اعتقاد کردن ششم برحمت حق تعالی امیدوار بودن هفتم
از عذاب ترسیدن و تفصیل ایشان در رساله عصمة الایمان بیان کرده ام و اینجا از برای آن گفته
شد تا اگر یکی از ایشان منکر شود و بجا نیارد ایمانش زوال پذیرد اما دانستن حلال و حرام اهم مهمات است
که اکثر دو دو عنها والناس عنها غافلون لقوله علیه السلام الویل للجاهل مرة وللعالم سبعین مرة زیرا آنکه
عالم را پرهیز بدان از شبهات و بدعات مناجات که در نظر جاهل قبیح نماید لازم است

نادر مباحث انسان عاجز بود از ضلالت سفیه لقوله علیه السلام فضل عالم فضل علام چون عالم
در بعضی امور که بعضی مباح گفته اند عالمان ازان در گذرند و در حرام افتند و حلال دانند
و مکروه و حیا باید در تحقیق حال معاملات آورده اند که هر که سیر شود و گندم و مویز دارد آن را بخورد و
حلال باشد کار شود و اگر خمر بخورد حلال نباشد انگور که بهم آمیخته دست کشیده شود و بار نبود
و جواد منکر نیست که بسیار عاصی شود زیرا که آن مطلق حرام دانسته باشد و در آن شبهه
حلال آید و حال آنکه حلال نیست کار شود که در مشارق و تنبیه ابو اللیث و
ذخیرة الملوک و سرور سروری الساری در طرف مذکور است که پیغمبر علیه السلام گفت هر که
خمر بخورد اعمال او چهل روز و چهل شب در حساب نگیرند که بار آب که کسی بار کوکب و بر روی خود کرده اند
و در هیچ آب نماند و سکر او در بدن و اسب از حسابی دور ترک گفته صحابه رضوان الله علیهم جمعین
تا رسول الله چهل حجت و جواب گفت زیرا که درین دانه دو در حساب که بر در هیچ جمع شود و نکم کرده
چون او را بخورد کوکب دوست و روده ای ایشان بریده باشد در طریقه العشق برای عذاب برد یا بعد
دار حجت خور که امام احتیاط را استدلال کرده اند به جای دیگر بهتر چون یکی از سیر شود دو روزه و سوال پس رسول
علیه السلام گفت که ز بهار بسته بهار ادوا تشمه از خمر خوار از در باشید و نا که ا اول الشان اسیح
امسا کنند و در بوستان او اللت است که از دانشمندان که دمی الله سبات
باشند و از ایشان علم کمتر در مسئله ایشان امسا کنند و با ایشان مجالست نکنید لقوله علیه السلام
و بر دوام لقوله علیه السلام مثل المجالس الصالح کمثل العطار و مثل جلیس السوء کمثل القین و نبی علیه السلام در
باب خمر حدیث فرموده است که کل مسکر خمر و کل خمر حرام و خمر را از خمار گرفته اند و خمار دامنی را گویند که
روی را بپوشاند پس خمر گویا که روی عقل بپوشاند پس چیزی که مسکر است به خمر از آن جهت فرموده اند که اگر کسی
خمری از جو و گندم دارد و هیچ سازد و از احمر نامد کار کرده و خمر هیچ نوع است که انگور
و خرما و مویز و جو و گندم و ارزن که از حبوبات مذکور است لقوله علیه السلام کل حبوبات از اخرج من
الاصل فهی الموشر من انها فهو لم ... ولانها که از عدس و جو سر که مسکر شود حرام است
زیرا که ... علیه ... خمر ... حرام است و مسئله اگر سوده و سیر ... حد ... و حسن شده حلال
است ... کرده اند که امام ... از الرسول الله ... بر ... که امام ... کامل ارتما ... سم ... م

گفت وقتی که من مبتدی بودم تبسم میکردم و بیاران نیز مزاح میکردم اما چون مقتدا شدم نمی توانم تبسم
تبسم بر من حرام شد زیرا که اگر من تبسم کنم دیگران خنده قهقهه را حلال دانند اگاه شوند و من با خود با تبسم شیخ
سفیان ثوری قدس سره العزیز در پلوان غیری میرفت ناگاه پایش بلغزید و در زحمت غیر رسید ثانی
آواز داد که ای ثوری نعلین در پا چگونه در پلوان دیگران میرفتی و نیز روزی پای چپ در مسجد اول
نهاد برای دخول باز آوازی شنید که یا ثور و نام او ابو سعید بود بعد از آن لقب خود را ثوری کرد و در
آمد که حضرت بایزید بسطامی قدس الله سره روزی پا چپ در مسجد برای در آمدن نهاد از برای
کفایت برده از یاد کرد پس باید که در وقت دخول مسجد پا بهار از نعلین کشد و بدامن پاک کند بعد از آن
در مسجد نهد نقلست که روزی در وقت خلافت امیر المؤمنین مرتضی علی رضی الله عنه یکی از اصحاب آمد و پا
از نعلین تکانید و بنگاه دروازه مسجد بمالید مرتضی علی رضی الله عنه گفت اگر بروی من می مالیدی بهتر از آن بود
که بر آستان مسجد مالیدی پس باید که چون بمسجد در آید ببیند که در مسجد کسانی باشند که مشغول بذکر و تلاوت
قرآن نباشند سنتی با دو یا پیشین نگذارده باشند سلام بگوید و اگر کسی نباشد سلام بر این طریق گوید که السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین تحیت مسجد بگذارد دو رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی
یکبار و سوره اخلاص سه بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص سه بار و بعد از فراغ رو بقبله بذکر و یا تلاوت
مشغول باشد و مادام که در مسجد است بنیت اعتکاف باشد اگرچه یک ساعت باشد و سخن دنیاوی نکند
که آنچه سخن دنیاوی کنند از دهن ایشان گنده بوی در مسجد بر آید تا فرشتگان از مسجد
بیرون آیند و بحضرت رب العزت بنالند که یارب ما را از بیت مبارک بیرون کشیدند از حق تعالی
ندا آید که صبر کنید تا مکافات شما در روز قیامت از ایشان بگیرم در خبرست که توبه چهار کس
قبول نیفتد یکی سخن کننده دنیاوی در مسجد دوم کسیکه در حالت مجامعت و با بول و غایط و در حمام سخن
کند سیوم در وقت وضوء و غسل زیرا که در وقت مجامعت و غسل کرام کاتبین نیست داده باشند که
تا صورت او نگاه نکنند پس چون آواز کند ایشان گویند لعنک الله که از تو شرم داریم و تو از ما شرم نداری
و ما از برای نوشتن ناچارست که روی باو آریم و نویسند چهارم در وقت مذاکره عالمان و وعظ
و پند و نصیحت شاید که سلام هم نگوید که گوش داشتن در وقت وعظ و خطبه فرض است و سلام سنت پس
ترک ادا اولی است و نیز جواب سلام نگوید اگرچه فرض است که استماع وعظ و خطبه فرض عین است

سلام دخول در مسجد

بیان ... نشدن جواب سلام

و جواب وهن کلمات است چنانکه در مجمع الملکوت که در موقف از در آسمان تا حد عنوان
امثال نصح ... سال ... [illegible] یکطرف حظ در تا ... است و از طرف دیگر ... اول مردم
روافض [illegible] عادتی که بدعت آمد ترک آن اولی است **و نیز** شیاء ... سال ...
که امام اعظم ایشان نوحه کردن را جسم کردن است که اگر چه دیگر اجمع کردن در ایام کفل ... [illegible]
... را تنها ... و دیگر تابع ... از برای ست و هم ... کرده ... واین ... حسن
گفته که ... است ... اگر ... علمای ... کردن ساقط
شود که وهن ... است ... کردن ... آورده است ... عشر
سنة لا ... مع ... واحد ... والا ... الاحسنه وعلیه الفتوی **و در رساله**
شاه قاسم ... کرده است که در ... اسرائیل عالمی بود که ... صاحب ... ا
انکار ... کرده بود ... که ... کردند ... وحی آمد که آن عالم را
... که ... و ... ساده ... اعمال ... گردانی ... [illegible]
است ... قول ... مسجد بیرون آید ... حضرت محمد
صلی الله علیه وسلم ... که هرگاه از مسجد بیرون آمدی نظر سوی آسمان کردی و این آیت خواندی قوله
تعالی ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ... تعالی ... تفسیر
... آیت است قوله تعالی ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله من اولیاء
ثم لا تنصرون ... حضرت شیخ ... است ... که لا تعلم ...
... الا الله ... عالمان ... از برای ... دنیاوی ... ملوک
... است ... [illegible] ... خلق ... واکثر
... [illegible] ... ترک ... وهی ...
... علیه السلام ... العلماء الذین ... الامراء لتحصیل المال
... تقصیر ... **و ایضا** قوله علیه السلام العلماء امناء الله تعالی ... ما لم یخالطوا
الامراء ... الامراء ... **و در عمدة** الاسلام است هر که ... علم ... عمل ...
... وجود دوستی و عداوت ... قوله تعالی ولا تکونوا کالذین ... لا

تفعلون الذین یقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله و نیز بزرگی شهر را پرسیدند صحبت بکه باید کرد و گفت
با عارف گفتند عارف کیست گفت عالم گفتند عالم کیست گفت کسی که از ترس خدای تعالی خود را از
همه کمتر داند لقوله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء حضرت بایزید گفته است من کان هو اقرب
فهو فی صعب خطیر و نیز در حدیث حضرت است قال علیه السلام الویل للعالم سبعین مرة وللجاهل مرة
زیرا که عالم پرهیزگار را گویند که از ذره گناه پرهیزد چنانکه پیش حضرت پیغمبر علیه السلام اعرابی
نشسته بود پیغمبر علیه السلام این آیت خواند قوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل
مثقال ذرة شرا یره پس اعرابی گفت یا حضرت ما را همان علم بس است که ذره خیر را تا توانم بعمل آرم و تکلیف
بکنم و از ذره شر تا توانم احتراز نمایم که ذرهٔ خیر را حرام و ذرهٔ شر را حلال دانستن کفر است پیغمبر عم
فرموده است هذا الرجل افقه الناس **نقلست** که بزرگواری در زیر سایهٔ دیوار غیری نشسته
بود و کتابت میکرد حرف تر بود و خشک نمی شد خواست که از آن دیوار پارهٔ خاک بناخن برگیرد
و بران حرف اندازد و در دل اندیشه کرد که حق غیر است بازگستاخی کرد و دست برد که خبری سهل
است چون خاک بسر انگشت گرفت هاتفی آواز داد که باش چون سهل و انسی در قیامت مکافات
یابی کاتب از هول آن بیهوش شد صاحب سرای بر و آمد و سرش را در بغل گرفت چون بهوش آمد
پرسیدش که حال چه بود واقعه را باو باز گفت صاحب دیوار نیز در گریه شد گفت ترا بخشیدم
و آن ذره علما را معلوم ست پس برای استنجا از ملک دیوار غیر کلوخی نگیرند اگر گرفته باشند
باز در آنجا اندازند و از ملک غیری چوب برای خلال دندان نگیرند **و آورده اند**
که روزی حضرت مرتضی علی رضی الله عنه با خاتون جنت بی بی زهرا رضی الله عنها حکایت
از داماد مهتر سلیمان میکرد که در وقت کار خیر دختر داماد خود را تاجی داده بود که تمام تاج
را بگوهر شب چراغ مکلل کرده بود که هر یک گوهر از ایشان خراج ولایتی می ارزید خاتون جنت
غمگین گشت و دانست که مگر حضرت مرتضی علی در دل اندیشید که پدر من خبری نیافته است از مال
دنیاوی پس ازین جهت بما حکایت آدمی کند و ازین اندوه در خواب رفت ناگاه جمال جهان
آرای خود را در خواب دید و گفت ای جان پدر حوران بهشت و من مخ ماده تو مشتاق لقای
تو شده ام تا باید که دار الفنا بدار البقا درین ایام رحلت نمائی چون از خواب بیدار شد

حسن و حسین رضی الله عنهما از پس خود خوار و در روی ایشان میدید گاه خنده میکرد و گاه
گریه میکرد چون مرتضی علی رضی الله عنه آمد حال چنان دید گفت ای جان من چیست که بی خنده
بیکی این چنان است بی بی گفت که من در خواب چنان دیده ام چون حال پدر و مادر و
لقای ایشان خواهم دیدار رحمت شده ام و چون جدای جگر گوشگان شادم آید از غم بگریم
و چون بی بی وفات یافت و دفن کردند شبی مرتضی علی او را در خواب دید که مضطرب است
و بود که یا جان من چون مضطرب و بلکه سیاه گفت شوهر را از همسایه آورده بودم
از برای حسن جامه که بدو خود خون کهنه را دوختم در علاج کوشیده دلدار جلال شدم و بار گشته
یاد دادم مرا بهشت راه بسته بود چون حضرت علی بیدار شد آن شوهر را یافت و التماس
رسانید شب دیگر در خواب دید که در قصری از قصرهای بهشت نشسته است و خندان یکسر صحف او
رده سیاه ادب محدث و کتب ... از زبان دعاوی پیر در حدیث حالو چیست سیاه دلو
مرتضی گفت که یا جان من بهشت از آن کس گفت این جان حضرت سلیمان سمر سیه که شوهر او را
سیاه صحف میکرد **الغرض** چون فردای روز قیامت شود علم حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم که هفتاد ساله راه باشد سیاه کنند جمله ملکوت در حساب ... حساب بدل
سواد شب ... از غیب آواز دهد که خدای عز و جل امر میکند که سر من در دستار و رو دوست
نکشیده زود این زبان علم سمر علیه السلام رکن رسید دانا دین وی مرتضی علی بکدست علم
همچون گلدسته بردار و جمله صلحا و علما در آن علم باشند هر یک باشد گو سرخ چراغ ...
دانا و مهر سلیمان تاج دستاری و فالی یافت و سیاه علم مصطفی در عرصه عرصات باشد و نعره زنند
در آن مردان ماشینه دار حصار که گرد امده ما شیدلیس ای عزیز جهد کو ... تمام باید بود و علم
علم که عالم را ... دره گله احتراز کند و اگر در آن ... حرام در اند کار و کسود و جاهل از جهد ... صالحی علماء و
واعظان اختیار باشد و جاهل ... اسلام حجت ... ... حلال دانستن و کفر بود و در حضرت است که گناه
در رکب ... اگر همیشه یاد دارد و با سبب آن از عصمت حق تعالی ترسناک بود و آن گناه خورد شود و ما
... ... شود و اگر گناه خورد را فراموش کند و خورد داند بزرگ مسود باکسره سد لیس
از پس جهت سمر علیه السلام فرمود فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادنی ... العلماء سراج

... ...

سراج الدین والیقین قال علیه السلام سألت جبرائیل علیه السلام عن فضیلة العلماء فقال هم
سراج امتک فی الدنیا والآخرة واوحی الله تعالی الی نبیّه ام العلماء رابطی وبیانی وسائر الناس
عبدی وما لهم مالی ومن اعطی مالی علی عیالی فله الجنة ولا ابالی ومن منع مالی علی عیالی فله النار
ولا ابالی وقوله علیه السلام من کان فی قلبه ذرّة من بغض العلماء یبقی فی جهنم دهراً طویلاً نقلست
که در زمانه هارون رشید رحمه در عبادت حق تعالی مشغول اند واز خانمان بریده اند دلیل کم
داری او گفت که استحکام دین نبوی وقوام شریعت مصطفوی واحکام عقاید ویقینی بعالمان
است وعالم هر چند که بی عمل باشد چهل کس بشفاعت وی به بهشت روند وعابد اگرچه در متابعت
عالم باشد تنها و بهشت رود والا بد در دوزخ لقوله علیه السلام الشفاعة اربعة نفر حق اولهم الانبیاء
ثم العلماء ثم الشهداء ثم الاطفال لابویه پس ارکان دولت گفتند که بیائید امتحان کنیم
یکی را در میان زجاجه در آورند وآن زجاجه را بشکل آدمی ودرست اندام راست کرده بودند
ودر اندرون آن زجاجه جائی روغن وآتش کرده بودند چون شب شد آتش در وکردند
پس تمام از سرتا پای یکبه نوری بود وآن شخص را گفتند که در صومعه فلان عابد برد و
امتحان کن چون آن شخص در آید تمام صومعه پر نور شد عابد از جای برجست وگفت من
است آن شخص گفت انا جبرائیل گفت شما را مرتبه پیغمبری شد زیرا آن که ریاضت بسیار
بجا آوردید ومشقت تمام کشیدید الحال حکم باری تعالی چنین است که شما پیغمبر شوید
ومن جبرائیل ام هر معجزه که از شما خلق می خواهند من بر شما خواهم آمد وبا شما میخواهم
رسانید شما را باید که فردا دعوی پیغمبری بکنید ودعوت نمائید عابد گفت اگر
فردا شما بیائید من چگونه خواهم کرد گفت روا باشد که جبرائیل هرگز دروغ نه گفته
است عابد قبول کرد وآن شخص باکرام تمام از صومعه بیرون آمد باز پیش عالمی
رفت که بغیر از فرض خدای هیچ نوافل بجا نیاورده بود وشب به فراغت
خواب می کرد چون در پیش او رفت از نزد انگشت پایش کشید عالم به سبب بیدار
شد وخانه را پر نور دید کلمه شهادت گفتن آغاز کرد دید که از پیش او نیز در گفت
کیستی آن شخص گفت منم جبرائیل که تو پیغمبر شدی وحق تعالی درود میفرستد که

بعد علم بسیار گردید الحال باید که شمه ای قول کسی که عالم گفت که ای ملعون
عبد محمد بن عبد الله کسی را شمری کامل است دست بر چوب برد و سنگ کش گفت که چوب
که چوب بر سر پس کوبد آن شخص از پس او گریخته در خانه خود آمد و چون روز
شد بادشاه و ارکان دولت آن شخص را در پیش خود خواندند و سر گذشت پرسیدند
واقعه را باز نمود همه ارکان دولت و بادشاه امام یوسف را بستایید که جاویدگا در
شد زیرا که این معتقد بد است که بعد از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پیغمبر دیگر بیاید
و عالم امان خود را بسلاسل بر دلیل معلوم شد که استحکام شریعت محمدی حالما ل
است که گناهان دین اند نه عادل در ابدال ای برادر احتراز کن از عادت عاجی
و عاقل دار عالم باز هر کار و غافل **آورده اند** که شد دست مریدان
امام حسن بصری قدس الله روحه در ظاهر و باطن باید ارشد بودند و اگر در تحقیق
می گشتند چنانکه در آینه اش می نمودند ایشان چنانکه آورده اند که یکی از ایشان
واصل نام بن عارف روزی حق بجد به امام حاضر شد امام کسی را فرستاد تا او را
دعوت کند چون آن کس رفت سلام داد جواب نگفت فرستاده گفت ترا
امام می خواهد گفت خدمت امام برد که حشم می رفتم اما به فضل امام بخدای رسیدم
و الحال بر حق پس امام خود خدای رسیدم نباید چون آن کس پیش امام رفت و داد واقعه
باز نمود امام دیگر بار فرستاد و گفت بگو که امام خود خواهد آمد و الا با آن شخص رفت
و گفت که امام این چنین گفته است گفت از آمدن او چه فایده است اما رفتن من رخصت
خدای نیست چند کرت آن کس در میان گشت آن مرید اجابت نمود عاقبت امام
خود پیش او آمد و از آمدن امام بر نخاست و جواب سلام گفت امام گفت
که این طریق از کجا بیاموختی گفت که هم از فضل شما بخدای رسیدم امام گفت
این الحمد باید با واقعه راست باید تا ناگاه تخت نورانی بالای سر واصل آمد
و استاد چنانکه نور او نور آفتاب غالب شد و واصل بر بالای آن تخت سوار
گشته دیگر بار فرود می آمد و آن تخت غایب شد امام گفت زود دیگر باید شو تا

کارت با تمام رسد قبول کرد روز دیگر از طرف ولایت بصره مردمان حاضر شدند
روز دوم چون پیش امام رفت وی همچنان در خرمی ولی او دلی تهی بین بود امام گفت کرامت
دیروز بینی امروز باز پدید باید کرد باز تخت پیدا شد و آمد امام گفت سوار شو هر چند
که قصد کرد نتوانست سوار شدن امام گفت ای لعنة الله چرا راه مرید من زدی
آن تخت در هوا بماند دود سیاه و پراگنده شد و در اصل تخل و خشک شده شد و در
پای امام افتاد و تایب شد گفت یا امام این چه بود گفت تخت شیطان بود دیدی
چون من بطرف او نگاه کردم زنجیری در دست داشت و دست دراز می کرد و سوار
می شد چون امروز نظر کردم نتوانست زنجیر را پایان کردن از ترس من چون
لعنت کردمش گم شد و گفته اند که بعد از وفات امام بغیر اذن و اصل خود را پیر و
پیشوای خلق کرد و بسیار رجال را از دین حق به باطل انداخت و معتزل کرد و از ان
جمله مریدان عبد الواحد بن زید و حبیب عجمی را اذن داده بود که پنج خان داده
از عبد الواحد بن زید پیدا می شد اول زیدیه دوم فضیلیه که تعلق به فضیل بن عیاض
دارد سیوم ادهمیه چهارم ابو هریره پنجم چشتیه که تعلق [illegible] دارند و نه خان واده
از حبیب عجمی پیدا شده اند چون عجمیه دوم داودیه سیوم کرخیه چهارم سقطیه پنجم
فردوسیه که تعلق به جنید بغدادی دارند ششم جابیه که تعلق بخواجه عثمان [illegible]
دارد هفتم سهروردیه که تعلق به شیخ ابو نجیب سهروردی دارند هشتم کبرویه که
تعلق به شیخ نجم الدین کبیر دارند نهم ستاریه که تعلق بعبد الله ستاری دارند
نقلست از امام حسن بصری رضی الله عنه که هر که بغیر اذن کامل ارشاد خلق
کند ضال و مضل باشد و این چهارده خان واده برحق اند و هر یکی بعض یک
و بعضی تا چهار تا پنج کس را مرید می گرفتند این که بهجوم و جماعتی مردمان [illegible]
و پیر میگیرند و پیری گوید که شمارا چیزی نمایم از اطوار و انوار گویا که همان پیر و نما
نیست بلکه شیطان است که ایشان را از راه حق به باطل خواهد انداخت و در منقلت
اندازد چنانکه روزی امام حسن بصری رضی الله عنه مر اصحاب خود را گفت که

در بیان خانوادها

که شما نیز اصحاب رسول خدا هستید ایشان خوشحال شدند امام گفت بر سخن من
می گوییم بشارت دهید که اگر شما ایشان را دیده بودید همه را دیوانه می پنداشتید
اگر از جمله تعلقات دنیاوی منقطع شده بودند و اگر ایشان شما را می دیدند همه را
کافر می دانستند و سر روزی کسی امام را رسید که با امام مسلمان گفت مسلمانان
در سر خاک چه شده اند و مسلمانی در کتاب است نقلست که روزی امام رضی الله عنه
در صومعه خود نشسته بود و گریه می کرد و گفت ای یاران هر کسی از گور را گور خود
را بیدار میان کسی گفت که آری خواهد آمد امام گفت لا بل هر چه آمدنی است آمده
خواهد بود هر چه چنان گرسنه که آن خاک را گلابه کرده این است طریق مریدان
از اینجاست که روزی سید جلال جهانیان بخاری نالی که سرراست ورد صحبت
حضرت رسالت پناه نشسته بود که از بالا کبوتری آمد و از دهن مبارک میگفت
حضرت ایشان بگفت ای درویش بی ادب نشین چون نشست شیخ فرید الحق
بود از گفت سادات بل گفت حضرت گفت که یا شیخ علم کرد اید گفت
می شنید طلب ارم سید جلال بخاری رحمه الله علیه گفت کهی شیطان را دیده شیخ
فرید گفت یک مرتبه دیده ام اگر آن باشد باشد حضرت ایشان گفت چگونه بود
شیخ عطار گفت که در ابتدا بود چهار دستور نشسته بود جواهران بود دیدنی تو
ولی چو دیدنی ناج ولی نی شمار دختران بی بی ناج در باب هر همه ادنیا
بود بعد ولی بود در ششم روز روزه افطار کردی من نام کرمت مردانه نشستم که
سر بدارم چون نظر کردم از چهار ده روز بستر رفتن تنها نشستم روز چهاردهم بیعلی
الصباح روی مشرق افتاده بودم و چون شعله آفتاب بر آمد در میان او حجری
سپید بود در آمد و در دام رفت لنگی دیگر بیگی از بس رفت اما در دلم چندان
کدورت و غبار است که از علم تو اصل و مراتب در دلیان سپید اسم از
ناگهانی جمله رفت خواستم تا خود را در جای آویزان کنم چون خود را آویزان کردم
آواز داد که کار تو مراد آمد بر آئی چون برآمدم شیخ سبا سیب از دل من ... بود

بار خود را آدیران کردم باز آواز کرد که برای بازه بذخواندم باز از خاطرم
سیاهی نرفته بود هم چنان مدت شش ماه آدیران می شدم و مرا بیرون
می کشید بعد از شش ماه چون آدیران شدم باز آواز کرد که بگذار تو برآمد
از بی‌حیا د برای گفتم ای ملعون تو از من چه می‌طلبی چون شناختمش بار
دیگر آواز نکرد و آن سفید از ذهانم بیرون شد و در خاطرم صفایی پدید
شد و آنچه از بواطن من چیزی رفته بود باز آمد پس سید جلال گفت
که سفیدی در عین سیاهی است زیرا که اگر شما را علم می‌بود شیطان رو زده
شما نمی شکست و در مدت شش ماه شما را فریب نمی‌داد و از روضه مبارک
بالا نمی برید که با سید نهایت بالا سید روضه بود و سید پس شیخ
عطار گفت که یا سید جلال شما که علم کرده آید شیطان را هم گهی دیده اید
گفت دو مرتبه یک کرت درین زمان دیدم زیرا که چون من درون روضه سر
در آوردم از عقب کسی فریاد کرد یا سید جلال تنها کار ان دارم من به فراست
علم دریافتم که در این چنین محل که من به زیارت روضه حضرت میروم و مرا منع می‌کند
نباشد مگر شیطان گفتم ای لعنة الله چه کار داری و دیگر روزی دیدم که کلام الله
در دست گرفته بود و گاهی پیدا می شد و گاهی غایب گفتم ای لعنة الله کلام حق
چه کار داری شیطان کلام الله را از دست انداخت و رفت بعد از آن حضرت
خواجه عطار در طلب علم مشغول شد ای برادر خوف این سبلغ باید کردن که مهتر
داؤد علیه السلام همیشه گریه می کرد و از گریه کردن نمی آسود و چشمان مبارکش
ورم گرفت مهتر جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای داؤد گریه از برای چیست
گفت از برای آنکه اگر ما را کار آخر بیاگاند مهتر جبرئیل عم گفت که خدای تعالی
می فرماید که اگر چندان گریه کنی که سنگ خاره از آب چشم بگدازی اگا مت نکنم
و محمد آخر زمان آید که از طفیل او جمله موجودات در وجود آوردم او را نه اگا نام
مرا باد و لام کارست یا از جانب برات بعد از خروج ارواح او آواز آید

لا تجاوز و ما از حساب حق او را آمد یا استدراک و پسر مهتر یحیی علیه السلام
چون عاقبت جوانی رسید چندان گریه می کرد که رخساره مبارک او ریش
و چون افتاد هر دو طرف استخوان می نمود و مهتر زکریا علیه السلام گفت که
ای پسر من دعا کرده بودم که خداوند مرا پسری دهد که پیغمبر مرسل باشد و کسی
از این نام بنام او کسی نهاده باشد پروردگار خدای نام سابقی نهادم و تو
چندان گریه می کنی که روی تو ریش ریش شده پس یک روز حال جست گفت ای پدر
جبرائیل آمد و گفت که میان دوزخ و بهشت وادی است که مسافت او قطع نشود
مگر به آب چشم مهتر زکریا علیه السلام گریه کرد و گفت ای پسر گریه کن ای پسر مرا
بیر گریه باید و رجا هست از خوف باید لقوله تعالی سبقت رحمتی غضبی
چنانکه وقتی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با خداوند دعا التماس
کرد که یا رب العزه حساب امت من بدست من بده تا در پیش هیچ کس ایشان
دیگر رسوا نشود حق تعالی گفت یا محمد حضرت ارحم الراحمین است بجای
کسی تو نیز بده بسود **حکایت** آن جوان یاد کن و آن جوان بود
که روزی جوانی پیش رسول آمد و گفت که یا رسول الله گناهی عظیم دارم و گو
که باید گناهکاری را در کدام دوزخ در اندازند چنانکه موید که هیچ گاه
کرده جوان گفت عاشق دختری بودم و او پارسا بود و هیچ نوعی بما فعل ناشایسته
میکرد و چون از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود شب رفتم و او را از گور بیرون کشیدم
و خواستم که با وی مجامعت کنم دست راست بر اندام های خود نهاد هرچند که تکلیف
کردم دور نتوانستم کرد کارد کشیدم و دستش را ببریدم تا دست چپ بر اندام های
خود نهاد او را نیز ببریدم و کار ناشایسته با وی کردم و چون روان شدم از غیب
آوازی شنیدم که ای جوان مرا در پیش عدلکار حق رسوا شده کردی
روز قیامت ... پس یا رسول الله پیش خدای من چه باشد تا در دوزخ
که ابلیس ... دور شو تا از شومی تو زمین عذاب نزول نشود ای جوان

از پیش شما بر خواست و راه بیابان گرفت و گفت یا صمدا احمد مرا از حضرت
خویش براند و در حضرت پاک تو آمده ام از پیش خود مرا مران باری خبرم
کن که بار او در کدام دوزخ خواهی برد من از کرم خویش بر سرش ندا کردم
که تو را بخشیدم و گفته اند که درین میان یکی از عرب پیش حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله شنیده شد که حساب امت بدست
خود التماس کردی چه جواب یافتی پیغمبر علیه السلام گفت هر چند که خواستم
بدست من نداد چون آن شخص شادی کرده در رقص درآمد و دست کوفتن گرفت
حضرت رسالت پناه فرمود که سبب شادی چیست گفت از آنکه او ارحم الراحمین
ست و مهربان ترین ست از حضرت شما و مشفق از مادر و پدر به بندگان است
لقوله تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة
الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم ابو بردة بصری گفت
قدس الله روحه که خداوند از ان گناهکاران گردان که اضافت ایشان
بذات پاک خود کرده و یا عبادی گفته و چون امت غفاریت رحمت شما
امروز عاصیان را درکار است پس ما را چه غم از گناه بسیارست آورده
اند که وحی کرد حق تعالی بسوی پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم که یا محمد اگر تمامی
خلق پیش بخیل ترین مخلوقات باشند و بخشش خرما از وی طلبید بدهد یا نه پیغمبر گفت
یا خداوند بخشش خرما هیچ کاری نباشد و بی تکلیف خواهد داد گفت منکه
ارحم الراحمین ام و کمال صفت غفاری من اگر گناه هر یک مقدار پیه
آسمان و زمین باشد چون در مغفرت در آید آسان تر باشد از بخشیدن بخشش
خرما او اگر گناه بندگان نبودی پس صفت غفاری مهمل بودی و این چنین
بذات پاک من روا نیست یحیی بن معاذ گفت خداوندا تو که بچندین عز و عظمت
ما را به چندین ذلت و فجوری عبادی می گوئی و اضافت بذات پاک خود میکنی
ازین شرف و بزرگی ما را دگر چه بهتر ما را همین اضافت بسندست و لا تقنطوا نمود

نگار خود باشد و در تفسیر میسر ذکر در بیان این آیت یا ایها الانسان ما غرک
بربک الکریم الذی خلقک فسویک بزرگواری گفته است که اگر بار خطاب
شود که چه غره کرده بود ترا جواب گویم که یارب کرمت مغرور کرده مرا اگر گوید
کرمت دست رسید اکرم الاکرمین آنرا گوید که چون شخصی گناهگار را خطاب
شود که فلان گناه بسیار کرده پس مانند آن گناه از تمام عالم بخشند ای
برادر هر چند گناهکاری باشد کرم او را امیدوار باش که این دعا امیدی
نهایت و بزرگ مرتبت است و چون ایمان را از اسبب کمال او را باید دانست
در ذخیرة الملوک آورده است که ایمان را چهار کمال است اقرار
و تصدیق و عمل بالارکان و متابعت رسول الله و هر کرا اقرار نیست او کافر
است و هر کرا اقرار است و تصدیق نیست او منافق است و منافق بدتر از کافر
کما قال الله تعالی ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و این هر دو
طایفه را جاوید در دوزخ باید بود و چون اعتقاد باید کرد دل و هر کرا اقرار و
تصدیق است اما عمل بارکان نیست او را مومن عاصی گوید بقول همه اهل
سنت و جماعت که ایمان زیادت و کم نمی شود چنانکه قرص آفتاب
هر چند گرد و غبار و کسوف می شود که او را سیاه کند اما قرص او را هیچ نقصان
نمی شود و هر چند که روشن شود قرص او نیز زیاده نمی شود و لیکن ایمان به عمل
زیاده شود و گناه کم و نقصان نه پذیرد لیکن عمل حسنه بارکان کردن از
کمالات اوست نه زیادتی و نه نقصان و عمل نیک کمالیت ایمان است
چنانکه صیقل مر آئینه را و عمل سیئه کدورت است مر ایمان را نه نقصان
چنانکه زنگ آئینه را و هر کرا اقرار و تصدیق و عمل بالارکان است و متابعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست او را مبتدع گوید و مبتدع بیرون همیشه در
دوزخ باشد لقوله علیه السلام اهل البدعة کلاب اهل النار و بدعت مانند
کسی است که سیر را با آب ترش بسیار دو روز می خورد و گوید که نان جو مرا

خود یا تمم پس از مبتدع احمق تر نباشد که متابعت حضرت رسول الله را مانده
وفعل خود ساخته را دین دانسته هرکه غیر عمل با مقصود داند به معشوق نرسد که
پیغمبر گفت علیه السلام کل بدعة محدثة وکل محدثة ضلالة وکل ضلالة فی النار
وگفته اند المبتدع من یعمل غیر طریق الشرع والشارع با ایشان دشمنی داشتن
یکی از اصول دین است کما سنذکره انشاء الله تعالی و با ایشان دوستی از
ترس زوال ایمان است هرکه ایشان را در مجلس بدعت ویا زبان غیبت کند
ویا بر بجا ند خداوند تبارک وتعالی از فزع اکبر که هر کسی را در قیامت در پیش است
او را امان بخشد قوله علیه السلام من اهان اهل البدعة امنه الله من فزع الاکبر
ونیز کسی که با ایشان دوستی دارد و سخن نرم وچرب گوید و ویرا در نخوت یاری
دهد در تفسیر منیر سلطان ابراهیم ادهم قدس الله سره گفته است که نور ایمان
وحلاوت شریعت از وی برگیرند هرکه اندوه ناک شود از جدائی یار اهل بدعت
گویا که کوشش بخرابی عالم می کند لقوله علیه السلام من تدین لاهل البدعة سلب عنه نور الایمان
وحلاوة الشریعة والضا من تبسم علی وجه المبتدعة فقد اعان علی هدم الاسلام چنانکه
در خبر است که مهتر داؤد علیه السلام ژنده پوشیده در غاری رفت واز خلق
پاک سو شده بحق مشغول شد وبحکم رب العزه جبرائیل علیه السلام آمد وگفت یا داؤد چرا در غار
رفتی گفت از قهاری وجباری می ترسم جبرائیل علیه السلام گفت که خداوند تعالی بعزت و
جلال خود سوگند یاد کرده است که اگر تمام عمل اولاد آدم بجا آری ذره از آنها
نه پذیرم تا با دوستان من دوستی وبا دشمنان من دشمنی نکنی چنانچه آورده
اند که مهتر عیسی علیه السلام نیز همچنان کرد ورفته در غاری نشست برو نیز همین
خطاب آمد وبا دوستان او دوستی کردن نیز یکی از اصول دین است قوله تعالی
یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا ولا هم ینصرون الا من رحمه الله در ره دنیا
هیچ یاری مبتدع وخود در رو باشد بی باز نزد ونار را از عذاب خلاص و
شفاعت نتواند کرد مگر کسی که ایمان بخدائی ورسول خدا آورده باشد

و در مناقب رسول الله مستغفر شده باشند دیگری شفاعت کند و در زمرهٔ الملوک
مذکور است که هر مؤمن را باشد که چهل کس را از مؤمنان و مؤمنات را در جامه دعا
خوانده گیرد که در دار امانت بسبب شفاعت هر یکی را بهشت حاصل گردد که هر یکی
از ایشان بدارد که شفاعت در برکت هست و دیگران را خلاص کردم نقلست
که مردی بود در هیچ عمل نبود ملازم طریق اولیا رفت مدتی ازو هر جا که نام اولیا
و صلحا و علما می شنود می نوشت نامهای نوشته که یاد کرده رفت خود کیسه
ساخته بود روزی در آب غرق شد دریا و در هوا آب برد او خود دست و پا زده
صد حیله بیرون آمد چون بر ساحل افتاد دلشکسته نشست که هیچ علم نداشتم مگر که
از جمله دوستان خدای نامهای ایشان جمع کرده بودم این نیز از دست
رفت بعد هم در خواب دید که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
محفل اولیا در چهارم آسمان نشسته است و خود را نیز در میان ایشان
در آورده و علمی و مهمانی شده بود ناگاه دید که دستکاران آمدند و کوزه ای آب گرفته
و طبقها از الوان نعمت آوردند و بر قریب او نهادند و او را هیچ کردند و گفتند
که بنام این جماعت نشستید و چیزی پیدا ناگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
را بر و نظر افتاد و گفت که او را کوزه در دست بستن مدهید و همراه این جماعت بخورد
زیرا که دوست دارنده این جماعت است چون خود را با ایشان همراه خورد
و دید ارشد تمام حال ولایت در وجمع شده بود و نیز نقلست که سلطان
ابراهیم بن ادهم قدس الله سره العزیز در وقتی که امیر بلخ بود در خواب دید که دو شخص
پیش او آمدند در دست یکی دوات و در دست دیگری پاره کاغذ گفت شما
کیانید گفتند که ما از مردان دستیم که نامهای اولیاء الله را جمع می کنیم
و در آسمان می بریم گفت نام من نیز بنویسید گفتند تو از ایشان نه گفت مرا دوستان
الله را دوست میدارم از و می درگذشتید و همه ران خواب شد که مرا بهمان
دستکاران آمدند و آن کاغذ را نمودند که نام وی مقدم از همه اولیا بود

گفتند چون از تو گذشتیم فرمان خدای تعالی برین شد که نام او بنویسند که وی

دوستدار دوستان منست لقوله علیه السلام من احب قوما فهو منهم و بشارة بحبه انهم

نقلست که بزرگواری بود گربه داشت که در

و حشره فی زمرتهم وان لم یعمل باعمالهم

حرم آدمی بود و خاصیت آن گربه این بود که هرگاه در خانقاه آن بزرگوار

مهمانان می آمدند گربه نزدیک ایشان میرفت و تفحص می کرد که چند کسانند و در

حرم می آمد و آواز می کشید و ایشان خاصیت گربه دانسته بودند هر چند کرت

که گربه آواز می کشید آن مقدار مهمانان را خوردنی سرانجام می کردند آورده اند

که یک روز بمقدار آواز و خوردنی پخته بودند در وقتی که مائده حاضر آوردند دیدند

که یک کس از آن زیاده بود ایشان گفتند که بگر گربه غلط شده است چون گربه در رسید

دید که یک مرد بیگانه است درین میان گربه آمد و آن کس را بچنگال نیز دید چون تفحص

کردند آن کس از مهمانان نبود آورده اند که روزی دیگر برای مهمانان دیگ

نشانده بودند و بر روی آن دیگ بر غوله نبود ناگاه ماری عظیم اندران دیگ

افتاد فی الحال گربه در رسید و از سر طرف آن دیگ می گشت و فریاد می کرد

و آن دیگ را بچنگال نیز و ایشان گفتند امروز نمیدانیم که این گربه را چه حاجت است

و قهر می کردند و او را از انجا میراندند آورده اند که چون خوردنی پخت و دیگ

جوش نیز گربه ناچار شده خود را دران دیگ انداخت چون نزدیکی او را

کشیدند طاقت نداشت مردیس چون خوردنی فرارت دیگ کشیدند و می انداختند

ناگاه دیدند که اندرون دیگ ماری کلان پخته شده بود چون دانستند که کاری

این بود و آن بزرگوار گفت که خود را فدای درویشان ساخت باید که او را در

کفن کرده دفن کنند آورده اند که چون مردمان بزیارت آن بزرگوار میرفتند

اول زیارت گربه می کنند بعده بزیارت آن بزرگوار میروند آثار روایت صحیح

آنست که گربه مهمانان را بچشم سر تفحص نمیکرد بلکه از باطن خبر داشت و هنوز مهمانان

نرسیده بود که آن گربه آواز میکشید و تیغ خود را خبر میکرد پس ای عزیز معلوم باد

که ایشان دوستی اولیاء الله گردند پس از آن کرامت حاصل شده بود پس
هر که حدیث و متابعت و دوستی اولیا گزیند پس هر شخص که بدرجه ولایت رسید
ا کار را اخلاص و متابعت است پس کسیکه مستقیم بشریعت بوده باشد که بکار رسد و بدار
حدیث و متابعت بر آدم صورت و بسلطان سیرت که در متابعت او بجز ضلالت
هیچ ما ندارد احادیث که مشهور گشته است الحب لله والبغض لله پس هر کرا ادراک
و تصدیق و عمل بالارکان و متابعت رسول الله است او در اولیاء الله گردید چنانکه
بایزید بسطامی و ابو الحسن خرقانی و معروف کرخی قدس الله سرهم که انسان در
قدم از شریعت تجاوز ننموده بودند و در جمیع ملکی آورده است هر اولیاء الله اگر
یک سر موی از شریعت تجاوز کنند و حلال را ندانند کافر گردد و اگر حرام دانند پس
از مرات حق و ولایت دور افتاده است و اگر گویند که شریعت دیگر و طریقت دیگر
حقیقت دیگر و معرفت دیگر است و در این حرف کفر است زیرا که عوام الناس کمال
ز بعد شریعت مصطفی راهی دیگر است که سلف نهاده اند و بایں طور در فساد
افتادند اما اگر گویند که طریقت و حقیقت و معرفت ثمرات کمال شریعت اند و آن
چنانکه آورده اند که روزی حضرت بایزید بسطامی همراه اصحاب جهت زیارت
بزرگواری رفت و گفته اند که کرامات او چنان بود که هر معیوب چنانکه کور و لنگ
و غیر ذلک در نظر او آمدی تندرست شدی چون حضرت بایزید در رسید وقت
صبحی بود در بیرون مسجد آمد ایستاد چون شیخ بر آمد نظر کرد و همه مریدان صحبت یافتند
ناگاه شیخ روی بقبله آورده و آب دهن انداخت حضرت بایزید از آنجا برگشت
و زیارت نکرد یاران گفتند که یا شیخ از راه دور آمدی چرا زیارت نکردی گفت
از یک مسئله شرعیه خبر ندارد که آب دهن بر روی قبله انداختن نکرده است و آنچه از این
کرامات او ظاهر میشود همه مکر و استدراج شیطان است چنانکه صدیق اکبر ابو بکر
الصدیق رضی الله عنه گفته اند که در حالت نزع یکی از اصحاب نزدش رسید گفت
آب دهن مبارک خود را خراب در دهان نگاه داشته گفت که بر طرف جنب توام

نشست کہ اب از دہن انداز م و اما بہ طرف دست راست از آن باز گردن پیغمبر
ایمان آورده ام آب از دہن نہ انداختہ ام و در وصیت نامہ امام اعظم رحمۃ اللہ
آورده است کہ در ہر ولایتی کہ آثار بدعت و اہل بدعت ظاہر شوند قوم آن ولایت را
خدای تعالی بدست بادشاه ظالم اندازد و منقول است از مرشد محقق قطب الاقطاب
سید السادات سید علی ترمذی قدس اللہ سره العزیز کہ روزی خواجہ نجم الدین
کبیری قدس سره بغیر وجد دست مبارک خود بالا می کرد در حالت سخن کردن
آورده اند کہ دران سال در تمامی بخارا خدا ان بلاہا گوناگون پیدا شدند
کہ خلق از مضرت ایشان اکثر ہلاک شدند و اکابر شہر پیش شیخ رفتند تا دعا کند
کہ مضرت و بلا دفع شود چون شب شد شیخ وضو جدید ساخت و بر بام بر آمد دعا
کرد کہ خداوندا این بلا را دفع گردان الٰہی بر سر ش آواز داد کہ این بلا از سبب
آن بود کہ دست را بغیر وجد بالا کرده بودی گفت خداوندا بدعت من کردم
گناه خلق چیست بلا بہ من تعلق دارد فرشتگان از بام ستون انداختند تا پای
مبارکش شکست دران زمان در شہر ہیچ درد سری ہم نماند چون صبح الصباح
خلق را معلوم شد بعیادت او رفتند و گفتند یا شیخ ما شما را وسیلہ بخدا ساختیم
تا بلا از من دفع شود از ما دفع شد و شما رسید سبب چیست گفت تو سبب ما بود
ہمہ رسید شما خلاص شدید پس ای برادر چون ایمان با کمال دانستی باید کہ
اصول دین نیز بدانی مجموع او در سہ حروف است تا ء و نون عبارت
از توحید است یکی گفتن و یکی دانستن و یکی اعتقاد کردن است و عبارت
از نبوت است کہ اول ہمہ آدم صفی اللہ و آخر او ختم ہمہ محمد مصطفی
عربی ہر کہ چنین نداند از امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم نیست و عبارت
از الف امانت است یعنی کار دین را از کار دنیا مقدم باید داشت ﷺ
چنانکہ آورده اند کہ داؤد طائی قدس اللہ روحہ استاد دیم
ا میراث بدر بدست آمد ہمہ را با بادشاه آن زمانہ داد گفتندش چرا تصرف

فصر او و سالکین کردی گفت چون پادشاه بود نیز اگر هم قدری بود میراث را
روا نباشد زیرا که است و تعلق به بیت المال دارد بفرستاد برادر درم و رحمانه داشت
از اشرف مرا اگر کهنه چراغ جدید چراغ را تلف کردی گفت حاشیه بود
نایی کردید کهنه چراغ ای درویشان نماندی گفت در دیده ام از دو حال خالی نماند
اگر درویشان حق بستد حق درویشان خود را ضایع کند و اگر درویشان حق نستد خوار
و درویشان حق بخواهم کرد و عادت ایشان عدل است یعنی انصاف هر کی انکه بود خود کجا
آوردن چنانکه پادشاهان را در رعیت عدل است کما قال علیه السلام ساعت
الی و ملعون تارک او و ملعون چنانکه منقول است در فتاوی خواجه کر
پادشاهی بزرگوار را پرسید که معنی این حدیث چه باشد گفت صاحب وردهائی
و تارک وردهای کم سهل العمل بعضی بالله الانصاف و صد التحقیق مصدم است که سفر
است صلی الله علیه وسلم العدل ساعة خیر من عبادة الثقلین الیوم العدل ساعة فی
عمل الثقلین تارک وردهای کم عمل را ترک داد ثم گفته اند که خوف فی عدل جزائی ولایت
و ملائم اگر به جان راعات و نیت که خراب شود و در ذخیرة الملوک است که وقتی
پادشاه روم که نام او نیمی بود قوت شده اتفاق کردند که هارون الرشید را خلیفه باید
است که مرد فقیه و دلشکسته علما و فقرا است چون هارون رشید خلیفه شد تمام ائمه
اسلام پیش او رفتند و همه را صفت و صفات خود قرار کرد مگر سفیان ثوری که پیش او
ایشان را در امام طالب علمی و در دوستی محبت و دوستی بسیار بود و انحال از صحبت او
انا بود و حاضر نشد هارون رشید نوشته فرستاد که در دوستی پادشاه خبر سفیان انا
کرد پس امام حاضر نشد اگر قدم شریف خود را رنجه فرمائی احسانی کرده باشی سخ هم
نوشته فرستاد که در آن ایام که طلب علم می کردی میراث محمد رسول الله صلی الله علیه
است بودی کما قال علیه السلام العلماء ورثة الانبیاء و در سیح قصص آدم
است کما قال علیه السلام العلماء لم یورثوا دینارا ولا درهما انما ورثوا العلم الحال
میراث در عوض شتی ما انبیاء و دوستی و سامانی دیگر نشاید چون امیران و

وقت هم نسبت آشنایی با کرم کرد و در راه گذر شیخ سیاه‌پوشان بدید و چون شیخ از دنیا
برآمد روی آن‌جا رسید کوزه‌ای پیش داشت شیخ روی از وی بگردانید و از آن شنیدیم حکایت
دامن او را گرفت و به دست دیگر کوزه به دست گرفته استاد شیخ گفت دست خود را از
دامنم بدار که روی شما را نخواهم دید خلیفه گفت شما را باید که روی ما را نبینید گر روی ما نخو
دنیاست و من این شما را نخواهم دید که دامن شما دین است و دست از دین نمی‌کشم
چون شیخ این سخن از خلیفه بشنید روی بدو آورد و معانقه گردید و بگفت که شما را به خدا
سپرده‌ام باز از من طمع مجالست ندارید پس اوراد را یک ساعت به ترتیب از
ورد و اوراد و درویشان را باید که ورد و اوراد خود در هیچ حال ترک نکنند مگر به
ضرورت که به ضرورت فرض نیز ساقط شود و اگر ورد را ترک کند مبتلا و گرفتار شود
چنانکه آورده‌اند که نماز تهجد بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در آغاز اسلام
فرض بود و بر اولیاء الله که در متابعت حضرت اند چه سنت است که بزرگواری گفته است
که یک شب نماز تهجد از او فوت شد در انزوا نشسته بود ناگاه آسیبی از بالای گذر
در پای او رسید و انگشت بیچاره شور به مصیبت پای گرفتار بود و تا به هیچ سکون نیافت ناگاه
هاتفی آواز داد که باز نماز تهجد را فوت خواهی کرد چندان اندوه و غم خواری و رسید
دانست خورد و مضرت پای را فراموش کرد زیرا که هر که امری را پیش گیرد و لابد
آن ورد باید که به جا رساند و ترک نباید که ترسندگی دو چندان است چنانکه نقل است
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که من خواستم از خدای خود که مرا از
گناه صغیره و کبیره آگاه کند خدای تعالی بر من نمود حتی که از گناه ذره نیز آگاه کرد
پس هیچ گناهی بدتر از آن ندیده‌ام که کسی یک آیت کلام الله را یاد داشته باشد
باز فراموش کند و در شرح مشارق آورده است که پیغمبر فرمود علیه السلام که
بدترین مردمان کسی است که آنچه بر وی فرض نباشد و بر خود فرض گرداند یعنی
نذر کند و عهد کند و وعده وفا نکند و به جا نرساند و آورده‌اند که پیغمبر یوسف
علیه السلام را طبیب پرسید یا رسول الله در ایام که پادشاه مصر بودی در اعلام

یکشنبه دوازده هزار مرد پیاده و دوازده هزار پرمال دوازده هزار دختران کره
از بیوت و محنت شمار مرده بودند و اکنون از آن جمال جهان آرای همه باقی مانده
است اگر گویی به حقیقی ما کرباشند حقیر علاج که مهتر یوسف علیه السلام فرمود که
ای طبیب بی محتاج علاج بیمار و رنج بی ظاهر است و رنج من است که مدت
سی سال است که من پادشاه گشتم و حیدان خزائن و اموال و خراجات
میبا لمال که دارم همه صرف فقرا می کنم و در روز روزه میدارم و چون وقت
افطار شود نان از مزروعی زنبیل بافی که مدت آورده باشم می خواهم که
شوم در خاطرم می آید که مبادا در ولایت من فقیری گرسنه خفته باشد و کس
از احوال او خبر نباشم فردای قیامت با خود شوم پس بموافقت او من برگرسنه
خواهم خفت پس درین سال بی نان خود تکیه قت خود را سیر نکرده ام آنچه
از آن نیست است ای برادر روزه نفل است و عدل سلاطین فرض است پس
ترک نفل از برای فرض اهم مهمات است ازین جهت که حج مکه الله اگرچه فرض است
الا از پادشاه و امرا و سلاطین نیست عدل و انصاف خلق ساقط گردانیده است
زیرا که درین امر حق الناس از حق الله اسبق است زیرا که الله ارحم الراحمین است
اگر خواهد بخشد و اگر خواهد عقوبت کند و آدمی هرگز حق خود را نمی بخشد نقل
است که سلطان ماضی پادشاهی بود از هر جای قلعه ریسمانهای بیرون قلعه
زمین بسته بود و سرهای آن ریسمانهای در درون قلعه کشیده بسته بودند و
تنگ چاک کرده بسته بود از هر طرف که فریاد خواه می آمد آن ریسمانها می جنبانید
پادشاه او را در می آوردند و کار وی بالانصاف میرسانید آورده اند که روزی
یکی از سوداگران آمد و بدان ریسمان پشت خود را بخارید فرمود که مگر فریاد خواه
باشد بیارید چون جا جای رسیدند دیدند که خر بود پیر گرده مردش آوردند و
گفتند که بغیر این خر دیگر نبود چون دیدند که پشت آن خر افگار و زخمی بود و در
حالت او نشستند و بنالیدند زیرا که این خر فریادی پشت خود بود که گفت

بیان عدل

اورا کسی نمی شکست و در مناقب آورده است که کبیری داشت از
از طلا و هر روز در هر یک جانب یکی یک ای انداخت و حکم کرده بود تا هر که
بگیرد از و باشد ناگاه روزی این کبیری بر شکم پسرک رسید و آن پسرک بمرد
مادر و پدرش گرفتند و در پیش او آوردند گفت مرا نیز قصاص بکنید همه مردم
ازین اباء نمودند که کشتن بادشاه از جهت یک پسرک در شرع روا نیست بعد از آن
زر و خزائن بسیار به مادر و پدرش داد و راضی گردانید و بعد از آن ترک آن
انداختن گرفت بطریق دیگر مال را بفقرا صرف می کرد بدان ای برادر چون
عدل را دانستی و بجا آوردی احسان را نیز بدان و بجا آر که احسان از قبیله
عدل است و احسان شفقت کردن ست بر خلق خدای تعالی و خدای را چنان
پرستی که او را می بینیم و چون او را دیدی خود را در میان آوردن و شمردن
نشاید چنانکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه در وقت سجده بر پیشانی گزدمی بگزید
و ناتمام کردن آن نماز گزدم در پیشانی امیر المؤمنین آویخته بود و دور نمی کرد
بعد از سلام دور کردش چون خبر به رسول علیه السلام رسید گفت ای صدیق
من فرموده بودم که اقتلوا الاسودین و لو کان فی الصلوٰة و شما چرا گزدم را
در پیشانی آویخته ماندید گفت حضرت شما این را فرموده بودید که خدای را چنان
پرستید گویا که می بینید او را پس در شاهده حق دست جنبانیدن بی ادبی دیدم
و بفقیر این فقیر را حالتی پیش آمده بود چنانکه در نیم شب در مسجد رفتم و تحیه
دوگانه بستم و آن شب از جهت بسیاری ابر بغایتی تاریک بود ناگاه برق جهیدن
گرفت بچشم سر دیدم که در میان من و سجده گاه من ماری دراز کشیده افتاده
است و چون نظر در عین الیقین کردم دست داده بودم خود را ندیدم و در صحبت
صدیق کردم و چون سجده کردم او را خبر نشد و بار دیگر نیز سجده کردم تا
خدای او بحالتی من نرسید که خبر یابد و چون از نماز فارغ شدم او را بحکم
حدیث اقتلوا الموذیات قبل الایذاء و لو کان فی الصلوٰة از قوم نا کشتند

در بیان : احسان

در بیان نماز حضور

و اگر در مقام پرسیدن او را آنچه می آید نیک و شبهه ترا می نشیند از آنجا
است که سهل بن عبدالله چهل سال جواب نکرده بود کسی گفت که چرا آنرا
روا نمی گوئی گفت شما در لطایف و شمائل و مجاری آن را روا نمی کنید من در لطایف و شمائل
حالیم که مجاری و مقاری صفت آدمیت است چگونه پای در آن خواهم کرد و نیز
خواجه ضیاءالدین التفسیر علیه جواب نکرد و اگر جواب نکردی حق تعالی خود را
از راه خود می نهادی و گفتی که راه او را حق تعالی برای حق تعالی آفریده است
العبد پای احرار در می گیرد گفت هرچه باشد ام از راه او باشد ام اما مکرات
مراتب پای او در کرده بودم نام بردم و رنج رسید بسر جائی پای بر گرفته است
گفتند چرا آن را به یوسی گفت خداوند تبارک و تعالی رمز را انسان خود خوانده است
شما آن را بساط بادشاهان مجاری تعلیل در پای کرده رفتن می توانید من یکی
در بساط رب العزة حاکم تعلیل را در پای کرم و چون بسر جائی پای مرا سر دید
حق تعالی چندان پاک باشد که آواز او در مخلوقات در افکند و گردی که در تمام
پایان در آن مدت گمراه در حصار بودم سر گین نمی کرد به روزی دو دکان داری
اندرون حصار سرگین می دید و یاد کردن گرفت که مگر به جائی در عالم نمانده که
سرگین اندرون حصار نهاده چون تفحص کرد به رحمت حق تعالی از دار الله اندار
التفات کرده بود آورده اند که پادشاهی بود بر روزی در بام در آمد بر
اعیان رایات که عاصی صاحب جمال بود چون خلایق دید دلش از دست رفت
دست بدامن برد که ترا می خواهم گفت دانم سر فقیره و با رسالو گفت
تحمل کن با در دروازه باغ بوستان چون در دروازه را بوستان درش او آمد و گفت
که در دروازه ها را بوستانم املاک در دروازه هست که به هیچ وجه نوشیده نمی شود گفت
آن کدام است عاجزه گفت ای امیر خدا اثرا اسوه ساخته که هیچ صفت ملایک
هیچ ذره در مکانات نیست که در نظر حق تعالی دروان امر دل احوال درون لعذر به اسپید دام
چیزی نیست که پرده پوشیده باشد امیر چون این سخن بشنید گفت ای معصومه

تو خواهر منی و من برادر و من توبه کردم و بازگشتم بان خدائی که دانا و بیناست

نقلست که عتبه غلام قدس سره یکی از مریدان ذو النون مصری بود و در هفتم روز افطار میکرد و درین هفته یک صفوی بود گفتند چرا چیزی نمی خوری گفت شرم میدارم از دانا و بینا که در پیش او بول و غائط کردن نسبی بی ادبی است آورده اند که روزی در بازار می گذشت دوکان داری با عتبه گفت که یا عتبه گوشت فربه است و لایق شماست گفت که این گوشت لایق کسی است که درم دارد و من درم ندارم دکاندار گفت شما چند روز نسیه خواهم کرد گفت من نسیه بنفس خود کنم هرگاه که درم یافتم نفس خود را گوشت خواهم داد دوکان دار گفت ازین است که در وجودت گوشت نمانده است وی گفت برای کرمان گور پوست هم نبودی خوب بودی اما استخوان در دنیا بدراشته اند در زمستان سرد یک پیراهن می بودی گاه گاه روی رنگ او تغیر می شد و تمامی وجودش عرق می گرفت گفتند چرا گفت در اوان خوردی گناهی کرده ام اگرچه تایب شدم اما چون یاد می آید از ترس خدای باین حالت میرسم آورده اند که روزی پیراهن نو پوشیده بود و آستین دراز کرده بعیاری میرفت ذو النون مصری رابع سهیل عبد الله با او ملاقات شد سهیل گفت ای غلام بچه کرشمه میروی گفت چون مرا غلام خدای گویند چرا بعیاری نروم بمجرد گفتن شور در وی پیدا شد رقص زده بر زمین افتاد چون نزدیکش رفتند دیدند که جان بحق تسلیم کرده بود و بعد از دفن او را بخواب دیدند که یک جانب روی او سیاه شده بود گفتند پس چرا گفت سیاه رویست روزی از مجلس امام حسن بصری بخانه میرفتم که دیدم امرد در پیش من آمد و بگوشه چشم درو نگاه کردم باز تائب شدم چون بر پل صراط اولیا پران می رفتم از دوزخ ماری آمد و آن جانب که برای دیدن امرد گوشه چشم شده بود در رویم گزید گفت اگر تمام دیده بودی حال خود را می دیدی **بدان** ای برادر احسان و شفقت بر خلق خدای کردن سنت آمده است که روزی بادشاه مکی را به کشتن امر کرد و آن کس بادشاه را دشنام داد بادشاه گفت چه میگوید وزیر نیک

محض گفت می گوید والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
پادشاه از سر جرم او درگذشت روزی پیش مرتضی علی رضی الله عنه کسی
بستان می رفت که گیاه بدزدد او را به مبارک او در آمد که کسی گفت که در روی
تمسک کند و باز آمدن مهمان رحا گوید آورده اند که روزی درویشی بر راهی می‌رفت
ایستاده بود گفت یا شیخ بعضی گرسنه ام یک نانی می باید غلام خود گفت این
را نان بده غلام گفت نان در بازار است گفت بازار برو بده گفت بازار بسته است
گفت استر هم بده گفت استر در قطار است خدای شود گفت تا می قطار
غلام گفت می ترسم که مرا بازخواهی بکشید که از خدمت تو محروم خواهم
آورده اند که روزی عمر بن عبدالعزیز کسی یکی جانی امر کرد و آن کس در وقت
کسی با دشنام داد دشنام کرد امیر از سر جرم او درگذشت گفتند پس که این
قصاص را چگونه بخشیدی گفت چون مرا دشنام کرد و مرا بدشنام خود خشم
دشنام ترسیدم باشد اگر از جهت دشنام خود کشته باشم یا از جهت حاجت حال
جهت دشنام کسی ... است ... باشم بخشیدم و عبارات از الفاظ معروف
دارد نهی منکر بدانکه امر معروف و نهی منکر فرض است بر کسی ... خود و خود
حاکمان را امر دست است چنانکه سیاست و حد و قصاص ... که بعضی را رجم
دره و چوب و غیره امر معروف کنند و بعضی را رجم ... نهی ... حتی که
اگر ... مردم از یک قبیله ترک ... و ... اذان را ترک کنند حاکم
فرض است و لازم است که آن موضع را تاراج سازد و قاضی و مفتی را امر معروف
و نهی منکر بدره است و علما را گفتار آورده اند که در ... در قیامت بعضی علما امر
لجام التقوی ... باشد و ... بر سر ایشان ... بدانکه ... آن ...
که امر معروف و نهی منکر از خلق ... داشته اند و عمل ... موی ... کرده اند چنانکه
در ... آورده است قال ... الجم بلجام النار الا من ... چنانکه ...
... از جمله امر معروف است چنانکه در وقت رسول علیه السلام ...

بسیار شدند آذان نیز اندک بود که اصحاب پیش از آذان جمع می شدند و در وقت تابعین اهل یمن حی علی الصلوة و حی علی الفلاح داخل آذان کردند از برای خواندن خلق برای نماز و در وقت تبع تابعین اهل کوفه الصلوة خیر من النوم در آذان بامداد خود و دند برای تنبیه غافلان در زمان متاخرین خوبی داد ند که موذنان کوچه بکوچه بگردند کای مسلمانان وای امیران وای غافلان بشتابید بسوی نماز که فلاح شماست که بغیر از نماز در روز قیامت نجات نیابید از جهت آنکه خلق از طاعت حق رو گردان و کاهل و کاسل و بی پروا گشته اند مگر آنانکه دلهای ایشان خدا ترسانیده است کما قال الله تعالی و اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و آمن نادر اندیش مر علما را لازم است که در همه احوال امر معروف و نهی منکر را از دست ندهند چنانکه در تیسیر است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر کسی پیش امیر جابر امر معروف نکند ماخوذ باشد و اگر بکند و کشته شود ثواب مقابل شهیدان یابد و اگر از کشتن نجات یابد هفتاد گناهی را بعد از آن در نامه اعمال او ننویسند و این فقیر نیز یک چند روز در پیش امیر جابر بنظر بند بود و آن ظالم همیشه بخون ریختن مردم مشغول بود و هر روز هفت یا بیشتر مردم را می کشت ناحق روزی در پیش او دو المجمدان نشسته بودند و تفسیر حسینی می خواندند چون درین سخن رسیدند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم سوار ایستاده بود با جمع اصحاب ناگاه مرکب بول کرد عبد الله بن جبیر که منافق بود و پیش حضرت استاده بود چون بول بر بینی خود را گرفت و خود را پس کرد از جهت استخفاف رکوب النبی عم حضرت رسالت فرمودند که اطیب من مسک عبد الله بن عباس چوب خر با سر ش زد و سر او شکست و جنگ بسیار در میان اصحاب و منافقان و فیما بین بسیار سرها شکستند چون امیر جابر این سخن بشنید خاک در دهن آن سگ باد گفت که پیغمبر بد گفته است و عبد الله هم بد کرده است که سر ش را شکست و آن استادش از ترس و هیبت او چیزی نگفت و خاموش شد این فقیر چنانکه

از سم لطف بیدا اس است دور نیست بودم دخول این شخص بسلام آتش حضرت
در دلم چنان شعله زد که از جان خود در گذشتم و گفتم هر که قول معتبر از ست
ندارد و درست گوید کافر گردد و گفت کار جهان این گفتم که مسک حلال است
و قول مردار نیست قول را چون معتبر از مسک شد و هیچ گفت که حضرت در بحار تحصیل
کرده است که بجای علماء کار بود دریا که قول اگر بر دین رسد تعداد زند روز
آن زمین پاک می شود و کار در هیئت بلید است و در نظام المومنین آورده
است که دست کافر در میان گرفت بمصافحت زیرا که بلید است و اگر بگیرد باید که
بشوید کما قال الله تعالی انما المشرکون نجس پس چون دست مومن و کافر
هر دو چسبیده شد و هر دو هم ملاحق شوند بلید شوند و دست مومن بشستن واجب
می شود پس بالطریق اولی بلید شود و عهد الله که مرا و شکست امر معروف بجا آورد
بعد از آن ظالم بعاقبت خوشحال شد و قول شده را شنید و اگر این شخص خود فاسق
و فاجر باشد پس لازم است که امر معروف و نهی منکر کند و فتوی دین قول است اگر
در حق خود اگر نکند اما باید که برادر مومن را نصیحت کند و او را از راه بد دور دارد
زان مانند کسی است که در چاه افتاده باشد پس او را شاید که فریاد کند و مگر می را
که مار در راه باشد اگر فریاد نکند دیگران هم در آن چاه افتند و بال آن منتقل شد
که بعد از و در چاه افتند و مرا دو شوند چنانکه آورده اند که برادران یوسف
سگ کور چون سگ بدی بر سر بجای سر افتند انکه اول میرفت در چاه افتاد و دوم
نگرد آنکه عقب وی آمد هم در چاه افتاد و فریاد نکرد تا آنکه مردان چاه افتادند پس
هر دو اول بر رحمت آن حالت شریک شدند و منقول است که در عهد رسول الله صلی
الله علیه وسلم جوانی بود فاسق و فاجر شنید که اصحاب رسول الله بر کافران ظفر
یافتند و قتل کردند و اسیران کفار و غنایم بسیار آوردند دل او شاد شد بحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ندا آمد که فلان جوان فاجر را جدای به بهشت
بیت که به مسلمانان دانست بیامرزید ای پس بدانکه امر معروف را وجه اول

نست که قول او را قبول کنند و از گناه باز گردد پس امر معروف کردن واجب است و نشاید ترک کردن و اگر میداند که قول او را زشت خوانند و دشنام داد پس ترک افضل است و نیز اگر او را بزنند بسبب امر معروف و او بران صبر نخواهد کرد و کار میان ایشان بعداوت رسد پس ترک افضل است و اگر او را بزنند و صبر می تواند کرد و شکایت هم در پیش کسی نکند باک نیست که او را بازدارد و از نهی منکر کردن باز دارد که این کار انبیا است چنانکه جرجیس پیغمبر علیه السلام کرد طرف شد ده بار پیرفت و دعوت سکرد و میشد و آن را به پوستیدن خدای دعوت وی خوش نمی آمد هفت بار کشتندش باز زنده می شد بامر خدای تعالی چنانکه در پیش شیر انداختند و بشمشیر زدند و در آب غرق کردند او باز زنده می شد آخر الامر او را بآتش سوختند شهادت یافت و ایشان نیاوردند باز آن آتش بر ایشان نازل شد همه هلاک شدند و اگر میداند که قول او قبول نمی کنند و از جهد امیر سند مخیر است میان ایشان ترک کردن و امر کردن و الا امر افضل است و ابو سعید خدری روایت کرده است از رسول علیه الصلوة و السلام که آنحضرت گفت چون یکی را گناه گار بینی پس او را بضرب چوب وغیره بازدار و اگر نتوانی بزبان پس اگر بزبان هم نتوانی باری بدل عداوت او نگاه دار که این خاصیت ضعیفان اهل ایمان است و آورده اند که امر معروف بدست امرا است و بزبان مر علما را و بدل مر عامه مومنان را که گفته اند که اگر کسی بمسجد برای ادار فریضه نمی آید یا در حرب کافران و مبتدعان در لشکر مسلمانان شکست اختیار کند و یا برای کافران جوی که نفع مسلمانان است زود باید که او را تعزیر باخذ المال کنند و بحکم قاضی اخذ آن حلال باشد و اگر میدانی که اهل بدعت و ضلالت است که امر معروف و نهی منکر را و مسله شرعیه را طعن می کنند و محبت در پیش می آرند و علمو و علما را دشمن میدارند و گفته عالمان عمل نمی کنند و آتش معروف در ضمیر ایشان اثر نمی کند پس از آن ترک اولی است و اگر قوت داشته باشی چنین پیغمبر گفته است

رسم لطف بجا آن است و داد رسته بودم و چون این سخن بشنیدم آتش حیرت
در دلم چنان شعله زد که از جان خود در گذشتم و گفتم هر که قول شعر را راست
ندارد و درست گوید کافر گردد و گفت کار چنین است گفتم که سگ حلال است
و پول مردار پس پول را چون بهتر از سگ شمرد و دیگر گفت که حضرت در هیچ جا تخصیص
کرده است که بجز کی بندگان کافر بود زیرا که پول اگر در زمین رسد بعد از سه روز
آن زمین پاک می‌شود و کافر همیشه پلید است و در لطائم المومنین آورده
است که دست کافر توان گرفت به مصافحت زیرا که پلید است و اگر گیرد باید که
بشوید کما قال الله تعالی انما المشرکون نجس پس چون دست مومن و کافر
هر دو جنس یک شدند و هر دو باهم ملاحق شوند پلید شوند و دست مومن شستن واجب
می‌شود پس بطریق اولی پلید شود و حمد الله که سر آن حکمت امر معروف بجا آورد
بعد از آن ظالم تعالی خوشحال شد و قول شده را پسندید و اگر این شخص خود فاسق
و فاجر باشد پس لازم است که امر معروف و نهی منکر کند و فتوی بر این قول است بر اگر
در حق خود اگر نه کند اما باید که برادر مومن را نصیحت کند و او را از راه بد دور دارد
دان نمائید کسی است که در چاه افتاده است پس او را نشاید که فریاد کند دیگری را
که بیمار هست اما شاید اگر فریاد نکند دیگران هم در آن چاه افتند و مآل آن معنی
که بعد از او در چاه افتند مردم او شوند چنانکه آورده اند که شتر داران بودند بسیار
سی کور چون شب شد بر سه جائی میرسیدند که اول میرفت در چاه افتاد و فریاد
نکرد تا که جمع دیگر آمد نیز در چاه افتاد و دیگر بار دیگر بالت همه در آن چاه افتادند پس
هر دو اول بر حسب آن حالت شریک شدند و منقول است که در عهد رسول الله صلی
الله علیه وسلم جوانی بود فاسق و فاجر شنید که اصحاب رسول الله بر کافران ظفر
یافتند و قتل کردند و اسیران گرفتار و غنایم بسیار آوردند دل او شاد شد بحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بدر آمد که فلان جوان فاجر خدای را بسبب
عبث کرد مسلمانان و اسب بیمار بداشت پسندید که امر معروف را وجه اول

زشت که قول او را قبول کنند و از گناه باز گردد پس امر معروف کردن واجب
است و شاید ترک کردن و اگر بداند که قول او را زشت خوانند و دشنام داد
پس ترک افضل است و نیز اگر او را بزنند بسبب امر معروف و او بران صبر نخواهد
کرد و کار میان ایشان بعداوت رسد پس ترک افضل است و اگر او را بزنند
و صبر می تواند کرد و شکایت هم در پیش کسی نکند باک نیست که او را بازدارد و دافع
نهی منکر کردن بازدارد که کار انبیا است چنانکه جرجیس پیغمبر علیه السلام که در
طرف منه دو بار برفت و دعوت میکرد و ان را به پرستیدن خدای دعوت
وی خوش نمی آمد هفت بار کشتندش باز زنده می شد بامر خدای تعالی چنانکه
در پیش شیر انداختند و شمشیر زدند و در آب غرق کردند او باز زنده می شد آخر
الامر او را باتش سوختند شهادت یافت و ایشان باور نکردند باز آن آتش بر ایشان
نازل شد همه هلاک شدند و اگر میداند که قول او قبول نمی کنند و از جهد امیر مسند
منیر است میان ایشان ترک کردن و امر کردن و الا امر افضل است و ابو سعید
خدری روایت کرده است از رسول علیه الصلوة والسلام که آنحضرت گفت
چون یکی را گناه گار بینی پس او را بضرب چوب و غیره بازدار و اگر نتوانی بزبان
پس اگر بزبان هم نتوانی باری بدل عداوت او نگاه دار که این خاصیت ضعیفان
اهل ایمان است و آورده اند که امر معروف بدست امرا است و بزبان مر علما را
و بدل مر عامه مومنان را گفته اند که اگر کسی مسجد برای ادای فریضه نمی آید یا در
حرب کافران و مبدحان در لشکر مسلمانان شکست اختیار کند و یا برای کافران
جوی که نفع مسلمانان است نزد و باید که او را تعزیر باخذ المال کنند و حکم چه دا آن
اخذ آن حلال باشد و اگر میدانی که اهل بدعت و ضلالت است که امر معروف و
نهی منکر را و مسئله شرعیه را طعن می کنند و محبت در پیش می آرند و علم و علما
دشمن میدارند و گفته عالمان عمل نمی کنند و آتش معروف در منزم تربیت
اثر نمی کند پس از آن ترک اولی است و اگر قوت داشته باشد پس پیغمبر گفته است

مرشد دین فائده متوالی گشت و اگر فوت قتل و تعزیر مداری اگر ملامتی
که ملامت و حولی بارگر دلیل لاجارست مدد و ملامت کردن چنانکه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را گفته اند که روزی حوالی کا فری پیش او آمد و عصر
چادر خود را در زیر او انداخت و گفت پیش جوان چادر را برداشت و بر مرد کافر گشتم
بیاد و گفت که ایمان آوردم دیگر دیدم پای خدای تو که ترا بهم پیر رحلی فرستاده
است زیرا که بما دوست خدا است و با دشمنان خدا خدای ملامت کشید که ایشان
سر مده شوند و اگر به صحبت او بار گردد و نگاه اش که با در حرمی خود باشد
چنانکه گفته اند رباعی اگر محرم مست مرد راهی کو + مدعی لی ما لی پی راهی کو
تو یادان سد دانا بالی مده بو با قیامت محال حرمی راهی کو + کما قال علیه السلام
لا تطرحوا الدرر فی افواه الکلاب در وقتی که این حقیر در قدم بوسی شیخ المشایخ سند
السادات والاولیا محقق قطب زمان کهف امان سید علی بر مدی قدس الله
روحه بودم دوری نصارا در خانه شیخی مهمان بودیم چون تفحص کردم این زاده
زات مصطفوی بیرون آمده بود و مریدان خود را هم بیرون ساخته به شوارگی
دبوره خوارگی و حیرولک ملال کرده بود و می گفت بر شما حلال است و مدتی
داشته بود که او را امیر پاسید بدبختی دعوی کردی که من مرتضی ام دیگر گفتی
که من خود محمد ام دیگر گفتی که من خود خدایم و آن مرتد زندیق مدور رحلت کرده
بود و دختر خود را وصیت کرده بود که بعد چند سال تمام را تا باید کرد و دعوی سایند و
من بر سر دوازده ساله بادشاه دهلوی باسم وی نما را خواهم ساخت
و این قصه را آن نیک بخت حضرت ایشان تقریر کرد و گفت که دو شب مرا
گریه بود چون حضرت این تخت را تأکید بسیار کرد که تمام بهار صد رهها
بروید و مانع شوند و این تأکید در حضرت خود کرامت کرد که الله التتابع تمام وید
چون از جا به او بیرون رفتیم فقیر گفت که با دنیا هم حکمت تأکید بسیار چیست
گفت که دانستم که نفس از سنگ بالا ش بر دو دیدم و در نفس و دنیا چیست

از دل مبتدع در افشای وتناسخ بزد و پس تأکید بر فسق از آن بسیار کردم که رود
و به ر را انبیا به روی سیاه و شرمنده و خجل بشد و برگشته باید که عقیده فاسد
او هنوز فاسدتر و تباه‌تر شود و از پدر خود بی اعتقاد گردد و کسی را
باید که در هنگام امر معروف و نهی منکر کردن توکل بخدای کند و از خدای تعالی
بترسد از دیگری نه چنانکه آورده‌اند که روزی اولیا والله در کوچه
می گذشت و از پیش او سبوهای پر از شراب پادشاه می آمد درویش
چون نامشروع دید دست دراز کرد همه را در زمین ریخت گرفتندش
و در پیش پادشاه بردندش پس پادشاه از روی غضب گفت که شما را چه
کس محتسب کرده بود که احتساب ناموجه کردید درویش گفت پادشاه
اسلام را نباید که از جهت شئ خبیث بلکه ام الخبائث دل درویش را
برنجاند و اگر حساب گوئی فقیر احتساب یافته است پادشاه گفت از که
یافته گفت از کسی که ترا پادشاه کرده است او مرا محتسب کرد پادشاه از جرم
او درگذشت و بحل کرد و اگر در آوردن امر معروف و نهی منکر کردن
خوف سر و مال او باشد باید که لاف حق بینی زند باز نگردد حیث انکه
آورده‌اند که اولیاء الله را گذر بکافران افتاد دید که همه ایشان پیش
یک سنگ گرد فراهم آمدند و او را بخدای پرستیدند و آن را بت دو روی
نامیدند گفت ای بدبختان شما را چه حالت است که خدای بی مثل و بی نظیر
را مانده و سنگ را بخدائی می گیرید و این بدبست ولی زبان را خدای
معبود بندارید که اگر شما رخصت دهید من این را بشکنم و او دست من بگیرد
گفتند ما شما را رخصت دادیم اگر بشکستید فبها والا نه پس شما را بکشیم درویش
تبر را گرفت و در پیش آن بت شد چون تبر بدست بالا کرد دست او خشک
شد دانست که از سنگ چه می آید این نصیب من بود دست چپ برداشت
آن نیز خشک شد گفت هم نصیب من بود اما باید که یک انگشت نرم چون

گفت زدیم چنان خشک شد مانند چوب زد آن مرد خشک شد دانست که
خدای برالکی خواهد که مرا از دار فنا بدار بقا برد و سعی این کرد اما را
که مرا خود را بر من بر زنم یا مرم سنگ یا مرم دیوانه شد و در وقت چون
اشارت کرد بت پاره پاره شد و بر زمین افتاد و همه اعضا او صحیح شدند
ناگهان آواز داد که ای صدق و یقین شما را امتحان کردیم و در یگانگی من چگونه
صدق دارید والا به سنگ ای دل گرفت پاره پاره می کردمی در معراج
نامه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم خوانده ام که حضرت شب
معراج چون بکوه طور رسید بوی مشک از جانب پیش رسید گفت یا جبرئیل
این بوی مشک از کجا می آید گفت این بوی مشک از مشاطه فرعون
می آید و آن چنان بود که زن فرعون را دایه بود مسلمان روزی سر آن
زن را شانه می کرد و شانه از دستش افتاد گفت لعنت بر فرعون و هر که
او را خدای گوید زن گفت مگر غیر فرعون خدای در آسمان دانسته که
گفت خدای من آنست که جنت مرو مراست اما امست رضا و رنگ و رب
فرعون رب السموات و رب الارض و رب العالمین گفت این سخن با رگرد که
والا فرعون را بگویم تا ترا چنان عذاب کند که کسی را نکرده باشد گفت
اعوذ بالله آن خدای من است که مانند عذاب او عذاب دیگر کسی نیست
و فرعون ملعون بچهار علت است یکی آنکه در سر او مانند گاو شاخی است
دویم آنکه در عقب او دُم مانند سگ است سیوم تو خود بنا مرد است
چهارم عذر زنان در وی است جاری است و الله بک سم گر لیس این کس
باین طور چگونه خدا باشد این جنس خدای را بت باید زن فرعون دل
بنامت فرعون رفت و در سجده افتاد و گفت یا الهی کیر کسیتما
غیر ترا خدای دیگر را نمی باید بخدای آسمان ایمان آورده است فرعون
فرمود آتش حاضر بند و در روغن تلخ بود دیگ پس گرد و آن حاجره او در دیگ

بهشت بند و اسش درتحت او از درخت تا بنایی که بهشت بوسیدن گرفت
آن کنیزک لایق بهشت بود آورده اند که فرعون ملعون فرمود که تو گمان
برده که غیر من خدای دیگر هست گفت آری ربنا وربک رب السموات والارض
آن لعین گفت ازین سخن باز گردید والا نه چنان عذاب کنم که پیش ازین
هیچ کسی را نکرده باشم کنیزک گفت که تو خود عاجزی و بر زایل کردن علت
خود قدرت نداری و آن خدای هست که مانند عذاب او عذاب کسی نباشد
فرعون شوهر او را طلب کرد و با تمامی عیال حاضر کردند گفت که زن
شما چه می گوید که بغیر من خدای دیگر دانست شوهر آن زن گفت که راست
گفته است که خدا را او وخدای تو وخدای من آفریننده زمین و آسمان است
فرعون گفت باز گردید والا نه چنان عذاب کنم که کسی را نکرده باشم
گفت از عذاب خدا باید ترسید که مانند عذاب او هیچ عذاب سخت نباشد
چون چنین گفت طفل شیرخوار در کنارش بود آنرا از پایش گرفت و در
دیگ انداخت آن طفل اندرون دیگ بزبان فصیح آواز داد که یا اباه اصبروا
استعجلوا انتم علی الحق وان فرعون علی الباطل وتمام خانه آتش در ان
دیگ انداخت و آن دیگ درین جای غایب شد و انجا روضه از ریاض
جنت گشته است و حلهای بهشت پوشیده و خوانهای بهشت در پیش ایشان
نهاده و این بوی از ایشان می آید پیغمبر گفت علیه السلام الحمد لله که اقرار
کننده بر احدانیت الله و بر رسالت رسول الله را این چنین مراتب
خواهد شد و شاید که در امر و نهی گفتن نیست خاصة لله و استقامت شریعت
مصطفی کند و نه چنانکه غرضش قصه خالق و خلق را گفتن و خود غافل بودن و
محتاج چیز از کس باشد لقوله تعالی اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم
چنانکه آورده اند که در یک ولایتی درخت بود که تمامی اهل آن ولایت
بدان درخت معتقد بودند و اقتدا می آوردند و زیارتش می کردند

و دران زمان عالمی بود که گفته اند ایشان عمل می کرد و چون ...
آن عالم تبر را بر گرفت و رای شد که آن درخت را از بیخ بر کند قضا را سلطان
در اثنای راه با او ملاقی شد و گفت کجا میروی عالم گفت برای قطع آن درخت
میروم سلطان گفت من شما را نخواهم ماند بر دو در خور در آویختند و سلطان
خود دست گیر آمد عالم بر سلطان نصرت یافت و بر سینه سلطان برآمد
بر داشته بر سر سلطان نشسته بود و در گرفت بعد از آن سلطان بکار حیلت
پس آمد و گفت بر و بدر درخت تا مرا در سینه ی خود دهم که ترا هر روز
پنج دینار بدهم و باید درخت زر این زمان که تقطع کردن او چه خواهی
کرد آن عالم مرکب دو سه روز بجای یافت بعد از چند روز بر سر عادت یافت
باز آن عالم تبر در دست کرد و روان شد سلطان در اثنای راه با او ملاقی شد
و گفت کجا میروی گفت برای بریدن درخت سلطان گفت شما را نخواهم
بار در خور با یک دیگر افتادند سلطان عالم را بر زمین زد عالم گفت سلطان
را این چه کار است سلطان گفت ای عالم اول خالص از برای رضای خدا آمدی
و الحال از جهت دنیا طمع یافتی و آورده اند که مردی در پیش امام
یوسف رحمة الله علیه آمد و پسرک بیمار را آورد و گفت که این پسرک کرم بسیار
می خورد که اثر خاک دارد امام یوسف رحمة الله علیه گفت بعد از هفته یک
بار با دعا کنم چون بعد از هفته باز آورد امام دعا کرد و بخشش زائل شد و گفت
اگر خوردن باز باید گفت که یا امام اول چرا دعا نکردی گفت پیش کره
خورده بودم و کره حلوا نداشت و هر چه کرده حلوا نداشت ما منفعت رو بدان
می ماند دیر از منفعت رو با اثر آن نبود اگر آن وقت دعا می کردم قبول
نشد اکنون چون اثر کرده باید دعا مستجاب شد پس امروز در حمله
باهم که امر بجا آورد و امر بدان اجتناب نمود امروز او دیگران را بهر از مرتبه
باشد از آن کسی که می گوید و خود دیگری بود عالمی بی عمل از دو هیچ قبول باید کرد

وصحبت با ایشان نباید کرد که ضائع باید و مبادا که بدان مبتلا شود در شرح
مشارق آورده است که بسبب یک سخن راست گفتن به بهشت زود اگرچه
یک کلمه است و از سبب یک سخن دروغ به دوزخ رود اگرچه یک کلمه است
پس در سخن گفتن نیز امر و نهی آمده است که غیبت گوی را منع کند که بزه کاری
از غیبت گوینده و شنونده برابر است که بر غیبت او می گوید هزل گوئی را نیز منع
کنند که گفته اند که اگر کسی سخن بی ره گوید که در آن کفر باشد و عامه خلق بخندند
گوینده و شنونده همه کافر شوند در **تعریف اللغات** آورده است که
سخن پنج نوع است یکی اجر گویند چون مسئله شرعیه و ذکر خدا امر و نهی کردن اجر
و ثواب یابد دوم دیگر زشتها چون غیبت و غمزه و هزل که در حق هزل گو گفته اند که سر
نگون در دوزخ شود که زجر و عذاب یابد و یکی حلال چون سخن لابدی چنانکه
طلب اکل و شرب و با زن و فرزند که گفته اند هر که فرزند طفل را سخن نرم و بخوشی
دل گوید همه تسبیحات است اگرچه لا یعنی باید کما قال علیه السلام من لم یرحم علی
صغیرنا لم یرحم علی کبیرنا چنانکه روزی حضرت در حجره با امیر حسن حسین رضی نشسته بود در
الله عنهما و ایشان هر دو نهایت خورد بودند حضرت را گفتند که شما اشتر شوید
تا من سوار شویم حضرت هر دو دست بر زمین نهاد و لعبت را ختم کرد و ایشان
هر دو سوار شدند گفتند که مانند اشتران روان شو حضرت روان شد گفتند مانند
اشتر غر یاد کن حضرت دو کرت عفو عفو کرد و گفت از بیرون حجره کسی گفت که درون
حجره رسول اشتر است حضرت صلی الله علیه وسلم شرم کرد و ایشان را از پشت
فرود آورد در آن زمان مهتر جبرائیل علیه السلام بحکم رب الجلیل بیامد و گفت
یا رسول الله چون دو کرت عفو کردی دو بچه است تو بخشیدم و اگر سه کرت
کرده بودی همه امت تو می بخشیدمی **آورده اند** هر که زنان را بر لب و پسر را بر
و دختر را بر ناصیه و مادر و پدر را بر القدم بوسه دهد این چهار بوسه نهایت شریف
اند و هر بوسه هفتاد گناه از او محو شود و هفتاد نیکی در دیوان اعمال او نویسند

دیگر ملح و آن آن بود اگر کسی ترا رسد و سوال کند باید که جواب او را
باختصار دهد اختصار گوئی و دیگر فضول و آن آن است که اگر کسی گوید که آمده
باشی گوئی خوشم و خرم و سرم و ملح حق و باری بهی و غیر ذلک این مختصر گوید که
فضولی نفضولی نیز در جواب زیادتی و دیگر گفتن از راحت یکی سخن بوده باشد روز
او در آن پیش گرم روز قیامت ایستاده کنند و آن عمر روز بمقدار بالغ سال
باشد و گوید که خدایا این اما انجاست که هر روز و هر شب از زبان حال این شخص
را بگوید که بار اعمل نگه دار بر اینکه من زنده ام و آن چه فردا آید شب و روز
انگیز باشد من گواه شما ام در روز قیامت بر اعمال حسنه و سیئه و در حجوبه
است که روز و شب بیست و چهار ساعت اند و هر ساعت برای این کس
یک صندوق رها شکندش در روز و شب بیست و چهار صندوق راحت
می شود و در روز قیامت در ترازو همه را حاضر کنند پس گویا باید بعضی
ز نور و بعضی ز نار و بعضی خالی باشند و اگر دو کرد ذکر و صوم و صلوة و
غیر ذلک من اعمال الصالحة کرده باشد ز نور باشد و اگر در وی عمل خبیث
کرده باشد پر از نار باشد و اگر هیچ نکرده باشد آن خالی باشد باعث بسیار
و پشیمانی خورد که کاشکی اینها را هم پر کرده می بودم از نور یحیی
جبل رضی الله عنه روزی حضرت رسالت پناه را گفت که یا رسول الله مرا
پند ده حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود زبان را نگهدار پس گریه کرد
حضرت هم جواب گفت یا حضرت فرمود بسیار باد رب بیشتر از این پندی
دیگر نیست که چون بامداد کسی برخیزد تمامی جوارح زبان حال سپس گوید
که براست باشی که براستی با ار راستی ایم و کجی با ار کجی ایم
و در شرح مشارق آورده است که از جهت یک سخن
راست نجات یابی و از جهت یک سخن دروغ در هلاک آئی زیرا که اعمال
و گفتار بیک کلمه نیست که سخن گفتن بزبان آسان است و در وزن دشوار

لقوله تعالی إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا که اصحاب گفتند یا رسول الله ثقیل
چیست گفت کلمهٔ طیب و سخن راست مومنان را بزبان آسان است و بر وزن
ترازو گران که در روز قیامت یکی را بیارند گناهان او در پلهٔ بدی چون کوهها
نمایند وی را پرسند که هیچ عملی داری او گوید خداوندا تو عالم الغیوبی که من هیچ عملی
را یاد ندارم که نجات من باشد مقدار دو انگشت کاغذی را بیارند که در وی کلمه
طیبه نوشته باشند در پلهٔ نیکی او اندازند همه گناهان او برابر نسنجد بالا کند
و در حق کلمهٔ شهادت آورده اند که در روز قیامت نود و نه کتاب سیه
بدی این کس مقدار مد بصر بیارند و در پلهٔ بدی او اندازند و مقدار کاغذکی
بیارند که در وی کلمهٔ شهادت باشد و در پلهٔ نیکی او اندازند آن همه کتاب
را در هوا بردارد و از جای بجنبد و کلمهٔ کفر و بیهوده مر فاسقان را و فاجران
را بر زبان آسان باشد اما یک کلمهٔ کفر جمله اعمال حسنه و ایمان او را چون کاه
خشک در آتش بسوزاند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را
پرسیدند یا رسول الله در قذف کردن حره را هشتاد دره لازم است و در
قذف کردن مملوک حکم چیست در آن جهان حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
هر که بنده خود را دشنام دهد ای مادر فلان و ای خواهر فلان و یا صد نزار
کنیزک را چنین و چنان گوید اگر واقعه راست باشد فبها و الا او را در روز
قیامت هشتاد تازیانه آتشین بزنند و بعضی در حکمت گفته اند که زبان یک
گوش دو برای این است تا دو شنوی یعنی دو سخن یک گویی یعنی یک جواب
اگر اوامر اند که درین جهان حد و تعزیر و قصاص او بنیاده است اما دران
جهان ماخوذ خواهد شد چنانکه لواطت که او را حد نیست درین جهان
اما پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت که خداوند تعالی بعزت و جلال خود
سوگند یاد کرده است اگر ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله
باشد او را بغیر آتش نخواهم گذاشت و گفته اند وقتی که او را در گور دفن کنند

ادنا لعالک هم گرفته به برج سرند و در بهیمه آورده است قال علیه السلام
ملعون من اتی بهیمة ملعون و همیشه لعنت خدای باشند اما اگر دبستان مادر
و در وقت حد در اربعه که در حرام افتد و نکرد پاک نیست و همچنین مثل اگر پدر پسر را
بکشد و یا صاحب غلام را او را قصاص نیست و اما اگر این را حلال داند کافر شود
و در ثه و در قیامت بر این فعل ماخوذ و ماخوذ سان باشد و باید که اگر کسی پسر را
کرب در زنا کرد او را حد نیست اما عقر لازم آید و اگرچه تکرار کرده است و اگر
پسر کسی که پدر را وطی کرد گفت چرا کردی گفت حرام ندانستم حد ساقط شد
و عقر لازم شود و هر وطی عقر جداگانه دیگر که این بر این قیاس است و اما اگر
کسی گمان برد که بسقوط حد این اشیاء مذکوره در آن جهان نیز عذاب نیست
کافر شود که در زنا کردن با اجنبیه و محرمه علی الابد فرقی نیست در و مال اگر
کسی که خود را غلام بود داده باشد و با او وطی کند و یا مادر و خواهر زنا کند
در میان انسان فرق آید کافر شود زیرا که فرق حرام است و اجنبیه به نکاح
حلال شود و مادر و خواهر هرگز حلال نشود و اگر کسی باشد خورد در بیان که اگر
ربا حلال بودی کافر شود زیرا که در هیچ عصر ربا حلال نبود لقوله تعالی
ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة و لفظ کان ماضی است یعنی در همه اعصار
ناسخ زنا منع بود و اگر شراب خورد که کاسه که نکاح خواهر و یا خمر و یا
مردم در رند و یا یک دیگری کشتن حلال بودی کافر نشود و اما عاصی
شود که دین همه را مافضل از همه ادیان است لیکن گویا که ناسخ آن ادیان
منسوخ کرده باشد زیرا که در زمان ابوالبشر تا وقت نوح علیه السلام
نکاح خواهر حلال بود بعد از آن منسوخ شد و خمر در وقت اصحاب می خوردند
چنانکه امیرالمومنین عمر رضی الله عنه مست بود و در نماز مغرب امامت میکرد
سورة الکافرون می خواند جمله لا ها را گذاشت این آیت نازل شد در حضرت
رسالت پناه صلعم قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری

بعد از آن در وقت نماز نمی خوردند بل در اوقات می خوردند بعد از آن چون
فتنه انگیزی سبب خمر خوردن پیدا شد حرام مطلق شد و آن چنان بود
که روزی جمله اصحاب در خانهٔ بو علی نشسته بودند و خمر می خوردند امیر المومنین
عمر چون مست شد صراحی را بر سر کسی زد و سرش را بشکست بعد از آن این آیت
نازل شد قوله تعالی انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل
الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة
والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون
یعنی حرام است هر چه عقل را بپوشد و جمله قمارات تا اگر تیر اندازی که حلال است
اگر گرو از یک جانب باشد نیز حلال و روا است و اما اگر جانبین باشد که [illegible]
میگیرند حرام است که از قبیلهٔ قمار می شود حرام است بت پرستی و بغیر خدا سجده کند
چون به پیغمبر و کعبه و کلام الله و محمد بت امام اعظم و با آستانه و به قبر پیغمبران و اولیا
وغیر و ذلک این همه حرام است و دور بودن ازین کارها فلاح هر دو جهان است
در بسیار اوقات شیطان لعین چون عداوت و بغض و جنگ و جدال میان
خلق می اندازد بسبب خمر و میسر می اندازد و از ذکر الله تعالی و از نماز باز
میدارد کسی را که خمر می خورد و خمر را گفته اند که چون خاصیت احتراز از
جملهٔ گناهان است اول آنکه هیچ گناه و کاری را حق تعالی از در خویش نرانده است
که خمر خوار را که ولا تقربوا الصلوة وانتم سکاری آمده است دوم ام الخبائث لقب
کرده سیوم آنکه بدتر از نجاست است که سگ او را نمی خورد چهارم آنکه او را همراه
بت پرستی یاد کرده پنجم از بسیاری شیطان یاد کرده ششم عداوت خلق را سبب
است هفتم سبب زنا است چنانکه در قصه آمده که پسر امیر المومنین عمر بوده
مست بوده است هشتم سبب طلاق است که خمر خوار را همیشه طلاق بر زبان
میرود و طلاق او واقع است و او را خبر نمی باشد و بزن خود مجامعت
میکند و حلال پندارد کافر گردد نهم باز میدارد کسی را از بلادت

کلام الله و کلمه ذکر الله و هم بار منداند و از اذکار دون مثار و بمار کند ارده
ناجدای اسپ لس حمر بای آنه حرام سد اما از روم ملک در هم محو بند و در تصرف
در هم میسده و وحش لس اس بر حرام سد و در وحش در رند در روف مهر یعقوب
سرت که را ستر وحشند در خبر است که چون عزیز را مهر یوسف چوم
بر یعقوب در سما و چون کنعان رسید کسی که سری را دید که خانه نیست
و گفت ای باد سحر سد الی کجا به مهر یعقوب کجاست گفت چه کار داری
گفت خبر یوسف آورده ام آن سرور را وریاور آورد که خدا او بدا
در درج ماو عده کرده بودی بس گفت چگونه گفت بسر با یعقوب و وحشته
بود و خدا او بدنها و عده کرده بود که تا اول بسر کما با خیر بسر او بدو
بر سانم گفت نام بسر بوحه بود و گفت سوی گفت رحیم کریم و قبل وید وقت
دوم هم مهتر موسی علیه السلام چون گوساله را پرستیدند بر انسان حکم شد
فاقتلوا انفسکم عباد برابر یک دیگر را کشتند بلا انکه هر که روی از تیغ
نگردانده کافر باشد باز حکم شد که یک جنبید و دیگری نگرد کشته شد اگر به
پیدا بسیر سیده امان اوسا بند واش دین را از رحمت این قول می کردند
که به معجزه موسی کوی بر سر مجالس ایشان مرده می آمد چون آواز کش
در عهای انسان می سیند دیگر آن دین را قبول می کردندش درثا
کم دس در مست حانکه بعضی عوام ملک عالمان حال بر حلو رما
حلال دادند کادری سو اما کلمه طیبه، کادران گران است با لحاقی که اگر
کسی کافر را امر و نگر دکه کلمه گوئی والا کشمت خود را می کشد اما کلمه را
نمیگوید و گفته اند هر کرا این توفیق دست دهد که در آغاز سخن و کلام
سخن کلمه طیبه گوید اگر ده هزار سال عمر داشته باشد و در هر روز صد گناه
کند گناهان او مغفور بود بر دو سمان او آسان است این ورد کردن
در منافقان و کافران چنان گران است که سنگ را به دندان گزیدن

و سخن های ناشایسته گویند و ازین توبه نمی نمایند گفته اند که اگر کسی سخن
با زن بیگانه بشهوت کند پانصد سال در دوزخ بماند و عبارت از تا تولاست
و تا ندانی تبرا و تولا دوستی بدوستان خدای تا حدی کند که اگر بچاه آتش
باشد خود را باندازد از دوستی دوست چنانکه آورده اند که جهودی بود
و زن او مخفی از او ایمان بحضرت رسالت پناه آورده بود و هر روز آن زن
پیش از اکل و شرب روی مبارک حضرت را می دید و بعد از آن بخانه خود
میرفت روزی آن جهود گفت که تو هر روز کجا میروی گفت در دل من
دوستی حضرت افتاده است جهود گفت اگر روی ترا کسی در راه ببیند بر من
حرام باشی منافقی بود این سخن را بشنید روزی که آن مستوره میرفت وی
در پیش آمد آن زن بشتافت تا وی بگذرد آن منافق ایستاد و گفت روی بنما
آن زن آواز نکرد و روی خود را ننمود آن منافق گفت ترا بدوستی
محمد رسول الله سوگند است که روی خود را بمن بنمائی آن بیچاره روی خود
را باو نمود و بعد از آن بزیارت رسول رفت چون باز بخانه خود آمد گونه روی
مبارکش بغایت تغیر شده بود و شوهرش گفت که ترا چنین می نمائی آن زن واقعه
باز گفت آن جهود گفت خوب شد در خانه رفت چاه کاویدن گرفت و سینه
دران آتش تافت چون گرم گشت او را در اثنا نه خواند پسرک خورد در کنار
بود از و گرفت و گفت ترا بدوستی محمد رسول الله سوگند است که خود را درین
اندازی آن بیچاره بی تکلیف درود بر رسول گفت و خود را دران جا انداخت
جهود سر پوش بران چاه نهاد چون چنان دید آتش فراق و صدق او در
دلش اثر کرد و گریه کنان آن پسرک را در کنار گرفت و پیش رسول صلی الله
علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله دوست دارنده شما را باتش سوختم و واقعه
باز نمود و حضرت دست مبارک خود بدستار برده باز فرود آورده گفت
یا الهی دوستدار محمد را باتش مسوزانی مسوز دست بدستار نبرده بود

که جبرائیل علیه السلام آمد گفت یا رسول الله اگر خود را رسیده کنی بخش
آسمان که کلیم رب و یا حشر گردانم و خدای تعالی می گوید که من دوستان شما
را دوست گرفته ام کما قال الله تعالی ولی الذین آمنوا او را تا آتش
نسوز آمده ام چون حضرت خود در سر آن جا می شد و سر پوش باز کرد
دید که اینست . دیگر آورده اند که در آن صومعه در مانس چون شبلی
رکن الدین بود و بعد از آن آنجو در سر رسول خدا ایمان آورد
و مسلمان شد و نیز آورده اند که در بنی اسرائیل اولیا را الله
که چهار صد سال در صومعه معتکف بود و عبادت الله می کرد و مسکان
گفتند که یا رب شده شما را در حدیث مساحت و خالاک دیدیم با اصحاب ما
کسی گفت کسند و مشکان بحکم رب العرش لیس اولیاء الله رفتند و گفتند
که ای بنده چه سعت معامله می ورزی و ریح لی حاصل می کشی عبادت تو
در درگاه حق مقبول نیست گفت چون سماع را شده گفتید بندگان را چه بیت
می باید کرد مقبول و نامقبول مرا کاری نیست و ملائم این بیت رباعی
در تحول آید شده مقبول توام + ور رد کنی چاکری معزول توام + هر
قبول تو مرا کار نیست + یا ری هر دو حال مشغول توام + بعد از آن
خطاب حضرت عزت در رسید که ما اگر چه گوشه دیدیم شده خاص مرا که در
هیچ اوقات روی از ما نمی گرداند گفتند یا رب العالمین بنده تو خاص
خواص نیست و دوستان او را رحمت و دوستی او خود را در مجاهدات
فراموش باید کرد چنانکه ابراهیم خواص قدس الله سره العزیز دوازده
سال در بیابان کشیده بود که برگ درختان قوت خود می ساخت روزی
در بیابان درخت انار را دید بخود اندیشه کرد که ازین انار بخورم اما باید
که ملک عبر یا صد ابرانجا گذشت که حضرت خضر را ملاقات کرد و گفت ابرا
یا دوستان چون موجایم دستش گرفت و به جای رسید که دران

بیان [illegible] ف

بیان دوازده سال در [illegible] ابراهیم [illegible] ف

غاری یکی ژنده پوشی را دید که سر پوشیده بود و مار و کژدم بر و جمع شده بودند
و میخوردند پس ابراهیم را گفت برو بالین را بگیر چون ابراهیم بالینش را گرفت
گفت ای ابراهیم این غواص چه می طلبی گفت از کجا دانی که من ابراهیم
بن غواص باشم گفت کسی که خود را در تصرفات حق سپرده است از
جمله مخلوقات خبر دارد و نه آنکه انار را از ترس کسی نخوردی که بالک کسی
باشد و الا حظوظ نفس می گرفتی چون ازین در گذشت حضرت خضر گفت
ای ابراهیم در بیابان دوازده سال برای چه می گذرانی گفت
توکل را درست می کنم خضر علیه السلام گفت توکل این نیست که شما
میگوئید توکل خود را سپردن است نه حظ نفس طلب کردن بیا تا متوکلان
را بنمایم چون رفتند دیدند که کسی افتاده است سر خود در ابر پوشیده
و تمام وجود او را زنبوران سوراخ گرفته و نیش میزدند گفت این ند کلان
خدا و مردان خدا ابراهیم را پیش کرد و خود پس استاد چون ابراهیم نظر
سر میرفت مهتر خضر پای بدو رساند گفت ای مهتر خضر چه می طلبی ابراهیم
التفات بوی کرد که همراه من خضر است و من میدانم آن اولیا از دو غایب
شد چون باز دید خضر نیز غایب شد بعد ازان ابراهیم از مجاهدات خود
پشیمان شد لقوله علیه السلام کن عالما او متعلما او سامعا او خادما ولا تکن
من الخاسرین فان لم تکن خامسا فهالکه زیرا که دوستی جاهلان هلاکت است
بیت سگی که تر شود از بول پاک تر باشد ✤ ازان کسیکه کند اختلاط
با عامی ✤ و در رساله شاه قاسم بدرالدین کرد و ...
آمده است که مامون خلیفه هفت روز خدمت مجالس ابو حفص کبیر
حاضر نشد چون روز هفتم وداع می کرد شیخ گفت ای نشستن خلیفه چه
سود که دران ایام ازین یک مسئله هم نه آموخت گفت کدام آنکه من
از شما چهار مسئله آموخته ام و گفتند که این را حضرت رسالت پناه فرموده است

پس بیمار او در عمل می آرم پیغمبر گفت اینکه بما گفتند که حضرت فرموده است
نظر کردن بروی عالم بهتر است از دنیا و هرچه در دنیاست و سائر را نمی باید
که در هنگام زیارت در تسبیح و تهلیل مشغول شود ما را گفتند که رسول گفته است یک
ساعت نشستن با عالمان بهتر است از آزاد کردن هزار بنده و هزار اسب
کردن فی سبیل الله تعالی زبان داده باشد و هزار گرسنه را طعام داده باشد
و آب داده باشد و هزار برهنه را جامها داده باشد و حدیث سوم گفتند که
هر که در حلقه مذاکره عالمان نشیند و یک مسئله شرعیه بداند بهتر است
از عبادات هزار ساله و هر مسئله که در آن مجلس شود سامع با قایل برابر
باشد و حدیث چهارم گفتند که چون کسی به زیارت علما رود و به زیارت ایشان شود
صد فرشته نقیبان حق تعالی می آیند برابر سر او می روند که در هر
قدم در جای او طیبی می کنند و نیت در پس او می روند که در هر قدم نیکی
در دفتر اعمال او می نویسند و نیت در عقب او می روند که هر قدم بدی از
نامه اعمال او محو کنند و نیت از دست راست او می روند که هر قدم گناهی
درجت رحمت می کنند و نیت از دست چپ او می روند که در هر قدم ...
و مال و در بهشت صد درجه بهای را است می کنند پس چون به شهر او رسید خداوند تبارک
و تعالی لی کام ولی زبان ندا دهد که گواه باشید ای فرشتگان که در آسمان
و زمین هستید که انی غفرت له ولا اوخیر قبل ازین که قدم در راه نهد
و نیز در حدیث است که چون مومن به زیارت مومن روان شود فرشتگان
گویند خداوندا آنکه او را زیارت کرده است و هم رفیقه و ما زیارت است و این
را گناه مغفرت است پس حق سبحانه و تعالی رب العزة ندا رسد که گناه
او را بپردارید و در دوزخ اندارید بار گویند آن عالم متعلقات
دنیا که در مانده است حکم شود که گناه و او را نیز بپردارید و در دوزخ اندارید
تا مرد و پاک باهم بیاید و هر چند که ... آن زمین ... در علم

اعمال او هست چنانکه آورده اند که در بنی اسرائیل ظالمی بود که نود و نه
کس را کشته بود روزی پیش زاهدترین بنی اسرائیل رفت و گفت که گنا
هی چند دارم که نود و نه کس را کشته ام اگر توبه کنم خدای تعالی قبول
کند یا نه زاهد گفت از پیش من دور شو تا از شومیت تو مرا به عذاب
نگیرد تیغ را از نیام کشید و زاهد را بکشت و بعد از آن بیکی از عالمان
بنی اسرائیل رفت و گفت صد کس را کشته ام که یکی از آن مجموع
فلان زاهد است اگر توبه کنم هیچ روی صلاحیت دارد عالم گفت پیش
اهل صلاح برو توبه خدای تعالی بپذیرد از آن جا روان شد
آورده اند که تا به مقصود نرسید و او را در راه مرده یافتند و دیدند
که یکی خطی از غیب بر او افتاده بود چون مطالع کردند چنان نوشته بود که بر
کس فرشتگان رحمت بحث کردند و فرشتگان عذاب گفتند که فاسق و فاجر
است ما جان او را قبض کنیم و فرشتگان رحمت گفتند که زاهد و تائب
است چنانکه خود توبه کرده بود جان او را ما قبض کنیم بر ایشان حکم
شد که هر دو طرف زمین را وزن کنید چون وزن کردند دیدند که یک طرف
زمین یک بدست از خانهٔ خود بخانهٔ آن صالح نزدیک شده بود حکم بر این
شد که فرشتگان رحمت جانش قبض کنند بسبب برکت آن صالح آورده
اند که مالک دینار را با دهریه منازعت افتاد دهری همین گفتی که من برحقم
چون در میان مردمان جدال بودند اتفاق کردند به قول دهریه که هر دو را
دست بدست بربندند و در خانه در آرند و در آن خانه آتش زنند چون چنان
کردند خانه بسوخت و ایشان هر دو بسلامت ماندند مالک دینار مناجات
کرد که یارب مرا با کافر برابر کردی خطاب حضرت عزت در رسید که این
مالک دینار او را از برکت شما خلاص کردیم اگر تنها می بود می سوخت
خدمت و مودت دوستان حق چنان باید کرد که قطب الاقطاب

میر ابوالحق والدین حسن سنجری در کتاب خود آورده است که روزی در صحبت
مرشد خود شیخ المشایخ والاولیا شیخ عثمان هارونی در سفر بودم ارادت
مبارک خواجه برآمد که به قول امام اعظم رحمة الله چون دو کس در سفر روند
باید که یکی را بادشاه کنند تا خلاف نشود و جماعت باید کسی امام
مصلی او گرفتم و گفتم که بادشاهی لایق شماست چون سبب ساده در حجره
رفت سنگ ناگاه باران باریدن گرفت برخاستم و رمده خود را بر
سر او گرفتم تا مامدا دبر و ستاده بودم چون شیخ بیدار شد حالم چنان دید
گفت چرا گفتم چون بیمار را بادشاه گرفتم پس خدمت بادشاه ان چنان باید
کرد شیخ نظر یک در من نگاه کرد به مقصود رسیدم ای عزیز چنانکه آن
دوستان حق دوستی کردن ثواب است پس دشمنان او دشمنی کردن ثواب
است و سر درجات رفیع است و اگر دشمنی بدست نشود بدل البته باید کرد
چنانکه در مفتاح الجنان است که خوانی بود و جاروب ظالم که در همه عمر خود
نگاه می کرد و آن همه را بار در یک دفتری نوشت و جمع می کرد و در سینه
در خور دل مرا آن بسته بود که کسی مرد کس را شمید او را گفت که تا عمر سحور به
چون آن کس ساعت بعد جست گرفت بادشاه گفت خوان تا چه دانست که این
کس را امضی است سر بر زمین زد و مرد خوان بخود آمد و گفت که با دانسته
قتل کرده ام را نیز در آن دفتر نویسم چون در آن دفتر رفت و کتاب
به دو سر جای که خون و بادشاه کرده بود در آن جان بدل باشد بود
کر آن کس جهد آن بنده آزاد کرده است و چندان ختم قرآن کرده است
و چندان گرسنه را طعام داده است پس همه اعمال سینه او صفت دشمنی
دشمنان حق به نیکی بدل شده در رساله خوانده ام که آسمان و زمین
و عرش و کرسی و لوح و قلم بود که دل از جان سوال کرد که اول کار چیست
و آخر کار چیست بار دیگر کار چیست گفت اول کار رضاست و آخر کار لقاست

دیگر کار دوست گفت فناجیبت و بقاجیبت و و فناجیت جان گفت
فنا از خودی خود بیرون آمدن و بقا بدو پیوستن و فنا میان آنحضرت
دوستان بستن پس اگر سائل گوید که چون هیچ نبود دل وجان از کجا
بودند جواب این فقیر می گوید که جان منفیض که او را فیض اقدس و وحدت
وحقیقت محمدی وقبله واحدی گویند و دل اسماء الله که هر یکی به حسب
استعداد اثر خود وجود یافت گویا که یکی از دیگری سوال کرد که اراده حق
با یجاد خلق مقصود همین است والا خلق در وجود نیامدی و محاضره دوم
که جان اسماء الله و دل اعیان ثابت که از علم و نور در شهود آمدند
گویا که آن حقیقت قبله این موجودات شد و از اینجاست که پیغمبر ما را قبله و جان
و موجود گویند که چون که وی ارادت بدو آورد قبله واجد شد و چون موجودات
از طفیل خود یافتند قبله موجود شد محاضره سیوم چون از علم و نور
در شهود که اعیان ثابت معدوم ممکن وجود ذهنی یافت عیان را جان
گویند و چون بصورت خانه وحدت سر اسما تجلی فاضله گردید کی
جان و جان ظهور باید کرد این راکنه و ارواح سراجی و دل توان گفت
محاضره چهارم چون در محل کن و فعل آمدند که هر اسما عقب فعل
خود شدند و به حسب استعداد جمله ذرات ظهور شدند پس کن را که حقیقه
کیانی گویند جان توان گفت و موجودات ظهوری که آنرا هیولی و عرش
کل و عقل کل گویند دل توان گفت محاضره پنجم جمله ممکن و
ظهورات چون در قبضه الوهیه اسیرند مغلوب و مقهور آمدند پس از روی
حقیقه از اثر قطع نظر باید کرد و موثر را باید دید پس موثر را جان و اثر را دل
توان گفت که الا له الخلق والامر پس خلق چون کثیفات و امر چون روح
و ملکوت همه او راست تو درمیان مباش ای عزیز این راه بس
باریک و خون آشامست ریختن ست پس تابع کسی باید بود و در خدمت

در بیان محاضرات

از خود را نا پدید کرد او خود را به حق سپرده است و در لباس شریعت خود را
جان پوشیده که هیچ کس از احوال او خبر ندارد و اگرچه مشهور نشود او
مستور باشد تا به مقصود رسد چنانکه مورچه‌های خود به کعبه رسد تا خود را
در سر کوی تیر و چشم کند رباعی تو بدین رنگ منزل کی رسی + بو بدینا
جنس بحاصل کی رسی + پس گران حالی و پس استر دلی + ناسک
روحان بدین دل کی رسی + چون نظر در عین الیقین و حقیقت کنی
الوسع واجب نیست با اختلاف خاصیت موجودات و استعداد ایشان
لقد و اسما شدند از آن جهت الله را جامع اسما گویند که ذات از صفات
ممتاز نیست و چون صفات قدیم اقتضای ایجاد ممکنات کردند از روی
اسدل و بعد از اسما را ازل و تعبیر ذات گویند اما چون تجلیات ذات
مراتب نزول کرده است و با طوارات بیست و کثرات مختلفه ظهور رسیده و صفات
را عین ذات توان گفت کقول الشاعر + از روح جو دهست قبه لعالی + کس
مست در این میان بوجوش نیست + همه منم نیست پس سؤال از جان اقتضا
در مراتب نزلات چون وحال که مسئول است عین اقدس که هر مرتبه
نزول و ظهور آمده پس سائل و مسئول واحدی بیش نیست چنانکه
دل از تحصیل جمله ضمیر است دار مراتب ارواح می باید هم چنین مراتب
اسمای را دل سراجی و [illegible] وحقایق کیانی و [illegible] کلام [illegible]
مگوید و به حقیقت گویا که مسائل اندر وحدت که آرا [illegible]
کری و حقیقت محمدی گوید قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا
لیعبدون ای لیعرفون بیان معنی است اما جمله متابعت بدایت است و جمله
اعتراض خود روی ضلالت است و سماع است از مرتبه محقق طالب الله را
و حصل الحکمة متواه نسبت هم که کشتی در دریا اعمال شکسته بود و مردی
دو دست بر تخته برده و فریاد کرد و که یا حضرت خواجه خضر فریادم رس

مهتر خضر آمد و دستش گرفت و بر روی آب میرفت تا آن کس نام خضر بر زبان میراند و خضر نام الله بر زبان میراند آن کس چون دید که خضر نام الله یادی کند من نیز یاد کنم چون آن کس نیز نام الله گفتن آغاز کرد با بهائیں در آب غرق شد مهتر خضر گفت که شما را بدرگاه او مجال نیست شما نام من گیرید و من نام او و امام محمد غزالی را پرسیدند که چندین علم و فضایل بچه سبب یافتی گفت هر چه دانستم از کسی دریغ نداشتم و بنعام و خاص می گفتم و بخیل نبودم و آنچه ندانستم از آنستن او عار و ننگ نکردم اگرچه یک مسئله بودی لقوله علیه السلام لیس من اخلاق المؤمن التملق الا فی طلب العلم

واورده اند که روزی مهتر عیسی علیه السلام در بیابان می گذشت واکثر عمر در بیابان می گذشت راعی را دید گفت ای راعی چه طلب علم می کنی تا چه از دنیا بدست آری راعی گفت من پنج مسئله در عالم دانسته ام پنج دیگر شما نمائید تا هر همه ده مسئله شود حضرت عیسی علیه السلام گفت آن کدام اند راعی گفت شما را باید اول بیان کردن مهتر عیسی گفت اول شما گوئید تا من دانم راعی گفت اول آنکه حلال خوب است و حرام بد حلال می خورم حرام نه دوم راست خوب است و دروغ بد راست می گویم و دروغ نه سیوم آنکه اطاعت خوب است و معصیت بد است اطاعت می کنم و معصیت نه چهارم تا عیب خود دارم عیب دیگران نگویم پنجم آنستا با خدا باید کرد و با خلق نی لیکن با خدا کنم و با خلق کنم مهتر عیسی علیه السلام گفت که علم اولین و آخرین همین است که شما را و با را و همه خلق را بس است که بجای آرند پس حاجت دیگر آموختن نیست زیرا که آموختن علم برای عمل است تا عز دنیا و شرف عقبی بدو دست دهد خوش گفت آنچه گفت بیت چو کسب علم کردی در عمل کوش ❊ که علم بی عمل زهریست می نوش ❊ فصل سیوم در وضو و ملایم آن بدانکه وضو چهار نوع است وضو ظاهر و وضو باطن و وضو فرض و وضو مستحب بدانکه

فضایل امام محمد غزالی

[illegible]

وضو بضم الواو مشتق از وضاءه است و آن پاکی را گویند و وضوء بفتح الواو
آبی را گویند و وضوء بفتح الواو والهمزه دستمالی را گویند و در اصطلاح
غسل اعضاء ثلثه و مسح الرأس را گویند و چون ظاهر را چنانکه شرط است
پاک ساختی باطنت نیز منور و روشن گردد که از صحبه وضوء ظاهری
وضوء باطن درست دهد چنانکه از حسد و کینه و حقد و عجب و رذائل اخلاق
چون گفت آنچه گفت شیخ چون ما زین طهارت ظاهر باطنت نیز
حق کند طاهر چه از جمله ناسزا و جهات ظاهر را طاهر باید داشت او کرده اند
کشتی بی بی رابعه بصری قدس روحها نشسته بود که چو اصحابی یاد سال
او وصل گرفت بی بی رابعه پاره بود و بدان خراج دست بر چه از انوار
و اطوار و احوال اولیاء الله بود آرزو شد که داد اندیشید که چه بار [illegible]
آمد که مر این حال رسید بعد مدت مدید در ضمیر سر این آمد که حرقه را بدان خراج
دوخته بودم آن خراج از سینه و ... بود نماند که دم آن بار را از خرقه بار
گشت بد الحیه از ور رفته بود بار بد و رسید و از بحاست که مستور واز بزرگواری
که شعله یاد ساتان عمری می توان کرد باره گفت شما گشته که ازین احوال
اولیاء الله و مشتاقان حرم خوید گفت من خواب دیدم که جانی ام گفت از شما باید
برسیدن و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مرا بی بی فاطمه زهرا گفت
که خود را همیشه خوشبوی داری گفت بابا که گفت یا وضو زیراکه همیشه در وضو
باشد تا بوی خوشبوی او برسد و به خوشبوی بخاری که بران زنی که خود را
مشک و عنبر خوشبوی چون بوکند و بوی او نا سوی هر عیبی رسد عذاب یابد
نامه اعمال او سوسید زیراکه رنگ دار شیم [illegible] بان ست و خوشبوی
مرد البتت و بر سر و در است است شیخ نجم الدین کبری از مریدی
بود چنانکه مرید در صومعت نجا اوشی بود و در ان صومعه رفت چون در آمد
گفت خدای جهان را دیدم شیخ گفت غلط کرده زیراکه این نور وضو

و وضو را به حضور تمام باید کرد که مفتاح در دولت مالک الملک باری می نماید هم
راز نتیجه وضو تا آخر سلام است پس چون اول بحاجت الثانی رود باید که در
آمدن خلاء اول پای چپ پیش نهد و بگوید اعوذ بالله من کل رجس نجس و من
رجس الخبیث و من شر الشیطان الرجیم و من کل آفة و عاهة و جنبه و عفا رب
و چون بنشیند روی بجانبی آرد که پهلوی چپ او به قبله باشد که روی و پشت
به قبله آوردن مکروه است و در طرف هندوستان نیز مکروه است که حضرت
بابا آدم صلوات الله علیه در هند است و خود را بسیار برهنه نکند و زور بر پای چپ
کند و بول را آهسته رها کند تا رشحه باو نرسد و اگر پشت به قبله آرد و غیر بر داشتن
دامن باک نیست تا خلاف مردم هندوستان شود و چون برخیزد اول پای
راست بر دارد و بگوید الحمد لله الذی اخرج عنی ما یوذینی و اسکنی ما ینفعنی
و سه کرت گوید غفرانک ربنا والیک المصیر و چون پیش از خاستن خود را
بسنگ و کلوخ چنان پاک کند که دل او یقین گیرد و چنانچه تیمم زند اگر میان
او و آب مسافت باشد اگرچه اندک باشد چنانکه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم روزی بول کرد و چون برخاست تیمم زد یاران گفتند
یا رسول الله آب نزدیک است گفت از آب مرگ نزدیک است و استنجا به
نوع است چهار فرض است و آن چون از مخرج بمقدار درم شرعی تجاوز کند
دوم از جنابت سیوم از حیض چهارم از نفاس و یکی واجب و آن چون بمقدار
درم شرعی باشد و یکی سنت است و آن چون کم از درم شرعی باشد و یکی
مستحب است و آن بول است و یکی احتیاط و آن چون بماند [illegible]
خشک افتد و الا لیش بمخرج نشود و یکی بدعت است و آن چون از جهت پاک
و گرم خشک پس هرچه فرض است یا آوردن سنت که فرض است دیگران
بسنگ و کلوخ و لته کهنه که خبث و چنانکه بعضی عوام می گویند که به سنگ
سنت است غلط کرده اند زیرا که آن مذهب امام شافعی است رحمه الله علیه

در بیان [illegible]

آورده اند که در قبله اهل صفا هزار مردان حق آمده بودند و رسول را
بیعت میکردند و حضرت رسالت بار بحاجت انسانی رفت از عبدالله مسعود
سنگ طلب کرد وی دو سنگ و یک سرگین داد حضرت سرگین را پرتاب کرد
پس امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه می گویند اگر سه سنگ سنت بودی
حضرت سنگ دیگر را طلب میکردی و امام شافعی می گوید که اگر سنت نبودی
عبدالله سنگ نیاوردی و ساحران زن اند که در بیابان آب نایافته را که
ذات از مردان کم شده است در باور رفته اند و عوام الناس کالبهایم اند و
از بجاست که گفته اند الاستنجا حالکه مذکور رسید و الاستنجا تا حدی که دل او
قرار گیرد پاکی ادا نماید حالکه مانند عوام الناس که وسوسه کنند و آن شمار رسد
گور کنان معبر از عیب گرت زیادت آب بیش رخصت نداده اند و اسراف
دست خود را بر دیوار یا بر زمین مالد تا ازو بو نیاید تا که استنجا
استخوان و چوب و سنگ و جامه و دست راست نکند که کرده است در حق غیر
نکند حالکه از دیوار و زمین غیر کلوخ گیرد نکند و اگر از زمین کسی کلوخ گیرد بار دوم
زمین انداز د آورده اند که چون امام شافعی مذهب خود را اظهار کرد و لای
ارواح مبارک او برآمد که اگر پس از پسر امام اعظم بودی او را در اول سلام
میدادم از رواج سراج المؤمنین او را در خواب نمود و گفت که اول سلام این است
که لا اله الا الله محمد رسول الله السلام علیه چون از خواب بیدار شد
شده و حود که علم در حدیث رحمة امام را بود و یک حصه ما یاران را د
اصحابیس و مردم و سام ... کرد دیگر خلق را در مذهب خود در آورد
اما یکی رسید ابو اللیث سمرقندی در جامه بود و امام شافعی خود را یک
روز نباید شد از بی شاگردان پیش آمد و مسئله در سواری از یا گردا
ابو اللیث رسید ایشان بچهارده نوع جواب گفتند و او هفت نوع دانسته
بود امام چون جواب صعب شنید از جای خود بازگشت و کوچ کرد در طرف

روم روان شد چون ابو اللیث سمرقندی در خانه رسید چه واقعه را باز نمودند
ابو اللیث گفت که فردای قیامت جواب امام اعظم چگویم که تمام اهل مذهب
او در مذهب خود داوری دادم باید که در عقب او بروم چون ابو اللیث سمرقندی
روان شد منزل بمنزل او میرسید امام شافعی یک منزل پیشتر می رفت چون
ابو اللیث بیرون حصار روم رسید امام شافعی داخل مصر شده و امام شافعی
دران شب مناجات کرد که الهی مرا از دار فنا بدار بقا رحلت بخش فی الحال
جانش تسلیم شد چون علی الصباح حضرت ابو اللیث بدروازه رسید
دید که تابوت مبارکش پیش آمد که این تابوت امام شافعی است او جسته
وضوی جدید کرد دو رکعت نماز گزارد و سر به سجده نهاد و گفت الهی
ازین حجت خود را برحمت حق تسلیم کرده است الهی مرا نیز از دار فنا بدار
بقا رحلت بخش که تا پیش امام مباحثه بکنیم او نیز جان بحق تسلیم کرد الحاصل
ابو اللیث سمرقندی درین سفر دو شتر از کلوخ از زمین سنبل بار کرده بود
و بیشتر از شاگردان این فقیر چون بسیر می رفتند کلوخ استنجا همراه خود
می بردند و شاید که در محل استنجا سخن نگوید که مکروه است و قبل از استنجا
که هنوز تن خود را برهنه نکرده است این دعا بگوید اللهم احفظ فرجی وستری
من النار والزنا والحرام بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام
الاسلام حق والکفر باطل و چون از استنجا فارغ شود بجای پاک رود
که در خبر است که هر که وضو و غسل در جای پاک کند انجای تا قیامت اگر را
از خدای طلبد و شفاعت او می کند روی به قبله و سر برهنه کرده نشیند
که پیغمبر گفت در حالت وضو سر برهنه کردن نزول رحمت است و دل را حیان
حاضر دارد و حیا نگه است و هیبت او مشغول به جمله حرکت و سکونت خود داند بلکه خود را
درمیان نه بیند و بحضور تمام بگوید بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام
نویت ان اتوضأ للطهارة تقربا للصلوة فرض الله تعالی پس آفتابه بدست چپ گیرد

سه کرت بدست راست ریزد و پس بعده بدست چپ است گردد سه کرت بدر شاند
ببرد که مسنون بدین طریق ست و در حضور دل حاضر باشد چنانکه آورده اند
که حضرت امام زین العابدین علی اصغر رضی الله عنه چون بوضو کردن مشغول شد
رنگ روی ایشان متغیر میشد پرسیدند تا امیر المؤمنین چه حالت است فرمود که در پیش
حکم حاضر خواهیم شد چون آب در دهن کند بگوید اللهم لقنی حجتی و تمضمض سه دفعه
و مضمض و هی کما سنت الثانی و مسواک از دو جهت عرض و طول باشد که هم
گفته است که بحسب حدیث صحیح اراک مراد است صحیح مسواک ست و عدد از
یک بلست باید و اگر از مقدار زیاده باشد شیطان بر و سوار میشود و سطبری
مقدار انگشت خنصر باشد و خورد در از قبضه باشد و باید که سه انگشت بالا و خنصر
و ابهام زیر او کند و در دهن زند اول بجانب راست دندان بالا تا زیرین آنگاه
بجانب چپ دندان بالا تا زیرین و در زبان سرمالد مقدار آن بر جانب
که خواهد بند و باید که مسواک را از زبان بکند اول بشوید بعده در دهن زند و آخر
هم بشوید نگاه دارد و اگر در تمام قبضه گیرد آتش ناسور بدو رسد و مسواک را
بر پهنای دندان زند نه بطول دندان و مسواک از زمین بنهد که خوف دیو و
پری ست که بدو آفت رساند و برابر گوش بنهد که جای علم ست و در سر
استاده کند که در خبر است که روزی اصحاب رسول قلعه کفار را
حصار کرده بودند جاسوس کافران جاسوسی ایشان می کردند که ایشان
بر کار نوعی نشسته اند و مسواکها را از سر گشته و دندان خود را استعمال
و مسواک را باز در سرها بنهادند جاسوس خیال کرد که مگر ایشان سوهان با خود همراه
دارند که دندان خود را بدان تیز می کنند تا دندان در جنگ خواهند کرد
جاسوس رفت و حال ایشان را باز نمود و اگر طفلی باشد ما مان را بدندان بکشد
لشکر کفار بگریختند پس این همه برکت مسواک بود و مسواک را تا سر یک
میان و در کس بملو کرده شعر علت لبس دیه اسرا ک ما السما و لتا طول سواک

ونیز باید که بعد از آب در دهن کردن زند که خشک بد نشست و در وضو
زنند بغیر وضو و یک رکعت بمسواک افضل است از هفتاد رکعت بغیر مسواک و
مسواک سنت زنان و مردان را این در صلوة ناجینی مذکور است و اما در صلوة
مسعودی می گوید که زنان را کندر قایم مقام مسواک است در جمیع اوقات
زند و به قول شافعی در رمضان در وقت ظهر و عصر نتوان زد زیرا که پیغمبر
فرموده است ریح فم الصایم اطیب من المسک پس بزدن مسواک بوی او میرود
و به قول امام اعظم در رمضان نیز در جمیع الاوقات زند زیرا که وقتی که بوی
بعند الله خوش باشد بوی خوش نیز خوش تر باشد آورده اند که مسواک پیغمبران
علیهم السلام از درخت زیتون بودی و اگر مسواک نباشد انگشت سبابه و ثانیه نیز
قایم مقام مسواک و چون دوم کرت و سیوم کرت آب در دهن کند غرغره گرداند
چون آب در بینی کند بگوید اللهم ارحنی من روائح الجنة وارزقنی من نعمتها و آب در
بینی بدست راست کند و بدست چپ پاک کند که بر عکس این مکروه است و مبالغه
در استنشاق چنان کند که آب را بالا کشد تا نرمه و در مضمضه غرغره کند و این
غرغره سنت است هم در غسل و هم در وضو مر غیر صایم را اما روی شوید که فرضیت
وی از رسته گاهی موی پیشانی تا زیر زنخ و از نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر و
آنرا که در سر موی نباشد پس حد پیشانی از جبینست که در ایام طفولیت در بالای
پیشانی او پیدا شد و ریش تنک را پوست با موی باید شستن و اما کلان ریش را
که پوست روی را پوشیده باشد شستن پوست ساقط است و سفیدی که در میان
دو زلف و گوش است شستن او نیز فرض است به قول امام اعظم و بعضی علمای
که زیر زنخ میرسند اگر تری زنخ تر رسیده باشد در وقت وضو آنرا نشوید و مسح
کردن و یا خشک ماندن نماز بگذارد کافر شود زیرا که فرض بجا نیاورده باشد
و ترکه تاب ریش در غسل و وضو از وی خشک ماند آن وضو محسوب نباشد پس با آن وضو
نماز گذاردن کفر است و فرضیت در مسح ریش در دستی که معلوم شود

کرده باشد و خلال ریش در حالت حب از فرو د سوی بالا سپس
و دست و دندان مسح روی نگوید اللهم بیض وجهی یوم تبیض
وجوه اولیائک و لا تسود وجهی یوم تسود وجوه اعدائک اللهم بیض وجهی
و اشرح قلبی و صدری و طهر قلبی و آب را بر روی سخت نزند و چشم را کشاده
دارد و بر سخت نزند که مکروه است و دست تا آرنج بشوید و سنت آن است که
سر گیرد از کف دست تا آرنج و با جانب آرنج کشد که در داخل بر آرنج می ریزد
و جانب کف دست می کشند و در وقت دست راست شستن گوید اللهم اعطنی
کتابی بیمینی و حاسبنی حسابا یسیرا • در دست چپ گوید و لا تعطنی کتابی
بشمالی و لا من وراء ظهری یوم یدعوا ثبورا و یصلی سعیرا و از سر گرفتن
ریختن آب کم و زیاده مکروه است و اندام ها یک بار فرض است و سه بار
سنت است و آب را روان باید کردن تا اگر جای شستن را مسح کند بعضی
ترک کرده باشد و اگر جای مسح را بشوید روا باشد اما مکروه بعضی مشکلان
گفته اند این ترک المکروه لا یسمی حرمان الشفاعة چهارم حصه مسح
سر فرض است و تمام سر مسح سنت است پس باید که آب تو گرداند اگر از جای
نشسته مانده باشد نیز روا است و مسح سر را چنان مسح کند که حصه و بعضی
دوار هر دو دست بهم رساند و سبابه و ابهام را کشاده دارد و آن سه
انگشت را برابر که به هم و بالا کند تا قفا برد و کشد و کف دست از طرف قفا
بهر دو جانب سر برد تا پیشانی آرد و سبابتین را در اندرون گوش در آرد و ابهامها
را از بیرون و طرف آن تا ان بگرداند و مسح گوش با آب سر سنت است
و در مسح سر گوید اللهم احفظ سری و بشری من النار و در مسح گوش گوید
اللهم لا تسمعنی حکایات اهل النار فی النار و بار پشت انگشت ها گردن را
تا آب مهد بر ترک و متصل کرده دیگر باید به سبب انگشتان بار یق
گردن مسح نکند از بدعت است بر اکره و احسن می گوید که ...

امیر حسین رضی الله عنه از جانبین قفا بریده اند پس مسح برین طریق باید کرد و
ایشان از طرف حلقوم مسح می کنند تا موی گردن میرسانند و نیت وضو و مسح
گردن نبرد و مستحب است و در مسح گردن گوید اللهم اعتق رقبتی و رقبة آبائی و
رقبة امة محمد من النار و السلاسل و الاغلال و در مسح ریش و خلال ریش گوید
اللهم هون علینا سکرات الموت و باید که اندام را بترتیب بشوید که اگر در یک اندام انگشت
کند ترک سنت نباشد اما اگر یک بشوید و مکث کند تا خشک گشته بعد از آن دیگر بشوید
مکروه باشد و نیز ترتیب چنانکه خدای تعالی خبر داده است نگاه دارد تا خلاف
روافض باشد که ایشان اول پای میشویند و بعده دست بعده روی بعده استنجا
می کنند زیرا که ایشان می گویند که چون اول استنجا کنیم بعده دست را چگونه برو
بزنیم اما در فتاوی سراجی آورده است اگر استنجا فراموش شود بعد از وضو باید کرد
ملا اعاده وضو و لیقصد نتوان کرد و چون پای راست بشوید بگوید اللهم ثبت
اقدامی علی الصراط یوم تزل به الاقدام و چون پای چپ بشوید بگوید اللهم
اجعل سعیی سعیا مشکورا و وضوء مقبولا و تجارة لن تبور و اجعلنی من التوابین
و اجعلنی من المتطهرین الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون مسئله در ترغیب الصلوة
آورده است که خلال انگشتان پای بخنصر دست چپ از جانب پای راست
از فرجه که میان خنصر و بنصر است از زیر به بالا کند و کف دست زیر پای دارد
و نیز در فرجه که میان سبابه و ابهام از پای چپ است آغاز کند و در فرجه خنصر و بنصر
چپ ختم کند و آورده اند که امام اعظم رحمة الله علیه از بالای پای پایان
خلال می کرد و چون مسئله دید که پایان می توان کرد دست از آن نماز اعاده کرد
چهارگانی را چهارگانه و دوگانی را دوگانه اما نماز شام را چهارگانی کرد
و چون بغسل در رسید [illegible] سه ره با فاتحه قرین کرد و آورده اند که منصور حلاج یکشب
[illegible] حال جهان آرای حضرت
[illegible] گفت یا رسول الله

چرا گفت شما را باید که سستی بار ارک ذهی لیکن نمی باید و شیخ شمس الدین
سحری حنفی قدس سره ترک کرده بود و بر این مواظبت بود قدری است
از بقیه وضو باید آشامید که دران سعادت دیدن آب این دعا بخواند

اللهم اشفنی بشفائک وداونی بدوائک واعصمنی من الامراض والالام حیلح
برحمتک یا ارحم الراحمین و بر دو بر اندام بعد از دعا کلمه شهادت تکرار کند
و در شرح اوراد سید علی همدانی آورده است هر که در بر اندام سستی
اسم الغا در تکرار گوید اعدای ظاهری و باطنی ظفر یابد و چهار آب استاده
خوردن افضل است آب وضو که باقی ماند و آب زمزم و آب لس خورد
علما و صلحا و آب سقا که در بازار میگردانند و بعد از وضو روی سوی آسمان

کند و گوید اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و اشهد ان محمدا
عبدک و رسولک و نیز سوی آسمان نظر کند و همین دعا کند حق سبحانه و تعالی
سطر رحمت بر دیگر و در آداب وضو سلام و کلام منع است تا اگر کسی اگر
در وضو باشد بیمار دیا در وقت خواندن خطبه سلام داد بر ایشان جواب لازم
نه آید اما گوید و سلام آنهم باشد و دل به احسن حاضر دارد که روزی امام
محمد غزالی در وضو نشسته بود و در وقت پای شستن کفش خود را که گذاشته
در خاطرش گردید که روم در بازار و کفش بخرم در میان امام محمد غزالی را رسید
دانسته دیوانه مردار اسلام بود لیکن احوال ذمیه او با احوال حسد و مبدل شده
بود امام چون از وضو فارغ شد گفت دیوانه چرا سلام کردی ندانستی که دارد
وضو سلام نمی ادبی است گفت تمام در وضو بدیدم تک در بازار دیدم
و در تفسیر کامل است که اگر در میان وضو سخن کرد دنیا ستم جواب کرد
تغییر یکبه وضو نکند اما اعاده وضو افضل است زیرا که منحه که در وضو تو ب

آن ماند که تمیز و مودت است اسباب الوضو یحرق الذنوب کما یحرق النار الیبس
ولعداد وضو بسیر شکرت سوره انا انزلناه بخواند که مهتر عبد الحق رحمة الله علیه حدیث

تبارک و تعالی ملک خویش جان او قبض کند و در شرح ابو اللیث

سمرقندی آورده است پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم هر که بعد از وضو سه کرت

سوره انا انزلنا بخواند ثواب ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله

و محمد رسول الله یابد اصحاب گفت یا رسول الله چنانکه مراتب این

پیغمبران است تمام یابد باری تعالی گفت به تمام یابد و ده کرت سوره اخلاص

بعد از وضو بخواند امر زیده شود و هر حاجتی که داشته باشد بر آید و سه کرت انا

اعطیناک و سه کرت اللهم صل علی محمد و عترته بعدد کل معلوم لک و اگر ده کرت

این درود بگوید افضل باشد و آیة الکرسی و آمن الرسول و سوره اذا زلزلت و الم

ترکیف و لایلاف یگان بار بخواند که در دیگر ادبی گفته باشند در خبر است

هر که بعد از وضو سه کرت گوید اللهم اجعلنی محبوبا فی قلوب المؤمنین و بلغنی

عمری الی مائة و عشرین سنة من خیر عافیة و سرم عمر او صد و بیست ساله شود و نیز

اگر یکبار بگوید اللهم اجعلنی محبوبا مقبولا فی قلوب المؤمنین و بلغنی و استر عمرا

الی مائة و عشرین سنة و اجعلنی محبوبا مقبولا فی قلوب المؤمنین و ملائکة المقربین

و الروحانیین و بلغنی و استر لی عمری الی مائة و ستین سنة و اجعلنی محبوبا و مقبولا

فی قلوب الانبیاء و المرسلین و بلغنی و استر عمری الی مائة و ستین سنة من خیر

عافیة و سرم خداوند تبارک و تعالی عمر او صد و شصت ساله گرداند تعود مقبل و

کند ار و دست شانه را اول باید ریش راست راند و باز باید ریش چپ راند این

دعا بخواند اللهم زینا بزینة الرجال در راست گوید و در چپ گوید اللهم الرجال باللحیة

و النساء بالذوائب و از جانب راست از طرف بالا در ریش شانه دارد و بعبارت دیگر نوشته

باشد و بگوید اللهم فرج همی و فرجنی من الهموم و الغموم و از جانب چپ از فرو تا بالا

یعنی زیر زنخ نسوی خد کشد و سوره الهکم التکاثر بخواند بعده هر دو جانبین

از فرود و بالا بر طور که بخواهد شانه کند و سوره و الضحی و الم نشرح یکبار و انا انزلنا

سه بار بخواند و نیز سه کرت بگوید اللهم صل علی محمد و عترته بعدد کل معلوم لک و در حسن

الاوقات و هرگاه که وضو نماز و شانه کند که در منح ابوالمکارم آورده است
که حضرت رسالت پناه شانه از استخوان ... در دست داشت و لحظه نماز
شام ایستاده بود و در ریش را شانه می کرد و گفت این شانه را حضرت خواست
و بعد از نماز حتی اگر وضو جدید کند بها و الا شانه را ترک کند و ریش را
شانه کند ثواب محدث و مغفور گردد و هیچ نباید که شانه شکسته باشد که
درویشی آرد بعد از وضو شانه ترک کند برای وضو دیگر که مستحب است
مراد بوشد و در انتخاب الفقر حدیث وی مذکور است که هر آن سینه
و مرشکی که مرود بی او بوستیده و بسته باشد مستعملان لعاب دهن خود
و آن امداد و همراه است و در وقت آن کس می ترسد آن لعاب
مستعمل است و شانه شکسته باشد که در وقتی آرد و آفت نه را
خاصه رای خود کردن بدعت است بدان ای عزیز که وضو ظاهری
صلاح مومن است لقوله علیه السلام الوضوء سلاح المومن و سالکان را باید که
بغیر سلاح نباشد زیرا که وی همیشه با نفس خود و شیطان محاربه دارد و در
سلسله چشتیان ما مریدان را بعد از همه تعلیم به دوام وضو فرماید حتی که
اگر از خواب بیدار شود و جری پاک از جنس زمین چون سنگ و کلوخ و
سبو و خشت پاک تیمم بزند و حضرت شیخ المشایخ والاولیاء فرید
الدین گنج شکر که مرشد این فقیر بود قدس سره را حاجت بود که
هرگاه در تعلیم علم التصوف در مشکلات می شد فی الحال وضو تجدید نکرد
و گفت که الوضوء علی الوضوء کالنور علی النور و آن مشکلات را
حل نکرد از برکت وضو و چون کسی در دوام وضو باشد باطنش هم
محق مسنون و حاضر باشد و در لشکر آسمانیان مجول ستاره روشن نماید
چنانکه اهل زمین آرزوی ستارگان دارند که اگر می دیدم ایشان نیز
آرزوی آن کس دارند پس وضوی باطنی گویا که نتیجه وضو ظاهر است

بدانکه در کتاب الفقرا آورده است که بعد وضوی روی را بدامن یا آستین
پاک نکند که در ولیتی مردود جهان است باید که دستارچه را با خود نگاه دارد
تا بدان روی پاک کند و در خبر است که فردای روز قیامت اگر بدیه
کسی نباشد که بها باشد دستارچه را الطرف نیکی بنهند آن چه ندیمی بالا شود
و باید که بدستارچه غیر روی را پاک نکند که محبت میان ایشان منقطع شود حتی
که اگر بحال خود مجامعت کند بر یک البته جداگانه اندام خود را پاک سازند الا
عداوت میان ایشان می خیزد و شاذی افتد و چون وضوی ظاهر را بجا
آورد می باید که باطن را از غش و کدورات دنیاوی و از حقد و عجب و کینه
خلق و از هر چه ما سوی الله است پاک دارد و چنانکه شیخ شبلی گفته است
هرگاه که میل دنیاوی بخاطر رسد وضوی جدید لازم میشود و اگر میل عقبی
بخاطر رسد غسل جدید لازم می شود پس هر دو را بجای می آرم و غسل
از جنابت لازم می آید که در عقبی خطر شش چیز است چنانکه در بنی اسرائیل
پنج سال باران نبارید حتی که برگ درختان و بیخ گیاه را به هوا اتش میدادند
و هر روز مهتر موسی را با استسقا بیرون می بردند روزی بخدای خود مناجات
کرد که خداوندا مرا فضیحت کردی زیرا که مدت پنج سال است که دعا میکنیم
در بارگاه تو مستجاب نمی شود ولی واسطه ندا شنید که تو در میان خلق میباشی
که خوردن و پوشیدن ایشان همه نا موجبات است در بیابان برو
مردی سیاه سر و پای برهنه و ژنده پوشی و موی سر او تافته فلقان
باشد و نام او برق است او را بگو که دعا کند مستجاب شود و چون مهتر
موسی علیه السلام در بیابان رفت آدمی موصوف را یافت و نامش
پرسید گفت نام من برق گفت طلب باران کن که حکم است سجده را بجا افتاده
شد و گفت بطریق ناز که تا واز حکم شما بیرون رفت که ابر را پراگنده میکند
و با خزانه رحمت خالی شد و با گناه گاران را در آن جهان عذاب توانی کرد

دیگران را می‌کنی چون همه برخاست رود پس یاران یک همه سال
ساخت چنان یاران تاریک گرفت که پلیدی و سستی همه را همواره کرد در
گریبان خدای در یک درگاه تا پاس آمدند پیر موسی علیه السلام گفت
خداوندا سماراجه خاصه بندگان اند درمان ست که خاص هستند اگرچه و دارد
سال در بیابان رفته وار خلق برید و دمی موسیه اما در باطن کدورت
و جنگ دارد که لایق خواصی من نیست که دوری در گریبانه سخت خرقه را
پاره کرد و جمال را رسید چو دگرفت بر راکه رسید که چهره محبت می‌برده
باشد دار صبر و ربع و سادی خبر باشند پس و صور باطن لیس این می‌گوید
همه گفته است که الاعمال بالنیات دیگر فرموده است که حسد و کینه در بیا
عمل ظاهری را چون ابلیس گناه جنگ رامی شود آمد در خبر است
که ذلت آدم از ابلیس و شهوت بود آمرزیده شد و لغزش ملعون از کبر
و حسد بود آمرزیده نشد پس چون عمل را زیب بسته اند و تعبیر است عمل
را اصول فرموده اند لقوله علیه السلام ان الله لا ینظر الی ما یحکم و لا ینظر
الی اعمالکم کما عمل باشد و حاجته الله ساعة الا زیاد و ما لیس خلق پس
بر مذهب امام اعظم رحمة الله علیه کفر است که الربا من الکفر و عمل او
عند الناس عمل می‌ماند و عند الله باطل پس پس بر سنت که خبر الله است
فاسد گشته و صور او سند ای عزیز چون و صور باطنی را راستی وسیله بی
باید که حکایتی چند از اولیاء الله بر نویسم که در خبر است که الاولیاء
صفوة الله و سر فرموده است که عند ذکر الاولیاء تنزل الرحمة و دو
اینو بنده این حکایت را غرض آن است که هر که بشنود فقیر التماس آن دارد که
احوال و حال و اقوال اولیاء الله را حدیث پیر عمل میتوان آورد
تا اگر از تفصیلت درست الیان اندر دل او شود چنانکه در تذکرة
الاولیاست هر که در پیر روند و حکایت از اقوال و حال اولیاء الله

مذکور سازد بی شک دل شبه مراتب ولایت رسد و دوست ایشان
گردد که من احب شیئا اکثر ذکره منقول است که در پیش بی بی رابعه بصری
کسی نشسته بود و بسیار بسیار دنیا را بدی گفت و ذلیل میداشت بی بی گفت
ای شیخ چرا این مقدار دنیا را دوست میداری کسی گفت که بی بی او دشنام
میدهد بی بی گفت که از حدیث خبر نداری که من احب شیئا اکثر ذکره پس کثرت
ذکر گو یا که دوستی است بی بی رابعه را عدویه از این جا می گفتند که بغیر الله
دشمنی داشت روزی او را پرسیدند که خدا را دوست میداری گفت
آری پس گفتند که شیطان را دشمن میداری گفت دل من چنان بدوستی
مستغرق است که از دشمنی کسی خبر ندارم پس کم اتفاق بخیری دشمنی باشد
و نیز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که بدو می گفت
ای رابعه مرا دوست میداری بی بی گفت هر آن دل که در دوستی شما نشست
ترقید و باد اما دلم دوستی حق گرفته است که از دوستی غیر خبر ندارد ذره
از روی مکاشفه بهشت را دید خوشحال شد ناگاه ندا آواز داد که ای رابعه
نگفته بودی که بغیر شما هر دو سرای راضی نشوم و بدین بهشت دل شاد
شدی رابعه را از هیبت آن لرزه در وجود آمد روزی امام حسن بصری
رضی الله عنه پیش او رفت دید که هارون رشید چهار هزار دینار آورده
بود و پیش در ایستاده و او را حضرت نمیداد چون امام را دید منت کرد
و تضرع نمود که مگر بگفته شما مفتوح را قبول کند چون امام در صومعه در آمد
گفت خلیفه زمان تصدق آورده پیش در ایستاده است اگر قبول شود
بی بی گفت من در کار نیست باید که تصرف فقرا کند که مرا دوزخی
مینماید بهشت دل شاد شده بود خطاب عتاب بر سرم آمد این پنج
ماه است که از آن هیبت افتاده ام و گفته اند که هم از آن هیبت بحق
رسیده روز سیوم بی بی گفت که خداوندا هر چه نصیب من است در این

دنیا کافران را بنده و بی‌خطر آن جنت است بر مؤمنان را بنده مراد دین و دنیا
در دو دو دنیا دیدار نقل است که سلطان العارفین ابراهیم ادهم
مدت چهارده سال در راه کعبه سلوک کرد که هر قدم دو رکعت می‌گزارد تا آنکه رسید
دلی آن رابعه در آخر حال بود چون سلطان ابراهیم رسید کعبه را بر جا ندید متحیر شد
از بالا هاتفی آواز کرد که در آخر حال مستوره است که کعبه به زیارت او رفته است
چون کعبه پیش بی بی رسید سلام داد و گفت مرا صاحب خانه میباید چون بگریست
بخانه رسید در خاطرش آمد که حرمت مکه الله بر من فرض بود دیگر دم وعده دیدار گرفت
روم بار دیگر در راه کعبه بار دیگر ایستاده و گفت ما را بگیر دم چنان است
کشیده و مدت هفت سال از بصره به مکه رسید چون بر عرفات آمد گفت خداوندا
عشقم تمام کن هاتفی ندا کرد که عشق حسن ک سالی است که هیچ گیاهی در روزگار
چون بطرف آسمان نگاه کرد دریای از خون دید گفت خداوندا این چه دریاست
ندا آمد که این خون از عاشقان است که چون ریخته رفته اند گفت او سیلی بریا
مقام ایشان من نیابی در این زمان ندا چنین رسید ندا آمد که کمترین منزل
در راه عشق این است که مدت هفت سال از برای دوستی من زیارت
کلوخی آید و در زیارت آن کلوخ روز بیش نگردانم و محبت خود را در میان آرد
کز من حسرتی کرده ام گریان شده باز گشت و گفت ای خدای بی نصیبی رنج
کعبه من آید قبول نکردم و چون من آمدم لایق نشدم و باز کرامت بگفتا
که شبی مشایخان کبار در صومعه او جمع شده بودند و چراغ نبود و نگفت
حضرت خود نفسی بر داشت در انگشت دماید چراغ در گرفت بوآ و مجره
که روزی بکه مر رفت کسی گفت بی بی است مرکب بیمار خمی است تو سیر
چگونه خواهی رفت گفت من چون آن شخص تعصب کرده و دو تر دیدان با
نشست آن مرکب هوا بسرعت آورده اند که بعد از آن بعد از زمانی سیلاقی
مرکب لعران شده با جماعتی گشتن حمایت نکرد و بی بی همراه مرکب در

بیابان ماند چون قافله بمکه رسید او را در بادیه یافتند با مرتبه هم نقل است که رابعه
کس آورده گفت لسکیه مرکب خلط نده بود و دو روزی بود درویش بزیارت او آمده بود
او رفت نامش او دو نان جوین بود در پیش او نهاد ناگاه سائلی بدر رسید و
یا الله گردانیدش ایشان گرفت بسائل واد ایشان متحیر شدند هم نگاه کردند
که کنیزکی از در درآمد طبقی پر نعمت در دست داشت و پیش بی بی آورد چون بی بی
چون سر پوش برداشت و دید که در وی نان و حلوا است آن نانها را بشمرد
هژده نان بود بازگردانید و بکنیزک داد چون آن کنیزک در خانه در رسید
بی بی ازش برسید چرا گفت رابعه می گوید که غلط کرده گفت چرا گفته که چند
نان بود گفت هژده نان گفت دو نان دیگر بیار و ببر که من بیست
نان نذر کرده ام چون بیست نان برد کنیزک معذرت کرد که من غلط کرده بودم
دو نان مانده بود پیش هر یک درویش دو نان و مقداری حلوا نهاد بعد از آن
طعام گفتندش که چرا در اول مرتبه این نان باز فرستادی گفت من نذر
بیست نان نذر کرده بود گفتند از کجا دانستی گفت چون شما ده کس
بودید و دو نان بخدای خود سودا کرده بودم که یکی را بده درین جهان وعده
کرده است و هفت صد در آن جهان پس ده نان مرا درین جهان
دست بدست بده تا به مهمانان بدهم که مهمانان گرسنه بودند
چون کنیزک هژده نان آورد دانستم که وعده حق دروغ نیست
اما کنیزک غلط کرده باشد برگشته دادم کما قال الله تعالی
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها آورده اند که امام حسن بصری
و مالک دینار و شقیق بلخی پیش او رفتند بی بی گفت که چیزی از عشق بگوئید
ایشان گفتند که شما را سخن ما خوش نمی آید خود بگوئید گفت باری چیزی گوئید امام
گفت لم یصدق فی دعواه من لم یصبر علی ضرب مولاه گفت از این سخن بوی منی
می آید مالک گفت لم یصدق فی دعواه من لم یشکر علی ضرب مولاه

گفت شما در کوچه دیگر رفته اید شیخ گفت لم یصدق فی دعواه من لم یلتذ
علی ضرب مولاه گفت شما سر طریقه او ساخته اند گفتند پس که یافتی ای شما اصحاب
فرایند گفت لم یصدق فی دعواه من لم ینس الم الضرب فی مشاهد مولاه گفت
مصدق قول این کلام الله ناطق ست و آن آنست که چون زنان مصر در پس زلیخا
رفتند و ملامت کردندش زلیخا دست هر یکی یک ترنج و کاردی داد و گفت وقتی
که شما از کم بخورید و یوسف در خود تا جامه خوب پوشیده و آراسته بر آید
چون یوسف بر آمد گفت بخورید هر یکی چون روی یوسف دیدند کارد با ترنج
غلط کرده دست برید و می گفتند کما قال الله تعالی فلما رأینه اکبرنه
وقطعن ایدیهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم پس چون
مشاهده مخلوق زنان مصر را الم دست خبر نبود نشاید کسی که شرح عشق خالق عاشق
باشد او چگونه از خود خبر داشته باشد آورده اند که چون قحط بر ارکستان پیدا
شد پس عرق چون شنید و بهوش آمد دیدیش در مشاهده خالق چگونه کسی
از خود خبر داشته باشد نقل است که وقتی در مصر باران نشد و همه
اهل آن ولایت پیش ذوالنون رفتند و گفتند یا شیخ طلب باران کن شیخ
نشست روز را مصر بیرون رفت چون برگشته آمد دید که باران شده و جهان
سر سبز و پر کس متحیر و مردمان پیش او رفتند و گفتند که از شما طلب
باران کرده بودیم شما کجا رفته بودید شیخ گفت در حدیث خوانده ام که اگر
او حاب باران سست کاران گردند می شود [illegible] از خود مددکار بر میان مردمان کسی را
ندیدم بیرون رفتم و بر شما باران بارید [illegible] اثر وضو بود اما کلام اولیا
در خاطر [illegible] بوده اند [illegible] وضوی باطن پاک داشتن دل [illegible]
و دل از طاعت [illegible] گوید پاک توان کرد که طهارت باطنی است
آداب از حرص که قناعت در ورانه دوم که خوف و رجا در ورانه سوم گفته که حلم
در روزانه چهارم حسد که سعت خلق در ورانه پنجم کبر که [illegible]

یعنی آزار کردن که کم آزاری و رونماید و کم آزار را عارف گویند و فقادکسی است
که خود را از همه کس فروتر داند ششم کذب یعنی دروغ گفتن که راستی و بر وز آید
چون این صفت نامرضیات را دور کردی و صفت مرضیات را در وجا دادی
پس دل تو پر نور گردد و در یاد حق را مهیا شود که درت ما سوی الله لبسوزاند
و حق الحق مشاهده کند او در میان نه اما وضوی فرض از برای پنج وقت نماز
و برای نماز جنازه و تلاوت قران اگر از روی مصحف می خواند و برای سجده
تلاوت لقوله علیه الصلوة والسلام من سجد بغیر الوضوء فقد کفر و وضوی مستحب
چون تلاوت قران بی مصحف و برای زیارت مشایخان و خوردن طعام
که گفته اند چون از آن استراحت خانه بیرون آید باید که تا وضو نکند بغیر
وضو و تیمم بطرف آفتاب و ماهتاب و ستارگان ننگرد و الصیا بر وسیے
مادر و پدر و پیر و استاد ننگرد و چیزی که از نام خدا و آیت کلام الله در وقت
خلا از خود دور کرده بود و بدست نگیرد ولی خلاف تا وضو نکند و یا تیمم زند که
وضو برای مسح مصحف فرض است و در مسواک نیز مبالغه کردن مستحب است چنانکه بی بی
عائشه صدیقه روایت کرده است که حضرت رسالت پناه در هر شب یازده کرت
مسواک دهی و چندان مبالغه کردی که بدندان مبارک می ترسیدم گفتم مبالغه برا
چیست گفت یا عائشه در مسواک ست خصلت محموده است و یکی از آن این است
که بن دندان محکم می شود و چرک دندان ببرد و بدبوی دندان ببرد و دندان سفید
کند و روشنائی چشم را پیدا کند و بلغم را کم کند و بر دشمنان دینی و دنیاوی
ظفر یابد و از خواب برخاسته و از برای خواب از خنده قهقهه که بیرون نماز باشد
و بعد از غیبت و شعر که در وصف زلف و خال باشد از جمله سخنان لاینعی وضو کردن
نیز مستحب است بدانکه ناقض وضوی ظاهری نیز هژده چیز است در مجموع او در تحریر و قنیت
لغمبو مس کنجر نق ممد حق و عبارت از بول است پس در وقت حاجت
بول را آهسته رها کند تا نشحه بند و نرسد و نیز بول را در سوراخ موش خنبر

ذلک کند که اگر باره‌ای از گردم بیرون آید رحمت رساند والا نه که دنو وی
اگر لباس در صلاح و شکاف نماست و اگر با بول رسد مضرت باشد اما
از فرج دیگر خود را از جدا داشتا تحلیل نشود و ... جیب را بر راست
رجیب نهد و به نحو خود را و محمول عوام الناس روی خلق دست و ایراد را
از زبان الحال دورتر باشد که مکروه است و مکروه تر آنکه مکروه است که دست
در ادرار دارد و یا کسی مسح کند و عبارت از نجاست است و عبارت از تیمم
سهو است و وقتی نشکند که وضو است که شهوت باشد چنانکه از گرسنگی
در رحمت و بعضی گفته اند که منی هرگز بغیر شهوت نباشد مگر وقتی که او را
مرد در گرفته باشد و شماره بارگران در سر او باشد و کسی از عقب او
زند و از آن جست منی آید آن بی شهوت باشد اما اصح قول اول است
و عبارت از وا دو دلیست و در حرمتی سعید است که بود در خروج بول از
و صورت این مسئله وقتی ظاهر شود که کسی را سلسل بول باشد زیرا که او معذور
است و طهارت معذور به خروج وقت ناقض می شود و پس هرگاه که قبل از خروج
وقت در آن بول و وری ظاهر شود ناقض طهارت او باشد و طهارت او
به دخول وقت ناقض نشود چنانکه پیش از ظهر وضو ساخت و ظهر داخل شد وضوی
او نشکند و عبارت از تیمم قدم بدی است و آن آب سیاه که در وقت
ملاعبت زن و مطر بیرون می آید و عبارت از سنگریزه که مرد را
از راه بول می آید و در از سنگریزه زنان را استحاضه است و عبارت از کرم
کرم است که ابلیس افتد با اگر از راه بول افتد ناقض وضو باشد و عبارت از ... که
از دبر باشد اما اگر از قبل باشد ناقض وضو باشد مگر گنده بوی باشد
دیا دو دیار و یا یک شده باشد و عبارت از نوم خواب هر آنکه خواب
بر حال بشکند و وضو نیست اما اگر تکیه زده باشد یک سر زمین و تا جمعه باشد
اندک و بسیار بشکند و وضو نباشد زیرا که نوم یاد رفتن باشد والا نه

مجرد خواب نشکند و نیست تا اگر بزانو و سرین بر زمین محکم داشته باشد و
افتاد از غلبهٔ خواب پس بیدار شد درین . اوپیش از آنکه پهلوی او بر زمین
رسید و باشد میشکند و اگر بعد از افتادن بر زمین بیدار شد می شکند و عبارت
از ریم است که به طبع و قوت خود بیرون آید و از سر جراحت بسببی
ما طهر بگذرد و اگر بر سر جراحت استاده است بجامه و یا بدست مید داشته
شود وضو نشکند و نیز اگر دانه پخته باشد و بران انگشت نهند و ریم بیرون
آید اگر مادام که انگشت بر و نهاده است بیرون می آید و وقتی که انگشت باز
دارد بیرون نمی آید پس برین طریق هرچند بر آید شکننده وضو نباشد و در
بروزیکه این فقیر در قدم بوسی حضرت ارشاد محقق پیر دستگیر شیخ المشایخ
و الاولیا معدن الاسرار منبع الاخیار سیادت پناه میر سید صلحی ترمذی بود
روزی برجوی بار بی رسیدیم حضرت شیخ وضو جدید ساخت و چون توجه نماز شدیم
به بالیش دانه بود و آنرا بدو ششلیدیم ریم بر آمد از فقیر پرسید که چگونه است گفتم
وضو برجاست گفت اگر وضو جدید کنم گفتم مخیر ید حضرت شیخ تا شط نهر
رفت باز بر گشت که مبادا خلاف شریعت کرده باشم باز بطرف آب
رفت و همچنا چندکرت تا آب میرفت باز می آمد آخر گفت دو رکعت تحیت وضو نیم
تا از بدعت دور باشم زیراکه آوده اند هر که وضو کند و تحیت وضو نگذارد
باز وضو را جدید کند بدعت است بعده گفت که پیغمبر فرموده است الوضوء علی
الوضوء کالنور علی النور پس نور بر نور زیادت کند و عبارت از روز آت آن
و حکم او چون حکم ریم است اما اگر چشم کسی پخته باشد و از و آب روید نیز ناقض باشد
و این اکثر وقوع یافته است و ناس عنها غافلون و عبارت از قی پر دهن باشد اگرچه آب تلخ
یا طعام باشد و اما اگر خون بسته باشد نیز حکم قی پر دهن باشد و اگر خون ماریک
با آب دهن غالب نه آید نشکند و اگر خون بر آب غالب بود وضو بشکند
و اگر برابر است از برای احتیاط وضو می توان کرد و اگر خون

[illegible]

در چشم آمد و بیرون برآمد وضو شکسته نشد زیرا که اندرون چشم و محل
وضو نیست پس وضو درست است و اگر در سر چوب خلال دندان خون ظاهر شود و گر
سیلان شود وضو بشکند آورده اند که چهار اولیا الله در مجالس هم نشسته بودند و هم
نشسته بودند که جماعتی از ایشان برخاستند و میگویند که یکی ازین اولیا الله
را قاضی میسازیم چون ایشان شنیدند ایشان هر چهار در میان حق دست بدعا کردند که
امروز یک حال سوم یکی دیوانه دیوانگی در پیش گرفت و یکی خود را مرده ساخت
و یکی گریخت امام اعظم منور هر جایی بود که ایشان رسیدند آمده است و دید
که مرده افتاده است و امام اعظم و آن دیوانه را پیش پادشاه بردند پادشاه گفت
که مرده را سر پند و اندازید و دیوانه را پرسید که تو قضا را قبول کن دیوانه گفت
پادشاه همه اشتران شما گم کرده است و علی هذا پادشاه یکی میگفت دیوانه دیگر
میگفت او را سر باید زد و امام المسلمین را گفتند که قضا را قبول کن حضرت امام گفت
که جواب شما قبول نخواهم کرد زیرا که من بنده زاده ام در دل گفت که پدر ما
ایشان گفتند که بهر حال قبول داریم باز امام المسلمین گفت که دروغ گفتم من بنده
زاده ام ملک سرباب ام و دروغ گوی را قضا نشاید پادشاه او را هیچ دو
گفت این هیچ مسئله شرعیه نگفتند روزی وصیر امام خلال دندان بکرد و در سر چوب
خون آمد گفت بابا وضوی من شکسته باشد گفت مرا پادشاه منع کرده است از آن
فتوی من این سخن بگوش پادشاه رسانیدند پادشاه بجانب سوار آمد و گفت
یا امام المسلمین اگر شما هیچ را آسان نکنید شریعت مصطفی صلی الله علیه وسلم
رواج نیابد امام گفت از شما ترس بود که آن سردم و حالا چون امر کردید آن بشکند
وضو شود و اگر در جمع او چون دیگر بندهای شود و دار رسانید که چرا قضا را قبول
نکردی گفت در روایتی خوانده ام که فردای قیامت سه قسم نصف شود یکی
از شیطان دویم از پادشاه عادل سوم از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم پس قاضی را نتی و دل حلم و حکم گسترده زیر بار شیطان است

و قاضی که بحکم کتاب و سنت و کتب فقه حکم کرده باشد در زیر علم پادشاه
عادل باشد و آن عالم که با عمل است و قضا نمی کند در زیر علم حضرت
رسالت پناه باشد پس من احتراز از علم سلطان و علم پادشاه کردم
و علم حضرت اختیار کردم و پرسیدندش که امام شما را چنان حالت دیگر
که گویا زخم دره بشما نمیرسید و هیچ بطرف دره نگاه نمیکرد دید گفت مادری
داشتم و در دلم آمد که مبادا از حالم شنود و ناشکری کند و کلمه کفر از وجود
او صادر شود پس بغم او بودم و از ان دره خبر نشدم و امام هم از زخم آن
دره وفات یافت ملایم این سخن آنکه آورده اند که بزرگوار را حجاج
بن یوسف حکم کرد که پیش شیران انداختندش و شیربانان هرچند شیر را
در خشم و غضب می آوردند شیر بغیر از بوی کردن او را دیگر آسیب
نمیرسانید حجاج متحیر شد و او را برآوردند و بعد از ان پرسیدند که شما بطرف
شیران نگاه هم نکردید چرا گفت در خاطرم آمد که لعاب شیران بجامه‌ام
میرسد پلید است یا نی و علما درین مسئله چه خواهند فرمود درین اندیشه رفتم
و از خود خبر نداشتم و آنکه خود را دیوانه کرده بود همیشه بر نی سوار می گشت
گفته اند که یکی از جوانان وعده کرده بود که تا هفتاد و یک کس را نپرسم آن
کنم الخ جوان هفتاد کس را پرسیده بود و وعده کرد که یکی مانده است هرکه فردا
ازین دروازه درآید از ان کس خواهم پرسید پس فردا کسیکه از دروازه
درآمد گویند که آن دیوانه بر نی سوار آمد جوان گفت که ازین دیوانه چه پرسم
باز گفت که وعده کرده ام پرسیدش که ای دیوانه زن چگونه باید کرد گفت
باش تا اسب را برانم بعد از ان گفت مرة لک و علیک مرة علیک باز
بان نی سوار شد و گریخت این کس در عقبش رفت و گفت نزدیک من بیا
که اسپ ترا لگد زند باز جوان گفت که بیان کنید که چگونه زنند دیوانه گفت
آنکه مرة لک است و هم از دیگری آن زن بیوه است که از شوهر اول فرزند دارد

[illegible]

واگر خود تندل باید از لو والا به اول را در خاطر آرد و آنکه نه از لو و نه اجر
آن پس بود و حقیقه زلی است و این کس دانست که مجلس دانشمندانه جو دین
دلواره چگونه باشد بار در حقیقت رفت و گفت که احوال خود و بار گوی گفت که
من فلان کسی بودم و از ترس خدا اختیار را قبول نکردم و از ترس پادشاه
خود را دلواره و حال بنا بهم و طهارت از هم نا سزا فاحشه چون برد
ودرین بهر دو هم اندام را اساس شکسته لا اظهار زری و لی دخول بر ناقض
وضو باشد و طهارت از هم مستی چون شراب و بنگ و لوره بخورد و جلد
مسئله است که در زنا را و جنس بداشتو د و درین زمانه فتوی برین سیر
داده اند که طلاق نحی واقع است و طهارت از بی لی موتی حاکم از
خود خبر باشد و اگر کسی رگ گردن کسی را گیرد و لی موتی شود خبر ناقض
وضو باشد و باحسن باشد لی هوش شود و با حالت در دنیا به باشد بیهوش
شود هر ناقض وضو باشد و طهارت از دیوانگی و طهارت از جنون و
مال او در مال فی گفت شده است و طهارت از قی جهته خنده در
نماز که ذات الرکوع و السجود باشد پس اگر در نماز جنازه خندد باطل شود
وضوی او و اگر کودکی در نماز بخندد وضو شکستن زیرا که خنده گناه است کودک
نا عاقل و نابالغ باشد گناه او در دفتر نوشته نمی شود و در عمدة الاخبار
آورده است که چهار خنده ساقط کرده وضو است یکی از کودک دوم در
جنازه سوم اگر در نماز خواب برد و خنده کرد چهارم هر آن وضو که
مدرس غسل حاصل باشد هر خنده شکند و خنده رسیدن نوح است اول آنکه اشراق
و آن چون روی و پیشانی بدرخشد و دندان نماید آن خنده اما است
دوم استکاف و آن چون دندان نماید و آواز نباشد آن خنده
اولیا است برین هر دو نماز شکند و وضو نشکند چهارم تبسم است و لب
چون دل او طرب و آواز باید این نیز شکند و وضو نماز نیست

چهارم ضحک است و آن چون خود شنود و غیر نشنود پس تبسم خنده
مومنان خفی است و ضحک خنده عامه مومنان و این نشکند نماز است
بغیر وضو پنجم قهقهه و آن چون قاف و میم ظاهر کند چنانکه خود شنود
و غیر نیز و این خنده عاصیان است ششم استغراق و آن چون تمام بدن
بلرزد و آن خنده کافران است و درین هر دو هم نماز شکند و هم وضو و خنده
قهقهه بیرون نماز در سلک ماتم ده اند احتراز باید کرد که گناه کبیره است
و ابوذر غفاری گفت رضی الله عنه که من عجب میدانم از کسان که خنده
قهقهه می کنند و ده فرع در پیش است که از هیچ یک نگذشته و فعلی که از دست
و زبان آدمی کنند و میدانند که کراما کاتبین از و غافل نه اند و خانهای
کاخهای بزرگ است می کنند و میدانند که منزل او گور است و در خبر
است که در بنی اسرائیل اولیاء بود که خانه است میکرد منجمی از قوم
دانیال پیغمبر بود گذشت منجم را گفت که بین عمر من چند سال است منجم
گفت عمر شما سه صد سال باشد ولی الله دست از گل بشست و راهی شد
منجم گفتش چرا گفت عمر سه صد سال در زیر آسمان خواهم گذرانید و آورده
اند که مهتر عیسی علیه السلام تمامی عمر در بیابان گذرانیده بود و به خلق
نه آمیخت روزی در بیابان خفته بود و سنگی را در زیر سر نهاده بود و شیطان
از بالش گرفت تا بیدار شد گفت ای ملعون از من چه می خواهی گفت اینکه
شما نه گفته بودید که من تارک دنیا ام گفت ای ملعون در پیش من از دنیا
چیست گفت این سنگ از دنیاست مهتر عیسی علیه السلام آن سنگ را
از زیر سر خود انداخت و بازوی خود را در زیر سر نهاد و در خبر است
که مومن را هر چند از دنیا افزاید در دینش نقصان شود و در تنبیه ابو اللیث
است که پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم که خداوند تبارک و تعالی خبر واسطه
مرا گفته است که دوستانم را سه چیز است تن بیماری و سرانجام کار

دنیا را دوست نکنم و دل غمناک دارم و دشمنانم را سه چیز به لشکر است
تن تندرست و کار دنیاوی او با مرانجام و دل با تاج و نیز در خبر است که
حضرت گفت علیه السلام که خداوند تعالی زمین وحی کرد که دوستان
خود را چنان از دنیا نگاه دارم چون شما بیماران خود را از آب و نیز فرموده
است علیه السلام الدنیا سین عبد الله ودین عبد الناس والفقر زین عند الله
وشین عند الناس حضرت جبرائیل علیه السلام حدیث قدسی فرمود که فقرا
را نیم روز پیش از توانگران که زر بدادند اختیار کند بهشت رسید و آن
نیم روز پانصد ساله باشد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چنان
است که دستار مبارکش تا آسمان رسید گفت من فقیرم و برادرم سلیمان
توانگر پانصد سال پیش از و در بهشت رسم ای عزیز خانه

تطهیر از نجاست فرض بود و تطهیر از نجاست بر فرض است و
در صلوة ناجی آورده است که غسل از شش چیز لازم شود اول
انزال منی بشهوت و جهندگی در خواب و بیداری دوم غائب شدن
حشفه بعیر انزال در مرده و بهائم اگر انزال شود بدخول حشفه لازم باید
سوم بعد از انقطاع حیض که اقل او سه شبانه روز است و اکثر او ده شبانه
روز است و اگر سه شبان روز بمقدار تحریمه نماز نقص شود استحاضه باشد
و اگر از ده روز زیاده شد استحاضه باشد و در فوز النجات
آورده است که الطهر المتخلل من الدمین بدین نوع است اگر زنی یک روز
خون دید و یک روز طهر و سیوم روز تمام خون دید پس حیض باشد و اگر
یک روز خون دید و سه روز پاک یک روز خون دید هر پنج حیض باشد و اگر
یک جا در دید و بعد از طهر پاک یک روز اندک دیگر خون دید همه حیض است
که حیض او نهفت روز شد و اگر یک روز خون دید و هشت روز طهر باز یک روز
خون دید همه حیض باشد و شاید که ابتدا حیض باشد و معنی الطهر المتخلل

بیان غسل

بیان حیض نفاس

بین الدین این است وباید که اگر عادت حیض او سه روز باشد پس
اگر مستحل شد روز سیوم باید که تمامه خون باشد والا حیض نباشد
مگر انکه آخرین روز را تمام خون باشد تا غروب ان هنگام نیز حیض باشد
ودر دیگر روزها اگر اندک دید و یا بسیار حیض باشد واقل طهر میان دو حیض
پانزده روز است واکثر او را حدی نیست مگر در ایام استمرار وآن چنان
است که اگر ده روز حیض دید و منقطع گشت تا ده روز دیگر آن ده روز حیض باشد
وده استحاضه پنج روز طهر دید پس این پانزده روز در میان حکم پاکی دارد و
اگر بعد از حیض دوازده روز طهر دید و سه روز خون این نیز حکم پاکی دارد واگر
دوازده روز طهر دید و پنج روز خون این نیز حکم پاکی دارد که حیض کم از سه
روز نیست واگر دوازده روز طهر دید و شش روز خون پانزده روز طهر
باشد وآن سه روز حیض و استمرار آن باشد اگر در ابتدای استمرار
شده ده روز از هر ماه حیض شمرد و بیست روز پاکی واگر معتاده است ایام معروفه
خود را نگهدارد که در ده اول یا آخر یا اوسط است واگر ایام خود را گم کرده باشد
که چند بود و در کدام ده بود برای هر پنج اوقات غسل کند واز فرایض قراءة
که سه آیت بوده باشد زیاده نخواند و روزه را تمام ماه دارد و بیست و یکم قضا
کند و بر وایتی ده روز قضا کند واگر یک کرت خون دید و شش ماه ندید بعده
خون استمرار شد وآن عادت معروفه را فراموش کرد پس عدت او هر ده
ماه و سه ساعت کم باشد که طهر او شش ماه باشد یک ساعت کم و ساعت
کم از جهت انکه مدت حمل او شش ماه است پس طهر او شش ماه است پس طهر
او یک ساعت کم باشد و چهارم بعد از منقطع شدن نفاس و آن خون است
که بعد از زادن فرزند آید و خون که در حالت زادن پیش از بیرون شدن
تمام سر ولد می آید استحاضه است و استاد فقیر جمال الحق والدین را پرسیده
شد که استحاضه گفتی این خون چه فرق است گفت که هیچ فرض از و ساقط نشده

و ما را دوست به وطی شوهر ما در وی است و اگر پسر قریب به ظاهر رسید مرد و گمان
می ترسد و یا حصر زمین نگاه و دیگر به پهلو خفته بمارا داکند و اقل نفاس
نزد امین از او دل است تا اگر یک روز برآید و بعد از چهل روز دیگر برآید اگر
خون رود چنانست که وطی کند و نماز گذارد و روزه ندارد و اقل نفاس
را حدی نیست و اگر او چهل شبانه روز است خون پاک شود وطی کند
و ادای فرائض بر کند و در **فوز النجات** آورده است که اگر از
فرزند اول تا چهل روز منتظر شود مستحب است و اگر زن را عادت معدود
در نفاس کم از چهل روز خون می شد و اتفاق یک کرت از روز عادت
و اگر چهل انتها و الا به عادت زده و زیاده را قضا کند و حیض نیز همین
حکم دارد اگر در چهل انتها دین بعد عادت او چهل باشد و اگر در چهل
انتها آن ده روز استحاضه باشد که در حالت حیض و نفاس نباید که
در اوقات صلوة وضو سازد و در روبه قبله نشیند و معنا دعا بگوید که معنا
ثواب معنا و نماز در دیوان او نویسند و درین حالت در ازار زیر ناف
از بوسه و لمس منع نیست و نشاید که ازار پوشیده همراه شوهر خود خواب
کند و زنان درین دو حال از خود جدا کنند مجهول رسوم کافران نجسه
غسل اکثر وقوعها و الناس عنها غافلون اگر کسی خواب دید و تری
ندید غسل واجب نشود و اگر تری دید و تری یافت و لذت یاد دارد غسل
واجب شود اگرچه بول باشد و اگر خواب دید و یاد ندارد و اما تری یافت غسل
واجب شود و اگر چیزی دیگر یافت واجب نشود و بعضی گفته اند اگر
در حالت خواب انتشار آلت شده بود غسل لازم شود زیرا که اگر مذی
آن انتشار پیدا شده باشد و الا لا مسئله در کفایت الاسلام
آورده است که عبد الله عباس رضی الله عنه گفت هر که ستر عورت
نجود و سینه نمی ترسد و بوی پیکان باد جان کار گشته که باز

خود کسی میکند باید که علی الصباح غسل کند و بنماز حاضر شود و الا نه
از جنابت بیرون نیامده باشد و ششم زنا در گویند و آن گم شدن ایام است
کما هیئت هر زنی را که گم شود ایام ❖ غسل باید بهر نماز بدام ❖
پس جمله غسلها سیزده وجه شد شش فریضه مذکور و چهار سنت اول
برای نماز جمعه نه روز جمعه آورده اند که اگر بعد از غسل جمعه وضو کرد
غسل را باز اعادت کند که پیغمبر علیه السلام گفت زیر عرش زندسری
دیدم که او را صد هزار سر بود و در هر سری صد هزار روی داشت و در
هر روی صد هزار دهن داشت و در هر دهن صد هزار زبان داشت
و بهر زبان بصد هزار لغت خدای را تسبیح میگفت یاران گفتند یا رسول الله
ثواب آن کرا باشد گفت هر کسی را باشد که در روز جمعه برای نماز جمعه
غسل کند و در مسجد جامع حاضر شود و بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ثواب آن زنده سران
فرشتگان مران کسی را باشد دوم غسل عیدین یا در آخر شب کند حین
صبح صادق و یا حین ضحی و بعد از غسل خود را معطر کند و جامهای خوب
بپوشد و آورده اند هر که مردم مسجد را روز عیدین و غیر بما معطر
سازد پس روز قیامت در تمامی عرصات بوی خوش او پریشان
شود تا در مشام هر یک برسد سیوم روز عرفه که مر حاجیان راست حمام
حین احرام بستن حاجیان و دیگر غسل میت واجب است که اگر مرد بمیرد
و مردمان نباشند زنی او را باید که غسل دهد زیرا که زن هنوز مدت چهار
ماه و ده روز با و تعلق دارد و اگر زن بمیرد و زنان نباشند مرد را نباید
که زن خود را بشوید زیرا که او را با زن بعد از وفات هیچ تعلقی نیست
اگر در ان حال نکاح دیگر کند روا باشد بلکه چون زن را در قبر نهند باید که پدر
آن زن و برادر آن و غیر ذلک از اقربا او را در قبر نهند و شوهرش او را

دست نکند و اگر مرد و زن هر دو را در یک قبر شهید دفن کنند باید که پیشتر
مرد را نهند و بعد سوی قبله کنند و در میان ایشان بتوان بار ریگی حاجز
کنند نیز اردون گور شهید و اگر مرد در میان زنان که زن او باشد
مرد بیارند در میان آن مردان که زنان باشند باید که از زنان زنی
صالح و از مردان مرد صالح و سرد و تنها را پاره لته پیچد و بر زمین
نهد و میت تیمم بر موضع تیمم بکنند زیرا که مرده را تا غسل و تیمم نکنند نماز
جنازه بر وی روا نباشد و کافر چون در حالت حیات ایمان آرد غسل او
واجب است و مستحب چون کافر در غیر حالت حیات ایمان آرد یا کودکی
بالغ شود و اگر پیش از بلوغ احتلام وغیره بلوغیت خود دست داده باشد که نماز
می اداکرد واجب است قضا کند آورده اند که شخصی از امام جعفر صادق
رضی الله عنه پرسید که اصل طریقت چیست گفت نصیحت بجا آوردن
بهر که نصیحت استقامت و مستقیم بودن بر شریعت کند و مرید است راه
را تو را بدو اوصال و متصل است و هر مریدی که نصیحت بجای نیارد و مراد
سر برود و مراد خود طلبد گویا که حسب در طریقت است و در مجالس العاشقین
آورده است شخصی که مرید خود را اول بار بدان سبق در روزه ایام بیض
دیگر دادن نماز اوابین و نماز تهجد و در خمس الاوقات بحضور مسجد
و اسرار از این نصیحت کند او وصال و متصل است چون مرید درین اشیاء
مستقیم شد و مراد خود را المراد بر سیر و بعده او را خلوت دیدار گرداند که
او را از تخیلات شیطان نگاه خواهیم کرد که اکثر حال در خلوت دیو و پری
می بیند و متابعت ایشان می کنند و کافر می شوند و بعضی دعوی
سبع اطوار می کنند و نمی دانند که سبع اطوار حقیقت اگر دانست گوید ما صفات
که محض است چنانکه سید جلال در اوراد خود آورده است یا من لیس
لحس الاشتباه ذاته و تنزه عن المشابهة امثال صفاته زیرا که هرگز ذات

صفات از مشابهت دور نشیند و بعد از خلوت اگر داند که حرارت ذکر را احتمال
تواند کرد ذکر الله دهد ای عزیز محققان هرگاه که لمراد خود آیند مراد حق وا نمی
کنند و خود را جنب انند که مراد محقق بشرک سد راه اوست چنانکه
آورده اند که امام احمد خضرویه در حالت نزع نوشته در پیش بایزید فرستاد
دران نوشته بود که اگر آسمان و زمین از روئین شدی که از و قطره باران نیامدی
و از زمین گیاه نروئیدی و تمام عالم عیال من بودی پس توکل من بحق چنان است
که ذره اندوه در خاطرم نیامدی حضرت بایزید گفت که مشرک آید ازانکه تا
این غایت هنوز در بند نفس خود مانده آید ایشان باز نوشته فرستادند که
شما را چه حالت است حضرت بایزید بسم الله الرحمن الرحیم نوشته فرستاد چون
خواجه احمد خضرویه دید جان را بحق تسلیم کرد و در تفسیر ملا یعقوب است که آنچه
در همه کتب نزول از روی معنی در قران است و آنچه در قران است در سوره فاتحه
است و آنچه در فاتحه است در بسم الله الرحمن الرحیم و آنچه در وست در بای
حدیث قدسی بی کان ما کان وبی یکون ما یکون و ایضا گفته اند که بالبا ظهر الوجود
یعنی حق تعالی اضافت ماسوی الله را بنسبت خود کرد که مقام احدیت را حرف
با گفت و ازان چنانکه حق منزل است بار اذیت وحدت و مرتبهای کونی را تا مرا
ظهور خلق ظاهر گشت پس گویا که این زمان جمله ممکن در کنار دارکان امکان و
صفات اند پس سالک که اضافت بخود کند و خود را بخود متوکل گوید مشرک
حقیقت است بر سر سخن باز آئیم که در وقت خلوت جمله آدابهای بجا آوردن
خود را از مشارکت دیو دور دارد تا فرزند بی ادب نزاید که اول تلقین کند
منکوحه خود را که سخن در میان نگوئیم ملعون نشنویم و نام خدا را بر زبان آرد
یعنی بسم الله الرحمن الرحیم بوقت دخول و در تفسیر خوانده ام
که اینجا می باید خواند اللهم جنبنا وجنب الشیطان مما رزقتنا و اول بدست
راست پای چپ او را از زیر بغل بگیرد و بدست چپ پای راست او را

و بار بدست راست پای چپ در گردن آرد و اگر دران حالت کسی
بدان گیرد چنان از گناه پاک شود گویا که الحال از مادر زاده است
و چون جدا شود در روی ساحبی در کنار گرفته جواب کند که در حسرت است
که بعد از مجامعت اگر کسی زن آرد از جهت خاطر زن امتحان طهره شود
و از وی حکم جوید که بار پرده در آن ده بار رو افتد و بستر در حضور آفتاب
و ماهتاب و ستارگان و چراغ و با طالع کس کند تا گفته اند اگر غسل و سجای
کند که او را رسیده و از آوار جوره او شود گویا که آن کس اکلال جوع
ترک کرده باشد و باید که در حالت مجامعت مشعور در باطن تا که در بدن
صالح و سالمه راند و آوردن ده باید که آب در دستور یک و نیم من می باید و
من دو رطل است و هر رطل نیست پهلول و در غسل یک صاع است و صاع
چهار من است پس در وضو نیم من استنجا کند و نیم من است که روی شوید
و نیم من پای را شوید و اگر مسح موزه باشد یک من کافی است اگر مسح
باشد و استنجا کند یک و نیم من کافی است و در غسل نیم من استنجا و نیم
من دست و روی شوید و دو من بار تمام اندام روان کند اول بر کتف
راست بعده بر کتف چپ بعده بر سر و اگر جای گرد آمدن آب باشد از آنجا
پاک شود و بدان نیم من باقی پای بشوید و اگر بر تخته و سنگ باشد تا بدکه
تمام غسل جلس کند و اگر در حالت اضطرار سرما باید که آب در دیگ و
در میی کند دلی ترتیب در آب در آید و در شرح اوراد بسیح شیخ
آورده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود مر اصحاب را
که آب در غسل چهار من است اصحاب گفتند یا رسول الله اگر کسی درشت
اندام و بزرگ اعضا باشد چکند حضرت گفت او را همین چهار من است
اصحاب مبالغه نمودند که یا رسول الله بعضی کسان بغایت درشت و عظیم
اندام میباشند انسان را گوید چهار من باشد حضرت اعراض کرده که فرمان

حق بر من چنین آمده است و دیگر شما دانید حکایت آورده‌اند که رسول
علیه السلام را پرسیدند که اسراف در آب هست یا نه گفت هست اگر در
کناره جوی روان باشد و آنچه در نام حق گفته که بیت ور قوای خواجه
بر لب جوی ٭ نیست اسراف هر چه می‌شوی ٭ یعنی اگر سه کرت دستها
فناپی بر کرده بر اندام اندازد باکی نیست اما اگر زیاده از سه کرت اندازد
آن اسراف است و اسراف در لغت گذرانیدن چیزیست از حد خود اگرچه
عبادت کند اما تا یان و دستی خدای تا نخ چنانکه بغیر زاد و راحله این
طریق کسی رفت که عزم بیت الله کند و یا بغیر جماعت و لشکر و شوکت خود
را به نیت غازی گری بکافران کند گویا که خود را کشته باشد و هر که خود را
بخود بکشد بوی بهشت نیابد بقوله تعالی و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة ٭
نقلست که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با جمع اصحاب
نشسته بود که جنازه بشهیدی می‌گذرانیدند حضرت گفت هر که دوزخی را
درین جهان خواهد که ببیند بدین کس نظر کند یاران متحیر شدند که این مرد
صالح را چگونه دوزخی می‌توان گفت ایشان همچنان متحیر بودند که کسی
از احوال او خبر آورد و گفت که آدمی این کس زخمی یافته بود و از جهت کثرت
درد و الم خود را کشت و آنچه در اکثر احادیث واقع می‌شود که بوی بهشت نیابد
چنانکه گفته‌اند بالیم نشسته و خاک خورد و کسیکه یک مشت از عشر
نگذارد و لواطت کند این تاویل دارد که آورده‌اند که اگر حلال داند
کافر شوند و الا عاصی پس این عاصی بوی بهشت نیابد و آن چنان است
که چون مدت پنجاه هزار سال در عرصات بیک پای استاده باشد
مقدار هزار سال راه بوی بهشت دور میرود هر که رسید از غایت
خوشبوی آن پنجاه هزار سال بر آن کس چون یک ساعت بگذرد
درین طایفه مذکور نرسد و نیز باید که مال دنیاوی را در جهات صنایت و نا

مشروعات صرف نکنند که اسراف است چنانکه حضرت گفت بعضی از اصحاب
می پرسیدند که حسنت را بدو درم که رضا و فرموده آمدند چند ذو درج
را صد و بیست و اند درم بخرند که او فرموده حق است یاران گفتند
یا رسول الله کدام اند گفت آنکه بر باد دهند و بخورند و بنگ می میرند
حتی که آورده اند که اگر چه بقربا خود اتفاق کنند که لوث نوبت
هر یکی بجای کسیم ان جمیل بیر مهی و ناشروع است آورده اند که چاک
خود را در زمره جمیع خوران حساب کرده اند و در اکل و شرب نیز اسراف
است تا امکان طعام و شراب در جوف باشد باید که باشد و از طعام
دست باز دارد و اگر بالای سیری طعام و شراب خورد حرام خواهد بود
بعضی مشایخان گفته اند در سه روز یکبار باید خورد اما اگر اندک دیگر است
زیاده خورد اسراف است کما قال الله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا
یحب المسرفین و نیز حضرت گفته است اگر آب ایک نفس خورد بهتر است
تا که برین چون آب را برلب می نهد بسم الله الرحمن الرحیم گوید چون با
داشت الحمد لله رب العلمین گوید بار تسمیه گوید حتی سه کرت و باید که کار
وضو و غسل چون مرد و زن را انا حار است داشتن او و من عملیست
و در فتاوی سراجی آورده است اگر زنی را برای داشتن
مسله خود بیرون آید سو برا ولایی مع علیت و در داشتن او
شرم بکند یا در خوصه خوصات برسا نشود چنانکه آورده اند که روزی
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نشسته بود که مردی آمد و کناره مجلس
رسید و دست را بر بیرون لب زد و یک انگشت را درون بر حضرت انگشت
را بر بیرون لب خود بمالید از رفت اصحاب پرسیدند که یا رسول الله چه بود
گفت که این را بر بور گوید مرد زن از من سوال کرد که در استحاضه زن
انگشتان عورتها در درون فرج برد یا بیرون من گفتم بیرون مستحق نیست که حاضر

علی مرتضی رضی الله عنه قوت بسیار داشت چنانکه چهل بار در یک شب
غسل میکرد و اگر در آوان صحت اذان می شنود می استاد و زن حضرت
میافت بی بی زهرا رضی الله عنها پیش پدر رفت و گفت یا رسول الله
اگر کسی حبه را از تیر دارد و بر هدف نمی اندازد هر یکی را احد احدا بازیارد
و یا همه را یک بار حضرت گفت یک بار بیارد و این رموز بر صحبت است
یعنی یک بار غسل کند و باز گفت اگر کشتی در دریا میرود و ملاح اذان
شنود کشتی را از جریان استاده کند یا بماند بر هیئت خود و حضرت گفت
اگر بر کناره دریاست بایستد و اگر داخل دریاست برود و بعد از آن
مرتضی علی یک غسل میکرد و در وقت اذان استاده نمی شد و باید که
غسل و وضو را تاخیر نکند زیرا که همه انفاس حیات آدمی محسوب اند اگر
کدام وقت حساب نفس تمام و منقطع شود و اگر در حین موت بر وضو و غسل باشد
از دوستان حق بود که ان الله یحب المتطهرین و در خبر است که اگر در شب
با وضو بخسپد ارواح او را فرشتگان زیر عرش برند و بخدای تبارک و تعالی
روح سجده کنانند و ایشان نزول رحمت شود و بوقت بیداری روح را
باز می آرند اگر بی وضو و غسل خفته باشد ارواحش را بالا راه ندهند پس
ای عزیز بحیات اعتماد نباید کرد و با وضو و غسل باید بود که خبر برده
چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم اصحاب را پرسیدند
که شما را بر حیات خود چند اعتماد است ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت
که من چون نماز بامداد ادا کنم امیدم نباشد که ظهر را ادا کنم یا نه و امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه گفت که من نماز پیشین ادا کنم تا دیگر امید ندارم و ذو النورین
رضی الله عنه گفت که من از عصر تا مغرب توقع ندارم و مرتضی علی رضی الله
عنه گفت که من از مغرب تا عشا امید ندارم رسول صلی الله علیه وسلم گفت
که ای یاران من که بجانب راست سلام دهم تا جانب چپ امید ندارم چنانکه

برادرم سلیمان عصا را زیر سینه کرده استاده بود خواست که بسیدیم
در مقام جان را بحق تسلیم کرد و مدت یکسال مرده استاده بود
بعده ابلیس لعین چاک وار تخت زرین او بایستید تا عصا را او را خاک مال
دران راه موریگان بسیج رفتند و عصا را خوردند و مهتر جبرئیل او را
حمایت تا این زمان حلها پوشیده و انگشتری در دست خفته است و از
هر طرف تخت دیوان و پریان استاده اند و می پندارند که مهتر سلیمان
در خواب خفته است مگر الحال بیدار خواهد شد و ایشان منتظر باشیم که مگر ایشان
را خدمت فرماید اگر ایشان ندانند که مهتر سلیمان مرده است حمله دیوان هم
زمان و آدمیان را هلاک کنند و تمام عالم را خرابی رسانند و چون
مهتر عیسی صلوة الله علیه برای بی بی مریم گریه و زاری می کرد و می بخت
که بر رو افطار کنم گرده ... باقی ماند که بی بی مریم جان بحق تسلیم کرد

آورده اند که روزی مهتر جبرئیل علیه السلام بر مهتر سلیمان علیه السلام
حاضر شد که درین هفت روز عاصف وزیر را عنکبوت بخورد و او بمیرد مهتر
... را اقتدار [illegible] خواست کرد که دید و جای بود [illegible] حافظ و اکل [illegible]
بود عاصف را دران زجاجه درون کرد و سر پوش کرد و که را بحق رحیم نام
و رئس درین روز با آسمان او بود و در وقتیم عنکبوت آمد و نظر [illegible] پدید
و آن از [illegible] سو بر خوکی در دست بس او بدید و دید و میرد [illegible] نگاه بیت
از رحیم آن خوب که در دست او بود بشکست و عنکبوت اندرون درآمد و رئس
فریاد کرد که عاصف را خورد چون شیشه را شکستند او را مرده بدیدند [illegible]

آورده اند که وقتی مهتر موسی علیه السلام قوم خود را از فرعون خلاص کرد
خواست که بروم برد و لشکر او در تیه بود و چون روز میان شدند [illegible]
[illegible] مکان بس بلعم باعور که صوفی وقت او بود آمدند و گفتند که بس از بحث
تمام کردیم الحال بخدمت شما گوییم اما باید که شما دعا کنید که مهتر موسی بمیرد

نیاید او گفت که من در حق پیغمبر خدا دعای بد نکنم هر چند تضرع و زاری کردند
قبول نمی کرد ایشان غمگین شده در جای خود رفتند و گریه میکردند زنان
ایشان خود را آراسته کردند و از در و لعل و جواهر طبقها پر کردند و نعمتهای
گوناگون گرفتند و در پیش زن او رفتند فتوحات دادند و جامهای خوب
پوشانیدند و نعمت خورانیدند و الحاح کردند که شوهر زن ناچار میباشد
شما را باید که بشوهر خود بگویید که دعا کند آن زن جامهای خوب پوشیده و خود
را آراسته در پیش شوهر شد شوهرش متحیر شد که این چه فتنه باشد چون نزدیک
رفت واقعه باز نمود و آنچه مکر زنان است از مالیدن اندام و دست درازی غیر
ذلک آغاز کرد چون بر شیخ اشتها غالب شد دست انداخت زن منع کرد و بیرون
رفت باز آمد و گفت باید که دعا کند شیخ باز ابا نمود و علی هذا القیاس چند کرت
بیرون و اندرون می شد و می گفت اگر این بد باشد بعد از دعا توبه باید کرد
شیخ ناچار شده قبول کرد و عهد کرد و مجامعت کردند بعد از غسل در
صومعه رفته دعا کرد و دعایش قبول شد مهتر موسی منقا در روز از تیه کوچ میکرد
شبانگاه باز همانجا می بود مناجات کرد که خداوندا این چه کار است جبرئیل
آمد و گفت که در حق تو بلعم باعور دعا کرده است و اجابت شده است شما را
باید که بالحال در تیه حصار راست کنید و اینجا باشید مهتر موسی علیه السلام حق
دعا کرد که خداوندا نتیجهٔ ایمان از دلشان پس حصاری راست کردند چون
نوبت بمهتر داود رسید روز شنبه جمعه ایشان بود و حکم بود که در روز شنبه
ماهی نگیرند و مال دنیاوی را زیاده از یک روز ذخیره نکنند و در روز شنبه
حیوان ماهی می آمدند که روی آب ماهی منگرفتند و بعضی بدبختان روز شنبه
ماهی گرفته در آنجا در آب نگاه می کردند و روز دیگر می آوردند و در بازار
میفروختند و ذخیره می کردند چون چهل سال برین گذشت از جمله
شش لک … و ده هزار خانه مسلمان شدند و دیگر همه کافر

شدند زیرا که می گفتند اگر او پیغمبر بودی ما در بالی بران بلای نمی رسید
و انکار موت او کردند و منتظر داود علیه السلام آن دوازده هزار خانه از مردان
حصار آوردند که زنان و کودکان و مسلمانان ایشان را دیده کافر شوند آنجا
است که حضرت منع کرده است که مسلمانان با مشرکان و کافران در یک جا نشسته
باشند زنان و فرزندان کافر نشوند و بعد از انتظار بدلی حضرت داود و سلیمان
همه آن مسلمانان کافر شدند و بادشاه ایشان دعوی خدائی می کرد
و صد سال در جهان موت شد الا و کسی نمرد و پیغمبری حال لطه نام
بر ایشان مبعوث شد و دعوت او را قبول نکردند از حصار بیرون شد مدتی
و یک کس هست او بود در سر کوه می بود مدت سیصد سال او را آمده
پیر شده بود نزد وی می آن یک کس که هست او بود گفت که اگر در حق ایشان
دعای کنید خدا شود حال لطه گفت از جهت خاطر شما سیصد سال گذشته
است چون سیصد سال دیگر بگذرد دعا کنم دران شب هفتاد کس از کلانتران
شهر مردند علی الصباح چون بیدار می کردند بیدار نشدند واقعه را
بادشاه معلوم بادشاه و معلوم داران انس اندازند و گوشت ایشان را
تا بو نکنند حکم شد از میت شد دیدار سه روز بوی بدانستان می آمد و مو
تا در آب انداختند بعد از ان در هر ساعت مردم میمردند بادشاه هر که
در می مود تا گوشتکی راست کنند که او را احضار در بود و در هر در شهر از جوانان
تا دیگ انداز و تیر انداز رات بدند و در ولی کو نیک گمند راست کردند
رو و سال یعقه ماجو واندرون برد و کسی پیر اندرون برد که مقدار
سرون راه نگذاشت در وقت سحر حضرت جبرائیل با هیبت تمام خود را نمود
و گفت کیستید گفت منم جبرائیل گفت دانم ایام فالعضا گفت برای قبض آمده ام
گفت امروز مگذار فردا هم در یوقت با مهر جبرائیل قبول کرد چرا که از ذی
از عمر او مانده بود چون او عجایب شهر بیرون آمد و جوانان را بدید گفت و هست تا

گرد کر شما غافل بود بد که او آمده بود و ستها نکت پدید آنشان کفتند که بایان تیر
و تفنگ و ناوک در دست گرفته استاده بودیم که هیچ از جاها نه جنبیده ایم
گفت حاضر باشید فردا درین وقت خواهد آمد البته باشید و باز در دون رفت
روز دیگر نیز بر دگذاشتند و چون روز دوم جان او از اندرون و جا بهائی آن
دوازده کس بیرون قبض کرده شد و هیچ جا از مرگ خلاصی نیافت کما قال
الله تعالی اینما تکونوا یدرکم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده بعد از ان
دهیار عمان بر ایشان بر آمد و همه حصارتیه را فرو گرفت و کنگره های حصار
تا این زمان غایب است و بر کشتی که بدان جا میرسد ضرر میاید و می کشند انچه
باقی ماند نگریختند و بحال طغیبر ایمان آوردند تا بلا از ایشان دفع شد و انچه
مقرر شد که مهتر داؤد علیه السلام با دوازده هزار خانه بیرون آمده بود و آن
باقی نیز مبتلا گرفتار شدند چنانکه از سه روز علی الصباح چون خواستند هیچ
آوازی از شهر نمی آمد چون دردن شهر رفتند دیدند که همه بوزینه گشته بودند
و یک دیگری می شناختند اما سخن کردن نمی توانستند بعد از سه روز آب و طعام
نخوردند مردند و باران بارید همه را برده در دریا انداخت چنانکه
در تفسیر کامل آورده است اصحاب سبت کو نوا قردة خاسئین و معلوم باد
که انچه مسخ می شدند از امم ماضیه ایشان اکثر از سه روز نمی بودند و
روز قیامت کافر را بصورت خوک آرند برای عذاب و انچه مومن بودند
کفارت گناه ایشان باشند باز بصورت خود آرند برای راحت و انچه
عوام الناس می گویند که صورتهای مسوخ از ان مانده است و بیان مال
قارون است محض دروغ است زیرا که مال او در زمین رفت و نیز
حضرت گفت چنانکه برادرم هارون با موسی در بیابان میرفت
درختی دید بس عظیم که تن او از زر سرخ و همه گیاهای او از نقره و بر یک تخت
زرین استاده بود که بر طرف آن تخت مکلل بدر و جواهر بود و بران سلاطان

بود که استران کسالها از استبرق بود هارون گفت که ساعتی درین تخت
بنشینم موسی گفت بنشین مگر ملک غیری باشد چون بنشست هارون را
بلند و بالا ایستی برآمد و چشید هارون ابل حالش متغیر گرد و آن تخت
بهوا رفت هارون موسی علیه السلام چون در خانه آمد واقعه بار نمود و گفت
گفته او را قبول نکرد و تهمتی کرد رحمت سرات او را گفت روز دوم علی الصباح
رسیدند که آن تخت موصوف در میان شهر ایستاده است و هارون بر وی رحمت
تمامی عالم مشهور شد مدد بار تخت بهوا رفت و از رحمتم ایشان حاصل شد
ای عزیز اعتبار حیات باید کرد و دل از دنیا باید برید که دنیا جای
باشش نیست وصول و حصول الا حرمت توان دانست که بدست دیگران بسر
شدن نامعلوم است چنانکه شاه قاسم فرماید رباعی این دم که دمی که
توام جان بی ستان [illegible] رسم که مرگ امان ندهد تا دمی دگر [illegible] بر یارس
کر مردم صد جان و کر مردم احسان نتوان کردن اعجاز مسیحا
پس مراد از موت موتوا قبل ان تموتوا است چون خود را از ان بروی
کر واجب التصرف تو تو نداده است لاف خودمی در تصرف و اطلاع محض
وحدت که اسمای اضافی اند و در دین یک الوست عاجز و مغلوب حتی
پس خود را زنده مدان که زندگی عارضی است و نادر است که انا در کلم هم
پس و در هر مرتبه که خود را حس دانستی گویا که صد مرتبه از ولایت اولیا
بدست آوردی که موت استتار است و ولایت استتار پس از ین جهت
است که پیغمبر علیه السلام گفت ولایتی افضل من نبوتی یعنی موت من تخلق
بر دا حق است و ولایت من بدوست ساحق است از آنکه گفت صلی الله علیه
وسلم انا اقل من ربی بسنتین یعنی ای هو القدیم وانا الحادث و سوای که
وانا الحادث وسالکان را باید و اسمای اضافی خود را باید سپردن فالش
که اسمای مطلقه است و دوم با سلاکه اضافی محال است لیکن هرچه در عالم ظاهر

بر وی صادر میشود جمله مضرات از قالبض و جمله منفعات از باسط دانند و خود را
در میان نه اندیشد او را مراتب حاصل شود که اگرچه نبوت افضل است
لاشبهه ولا محال اما شوق و ولایت چیزی دیگر است ایشان دانند که دانند
آورده اند که جریر رضی الله عنه با نفری چند از اصحاب رضوان الله
علیهم میرفت شاعر خوب گفت که خاصیت محبوب من است که اگر مرده کنار
گیرد زنده شود جریر فریاد برآورد که آن محبوب من است که مرده را زنده کند
و بر دو رگ شهرگ او بریده شده بر زمین افتاد و خون بجد از و میرفت یکی
از اصحاب برد و شهرگ او گرفت و پنبه در وی نهاد و برخاست و روان شد
مرتبه انبیا که هیل و چهار مرتبه افضل از مرتبه اولیا است که او را معجزه باشد و این
کرامت اما انوار از روی شوق و اشتهار گفت که احسان نتوان کردن اصحاب
مسیحایانه از روی فضل چنانکه روزی امام جعفر صادق رضی الله عنه جامه
ابریشمی پوشیده میرفت دکان داری در باطن اندیشید که خاندان رسول الله
با این جامه چه حاجت است امام الاولیا گفت کسیکه یک کرت بمیرد جامه ابریشمی
آن جهان مر او را مباح است و منکه هر روز صد باری میرم چرا لازم نیست
و دست دکاندار گرفت و در آستین برد که بلاس درشت در زیر داشت که
دست دوکاندار خراشید و گفت هذا الحق و هذا الخلق بلیت می نایب حادث کسی
نویش کرده که دنیا و حقی فراموش کرده و وضو را و اولیاء الله فراموش کردن
ما سوی الله است تا آنکه از خود و نیز خبر نباشد و آورده اند که در ایام ضعیفه
دیوانه بود که هر چه از ماکولات دیدی می گرفتی و می خوردی هر چه بر دلش
می آمدی میگفتی اهل شریعت او را نه پسندیدند که سخن نامشروع بسیار از وی صادر
شدی عالمان فرمودند تا تنور را گرم کردند و او را در وی انداختند و سر تنور
بران نهادند و جوانان طالب حق رفتند و تفحص کردند و دیدند که سلامت
نشسته است بجانب ایشان دید و چنین گفت که ایشان هم چیزی کردند

آن مرد و مشورت کردند که منان خدمت است وسی سال در خدمت
بودند او بیهوش بود و بعد از سی سال از سکر صحو آمد با مشتاقان گفت
که شما را مقصود چیست گفتند دیدار جانان بیهوش شد بعد سه روز که به
تکرار اول شد بعد ده سال دیگر در خدمت او بودند بار بیهوش آمد گفت
دیدار از کم شده گمان است و از این حال بدتر شد و اخوانان دست از خدمت
باز داشتند آورده اند که خواجه گرگ دیوانه بود که مدتی ملک گردون
عاشق شده بود اما در آن مجاز بعض حقیقت رسیده بود و از خود دیده
و بدوست پیوسته بود و از خود و ماسوی الله بیخبر و از حق با حضور روز
اولیا را الله در پیش او ایستاده بود و او سنگ را است می کرد و هیچ
یکروز پیش آن ولی بیامد که روز باش این فتح را بخور و او از پیش
دیوانه شد اول در گریبان خود و برکت در رود در جامه آمد و جامه را کسرک
داد که او ولیستی کیسرک جامه را به تمام بتت اما لعطه از آن جمر با تحت
ماند که رائل است و آمرا اندر می گذرد آن کسرک از جامه رفت و از حلق
آن کسرک در گذشت جدا از علوم و اسرار ظاهری و باطنی شد و دست
داد که یکی از دوستان حق گفت چون بخانه آمد بحالت دیگر بود و صاحب
رسید که حالت چگونه می نماید واقعه را باز نمود که از برکت آن یک لقمه
نگی یافتم آن ولی دوبوده بار آمد و در پیش استاد و گفت ای برادر
نصیب هر که بود در وی کسی گمان باشد که از دست هر یا نصیبی
و با تمامی سعادت باید حصول کرد که این طایفه را انسان نگرگون است حاجت
طبیب حاذق اگر کسی را از سر قاتل خوراند با بد خود که ایشان سر سلسله حاذق
حقیقت اند که هر کرشمه و جلوه کس را از حق میرساند چنانکه خواجه
حافظ شیرازی قدس الله سره العزیز فرماید **بیت** بمی سجاده
رنگین کن گرت پیر مغان گوید + که سالک بیخبر نبود زراه و رسم منزلها العنا

آورده اند که روزی جوانی بخدمت شیخ بغدادی آمد و گفت ای خواجه
تا بیستی عمل میکنیم اما از صحبت بیچیزی در پیش شمای گویم انکه مدت چهل
سال است قایم اللیل و صایم الدهر و قاری قران و چهل حج و چهل چله کشیده ام
اما هیچ از احوال و حال اولیاء الله معاینه نمی شود شیخ امر کرد که امرد ...
کمی عوان زمین ادا کرد و گفت آنچه مقصود او بود بدید علی الصباح چون بنزد شیخ
آمد گفت دیدی گفت دیدم جنید گفت چه گفت گفت جنید را بگو که تا ان
راه زن چرا راه نمی کند طالبان مرا استقامت بسوی کشف و کرامات راه
مول می کنی زیرا که در درگاه ما شایان استقامت نه کشف و کرامات جنید گفت
عمل تو سد راه تو بود چون از پندار عمل گذشتی بحق پیوستی وایضا آورده
اند که روزی شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی قدس الله سره العزیز خرقه خود را بخواجه
کرک فرستاد خواجه آن خرقه را در آتش انداخت روز دیگر باز شیخ کس را
فرستاد که خرقه را بده خواجه او را در زیر دیگ که سوخته بود اما باز دران
آتش می کرد چون کس رسید و ازو طلب کرد دست در دیگدان کرد خرقه
را برآورد و برهم زد و ازو غبار برآمد و بآن کس برگشته داد تا بشیخ بگوید این
رباعی را زبان شیخ داد رباعی کرک نپوشید کهی خرقه + و زنو ترا بستیا
کی ونه + خرقه چه پوشی چه ترا نی رسم بو انید و کان ست ازین درگه
ایضا دیوانه زنی را پرسیدند که چرا نماز نمی کنی گفت من همیشه در نمازم
و هیچ استنجای بر دو جانی و صنور الشکسته ام و علامتی در نماز دایم من بعد
از دفن در قبر معلوم شود آورده اند که بعد از وفات چون او را در تابوت نهادند
خواجه کرک رسید گفت ای زن رفتی این مقام را ماندی سر برآورد و گفت
نروم کرک گفت برو برو و بعد از دفن چون به پهلوی راست رو به قبله نهادند
دیدند که سرش بجانب قبله و پایش بجانب مشرق برگشته بود و هم بحال در سه
ماه بجا و ان قبر او زار است می کنند باز همچنان بگردد و بر دستگیر این فقیر را

گفت کسی زیارت قبری را کردم که لطف جذبست و الصفا دیوانه بود که
خود را سر نگیرد و در مسجد بول و غایط می کرد در دری نشسته بود عالمی
گفتش که خود را بپوش گفت خاموش باش که اسرار آشکارا کسی حیرا آورد که حرمتم
ستر نماید گفت رضینا بقضائک وصبرنا لبلائک عالم بار گفتش که خود را
بپوش بار گفت نه دیگر مستها را گشتیم مانند کسی حیرا آورده بود از حاجات بستر
بکنداید آن عالم را شنیدم که بود دیده بمردند وآن عالم بار گفتش خود را بپوش
گفت لا بر سر ستار بنده کردم کسی حیرا آورد که اسرار مجاهد بشنیده شد و بعضا
وقتی مست گشی از مجذوبان در ولایت ماوراء النهر بدانید که بر حد از ماکولات
میدیدند از حلال و حرام می خوردند و بر هر مال سیاسان می آمدند علما حالی
حکم کردند تا جا هار از ایشان بگیرند هیچ نگفتند و چند چوب و سنگ زدند هیچ التفات
کردند گفتند گوسپندهای ایشان بر بسیج کی التفات نه بردند گوش نکردند مگر
یکی کس او را از ایشان جدا کردند و دیگرا را ماندند و دادند مسئله آورده
اند که مسواک بر جای خود باشد استعمال کند اما اصول را انگشت شهادت
نماید که او را الله نهاده وهی کسانی که در دنیا در قیامت در حوض حوضات شفاعت
عظیم گردد به فرمان الله تعالی که او را واحد ما را او را اگر بانشد در قیامت دیدند
سازد دیگر دلیل آنست بدانکه در دست امام اعظم رحمه الله علیه آورده
اند که هر که خاک را در حق طهارت چون آب بداند کافر گردد زیرا که بردو آیت
کلام الله ثابت شده است کما قال الله وان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا
قال علیه السلام التیمم طهور المسلم ولو الی عشر حجج وایں تیمم مر وضو و غسل
و حائض و نفاسه را مساوی است و آن را چهار فرض است فرض اول دو
ضرب است یکی برای روی دوم برای هر دو دست و سیوم نیت و چهارم خاک
پاک و چهار سنت است انگشتان در وقت ضرب کشاده دارد و علی حالهم
و دست افشاندن و ترتیب [illegible] و مسح [illegible]

و بیفشاند اگرچه گرد نباشد و استیعاب در تیمم شرط است و در فتاوی
سراجی آورده است الاستیعاب شرط فی التیمم هو الصحیح خلافا لما ذکره
القاضی الامام صدر الاسلام لو ترک تخلیل الاصابع لا یجزیه کذا فی الملتقط
الخانیه پس انچه در تمام حق آورده است اول بعضی باشد و تیمم محدث و جنب را
فرق نکرده اند بلکه همه یکسان اند تا کسی ظن نبرد که جنب را در خاک غلطیدن
است چنانکه آورده اند روزی حضرت رسالت پناه با جمع اصحاب
در بیابان رفته بود و آب نیافت. فرمود تا تیمم زنند عمار نام اصحابی خود
را در خاک انداخت حضرت فرمود یا عمار اصرت حمارا انما یکفیک الوجه الذراعان
یعنی ای عمار انچه تو کردی فعل حمار است زیرا که بسنده بود دست تمام را مسح
روی و دو دست و اما این متنبه است و نیت در وضو و غسل فرض نیست پس
اگر کسی در آب افتاد و یا باران برد بارید که تمام اندام او تر شد جائز باشد
از غسل و وضو اگر آب در دهن و بینی کند و اگر تیمم برای خواندن قران و یا زیارت
بزرگان و یا برای نماز جنازه و یا در مسجد جنب شد برای بیرون آمدن از مسجد
کرد باین تیمم نماز روا نباشد تا خاص نیت برای نماز نکند و خاک پاک
اگر جای پلید شود و سه روز آفتاب بر وی برآید اگرچه در سایه باشد آفتاب
نبیند در حق نماز پاک است و در حق تیمم پلید زیرا که در کلام الله خاک پاک
یاد کرده است و بیک تیمم از فرضها و نفلها هر چند گذارد روا باشد و تیمم
وقتی رواست که اگر تا یک میل از آب دور باشد و میل چهار هزار گز است
و گز بست و هشت باید به قول اصح تا اگر کم ازین باشد روا نیست بلکه
نماز را فوت کند چون آب رسد قضا کند الا العذر ضعف و بیماری
که بوضو و غسل رنج افزاید پس درین هنگام نیز تیمم کند و اگر بیم دد و یا
دشمن و یا سرما سخت که بیم هلاک شدن اندام باشد و یا چاه یا رسن نباشد
و یا کسی آب ندارد اگرچه آب موجود است یا نزدیک است تیمم روا باشد و اگر مسافر

آب وارد آنانرا از ترس نجس شود که هلاک گردد که جواهر بدان رسیده تیمم کند و برای
نماز حاجت چه ولی امام را اداء و نماز روا است و از برای نماز عید اداء روا است
و نماز وتر که امید و نماز جمعه ندارد برای جمعه اداء و نماز وتر واجب است زیرا که
جمله اول است و مسائل چند که از جهت شریعت کتاب از حوض مجلس ح آورده
ایجاد المعمول آنکه آب ایستاده بر چند اندک باشد و نجس شود که ملاقی در دست
کسی وضو و استنجا و غسل ملاقی عوام الناس کرده است باید که چند اگر کسی را کار
دست گرد و در جامه استعمال کند روا است نا آب مستعمل بد ورسد و اگر آب حوض
ده در ده باشد حکم آب جاری دارد اگر نجاست در وی افتاده باشد تا نگر تغیر کند یکی از
اوصاف سه او که طعم و لون و ریح باشد دیگر آنکه معتبر ده در ده است که تمامی
نقش آب صد گز شود یا اگر مربع باشد چهار گوشه او ده در ده باشد تا حاصل
شود یا بر گرد ده ماهی نگیرد هشتاد و اند گز حاصل آید اگر مدور باشد
باید که گرداگرد آب سی و شش باشد تا صد تمام شود و اگر مطول باشد
باید که طولاً بیست و پنج گز باشد و عرض او چهار گز باشد تا صد تمام شود
و عمق نیز بباید بدانکه عمق اعتبار دیگر ندارد دیگر آنکه گفته اند چون
آب چه فرو کرد و از تمامی زمین را آب می گیرد و تنها کافی است و بدانکه
آب چاه پاک است در حق وضو و غسل و شرب و آورده اند که
اکثر امام محمد رحمة الله علیه بر سر چاه گذشته بود و دلو ریخته ابا ان در
حق چاه فتوی بقول او قبول کرده باید و هر کس او معتبر گفته اند که در حکم آنکه
آنکه در تحریم خمر بوده و دیگر مشتبهی بقول او است و در مسائل حیض
و نفاس فتوی بقول امام ابوحفص کبیر است پس اگر چاه بر سر راه باشد
که کودکان بدست آب او گیرند بخورند نجس نشود دیگر بدست و پای انسان
نجاست حقیقی نباشد تا اگر حیوان مائی در آب چاه در آورده شود تا احتیاط اول
عوام الناس که ایشان می گویند که بارسی را دلو ناشسته انداز بد آب پلید شود

زیرا که در حوض رسن و دلو پلید نمیباشد و آنچه در وی از آب لازم شود تا به مقدار آبی که باشد پس نزح دلو آخرین و لو رسن و چاه بر همه پاک شوند و اگر چاه چشمه دار باشد و استخراج جمله آب او لازم شده باشد و تحکم نمی شود پس باید دانست که فتوی به قول امام محمد است که دو صد دلو باید کشید و دلوی که یک صاع در وی گنجد و دلو اصغر و اکبر را به دلو صاع حساب کنند

فصل چهارم در بیان نماز

کما قال الله تعالی و ما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلوتکم و انما تسمی الصلوة بالایمان لانه علامة الایمان پس معلوم باد که نماز علامت ایمان است چنانکه علامت ایمان است و اهل کتاب را عین ایمان بود و نشان ایشان است که بنده با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بعد از پیغمبری بجانب بیت المقدس که قبله یهودان و ترسایان بود نماز می گذاردند و چون این آیت آمد فول وجهک شطر المسجد الحرام روی بجانب مکه آورد و بیت المقدس منسوخ شد و بعضی اصحاب در وقت نزول آیت حاضر بودند و بغزا رفته بودند چون بر ایشان مطلع احوال شدند غمگین گشتند که حال نمازهای ما که بعد از نزول آیت بجانب بیت المقدس کرده ایم چه باشد این آیت مذکور در شان نماز ایشان نازل شد و وجه تسمیه نماز با ایمان این بود که یهودان نماز را ایمان می گفتند پس چون بیت المقدس منسوخ شد مجوسیان منسوخ شدند که محمد روی به قبله ما آورد و یهودان غمگین شدند چون میان هر دو طایفه کفار اختلاف شد از برای سرزنش ایشان این آیت آمد و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله یعنی قبله مشرق و مغرب هر دو از آن خدای است پس هر کجا که بامر خدای روی آرید همان امر خدا است و شما یان تقا و نعیم شوید و بدانکه هر را وجه گفت زیرا که امر کردن به کسی نعیر موجب یعنی روی آوردن نمی شود تا ولی کسی بکسی روی آرد بعد از آن امر کند که فلان کار بکن و کسی گوید که صفت روی آوردن به چیزی خدا را نشاید که روی آوردن بچیزی بر دو نوع است حقیقی و حکمی پس حقیقی در حیوانات است

و حکمی در از حساب از حال بس معلوم باد که خدا امر را گفته اند پیرایه تا که عمو
صوفیان مشغلان سیرت و آدم صورت گوید که هر جامه در بر جانماز کس روی
خدای است و هر جا خدای است محض کفر است زیرا که جا را سمت کردن محدود کل
کفر است بدان ای عزیز که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است
که مثال صلوة همه مثل نهج جوی بستند که در خانه هر کسی برود و آن کس هر روز
پنج کرت در آن جوی بیاید غسل کند پس پنج بار حرک زدن آن کس نماند پس
همچنین معنی صلوة همه گناهان را بشوید از رکوع و سجود و قیام و قرائت و
دیگر کجا آرد پیش از گناه صغیره در دفتر او نماند چنانکه آورده اند که روزی
یکی از اصحاب در پیش امیر المومنین عمر فاروق آمد در ایام خلافت او وی گریست
امیر گفت که گریه چیست گفت یا امیر گناهی از من در وجود آمد گفت چگونه گفت
زوجی در بازاری دیدم زنی صاحب جمال از من آمد و گفت زوجی بخرم گفتم اینجا
زوجی لایق شما نیست اگر در دکان من آئی زوجی خوب شما فروشم چون
در دکان آمد زوجی اندرون بردم و بوسه کردم پس زن گفت از خدای بترسید
از هیبت خدای کریم امیر المومنین عمر گفت که وقت جفتی با خودت امیر جفتی آنجا
کرد و غط انکار کرد و آن کس در یاد برآورد و گفت یا امیر متکلم را کسانی یا مرکس
که نماز پیشین [illegible] و صورت [illegible] او کردی گفت آری امیر گفت
قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات یعنی که نوار گناه صغیره آنها بیاید
قال علیه السلام اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة بعدا التوحید من الصلوة
پس اگر خلاص شود از حساب نماز نجات شود در روزی که ای بنده چون حساب نماز درست
آمدی دیگر حسابها بر تو آسان کنم والا همه حسابها بر تو دشوار کنم الخبر معتبر گفته
است که نماز [illegible] است که حضور دل باید ده خاصیت دانسته او گردد
[illegible] نماز بنده قبول باشد والا مردود شوند و معنی آن ده خاصیت در باب ده [illegible]
سنت و واجب و فرض نماز از پس [illegible] و کاهلی نماز کند که

منافقان است کما قال الله تعالی فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون
الذین هم یراؤن ویمنعون الماعون یعنی وای کسی اکه فراموش کیند نماز را یعنی نگاه ندارند
نماز را از وقت خویش وتنها به سبکی گذارند ودر روی خلق تعدیل پس یا کرده
باشند والریاء من الکفر را نهفته اند ومراد از نون سرهای نفس است که نفت
اند چون ریا وغیرت وکینه وحرص وهوا وآرزو باید که مرتبه را ده باز بیند یعنی
در خاطر نه آرد تا قبول شود ومراد از ث از خبر خدا توبه کند وخدا را
چنان پرستد گو یا که حق را می بیند والا حق او را می بیند ومراد از و ویل است
یعنی در دوزخ چاهها اند که چهل هزار سال راه عمق دارند واین خون ودا
عاصیان پر اند وعید برای مصلیان غافل است پس مصلی را باید که در نماز
آن چاهها را در خاطر آرد تا غافل نباشد ومراد از الف الله رسانید که
سازندگان است از عدم در وجود آورد وقابل شهود کرد ومراد از ج جهد
وکوشش تمام در نماز وعبادت خدا کند که بنده مکلف غافل نبایست و
مراد از ب بدی وخلاف با نفس کردن که در خبر است هر دشمنی
که نیکی کنی بصلح آید الا النفس که هر چند در حق او نیکی کنی بخلاف پیش آید لقوله
علیه السلام شر النفس اشد من شر الشیطان ومراد از ف فراغ ماسوی
الله فارغ کند وچون تکبیر تحریمه حرام کننده هر فعل ظاهر است همچنین خطره
ماسوی الله حرام داند ومراد از لم راحت گرفتن است بیاد خدا چون نماز
یاد خدای است پس نیاز او رحمت ومراد از ضاد ضایع کردن نماز است
نماز را ضایع نکند ونماز وقتی ضایع شود که در اول نیت نماز مقارن
تکبیر ویا متصل ویا منفصل بجای نه آرد که فلان نماز است ومقتدی گوید که
خلف امام است ودر آخر حضور که فلان نماز را ادا کردم بجا نه آرد ضایع کرده
باشد نماز را که رسول علیه السلام گفته است هر که این ده خاصیت در دل آرد
وندانند منافق است اگرچه نماز می گذارد ودوزخی است پس ای عزیز باید که در

نماز چند و چند بسیار کسی که در روز قیامت از جهت نماز در ماند کی دستگیری کسیا
ست کما قال الله تعالی کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین فی جنات
یتساءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین در حبس سبب
کردن لا صلوة لا زکوة له چون در شب معراج حضرت رسالت پناه از رب العزت
پرسید که یا رب در دوران مقصد چاره بی نماز تارک زکوة یاد کردی و حبس چه باشد
ارشاد که یک جای هر کان بود و بنا استند که ای محمد برای بندگان چون دست تو
پسر عالی بتراری بندیم با ایشان در گاه من باشد از رحمت بکنار کردم و از رحمت
نکی نماز که کسی بعد از یک کند شش برابر الله مال در دوزخ محبوس گردد
اما اگر جمع راهی و مسر هوای کرد میان مسلم و کافر مرد که بر که نماز کند آن مسلم
است و هر که نماز نگذارد کافر است لقوله علیه السلام لا فرق بین المسلم
والکافر الا بالصلوة اما ترک نماز کافر دیتی شود که مستحیل بر کی باشد
حاشیه اگر در معرکه مقتولان یابد که تمیز میان مسلم و کافر ممکن نباشد باید که
پس اگر علامت لب کرده باشد مسلم است و اگر دراز باشد کافر است از جهت
مانع زکوة در روز قیامت مال او ماری شود در گردن او بیاید و بر وی آن
کریم کمر و روی و پهلوی و پشت او را بدان بچسباند کما قال الله تعالی
ان کثیرا من الاحبار والرهبان لیأکلون اموال الناس بالباطل ویصدون
عن سبیل الله ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم الذین
یکنزون الذهب والفضة یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم
وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا --- ما کنتم
تکنزون و در مفتاح الجنات آورده است که اگر
یک درهم از زکوة در جای حق مانده باشد و لست فرشتگو واده
کرده فقیر از گرسنگی بمیرد آن حصه چون وی تاریک
باشد و در معراج آورده اند که اگر زکوة از

مواشی نگشیده باشد فردای قیامت روزی که پنجاه هزار سال باشد حق تعالی را
بران زمین چسپانند و مواشی بر وی جلی میدند تا آنکه مواشی آخرین چون
بر وی گذرد و مواشی اول باز بر سر وی برسد و او را زیر سم لگدکوب خواهند
ساخت و هر مواشی مقدار کوهی کلان شده باشد و در خبر است که چند
نفر گدایان مسلمان اند و الا کافر اند اول مانع زکوة لقوله علیه السلام من
لا زکوة له لا صلوة له دوم اکل الربو سیوم آنکه زن خود را طلاق کرده
چهارم ساعی که کسی را بناحق با امیر و حاکم گرفتار کند پنجم کسیکه سلاح بدار
حرب فروخت ششم آنکه با کسی دعوی داشته باشد و به قضای قاضی آید راضی نگ
بر سوم جهال مایل باشد هفتم مدمن خمر که همیشه در خانه خمر نگاه دارد هشتم باج گیرنده
که از مالک نصاب و غیر نصاب بی تفحص چیزی بگیرد نهم باغی که بادشاه
اسلام ازو ناخشنود باشد دهم تارک صلوة عمدا و از صحبت یک روزه یک
سال در دوزخ محبوس گردد و بدانکه روزه را سه فرض است اول نیت
دوم وقتی او از صبح صادق تا غروب آفتاب شناختن سیوم خود را از جماع
ماکولات و مشروبات هر چه غذا آرد و تداوی شود نگهداشتن و بدانکه در
روزه سه شادی است یکی در وقت شکستن روزه و آن وقت اجابت دعا
است دوم جنت است از آتش دوزخ سیوم جزای او لقای باری تعالی است
باید که افطار صوم بعد از غروب که آفتاب تمام بکند و در معرفة المذهب
آورده است که دوازده فرق روافض متفق برین اند که افطار وقتی بکنند که
آسمان از ستارگان پر شود و نماز مغرب نیز در آنوقت ادا کنند پس تشبیه
بافعال ایشان نباید کرد و مقبولی او موقوف بدو چیز است اول بصدقه و ادا
کردن فطر و فطر واجب است بر کسی که مالک قدر نصاب باشد و مال نامی
شرط نیست چنانکه اگر کسی را دو شمشیر و دو ترکش و دو کمان و دو کتاب
و دو خانه و دو سرای باشد یکی را برای استعمال ماند و دیگر برا در حساب

سیم درآرد تا اگر تمامی مال نقد بر دو دست درم ریزد صدقه فطر او اکنار
حیث شده و آن او دکودک از بهر کسی سیم صاع از گندم و سیم صاع جو دوس
دس جل سولی و دوس ستاده باو لی بی سو دار جو جهارن و هر که صدقه
فطر را بیع کند برابر بر داده باشد گر دم درگور او سپید اسود مدعیم راو هیچ
نیست رکعات بدو سلام و با جماعت + + + گذاردن سنت است
و در هر قرآن درودی سنت است باید که در هر رکعت ده آیه چون سوره
والضحی بخواند تا ختم حاصل شود و در انیس الواعظین آورده است
که اگر کسی از سوره نحل تا آخر قرآن بخواند سنت را انجا بیاورده باشد
و درواي قیامت باحوه شود و اگر جمعی از اهل قبله ترک تراویح متفق شوند
پادشاه اسلام را باید که بجان ومیه را باره و تاراج کند بدان ای عزیز
که چون وقت نماز در آید باعتقاد درست ظاهر و باطن را از ما سوی الله
پاک کن و عظمت الله [illegible] را در دل راه ده چنانکه شیخ المشایخ
والاولیا رئیس سالکان غواص زمان کهف امان شیخ عثمان هارونی
قدس الله سره العزیز در کتاب الاقطاب شیخ جامی [illegible] زنده
پیر و روایت کرده است که مرا امامی که بداند که در [illegible] زنده است
و در لباس [illegible] و [illegible] سالکان چون [illegible] لقوله علیه الصلوة
والسلام الصلوة معراج المومنین لا صلوة له لا معراج له چون نماز
که معراج باطنی مصلی است و رتبه یافته است تقرب حق بس حضور تمام باید
و خود را مرآت و معیت او در میان باید دید چنانکه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم در معراج ظاهری از حجابات نور گذشت آوازی
شنید که یا محمد این است خدای تو در نماز است یعنی در تسبیح و تقدیس
است و از ذات با صفات سلبیه گویند که برد [illegible] عقل و وهم و خیال و حس را
بسوز و پس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چون بالای عرش رسید

در باطن او قطره از حبابات الوهیت و از وحدت بچکید و ورا از شعور
مجری در ربود اول هفتاد هزار مراتب نورها کبود داشتهاند رنگ
نامحدود که از اسما لکان پردهای نفس گویند ازین درگذشت
چون از تن بدل شد مراتب مذکور دید و چون از دل بجدا رسید که محل
انوار معرفت است هفتاد هزار پردهای عقیق رنگ که از مراتب قلبی گویند
دید چون از فواد بسر شد هفتاد هزار پردهای سرخ بنابت صاف دید و سر
مراتبی است میان فواد و روح چون از سر بروح شد هفتاد هزار پردهای
زرد دید چون از روح بخفی شد هفتاد هزار پردهای سفید دید و چون از خفا باخفا
رسید هفتاد هزار پردهای سبز دید و از اینجا از افق وجود خبر بود و چون
از اخفای بفردانیت صرف گذر کرد هفتاد هزار پردهای سیاه در پیش بود
که آنجا نشان نبوت و شعور انانیت و اشارات خالقیت مخلوقیت مضمحل شد
پس سبوح قدوس این معنی دارد که عبادت و اشارات را در درجه منیت یعنی
سرور انبیا و برهان اصفیا و تاج اتقیا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را
چون اشارت شد که قربت حق کسی بتصور بتشخیص نکند و قربت جسم بحق
کفر محض است که قربت مراتب است نه تجسیم + + + + + + +
و حضرت مراتب و پردهای مذکور که معراج باطنی بود و بعد از معراج
ظاهری و لقد رآه بالافق المبین یعنی چون در افق افلاک رسید به شخص
مبارک خویش گویا که شخص او بالا و عرش منع شد از جسمیه پس مراتب
مذکور که نفس و دل و فواد و سر و روح و خفی و اخفا است و سیر مع الله گردد و
این پردها را اطلاق بذات و صفات حق نتوان کرد که این را عالمی
نور و حجاب گویند اگر میان سالک سلوک و نور محمدی و غیر ذلک
من کلامهم گویند و هر پرده ازین پردها چون هفتاد هزار مقدار زین
جهان است از روی نمایش در افق افلاک یعنی در جاهی که خارج از

کیفیات عالیش دارند پرده چون ابعاد بر ابر برابر ایشان دنیا سے نماید
احوال از روحی محمول انسان کسی نظر کند که در کل انسان افعال و تجلیات
لیکن تناهی ندیرا که احد اولها را الله را می نماید در عین عالمی کثرات سے
مانند خارج از کثرات و معلوم باد که چنانکه ذات صفات باری تعالی
و نامحدود و محیط جمله ممکنات منزه از اتصال و انفصال است این مرد امیر بحیان
است و مراتب اطوارات حق تنزل کرده و یک بدیگری نیز تمیز حق ندارند
ای عزیز اول چون مستقل شوی ساند که نقطه آب دهن بیندازند که در کتاب
مشارق آورده است که در آن ساعت روی بخدای آورد این است معنی
پس گویا که بوجه حق آب دهن انداخته باشی و اگر آب دهن بیسار گردد و در گفته
گردد و اندازد که شیطان از عقب وسوسه می کند پس گویا که بروی شیطان
انداخته باشی و چون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما
انا من المشرکین گویی تحقیق چنان بدانی که باطن را از ماسوی الله بستم
معراج باطن را با حق در پیوستم و دل را از غیر حق عاری باید کرد تا معراج
دلت حق باشد که بمراتب کمال رسی که سر را از غیر الله خالی کرده اند و حق
مراتب باطنی پیوسته ام و دست بر داشتن تحریمه اشارت بدان است که ما سوی
الله را پس پشت انداختم و چون دست را بر ناف نهی الله اکبر گویی زیرا که
اگر در اداء دست برداشتن گویی پس نقص است اول شود گویا که الله را پس
پشت انداخته باشی و چون در آوان دست نهادن گویی گویا که ثبوت
الله کرده باشی و نفی ماسوی الله و باید که حضور تام چنانکه سالک محقق
خود را در میان کعبه وحدت که مولود ذات محمد است داند و الا چون عوام
الناس خود را بجهة کعبه که مولود ذات محمد است داند و خواجه فریدالدین
عراقی در معنی این حدیث فرموده و تاویل کرده است که الصلاة مع
السواک افضل من سبعین رکعات بغیر سواک پس اول صفت که یک صفت

برای حق او که در میان نماز باشی افضل است از نمازها در کثرت که نحو ویسے
خود برای اوراد اسے و بدانکه نیت معتبر بعرض مقدر است نوع اول متصل
آنکه تکبیر با نیت پیوسته باشد که فلان نماز است دوم منفصل آنکه نیت کند
بعد و شی منافی نماز در میان آمد و تکبیر گوید سیم مقارن آنکه نیت با تحریمه
باهم مطابق چون خاتم در اصبع و اگر نیت محققان که با وی ادست نداشیے
باری خود را در فهم هر کلمه که در صلوة آید تکمها که هر یک چه معنی دارد منخواستم
که از جمیع کلمات از تکبیر تا سلام فهم سخن گویم اما چون در کتاب ارشاد المریدان
آورده بودم سکوت کردم و باید که بعد از افتتاح شروع در قرارت کنی و
خود را در مهیات حساب گاه حاضر دانی و قرارت یک یک حساب با حق
دانی و چون قرارت را غلط خوانی گویا که حساب را غلط کرده باشی و در
رساله شیخ المشایخ قطب الاقطاب قطب الدین بختیار اوشی چشتی قدس الله
سره العزیز گفته است که اگر غیر المغضوب را بذال معجمه خواند گوسفندان
را گفته باشد و اگر لظا گوید بالان اشتران را گفته باشد پس هر دو تقدیر
نماز فاسد شود و در شرح غنیة المصلی آورده است که اگر درود و اللهم
صل لبین گوید نمازش تباه شود زیرا که اصل تیغ کشیدن را گویند
و خوف کفر است و در قنوت اگر نتی لبین گوید نمازش تباه شود زیرا که
تا به معنی ثنا است و لبین معنی فراموشی است و اگر بجای نحم سم گوید
لبین نماز فاسد شود که نحم برای تنقیب است و سم سوفار را گویند
و در مخافت قرات حدی میخواند که خود نشنود که قراة و طلاق و عتاق
و قسم و استثنا تا خود نشنود معتبر نیست و آنچه نشنود پس چون قرات
کار صعب ترین نماز است پاره از مخارج و طرق قرات کلام الله بقدر
امکان خود بالتماس فرزند عبد الکریم اصلح الله شانه بیان کنم بدانکه
خلیل ابن احمد قدس الله سره العزیز مخارج حروف بر آتش بیان کرده اند

همزه و عین حلق قریب سینه و ه زیر حلق بالاتر از همزه و عین و غین
از وی و حا بالای حا و خا بالاتر از حا نزدیک کام این است که این حروف حلقی
گویند و در تجوید آمده است که خصوص در فاتحه اگر کسی ها را بجای حا یا
ده و یا برعکس نماز نیست فاسد شود و ادا کسی لا اله الا الله چنان کند
که حلق خبر شود الا اگر گفته اند و حا را تمام حلق گوید و در تذکرة الاولیا
آورده است که روزی حبیب عجمی قدس الله سره العزیز امامت می کرد و آن
زمان امام حسن بصری رضی الله عنه از جانب روم رسید و اقتدا کرد حبیب
عجمی الحمد را الهمد گفت امام از آن نماز بشکست و در پس نماز گذارد
روزی امام را وجد در وقت آن سوال آمد و گفت یارب رضای تو در چیست ندا
آمد که رضای ما در آن بود که در پی او نماز گذاردی و ترک دادی امام گفت یارب
کدام بود گفت نماز حبیب گذاردن زیرا که دل او ارکان درست و ترتیب
مصحح شده بود و خود را جمع نموده بود چنانکه در مناقب آورده
اند که هرگاه که کلام الله خوانده می شد حبیب را شوق و وجد بدانسان پیش
گفته است که عجمی را چه شوق کلام که خواندن نمی داند گفت زبان عجمی
و دلش عربی و معلوم باد که این حکایت متفق علیه نیست زیرا که اگر جایز بودی
امام نماز جماعت را ترک نکردی و این حالت در دلستان است که تعلق
باطنی دارد و باور می آید و گفته اند که النادر کالمعدوم اما عامه خلق را
نسوی نیست که ادای حروف درست چنانکه اگر در ادا یک حرف بعد داشت
تسعین شدید گذارد نماز فاسد شود و آورده اند که شیخ رکن الدین
حسن سمرقندی و بهاء الدین زکریا ملتانی قدس الله سرهم اتفاق کردند
با همه ترتیب های استادان تا بسبب قاضی قرار دادند یک گفت که دوم پیر حمه
الله را گذاریم بطریق اول و دیگر از عزم مناجات کرد که جدا کردند
حق شناخت است و حق عبادت است بجا آوردیم با هی آواز کرد

کرامی محبان کجا حقّ عبادت پرستید و کجا حق معرفت شناختید بارا و
استغفار بخشیدم شما را و متابعان شما را نیز بخشیدم **نقلست** که روزی
قاضی شهاب الدین ناگوری وفات یافت و او را دفن کردند منکر و نکیر در گور
او آمدند و سوال کردند که من ربک قاضی گفت این کدام من است چون فرشتگان
را علم نحو و علم حقیقت نیست در ماندند و برگشتند و مناجات کردند که خداوندا بنده
تمامی پرسد خطاب و عتاب از حق بر ایشان شد که بروید و جواب گوئید
زیرا که چندین هزار بندگان من که میپرسید جواب می گویند و شما این بنده را
جواب نمی توانید گفت چون تضرع و زاری کردند حکم شد که بگذارید و پیش او
نروید **نقل است** که روزی قاضی حامد الدین ناگوری قدس سره را
با شاگرد خود شیخ قطب الدین بختیار اوشی چشتی مباحثه شد که در آخر کلمه
شهادت عبده و رسوله مطلق است شیخ قطب الدین گفت نیست و بادشاه
زمانه و شیخ قطب الدین بود نیز حاضر بود و چون در کتب دیدند حق بجانب قاضی
بود اما شیخ لوح محفوظ را نمود که در وجا مطلق نبود قاضی قبول نکرد و گفت
حذار یا کرده و از جهت شما طا را در حال دور کرد زیرا که در کتب در وضع واقع
نشده است بادشاه اعتراض کرد که عجب ازین قاضی که لوح محفوظ را قبول
ندارد + + + + + و قاضی را صفت جلالیه اثر کرد و چون
شیر بشرزه بغرید و غضب نیز اثر بش کرد و چون سبق بدر خشید و با خاست
و شیخ کفش او را راست کرد و در عقب او دویدن گرفت قاضی روی بیابان
نهاد تا آب در پیش آمد همراه کفش در آب رفت و چون برآمد شیخ قطب
الدین دامن او را بالا گرفت و دامن خود پیش آب تر کرد و نگهداشته ماند
چون مسافتی بیش رفت قاضی گفت دست از دامنم بدار که تخت بادشاه
را نگونسار کردم شیخ گفت بادشاه فدای سر تو باد بر فقیر رحم کن گفت
شما نیز بعد از هفت روز خواهید رفت گفت عمرم فدای تو باد در ایمان

پس نظر کن بعد از آن قاضی گفت که امام تو در آمال حق باشد چون شیخ
بخانه آمد با دوستان و برادران در یافت و بعد از صحبت رود شیخ پیر و جوان یافت
و غرض ازین حکایت اینکه تا هر کس را لازم است که تلاوت درست و بعد مطلق
فهم تمام کند پس مخرج **ق** و **ک** درین کام برود الثنی گوشه
و لهات بن کام را گویند ج **ش ی** میان زبان شجری گویند **ض**
معجمه **و ل** را حافی گویند و حافی کناره یعنی کناره زبان را مد ازل
ضرس حافت رسانند و یا رد و حروف بر سر زبان تعلق دارند
ذ معجمه ث و ظ این را لثویه گویند یعنی لثه و بند اسنانی زبرین
و ط و **ت** صوت و بنا اسنانی علیا این را نطعیه گویند **ص س ز** مخرج
سر زبان و کناره دندان و این را اسلیه گویند و اسلیه سر زبان کناره
دو حرف از آن **ر ن** صوت سر زبان و بن دندان علیا و این را
ذلقیه گویند و ذلق تیزی دو کرانه زبان باشد و از کل هیچ حروف جیره
ف ا ب م و واو این را شفویه گویند و این شش مخرج بسر مخرج سه می آید
مخرج حلق و مخرج دهان و مخرج لب و بدانکه اگر مخرج و معنی هر دو حرف
یک باشد اگر تبدیل کند نماز روا باشد و اگر مخرج هر دو یک باشد
و معنی جداگانه نماز فاسد شود چنانکه الله الصمد را السمد گویند یا صراط
را سراط گویند که هر دو لفظ معنی ل میان راه دارد و نماز روا باشد
و اگر لست علیهم بمصیطر گویند نماز فاسد شود زیرا که مخرج و معنی هر دو یکی
نیست و هر دو بیگانه شده را گویند قال علیه الصلوة و السلام من قرأ
القرآن علی رایه فلیتبوأ مقعده فی النار پس باید که کلام الله را در پیش استادی
خواند که او پیش استادی خوانده باشد زیرا که اگر کسی صد ختم القرآن
بخواند نمی تواند که کلام الله را ترتیب دهد و آورده اند که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم در بیست سالی کلام کرات بر مهتر جبرئیل می خوانده اند

سال که وفات می کرد سه کرت خوانده بود پس قرآن را با لحان
مشربان و قاریان خود رو که غیر مد را بکشند برای تحسین صوت نباید
خواند که خوف کفر است واما باید که مزین بزینت اظهار و اخفا و ادغام و مد
و شد و تفخیم و ترقیق و قلقله و باغنه لقوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا
ای زینوا القرآن زینة پس اظهار آن شش حرف است که نون ساکن
و تنوین را اظهار کنند نون ساکن که ما بعد او یکی از حروف حلق آید مجموعه او
اخع حخه اظهار کنند چون الا انت ان هذا من تلین ومن حیث ومن عمل
انعمت علیهم ومن خوف ونظائر نون و تنوین سواء علیهم وعذاب الیم
وعدا حسنا آیات محکمات من واحد حکیم و حروف ادغام که جمع او یرملون
است یا میم و واو ادغام باغنه و غنه آوازی باریک را گویند و در ر و ل ادغام
بی غنه نظیر نون ساکن بی غنه چون بعد او ر و ل آید چنانکه من ربهم ومن لدنه
و باغنه چون بعد او چهار حرف مذکور آید چون من وال ومن نعمة ومن یقول
و ادغام باغنه مقدار مد پیدا آرند تا حسن و جمال کلمه ظهور یابد چون انشاء
ان الله نظیر نون تنوین بی غنه چون هدی للمتقین ومن ثمرة رزقا و نظائر
تنوین باغنه ازواجا یتربصن و رعد و برق و سرر ورده نظیر و آیه مکان حروف
اخفا پانزده اند و چون ما بعد از نون ساکن و تنوین یکی از ایشان آید نون را
اخفا باید کرد و اخفا را باغنه ادا کنند حروف این است ت ث ج د ذ ز
س ش ص ض ط ظ ف ق ک نظیر نون ساکن انفسهم من قبل
ان کنتم لمن ثقلت من جاء من دون الله من ذا الذی ان زواجه من یبرز
من سبیل من شکل من ضل ان طلقتم من ظهیر و نظیر تنوین جودکا دکا و صفا صفا
قوم تعلمون ورزقا کریم و بدانکه در رحم تیار لون در رحما و رحما نون ساکن
است ادغام باغنه باید کرد و هرجا که بعد از نون ساکن و تنوین حرف با آید
قلب بمیم باید کرد باغنه چون من بعد بصیر بما یعملون بدان که هرجا که

بعد از میم ساکن چون هم ولکم و لم حروف آید اظهار باید کرد و دیگر میم
با اخفاست چون امدکم بهم وهم بهم ترمیهم بحجارة وتمدهم فی الطغیان
و همچنانکه دال ساکن در شش جا ادغام باید کرد در تا چون قد تبین و در
دال چون قد دخلوا و در جیم چون قد جعل و در سین چون قد سمع الله
و در شین چون قد شغفها حبا و در صاد چون قد صدق و در ظا چون قد
ظلمکم و در ذال چون قد ذب و همچنانکه در ذال و در تا و در ظا
ادغام شود چون اذ ظلموا اذ ذهب و در جیم چون اذ جعل باز یافت
در دال و در ظا و تا ادغام کنند چون اجیبت دعوتکما قامت طائفة
و طا ساکن در تا ادغام کنند چون بسطت و ان فرطتم و لام بل و هل و
قل در لام و را ادغام کنند چون قل رب بل رفعه الله بل لکم و هل لکم وقل لکم
و هرجا که دو حرف از یک جنس هم آید اول ساکن دوم متحرک اول در
دوم ادغام کنند چون یدرککم الموت و ایاما توجهه و من یکرههن و مالم تستطع
علیه و من ... محله نکردد در محلی که حرف اول ساکن و حرف حلق باشد
چون الذی یوسوس و الذی یکذب در کلمه الم نخلقکم قاف در کاف ادغام
شود با الحاق صفت و تا در طا ادغام کنند اگر تا ساکن باشد چون لم
یلبث و را مفتوح و مضموم را تفخیم باید خواند یعنی پر باید خواند و نیز اگر
ما قبل او مفتوح و مضموم باشد و او ساکن باشد تفخیم باید خواند چون ربنا و
ربکم خیر و الم ترکیف و کنت ترابا و لطیرا و ساکن چون ادکم و ... و
و اگر را مکسور یا ساکن ما قبل او مکسور باشد ترقیق باید خواند چون بحسن تیسیرا
و ساکن چون فرعون ... مگر آنکه بعد را حرف استعلا واقع شود و آن
طا و ضاد و صاد است چون قرطاس و مرصاد و ... و لفظ الله اگر ما قبل
او مفتوح و یا مضموم باشد تفخیم خوانند چون قال الله و کان الله ان الله
و اگر ما قبل او مکسور باشد ترقیق باید خواند چون الحمد لله و بسم الله و ...

که در آیت و وقف منون و غیر منون قاری رسد اگر ما بعد ایشان الیف
ساکن نباشد اگر با حرکت رفع بود اشمام کند و اگر کسره باشد روم کند
چنانکه نستعین و اجر عظیم اشمام باشارت لب اندکی رفع را بوی دهد چون
قل هو الله احد و روم در کسره است یعنی اظهار حرکت کند و یا از رزم چون
مالک یوم الدین و در آیت مفتوح فتح را هیچ طریق ظاهر نکند و در آیت مجرور
هیچ وجهی نیست لی مدهن اشمام مگر که انقطاع دم آهستگی کشند و بعده
نخوانند چنانکه فحدث و توابا واحدی **بیان وقوف منزل** م لازم
است و گذشتن از وکند است و آن در قران نوزده جاست ط مطلق است
گذشتن از و مطلق روا نیست ز جائز است و مستوی بین طرفین است اما وقف
اولی وصو مجوز بر دو جهت مساوی و محبت ص علامت رخصت است گذشتن
از و اولی ق علامت قیل یعنی اختلاف قراءة برای آیت است و معلوم
باد که وقف نفس کشیدن است اما نه چنانکه ساکن شود بلکه چون طرفة
العین نفس کشد و باز قرات کند و بدانکه حروف قلقله پنج اند و بروا
ساکن اند و قلقله بطریق روم اظهار کردن حرکت را گویند اما البته اظهار
کن اول ق چون و اقترب دوم ج چون تجری سیوم د چون و یوم آلوعد
چهارم ط چون فی لوح محفوظ پنجم ق چون من علق و در ص
اختلاف است و قلقله در کسره نباشد در حالت وقف چون ق ب ط ج
د و ط ط ق ط ص ط و بعد ازین معلوم باد که جمله مدات بیست
و چهار اند اول مد منفصل چون با هل همزه یکی از حروف مد آید و حرکت ما قبل آن
حرف علت موافق مد کنند چنانکه قالوا آمنا بما انزل و بما انزل فی الحکم
و مد متصل چون بنبار و ما سوار و جئی و متصل آنرا گویند که حرف مد و همزه در یک
کلمه باشند کما مر و مد شد و وان را ضروری نیز گویند چون ولا الضالین
و حاج ابراهیم ولا تحاضون و تحاجون | چنانکه مد در سوره باشد

تا سه یکی بر میم و باید چنان نفس را بالا برد و بعد و دو او د چون و نام رام
و مد عام مانند والضالین و صابر و شاید که این مد ضروری بغیر از بیان تهلیل
باید ماند و در ولا الضالین دو مد است یکی ضروری دوم از برای آنکه
وقف آیت و در حالت وقف آیت چون از یک طرف اخیر حرف علت
ساکن واقع شود نیز باید که چون نستعین والمومنین واولئک هم الکافرون
و مد لازم که در اول سورت از مقطعات واقع می شود و اگر در لفظ حرف علت
آید چون الم و ص و ق و ن و اگر در لفظ او حرف علت نباشد
مد نکند چو ط و در میم کهیعص و حم عسق دو وجه است هم مد و هم قصر
و مد ضمیری چون باید ضمیری مرد باشد و ما قبل او ساکن باشد چون فیه
تبع هدی و الا باشد و اگر ما قبل او ساکن باشد مد باید کرد چون انا ارسلنه
و عصو وعنه اگر بعد الف ساکن همزه آید مد باید کرد و آن مد بدل آنرا گویند که الف
از همزه و یا از حروف باشد مد حال وقف چنانکه آمنوا و آتا و سار و سوار و
بعض آبا و یل چون دو حرف علت هم آید نیز مد کنند چون ان الذین آمنوا
وعملوا الصلحت اما اندک مد کنند مد منفصل و متصل مختار الهی اند و مد ساکن
بسا الهی و مد بدل همزه نیست الهی و مد نحی باتفاق نیست الهی ست و مد آیت و وقف
باتفاق قرار شده الهی ست و در فواید السلمین آورده است
و الضیا در فتاوی غرائب آورده است که مد آخر آیت که وقف
شود میم که آخر برای بیح است از برای ذم اگر از برای بیح است و بیح
است ماند که نفس نکند و تکبیر رکوع گوید و اگر نفس کند نماز نشکند
شود و کافر گردد چون کفروا احد و مومنین و صالحین و خاد حلی سینه
عبادی عباد حلی حسنی و اگر آخر سورت برای ذم باشد شاید که نفس
کند بعده تکبیر رکوع آغاز کند و اگر دم نکند نمازش فاسد شود
و او کافر گردد چنانکه والکافرون هم الظالمون و کافرین و ظالمین

وشت نبیت علی ہذا القیاس آیت وحد متعلق ممتنع دارد چنان فمن کان یرجوا
لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا و قوله تعالی وآخر
دعویهم ان الحمد لله رب العالمین و آیت وحید متعلق لضم دارد چون
وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین و ایضا فی محمدة و اما بنعمة
ربک فحدث شد و یا ادریک ما هیه نار حامیه و فی صحف ابراهیم و موسی
و علی ہذا القیاس و در اعراب نیز تصحیح نخوانند زیرا که اگر اعراب را از جای
خود تغییر کند و معنی او تغیر شود کافر گردد لقوله تعالی وقتل داود جالوت
اگر داود که فاعل است بفتح خواند و جالوت که مفعول است برفع خواند
نمازش فاسد شود و کافر گردد و در کنت من الظالمین کنت بفتح تاء
فوقانیه و یا ظلمت نفسی بفتح تاء فوقانیه گوید و یا حیی الرحمان بضم نون
گوید نمازش فاسد شود و کافر گردد و اگر یا ایها الرحمن را بکسر و یا ضم
خواند رواست بدانکه حروف متشدده چهارده اند چون یکی از الف لام
الشان باعد الف لام در میان می ماند و مذکور نمی شوند چون ت ث
د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن چون التائبون ان الذین
تنفعه الذکری بسم الله الرحمن الرحیم الزوال که السلام الشکور الصبر
ولا الضالین لطیفین الطاهرین واللیل والناس و بعد ازین معلوم باد که
نماز را چهار رکن است قیام و قرائت و رکوع و سجود و اما قرائت رکن
اصلی نیست که امام از مقتدی بر دارد و آن ثلثه دیگر بر داشته نشود و دیگر
در نماز سه گانی و چهارگانی مکرر نمی شود و این را رکن متصل می گویند
و تکبیر اول را متصل نمی گویند از جهت اختلاف او در داخل صلوة و
خارج صلوة تا اگر در عقب تکبیر خنده قهقهه کند وضو شکند و قعده اخیره را
رکن متصل گویند اما در عمدة الاسلام آورده است که تکبیر اول و
قعده اخیره فرض اند اما رکن نیستند و ترتیب را رکن احادی گویند

اول کلمه در هر رکعت یکبار ادا نماید خود ماند کرد تا اگر قرائت را
فراموش کرد و پس رکوع آمد باز گردد و قرائت تمام کند و رکوع
باره دیگر کند و اگر از رکوع سهو آمد سجدا و جملا نماز وی فاسد شود و در هر کار
اسمه فاسد شود و در همه کار اسمه یک باری شود ترتیب او فرض است
چون تکبیر اول تا اگر تکبیر و ثنا و ا قیام گفت و تکبیر گویان رکوع آمد اگر
درست فاسد قعده آخر هر ترتیب او فرض است تا اگر از جای خود تکبیر
و به در رکعت را بدتر شروع کند اگر آن را بار دا پیش سر از سجده اول قد
کرده است باز گردد و قعده بجا آرد و الا نماز وی فاسد شود و قرارداد را
از حق داند چنانکه مالک یار را گفته اند که ایاک نعبد و ایاک نستعین را
تا صد و بیست شکایت گفته که تکرار برای چیست گفت که صحابه
تا دل حضور مطلق مشغول شود و چگونه گذارم و آورده اند که بزرگواری
مالک یوم الدین را ملک یوم الدین گفت بحذف الف در آن شب حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را در خواب دید که روی از وی گشتانده
بود گفت یا رسول الله اعراض برای چیست گفت هر که در نماز معنی قرآن
بیاید برای هر حرف که ذکر کنید ده برای او کوشکی در بهشت پیدا شود
و هزار پیکی در دیوان اعمال او نوشته شود و تو هزار پیکی و هزار کوشک
از اعمال خود گم کرده و امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه
گفته است که در قرائت مراد رده در تمام باید کرد تا در هر کلمه قاری
راند و حرف حاصل شود و در نماز حضرت گرانش لازم داند که از حق است
آورده اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در نماز بامداد و سوره الحاقه
الحاقه می خواند تا بجای رسید که خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه بیهوش شد
افتاد چهل روز بیهوش شده افتاده بود چون بهوش آمد گفتندش که یا
صدیق حالی چه بود گفت چون خطاب بود که بگیرید و بکشید و بر گردن اندازید

و آتش دوزخ با و رسانید بند استم که مگر زنجیر دیگر دو هم کردند و با آتش انداختند
و ایضاً امام حسن بصری رضی الله عنه گفته اند که در نماز بامداد سوره یا ایها
المزمل می خواند چون باینجا رسید و طعاما ذا غصة و عذابا الیما آب دهن در
حلقش بستاد که فرو رود و بالا نیرفت سه روز بیهوش افتاده بود و چون وحید
بود که سیوه دوزخ در دهن کند هزار سال در گلو استاده باشد که فرو و بالا
نرود و چون بشکم رسد روده هایش بزمین افتد باز برای عذاب برویند آتشم
که در دهن من که دند گلوی من گرفته شد آب دهن فرو نیرفت چون قرائت
را تمام کردی گویا که از حساب گاه قیامت فارغ شدی و از گرانی بار سر
فرو کرده برکوع آئی که امام اعظم گفته است که رکوع چنان کند
تا سر و پشت او برابر باشد تا اگر قدح آب پر کرده بر پشت او نهند نریزد و اگر
همچنان نکرد خوف از زوال ایمان است و چون بقومه رود و سمع الله لمن حمده
گوید و ربنا لک الحمد را در قیام تمام کند و باید که بجزم نا گوید و بهمه گوید که آن مذهب
امام شافعی است زیرا که او وقف بتفصیل الکلمتین بقول ناحمده گوید چنانکه
بعضی عوام در قومه بعد از حمده نفس نمی کشند و بسجده میروند بزه کاری
بسیار است و بعضی گفته اند که خوف کفر است و باید که راز اکبر را در سجده
تمام کند و بعد از آرام در رود در جلسه تمام کند و از سجده دوم چنان برخیزد
گویا که در زیر پیشانی او انگشت سرخ بود و در رکعت دوم بر این نسق اد کرده اند
که در از وز حکم شد با آدم علیه السلام سجده بکنید اول مهتر اسرافیل
کرد و در متابعت او همه فرشتگان سجده کردند بحکم قوله تعالی و اذ قلنا
للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین
مگر ابلیس نکرد و بعضی فرشتگان متابعت ابلیس کردند چون مهتر اسرافیل
سر از سجده برآورد تمام کلام الله در پیشانی او ثابت شده بود و ابلیس را
دید که تمام رویش سیاه شده بود و آن فرشتگان که متابعت او کرده بودند

بیان سجده [illegible] سجده سهو

همه با نفس فهمانیدی سوخته بودند مثل اسرافیل بار گریت و دوم سجده شکر
و توفیق بجا آوردن این بهشت مراد و سجده قرب شد و معلوم باد که
سجده اول عبادت و آخر عبادت است اول آنکه چون حکم الست بربکم
شد مؤمنان بلی گفتند و کافران هیچ نگفتند دران ساعت تجلی الهی
بر ایشان شد و امر سجده شد مر مؤمنان سجده کردند و کافران نکردند
و در بار دوم بعضی مؤمنان تاسف خوردند که چرا سجده نکرده بودیم
را بعد و کافر می شوند و بعضی کافران بر سر کردن سجده تاسف کردند الحال
از کافران میرایند و مسلمان می شوند و آخر آنکه چون در عرصات قیامت
خلق اولین و آخرین جمع شوند و روح را در پیش کشند و همه را
حکم سجده شود که سجده کنید خلاص شوید هر که بکند ملائک شود و آورده اند
که سلطنت دراز داشته است و قصر می کند دراز و سلطنت او سیرهٔ
آسمان شود و ادراک سجده کردن نماند مثال او در بین برسد هرگه
در نماز رکوع و سجود خوش بجا آورد دران روز سیهار آسمین برپشت
ایشان زنند بار هر سجده ایشان را قدرت سجده حاصل نشود این
ای عزیز بشنو که سجده سریست از اسرار الهی لقوله علیه السلام لاکرسی
سجده و اگر در حقیقت بدانی اما عیب است می باید که ساجد و مسجود
یکی داند بلکه جز مسجود داند بلا ساجد هر که بیرار حلول و اتحاد از اسرار
معیت او اطلاع یابد از سر هو معکم اینما کنتم خبر یابد و لهذا فقیر را حکایت
است که از مرشد کامل رسیده است که با این سجده بجا آرد خود را در
سلک نمازیان می شمارد و چون سجده رسیده است که خدمت
حق را بجا آورده و در حکم شد که نیست زیرا که در طلوع شمس آورده
است که حواب بادشاه کسی را نوازد و خلاف شود و نمی گشد ولهذا
از آن زبان بحث نکشاید و خود را به معراج باطنی داند و آورده اند

چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بدرگاه کبریا رسید
آواز آمد که یا احمد بنشین و بعد از قعود زبان تحیت بگشاد و آورده اند
که قبل ازان در امم ماضیه قعده نبود بلکه در قیام اتمام صلوة میکردند
چون حضرت رسالت پناه را حکم قعود شد بر ما فرض گردید بعد ازین
معلوم باد که نماز بر چهار نوع است فرض و سنت و واجب و مستحب فرض
هفده رکعت است و سنت موکده دوازده رکعت است و واجب سه
رکعت و مستحب لا الی نهایة و در معراج نامه عربیه دیدم که
چون حضرت رسالت پناه در بیت المقدس رسید ارواح جمیع
انبیا بحضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم پیشوا آمدند جبرائیل گفت
یا رسول الله برای یگانگی حق تعالی یک رکعت نماز بگذار پس حضرت
تحریمه بست و جمله انبیا اقتدا کردند چون آن رکعت تمام کرد مهتر
میکائیل با هفتاد هزار فرشته نازل شد مهتر جبرائیل گفت یا محمد
یک رکعت نیز باین تحریمه بگذار حضرت بایستاد مهتر میکائیل اقتدا
کرد بعده مهتر اسرافیل با هفتاد هزار ملائکه نازل شد باز مهتر جبرائیل
گفت که یا محمد خیز یک رکعت دیگر بگذار باز حضرت بایستاد مهتر اسرافیل
اقتدا کرد چون قرات در رکعت ثالث تمام کرد مهتر عزرائیل با ملائکه
بی شمار رسید باز مهتر جبرئیل گفت که تکبیر بر آور و دعاء قنوت
بخوان حضرت همچنان کرد و آن نماز بر ما واجب شد دعاء قنوت
این است اللهم انا نستعینک و نستغفرک و نؤمن بک و نتوکل علیک
و نثنی علیک الخیر و نشکرک ولا نکفرک و نخلع و نترک من یفجرک اللهم
ایاک نعبد و لک نصلی و نسجد و الیک نسعی و نحفد و نرجو رحمتک و نخشی
عذابک ان عذابک بالکفار ملحق و این را بجنبانیده او
خواندن افضل است زیرا که مابعد سر او دعای علیحده است

و در شرح مختصر آورده است هر که عالم بوجوب نماز نباشد
باشد و گواهی او قبول ندارند و اگر این را بداند امّا سستی کند تارک
نماز باشد گوید نماز ضرورت و اگر آیت ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار نخواند بترک قول تالی باشد و آن کسی چنانکه خواتم الکتا
ب کرد سورهٔ اخلاص خوانده باشد که قرات لحن لازم می آید و واجب را
ترک داده باشد پس ترک واجب حرام و فعل حرام در نماز آورده مصلی آثم شود
و نماز بی نقصان شود و سجده سهو نماز را راست نشود که سجده سهو از سهو
و خطا لازم آید نه از عمد و بعد از فراغ وتر سجده بعد سبحان سبوح
قدوس ربنا و رب الملائکة والروح بگوید و سر بردارد و آیة الکرسی بخواند
و سجده دوم کند پنج بار بخواند و در دستور القضاة آورده است که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بی بی فاطمه را گفت که این وظیفه بهتر است از
هزار رکعت نماز و هزار ختم قرآن و هزار برده آزاد کردن و هزار اسپ غازیان
دادن فی سبیل الله و هزار گرسنه را طعام دادن و هزار برهنه را جامه دادن
و بدانکه نماز جنازه فرض کفایت است تا اگر اهل قبیله بجا آرند ایشان آثم
نشوند و باشد بر راه مردم و دیگران فرض گردد چنانکه حوالگادان
کردیگان بخانه آید ایشان آثم نشوند باشد و در راه مردم باشند و حکم
کسب و فرض کفایت اداء است که تمام اهل قبیله بجا آرند و اگر بعضی کنند
و بعضی نکنند آنهایی که نکرده گنهگار شوند و نیت ادا این است نیت کردم تا ادا کنم
چهار تکبیر نماز جنازه فرض کفایت حمد و ثنا مر خدای را و درود مر محمد مصطفی
را و دعا چهار تکبیر این مرده را روی آوردم بجهت جانب کعبه که گفته مسلمانان است
الله اکبر و دست برداشته باید که لفظ اقتدیت بگوید و بعد از آن بخواند سبحانک
اللهم وبحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک و جل ثناؤک و لا اله غیرک باز تکبیر گوید
بلا رفع یدین و بخواند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت و سلمت و بارکت

درحمت و ترحمت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید باز تکبیر گوید و
بخواند اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و ذکرنا و انثانا و صغیرنا و کبیرنا
اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی الایمان
واگر پسر نابالغ باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لنا فرطا و اجعله
لنا اجرا و ذخرا و اجعله لنا شافعا و مشفعا و اگر دختر نابالغ باشد ضمیر را
تانیث بیارد و چون فتح الباب بخواند باز تکبیر گوید باید که بعد از تکبیرات ثنا
آنرا بخواند و سلام بگرداند مسئله اگر کسی عالم باین ادعیه نباشد شاید که بعد از
ثنا هر تکبیر سوره فاتحه بخواند کافیست زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم را اگر اوقات همچنان کردی و اگر صد کس و یا بیشتر او اندک را یک نوبت
صلوة جنازه بگذارد روا باشد آورده اند هر قدر که برای نماز جنازه ادا کردن
بردارد ثواب یک حج در نامه اعمال او نویسند و اگر صد کس بر نماز جنازه حاضر
شوند اگرچه آن میت مستحق عذاب باشد او را حق تعالی بکرم خویش بخشد و
ذنوب او را عفو کند و اگر صد نباشد پنجاه را نیز همین حکم است و در مفتاح
الجنان آورده است که مرد ولی میت را لازم است که اگر پنجاه کس در دیه پیدا
نشوند از دیه دیگر طلب کرده بیارد و سه صف شوند تا اگر هفت کس باشند
سه کس برابر امام بایستند و دو خلف امام صف زنند و یک کس باز خلف آن
دو بایستد تا ثواب مذکور بیابند و مردمان دیه را لازم است که همگی حاضر شوند
والا از عهده فرضیت بیرون نیامده باشند زیرا که فرض کفایت بدان طریق
است که اگر اهل یک دیه بجا آرند از دیه های دیگر ساقط میشود و باید که نماز جنازه
را تکرار نکنند زیرا که تکرار ممنوع است مگر بغیر ولی او اگر ده باشند ولی را حق اعاده
است و آورده اند که نماز جنازه خاصه حضرت رسالت پناه بود صلی الله
علیه وسلم اول کرت نماز جنازه یاران کردند و امام ابوبکر صدیق رضی الله عنه
بود و باز آدم صفی الله جامه ابریشم از بهشت آورد و تن مبارک حضرت را بدو پیچید

و بابا آدم امام شد و همه اولاد آن پیغمبر ایشان اقتدا کردند و نماز جنازه کی از خود
گزارت سیوم پیغمبر جبرائیل امام شد و همه فرشتگان آسمان و زمین اقتدا کردند
و نماز جنازه گذارد و بعد از آن از پی وی که مردم می آمدند نماز جنازه میگذاردند
و آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را سعت کشی بود
از جریر و **نقل است** از عبد الله بن عباس رضی الله عنه که او گفت ++
چونکه حضرت رسالت پناه را در لحد نهادم و کفن را از روی مبارکش باز کردم
دیدم که لبهای مبارک میجنبید گوش خود را نزدیک نهادم و در وی بنهادم شنیدم
که امتی امتی می گفت **و آورده اند** که نماز جنازه بر بابا آدم علیه السلام جبرئیل
بجا آورده و در سر ادب نهاد و بدانکه **در خبر است** که چون مصلی مؤمن
نماز را چنانکه هست تمامی آرد مع جمیع ارکان و شرائط آورده اند که آن نما
ز را در جامه سفید پیچیده و در زیر عرش برند و سجده کنند و لیکن آراسته
کنند و ندا از حق تعالی خطاب آید که ساکن شوید که ساکن نشوم تا آن
مصلی را آمرزیده نگردانی و جزیر سکینه چنانکه ما را خویش کرده است از تو که
آمرزیده بس آن نماز دعا بکند در حق آن مصلی که او کما قد اخرجتنی حفظک
الله کما حفظتنی و چون نماز را چنانکه هست بجا نیاورد او را جامه سیاه پیچا
و چون بالا رود او را راه ندهند باز گردد و بر روی آن مصلی اندازند کما حدکرت
بالا رود و برگردد و بعد از آن همه بدعا و بد یاد کند و گوید ضیعک الله کما
ضیعتنی **بدانکه** آورده اند که در تحت عرش مرغی است سفید رنگ نامها
او در بحر الحیوان است و بحر الحیوان نام دریای است در بالا هفتم آسمان است
برابر هفت آسمان و هفت زمین است **آورده اند** که آب باران هر
از آن دریای آید بطریق خوی و فرشتگان از ایجای آن بحوائج الخلق هرگاه
عونان است تسکین و در آن از هر قطره ده هزار بروید که هیچ قطره بقطرۀ دیگر آمیزش نیابد که
لعنت الله بروی آورده اند اگر بقدرت حق ابو ذر و جماعت آدمی از هفتم زمین نگذشتی

از لعبد قیست او و در زیر عرش ستونی است از نورانی که مرغ او در تحت الثری است و آن
مرغ سینه خود در این ستون نهاده است و ناخن رشتنا لکمکه آن مرغ سوز آب نرسیده
است از جهت کلانی او و در هر روز و شب هفتاد کرت باران مشک و عنبر بران مرغ می بارد
و چون وقت نماز شود آن مرغ بالهای خود را می افشاند و آن مشک و عنبر از و
می ریزد و بدرخت طوبی می رسد و برگهای درخت طوبی چون گوشهای فیل هستند و میان
آن برگها چون سر و دین آدمی نقش رست می شوند و از آن ثنای حق می آید پس
در آن وقت ثنا ها از آن برگ و از جمله ملکوت می خیزد که بندگان نماز مشغول اند
پس بنده را باید که نماز را کما حقه بجا آرد تا نزد ملکوت شرمنده نشود و باید که نماز را
به جماعت ادا کند و در مسجد بجا آرد چنانکه در خبر است من شذ شذ فی النار یعنی
کسیکه تنها گذارد نماز را تنها رود در دوزخ و در شرح **مشارق** آورده
است که اگر کسی نباشد باید که زن و یا کودک و کنیزک را تعلیم بکنانند که وضو
کند و از و دور ایستاده باشند تا ازین وعید خلاص یابد و در **ترغیب الصلوة**
آورده است که اگر عبادت تمام اولاد آدم را جا آرد و نماز را جدا ادا کند
جای او در دوزخ است آورده اند هر که یک نماز تنها بگذارد چون چهل هزار کرت
با منکر و نکیر سوال کند آن مقدار عذاب بدو رسد که یک سوال ایشان چه دشوار است
دارد چنانکه امیر المومنین عثمان ذی النورین رضی الله عنه گفت که من ایشان را
دیدم که سرهای ایشان مثل کوه اند و دستهای ایشان مثل کوه اند و رویهای
ایشان سیاه تر از شب تار و آواز ایشان مانند آواز رعد و دندانهای ایشان مانند
برق و چشمان سرخ که شراره آتش از چشم او و دندان ایشان می برآیند و گرز ها بدست
گرفته که اگر تمام عالم باهم شوند یک گرز ایشان بالا کرده نمی توانند و امیر المومنین
عمر فاروق گفت یا رسول الله احوال مومنان چه باشد در هنگام سوال حضرت فرمود که بغیر
عنایت الله کاری نیست و معلوم باد اگر نماز خلف فاجر کند از وعید جماعت خلاص شود اما
آن مقدار ثواب نیابد که خلف متقی شود زیرا که پیغمبر فرموده است کسیکه خلف متقی

ادا کند پس گویا که خلف پیغمبر ادا کرده باشد و مقتدی اگر یک کس باشد بسنت
امام ایستد و اگر زیادت بران باشد هر دو طرف باید که کوشش بر طرف راست
کند که اگر یک کس در یسار او باشد و دیگران همه در یمین روا باشد زیرا که اول
رحمت بر امام نازل می شود و بعده بر کسانیکه طرف دست راست امام ایستاده اند
و بعده بر کسانی که بطرف دست چپ اند و در خبر است که روزی یکی از صحابه
بخدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله اگر کسی چار رکعت
نماز خلف امام ادا کند و جفتی تنها ادا کند حال او چگونه باشد حضرت گفت بو
فی النار همچنین سه بار سوال کرد حضرت می گفت هو فی النار بدانکه در وقت نماز
ناحق باشد که سنت موکده است و اعلم ان الصوم مدار ساک العلائق من
تحت الامانة کما ملی الفضاء من جانب الاشرین قوله تعالی و بعده کم بریکم
تحت الاف من الملائکة مسومین و هو من النبی علیه السلام من سنة المدنی
من فضله قال علیه الصلوة والسلام رکعتان منها افضل من سبعین رکعة بدونها
وانه علیه السلام ارسلها فی جمیع الاحوال الی حالة السیری ملة الوداع فقد
قسمین و فصلات حتی الصدر الاول لضعیف الایمان والثانی للمتوسط الایمان
والثالث لکامل الایمان کالامر بالمعروف والنهی عن المنکر و الفضائل فی حقها
کثیرة لکن لو سلنا فما سبق الانوار و بها منقول من شرح المشکوة منقول من
شرح المسمی بالطیبی عن جابر بن جبیر قال سمعت عن استاذی استاذی انه
سمع قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم لف العمامة علی ارتفاعه و لعلاقه
سفل او علو ویعلانهن سفل و علو و بعدم العلائق ان یرید الصلوة قرأه قرآنا
سفل و ان یرید القراءة علوا وان یرید احکام الشرع فتلکهما وان یرید
السیر والصوی بهما جامع العرائض من مصنفات الامام محمد بن حسن الشکر
قال النبی علیه الصلوة والسلام رکعتان بعمامة خیر من سبعین رکعات بغیر عمامة
و گفته اند در دستار سنتی دو هم سنت است اول آنکه سفید جامعش بندد و قطع

بستن بدعت است دوم دستار دراز باید نه کوتاه جهت آنکه بهر عقد ثواب باید
سیوم آنکه بزرگ باید تا کفن شود و ایضا اگر در حیات بوشد و زخم گردد سر کند
و در ترغیب الصلوة است که دستار حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم در میان هفت می بست و سر در هفت گز بود و آنکه در جمعه و عید می بست دوازده
گز بود و لیس دستار که کمتر از هفت گز بود و ادا سنت نکند چهارم آنکه با طهارت
بندد پنجم روی به قبله بندد ششم در سر عقد حی صلوة و سنت از محمد علیه الصلوة والسلام
هفتم استاده بندد و در خبر است که ان موجبات الفقر تکویر العمامة جالسا
هشتم هر جا که خواهد ویران کند و از سر بندد و باید که عقده عقده کشاید چنانکه
بسته بود و در یکبار بر زمین نه اندازد نهم آنکه در آئینه بعد از بستن و یا در
آب بیند و راست لباز دهم با فرش بندد و در طیبی و در شرح مشکوة مذکور
است که قفس ماندن از استنجا موکده است و در ترک او وعید بسیار واقع
است هذه المسائل مذکورة فی تحفة الاخبار من مصنفات الامام الغزالی رح
قال صلی الله علیه وسلم البسوا من ثیابکم البیض وکفنوا فیها موتاکم وقال
علیه السلام ان الله خلق الجنة بیضاء وان احب الثیاب الی الله تعالی البیض فلیلبسها
احیاؤکم وکفنوا فیها موتاکم و چون وضع دستار از برای این است که تا کفن شود سفید
بودن درست است اگرچه یکبار سیاه نیز منقول است و دستار بستن سنت
است و فضیلت او بسیار است **فضیلت مسجد** بدانکه پیغمبر فرموده
است علیه السلام هر که پیوسته در مسجد ادا کند نماز را آن شما ثبوت ایمان او
گواهی دهید قال علیه الصلوة والسلام المؤمن فی المسجد کالسمک فی البحر و
المنافق فی المسجد کالطیر فی القفص چنانکه مکه الله همیشه در عصمت الله و اهل آن خیر
اهل مسجد آن همیشه در عصمت الله باشند حتی که چون دجال لعین و یاجوج ماجوج
بیایند هر که در مکه الله در مسجد داخل شود خلاص شود و ایضا هر که علامت سیاه
در خانه داشته باشد آن نیز خلاص شود و ازین جهت علامت سیاه ادر کفن

هست اند چنین روایت بسیار است هست را در عوارف المعارف
است که چون حکم باری شد که آدم را بیافریند او دوست می باشد و بی
دوست او باشم مهتر جبرائیل و میکائیل را فرستاد که از زمین خاک برگیرند
ابلیس لعنه الله او برآمد که شما را بخدا سوگند است که ازین خاک مگیرید
بازگشتند حکم شد که چرا نگرفتید گفتند که یا رب ما را بسیار سوگند داد شما دشوار
شد آن تیم نگرفتیم بار مهتر اسرافیل را فرستاد او نیز همچنان بازگشت بار مهتر عزرائیل
را فرستاد و ابلیس باز سوگند بخدا داد او قبول نکرد و گفت حامد حق نامن
کرمن بخدا بہم گذاشت و آورده اند که پوست روی گرفت و جمع کرد و آدم را
ازان آدم گویند که ادیم پوست را گویند چون مهتر عزرائیل در درگاه حق آمد
حکم شد که چرا گرفتی گفت از سوگند شما از شما را بحکم داشتم و گریستم حکم باری ح
شد که چون بگیری کرده فالعمل ارواح بندگان که ازین آدم باشد و چون
بابا آدم را آفریدند سر او در مکه بود و پای او در طائف که یکی سه صد فرسنگ
بود و در مصر بجایی که الحال مکه است توده خاک باقی ماند و آن توده را
مکه می نامند الحال بارانه میم بدل کردند مکه شد و آورده اند که آنچه
او اوار مسکر و سوگند بملائکه میداد خاک حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم بود و سوگند از جهت این میداد که ازین خاک بندگان بسیار شوند
و ایشان سعی بخاطر کنند خدا اگر او مستحق عذاب شوند و چون بابا آدم از بهشت
برآمد در بهار روی خود بخاک همان توده مکه بار بار ابراهیم خلیل الله
بعد از آن مهتر ابراهیم که الله را از آن خانه راست کرد و بعد از آن در بنی
اسرائیل مهتر داؤد بیت المقدس راست کرد و در زمان طوفان نوح علیه السلام
آن توده خاک در تمام عالم پریشان شد و آن خاک حضرت رسالت پناه
تیرار الحال مدینه آمد تا روضه ساختن در مدینه شد در آن خاک که بابا آدم محراب
راست کرده بود و آن محراب اصحاب آسمان بردند الحال در آنجا در چهارم

آسمان ازان کعبه رسا ختند که یک دانه مروارید است و او راست آمده
اند و آن کعبه فرشتگان ست که هر روز هفتاد هزار صف ملائکه بطواف میروند
و هر صفی هفتاد هزار فرشته میباشد که تا قیامت هیچ فرشته نوبتی دیگر نیابد
و آن خاک باقی در تمام عالم پراگنده شد تا هر جا که مسجد راست میشود آن
خاک آسمان جاست و آورده اند که در روز قیامت بحکم الله تعالی بهشتی
که تمام حاجیان در و گنجند و از الصراط در گذرند و مسجد نیز چنان شود و تمام
اهل مسجد در و گنجند و از الصراط درگذرند و در احتجاب الفقرا آورده است
که چون کسی در بیابان رود و پس در وقت نماز باید که مسجدی راست کند
و در و نماز گذارد و چون راست کند هفتاد هزار فرشتگان در و قیام می نمایند
و عبادت الله می کنند و تا روز قیامت همانجا میباشند و مغفرت آن شخص از
الله تعالی می خواهند و چون راست کنند شاید که زیادت از پنج سنگ نباشد
زیرا که پنج سنگ و یا کمتر طریق مستحب است تا ملال می شود و در مفتاح
الجنان آورده است که شخصی عاصی و فاجر بود اما خاصیت این
که چون جای خوب میدیدی در آنجا مسجد راست میکرد و بعد از وفات
او را بدوزخ بردند دیدکه ان سنگها همه جمع شده بودند و در راه دوزخ را
گرفته بودند و او را نمی ماندند و حکم شد که برگشتانده به بهشت برید ع
ایضا آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم در معراج بآسمان چهارم رسید فرشته دید که یک
پاو در زمین نمی گنجید و چشمان او به شکل ستاره آسمان بود و چنان
گریسته بود و می گریست که از هر چشم او جوی روان می بود و چون آنحضرت
رسید و سلام گفت او را هیچ خبر نبود از جهت اشتغال او گریه پس جبرئیل خبر
کرد که محمد آخر الزمان است سلام کرد بعد از آن جواب سلام او حضرت پرسید
که گریه چرا گفت هر چه حق آفریده است و می آفریند حساب او بمن حواله کرده است

وحساب او بدیهم احتیاطی بیر یا بر گیری می توانم حساب کرد یکی ثواب کسی که ادا
نماز ده بار در ده روز بگذارد دستند دوم ثواب کسی که ادا ده نماز زیاده درجات
ادا آمد سیوم آنکه در نماز خلف امام ده مقتدی بار زیاده پنجاه و پانصد ثواب
آن امام و آن مقتدیان می توانم در حساب آورد و جای دیگر آورده اند که حضور
در نماز حق ها کسی بغیر امام میں حکم دارند و معلوم باد که جایی که الله اسمه
آسمان گذاشته است سجده بر هم جهان تا آنکه آورده اند اگر کسی را اهل سجده تا
دارد در دل سجده آب دهن انداز د در بیرون رود در دهانش اگر چه مردان احق
زیراکه این موا بر حکم مسجد از دیس باید که بکناره مسجد استد و آب دهن
انداز د که ادب مسجد و کعبه الله را نگهداشتن لازم داند تا آنکه آب دهن جانب
قبله و جانب دست راست و جانب آسمان نه اندازد گویا که جانب رحمن انداخته
باشد و اگر جانب دست چپ زیر پای دلیل است انداز د گویا که بر روی
شیطان انداخته باشد و در **ترغیب الصلوة** منقولست که در مسجد
ربود بر مصلی انگشتان کراهیت است یکی آنکه بی ادبی است دیگر آنکه سجده
کردن بر جای که متصل زمین باشد افضل است چنانکه سجده کردن بر
زمین افضل است از همه سجده ها **حکایت** موافق این شنو آورده اند
که در زمانه ماضی پادشاهی بود یوسف نام جوان و جانب [illegible] و وزیر خلف
او نامدنکی حجاج نام و وزیر منهاج جمله ارکان دولت بودند که مسائل
الیاس و [illegible] ابراهیم ما بر که برآید پادشاهی از دلو و [illegible] گفته که تمام
ست خود را ساز کند پادشاهی [illegible] کرد منهاج در بیت گرفت
اگر پادشاه سوم عدل و احسان و شفقت و رحم بر مسکینان و [illegible] عالمان
وجمهور [illegible] حجاج در بیت گرفت که اگر پادشاه سوم [illegible]
داکا [illegible] وحال عالم گفتم [illegible] ارکان دولت
در سنگ گرفته یکی [illegible] آمده اند احتقر [illegible] دست

دست انداختند بدست هر که سفید آمد بادشاهی او راست آورده اند که چند کرت
انداختند هر کرت سنگ سفید بدست حجاج می آمد پس ناچار شدند او را بادشاه
گرفتند در ایام سلطنت چندان ظلم کردی که اگر کسی نزدیک او نشستی اثر
ظلم بروی شدی و بود و نه هزار اولیا را الله کشته بود که اکثر ایشان سیدان
بودند حضور صادر روزی امام جعفر صادق رضی الله عنه را طلبید و جلاد را گفته
که چون امام جعفر صادق اندرون در آید من دستار او از سرش بگیرم و تو از
قفا گردنش بزن چون امام داخل شد حجاج کرسی زرین خود در پیش امام
انداخت و جلاد را از شمشیر زدن منع کرد بعد از آن از وی پرسید که شما حکم کشتن
کرده بودید اینقدر تعظیم من برای چه بود حجاج گفت چون داخل شد ثعبانی
دیدم دهان باز کرده گفت اگر امام را کشتی ترا فرو خواهم برد و بار دیگر هزار
دولت سیدان را جمع کرده کشتن فرمود چون هزار کشته شدند غباری
پیدا شد که هیچ احدی دیگری را نمی دید و آن دولت کس بجانب روم رفتند
تا چهار روز غباری بود بعد از آن خبر ایشان رسید که بجانب روم رفته اند حجاج
بدبخت رومیان را گفت که ایشان را اگر به من فرستادید فبها والا نه شمایان را
خراب خواهم ساخت پس رومیان بخود اندیشه کردند که اگر اولاد رسول را برای
کشتن بدهیم فردای قیامت پیش رسول چه جواب خواهیم داد و در ولایت
روم دو دولت کس دزدان بودند پیش ایشان رفتند و گفتند که شما قایل شوید
سیدی دیده که شمایان را حجاج طلبیده است و عیال شما را نمی دهد از زر
بدهیم که هفت پشت بخورند والا نه شما را به نام دزدان کرده بکشیم عیال شما را
تفرقه کنیم ناچار شده بیچارگان قبول کردند پس ایشان را راهی کردند چون
ایشان در دل خود فکر کردند که یا رب العالمین مایان بعوض اولاد رسول
صلی الله علیه وسلم خود را قتل دادیم که فردا از شفاعت رسول محروم نمانیم بدرگاه
حق تعالی دعای بیچارگی ایشان قبول شد یک بیزه راه در میان مانده بود

که چون آمد که حجاج در جنگ شد و مردمان ایشان از قبیل رسول الله و از اولاد اصحاب
خلاص شدند بازگشته تولات خود آمدند و دست بوسی و تعظیم می‌کردند که سیدی
الله بود بالله من ذلک چگونه خود را سیدی قرار داده بودند و متعجبانه الهام
کردند از برای حاصلات دنیاوی و عرب ساختند و اقوال فقها بعض از ایشان
صادر شده است آورده اند که الحال اکثر مردمان که خود را سید می‌گیرند
و خود را رفض می‌گیرند و سب اصحاب می‌کنند و خمر خوردن و زنا کردن صحیح و حلال
میدانند و مسئله این است می‌کنند و همراه علم و علمای دین که ثبوت شرع
هست دشمنی می‌کنند و خود را ساخته خوانند و میر یا سید ایشان اولاد رسول
و صحیح النسب نیستند بلکه نسبت خود را تبدیل کرده اند و تغییر فرموده است
که ایشان بوی بهشت نیابند لقوله علیه السلام من بدل اباه و غیر ابائه فالجنة علیه
حرام الحکایه روزی امام حسن بصری از برای گشتن طلبه کسان از پیش
امام حسن رضی الله عنه گریختن گرفت و در صومعه خود درآمد چون ایشان رسیدند
حبیب عجمی که مرید ایشان بود بر در صومعه استاده بود گفتند امام حسن کجاست
گفت که در درون صومعه است چون درآمدند هر چند گردیدند امام را نیافتند برگشته
رفتند چون امام برآمد از حبیب پرسید که دیوانه چرا مرا نمودی حبیب گفت یا
امام از برکت راستی بود که خلاص شدی و الا به دام که چه میشد الحکایه
چون حجاج مرد در خواب دیدندش مانند سگی که در آب افتاده بود و گفتند که خدا
با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید گفتند چرا گفت بدو خاصیت یکی آنکه هرگز پیراهن
خاک سجده نمی‌گیرم حتی که در جنگ می بود دیگر آنکه ... از محرم
را در سجده گاه می‌انداخت دیگر آنکه سنت نماز دیگر را فوت نکرده بود دوم و
آن سنت دیگر چهار رکعت است به یک فاتحه و یک اخلاص مسئله اگر زمین
بلند باشد جامه بر دارد اندازه در دل بگرده اگر از طرف بالا اثر نکرده است
نماز روا باشد و اگر جامه یک طرف بلند و یک طرف باریک است اگر بوسه ...

دیانماز بباید که سمان طرف پلیدی بزمین کند وطرف پاک بالا کند و بدانکه اگر
جامه در زمین اندازد برای نماز چنان کند که گردن او در زیر قدم کند و دامن سوی
سجده گاه برد و همچنان پوست حیوان را در زیر قدم اندازد و اگر کله همراه باشد
و یا نباشد بهر طریق طرف سر پوست حیوان را در زیر قدم اندازد و طرف دنب را
جانب قبله کند مسئله اذا صلّی فی جلد الحیوان فشرط ان تحمل رقبة تحت قدمیه
فان لم تحمل لا یجوز صلاته در مضمرات است مسئله بدانکه پنج بنا مسلمانی
بر دو گونه است بعضی بالفعل اند و بعضی بالقوت اند بالقوت چون حج و زکوة
و بالفعل چون نماز و کلمه و روزه پس اگر خواجه غلام را گوید بر تو کار من فرض است
و کار حق را باید گذاشت و یا غلام گوید که کار خواجه بر من فرض است و کار
حق سنت کافر گردد زیرا که فرض خدای را آنچه بالقوت است
تا مستحق آن نگردد لازم نشود و آنچه بالفعل است لازم است پس هر
کس از آزاد و بنده و مرد و زن بر همه فرض عین است و فرض
عین آن را گویند که هرگز از کسی ساقط نشود خوش گفت آنچه گفت
بیت طاعت اوست فرض عین شده + بر همه خلق همچون دین شده

مسئله در بیان اوقات خمس صلوة اول

وقت صلوة فجر طلوع فجر دوم است و آن سفیدی است
در افق آسمان از جانب مشرق لقوله علیه السلام لا یغرنکم
اذان بلال و آن چنان بود که در زمان رسول علیه الصلوة والسلام
دو اذان بودی در شب اول اذان بلال می گفت برای انتباه خلق تا
اکل و شرب کنند در رمضان و یا تهجد کنند و غفلت نورزند و در سائر ایام
و در وقت بامداد اذان ابن مکتوم می بود پس حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که باذان بلال فریفته نشوید که آن هنوز شب است و اول وقت
نماز پیشین آنگه که برگشتن آفتاب است و آخر وقت

بیان ایمان

او دو چندان گشتن سایه هر چیزی را جز سایه اصلی که جبرائیل علیه السلام
امامتی رسول (ص) نماز کرده است در اول روز بر دیگر گشتن آفتاب بود
در آخر روز دیگر (ص) و چندان بودن سایه هر چیزی بود جز سایه اصلی و اول
وقت عصر بیرون رفتن ظهر است و آخر او غروب آفتاب است و اول وقت
نماز مغرب غروب آفتاب است و توقف میان غروب و مغرب چندان کند
که کسی سه رکعت نماز بجای آرد حتی که اگر کسی شروع کرده باشد در نماز دیگر
و آفتاب غروب شد و او یک رکعت کرده باشد و سه رکعت مانده است
نمازش فاسد شود زیرا که بعد غروب آفتاب هیچ از وقت بحساب عصر نیست و آخر
وقت مغرب غایب شدن شفق است بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه و آن شفق
سفیدی است در کناره آسمان و اول وقت عشا از غایب شدن شفق است
و آخر وقت او تا طلوع صبح ثانی که او را صبح صادق گویند بدانکه اعتبار
ادعای در حق معرفت وقت ظهر است زیرا که تعلق بحسابات مشهور دارد
پس بشمار آن بیان کنیم انشاء الله تعالی چنان و چنان ✣ ✣

اسد بهادون	سنبله اسوج	میزان کاتک	عقرب مگهر	قوس پوه	جدی ماه
۵ش	۵ل	۵ک	۵ت	۵ک	سرطان ساون
دلو پهاگن	حوت چیت	حمل بیساکه	ثور جیته	جوزا اساڑ	✣

بدان ای عزیز که این مقدار دانستن از حسابات در میان علما است تا هر کسی
بداند وقت نماز را شناخته باشد زیرا که شناختن وقت یکی از فرض عین نماز
است بدانکه این دائره تمثال کوه قاف دارد زیرا که کوه قاف گرد عالم است
از این زمین و آفتاب بر آسمان میرود و این سنت سایه اوست و در زمستان
آفتاب بکناره آسمان میرود و بلند نمی شود و در تابستان در وسط آسمان میرود
روز کلان میشود و در کناره کوه قاف نزدیک گشته می آید سایه دراز میشود و در
... ازکوه قاف دور میرود سایه کلان میشود آورده اند که هفت

طبق زمین در نظر آسمان دنیا چون حلقه در بیابانی است و این آسمان در نظر
آسمان ثانی چون حلقه در بیابان است از کلانی و کذا تا هفتم آسمان و باز بالای
هفتم آسمان دریائیست که آنرا بحر الحیوان نامند هفت برابر آسمان و زمینها است
و این همه که مذکور اند در نظر کرسی چون حلقه در بیابان است از کلانی او و باز کرسی
در نظر عرش چون حلقه در بیابان است ذکر عرش و کرسی و بهشتها لقوله علیه
السلام ارض الجنة کرسی و سقفها عرش الرحمن و کرسی از زمرد سبز است
و در وی مرغزارهاست که هر روز مرغزار برابر این دنیا کلان میشود و در آن غذا
براهها اند که هفت برابر این زمین در زیر یک سم ایشان میشود و عرش را شصت
هزار پای است و از یک پای او تا پای دیگر چهل هزار ساله راه است و در هر
پای او هفتاد هزار میدان است از میدانی تا میدان دیگر هفتاد هزار ساله
راه است و در هر میدان هزار بستان اند نورانی و در هر بستان هفتاد هزار شهرستان
و در هر شهر هفتاد هزار سرای است و در هر سرای هفتاد هزار خانه است و در هر خانه
هفتاد هزار زاویه است و در هر زاویه هفت هزار تخت و در هر تخت هفتاد هزار
حوران آورده اند که چون عرش عظیم را خدای عز و جل آفرید بادهم
فرشته را بیافرید که سر او بالای عرش و پای او در تحت الثری آن فرشته
حضرت عز و جل التماس کرد که ربنا فرمانم ده تا گرد عرش عظیم بگردم حق سبحانه
و تعالی فرمان داد که بگرد گردیدن عرش گرد و آن فرشته همیشه گرداگرد عرش
تا روز قیامت بگردد و در هر قدم ده هزار ساله راه است که منقطع نکند تا ابد
الاباد از انتهای عرش خبر نشود و از آن جایگاه که راهی شده است و باز همان
جای نرسد و پیغامبر فرموده است علیه السلام که حول العرش منابر من النور
وفیها خلق من النور که همه چیزهای ایشان نورانی باشد و آن منابر از انبیا و شهیدان
باشند ملک انبیا و شهیدان نیز آرزو برند بآن منزلها یاران گفتند یا رسول الله
از که باشند گفت ان گروه باشند که خالصة لله خدمت عالمان کرده باشند

و هیئت و صورت انسان مانند صورت رسول الله صلی الله علیه وسلم العرض
گرداگرد زمین کوهیست قاف نام هم مقدار این زمین بالای سر اوست و
سرا در رنگ یعنی متصل آسمان است اما اهل دیده گفته اند که رسالها دو
آسمان در میان است وگرداگرد آن کوه ماری محدود است و مقدار یک
شهر در سر خود در دهن گرفته است و آورده اند که چون عالمی دریاها
و جات مانند حلقه و فرشتگان جامهای سیاه پوشیده می آیند و ماتم می کنند
که چرا این مرد افواه است و تمام حیوانات روی زمین از وفات او خبر
شوند و اند و مکین می شوند حتی که آن مار را نیز خبر می شود و از هیبت جان
در سر خود را می خورد و مار روز روزه کرده مقدار شهر دیگر بدهد که کنار این
هست است که زمین خورده می شود و ولایت های نصب شکاف نگیرد رنگ سیاه
و در آن کوه قاف زمین است کثیف مقدار ده هزار برابر این دنیا که برده یا جوج
و ماجوج می نشستند و ایشان از اولاد یافث اند و هر یکی از ایشان میرد تا اولاد
ایشان چهار هزار نشده اند شوند و خورد و مینه ایشان مار می باشد
چون سال قحط باشد بر سر ایشان یک مار می بارد و چون فراخی شود دو
مار و همه انسان کارانند گوشت هست مانند و قد ایشان بعضی از جسم
بلند می شوند و بعضی سه گز بلند و یک و نیم گز صدر دارند و صدای سنگ را
صد گز دور می اندازند بعضی آن قدر یک شهر و تنگ ایشان گوش
انسان است یک گوش را در ته می اندازند و یک گوش بالای خود می پوشند
تمام وجود ایشان مانند خوک است و آن سو آنجا در زمین سفید است که
از آنجا گوشت و لطیف اند و فرشتگان بر آن حیران اند که اگر از آسمان
شود این باید راه ساند از کثرت ایشان و همگی ایشان لا اله الا الله
محمد رسول الله گویند و ما را ایشان عقبا دو هزار زمین از نقره خام است
و عقبا دو هزار از طلا و عقبا و هزار از مشک سفید و عقبا دو هزار از مشک سیاه

ومفتاد هزار برده کبود و هفتاد هزار از عقیق رنگ و هفتاد هزار از زر سرخ
خالص و هفتاد هزار زرد و هفتاد هزار سفید و هفتاد هزار سبز و هفتاد هزار
سیاه و بعده پیغمبر گفت علیه السلام که املاک حق نامتناهی است اگر
بیان کنم زبرای تبر حد ورای ایشان جلال و جمال حق است که بیان
نتوان کرد قال الله تعالی قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر
قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا و این آسمان دنیا از همه
زمینها گذشته است و آفتاب صد و شصت برابر این دنیاست و الحال بر
آسمان چهارم است و پانصد گوشه دارد و هر گوشه پانصد زمام دارد و در
هر زمام پانصد فرشته موکل اند که او را گردان می گردانند و بسرعتی میگذرانند
آورده اند اگر اسب تازی در دواندن از زمین پای بگیرد آفتاب هزار
ساله راه دور میرود چنانکه حضرت رسالت پناه روزی وقت پیشین از مهتر
جبرائیل پرسید که است یا نه جبرائیل گفت لا و نعم حضرت گفت واقعه باز گو گفت
که چون گفتم لا هزار ساله راه بگذشت وقت شد بعد از آن نعم گفتم آورده اند که
در زمستان از آن جهت سرمای شود که بطرف شمال دریا ها بسیار اند بعد از این
معلوم باد که نماز فجر را اول وقت تاخیر می توان کرد ثواب بسیار است حتی که
آورده اند که چندان تاخیر کنند که میان طلوع شمس و فجر صد آیت خوانده شود
و این طریق است که نماز پنجاه آیت بخواند و نمازش فاسد شود بجدید وضو کند و باز
پنجاه آیت خوانده شود لقوله علیه السلام اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر و در نماز پیشین تعجیل
فضل است تا این جملا ادا شود و در اختلاف امامان یا سوی نه افتد و در نماز مغرب
تعجیل کند آورده اند که روزی امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نماز مغرب ادا کرد از سجده بر آمد ستاره
دید یک برده را که آزاد کرد و گفت که تاخیر کردم لقوله علیه السلام لا یزال العبد
بالخیر مالم یصل المغرب باشتباک النجوم و دوازده فریق روافض متفق اند بر که
نماز شام را تاخیر کنند و افطار را به طلوع نجوم کنند پس سنی را باید که خلاف ایشان کنند

در بیان طول شب زمستان

و در فتاوی نوادر آورده است هر که نماز را از وقت خود قصر و تعمداً تاخیر کند
وتشنیع نما در نامه اعمال او نویسند و در نماز عصر تاخیر تا غایت میل اولی بود
و شمس فرمود که اگر بر دهقانان دشوار بودی فرمودی تا عصر را تعجیل
ادا کردندی والا جائز باشد و ماهتاب گفته اند که بود و به حصه رسید سالکان
دور آسمان چهارم است و او را بر گردون می کشند و آورده اند که در مکان
آفتاب سرعت می کشند در کشیدن آفتاب و ماهتاب حتی که در آسمان
چهارم دریاها اند گاه گاهی گردون کم شده در آب می افتد حتی مقدار از مکان
در آب می رسد تاریک می شوند خسوف و کسوف می باشد و آن است که بعضی
عوام الناس می گویند که اینها از کثرت معصیت خلق و یا وفات بزرگی گرفته می شوند
الناس افتاده اند و از تحقیق خبر ندارند چنانکه آورده اند که چون ابراهیم
فرزند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بود وفات شد در آن روز آفتاب
گرفته بعضی گمان بردند که گرفتن آفتاب از ماتم ایشان است حضرت فرمودند که
کرامات ما باب لوحات کسی گرفته نشوند و آن در مکان هیچ از ستارات
ایستاده می شوند تا آنکه بار حکم باری تعالی راست گردند و معلوم باد
که شهور بعضی قمری اند و بعضی شمسی اند و قمری سی می شود باشد و بعضی کم
کم از سی و شهور شمسی سی دارد و اند و سال به حساب شهور شمسی یازده
روز از حساب شهور قمری کلان است چنانکه در لغات صبیان گفته است
علمت لا و لالت لا و لالا الشیء به است + لل کت و کت لل شهور گو است
حمل ثور سرطان اسد جوزا سنبله + میزان عقرب قوس جدی دلو حوت
و گفته اند که در دنیا این زمین همه با دست و پای دوم عاد چون از شهور ایشان
تا آنکه همه ایشان را زیر و زبر ساخت و دیگر در قیامت آن تا که می آید
و یاد دیگر از صور باشد سر بر همراه شود و این عالم را خراب خواهد کرد و این
زمین پانصد ساله راه دریای دارد و پانصد ساله راه بیابانی دارد و قصه

عادیان است که ایشان کافر بودند و از سر بلندی ملند بودند چنانکه یکی از یطرف
کوه میرفت و دیگر ازین طرف کوه میرفت و هر دو باهم سخن می کردند در میان ایشان
هود پیغمبر مبعوث شد و این قوم را دعوت می کرد قبول نکردند پیغمبر فرمود که
ای کم بختان شما از بت پرستی باز گردید و الا شما را هلاک خواهد کرد ایشان
پرسیدند که هلاکی ما بچه خواهد شد هود علیه السلام گفت شما را باد هلاک خواهد
کرد آن سگان بی عقل در کوهها رفتند و بر سر آن کوهها دیوارها مهیا کردند نهایت
کلان وگفتند که ازین دیوارها باد نگذرد روزی جمع شده به پیش هود آمدند
که باران نمی شود اگر شما پیغمبر هستید باران از خدای خود بخواهید و ابر پیدا کنید
هود علیه السلام گفت ابر چگونه پیدا شود گفتند ابر سیاه باشد دران زمان بحکم
خدای ابر سیاه پیدا شد مقدار سر سوزن از ان باد بیرون آمد که همه ایشان را
بربرد آورده اند که یک با دیگری دست می گرفتند و می ایستادند و سنگ
وچوب وخاک بر بالای ایشان می باشید و در زیر سنگ ملشیدند در زیر زمین
دوم خلق خدای اند که قامت ایشان مانند قامت گوسفند است و سرهای
ایشان مانند سر آدمی است و آورده اند که از حیوان یک ایشان در زمین
است حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را پرسیدند که آدمی زاد اند گفت
نه تا که در روز قیامت فانی شوند و الحال یکی از ایشان عاصی نشده است از
زمین سنگهای گرم دوزخ که در زمین چهارم است و آن سنگها را کبریت نامند اگر
یکی ازان سنگها درین جهان آید همه کوههای روی زمین چون موم بگدازند و آب
از روش خود بایستد و در زمین پنجم ماران دوزخ اند و در زمین ششم کژدمان
دوزخ اند مقدار شتران کلان و در زمین هفتم تخت شیطان است و شیطان
را گفته اند که یک اندام او نر است و یک اندام او ماده چون یک اندام را بر
دیگر اندام میزند هر روز ده فرزند میزاید و تخت او را سجین نامند و آن سجین
سنگی است که برابر این دنیا است و میان کاو و اک بالای سنگ دیگر بطرح

[illegible]

هر نوبت برد نهاده اند و از رواج رنا خواران در انجا سد است و این هفت
زمین مدتی تنگ و مربعه هست که آن فرشته هفت طبقه آسمان و زمین است
و بار را در هوا مانده بود پس فرمان حق از بهشت یک تخته آورده تیدار یا قوت
سرخ که هفت طبقه آن فرشته زمین و آسمان کلانی داد و آن فرشته پای خود
نهاد و آن تخته بر پشت گاوی است از بهشت که کلانی او را خدا داند و چهار هزار شاخ
دارد و این تخته بر سر گردن او تا سر وی رسیده است آورده اند
که روزی شیطان رفت و بود وسوسه کرد که چه بار بر پشت خود گرفته‌ای
تا خلاص شوی چون عزم کرد که اندازه فتنه کند بحکم خدای آمد و در دماغ او
در آمد و پیش زنبار داد و سال بیهوش افتاده بود چون بهوش باز آمد
ترک کرد که مگر عالم خراب شده باشد اما چون همه بر جای بود دید
حضرت عزت فرمود که این مقدار املاک من بچه چیز استاده اند که
گمان فاسد کردی که مگر املاک خدا را من گرفته ام پس چون از
فکر شیطان را نجه در راه داده جای تو آن است که فردای قیامت بر
بندگان خود برادم کم آورده اند که از ترس آن خطاب سکته چشم
زرد است و آن گاو در پشت ماهی است که آنرا تری گویند هفت را
گاو کلان است و آن رنگ زرد است ماهی است و آن ماهی از آن رنگ
خبر دارد چنین آورده اند که روزی موسی علیه السلام گفت که یارب
آن ماهی را من بنمای حکم شد که روز دیگر کوه قاف [illegible]
که آب تمام جهان در آنجا جمع می شود دید روان [illegible] را
از آن دو پیچ چون از سر [illegible] دریا [illegible]
[illegible] حیران مانده است که چون کسی [illegible] ماهی قطره
ملک [illegible] اگر این آب [illegible] حضرت قوس [illegible]
مسوقی و چون [illegible] که از [illegible]
[illegible] و دیگر و در قیامت آن [illegible] می آید
[illegible] دنیای عالم را خراب خواهد کرد و آن
[illegible] دارد و با صد ساله راه پهنائی دارد [illegible]

سه روز سنگ سخت اما چون نگه کرد همه روزه یک چشم او ملک شبه بود و دندان آن
هیچ عیسی گفت آمنا که آن ماهی همین است از حضرت نخست نداشنید که لابل این
ماه و ماهیان شنا و هزار ایشان یک لقمه آن ماهی خواهد شد و آن ماهی در دریا
که آن دریا از آن ماهی خبر ندارد و آن دریا را پشه در بر گرفته است و در زیر
آن پشه تاریکی است که انتهای او خدا داند و در زیر آن تاریکی دریاست که
الردا کالا ده هزار برابر این دنیاست که عرض و طول و عمق او برابر است و در زیر آن
زمین است سفید رنگ که از کف دست هموار تر است و در روز قیامت
کربا همان زمین را بیارند تا این مخلوقات در گنجد و در زیر آن زمین نیز دریاست
مو دیگر که در زیر آن باز زمین است و علی هذا القیاس هفت دریاست و هفت زمین
خدا **و آورده اند** که دران زمین ها مخلوقات اند که حسابات آن خدا داند
بر هر سوزن دران زمین نگنجد و عبد الله انصاری رضی الله عنه از حضرت پرسید
و چه آدمی زاد اند حضرت گفت از آفریدن آدم خبر ندارند **و ایضا** گفت
دوم خلق شیطان با ایشان حرکت می کند گفت لا ملکه از خلقت شیطان خبر ندارند
الیا **الغرض** سال تمام بران مردمان دوازده روز میباشد یعنی سی روز
است این جهان یک روز آن مخلوقات می شود و حکمت الهی و در زیر آن زمین ها
نه ملک دریایی است که ده هزار برابر این دنیاست و عرض و طول و عمق او
ترین آب است و آن دریا را حمیم نامند که از خون و ریم و زرد آب عاصیان
یک آن و سخت جوشیده است و ارواح خون کنندگان ناحق دران دریا
از زردش **آورده اند** که در روز قیامت نه ثلثه هر طایفه جدا باشند
دوزخ اند معلق انه ران شان برابر باشد اول زنا کنندگان و اصیل فرو ساتان
را گفته اند که یک اندامی که هر دو روزی مزد و مد ناحق کند هزده روز راه چشم
دیگر اندام مهر ندهد هر ذلی او و در میان هر دو کتف ایشان چون مانند کشتی
سنگی است که برابر این دنیا است باشد و لبهای ایشان چون سیل احد کلان

باشد و مسافتی چندان کلان شود که پیچ و رده راه شب تاری و دوان روان
گران بود و شترهای رهواران چون کوهها کلان شوند که طاقت استادن
نداشته باشند ملک بشری خود دانستند و بانها بالا کشند و تابع یکوه را
و کسی را که در تجارت مال خود داده کند به استالتش کند که کوهها این اشتران چون
کوهها کلان باشند و بسیار باران و کرده اند نقلست که یکی از اصحاب رضی
اشتر در وجه ششصد درم چون این خبر بشام که یکی از اصحاب بود رسید
در عقب آن سوداگر دویدن گرفت چون رسید گفت اشتر را برای کشش
خریدی یا برای بار گفت برای بار گفت از بار شایست زیرا که سم او سوراخ
دارد چون آن تاجر دانسته کرد که بر بایع صد درم کم کرد و دو صد درم خرید
صاحب شتر در پس شام رفت و شکایت کرد که چرا صد درم مرا زیان کردی
شام گفت که من خود را دیدار او را اهل قریه یا از عیاب جدا اخلاص کرده ام
زیرا که حضرت رسالت پناه فرموده است که چون متاع عیب ناک باشد و صاحب
مال آن عیب را با خریدار ننماید و مطلع نکند عاصی شود و هر که اهل قریه بدان خبر
باشند و خبر نکنند همه ایشان عاصی شوند پس متابعت حضرت کردم
الغرض در مرور قیاس برای این طایفهای مذکور و برای کفار و برای جمله عیالان
حالانکه این نور مردکشند سالهای ایران در بازار چهل در پیش آرند از سختی
دیگری آن زرد آب گوشت روی انسان زرد و دران ساعت را مثل ارتیل
گوشت بار رزید و چون دور کنند تمامی گوشت و پوست ایشان ریزه ریزه
در خلاف این بدکاران و جوهات مرشیا را داناشان را و جمله جلا کاران را
سالهای ارتیت بیارند که از مسکت چو کشتور باشد و از برف سفید تر دارد یکه
زیر تو چون در کنند تخاه هزار سال چون یک ساعت ربتان نگذرد
آن زمان رنجی است از برف و ناله و کلان او را گفته اند که ده هزار سال کشور
سر رود سکدم از طرف ما طرف دیگر برسد اگر آن زمین بود وی حباب املاک اکبر

دوزخ لبوختی و در زیران سربوش دوزخ است که طول و عرض و عمق او خدا داند
و در زیران هفت دوزخ است که اول ایشان جحیم نام است و دوم جهنم و سیوم
لظی چهارم سقر پنجم سعیر و ششم زمهریر و هفتم هاویه که همه دوزخها بدان گرم
میشوند و در هاویه منافقان و بر همان دسکیه سوگند بخدا اکذب کند و رافضی
و کسانیکه دین حق را تبدیل دهنده باشد و در زیر ایشان هفتاد هزار پرده های
کبود اند که هر پرده هفتاد هزار برابر این دنیاست و در زیر ایشان هفتاد هزار
پرده های عقیق رنگ اند علی هذا المقدار در زیر ایشان هفتاد هزار پرده های
سرخ خالص اند علی هذا المقدار و در زیر ایشان هفتاد هزار پرده های زرد اند علی
هذا المقدار و در زیر ایشان هفتاد هزار پرده های سیاه اند علی هذا المقدار
و بعد ازان حضرت رسالت پناه فرمود که جلال و جمال حق است که در حصر نه آید و
نه در بیان آید و بصراط را گفته اند که پشت ماری است و آن مار دوزخ است
و نام او فلنجاست و در تمام سال دم می کشد چون باد در بینی رانند و رود
گرم باشد و تابستان می شود و چون از بینی بیرون رود سردی باشد و زمستان
شود و معلوم باد که آفتاب درین جهان بحکمت الهی یکسان نمی تابد چنانکه
آورده اند که بطرف شمال ولایتی است که نماز عشا مر ایشان نمی باشد زیراکه
چون بامداد ادا کنند و ظهر و عصر و مغرب بار صبح صادق میدمد و نام آن ولایت
سباعت و مردمان آن ولایت نهایتی ظریف اند و بطرف چین شهریست که بلغار
نامند که در تمام سال چهل روز ایشان نماز عشا نمی باشد زیراکه ظرف نماز وقت
است پس بعدم وقت عدم نماز لازم آید و بطرف مشرق ولایتی است که شش ماه
در انجا شب میباشد و شش ماه روز که اصل همه دریاها از انجا راهی شده است
و همه ولایت پر از برف است حتی که آورده اند که هر پرنده مرغی از حیوانات
که در انجا رسد برف می شود و در شش ماه تابستان چون آفتاب بمیان آسمان
باشد بران ولایت روزی باشد و برف می گدازد و دریاها کلان میشوند و شش ماه

زمستان چون آفتاب کناره آسمان بود و سال و لایت شب مانده در
سار بد اکمکم بار بار ساقط گردانید از دست ار رمه خواه ماه خواه وقتها
یعنی اگر دیر آورده شود ادا شود و اگر از وقت آورده قضا شود
پس هیچ شی را نباید که اوقات را نگاه بدارد و اما آنچه متعلق بوقت نشده
دران حساب تمام باید کرد و زیرا که هر نفس که برمی آید گویا که گنج گنجی از
دیوار عمر تو خراب شود و هر نفس که می آید سیبی گوید که من فردای قیامت
گواه تو ام هرچه از عبادت می کنی بکن و هر روز هم حساب بگویند و هر
قدم که گرفته می شود گویا که سحاب قبر می جیا نکه بزرگواری گفته اند که
درون خانه قبر را نگاه دیده بود و علی الصباح غسل میکرد و ندبه می نوشت
دران خواب می کرد و می گفت یارب امروز مهلتم ده که تو شته این جا بیارم
تمامی روز و شب عبادت الله صرف میکرد و می گفت که ای بدن کاهلی مکن
که فردا را نخواهد ماند که تا در تمام عمر چنان می کرد **حکایت** یار ید
بسطامی در رساله خود آورده است که طفلی در باغ اشیاء داشت و در
ایام بهار عمر خود را بخورمی و خوشی و ذوق و شوق گل می گذرانید اما چون
ماه خزان رسید طفل در انکار کرده تماشای باغ را از برگ و گل ساحت آن
از انجا خراب شد و دید آن درخت خانه مورچه بود که در تمام ایام صیف
توشه در زمین جمع کرده بود و در زمستان در درخت شد و از خانه بیرون
می آمد طفل را تا چار شده در پس آن مورچه رفت و سوال کرد که ای تا
قدیم مدت مدید در پیچا هم گذرانیده ام الحال چون کم حرحم حسری چسی بده تا
خدا گیم مورچه گفت که ای طفل بی عقل به بهار چه کی توان شد زیرا که ماه
خزان در پس است و میگذرد و به ایام بخوری خود می گذرانید که موسم خزان
رسید گیر که آن مورچه کرده بود که تا از آخرت در پس است الیا حکایت
ظالم ابی گمشده اند که غلام سیه بخت خواجه حکایت بود چون خواجه را در حرم آمد

اورا آزاد کرد و پاره زر بداد پس غلام راه کعبة الله گرفت چون در کشتی
در آمد بقدرت الهی کشتی بشکست و بر یک تخته ماند و آن تخته بر جزیره
بیرون آمد چون چند روز در آنجا ماند بغایتی گرسنگی و تشنگی کشید ناگاه
دید از طرفی جمع سواران پیدا شدند و اورا لباس خوب پوشانیدند و طعام
شراب خورانیدندش و بر اسب سوار کردند و راهی ساختند پس شهری رسیدند
بغایتی آبادان و زیبا تخت منقش و آراسته و اورا بر تخت نشاندند و چندین
لشکر بعدد و چوب داران و غلامان پیش او استادند غلام بغایتی متحیر شد
گاهی گفتی که مرده‌ام و باین درجه رسیده‌ام و گاهی گفتی که خواب دیده‌ام فی الحال از ایشان
سوال کرد که این چه حالت است گفتند که شما را پادشاه ساختیم و شما بدانید مردم
نه اید و معلوم باد که خاصیت پایان چنان است که چون یک سال بگذرد در ولایت
ما جایی است که هرگز اثری آب نشان ندیده است و نه سایه درخت دارد
و پادشاه خود را برده در آنجا اندازیم می میرد پس ما یان قریبی با میگردیم هر که
از بنی آدم خواه مرد خواه زن می یابیم پادشاه میکنیم غلام گفت که مرا نیز خواهید انداخت
گفتند آری گفت حکم من قبول میکنید یا نه گفتند اگر گویی الحال تمام مردم خود را
در آب اندازیم و خلاف امر شما نکنیم غلام گفت بروید و آن جای را بیابید رفتند
چون آن جای را بغایتی صعب ناک دید غلام مرد حکیم بود فرمود تا در آن جا
عمارتها و سراها و خانه‌ها راست کردند و درختان از اینجا می بردند و در آنجا
نهال میکردند حتی که از خانه‌های ایشان غله می برد و در آن خانه‌ها
انداخت ایشان به پادشاهی او دلگیر شدند و آن موسم را نگاه میداشتند چون
آن وقت شد غلام را برده در آنجا ماندند و ایشان برگشتند چون آمدند دیدند
که در این ولایت هیچ خوشی و خرمی نمانده بود بلکه همه خراب و ویران بود
پس ناچار شدند و نزدیک آن غلام رفتند و در آن جا او را بپادشاهی
قبول کردند و در آنجای باشیدند پس همین مثال است کار دنیا و آخرت

لقوله علیه السلام الدنیا مزرعة الآخرة پس بدان ای عزیز القریب [illegible]
ثواب اخروی حاصل شود مگر بجای آوردن اوامر و نواهی دنیا و نوافل کما قال

حدیث قدسی لا یزال العبد یتقرب الیّ بالنوافل و معلوم باد که بعد از ایمان اصل

عبادتها نماز است لقوله علیه السلام الصلوة معراج المؤمنین لا صلوة الا بحضور
القلب و در میان سایر نوافل هو افضل نماز است [illegible] حسنات و نوافل
نماز روزه سال تمام با توجه را فائده حاصل شود و باید که بر نماز نفل و روزه
نفل که کسی بجا می آورد نیت آن تکمیل الفرایض کند و اگر فرض و صدقه بدهد است نقصان
زکوة کند با کمر زر درهم از بعض شده باشد تا باید درست شود و معلوم باد که ما
نفل سایر تمام ادا کردن و وجه آن ثواب است که در عقود ادا کند و اگر به [illegible]
واجب و درات خواندن در نوافل و همه رکعات مهم است [illegible] نوافل
نماز روزه داد حساب که اوراد مقرب [illegible] واضح گردیده است چون
الانوار و منهل الصافی و اوراد فتح الفتوح و جنة الفردوس و غیر ذلک هم
احادیث اسوة در کتاب خواند اوراد آورده اند اول بعد از طلوع صبح
صادق باید که بغیر وضو بکار دنیاوی مشغول نشود که گفته اند هر که بغیر وضو بکار
دنیاوی مشغول باید بعد از طلوع صبح صادق در روز قیامت همان کار او را
آتش دوزخ گرم کند [illegible] کلام دنیاوی
[illegible] سنت نماز فجر را باید که در خانه ادا کند و این دعا بخواند اللهم

اجعل نورا فی قلبی و نورا فی صدری و نورا فی لسانی و نورا فی راسی و نورا

منی اللهم اجعلنی نورا یا صاحب النور فاغفر لی ذنوبی و اعتقنی من النار برحمتک

یا ارحم الراحمین آورده اند که اوراد حبیبان این است که سوره [illegible]
بخواند [illegible] و نصر الله [illegible]
آن [illegible] برای حاجت [illegible]

[illegible] لیلة القدر [illegible]

یا منان یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام ثواب یافت
و نیز اگر اینها بعد از اسمای مذکوره را بر پاره خاک از قبر بدمد و بران قبر اندازد هیچ عذاب
بران گور نماند اگرچه مستحق عذاب باشد و بیست کرت این بخواند یا قیوم فلا یفوت
شیء من علمه ولا یؤده **و خاصیت** این اسم مذکور این است که بر هیبت شک
یکان بار بخواند و در آب اندازد فی الحال گم کرده تیغ بیابد و اگر بعد از صبح صادق
بیست و پنج کرت بخواند بسیار ثواب است و چون بجانب مسجد رود برای ادای فرض
فجر در راه آیت الکرسی بخواند و سبحان الله وبحمده استغفر الله صد بار بخواند و ایضا
چند کرت استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه اسأله
التوبة و معتاد کرت وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ان الله لغفور رحیم
بخواند حق تعالی فرزندان او را محتاج کسی نکند و صد بار یا بصیر بخواند و چند بار
یا سمیع بخواند و چهل بار یا عزیز بخواند که ثواب هیچ نعمت از حق تعالی نخواهد گذاشت
و اگر چند بار بخواند عزیز مرد و سرای گردد و چهل کرت بخواند یا حی یا قیوم یا حنان
یا منان یا بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام ان تحیی قلبی بنور
معرفتک یا الله یا الله برحمتک یا ارحم الراحمین و پیغمبر فرموده است صلی الله
علیه وسلم که خانهای خود را پر نور کنید یاران گفتند یا رسول الله چگونه باشد گفت
بدو چیز یکی سنت بامداد در خانه ادا کنید و فرض در مسجد و دیگر فرض نماز در مسجد
و وتر در خانه آورده اند که هر که وضو کرده بجانب مسجد راهی شود ثواب حج
قبول را برابر هر قدم می یابد و ثواب مهاجران می یابد و بعد از ادای فجر اگر امام باشد
روی بجانب مشرق آرد و اگر مقتدی باشد روی به سمت قبله نشیند زیرا که پیغمبر فرموده
است صلی الله علیه وسلم هر که بعد از ادای فجر روی به قبله نشیند و یاد دارد تسبیح
و تهلیل مشغول شود تا بر آمدن آفتاب چند حاجت ده کار بر او آسان کند اول
در دنیا و ام وا نگردد و در دل جمله مومنان و خلایق دوست گردد و تلخی جان کندن
بر او آسان شود و سوال منکر و نکیر را جواب دهد و قبر او روضه بهشت شود

دار گرداند قیامت در سایهٔ عرش نجات یابد و نامهٔ اعمال او بدست راست
او دهند و از پل صراط چون برق جهنده بگذرد و در بهشت بی‌حساب رساند
و دیدار بیچون خود روزی گرداند و در جوار بندگی و مصاحب ایمان جنت
الفردوس او را روزی گرداند که هر که بیعت کرد یعنی ایمان بگوید بسم الله
الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله بیعت کنانید و حق تعالی در
میعاد اول تاریکی گور بر وی آسان شود تا آن که در آن روز آخر که بیند در تیر
و بیعت در آن سر بندگی در هیچ روی رسد و حساب قیامت بر وی آسان گردد
و کتاب اعمال او بدست راست دهند و بر پل صراط چون برق بگذرد و در آن
دنیا محتاج کس نشود و دست بر دارد و این مناجات بخواند الهی ملکا جبارا
ای حامی و حافظ را ما همه مسلمانان را ایمان داری و ما ایمان می آریم
در جمله اولین و آخرین در همه شاه خود نگاه داری و شفاعت محمد علیه السلام
حاضر گردانی و بخاتمه نکو گردانی و دیدار بیچون و بیچگونه خود نصیب گردانی و بر
پل صراط آسان گذرانی و بهشت جاودان را کرامت گردانی و سکرات الموت
الهی جان کندن تاریکی گور و سوال منکر و نکیر آسان گردانی الهی ملکا
پادشاها در آن ساعت که ملک الموت قصد جان ما کند و ابلیس لعین قصد ایمان ما
کند ایمان ما را از وی نگاه دار و همه مسلمانان را از غارت شدن دشمن نگاه
داری الهی از خواب غفلت بیدار گردان دیدار بیچون نصیب گردان و
در رضا و طاعت ده و یقین و نصرت ده کار ما را
معادل و ملائکت ده و حاجیان را سلامت ده و عالمان را علم آخرت ده و
عاصیان را مغفرت ده بیماران را شفا و عافیت ده و در گوران را رحمت ده کار ما را
سلامت ده و مردگان را آمرزش و مغفرت ده ربنا لک الحمد یا رب العالمین
و یا خیر الناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین بعد ازین اگر کسی را ولد
نباشد و حاجت از خدای خود خواسته باشد بکند بگوید که ای امام بیعت کنید و دعا کنید

روزه نفل و نماز ادا کند روا باشد و ثواب بیابد و در تفسیر ملا یعقوب
کابلی آورده است که روزی مریدان شیخ نجم الدین کبری بحضور شیخ رسیدند
شیخ گفت مرحبا دادمارا که آب خوردن بیارید مگر یاران تشنه ماندند یکی
از ان میان گفت که حضرتم من روزه دارم شیخ گفت لی اجازت مرزوا
روزه نوافل را افطار کرد و از سلسلهٔ چشتیان و سلسلهٔ شطاری این فقیر چند
ورد اوراد رسیده است بیان کنم اول سه کرت استغفر الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم واتوب الیه واسأله التوبة بگوید بعده سی و سه بار سبحان الله
سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و سی و سه بار لا اله الا الله بعده
حلقه شود و نشیند و اسم الله را بر زبان راند تا پنهان آفتاب بعده سورهٔ یس
بخواند بعده سوره کافرون و اخلاص و معوذتین هر یک سه کان بار بخواند و سوره
والفجر ولیال عشر بخواند و از سلسلهٔ کبرویه از سید علی همدانی مرشد محقق خواجه
اسحاق ختلانی و از و لسید السادات سید احمد نوربخش و از ولد فرزند خود سید
یوسف نور و از و لفرزند خود و سید السادات شیخ المشایخ و الاولیا قطب
الاقطاب فرد زمانه سید علی تبریزی قدس الله سره العزیز اجازت سلسله
اوراد سید علی همدانی رسیده بود و از وباین حقیر مصنف رساله رسیده است
تا اگر کسی اجازت این سلسله یافته باشد بعد از تجدید و مشغول شود و این
اوراد از هزار و چهار صد مرشد گرفته است یعنی در یکی را جمع کرده مجمل ساخته
است و امیر سید علی همدانی گفته است که چون این را جمع کردم بطواف مکه
و زیارت قبر حضرت رسول رفتم چون زیارت قبر کردم حضرت در خواب از
چادر خود کشیده بمن داد چون بیدار شدم در دستم بود و در روایت دیگر
آورده است که لا ابل چون از ولایت خود بر آمد بسبب آنکه آدینه را اندکی
هرگز روی بمشرق نمی نشست بلکه همیشه روی به قبله می بود در روزی خلیفه آن او را
دعوت کرد و دعوتش اجابت نمود خلیفه خود آمد و در پیش او بنشست

اوراد چشتیه در بیان

امیر دی از قبله گردانید خلیفه گفت هرگز روی از قبله نگردانید بدانحال حرا
گفتار وی شماردی گشتابدم خلیفه گفت از ولایت من بدر شو امیر گفت از حب
طهر خواستم بولایت تو طرد شود چون وقت ظهر رسید تو وقت نشین امیر اینجا بت
سپیدوار بروز سه دارنت قربانا آدم صلوات الله علیه رسیدند در باب بربانا آن
گفته اند که می انحال حولی وسیتی کسی پیدا می شود در اکه در ایجا رمین مکان نگنا
ویست ان حی مد اگر بری خوب باشد طلا بدست او میرسد و اگر زمست
باشد آس بدست او مرسد چون امیر در انجا رسید در خواب شد حضرت رسالت پناه
پناه صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که این اوراد را از جا در جو دکشیده اند آن
ولست ای در ره در که ان را گواهند ثواب اولیا یا ند و هر که با خلاص تمام این ادار خوانند
دواب اسما با مداگر و سر لفظ او لطر کند حسرت گیرد چون امام بیدار شد در دست
بافت از ان طرف کشمیر رسید و مدت مدید در کشمیر بود و از انجا با جمیع اصحاب
راهی شد در ولایت لت رسید مدتی در انجا مکث بود که در ان ولایت
بر حمت حق بدار البقا مدار الفنا رحلت نمود چون این خبر بولایت ماوراء النهر رسید
مریدان انجانب او آمدند و اهل ایشان می خواستند میان مردی از ولایت ایشان
لشکر آمد آن لشکریان ظفر یافتند بعده امام در خواب نمود دیش که ایشان
من بیجا دفن کسید و الی من در ان ولایت بر بدیم حیران گردیدند چون
روز دیگر دیدند صحرا پر رحم و تن زد شود چون بولایت بلخ رسیدند مریدان بلخی
او را چو کردند آن لشکر ظفر یافت امام در خواب نمود دیش که مراد بلخ جا
دفن کسید دفن کردند چون روز شد دیدند که بر سر تابوت نهاده بود و از انجا
بولایت خود در زدند و معلوم باد که تسبیحات بانگشتان حساب کردن
افضل است و آن نیست که به تمام انگشتان حساب کنند که این رسم حیوان است
تسبیحات بمیراث آن است که بسه انگشت می کنند و انگشت حساب نگیرد
بن خنصر و بنصر و وسطی می کنند و بانگشت شهادت و ابهام حساب نگیرد

چنانست که اول خنصر در کف دست گیرند و بنهند بعده بنصر بنهد بعده وسطی بنهد
بازنهاد اول خنصر بردارد و باز بنصر بردارد و باز بنصر بنهد و وسطی بردارد و باز بنصر و خنصر
بنهد و بردارد و هفت شود و باز بنصر بنهد خنصر بردارد و باز وسطی بنهد باز خنصر بنهد
تا ده شود و در این هنگام انگشت سبابه بر ابهام نهد یعنی بر سر ابهام نهد که این
موضع ده است و چون علی هذا الحساب ده دیگر زیادت شود سبابه را بر بن ناخن
ابهام نهد تا بیست شود و چون ده دیگر زیادت شود سر انگشت ابهام در اول
بند انگشت سبابه بنهد تا سی شود و باز ده دیگر بر بند دوم نهد تا چهل شود و بعده
سر انگشت ابهام در بند انگشت خنصر نهد تا پنجاه شود و بعده باطن راس سبابه
بر بالای راس ابهام نهد تا شصت شود و بعده سر انگشت ابهام را بر بن سبابه
نهد تا هفتاد شود و بعده باز سر سبابه در بن ناخن ابهام نهد که اول در حساب
بیست بود و الحال هشتاد شود و بعده سبابه را در اول بند ابهام نهد نود شود و بعده
سر سبابه در بن ابهام نهد تا صد شود و علی هذا المثال با انگشتها نکته نزدیک همان
خبر برداشتن ایشان اما در اول برداشتن رفع خنصر چهار و رفع بنصر پنج میشود
و این در حساب است و در سایر کرات نیست مگر بار حساب ده و دیگر شروع کنند
و همچنان هر کرت ده حساب کنند و بگردانند تا ده در ده صد شود و این تسبیحات
بچیزی که از چوب کردن و غیره گرفته باشند و در ایام رسول الله نبود و
و نیز نزدیک امام شافعی روا نیست اما نزدیک علما روا است که این را بدعت
حسنه گویند آورده اند که جنید بغدادی از دست خود می انداخت یکی از
صاحب دلان پرسیدش که ظاهر را باید انداخت و به باطن باید مشغول گشت گفت من
از برکت این ظاهر به باطن رسیدم ازین جهت دوست دارمش بعد از ادای
بامداد ده کان یا رزاق بخواند و لطف فتح رزق بدید آورده اند که حق تعالی
ازان جهت رزق دشمنش که او ظالم او هیچ خبر نباشد و دست راست در سینه
بنهد و معتاد یا بار الحلیم الذی یعلم السر و الاخفی بگوید هر چه شنود یادش شود

وصد بار کرت اسم یا فتاح دست راست بر سینه نهاده بخواند هرچند که دفن کم
سینه پس شرح گردد و بعده تسبیحات عشر بخواند کما سنذکره ان شاء الله تعالی
فی الاوقات صد بار کلمه لا اله الا الله الملک الحق المبین بخواند بعده صد بار اللهم
صل علی محمد و علی آل محمد و بارک وسلم علیه و بعده صد بار سورۀ اخلاص
بخواند بعده صد بار عالم الغیب والشهادة بخواند باطن او جای نور شود گر
شود و یاد حق آید و سه بار ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صد
بار الحمد لله علی کل حال جمله نعمت بر او آسان شود و صد بار یا رحمن
و صد بار یا رحیم بخواند و سنگ چند در کیسه از دل او بر رود و دو یا سبح کس علا آن کس بار
و صد بار یا وارث و صد بار یا وهاب صد بار اسم الباری اگر بخواند او خواهد
کار رحمت روی اسرار او در فرماید و تقالب همراه در آسمان برند باید که
عقب هر نماز بخواند و بعده از سلسلۀ سهروردی که باین فقیر رسیده است سه
هزار بار بسم الله بخواند و اگر در عقب هر نماز سه هزار کرت اسم الله بخواند با
هزار شود او را آسمان را ذاکر گوید و بعده بعد از بر آمدن تمام آفتاب بالا برق
کند دو رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه سه کرت اخلاص بخواند بعده شکر بود
به همین قدر بعده دو رکعت نماز شکر الله همین قدر ادا کند یعنی یک فاتحه
سه کرت اخلاص بعده دو رکعت نماز استخاره ادا کند در رکعت اول بعد از
فاتحه یک بار سورۀ کافرون بخواند دوم بعد از فاتحه سه کرت اخلاص بخواند
و دعا از او را و احاجات خواهم بیان کرد ان شاء الله تعالی بعده دو رکعت نماز استخارا
بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه سه کرت اخلاص در عوارف المعارف
آورده است که در یک رکعت اول این نماز سورۀ واقعه تمام کند و در
رکعت دوم سورۀ سبح اسم ربک الاعلی الذی ادا کند بعده دو رکعت صلوة الاوابین
ادا کند آورده اند هر چند که بادر زنهد برار بجا سده باشد جوسته و شوند
و هر چند گناه کار باشد آمرزیده شود و در رکعت اول بعد از فاتحه یک آن بار

ایت الکرسی بخواند و سه کان کرت اخلاص و در رکعت ثانی علی بذ القیاس بعد ... کرت اینده عا اللهم یالطیف الطف لی و لو الدی بلطفک الخفی کما تحب و ترضی برحمتک یا ارحم الراحمین نکته درسبب نزول این دعا گفته اند که روزی خطاب بعتاب حضرت عزت بر موسی شد که ای موسی در حضرت من سخنان دلاور می توان گفت که من دیار وجبارم مهتر موسی پیغمبر گفت یارب منکه کلیم شما باشم مرا هم ترسی هست در درگاه شما خطاب عزت شد که ای موسی مانند شما کلیم را چندان ترس است که کسی در شب تاریک رود و اسباب جنگ نداشته باشد و همراه هم نداشته باشد و مقتدا در جایکه شیران آدمی خوار راه او گرفته باشند حال او چگونه باشد مهتر موسی سوال کرد که یارب مانند من کلیم را چنان کنند چگونه باشد خطاب شد که ای موسی مانند شما کلیم را چنان بود که کسی گوسفند زنده را از پوست کشد و باز بریاند و باز کشد بکذا تا هفت کرت بر وید و نکشد مهتر موسی از سوال آن خطاب چندان گریست که سینه مبارکش گویا که ترقیدن گرفت و بعد ازان خطاب حضرت عزت رسید که ای موسی هر که این دعای مذکور بخواند جان کندن او چنان آسان کنم که چون کودک پستان تا در دهن گرفته باشد و در خواب رود بعد ازان یالطف کرت یا ظاهر بخواند و صد کرت یا باطن بعده چهار رکعت نماز بگذارد که ثواب او از حد و عد بیرون است در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص هفت بار باز در دوم بعد از فاتحه والشمس وضحیها یکبار و چون از قعدهٔ اولی برخیزد در ثالث و رابع بعد از فاتحه یکان کرت آیت الکرسی بخواند و سه کرت اخلاص بعده نماز هفته بگذارد و اگر روز شنبه باشد چهار رکعت بیک سلام در رکعت اول بعد از فاتحه آمن الرسول تا آخر یکبار بخواند بعده صد بار این تسبیح گوید لا اله الا الله الغفور الجلیل یا عزیز یا جلیل و در روز دوشنبه دو رکعت اخلاص و معوذتین سه کان بار بعد از سلام این تسبیح گوید صد بار

دعاهای ... بان

نماز ... روز شنبه

اللهم صل علی محمد النبی الامی و در شب سه شنبه دو رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله
سه گان بار و بعد از سلام هفت بار سورهٔ فاتحه خواند و باز دو رکعت در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص سه گان بار بعد از سلام صد بار لا اله الا الله خالق الخلق
و در روز چهارشنبه دوازده رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین سه
گان بار و بعد از سلام صد بار لا اله الا الله خالق کل شی قدیر و در شب پنجشنبه
دو رکعت بعد از فاتحه کافرون یکبار و اخلاص ده گان بار و صد بار بعد از
سلام این تسبیح بخواند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و در روز جمعه اول نماز اشراق ادا کند در
حال بود که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود هر که روز جمعه مسجد
جامع حاضر شود و گرد در ایوان و ایشان حاضر شد گفت یا رسول الله بعد
دو رکعت از مسجد جدا شود پس هر که بعد از اشراق روز جمعه این نماز کند اول دو
رکعت بعد از فاتحه سورهٔ فلق یکبار و در دوم بعد از فاتحه سوره ناس یکبار و بعد از سلام
هفت بار سورهٔ فاتحه بخواند بعده هشت رکعت به دو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه
اذا جاء یکبار و اخلاص بیست و پنج بار و بعد از سلام هفتاد بار لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم پس حضرت فرمود علیه السلام که گذارنده این نماز مثل حاجی
خود در بهشت رسید و یا به مقدار ثواب هفت [illegible] خواهان که نماز جمعه ادا کند
او را عطا کرده شود آورده اند که چون ثواب این نماز حضرت رسالت پناه صلی الله
[illegible] فرمود جمله صحابه چنان خوشحال گشتند و شکران و [illegible] و سماع [illegible]
کرده بودند اگر تا آن احوال دادند که از سوال شما ما را [illegible] عظیم دست آید
و [illegible] نماز چهار رکعت جمعه ایمان به یک سلام ادا کند در هر رکعتی
بعد از فاتحه ده بار اخلاص بخواند و بعد از سلام صد بار لا حول [illegible] تا آخر
هیچ گناه و زوال ایمان نشود و [illegible] رکعت [illegible] در رکعت اول
بعد از فاتحه اخلاص بیست و پنج بار و در دوم قل یا ایها الکافرون سه بار و اخلاص [illegible]

نماز شب سه شنبه

نماز روز چهارشنبه

نماز شب پنجشنبه

نماز روز جمعه

[illegible]

بار و در سیوم بعد از فاتحه الهکم التکاثر سه بار و اخلاص پانزده بار و در چهارم
بعد از فاتحه آیة الکرسی سه بار و اخلاص بیست و پنج بار بعد از سلام لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین جمله حضمان و دوام داران او را خدا تعالی خشنود گرداند
و دو رکعت دیگر بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره والناس بیست و پنج بار
و دیار بچون و بچگون حق تعالی روزی او کند و بعد از سلام هفتاد کرت این تسبیح
بخواند لا حول و لا قوة تا آخر و در روز شنبه دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از
فاتحه سوره الکافرون یکبار و اخلاص سه بار و بعد از سلام لا اله الا الله الملک
الحق المبین محمد رسول الله و بعد از این نماز هر هفته نماز ضحی ادا کند که اندک
او دو رکعت است و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص چهار کرت بخواند و آورده اند
که اگر در چهار رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند
و در رکعت دوم بعد از فاتحه الم نشرح یکبار و اخلاص سه بار و اگر چهار رکعت آخرین
در رکعت اول بعد از فاتحه والشمس وضحیها یکبار و در دوم بعد از فاتحه واللیل اذا
یغشی یکبار و در سیوم بعد از فاتحه والضحی یکبار و در چهارم بعد از فاتحه الم نشرح
یکبار پیغمبر فرموده است که هرگز او را و فرزندان و عیال او را حق تعالی محتاج
کس نکند **و معلوم باد** که اگر کسی در سفر باشد دو رکعت ازین ضحی لازم است
که ادا کند و ترک ننماید زیرا که آورده اند که چون صاحب این وظیفه ترک کند
ملائکه بسته ترحیم در عقب او فریاد می کنند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
فرمود مر موسی اشعری را که اگر تمامه نمی توانی باری چهار رکعت نماز را ادا باید
در رکعت اول قل یا ایها الکافرون یک بار و در رکعت دوم اخلاص یکبار و در رکعت
سیوم فلق یکبار و در رکعت چهارم والناس یک بار و بعد از سلام این صلوتها
مذکوره بخوانند تا خلاف جمهور ان کرده باشی زیرا که ایشان نماز ضحی را روا نمیدارند
و بعد از سلام سر بر زمین نهد و هفت بار یا وهاب گوید و مناجات بدرگاه حق
کند و بخواند الحمد می خواند و تسبیحات بعد او صد بار اللهم اغفر لی وارحمنی و عافنی

وتب الی الله تاب الله ان الله التواب الرحیم فرد و صد بار یا جامد یا فاطر یا سیدی علی یا
محسن یا احسان هر چه شود دعا بخوانی بکند و قوت حافظه یکسان حاصل شود
هر که هر روز جمل و یک بار آیت الذی بخواند سر خرو ی هر دو جهان گردد و اورا
و فرزندان او را حق تعالی محتاج کسی نکند و اگر از برای حاجت در جهان آیل
دیکبار یا حی یا قیوم ان تقضی حاجتی و اغنی عن من سواک بخواند بر آورده خیر گردد
و بعد از ین طالب حق را باید که همیشه در باس انفاس خود باشد تا اگر یک
زمان از حق غافل شود با شد وفات او در بیابان ملکوت حرج و اپس بر آگنده
شود که اینان طالب دوات بالت حیا بکه آورده اند که روزی جوانان
بدل معتقد زیارت امام حسن نوری کردند یکی از ان دو کس عالم بود و جمیع آیه
عبادات چون ایشان نزد یک شهر او رسیدند دو گره هم سخن می کردند
که امروز امام حسن نوری در عالم مانند یکی از ان جوانان که جمیع اسلمه عالم بود
دیگر را خبر کرد که واقع چنین است تغییر بیند بعد از ان گفتند که زیارت قریش
بکنیم چون هر دو یک جانب امام رسیدند امام زنده از جانب آمد تا که هر دو
تکبیر بند امام رسید که همراه خراست گفتند که واقعه چنین است امام فریاد
بر آورد و گفت که آری همبر در شود و هست کل نفس ادا حرج بیر در گرابید
خصوصیت من امروز ساعتی غافل بودم تا آواره دعات من در بیابان
ملکوت پراگنده شد و راه صحرا در پیش گرفت چون در بیابان رسید
عاشقی تشنه بد رسر جایی رسید اگر ریس و دلو بودی آب می کشیدم
اندرین بود که آهوان رسیدند امام از سر جاه دور شد که تا آهوان حکنند چون آهوان
ساره جاه رسیده آب جاه یک بارگی بالا آمد همه ایشان آب سیر خوردند
بعد از ان چون امام رسید که آب خورد آب یکبارگی فرو رفت امام گفت بار
آهوان آب می دهی و به بنده صادق خود نمی دهی هاتفی آواز داد که تو امید
بدلو و رسن کرده و ایشان امید کرده بودند از سوال آب حطاب امام زانکی

در کوهی شد و سر در بیابان نهاد جوان را دید و آن جوان چون نزدیکش رسید
گفت السلام علیکم یا حسن نوری امام بعد از جواب گفت چه دانی که من حسن نامم
و نام پدر من نوریست گفت آنها که خود را بتصرف حق سپرده اند از همه چیزهای
خبر اند و نه چون تو که توکل بر سن و دلو کرده بعد از آن آن جوان گفت که طریق
ملازمت ما و شما چه میدانید که غرض چیست گفت لا گفت من خواهم مرد و مرا
دفن باید کرد گفت از غیب نمیتوان گفت جوان طهارت کرد و سر بر زمین نهاد
و وفات شد چون او را دفن کرد و بر سر قبرش نشست و دعا خواندن گرفت
جوان خنده کرد امام گفت زنده کسی در گور نشود و مرده آواز نکند جوان
گفت که ای امام نشنیده که ان اولیاء الله لا یموتون ولکن ینقلون من دار
الی دار و هر که هر روز صد بار یا قهار گوید دل او از محبت دنیا سرد شود
و هر که در وقت نیم شب و نیم روز صد بار یا رافع گوید درجه او بلند شود و باید
که بعد از زوال وضو سازد و دو رکعت تحیت وضو ادا کند و چهار رکعت نماز
زوال ادا کند در هر رکعتی بعد از فاتحه پنجاه بار اخلاص اگر نتواند، ده بار اخلاص
و الا سه بار اخلاص بجای آرد و صد بار یا مالک گوید و در مسجد در نشیند
و هر چه در تحیت مسجد ادا کند کما ذکرنا فی فصل الایمان و بعد از این چهار رکعت سنت
ظهر ادا کند در رکعت اول بعد از فاتحه سوره الکافرون بخواند و در دوم رکعت
بعد از فاتحه اخلاص و در سیوم بعد از فاتحه فلق و در چهارم بعد از فاتحه
سوره الناس و بعد از سلام صد کرت بگوید استغفر الله العظیم الذی لا اله
الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و اساله التوبة آورده اند که اسباب
دنیاوی چنان بدو توجه نماید که اگر او گریزد خلاص نشود و باید که میان
سنت و فرض ظهر و بامداد سخن نگوید که ناقص سنت نباشد چه بیک سخن
و بدو سخن و بیک لقمه و بدو لقمه و بیک دو شربت نشکند و در ثلثه و
زیاده نشکند و بعد از ان ار اراده فریضه دو رکعت سنت ادا کند

آورده اند هر که بعد از ادای فریضه سه کرت کلمه طیبه گوید ثواب بسیار است
و امیر المومنین عمر رضی الله عنه را پرسیدند که نماز چه ثواب باشد گفت هر که یک کرت
گوید جان کندن او چون جان کندن دوستان حق باشد و اگر دو کرت خواند جان
جان کندن خلیلان باشد اگر سه کرت خواند هر فکر ما سوی الله که بر خاطر او گذشته
است آمرزیده شود و معتبر جبرئیل را کتیم بعید خواندن آیه الکرسی هر بعد
از ادای فریضه هم همین حکم دارد و دو دست بر دارد ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة
حسنة و قنا عذاب النار و باید که در حال دعا کردن دست بر داشته باشد و الا
مکروه است و در اخبار الملوک آورده است که در حالت دعا دست را بلند کرده
خود بالا نگیرد که نگر حرام الناس [illegible] رسد که خدای تعالی بالا است باید که
برابر سینه بردارد و در روایتی آمده که سلطان های خود را از دست او بسیار
رحمت حق محروم گردد و معلوم باد که در میان فرض ظهر و سنت و جمعه و سنت
دعای کردن مستحب است لقوله تعالی فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب و اکثر
بعضی گفته اند که میان فرض و سنت دعا بسی توان کردن اما آن قول صحیح نیست و دو
رکعت سنت اخیره [illegible] باید که در رکعت اول بعد از فاتحه قل [illegible] و دوم قل اعوذ برب
الناس ادا کند و چون از ادای فریضه خلاص شود باید که از [illegible] شود و سنت
و نوافل ادا کند و آورده اند که دو چیز است مکروه است یکی آنکه در نماز
بامداد چون امام ایستاده باشد و در صف کسی ادای سنت کند و دیگر آنکه چون امام
از نماز فارغ شود و نوافل را در همانجا ادا کند و چون یک سو شود و از [illegible]
یک سو شود نوافل ادا کند و چون فارغ شود اول دو رکعت نماز حفظ الایمان بگذارد
و در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی یک بار و اخلاص سه بار و بعد از آن در رکعتی
دیگر [illegible] حفظ الایمان گوید و در رکعت اول بعد از فاتحه بخواند ان ربکم
الله الذی خلق السموات و الارض تا قریب من المحسنین و در رکعت دوم ان الذین
اسودا [illegible] تا بعبادة ربه احدا بخواند و بعد از سلام سر بر زمین

بهند و سه کرت یاحی یا قیوم برحمتک استغیث اللهم ثبتنی علی الایمان ایمان او
از غارت کردن شیطان مردود در حفظ و امان حق باشد و بعد ازین دو رکعت دیگر
بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص ده بار و بعد ازین ده رکعت نماز خضر گذارد
واین را نماز وصال نیز گویند یعنی هر که بجا آرد او را وصال حق روزی کناند و مهتر
خضر علیه السلام را مشاهده کند در هر رکعت بعد از فاتحه هر چه خواهد از قران بخواند اما
افضل است که از سورهٔ فیل تا آخر قران در هر رکعت یکان سوره بخواند و بعد از
سلام دست بردارد و دعا بدرقهٔ ایمان بخواند این است لبیک لبیک اللهم لا
شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لک لا شریک لک و استغفرک و اتوب
الیک یا نبی اشهد انک لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و استغفرک و اتوب الیک
واشهد انک لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد انک انت غفور رحیم برحمتک یا
ارحم الراحمین و بعد ازین تسبیحات نماز پیشین خواندن گیرد آورده اند که حضرت
بی بی فاطمه رضی الله عنها در خانه خود دست بآسیا نهاده بود و بدان غله خورد نی بید
خود آرد ساختی و از کثرت استعمال دستها را او آبله شده بودند زیرا که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم کار را منا صفه کرده بود میان ایشان انچه تعلق باندرون خانه
داشتی بی بی زهری بجا آوردی و انچه بیرون خانه بودی آنرا مرتضی علی کرم الله
وجهه بجای آوردی روزی بخدمت حضرت رسالت پناه حاضر شد و چگونگی حال خود
را نمود حضرت فرمود که من وردی ترا بیاموزم که از خادم این دارین بهتر باشد بی بی
در طلب شده گفت اول انکه بعد هر پنج وقت نماز سی بار سبحان الله و سی بار
الحمد لله و سی بار الله اکبر و یکبار لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد
یحیی و یمیت و هو علی کل شی قدیر این را بگوید تا برکه و در د کند اگر گناه او بعدد
نجوم سموات و ریگ بیابان و برگ درختان باشد آمرزیده شود و در دعای اخیره
گفته اند که اگر در بامدادان و شبانگاه ده کرت بگوید برابر ثواب او کسی نباشد
مگر آن کسیکه او نیز گفته باشد و بعد ازین صد کرت درود گوید و صد کرت

اخلاص و صد کرت عالم الغیب والشهاده و صد کرت یا رحمن و صد کرت یا
رحیم و صد کرت الباری و اسمای رحمت هر بار بگوید و یکبار کرت سوره واقعه
بخواند و یکبار کرت سوره نوح را بخواند و هر که بعد از نماز ظهر سه کرت این
دعا بخواند الحمد لله قبل کل احد الحمد لله بعد کل احد الحمد لله علی کل حال
لو اسه منبر ابرهیم و منبر اسمعیل و منبر اسحاق صلوة الله علیهم مانند دل
ابن عباس العباس کند آورده اند که در تحت معنی هر کلمه از نماز و تسبیحات
لطف الله را اراده داشته باشد با حق و بعد از حق تا صبح صادق در تحت
معنی هر کلمه آیتی که اراده دارد یا ده کرت گفته شود آورده اند هر که ده
هزار کرت آیتی بگوید گویا کتب او را حاصل شود و چون وقت نماز دیگر درآید
باید که اول چهار رکعت نماز سنت عصر بگزارد و در رکعت اول بعد از فاتحه
سورت والعصر چهار کرت و در دوم سه کرت و در سوم دو کرت و در چهارم
رکعت یک کرت و هر که نماز سنت عصر را بجا آرد هیچ گناه و زوال ایمان او نشود
و در روز عرصات که پنجاه هزار سال باشد و هر از سایه عرش و دیگر نیات
او را در تحت سایه عرش دارند و اگر چهار رکعت نتواند دو رکعت البته بخواند
و هر چه خواند بخواند و بعد از ادای فریضه سوره عم یتساءلون بخواند اگر یک کرت
خواند سوال منکر و نکیر بر او آسان شود و اگر هیچ کرت بخواند محنت حذار روز
کرده و سوره والنازعات هر بخواند که او را در زیر سایه عرش دارند
و تسبیحات مذکوره بعد از آن بخواند و بعد از آن صد کرت بگوید استغفرالله ربی
من کل ذنب اتوب الیه و اسئله التوبة و هر که بعد از عصر تا غروب کلام
دنیاوی نکند و بذکر و فکر مشغول شود هر حاجتی که داشته باشد برآورده شود
جواب اصح ما سقال گوید و خاصیت بعد از عصر روز جمعه بفضله تا غروب
آفتاب نشسته و این اسمها را تکرار کند یا الله یا رحمن یا رحیم و هیچ نگوید
البته حاجت او برآورده خیر گردد آورده اند که روزی بعضی اصحاب در

پیش حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه شدند و پرسیدند از آنچه حضرت رسالت
پناه فرموده است که در جمعه یک ساعت است اگر کسی آن را بیابد ثواب روز و شب جمعه
در آن ساعت است پس یافته باشد امیر المومنین گفت که بی بی فاطمه زهری یافته
است چون اصحاب در پیش بی بی شدند بی بی گفت که حضرت ایشان دو کرت یافته بودند و
من یک کرت من برده ایشان نگاه داشتم و ایشان بر دامن در دیدند و آن ساعت
میان عصر و غروب است و نیز پیغمبر فرموده است هر که بعد از هر نماز سه کرت بگوید
استغفر الله ربی من کل ذنب تا آخر آمرزیده شود همه گناه او و قبولیت نماز او چون
قبولیت نماز من باشد و چون فریضه نماز شام ادا کند و سنت را به تمام رساند
رکعت اولش را سوره کافرون بعد از فاتحه در دوم اخلاص باید که متصل بدین
سنت اقدام نماید بعده نماز اوابین بگذارد که اکثر او بیست رکعات است یک فاتحه
و یک اخلاص و اقل او شش رکعت است در هر رکعت بعد از فاتحه سه کرت اخلاص و
اوابین نام دروازه بهشت است تا هر که این نماز را ادا کند بران در در آید و آن در باز
شود تا مصلیان این نماز در پیش شوند و بعد ازین دو رکعت نماز نور بخواند بعد فاتحه اثنی عشر
آیت از سوره انعام بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه بخواند الحمد لله الذی خلق السموات
والارض تا ما کانوا به یستهزؤن در رکعت دوم بعد از فاتحه این آیت بخواند الم یروا کم اهلکنا
من قبلهم ... فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزؤن پیغمبر فرموده است که گذارنده
این نماز شفاعت من بیابد اگرچه قاتل اولاد من باشد آورده اند که یزید
بدبخت همین تفکر بخورد و برد که اولاد او را کشتم و این نماز ادا کنم چون از نماز
شام فارغ می شد خداوند تبارک و تعالی از شومیت آن تفکر در خسر مسلط
میکرد تا نماز شام می گذشت و بعد ازین دو رکعت نماز بروج بخواند در رکعت اول
بعد از فاتحه سوره والسماء ذات البروج و در دوم سوره الطارق
بخوانند این را نماز نور گویند و مصلی این را ثواب مذکور باشد و نیز دو
رکعت دیگر نماز نور در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص پانزده کرت بخواند

آورده اند که چون مصلی این نماز در محشر در آید حجت سوی او چون
چهاردهم تابان باشد و خلق اولین و آخرین در نظاره او شوند و همه بدانند که
ولی الله است تا مهتد است دنیا ست وار همه درگذرد و در زیر سایه جوش
رسد و سوال مسئله کلام حق شنود که این دوست من است زیرا که مصلی فلان
نماز است و بعد ازین دو رکعت شکر است در رکعت اول بعد از فاتحه سوره الکافرون
سه بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص سه بار مصلی این نماز از چهار
تاریکی خلاصی یابد اول تاریکی ایمان در وقت نزع یعنی که او سلب شود دوم از تاریکی
گور وقت سوال منکر و نکیر سوم از تاریکی سودات در وقت نامه خواندن چهارم
از تاریکی میزان یعنی میزان سبکی او سبک شود پنجم از تاریکی پل صراط در وقت
گذشتن از و بعد ازین دو رکعت حفظ ایمان در هر رکعت بعد از فاتحه
آیت الکرسی یک بار و سوره انا اعطینا بار ده کرت نیز دو رکعت دیگر حفظ ایمان
در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و فلق یک بار و در رکعت دوم بعد
از فاتحه اخلاص هفت بار و سوره والناس یک بار و بعد از سلام سر بسجده نهد
و سه بار بگوید یا حی یا قیوم ثبتنی علی الایمان هیچ گناه زوال ایمان او نشود
و بعد ازان دو رکعت نصیب او این و از جهت بر آمدن حاجات و حاجت ... گذارد
در رکعت اول بعد از فاتحه سه بار این آیت بخواند ربنا لا تزغ قلوبنا تا آخر
و در دوم بعد از فاتحه سه بار این آیت را بخواند رب قد آتیتنی من الملک تا آخر
بخواند و الصالحین سه بار کلمه تمجید بخواند و بعد ازین این دعا بخواند اللهم انی اسالک
ایمانا دائما و یقینا صادقا و عملا صالحا و لسانا ذاکرا و نقابک بلا حجاب و
بلا حساب الحمد لله رب العالمین برحمتک یا ارحم الراحمین و بعد ازین دو رکعت نماز
سنت اوابین خواند در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی یک بار و آیت الذین
یقولون ربنا تا آخر سریع الحساب بخواند و چهار بار سوره اخلاص و معوذتین تمام
باید خواند این نماز را گفته اند که از حد بیرون است اثرات در قلم و رقم نیاید

دو رکعت حقوق والدین در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار و آورده اند که
مادر و پدر وی آمرزیده شوند و هر چند گناه‌کار باشند و حق های ایشان
بر جا شود هر جا که رنجانیده باشد و بعد از نید و رکعت نماز خشنودی جمله مشایخان
در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هفت کرت آورده اند که در روز قیامت شفاعت
جمله مشایخان دریابد و جمله از وی خشنود شوند و بعد ازین دو رکعت هدیه رسول
صلی الله علیه وسلم بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هفت کرت بخواند آورده
اند که در عرصات قیامت حضرت رسالت پناه چنانچه کسی گم شده خود را طلبد او را
از میان مردمان طلب می کند و بعد ازین دو رکعت نماز هفته در شب شنبه
بعد از فاتحه اخلاص یک بار و در شب یک شنبه بعد از فاتحه اخلاص دو بار و در شب
دو شنبه بعد از فاتحه اخلاص سه بار و در شب سه شنبه بعد از فاتحه اخلاص چهار
بار و در شب چهار شنبه بعد از فاتحه اخلاص پنج بار و در شب پنجشنبه بعد از فاتحه
اخلاص شش بار و در جمعه هفت بار آورده اند که مصلی این نماز در هر شب
ازین شبها که بمیرد این نماز شفیع او شود و از جمله هولهای قبر او را خلاص کناد
و بعد ازین دو رکعت هدیه منکر و نکیر گذارد در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار سوال
منکر و نکیر حق تعالی بر وی آسان کند و بعد ازین دو رکعت سراج القبر گذارد و در هر
رکعت بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین سه گان بار و در روایت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص شش بار و بعد از سلام دست بر دارد و سه کرت بگوید اللهم اجعل صلوتی
سراجا لی قبری و فی قبر والدی یا الله و نیز شیخ المشایخ حضرت محی الدین شیخ
عبد القادر گیلانی قدس الله سره العزیز فرموده است هر که در میان شام و عشا
دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون یازده بار
و در دوم رکعت بعد از فاتحه اخلاص یازده بار بخواند روز قیامت من شفیع او باشم
و اگر بعد از نماز مذکور یازده بار و یا دو یازده گام بجانب عراق زند در آنجا بایستد
و یازده کرت درود بگوید و یازده بار یا الله بگوید و یک بار بگوید الهی بحرمت

بسم مولای محی الدین عبد القادر جیلانی و بحرمت غوث محی الدین عبد القادر جیلانی
الٰهی بحرمت شاه محی الدین عبد القادر جیلانی الٰهی بحرمت این اسمای معظم و مکرم تا
من بنده آزرده خیر گردانی بیک دیگ کالی کرکت بالنبی الامی و آله الامجاد برحمتک یا ارحم
الراحمین هر مقصود و حاجت که داشته باشد اگر بر آورده خیر نگردد در دار قیامت جنگ
او در دامن من باشد و این نماز بالطریق معید بوقت عیت ثبت فی کل حین
حاضر است اما در حواشی او المکارم دیدم که این کلام بر دل ممنوع است دلیل
ایشان یک گفت یک فاتحه بعد از سلام سر بر زمین نهد سجده بار گوید حمدت
ستی و حت برای حاجت آزموده است دیگر چهار رکعت تسلیمین گورد
کرت پس عبد الله نازل شده است آورده اند که چون مادر امیر المومنین
مرتضی علی کرم الله وجهه وفات یافت و نام او بی بی فاطمه بود و پیر رسول خدا را
آورده بود حضرت مصطفی را ایشان پرورش کرده بود چون او را در گور نهادند
حضرت قمیص خود را بدو پوشانید و یک دست یک طرفش گرفت و دست
دیگر بدیگر طرف ساختی بر بود چون دست بالا کرد یاران گفتند یا رسول الله
دستها را برای چه گرفتید گفت معلوم شما بوده باشد که چون آدمی را در گور
نهند اول طرف از زمین بور بیک کند و او را چون بیکر در جوار می نهد دیوار لحد
تنها او بگیرد میباید خواه مسلم خواه کافر و دستها را خود را گرفتم تا او را نمی
سخت یاران چنان گریستند که گویا بر سرهای ایشان تر شدن گرفت در آن
زمان جبرائیل بحکم رب الجلیل آمد و این نماز را آورد و گفت یا رسول الله هر که
این نماز را بگذارد از تنگی گور خلاص شود و کرت دیگر آنکه چون مسعود بن
عبد الله وفات یافت حضرت می گفت مر یاران را که بر سر انگشتان پای کرها
آهسته روید تا دستکار از زیر پای خود نکشید زیرا که بسیار نازل شده اند چون
او را در گور نهادند رنگ روی مبارک حضرت تغیر گشت و گریه کرد یاران
گفتند یا رسول الله چرا انگشت از تنگی گور کسی خلاصی یابد مسعود بودی

یاران چندان گریستند که شرح نتوان کرد باز همین نماز ادا شد بس یاران گفتند
یا رسول الله سبب چه بود مر عذاب او را گفت با اهل خویش بدگوئی و ترش گوئی
بود از آن واسطه آورده اند هر که مر کنیزک و غیره را دشنام دهد که چندان کس
شما را وطی کرده است اگر راست گوید فبها والا بهر سخن این را هشتاد تازیانه بزنند
و موافق این حکایت آورده اند که چون معاویه وفات یافت
چندان فرشتگان نازل شدند که گرد و غبار در زمین پیدا شد
از کثرت ایشان یاران همه سلاح را گرفتند که مگر لشکر کفار آمده است
حضرت فرمود که لشکر نیست بلکه فرشتگان اند بزیارت معاویه آمده
اند یاران گفتند یا رسول الله چه فضیلت داشت گفت سوره اخلاص
اکثر می خواند و در همه حال و ترک نمی کرد و نماز این است در رکعت اول
سی بار کرت اخلاص بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه هفت کرت اخلاص
بخواند در رکعت سوم چهل کرت در رکعت چهارم بیست کرت اخلاص
بخواند آورده اند هر که بعد از نماز شام سورة واقعه بخواند هرگز در
مانده نشود حکایت آورده اند که چون حضرت امیر المؤمنین عثمان ذی
النورین رضی الله عنه رحلت میکرد دختران بسیار داشت کسی گفت
بدختران خود وصیت هیچ نمی کنی گفت من کرده ام و آن آن است که چون
کسی بعد نماز شام سورة واقعه بخواند هرگز در دنیا فقیر و درمانده نشود و دیگر
نماز و تسبیح نماز شام باید که بعد از نماز صلوة سی و سه بار بگوید سبحان الله
و سی و سه بار گوید الحمد لله الله اکبر و یک بار لا اله الا الله وحده لا شریک له له
الملک وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر بخواند و این تسبیح را تسبیح از آن گویند که
بی بی فاطمه چند کرت شکایت محنت دنیوی پیش حضرت کرد فرمود ای فاطمه
بعد پنج نماز این را بخوان که ترا بهتر است از جمله چیزهای دنیا و صد بار کلمه طیبه بخوان
و صد بار درود فرست و صد بار اخلاص بخوان و صد بار رحمن و صد بار

بار رحم و این نماز را هر که بعد از هر نماز صد کرت بخواند کفیه اد هر دو و معیاد بار
بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یا غیاث المستغیثین و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صد بار عالم السر استعاده و معلوم باد
که اعتقاد اشیاء صفت بیمار متوان گفت آورده اند که روزی مهتر موسی
علیه السلام از حضرت رب العزه سوال کرد که یا رب من در توریت خوانده ام که
قومی از آدمیان باشند که چون حشمان یکشند در بهشت درآیند ایشان را از بهشت
می گردان خطاب آمد که لا ملک ایشان امت محمد مصطفی باشند مهتر موسی گفت
یا رب چه حاجت است باشند گفت بعد از نماز شام نوافل نگذارند که وقت
عشا داخل شود و حاجت دیگر در شب بار یک در مسجد هر چند سخنی باشد
روند موسی چون حشمان بوند و از مردم غایب شوند ایشان را در جوار
بهشت درآرم بعد از این نماز های سنت ادا کند در شب یک شنبه چهار رکعت
به دو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه کان بار بعد از سلام معیاد کرت
بگوید استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و اسأله
التوبة و این تسبیح استغفار گوید و باید که برکات این را محکم کلان نویسد
تا سهو نشود و در شب دوشنبه دو رکعت ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه قل اعوذ برب الفلق
و الناس هر یکی را یازده بار بخواند بعد از سلام یازده بار آیت الکرسی بخواند و
ثواب این نماز مذکور در خبر آورده اند که ثواب این نماز اگر در نامه اعمال گردد
دکا و و درحت قلم گردند و جمله انس و جن نویسنده گردند هرگز تمام نشود و در
شب سه شنبه شش رکعت به سه سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین
یکان بار بخواند و در شب چهارشنبه چهار رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
چهل بار و در شب پنجشنبه هشت رکعت بچهار سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
ده کان بار و بعد از سلام صد کرت بگوید لا اله الا الله الملک الحق المبین محمد
رسول الله و در شب جمعه دو رکعت حقوق والدین در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی

و کافرون و اخلاص و معوذتین یکان بار و بعد از سلام پانزده بار درود
پانزده بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و اسأله التوبة
و آورده اند که گذارنده این نماز را بمقدار هر حرفی که ذکر کرده است درین
نماز گناه او یک یک کم شود و ثواب او یک یک نوشته شود و مادر و پدر او
اگر زنده باشند خشنود شوند و در دنیا مزاحم نشوند و اگر مرده باشند فرشتگان
بسجده بیایند و با هر یکی طبقهای نور باشد و بر قبر او بفشانند و جمله اهل مقبره خشنود
شوند و در شب جمعه دو رکعت به نیت آسان سوال منکر و نکیر در هر رکعت بعد
از فاتحه آیت الکرسی یکبار و اذا زلزلت الارض سه بار و نیز دو رکعت بدین نیت
مذکور در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص صد بار و بعد ازین دو رکعت دیگر بارواح
مادر و پدر یا هر که مرده باشد در رکعتی اول بعد از فاتحه آیت الکرسی پنج بار
و در رکعت دوم آیة الکرسی و کافرون و اخلاص و معوذتین یکان بار و بعد از
سلام سر بر زمین نهد و سه کرت بگوید و الله غالب موفق عباده و ثواب این را
بدان مرده بخشد در حال او را حق تعالی خشنود گرداند و دو رکعت دیگر را گفته اند
که اگر با این صفت عشا را بخواند در شب جمعه ازین جهان نرود تا جای خود را
در بهشت نه بیند در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یک بار و اخلاص بیست و
پنجبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه کافرون یک بار و اخلاص بیست و
پنجبار و بعد از سلام هفتاد بار لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بخواند دیگر
ده رکعت در رکعت اول بعد از فاتحه هفتاد بار اخلاص بخواند و بعد از سلام هفتاد
بار سید الاستغفار بخواند حضرت فرموده است اگر مصلی این نماز تمام است
من از الله تعالی شفاعت خواهد خدا تعالی به وی ببخشد و دو رکعت دیگر در هر رکعت
بعد از فاتحه ربنا آتنا تا آخر بخواند هفتاد بار بعد از سلام صد بار اللهم اجرنی
من النار یا مجیر گوید پیغمبر فرموده است که هر حرفی که ذکر کرده است ثواب یک
حج در نامه اعمال او نوشته شود و دو رکعت دیگر بعد از فاتحه آیت الکرسی

درود بار بعد از سلام بیست بار اللهم صل علی محمد نبی الامی حضرت رسالت
را در خواب بیند و ایضاً اگر بعد از این نماز همین درود مذکور در شب جمعه
هزار بار بخواند حضرت را بخواب بیند و اگر کسی از برای بر آمدن حاجات
در شب جمعه بیست بار بخواند حاجت او بر آورده خیر گردد و دو رکعت گزارد
هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هزار بار و اگر این نماز بعد از غسل کند حضرت را
در خواب بیند و مغیره ابن شعبه گفته است که هر که در شب جمعه ابتدا نماز اول
و یک بار بخواند هر حاجتی که داشته باشد تا جمعه آینده دیگر درست آید و اگر
درست بر نیاید بر من لعنت گوید بعد و باید بنهاد دعا و این است سبحان الذی
الذی لم یزل سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان الجواد الذی لا یبخل سبحان
الحلیم الذی لا یعجل برحمتک یا ارحم الراحمین بیر اکثر مشایخان گفته اند هر که
دم در حتی رسد باید دعا مذکور را بدا بلقمه تقریر و حرام باشد و بعضی
دو رکعت برای حاجت دینی و دنیاوی مجرب است آورده اند
که امام یوسف سمعانی علیه الرحمة گفته است که من این نماز را بسیار هم
میکردم بعضی شاگردان من مدرجه و استعدی رسیدند و اکثر مشایخان
آزموده اند این است در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص ده بار سبحان
رکوع و سجود مسکان بار و بعد از سلام سر بزمین نهد ده بار گوید اللهم صل
علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم علیه و ده بار ربنا آتنا فی الدنیا الخ
آخره بخواند حاجت بخدای تعالی عرضه کند بر آورده خیر گردد و دو رکعت
منش از وتر برای کفایت حاجت قضا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
منقول است که قضا های جمل لست ادمی بدیر و کلان بدیر و هر جسد که
بالا مرده تا حاصل بدین اوبر جای بشوند در رکعت اول بعد از فاتحه کافرون هر بار
در دوم بعد از فاتحه اخلاص هر ده بار و معلوم باد که این همه اوراد در شب
جمعه است و در شب شنبه شش رکعت بسه سلام در هر رکعت بعد از فاتحه

فاتحه اخلاص سه بار و نیز چهار رکعت بیک سلام در رکعت اول بعد از فاتحه کافرون
یک بار در دوم بعد از فاتحه اخلاص یک بار در سوم بعد از فاتحه فلق یک بار
در رکعت چهارم بعد از فاتحه والناس یک بار و چون خفتن در آید اول
چهار رکعت سنت نماز خفتن که ثواب او را بحد و نعید گفته اند از ان در نظم
نیاوردیم که درین مختصر نگنجد بلکه از قیام اللیل نیز این را بعضی افضل گفته اند در
رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی بخواند بعد از آیت الکرسی این آیت ها
متصل بدو نیز بخواند لا اکراه فی الدین تا هم فیها خالدون الم تر الی تا الله لا یهدی
القوم الظالمین و در رکعت دوم بعد از فاتحه آمن الرسول تا آخر بخواند و در سیوم
آخر سوره حشر بخواند و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هو الله لا اله الا هو تا
هو العزیز الحکیم بخواند و بدانکه آورده اند هر که تشدید مصور بگذارد کافر
گردد و نمازش تباه شود و بعد از ادای فرض عشا دو رکعت سنت
در رکعت اول بعد از فاتحه قل یک بار و در دوم بعد از فاتحه والناس
یک بار بعده چهار رکعت سنت به نیت قیام اللیل و نماز حاجات نیز گویند
در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی سه بار و در رکعت دوم بعد از
فاتحه اخلاص سه بار و معوذتین یک بار و بعد از تشهد در رکعت سیوم چون
اول و رکعت چهارم چون ثانی و اگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهار بار
بخواند خیر رو است و بعد از سلام سبت کرت یا کریم گوید و سر بسجده نهد و سه کرت
این دعا بخواند سبحان القدیم لم یزل سبحان العلیم الذی لا یجهل سبحان الجواد
لا یبخل سبحان الحلیم الذی لا یعجل و حاجت خواهد و عرضه کند بر آورده شود
و نیز چهار رکعت برای قیام اللیل و حاجت در رکعت اول بعد از فاتحه کافرون
یکبار و در دوم بعد از فاتحه اخلاص یک بار و در سیوم بعد از فاتحه فلق یک بار و در
چهارم بعد از فاتحه والناس یک بار و سر بسجده نهد صد بار یا حی یا قیوم
برحمتک استغیث حاجت خود عرضه کند مجرب است که بر آورده خیر گردد

و این دو رکعت نماز از امهات المؤمنین بی بی عایشه رضی الله عنها در هر رکعت الحمد یک بار و
اخلاص سه بار آورده اند که بی بی عایشه رضی الله عنها از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم سوال کرد که یا رسول الله من در مدینه ام چگونه باشد و شوهر که این
نماز ادا کند او از ثواب مدینه تمام یابد و او را در وامی قیامت بوی وصفیا
دو رکعت نقصان و تقصیر نماز در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار بخواند جمله
تقصیرات از جانب او دور کامل بود و دو رکعت اگر در رکعت اول بعد فاتحه آمن
الرسول یک بار و اخلاص ده بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه آخر سوره کهف
ان الذین امنوا و عملوا الصالحات تا آخر و اخلاص ده بار و این را ایمن حفظ الایمان
گویند این چهار رکعت نماز سعادت آورده اند که در هر شب ادا کند والا در هفته والا در هر
ماه والا در هر سال والا در تمام عمر که مراد او کامل است و اگر این نماز را بی ادب بعث
ادا کند یعنی وضو کند و تحیت وضو گذارد و باز وضو کند و باز تحیت وضو کند
بلکه بعث کثرت حاجتی که داشته باشد لی سکت و اگر دوا یابد جائی کند که او را
کسی نبیند و صبر در هر شب این را ترک نکند در رکعت اول بعد از فاتحه
اخلاص دو بار و در دوم بعد از فاتحه بست بار و در سیوم سی بار و در چهارم بعد
از فاتحه چهل بار و بعد از سلام سجده و یک بار صلوة در سجده و بعده و یک بار
سید استغفار گوید کما ذکر یا الهی بده افضل و سجده و یک بار و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و سر به سجده نهد و ستا بار یا وهاب گوید و اگر سر به
کند افضل است و یک بار گوید اللهم اسعدنی بسعادة الدنیا و الآخرة
برحمتک یا ارحم الراحمین ذکر نماز تسبیح آورده اند که بعد از عصر
سوره تبارک الذی بیده الملک بخواند چون در گور بعد از منکر و سوال
و نکیر او را منع کند که این سوره تبارک عتق ما خواند تا ان رسید پس جا
که سوره فاتحه نیز یک بار بخواند و شش آیت از اول کلام الله تا و هم مومنین آیة
الکرسی تا خالدون و آمن الرسول و آیت شهد الله انه لا اله تا سریع الحساب و

قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب این در سوره آل عمران است و شاید
که اینقدار از کلام الله در عقب هر نماز بخواند و ایضا باید که در عقب خمس صلوة
این آیتها بخواند که ثواب ایشان از حد و عد بیرون است و در قلم تحریر و زبان تقریر
نگنجد سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون تا رب العالمین بخواند و در حقیقت شاید که
بعد از پنج گنج صد بار کلمه تمجید و صد بار درود و صد بار اخلاص غیر از این که مذکور شد
بخواند و در خبر است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با امیر المومنین
مرتضی علی رضی الله عنه گفت که یا علی تا ختم قرآن نکنی و طواف خانه کعبه نکنی و
مهمانی جمله پیغمبران بجا نیاری و جمله کافران و شیاطین غزا نکنی و جمله بهشت
از حق تعالی نخواهی و هزار رکعت نماز ادا نکنی ترا لازم و واجب است که بخوابگاه
نروی آورده اند که مرتضی علی رضی الله عنه عاجز شد و گفت که یا رسول الله این قدر
اینقدار امکان از کجا باشد حضرت فرمود که من بیان کنم اول چهار کرت
فاتحه خوانی ثواب حج یابی و چون دوازده کرت اخلاص بخوانی ختم قرآن کرده
باشی و چون ده کرت کلمه تمجید بخوانی جمله کافران و شیاطین غزا کرده باشی و چون
ده کرت درود بخوانی جمله پیغمبران را مهمان کرده باشی و چون ده کرت اللهم
اجرنا من النار گوئی تمام بهشت را از الله تعالی خواسته باشی و چون ده کرت سبحان
المقتدر بالمشیة المقدر بقدرته فعال لما یرید بخوانی هزار رکعت نماز گذارده باشی
آورده اند که یکی از زنان نیکو کار بخود رسم داشت با دگر ده گفت شوهر مگر کسی را
که هر شب هزار رکعت نماز بگذارد درمیان جوانی گفت که من می گذارم بعد
از عقد چون نکاح کرد جوان بغیر از فریضه نوافل بجا نمی آورد زن گفت که عهد را
بوفا کردی گفت بوفا کرده ام بلکه هر شب می گذارم که در حدیث صحیح خوانده ام
که این آیتها مذکوره را کسی هر شب خواند ثواب هزار رکعت نماز می یابد و ایضا
شاید که هفت بار گوید حسبی الله الذی لا اله الا هو رب العرش العظیم و ده کرت
آیت الکرسی بخواند و ده کرت اخلاص بخواند و علی هذا القیاس شاید که هر دو بار تا

برای آن خوانده‌اند و شیوه ابرار از جمله اولیا و انبیا و اسرار طالبان وارفته آخر ران
انس یافته و ایضاً در بامداد و شبانگاه شاید که هفت بار گوید یا مالک یوم
الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین هر حاجتی که داشته باشد برآورده خبر گردد
گویا که او را امروز کاری هست و ایضاً از برای کفایت مرادات شرح حالی

هفت بار بخواند یا الله یا رحمن یا رحیم یا غفور یا حنان یا منان یا سلطان یا
سبحان یا دیان یا شکور یا ذا الجلال و الاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین و دیگر
بعد از نماز شام شاید که پیش از آنکه با کسی سخن بگوید هفت بار گوید اللهم
اجرنی من النار اگر در آن شب بمیرد از آتش دوزخ خلاصی یابد و اگر در روز
گوید اگر در آن روز بمیرد هم خلاصی یابد و شاید که میان مغرب و عشا خواب نکند
آورده‌اند که در دوزخ آبی اندر آید سیاه و بدبوی که اگر قطره از آن
آب در دنیا آید همه دریاهای عالم بدبوی و تلخ شوند تا هرکه از آن دریا
بخورد بمیرد و آن آب نصیب کسی باشد که میان مغرب و عشا خواب کند و ایضاً
فرشتگان بعد از عشا در قرارگاه از زمین و هوا و آسمان در بند و حصه کنند
پس چون کسی درین حالت خواب کند آن فرشتگان گویند که لعنت خدا بر وی
و میان بهشت و دوزخ معلق گردد چنانکه پایان را معلق ساختی زنجیر و عشا را
کن تا پایان برای تقویم و ایضاً حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده
است هرکه درین حالت خواب کند از آتش دوزخ مقدار یک گرد و تکه آتشی می‌رسد
در دین اما چون حکم خدا این است می‌گردد آورده‌اند که دو جوانان این
حدیث انکار می‌نمودند در خواب رفتند و چون بیدار شدند گفتند که یک گرگ
را که از خود دیگانیم یا نسیم آورده‌اند که چون یک گرگین شکافتند آتش
جهان شعله زد که هر دو جوان سوخته و گداخته ناچیز گشتند و دو رکعت نماز
بعد از قیام اللیل و این را تهجد نماز حاجات گویند و اگر در شب قدر گذارد
ثواب شب قدر یابد و باید که هر شب را شب قدر داند و بگذارد در

رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و در رکعت ثانی چون در اول ادا
کند و چون کسی در خواب میرود شاید که بطهارت باشد والا شاید که تجدید وضو
کند والا تیمم را البته ترک نکند و بعد از تحیه وضو به بستر رود و سه کرت
بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و پیغمبر علیه السلام
فرموده است هر که این سید استغفار در ین حالت بخواند آمرزیده شود و گناه
او اگر چه مانند کف دریا و به شماره ریگ عالج و شمار ورق درختان و
شماره روزهای و شب های دنیا بوده باشد و عالج نام ولایت است که
ریگ دران بسیار است و شاید که نزدیک بالین خود بایستد و آمن
الرسول بخواند و چون بر بستر خود بنشیند اخلاص و فلق و الناس سه گان
بار بخواند و بر دستهای خود بدمد و بمالد برا ندام خود و از حرکت شیطان خلاص
باشد و باید که بر پهلوی راست خواب کند و روی به قبله دارد و اگر زن باشد
پشت به قبله خواب بر پهلوی چپ و چون سر به بالین برد سوره کافرون
آغاز د و لکم دینکم و لی دین را در نهادن تمام کند و چون سر به بالین نهد دست
راست بر سینه نهد و صد بار الباعث گوید دل او زنده باشد و اگر با وضو
خفته باشد زود تر بیدار شود و آورده اند که چون بنده مومن با وضو
خسپد ارواح او را فرشتگان بالا برند در تحت عرش سجده میکند و در وقت
بیدار می گشته باز می آرند فاما چون بی وضو خسپد ارواح او را بالا راه ندهند
بلک پایان در سقف دش و باید که نگاه تر نخیزد و نماز تهجد ادا کند و باز در خواب رود
که پیغمبر فرموده است صلی الله علیه و سلم الصلوة بین النومین و اگر قوت این ندارد
پس پیش از طلوع صبح صادق بخیزد و پیغمبر فرموده است که اگر مقدار دو رکعت
پیش از صبح صادق کسی پیشتر برخیزد بسیار افضل است چون کسی از خوابگاه برخیزد باید
[illegible]

ربنا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا ورسولا و ده کرت اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و ده کرت کلمه طیبه گوید آورده
اند که آدمی را سیصد و شصت رگ در دل است در هر رگ ده شیاطین
آویخته است پس چون علی الصباح کسی کلمه طیبه و شهادت گوید و سه کرت تحیه
کرت اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم واستغفرک لما لا
اعلم تبت عنه وبرئت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله و سه کرت سید
استغفار گوید و سه کرت ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من
الخاسرین و سه کرت رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت
و در مفتاح الجنان آورده است که در حدیث است از حضرت رسالت
ماه صلی الله علیه وسلم که حق تعالی میگوید که قریب و در دگرین آن کس
که در سجده همین آیت مذکوره بخواند و ایضا سه کرت گوید ربنا ما خلقت هذا باطلا
سبحانک فقنا عذاب النار ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وما للظالمین
من انصار ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا
ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا
علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد آورده اند هر که این
آیتها را در آن حالت بخواند هر گرد درد مدان او را حق تعالی محتاج کسی نکند و آیات آخرین
ایشان اگر کسی اوقات تکرار کند فردای قیامت هیچ گناه با او دست در
این آیتها در سوره آل عمران است نزدیک سوره نساء و یک کرت بگوید ربنا
افرغ علینا صبرا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک
رءوف رحیم و سه کرت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاغفر لنا
ذنوبنا کلها صغیرها وکبیرها سرا وعلانیة ظاهرا وباطنا بعده بگوید الهی بحرمت
توبه و استغفار محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بحرمت توبه و استغفار حضرت آدم علیه السلام

سه کرت گوید صلوات الله علی آدم علیه السلام آورده اند که هر روز سه کرت صلوات
بر آدم فرستد هیچ گناه در وجود او نماند و بحرمت توبه و استغفار پیغمبر موسی علیه السلام
و بحرمت و توبه و استغفار پیغمبر داؤد علیه السلام و بحرمت توبه و استغفار پیغمبر آدم علیه السلام
الهی بحرمت توبه و استغفار جمیع انبیا و رسل توبه و استغفار این عاصی و جانی
قبول کنی و سه کرت گوید ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم الهی بحرمت
آنکه ذلت و لغزش انبیا عفو فرموده گناهان صغیره و کبیره این عاصی و جانی عفو
فرمائی که سه کرت گوید و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین
الهی بحرمت انبیا و رسل آنکه مذلت و لغزش نگرفتی این عاصی جانی را گناه صغیره و کبیره
نگیری و سه کرت گوید ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا
اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به و اعف عنا و اغفر لنا
و ارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکفرین و سه کرت گوید اللهم اجعلنی محبوبا
فی قلوب المومنین و الحق عمری الی مائة و عشرین سنة من غیر عاهة و سقم
و اگر ده کرت گوید افضل باشد و پنج کرت همان دعا مذکور که در فضل وضو عقیب
آید گفته ام بخواند و اعبد ربک ان عیسی عبد الله و ابن امته کلمته و ان الجنة حق
و ان النار حق برحمتک یا ارحم الراحمین پس چون از چاربرخیز د اول کفش را بیفشاند
تا مار و کژدم دور باشد چون در آن شود اول پای چپ بردارد و سائر آداب و
در فضل وضو گفته ام و چون از وی برآید بگوید اللهم عصمنی فی دینی و دنیای
و الآخره و چون از وضو فارغ شود در حال تحیت وضو گذارد در رکعت اول بعد
فاتحه اخلاص سه بار و در رکعت ثانی چون اول بعد از آن دو رکعت دیگر در هر
رکعت بعد از فاتحه اخلاص پنج بار و چون از وی فارغ شود دو کرت گوید یا ودود یا مجیب
و هزار و یک کرت یا رب یا رب و چهل کرت یا کریم و سر بر زمین نهد باید بخواند اللهم
یا خالق النور نه خفته و مشغول این غم کنی الاول تا دو سه روز متاز پیر که در وقت
نمازست باشد یا نبی در من بار شب تا شب و روز مشغول قضا حاجت بهار ست

یا اول یا آخر یا صمد یا الله یا الله یا رحمن یا رحمن یا رحمن یا رحیم یا رحیم یا رحیم بحق
من اسمه الله محمد رسول الله برحمتك یا ارحم الراحمین آورده اند که مصطفی
اند که آن خواننده این دعا هر حاجتی که داشته باشد برآورده گردد و بعد از آن
ازین رکعت دوگانه بگزارد و ثواب او را در جنت الفردوس پدید کرد از حد و ثلد
بیرون است و از عائشه که رضی عنها است و در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی
یک بار و کافرون چهار بار و در دوم بعد از فاتحه اخلاص پنج بار آورده اند که
چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نماز تهجد گفت یاران گفتند
یا رسول الله اگر وقت سحر خواب ماند گردد گفت که سنت نماز تهجد را بعد طلوع بگزارد
و میان نماز و دیگر گردد و بعده دوازده رکعت نماز تهجد بگزارد امام سک
دست بگزارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یک بار و بعد از هر رکعتین درود
گوید اندکی مراقبه در ذکر و فکر صبر کند و بعد آنکه در نماز تهجد احادیث بسیار است
بعضی در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی یک بار در دوم آمن الرسول
یکبار و بعضی در هر رکعت بعد از فاتحه الم نشرح لك صدرك یک بار و اگر چهار رکعت
یک سلام بگزارد پس در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار بخواند و اگر خواهد
در رکعت اول بعد از فاتحه یک بار اخلاص در دوم دو اخلاص در سوم سه بار
اخلاص بگزارد تا دوازدهم رکعت دوازده اخلاص شود و اگر خواهد دوازده رکعت
بگزارد در رکعت اول بعد از فاتحه ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم در دوم
ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و در سوم ربنا
لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب و در
چهارم ربنا انك جامع الناس ليوم لا ريب فيه ان الله لا يخلف الميعاد و هر کدام
آیت همیشه بخواند و هر روز یک بار بخواند همیشه ملاقات با صالحان بود و در پنجم
[illegible]

عمر آنکس است گفته‌ام و در دو رکعت دیگر همان زیادت مذکور که بعد از ایشان گفته‌ام
و بدانکه نماز تهجد را ثواب از حد بیرون است اما گفته‌اند که چون مصلی این
نماز سر از لحد بر دارد در روز حشر دوازده کس برابر وی دوازده رکعت
پیش او استاده باشند چهار پیغمبران مرسل اول آدم صفی الله دوم ابراهیم
خلیل الله سیوم موسی کلیم الله چهارم عیسی روح الله پنجم محمد رسول الله
و چهار فرشتهٔ مقرب اول ایشان جبرائیل دوم مهتر میکائیل سیوم مهتر
اسرافیل چهارم مهتر عزرائیل صلوات الله علیهم اجمعین و چهار خلفاء الراشدین
اول ایشان چون ابو بکر صدیق بن قحافه دوم عمر خطاب سیوم عثمان
چهارم علی ابی طالب رضوان الله علیهم اجمعین و ببرکت شرافت
دیدار ایشان از جملهٔ هولهای قیامت خلاص یابد و به بهشت برسد
آورده که جنید بغدادی قدس سره را کسی در خواب دید که چه چیز
ترا نفع کرد گفت نمازی که در شب می کردم و بدانکه نماز تهجد بر حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرض و بر است نفل اما بر طالبی که دم
از سالکی و طالبی زند او را واجب است و در ترک اثم بلکه آورده‌اند
کسی که وردی و اوراد خود را بی عذر ترک کند از شومیت او آن ولایت
تمام خراب گردد و الا اهل آن قریه و الا آن خانه و الا خودش مطلق ضرر
یابد چنانکه شیخنا شیخ الاسلام و المسلمین شیخ سید ترمذی قدس سره
روزی از جانب مسجد وقت صبحی بر خاست و بجانب خانهٔ خود میرفت فرزند
میان مصطفی قدس سره با او همراه بود و مصلای او بر دست گرفته میرفت چون
حضرت شیخ در تنگنای رسید بحکم الهی میان دو گاو مست جنگ افتاد که یکی
را زبون کرده پیش راند و بر شیخ چنان زدش که تمام روی پیشانی و بینی شیخ
جراحت شد چون حضرت بخانه آمد یاد وی آمد فریاد بر آورد که من دانستم که امروز
بر من بلا خواهد رسید چون میان مصطفی رسیدش که چه بود گفت ای جان پدر

بدانکه من اینها از سبب بامداد از نماز تهجد را فوت کردم با کمال حال رسیدیم
والضیا با در این فقیر سعی الله مرا با وجل الحبة سوا الها را حاصیت این بود که دایم
المدام می گفت یارب در دل من را بسرعت میکند از والاحمر میان کوتاه کی
و در کتب اشر جهان نوشته دیدم که یاد شد بدر حق در بند جان عار کیدر
معلوم شد که آنچه برکت هر دو جمالی یاس فقیر رسیده دمست از دعار یا درست
روزی علی الصباح چون بر روش نگاه کردم دیدم که چشم راست او کبود
مخصص بود رسیدم که ای یار در سبق حال چیست گفت ای جان یار چون معلوم
شماست که مدرس مردی زاهد و سحرخیز بود از ایام طفولیت که نماز بسیار خواندم
و با او همراه نماز تهجد می گذاردم با این زمان ترک عمر نمدر نکرده ام اما در
دختر کتمار را دلیل دو خستم چون لوقت سحری خواستم که برخیزم گره کرد آهسته
آهسته او اوار می کردم و شما را می نمودم درین حالت انگشتی را دیدم و
تحصی یا دیدم که آمد در چشمانم زد که چشمت برآید چه می گویی برخیز که بعد
از چهار سال وفات خواهی یافت چون در آن سال چهارم وفات شد بالی
خمس بود که بود و بعد از نماز تهجد سر بر زمین نهد و چند و یازده بار
یا صمد گوید چنانچه او یا صمد لقمان یا شد و صد بار گوید سبحان الله العظیم العلیم
و بحمده و استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه و صد بار استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و اسأله التوبة و صد بار کلمه طیبه و بعد از این
دو رکعت نماز دیگر صلواة العاشقین در رکعت اول بعد از تکبیر یا الا الرحمن گوید
و پنج دم الله الله گوید هر چند که تواند بعد از تعوذ و تسمیه فاتحه بخواند و بعد
از فاتحه بجای اخلاص نهد و لیکن دم الله الله گوید که تکلف تمام نکند در
نفس فرق بود در رکوع بعد از تسبیح رکوع پس دم الله الله گوید و بقومه آید
پس دم الله الله گوید و بسجده رود بعد از تسبیح سجده بکشد دم الله الله گوید
و بجلسه آید پس دم الله الله گوید و در سجده دوم بعد از تسبیح پس دم الله الله

صلواة العاشقین

لو یدو در رکعت دوم قبل از فاتحه بیست و پنج بار الله الله گوید بیانی کالادلی بعد از
سلام سر سجده نهد واین رباعی را بخواند رباعی عشق تو رفیق راز من باد
زخمهٔ تو چنگ نواز من باد ❊ از سر مهٔ عشق تو سر مرده مرا ❊ این سر مراده مرا
نواز من باد ❊ باید که چند کرت این را تکرار کند و محبت حق جوید ودراوان این
نماز خود را و ماسوی الله را در فردانیت او مستغرق و اسیر اندو بادی و برای او
گذارد و بعد ازین چهار رکعت نماز حبین بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه صد بار
یا الله و در دوم بعد از فاتحه صد بار یا رحمن و در سیوم بعد از فاتحه صد بار یا رحیم
و در چهارم بعد از فاتحه صد بار یا ودود و بعد از سلام این ورد بگوید اللهم صل
علی محمد وعلی ال محمد و بارک وسلم علیه وصل علی جمیع الانبیاء والمرسلین وعلی
ملائکة المقربین وعلی عباد الله الصالحین وعلی اهل طاعتک اجمعین وارحمنا
معهم برحمتک یا ارحم الراحمین اللهم صل علی محمد وعترته بعدد کل معلوم لک و این
دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم احینی محبا لک واتنی محبا لک واحشرنی
تحت اقدام احبائک وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد واله اجمعین و این نماز اگرچه بعد
از عشا برای حاجات بگذارد آزموده است و بدانکه این دو نماز مقید نوشته
اند اما چون حاجت فقیر بود که درین حالت می کرد بیان کردم و بعد نماز چنین
این دعا بخواند اللهم ارزقنی حبک وحب من احبک وحب متابعة احبائک و نیز
صباحا و مساء این دعا را تکرار کند دعا این است اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا
اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه آورده اند که حضرت رسالت پناه
این دعا مذکوره را بسیار تکرار می کرد بدان ای عزیز که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم همیشه در حقیقت بود و باطل را بر دو کار نبود مگر آنکه هرچه سوی الله
ست باطل است پس حضرت از ماسوی الله اجتناب طلب کرد و ناب لی مع الله وقت
لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل همیشه باشند و ازینجا در آوان استغراق
کلفتی ارنا الاشیاء کما هی نفی چنانکه تو تو نی و تمام انشان تو یت و هرچه هست

[illegible]

ستی توسب مرا سمای وسر بگوید اللهم ارزقنی حلالا طیبا واستعملنی عملا
صالحا برحمتک یا ارحم الراحمین و بعد از این بداکه در شرح مشارق آمده که
علما را با سماء وناق هست و ترا بعد از تهجد ادا می کند و علما عامل را
صحابه اعتمادی نیست در اول شب سکینه آورده اند که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم وتر را سه گرب شکر داول بعد از عشاء و سجده نکرد و لشده در
خانه شکر و بعده در آخر شب بعد از تهجد شکر دچون در اول شب بعد از وتر
سو دیا بدکه دو رکعت نشسته بگذارد که اثر آنکه مثال الوتر گویند و در رکعت اول بعد
از فاتحه اذا زلزلت الارض یک بار و در دوم الهکم التکاثر یکبار و نیز دو رکعت دیگر
در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی تا سریع الحساب و در رکعت دوم بعد
از فاتحه ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین آورده اند
هر که در اول شب هزار بار یا الله گوید آمرزیده شود و اگر دو هزار بار بگوید مرد
صالح گردد و اگر سه هزار بار گوید واصل حق گردد و ایضا شیخ شهاب الدین
قدس سره گفته است هر که سه هزار بار یا الله گوید هر حاجتی که داشته باشد
برآورده گردد و هر که بعد از هر نمازی که هزار کرت بگوید استغفر الله سبحانی
که داشته باشد برآورده گردد و دیگر هر نمازهای که او را فوت شده بود وقت
[illegible] الی کل حین ولیساعات از روی دست [illegible] بجا آورد با اصل
این ست که در شب ادا کند اول چهار رکعت [illegible] در هر رکعت [illegible]
آیت الکرسی چهار [illegible] سریع الحساب سه بار لا اله الا الله
سی صد بار و در رکوع بعد از تسبیح لا اله الا الله چهل بار و بعد از تسبیح تحمید
در قومه هم چهل بار و در سجده بعد از تسبیح هم چهل بار و در جلسه هم چهل بار
و در سجده دوم بعد از تسبیح هم چهل بار و بعد این نماز دعا [illegible] که
دست از جود و ماسوی الله بشوید و آنرا برای او ادا کند و از رحمت لوجود
را حاجت دید و بداند [illegible] داد اکرده شده برای او مگر یک لا اله [illegible]

عمل داند و در لا اله الا الله اثبات چیزی کند متکلمان گفته اند که لا معبود الا الله صوفیان
گفته اند لا موجود الا الله دیگر چهار رکعت نماز کن فیکون از برای مهمات دینی
دنیاوی در رکعت اول بعد از فاتحه افوض امری الی الله صد بار در رکعت ثانی بعد
از فاتحه الا الی الله تصیر الامور صد بار در سیوم بعد از فاتحه نصر من الله فتح قریب
صد بار در چهارم بعد از فاتحه انا فتحنا لک فتحا مبینا صد بار و بعد از سلام
غفرانک ربنا والیک المصیر صد بار بعد سر بر زمین نهد و صد بار استغفر الله
گوید و حاجت خود عرضه کند بر آورده شود بحکم باری تعالی چهار رکعت نماز حاجات
در هر رکعت سورت فاتحه چهل و یک بار و اخلاص یک بار بعد از سلام
حاجات بر زمین نهد و چهل و یک بار گوید یا حی و یا قیوم باز جبین بر زمین
نهد چهل و یک بار گوید وعنت الوجوه للحی القیوم و حاجت خود را عرضه کند
و دیگر چهار رکعت نماز اگر حاجت دنیاوی داشته باشد در روز ادا کند و اگر
حاجت دینی باشد در شب ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلنا تا آخر سه بار و تسبیح
رکوع سبحان الله العظیم و بحمده سه بار و در سجده سبحان ربی الاعلی و بحمده سه بار و بعد از
سلام سه بار استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم غافر الذنوب و ساتر العیوب و اتوب الیه
من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا و سر بر زمین نهاده حاجت عرضه کند بر آورده گردد و دیگر
چهار رکعت نماز استغفار که کفارت گناهان صغیره و کبیره است در هر رکعت بعد از فاتحه ربنا
ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین هفت بار و ده بار انه غفور رحیم
و بعد از تسبیح رکوع نیز ده بار انه غفور رحیم گوید و بعد از تسبیح و تحمید در قومه نیز ده بار
گوید و در هر دو سجده بعد از تسبیح نیز ده بار و در جلسه نیز ده بار و بعد از سلام
بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و اساله التوبة صد
بار و سر بر زمین نهد و ده بار گوید اللهم انی استغفر الله ربی من کل ذنب اذنبته عمدا
و خطأ سرا و علانیة و اتوب الیه من ذنب الذی اعلم و من الذنب الذی لا اعلم
انک انت علام الغیوب و غفار الذنوب و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

نماز استغفار

و در خبر است که حضرت رسالت پناه فرمود صلی الله علیه وسلم یاران را گفت
را بیاید که نماز بگزارید و بگفت و دل ادا کنید والا درست نباشد یاران گفتند
یا رسول الله بباید نماز تمام باز نمائیم چگونه باشد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم
گفت که بعد از آن بیارامید نماز دیگر را بخوانید نماز او چون نماز پیشین باشد در وقت
دیگر چهار رکعت نماز عصر و عصر دوستان او و را گویند پس آورده اند
که چون مصلی این نماز گزارد فرشتگان طبقها از نور با لوای نعمتها در دست گرفته
بر گرد او حاضر شوند و گل و ریحان و در و جواهر و مشک جنت بر گرد او باشند تا که
از رکعت ادا تمام اهل بقره خوش شوند در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه ده بار
و ده بار کلمهٔ تمجید بعد از آن در رکوع و سجود و قومه و جلسه چون نماز استغفار
ده کرت کلمهٔ تمجید بگویند و چون در قعدهٔ اخره تشهد تمام کند سر بر میان بنهد
بار سورهٔ فاتحه و ده بار انا انزلناه تا آخر وی و سه بار کلمهٔ تمجید بخواند و سر
بردارد و یک بار درود بگوید و سلام دهد و دیگر چهار رکعت نماز تسبیح در
رکعت اول بعد از ثنا بالا آنچه رکنها بود ده کرت کلمهٔ تمجید گوید بعده تعوذ و تسمیه
گوید فاتحه بخواند و اخلاص یکبار و در وقت ده بار بخواند بار و ده بار کلمهٔ تمجید گوید
پس بعد از آن چون عمد در رکوع و سجود و قومه و جلسه تمجید گفته باشد ده بار
و هر همه مقصد تسبیح یعنی تمجید می شود و بعد از تشهد اخیره درود و اسد عا بخواند

اللهم انی اسالک توفیق اهل الهدی و اعمال اهل الیقین و مناصحة اهل التوبة
و عزم اهل الصبر و جد اهل الخشیة و طلب اهل الرغبة و تعبد اهل الورع و
عرفان اهل العلم حتی اخافک اللهم انی اسالک مخافة تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل
بطاعتک عملا استحق به رضاک حتی اناصحک فی التوبة خوفا منک و حتی اخلص لک
النصیحة حیاء منک و حتی اتوکل علیک فی الامور حسن الظن بک سبحان خالق النور پس سلام
دهد و بعد از سلام یکبار سبحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة والعظمة
والقدرة والهیبة والجلال والجمال والکمال والبقاء والثناء والضیاء والآلاء

والشعار والکبریا والجبروت سبحان الملک الحی الذی لاینام ولا یموت سبوح
قدوس ربنا ورب الملائکة والروح آورده اند که بر مومن لازم است که این
نماز در هر شب ادا کند والا در هفته والا در هر ماه والا در هر سال الا در تمام عمر بجا
آرد که حق تعالی از برکت این نماز او را و مادر و پدر او را و اولاد او را آمرزیده گرداند
و از آتش دوزخ نجات یابند و دیگر چهار رکعت نماز که گفتی امیر المومنین عمر رضی الله عنه
گفت که چون از دیدار خیر البشر می گشتم در حال این نماز را بجا می آرم حضرت رسالت
پناه را بخواب ببینیم امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت که از حضرت
رسیدیم یا رسول الله چون از دیدار شریف شما محروم بمانیم بچه چیز آسایم
و دلاسائی ما بچه شود فرمود چون آرزوی دیدار من کنید این نماز در حال ادا
کنید مرا بخواب ببینید در هر رکعت بعد از فاتحه سورت انا انزلناه ده بار کلمه تمجید
تا اکبر پانزده بار چون سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر در رکوع
رود و بعد از تسبیح رکوع تمام تمجید ده بار و بعد از تسمیع و تحمید قومه تمجید تا اکبر ده
بار و در هر دو سجده پنج بار تسبیح سبحان ربی الاعلی و پنج بار تمجید تا اکبر و دیگر رکعات
علی هذا القیاس و بعد از سلام ده بار سورت فاتحه و ده بار سورت انا انزلنا بخواند
و سی و سه بار تمجید تا اکبر بعده یک بار این درود گوید اللهم صل علی محمد
نبی الامی جزا الله محمدا عنا ما هو اهله برحمتک یا ارحم الراحمین و دیگر چهار رکعت
نماز درود معلوم باشد که نماز درود تمام است نماز تسبیح می باید اما و بجا کلمه تمجید می گفت
و درین نماز این درود بخواند اللهم صل علی محمد عبدک و نبیک و حبیبک و رسولک
النبی الامی و باید که در هر شب ادا کند والا در شب جمعه البته ادا کند که ثواب بسیار است
و در خبر است که چون بنده مومن درود فرستد در سایر ایام مهتر جبرائیل علیه السلام
خبر او را بحضرت رسالت پناه می رساند اگر بنده لایق باشد حضرت نیز می گوید
که رحمت خدا بر وی باد چون از زبان مبارک رسول الله بر کسی رحمت آید با آتش
دوزخ نسوزد اما چون در شب جمعه بگوید الصلوة والسلام علیک یا رسول الله حضرت

...برای دیدار حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم

بگوش می شنود و پر و جنبه ها می فرستد دیگر نماز حاجات از شوه است در هر رکعت
فاتحه چهار بار حمد و ثنا و احد و سه بار و اخلاص سی و سه بار شود و دو بار است اگر خواهد
ام یکبار فاتحه ده بار واحد و یک بار اخلاص و تسبیح رکوع و سجود دو رکعت آن
گوید و این معتبر روزی برای حاجتی کرده بود قول اول درحال بر آید انشاء الله تعالی
بخواند و اسما و دعا بزرگوار روزی حضرت رسالت پناه مر جبرئیل را گفت
که یا اخی جبرائیل چنانکه صفت و صورت تو است پس بنمای صورت خود را جبرائیل
گفت یا رسول الله در نمایان نشود چون حضرت در نمایان رفت جبرائیل
پر و بال خود را در لسان کرد از مشرق تا مغرب رسید حضرت بیهوش افتاد
چون بهوش آمد گفت یا اخی از شما کسی کلانتر باشد گفت از من مهتر میکائیل کلانتر
است زیرا که او را شش صد پر است و هر پرش چون تمام پر جبرائیل کلان دارد
و مهتر جبرائیل گفت که اگر من بهمین شکل که مرا است هزار سال دمی ادا بزنم از
طرف تا طرف دیگر او را جز پشه حضرت نمود یا اخی از مهتر میکائیل کسی
کلانتر باشد گفت از وی مهتر اسرافیل کلان است که هفتصد پر دارد و هر پر او چون
تمام میکائیل است اگر مهتر میکائیل عظمت خود در گوش مهتر اسرافیل در بدود
هرگز از طرف تا طرف دیگر نرسد و او را جز پشه حضرت نمود از مهتر اسرافیل
کسی کلان است گفت مهتر عزرائیل چنانکه مذکور بالا یکی دیگر دارد و عرش خدای
کلان است که هفت هزار پایه دارد و در پایهای دیگر چهل هزار ساله راه
است روزی از حضرت رسالت پناه مهتر اسرافیل التماس کرد که مارا اگر بعوض
خود را بس نمای در حال خطاب حضرت شد که بدو بنما که در من آورده اند
که هفت هزار سال تا بنشست بر بال او پر بالش کی شکسته شده افتاده
بار التماس کرد پر بالش تو دمید تا هفت هزار سال بر بال او پر بالش افتاده
بار التماس کرد بار پر بالش تو دمید تا هفت هزار سال بر بال او پر بالش افتاده
بار التماس کرد بار پر بالش تو دمید می خواست که بار دیگر خطاب حضرت

عزت بر وی شد که ببین که چند سال بریده گفت بر هم الست و یک هزار سال
گفت ببین بین که چند بالا رفته چون نگاه کرد تا ساق نرسیده بود پس
خطاب حضرت عزت رسید که ای اسرافیل تو با این عظمت در مدت
بیست و یک هزار سال بریدی اما چند کرت برای تو افتادند تا ساق
او نرسیدی پس بما فوق او تا ابد الآباد نرسی الحال لایق تو این است
که فرود روی پس اسرافیل عاجز شده بازگشت حضرت رسالت پناه
گفت یا اخی جبرائیل از عرش چیزی کلانتر است گفت یا رسول الله
چون عرش بعظمت خود بنازید خداوند تبارک و تعالی ماهی پیدا کرد
دهان باز کرده که عرش در میان دهان او چون سپندانه می نمود
خدای تبارک و تعالی این اسما بدو خود از هیبت این اسمای معظم
یک طرف دهان او بالا و یک طرف پایان ماند و خشک شد و عرش
چون سپندانه در کام او می بود و فضیلت این دعا بسیار است اما مختصر کرده شد
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا نور تنورت بالنور والنور فی نور نورک
یا نور اللهم یا عزیز تعززت بالعزة والعزة فی عزت عزتک یا عزیز اللهم
یا جلیل تجللت بالجلال والجلال فی جلال جلالک یا جلیل اللهم یا
جمیل تجملت بالجمال والجمال فی جمال جمالک یا جمیل اللهم یا واحد
توحدت بالوحدانیة والوحدانیة فی الوحدانیة وحدانیتک یا واحد اللهم یا
فرد تفردت بالفردانیة والفردانیة فی فردانیة فردانیتک یا
فرد اللهم یا علیم تعلمت بالعلم والعلم فی علم علمک یا علیم اللهم یا
رفیع ترفعت بالرفعة والرفعة فی رفعت رفعتک یا رفیع اللهم یا حفیظ
تحفظت بالحفظ والحفظ فی حفظ حفظک یا حفیظ اللهم یا واصل توصلت بالوصل
والوصل فی وصل وصلک یا واصل اللهم یا فاعل تفعلت بالفعل والفعل فی فعل فعلک
یا فاعل اللهم یا فارض تفرضت بالفرض والفرض فی فرض فرضک یا فارض

اللهم بحلمت یا حلیم والحلم فی حلم حلمک یا حلیم اللهم یا عظیم بعظمت یا عظیم والعظمة فی
عظمة بعظمتک یا عظیم اللهم یا مالک بملکت یا مالک والملک فی ملک ملکک یا مالک
اللهم یا قدوس بقدست یا قدوس والقدس فی قدس قدسک یا قدوس اللهم یا رحمن
برحمت یا رحمن والرحمة فی رحمة رحمتک یا رحمن اللهم یا رحیم برحمت یا رحیم والرحمة فی
رحمة رحمتک یا رحیم اللهم یا حنان بحنت یا حنان والحنان فی حنان حنانک یا
حنان اللهم یا منان بمنت یا منان والمنان فی منان منک یا منان یا لا اله الا انت
علیک توکلت والیک انبت وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد واله واصحابه اجمعین
و در اوان خواندن این دعا دست بسته باشد و چون تمام کند سر بر زمین نهد
و حاجت خواهد روا گردد بفرمان الله تعالی و چهار رکعت دیگر نماز حاجت در رکعت
اول بعد از فاتحه اذا جاء نصر الله تا آخر سه بار و در دوم بعد از فاتحه اذا جا تا آخر
ده بار و در سیوم بعد از فاتحه اذا جا تا آخر سه بار و در چهارم اذا جا تا آخر بعد از
و بعد از تشهد درود یک بار اللهم صل علی محمد و علی ال محمد و بارک وسلم
علیه و جل یک بار حسبنا الله نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر و بعد از
سلام و بعد سر بر زمین نهد و جل و یک بار یا ذا الجلال والاکرام و ده بار یا
صمد و ده بار یا احد و سر بردارد و بعد از سلام دهد و حاجت عرض کند
روا شود بحکم الله تعالی و دیگر چهار رکعت نماز حاجات آورده اند که حضرت
قدس حق تعالی جل شانه فرموده است که اگر حاجت مشکلی این نماز برآورده حکم
لن آورده و ادا یا تم ... در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی سه
بار و در دوم سه بار فاتحه متصل با تسمیه و سه بار اخلاص و معوذتین یگانه
و رکعت سوم چون اول رکعت تا چهارم چون ثانی و چهار رکعت دیگر در
هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی یک بار و اذا جا یک بار و اخلاص ده بار و بعد از
سلام سه کرت درود گوید و سر بر زمین نهد و حاجت عرض کند روا گردد بحکم الله تعالی
بدان ای عزیز که این نماز را در شب بجا آورد و ... باشد ... که

غفلت اکثر مردم است لیکن بر مقصد ما فلان نشاید که بیدار باشی و بخواب اعتماد
نکنی لقوله علیه السلام النوم اخ الموت چنانکه آورده اند در کتابت دلائل
که چون وقت سحر شود حق تعالی بر آسمان دنیا می آید و ندا می کند که کیست
که درین وقت از من حاجت خواهد تا روا کنمش و کیست که فریاد خود بمن آرد
بدرگاه من آید تا قبول کنمش آورده اند که چون کسی از صبح بیشتر
بیدار شود و برخیزد در مرحمت او مستغرق می شود و چون تا صبح بیدار نشود میگوید
علیک لعنتی یعنی لعنت من بر تو باد و چشمان تو همیشه خواب آلوده باد و خواب
تو از چشمان تو برود اکنون حل این معنی کنم که حق تعالی خود در آسمان می آید که
حق تعالی از مکان و از جهت و جانب و رفتن و آمدن منزه است و گوینده این
ندا فرشتگان اند اما چون بحکم ادمی گویند اضافت بدو می کنند اما اهل حقیقت
را جواب دیگر گویم چنانکه می فرماید فرد سمجی کرد سوالی که بگو حق کجاست
گفتم آخر سمجی در همه جای بینم + یعنی از آن جهت که وجود نماند و دنیا نماند هر چه
ماسوی الله اگرچه ممکن نماند لا ممکن است در نقطه تحقیق پس جای را مید اسم
نگر او زیرا که غیر و جای و سوی خبر نامی بیش نیست چنانکه گفته اند بیت کجا غیر
و غیر کو نقش غیر + سوی الله و الله ما فی الوجود + و چون با حاطت با همه ثبوت
محیط است که و الله علی کل شیء محیط پس گویند و شنوند و بیننده و ندا
کننده و گفتن و شنیدن و دیدن و ندا کردن نبید اند مگر از وی خود بخود میگوید
و می شنود و می بیند و ندا می گویند اما این کار سر بازان است و هر کسی را دین
دخل نیست مگر عارف حق و درویشان عارفان گفته اند بیت
اگر ز کوه فرو افتد آسیا سنگی نه عارف است که از جای سنگ خیزد و نه زیر که
لغزانده و آرنده این سنگ نیست مگر حق پس هر چه از حق آید راضی باشند
والا دعوی عارفی نه کند الحال نماز را بیان کنم که در صفت او اگر ده حق شود اول در
رکوع حمد بود از بعد چهار رکعت در هر رکعت ده کرت فاتحه و کافرون فلق و الناس

او کامل بار دیگر بعد از سلام هشتاد بار استغفار خواند و هشتاد بار درود و هم
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و ثواب این نماز نهایتی نیست

و آنچه در نظر فقیر آمده است در بیان این نماز مقدار یک ورق حدیث نبوی
صلی الله علیه وسلم وارد است که در این مختصر نمی گنجد و پیش از ظهر چهار رکعت
نماز قضای عمری نیت چنان کند ست کردم تا ادا کنم چهار رکعت نماز کفایتی
نمازها که از من فوت شده اند در همه عمر در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی
یکبار و انا اعطینا تا آخر پانزده بار آورده اند که بعد از وفات میان
صحابه اختلاف شد بعضی گفتند که از حضرت چنان شنوده ام که بیست ساله
قضا نماز او کفای شود و بعضی گفتند چهل ساله قضای او و از جای حج (؟)
فاطمه زهری رضی الله عنها گفت که من از حضرت چنان شنوده ام که چهل ساله
قضای او کفای شود و بس رسیدیم یا رسول الله اگر این مقدار از و فوت نشده
باشد گفت از پدر و مادر او کفای شود و تسبیح نماز جمعه بخواند یا حی یا قیوم
الی قضی حاجتی و اغننی عمن سواک صد بار بخواند و برای کفایت مهمات
هر دو جهان صد بار بگوید تسبیح یا سمیع یا مسبب الاسباب و یا مفتح کل با با
یا مفتح الابواب و در شرح حصن باید که این دعای مذکور بخواند و در تحفة
الصلوة آورده است اگر کسی را نماز بسیار فوت شده باشد در
روز جمعه بعد از نماز ظهر دوازده رکعات نماز بگذارد و بعد سلام و بعد از فاتحه
در هر رکعت اخلاص پانزده بار کفایت هر نمازهای او شود و ایضا در خبر
است که جابر عبد الله انصاری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم رسید
که اگر کسی را نماز بسیار فوت شده باشد چکند حضرت گفت باید که در روز
دوشنبه بیست رسیده گیرد بوقت صبحی و در بیابان رود و غسل کند و دو رکعت تحیة الوضو
بگذارد و پنجاه رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یک بار
باید که هر یک رکعت بگذارد و تا سلام شود و ایضا آورده اند که جمعه

نماز قضای عمری

ا

شخصی بخدمت حضرت رسالت پناه آمد و گفت یا رسول الله گناهان بسیار
دارم چه باید کرد حضرت فرمود توبه کن گفت یا حضرت گناهان من نهایت
بسیارند حضرت هرچند می گفت توبه کن وی همین گفتی که گناه بسیار دارم بعد
ازان حضرت گفت که در بیابان برو و غسل کن و دو رکعت تحیت وضو بگذار
و هرچند کثرت که توانی از ده تا صد بار این کلمه طیبه تکرار کن و توبه کن
از گناهان گذشته و آینده و چون در خانه بیائی چیزی تصدق بکن
همه گناهان تو بفرمان الله تعالی آمرزیده شوند و در نظر آمده است
که پیغمبران ماضی که پیش از حضرت رسالت پناه بودند هر روز امت ایشان
در پیش ایشان می شد که در کتابها دیدیم که در شبهای دنیا یک شب است
که در وی همه گناهان اولین و آخرین بخشیده می شوند اگر کسی دران شب بطاعت
الله تعالی باشد ایشان می گفتند که آن شب از ما پنهان پوشیده است و شب
پیغمبری که بعد از ما می آید که نام او محمد علیه السلام باشد پیدا و ظاهر شود زیرا که
گناهان امت او بسیار باشند تا دران شب آمرزیده شوند و چون محمد
آخر الزمان صلی الله علیه وسلم مبعوث شد اصحاب در پیش او شدند و گفتند که
آن شب را بما پیدا نمای که کدام است در آن زمان مهتر جبرائیل علیه السلام
از رب الجلیل در رسید و گفت یا رسول الله خدای تعالی ترا تحفه درود و لطیفه
آورده و درستها و بعد ازان آنکه مژده و خوشی باد شما را که آن شب را لیلة
السرائر نامند و آن شب بیست و سیوم ماه شوال است هر که از امت
تو دران شب دو صد رکعت نماز بگذارد بصد سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص
یک بار یا رسول الله برابر حرفی که مصلی این نماز درین نماز یاد کرده است
نیکی او نوشته شود برابر ایشان ماهی از روز شود برابر ایشان برای او کوشکی در
بهشت مهیا کنند و اگر جانور چون شتر و گاو و گوسفند و مرغ ذبح کند برابر موی
آن جانور است چندان نیکی او نوشته شود و چندان بدی او دور شود

و چندان کوشکی برای او در جنت بنا کنند و اگر علت فاتحه را الصدق کند بر
بهذا القیاس ثواب برد و اگر در آن شب سورهٔ روم و سورهٔ عنکبوت بخواند
خواننده و شنونده را آتش دوزخ کار نباشد و نیز این سورها را اگر در شب
بیست و سیوم ماه رمضان بخواند نیز همین حکم دارد و در رساله
شیخ نور قطب عالم دیده ام هر که در شب این نماز بخواند هر حاجتی که داشته باشد
در جواب رسیده باید که در شب اول که دیدش از آنکه خواب کند شش رکعت
نماز در رکعت اول والشمس هفت بار و در دوم واللیل اذا یغشی هفت بار و در سیوم
والضحی هفت بار و در چهارم هفت بار الم نشرح و در پنجم والتین هفت بار و در ششم
انا انزلنا هفت بار و بعد از این دعا بخواند اللهم یا رب ابراهیم و موسی و رب
اسحاق و یعقوب ای یا رب منزل الصحف و منزل التورية والانجیل والزبور
والفرقان ارنی فی منامی هذه اللیلة امرا انت به اعلم ذکر نمازها که بعضی سنها
در ورقهای بزرگان یافته می شود اول گزشت قدر رسید آنکه شب قدر را از جهت قدر
گفته اند که هر چه در آن سال می شود تقدیر آن شود و در دل کل مخلوقات اعمال
انسان در آن شب مقدر می کنند و فرشتگان آسمان و زمین تمام در آن شب که عظم
جمع می شوند و آن کسان را از حق آمرزش می خواهند که در این شب لکات و لصلوات
و غیر ذلک من عبادت الله مشغول باشند و در خبر است که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم فرمود اگر کسی نمازی دوباره بگزارد از طلا و نقره
حق جل جلاله هزار این باشد که اگر در آن شب سه رکعت انا انزلنا تا آخر بخواند
قال الله تعالی لیلة القدر خیر من الف شهر آورده اند که چون از حضرت عزت
خطاب سبحانی آمد که آن شب بهتر است از هزار ماه پس معلوم شد که طاعت
و تصدق در وی بهتر باشد از طاعت و تصدق هزار ماه آورده اند که
کسی هر ماه هزار حله و یا هزار اشتر و یا هزار گاو و یا هزار گوسفند و یا هزار مرغ و یا
هزار مال و غیر ذلک من متاع الدنیا به ... بدهد و یا در هر ماه هزار رکعت نماز

بگذارد پس بهتر از آن این باشد که درین شب یک چیزی از این چیزهای مذکور
بجا آرد یا یک رکعت نماز بگذارد و منقولست از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم که سه شب در سه ماه پوشیده شده اند اول شب معراج در رجب
و شب برات در شعبان و شب قدر در رمضان پس بنده مومن را شاید که در
هر شب از شبهای این ماهها چیزی تصدق و عبادت بکند تا مگر شب قدر
را یافته باشد و یا شب برات و یا شب معراج را یافته باشد و فضیلت این
شبها از آن است که اول کلام الله در وی نازل شده است بر حضرت رسول علیه السلام
و انس بن مالک و عبد الله بن مسعود چنان گفته اند که ما یان خادمان حضرت
رسالت پناه بودیم و در ماه رمضان او را می دیدیم که بعد از گذشتن بیست
روز حضرت رسالت پناه در همه شب ها بیدار می بود و نخوابید مگر اندکی ثابت بهم
در اتفاق همه صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر آن است که شب قدر بیست
و هفتم باشد و درین شب دوازده رکعت نماز و در هر رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه
ده بار و اخلاص ده بار و بروایتی بیست رکعت و بروایتی صد رکعت همه بقرائت
مذکور و اگر همه در یک شب دشوار شود پس باید که درین شبهای که از بیست
تا بیست و نهم است چند رکعت ادا کند ذکر شب و روز عید فطر و عرب تکبیر
العین چیزی را گویند که کسی را از اندیشه و آفات و بلیات باز دارد و مرینها شکر
مسلمانان را نیز عید گویند و مهمانی را نیز عید گویند و فطر از آن جهت گویند
که صائمان ماه شریف را در وی افطار می شود و آن چنان بود که در امم ماضیه
و بجبابره درین زمین همدرین روز عید فطر بر ایشان قیامت صغری شده است
و بروایتی پنجاه بار چون طوفان نوح و مسخ قوم و غیر ذلک من آیاتهم پس
چون محمد آخر زمان مبعوث شد صلوات الله آن غم دانند که از برکت او برطرف
شد زیرا که حیوانان و ترسایان تا این زمان که این شب و این روز بیاید در شب
و روز در گریه و زاری و تضرع می باشند که مگر باز معاذ الله بلای ایشان

در بیان عید فطر

نازل شود پس پیغمبر جبرئیل آمد که یا رسول الله حق تعالی تحیه و درود می‌رساند
بعد از آن فرموده اکرم واند و ه راس از بهشت تو ملک از برکت است قرار
تمام عالم برگرفتم پس ترا باید که خلاف انسان درین شب در شادی و
ماتی و باید که تمام واستان تمام درین و در خیری لتصدق کمند تا از مرانی و
خلاصی یابند و آن را صدقه فطر گویند و در شب عید فطر دو رکعت نماز در
رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی صد بار و در دوم بعد از فاتحه اخلاص صد
بار و دو رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هفت بار بخواند و باید
نماز باید که در شب عرفه که نهم ماه ذی الحجه است و در شب عید اضحی نیز بگذارند
و دیگر در عید فطر نیز غسل کنند و خوشبوئی در بدن مالند و جامه نو و پاکیزه بپوشند
و اگر نو موجود نباشد شسته بپوشند و غسل کرده بپوشند اول صدقه دهند بعد از آن
به عیدگاه روند و در شرح مختصر ابوعلی رودباری آورده‌اند که نماز جمعه
را بغیر از امام یعنی بادشاه و امرا کسی را که بادشاه دستوری داده باشد و صحیح آن است
که ادا کنند اما اگر نماز عید را مردمان روستا با اتفاق جماعتی ادا کنند
روا باشد زیرا که نفل است و لیکن از جهت او بیم زدن رواست که خلیفه بداند
و باید که پس از نماز عید تو اهل تکیه از جهت وضو و اشراق و غیره ... که
مکروه است و نماز هر دو عیدین دو رکعت است در هر دو رکعت نه تکبیر باید
بر قول اصح نزدیک اهل حنیفه یک تکبیر تحریمه و دو تکبیر رکوع و شش زائده
و آن چنان است که بعد از تکبیر اول دست را الفاظ دارد و در ثنا ...
ثنا را تا آخر بخواند باز دست بردارد و تکبیر گوید دست را الفاظ کند باز
دارد و تکبیر گوید همچنین تا سه کرت بعد از تکبیر سوم دست‌ها را بسته بدارد
و تعوذ و تسمیه خواند و فاتحه با سوره بخواند پس تکبیر رکوع گفته رکوع کند و در رکعت
دوم اول ابتدا به فاتحه با سوره کند پس از تمام قرائت دست بردارد و دست
را الفاظ دارد همچنین تا سه تکبیر گوید و تکبیر چهارم رکوع است گوید پس

مذہب ابی حنیفه نماز ہر دو عیدین برین طریق سنت تکبیرات تشریق از بامداد
عید فطر تا عصر او عقب ہر نماز گوید در راه برای عیدگاه رفتن نیز تکبیر تشریق
گفته باشد و تکبیر تشریق در اضحی از بامداد روز عرفه تا عصر روز نحر به قول امام
اعظم بگوید تا چاشت نماز شود و در روز عید فطر دو رکعت نماز دیگر بگذارد و در
هر رکعت بعد از فاتحه انا اعطینا سه بار و اگر کسی را قوت قربانی نباشد در
روز اضحی باید که همین نماز مذکور را ادا کند ثواب قربانی بیابد و نیز در هر دو
عید چهار رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی
الذی و در دوم بعد از فاتحه والشمس در سیوم بعد از فاتحه واللیل و در چهارم
بعد از فاتحه والضحی و اگر این سورتها را نداند باید که در هر رکعت بعد از فاتحه
اخلاص پانزده بار بخواند و چهار رکعت نماز خوشنودی خصمان که در روز جمعه گفته
شده باید که در هر دو عیدین و هفتم ماه ذی الحجه و ترویه که هشتم اوست و
عرفه که نهم اوست و در آخر جمعه ماه رمضان وقت چاشت بگذارد و هر چند که
خصمان بسیار داشته باشد خشنود شوند قصه عید اضحی و آن است که بابا آدم علیه السلام
در بهشت نعمتها گوناگون پرورده شده بود روزی در پیش او حوی پدید بابا آدم چو
او را بدید از شوق و محبت او مست شد و در عقب او دوید هر چند بابا آدم بدو بیشتر میشتافت
از وی میگریخت تا که بابا آدم بجایی دلگیر شده افتاد و در خواب آورده اند که اما حوا از
پهلوی چپ او پیدا شد چون بابا آدم بیدار شد او را در پیش خود نشسته دید گفت من
انت یعنی کیستی گفت انا حواک یعنی حوای توام آدم خواست تا دست بدو اندازد درین بود
مهتر جبرئیل آمد که بغیر نکاح دست دراز نمی باید کرد خدای عز و جل بخوبی خود ولی کام
ولی زبان نکاح او را به بست و فرمود الکبریاء ردائی و العظمة ازاری و الخلق کلهم
عبیدی و اماء ی اشهدوا یا ملائکتی سکان السموات و الارض انی قد زوجت آدم
بدیع فطرتی و حوا امتی علی صداق ان لا اله الا انا و ان محمدا عبدی و رسولی یا آدم
و حوا اسکنا جنتی و کلا من ثمرتی و لا تقربا هذه الشجرة السلام علیکما و رحمتی

بیان قصه عید ضحی

و این روایت در دستور اللغات آورده است و کذا فی تفسیر الدرر و عمده الابرار
پس چون عقد میان ایشان بسته شد در سکان تمام بهشت جمع شدند و
طبقهای از بهشت مر از گل و ریحان و در و جواهر آوردند و بر ایشان [illegible]
شدند و خواستند و شادی کردند پس از حق تبارک و تعالی ندا آمد که
که یا آدم هذا عبدک و عبدا ولادک الی یوم القیامه [illegible]
حکم خدا شد که ایشان را از بهشت بکشند در آن باب ابلیس دست و در هر کی
استاده بود در آن باب ابلیس قوت آن بود که بر آسمان ها میرفت تا این حال که دولت
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بر آسمان نمی تواند بر آمد چون ابلیس آنجا استاده
گریه و زاری کرد طاوس بر کنگره بهشت نشسته بود چون دید گفت چه شخصی و گریه
برای چیست ابلیس گفت که من بنده ام که حکم خدا این است که شما را و ما را
و آدم و اما حوا را از بهشت می کشند گفت چه باید کرد ابلیس گفت اگر مرا کسی در بهشت
در آورد من کاری کنم که شما ایشان را نکشند طاوس غمگین شده رفت و این
قصه را به مار گفت مار گفت که من او را می توانم در آورد مار آمد و ابلیس گفت
که در دهن من در آئی اما چندان را مار گم که تر بنده موی و جهت مالی
آورده اند که ابلیس نصیحت او را قبول نکرد در جسم مار کرده مار کی عادت
دشوار شد نرسید چون عادت حیوانست آن میسیغ [illegible] آورده اند
که چون شیطان و مار از بهشت بر آمدند مار و در بیرون غایط کرد همان آن که
شیطان بر آن افتاد و دار درخت گندم روئیده از این حکم حرام است که آن
منی شیطان است چون شیطان در بهشت در آمد در پیش اما حوا نشسته گفت
ای بی بی حکم خدا این است که شما را و ما را آدم و مار و طاوس را از بهشت
بیرون کنند اما اکنون من یک پندی گویم اگر قبول کنی شما را نکشند اما حوا گفت بگو پس شیطان
گفت اگر از این درخت گندم بخورید شما را بیرون نکشند و آن درخت
گندم بود چون اما حوا دست دراز کرد [illegible] در دست خود را بالا گرفت حتی که اما حوا

در بیان فریب شیطان

از جا برخاست درخت سنجد بالاتر شد اما حوا دست به درخت نخواند رسید با آدر
هنگام دست انداختن دو دست او تا آرنج و پاهای او تا استانک سر او و فرق
منکشف شد از این جهت است که این اندام را در وضو شستن فرض کرده اند
چون بابا آدم آمد از سیل بهشت اما حوا آمد و متوجه بابا آدم دلیل کرد که مگر این درخت
را در بهشتی من است این حرام است و ندانست که این از نهی تلقین است و بعضی گفته
اند که فراموش کرد از این جهت است که او را انسان نامیدند که مشتق از نسیان
است و آن فراموشی را گویند سه دانه بابا آدم خورد و دو دانه اما حوا در حال حلهای
بهشت از ایشان پرید و سر و پا برهنه محض ماندند حتی که اگر نزدیک جامه و درخت
ستر شدن آن نیز از ایشان می گریختند ناگاه عیب انسان که ناگفته باشد از ایشان
پیدا شد گرفتند و در بغل و شرمگاه خود پنهان می کردند از این جهت موی رست
برین جایگاه پیدا شدند و چون به درخت انجیر پناه گرفتند انجیر برگ خود را داد
این پنج برگ بود اما حوا پوشید و دو بابا آدم علیه السلام خطاب حضرت عزت بر
انجیر شد که همه درختان بهشت برگ به ایشان ندادند تو چرا دادی
انجیر گفت بار الها آری همچنان است اما من همان سخن قدیم شما را یاد داشتم
که شما گفته بودید که در زمین دوستی پیدا خواهیم و او را خلیفه خود خواهم از جهت دوستی
شما دادم پس خطاب حضرت عزت در رسید که بارکت نیک که من در میان تو
استخوان آید انگم و هر مومن که از شما بخورد او دوست من است اول در
بهشت چهار نفر بودند و بوقت بر آمدن پنج نفر شدند اول سلطان بر آمد بعده
مار بعده طاوس بعده اما حوا بعده بابا آدم پس حکم باری تعالی شد به مار که برو
تو دشمن فرزندان آدم باشی و ایشان دشمن تو باشند و طاوس را نیز همچنان
گفت پس میان بابا آدم و اما حوا فرقت افتاد و بابا آدم نهصد سال در سراندیب
روی بر خاک نهاده افتاده بود که هرگز درین مدت بالا نشده بود و آورده اند
که روزی دو بختکان بر وی گذر کردند آب چشمانش چون دو جوی روان شده بود

آن گندمکان را از آن بخورید باید مگر کسی که چون آن دانه خوشبوی لطیف
است بابا آدم گفت یا رب کار بنده را چاره کن که گندمکان با حوال فقیر
رسیدند در حالی بهتر جبرائیل آمد و گفت ای آدم گندمکان تسبیح می گویند تک
تمام نعمت خورده‌اند این آن ختم تو از آن خوشبوی است دران حالت
سر بالا کرد وقت صبح صادق بود چون نظرش بر ساق عرش رسید دید نوشته دید
لا اله الا الله محمد رسول الله بابا آدم گفت یا رب این چه نام است که متصل
نام شما نوشته است گفت این نام یکی از اولاد شماست که اگر او نبودی تو را
پیدا نمی کردم و جهان و دولت نیز از تو باید بابا آدم گفت یا رب بحرمت
این نام خطای مرا امرز خطاب رسید که تسبیح تمام آمد و بر دیگر حرم مرا بخشیدم چون
بابا آدم در بهشت سیاه بود اما بدنش روزه داشت از روزه ایام بیض چون اول روز
داشت سیوم حصه وجود او سفید شد و روزه دوم دو حصه و بروزه سوم تمام وجود
او سفید شد ازین جهت ایام بیض خوانند و چون از سر اندیب عرفات آمد بابا
حوا را یافت خوشحال شد ازین جهت آن موضع را عرفات گویند و دیگر ظلمها
مرا در سر و حوا مردگل در جهان آوردند و بر ایشان کشتند و گفتند ندا آمد که
وعده او لا و که الی یوم الدین یعنی قیامت پس عید اضحی از آن پس نامیده است
در حکایت دیگر اما حیفان است که ایشان گویند دستار مانند گلزار است و زبان
مانند گل هر که خواهد گل را بپذیرد اگه چون تک بابا آدم و تک بابا حوا که همان
برای او آورده شده بود سر لی نکاح زن نکردند بدان اگر کسی مهری باشد
باید که بعد از ادای نماز ایمن قربانی کند و اگر مسافر باشد شرط است که خواند باید
که اصحه را بدست خود ذبح کند و منقولست از بی بی فاطمه زهرا رضی الله
عنها که حضرت رسالت پناه چون قربانی می کرد تمام اهل عیال خود را حاضر
می گفت که هر کس این قربانی آمرزیده شود آورده اند که حضرت
رسالت پناه یکبار در قربانی صد شتر را خوانا میده بود و قست حضرت

[illegible]

بدست خود ذبح کرد و مابقی را مرتضی علی ذبح کرد و حضرت رسالت پناه دو جانور
قربانی می کرد یکی از برای خود و یکی از برای امت خود و کیفیت بهترین ایشان آن
آنکس است که دو جانور قربانی بکند یکی از برای خود و یکی برای مردگان و اضحیه را باید
کرد روز بعد از عید نیز می توان کرد اما اگر خریده بود و ذبح نکرد تا گذشتن ایام
بعد از آن همین را به فقیران تصدق کنند و الا قیمتش تصدق کند. آورده اند
که اگر کسی مالک نصاب شود و زکوة ندهد و مال او تلف شود تمامه زکوة از ذمه او
ساقط شود و اگر مالک نصاب قادر شده بود و صدقه و قربانی نکرده بود
از ذمه او ساقط نشود ذکر عاشوره که دهم ماه محرم است
باید که تمام شب را بذکر و فکر زنده دارد و بخواب غفلت نه درشود و در شب
می باید که یسین سه کرت بخواند یکی در اول شب باز در میانه شب و آخر شب
و چون روز شود در وقت صبح غسل کند و بعد از تحیت وضو چهار رکعت نماز
بگذارد در هر رکعت بعد از فاتحه دوازده بار اخلاص بارواح امام حسن و امام حسین شیخ
سفیان ثوری گفت که من این نماز را در حق ایشان ادا کرده بودم ایشان را در خواب
دیدم که روی از من نگشتانده گفتم که یا امیرزادگان گناه من چیست گفتند شما را
بر ما حقی است که شما را به بهشت بریم از حق شما شرم داریم و معلوم باد که این ده
روزه ماه محرم بر امم ماضیه فرض بود و در بالفعل در روز عاشوره حضرت فرموده روزه
دارید که درین روز آهوان نیز بچگان خود شیر ندهند و اگر یک روز عاشوره
تنها نی بدارد باید که یازدهم روز نیز روزه بدارد که ثواب بسیار است و آن
نیست که بعضی روافض می گویند که این ده روز روزه است از محبت جناب
و چندان بودن صحابه است باید که بموافقت ایشان ما نیز گرسنه باشیم و بدانکه نوحه آن
درین روز که بی شب طعام خورند روزه عادت روافض است و در روز عاشوره
چشم سیاه کردن نیز سنت است تا خلاف روافض شود که ایشان می گویند که
یزید چشمان خود را بخون امیر حسین سرخ کرده بود و این محض دروغ است

و باید که روز آخر ذی الحجه روزه داشته باشد و روزه دار باشد که تا یوم
را به عید اول روز محرم را هم روزه دار دارد و آورد دانند که این کس او صائم
الدهر باشد و باید که سال گذشته او را هم روزه نوشته آمده را هم نخورده آن
که دین دو روزه و دو سال که الله تعالی حاصل می شود و در سال تمام نخورده
است که هر یک ثواب صد هزار ساله می نویسد یک از آن روز ها ست و
دوم محرم است که اول حضرت رسالت ماه در آن روز [illegible] داده
که مهتر جبرئیل آمد و در پس حضرت ایستاد و امامت کرد و گفت هر چه من گویم
[illegible] بگوی پس حضرت مرقوم را گفت که خلف من ایستید و هر چه من گویم [illegible]
[illegible] که قوم مهتر جبرائیل را امید و معلوم باد که جبرائیل امام شود که
معلم بود و الامام قوم بود و امام حاضر بود ذی ذکر صفر بدانکه [illegible]
گوید که همه [illegible] رحمت میرسد و [illegible]
با صفر در آید اول یک هزار بلای نازل میکند و در دوم دو هزار و در
سوم سه هزار و در چهارم چهار هزار و در پنجم پنج هزار و در ششم شش هزار
[illegible] باید که در اول [illegible] رکعت نماز بگذارد بدو سلام اول چهار
رکعت یک سلام دیگر دو رکعت یک سلام در هر رکعت بعد از سلام فاتحه
و اخلاص سه بار بخواند و منقول است که روزی حضرت رسالت مآب
صلی الله علیه وسلم را در [illegible] ماه صفر وحد پیدا شد [illegible] اگر
حق رخصت شود که از دار الفنا به دار البقا روم تا دیدار [illegible] بگویم
[illegible] ناگاه مهتر جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله حق تعالی
که در [illegible] ربیع الاول [illegible] حضرت خوش حال شد و گفت هر که
آن ماه را [illegible] او را [illegible] بهشت بدهیم و آن ثواب تا [illegible]
است هر که آن ماه را اول [illegible] ثواب باشد و هر که در روز [illegible] ربیع الاول
چهار رکعت نماز [illegible] بجا آورد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص [illegible] بار [illegible]

حضرت رسالت پناه دراز و زنده بود **ذکر ماه رجب** رجب در لغت
خدا را گویند چون اول ماه به بیند آید جا گوید اللهم بارک لنا فی رجب و شعبان
و بلغنا الشهر رمضان و در شب اول بیست رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص یک بار پس چون حضرت رسالت پناه ثواب این نماز را
نهایت بسیار فرمود سلمان فارسی عرض کرد که یا حضرت من میخواهم که این
نماز را همیشه ادا کنم حضرت فرمود این خاصه این ماه است الا باید که در اول
شب هر ماه میتوان بگذارد سلمان همچنان کرد قال علیه السلام من ادرک رجب
فاغتسل فی اوله واوسطه وآخره خرج من ذنوبه کیوم ولدته و ایضا
در ماه رجب سی رکعت نماز بگذارد و ده رکعت در اول روز بعد غسل در هر رکعتی
بعد از فاتحه کافرون یک بار و اخلاص سه بار بخواند بعد این تسبیح بخواند لا اله
الا الله وحده لا شریک له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر اللهم
لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع ذا الجد منک الجد و ده رکعت
روز پانزدهم بگذارد و بعد از غسل بقرات مذکور بعده بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک
له قدیر الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا و در روز آخرین بعد از غسل
نیز ده رکعت بگذارد و بقرات مذکوره و بعده بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک
له قدیر و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد النبی الامی و علی آله و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم برحمتک یا ارحم الراحمین و در روز جمعه اول ماه رجب که آن لیلة
الرغایب گویند باید که تمام شب را زنده دارد و ایضا آورده اند که در آن
شب تمامی ملائکه آسمانها و زمینها در مکه مبارکه جمع می شوند و آمرزش مسلمانان
از خدا میخواهند که در آن شب بیداری می کنند و بطاعت و عبادت حق مشغول باشند
و در تمام ماه رجب شب معراج پوشیده است باید که همه شبها را زنده دارد و
بطاعت و عبادت حق مشغول باشند اما اتفاق بر آن است که شب بست و هفتم
ماه رجب است و یک نشانه او آن باشد که آفتاب در آن روز بوقت برآمدن

سلام و صله داشته باشد و نماز در لیلة الرغائب دوازده رکعت نماز گزارد و در هر رکعت
یکبار فاتحه و اخلاص چهل بار بخواند و در شب معراج صد رکعت نماز گزارد و در
هر رکعت یکبار فاتحه و اخلاص چهار و سه از آن بعد آنکه درین سه ماه خواستن حاجت
و شعبان و رمضان این اوراد در بامداد و شامگاه بخواند اول سه کرت فاتحه
و سه کرت اخلاص و سه بار سورت الفلق و سه کرت سورت الناس سه
کرت قل یا ایها الکافرون و سه بار آیت الکرسی و سه کرت سبحان الله والحمد لله ولا اله
الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و سه کرت
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و علی کل ملک و نبی و سه بار اللهم اغفر لی و لوالدی
کما ربیانی و سه کرت اللهم اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین و المؤمنات و چهار صد
کرت کلمه استغفر الله تکرار کند و ثواب این از حد و عد بیرون است اما باید که
در هر بامداد و هر عصر خوانده باشد و ایضا هر که در ماه رجب هزار بار
دعا بخواند استغفر الله ذی الجلال والاکرام من جمیع الذنوب والآثام
حضرت عزت قسم بذات خود یاد کرده است که آن کس را اگر نه آمرزم پس او محمد
او نیستم و نایبی که در هر روز صد بار گوید سه هزار حاصل می شود و ایضا در رجب
شبانه هزار بار باید خواند استغفر الله و حال محول گویند این عامر
آمرزیده گردد ذکر ماه شعبان و شعبان در لغت شاخ درخت گویند
یعنی آنکه جمله گناهان او در و شاخ میرید و دیگر آنکه جمله نیکیها او در شاخ هر ملا
یعنی پیدا می شود در اول شب شعبان دوازده رکعت نماز گزارد و در هر رکعت
بعد فاتحه یازده بار اخلاص بخواند آورده اند که عطا کند خدای تعالی او را ثواب
دوازده هزار شهیدان و بنویسند مراد را ثواب دوازده هزار ساله عبادت
و بیرون آید از گناهان کلی که الحال از مادر زائیده باشد تا شبانگاه دیگر هم
گناه ننویسند و در شب پانزدهم شعبان که آن را برات گویند و برات در لغت بیزاری
را گویند یا هر که حاجت این شب را کند نماز و وضو و صدقه و غیر ذلک

من عبادت الله واو از آتش دوزخ نجات یابد و برات یعنی نجات است
وبعضی مردم دران شب چراغها ومشعلها افروزند این بدعت است
واین روایت در انیس الواعظین مذکورست زیراکه
پیغمبر فرموده است کل بدعت محدث وکل محدث ضلالة
وکل ضلالة فی النار وشاید که درین شب پنج نوبت با جماعت
همراه که ثواب بسیارست واگر غسل باین حرات آمیز دیگ
لذتی از لذت ها رجنت یابد ودرین شب سه غسل بکند یکی در
اول شب ویکی میانه شب ویکی آخر شب چنان از گناهان پاک
شده برآید گویا که از مادر زاید وسوره یسین را نیز سه کرت
بخواند علی هذا المثال وصد رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از
فاتحه اخلاص سه بار بعد در روز برات در وقت صبحی غسل کند
وسی رکعت نماز به پانزده سلام اداکند در هر رکعت بعد
از فاتحه سه بار اخلاص واین نماز در پانزدهم ماه رمضان نیز ادا
کند در ماه شعبان هر روز صد کرت گفته باشد این دعا لا اله الا الله
ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون ذکر
ماه رمضان ودر وجوب رمضان خبری تافته را گویند چون سنگ
وغیر آن انچه بر سنگ تافته وآهن تافته یافته سوزد همچنان این ماه
گناهان روزه داران را بسوزاند ودرین ماه دروازهای بهشت گشاده شوند
ودروازهای دوزخ بسته شوند واز مقبره مسلمانان عذاب برداشته
میشود وچون وقت نماز شام می شود مهتر جبرائیل شراب طهور از بهشت
را پیش حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم می آرد که
پیش حضرت میگوید که امتان من تشنه اند من چون بخورم جبرائیل گوید
که شما نخورید ولیس خورده شما را برده در شربت امتان شما اندازم

بیان ماه رمضان

تا ایشان شربت دو بار افطار کنند پس هر که نصیب را [illegible] پس خورد و حضرت
سوده مسکین را بر دیده گردد و از ظلمت گناهان خلاص گردد اگر دعای ماه رمضان و
رکعت نماز ادا کند در هر رکعت بعد از فاتحه انا فتحنا بخواند تا سال دیگر ایمن باشد
کامیاب حق تعالی است و بعد از نماز ده بار انا انزلناه بخواند و ده بار درود و دعا
حق تعالی حسنات وی آسان کند و در **تحفة المذکورین آورده است**
که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت می کند که خواجه کائنات علیه افضل الصلوة
فرموده است هر که گذارد دو رکعت نماز در هر شب ماه رمضان بخواند در
هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص تا حضرت فرمودند الی که هر آیتی که
فرستاده است به پیغمبری هر که گذارد این نماز را برسد حق تعالی سوی او
بهر رکعتی از آن هفتصد فرشته که بنویسند برای او حسنات و دور سازند [illegible]
و برای او درجات و بنا کنند برای او بهشت بار و قصرها بهشت در آن [illegible]
الطرق تعجب گفت این قدر باید و بود آری خدای هم باید گفتی معا[illegible]
هر مرد و زن نماز را با امامت بگذارند بعد از تراویح اما در قرآن خوان اند هست
که امامت جائز باشد و در **دستور القضات آورده است** که می توان
امامت کرد زیرا که حضرت رسالت پناه در عهد مر عبد الله مسعود را که آن نماز
را خلف امام [illegible] **آورده اند** که در روز قیامت ماه رمضان صلی الله
کند در زیر عرش سجده افتد فرمان حق برسد که ای رمضان [illegible]
یا رب صائمان من محنت بسیار کشیده اند و طاقت دوزخ ندارند ایشان را
از دوزخ نجات ده حکم باری تعالی شود که نجات دادم صائمان امت ترا [illegible] گویند
اندر آب طهور را نوشانید حق باز گوید گرسنه اند طعام بهشت بخورانید پس
باز گوید برهنه اند حله های بهشت بپوشانید حق باز گوید پیاده اند [illegible] های
بهشت ایشان بیارید و سوار کنید حق باز گوید یارب دیدار [illegible]
گوید حق که من دیدار خود را وعده کرده ام بر ایشان تعالی ای

مسئله در بیان عظمت ماه رمضان مبارک و رفق [illegible] دو رکعت نماز [illegible]

سر بر دارد و **مسئله** در دستور القضاة آورده است که اگر مصلی در نماز
نفل سهو شود سجدهٔ سهو بر دلازم گردد ذکر چند نمازی که محلش از یاد رفته بود
الحال بیان کنم و در عشره مبشره آمده است هر که بگذارد در شب عاشوره دو
رکعت نماز در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار و بعد از فراغ سبحان الله ربنا
العظیم هفتاد بار بگوید بیگرداند حق تعالی گور او را از نور تا نفخ صور نیز گفته اند
هر که بگذارد در شب عاشوره چهار رکعت نماز در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی
و اخلاص و معوذتین دوگانه بار بخواند بعد از فراغ صد بار اخلاص بخواند با
فرماید خدای عز و جل او را در بهشت هزار در هزار شهری و در هر شهری هزار
در هزار کوشکی و در هر کوشکی هزار در هزار خانه و در هر خانه هزار در هزار تخت
و بر هر تختی هزار در هزار فرش و بر هر فرشی حور عین نشسته باشند و مراد از
هزار در هزار ضرب است یعنی هزار کرت هزار و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت
که پیغمبر فرمود علیه الصلوة و السلام هر که بگذارد در شب عاشوره دوازده رکعت در
هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار ثواب بسیار است و **ایضا نمازهای**
لیلة الرغائب آن جمعه اول شب از رجب و ثواب آن فرا داده مذکور است
که اول شب پنجشنبه ماه رجب الاصم وقت گویند و در آن شب تصدق و
خیرات بخابت بکوشد فردا و پنجشنبه روزه دارد و بعد از نماز شام جمعه اول
که آن را لیلة الرغائب گویند دوازده رکعت به شش سلام بگذارد و بخواند در هر
رکعت بعد از فاتحه انا انزلناه سه بار و اخلاص دوازده بار و بعد از فراغ هفتاد
بار بگوید اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی آله پس سجده کند و در سجده هفتاد بار
بگوید در سجده سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح بعد سر بردارد و هفتاد
بار بگوید رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم فانک انت العلی العظیم بار دوم سجده
کند و هفتاد بار سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح بگوید بعد از آن دعا در نماز
سنت یاد بخواند اللهم اجعل لی نورا فی قلبی و نورا فی سمعی و نورا فی بصری

نماز شب عاشوره

ونورانی سری ونورانی بشری ونورانی لحمی ونورانی دمی ونورانی عصبی
ونورانی من بدنی ونورانی خلفی ونورانی یمینی ونورانی شمالی ونورانی
فوقی ونورانی تحتی اللهم زدنی نورا واعطنی نورا واجعل لی نورا انک انت
صاحب النور برحمتک یا ارحم الراحمین و حاجت خواهد که بیاید بفرمان الله
تعالی اگر در اوراد مذکور است که هر از افطار در تحفه باید که دو
رکعت نماز گذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه آیت الکرسی و معوذتین یکبار
تا ثواب بسیار است و در بیان شب استفتاح و در تحفه سامی مذکور است
هر که شب ماه رجب بیست رکعات نماز گذارد و بخواند در هر رکعت بعد از
فاتحه اخلاص یکبار خداوند تواب است که در تحریر نگنجد و برابر هر رکعتی
بی بی مریم و عیسی صلوات الله علیه باشد و ایشان گناه آن پاک شود و در بیان
نماز شب معراج در تحفه المذکورین مذکور است هر که گذارد در بیست
و هفتم ماه رجب شش رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص هفت
بار و از خدای تعالی حاجت خواهد برآورده شود و ثواب بسیار حج نامه
عشق ... و همه برده باید گویا باشد گوهر صد داده باشد و در قیامت
ایمان حق تعالی بخشد و در تحفه شامی آمده است که رسول علیه السلام
شب معراج برای امت علیهم السلام دو رکعت نماز گذارد و در اول رکعت بعد
از فاتحه الم ترکیف تا آخر و در دوم لایلاف تا آخر خواند پس هر که این نماز گذارد
ثواب بسیار یابد که در تحریر و تقریر نگنجد و در تحفة المذکورین آمده است
که عمر ... علیه السلام هر که گذارد در شب عرفه دو رکعت نماز و بخواند بعد از
فاتحه هر چه خواهد حق تعالی حاجت او برآورد و گناه و در روز قیامت او را نجات دهد
و در ... مذکور است که هر که در شب چهار رکعت نماز گذارد و در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین یکبار بخواند و بعد از فراغ کلمه تمجید بخواند ثواب
بسیار یابد و در شب عید اضحی در ... مذکور است ابوهریره

ب در بیان نماز شب

ب نماز رجب

رضی الله عنه گفت که پیغمبر علیه السلام فرمود هر که گذارد در شب عید اضحی دوازده رکعت
نماز بگذارد در هر رکعتی بعد از فاتحه آیت الکرسی یک بار و اخلاص پنجاه بار بیرون آید
از گناهان چون مار از پوست و بنویساند برای او ثواب صد ساله عبادت و بنا
فرماید قصر او را در جنت الفردوس هزار شهری و در هر شهری هزار خانه و اگر دعا
خدای تعالی او را ده هزار حاجت و ثواب نماز زوال که در اول الحمد اثبات نقل کرده ام
در تحفة الاخبار مذکور است که عطای کند خدا مر او را بهر موی که در تن اوست
قصری در بهشت از مروارید سفید و از دنیا بیرون نرود تا جای خود در بهشت
نبیند ذکر احکام سفر اول چون کسی عزم سفر کند باید که چهار رکعت نماز گزارد
بعد از تحیت وضو در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهار بار و بعد از سلام صد
بار درود فرستد و سر بر زمین نهد و دعای طیر بخواند و این دعای طیر را امام اعظم
رضی الله عنه در هر شب میخواند و خوانندهٔ این دعا را ثواب همان رنج روزی
شود مستند کردنی او عطا و چون بسفر شود اهل بیت را بحق تعالی سپارد و حق تعالی ایشان
اهل بیت او را سلامت دارد حکایت چنان آورده اند که شخصی عزم سفر کرد و چون وقت
زن او حامله بود گفت حمل ترا بخدا سپردم و چون از سفر باز آمد نحو در آمده یافت گفت
ای خدا پیغمبر شما فرموده بود که هر که اهل بیت را بخدا سپارد سلامت
یابد زن من وفات شد چگونه است هاتفی بر وی آواز داد که آری پیغمبر
دروغ نفرموده است شما حمل را بخدا سپرده بود دیدن زن را برو گور او را
بشکاف گفت چون آن شخص گور را اشکاف کرد زنش مرده فرزندش زنده بود و شیر
میخورد و چون پای در رکاب نهد سوره کافرون و اخلاص و فلق و والناس را بخواند
و بجانب یمین یکبار بخواند بجانب شمال یکبار بخواند بجانب مشرق یکبار بخواند بجانب
مغرب یکبار حکایت آورده اند که سوداگری هر شب همین چهار سورت میخواند
و به چهار جانب می دمید یکی شب فراموش کرد همدران شب دزدان
برو تاختند و مالش را به غنیمت بردند همان سالار را گفتند

کسی که این سالار کار شان شما را چه قدرت بود که در بهشت به مرحله منزل
رسید بگوی ساوین آمد گفت آری بدبختی من است سجان او بزاد و امروز کرد
که قلعه مرکان بود چون کس در سفر رود فرماید که بهار دو دو کس سر بند و
که مالت ایشان بسیار می باشد باید که سه کس برود که رای ایشان حق تعالی
ست و باید که در میان دو مسافر و سه و سیزه یکی پادشاه کنند و حکومت
او را قبول کنند **حکایت** آورده اند که روزی شیخ معین الدین حسن
سجزی قدس الله سره العزیز با شیخ عثمان هارونی که مرشد او بود در سفر
بودند شیخ عثمان هارونی گفت که حدیث نبوی چنین است که دو کس در سفر
روند یکی را پادشاهی قبول کنند شیخ معین الدین گفت شما پادشاه باشید
و من خادم جای مصلا و آفتابه او را گرفت و راهی شد چون شب شد بار
باریدن گرفت شیخ هارونی در خواب رفت و شیخ معین الدین جامه در او بر سر
گرفت و استاد چون علی الصباح شیخ هارونی بیدار شد حال ایشان دید گفت شما
صادق بودید که در تمام شب محنت کشیدید گفت خدمت پادشاه را چنان می توان بجای
آورد شیخ دعا کرد و شیخ در حال صاحب باطن و علوم اولین و آخرین شد و
مسافر را باید که در سفر جای مصلا و آفتابه مقراض کد شانه محو همراه داشته باشد
مسافر را باید که در سفر یک مصر و یک خاصیت و حسن الخلق بوده باشد
ست یک جو بکار است حق تعالی شود چنانکه آن سوداگر را که حسن الظن با
کرده بود در دوست نعمت های بهشت مشرف شد و احیان بود حکایت
کرده اند که درین بار ماهی ورزی بود و بدزدی مشهور که تمام آن ولایت از دزدی او
بجان رسیده بود و مدتی دزدی میرفت گذرش بعقوبه کوه افتاد که چون
عبادت الله تعالی مشغول بود دو فرزند داشت بگریه و فریاد که ای پدر گرسنه
مردیم و این شب سیوم است که ما نان گرسنه ایم میوه رسل گفت ای جان پدر
هر دو الحمد لله تعالی در بازار بگردم اگر جای مردار یابم بیارم ای بابا ندم

والا در بند و فقر کرده بیارم چیزی را چون دزد این سخن شنید آتش شفقت
در دلش اثر کرد که عاجزه با این عجز عبادت تبارک و تعالی میکند و من با وجود این
قوت عصیان می کنم اما چون در خانه چیزی ندارم فاما جای دزدی کرده بیارم
و بان بیوه زن بدهم در حال رفت و در خانه جهودی در آمد اول چیزی اندک
آرد را گرفته زود تر آمد و در خانه آن بیوه زن رفت بیوه زن گفت کیستی گفت
فقیر با شما چیزی آورده است پس آرد برآمد و داد و در پیش تو به کرد
که من بعد دزدی نکنم اما یک فکری داشت که از آن جهود را نیز بیارم تا با
بیوه زن بدهم و آن جهود آگاه شده بود که دزد چیزی برده است باز خواهد
آمد نشسته بود چون دزد در آمد گرفتندش و فی الحال کشتند و در دریا انداختند
قضا را چون دزد در دریا بود ناگاه دریا او را بر کنار انداخت پس ناگاه
کاروانی در آن ناحیه بود فرود آمد سالار کاروان مردی پارسا بود نماز جنازه بجا
آورده و کفن کرده دفن کردند چون کاروان کوچ نمود و در تربت سالار
کاروان گفت که حریفی من یعنی همیان من همراه مرده در گور دفن کرده است
همراه یک نفر برگشته آمد و گورش را انکشاف کردند او را نیافتند اما بجانب
مغرب دری نقبی شده بود در آن قبر سالار گفت من درین روزن در روم نفر
منع کردند نشنید چون سر در روزن کرد سر او سر ولایتی بر آمد و آن باغ را دید
تختهای بهشت که مکلل بزبرجد و یاقوت بود و نشسته دید شخصی و سبز دیبای در پیش
نشسته و یک حور عین در پهلویش نشسته و کاسه شراب بر دست چون سالار
را دید گفت مرحبا خوش آمدی بیا و این امانت خود را بگیر همیان را بدو داد و
گفت سالار گفت قصه خود را بگو که بچه سبب بدین مرتبه رسیدی دزد گفت
روزنه با شما بسیار خواهد گذشت سالار گفت اندک بگو در حال اندک چه
دیری نشود دزد قصه حال خود را از اول و آخر بگفت چون سالار برخاست دزد
گفت برای چه میروی دنیا اندک مانده است سالار گفت درین ساعت

درآمدم چه گرسنه باشند درد گفت اگر فتوح را نوشتید شود هر کسی سر نان
رسی چون سالار بر رفته است و به لقمه بود و دنیا و لایت همه جوانی و در آ
سد اسد بود سالار از آن بر آید و چون مرد ما را امید بیدار کاروان
که کاروان فلان کس تجارت هیچ کس خریدار چون دیگر رسید
که کاروان فلان کس تجارت گم شد ای مرد در مولایت الحال گرد کاروان
میت و آن فلان سالار است که در قبر در رفته بود و میردن ما گفت
سالار هم چون عاملان حساب کردند و به سال گذشته بود چون سالار
از سفر بار آمد باید که روزی یاد و رجا به در بیست به آید و بهتر است که اول
مسجد رود و بعد از آن بخانه رود و چون در خانه برسد اهل بیت را سلام دهد
و ایضا چون عروس را در خانه آرد باید که پایهای عروس را بشوید آن آب را
در چهار گوشه خانه بپاشد در یک دایره ولی در آن خانه بود و باید که
حوات نقش طهارت کند و یک طرف جا دهد او را در پی امداد و دیگر طرف
پسر خود بنهد و در آن تحیت و ضو گذارد و بعد از آن در حوائج و دلبند
از این معلوم با دایی در رسید که نماز های نفل و دعا داد او را بسیار است اگر
زیاده می خواهی در دیگر کتابها ببین اما این مقدار چون دیده داد را دعو بود
با التماس شما در تحریر آوردم و رشادت از او را خود پیوستم زیرا که او در دوا
هر کار که با هیچ وعظ خود و نکند آن وعظ و نصیحت او کسی دیگر استعانت
ندامی کند کقوله انّ عوامرتک الخیر لکن ما ائتمرت به ÷ وما استقمت فما
قولی لک استقم آورده اند که در زمان کودک خود را در پیش امام
یوسف آورد و گفت یا امام در ریاضت سکری خورده بسیاری نکر خوردن حجت بدان
کرده است در حق او دعا کن تا دلش از آن برگردد امام گفت که بعد از یک
هفته او را در پیش من آور چون بعد از هفته آورد و آن کودک از آن برگشت بار آن
لعمه یا امام روز اول چرا دعا نکردید گفت در آن روز با من نیز شکر خورده بودم

دعائی من درو اثر نمیکرد الحال چون از شکم من برآمد دعائی من قبول شد
بدان ای عزیز در رساله شیخ فرید عطار قدس سره خوانده‌ام که نماز شب و روز
خلیفه یک دیگراند در حکم حتی که اگر اورا در شب فوت شود در روز میتوان بجا آورد
واز روز در شب می توان بجا آورد واگر در وقت بیدار شدن از خواب
وقت صبحدم و در وقت رفتن در خواب و وقت خفتن باید که سر کلام
خود را کلمه طیبه وغیره من الادعیات بکن آورده اند چون کسی از
خواب بیدار شود و زبان خود به کلمه و دعا گویا دارد درست از غفلت
باشد و باز بوقت خفتن اسم الله بر زبان راند آنچه در میان شب همه
آمرزیده شود واگر اول و آخر سخن زشت باشد همه ادعیات قبول نشود
واختلاف دران هست که اگر در اعداد زیاده وکم شود بقول امام شافعی
هرچه شود قبول شود وبقول امام ابو حنیفه رضی الله عنه باید که از آن مامور
نه کم کند ونه زیاده زیرا که اورا مثال آنست که کسی کسی عقیق گنجینه
نشان دهد که در فلان موضع زیر فلان سنگ گنجینه هست پس اگر آن
کس بعین همان سنگ را از جای بجای کند گنجینه بیابد والا محروم ماند واگر در
نماز زیاده وکم شود باید که سجده سهو بجا آرد ذکر سجده سهو بدان
ای عزیز که سجده سهو در نماز بسیار جاها واقع می شود اما عوام را ازین
معنی خبر نیست ودر قدوری آورده است که سجده سهو واجب میشود
در زیاده کردن در نماز مانند نماز چیزی را ویا به نقصان کردن در نماز چیزی را از بنیاد
پنج قسمی است تقدیم رکن تاخیر رکن تکرار رکن تاخیر واجب اداء بحال نقصان
یک نام است چون ترک واجب پس بوجود این اشیا اگر سهو واقع شود سجده
سهو بیارد واگر عمدا کند سجده سهو لازم نگردد ونماز درست باشد اما به نقصان
اگر بار دیگر اداکند نماز بیش روا باشد اول بیان تقدیم رکن تکبیر تحریمه گویان رکوع
آید باز گردد و تحریمه اول باطل شد زیرا که وقت تحریمه قیام است

اما اگر سهو یاد است در حال قیام و قراءت فراموش کرد در رکوع یاد آمد باید که برگردد
و قراءت بخواند و رکوع بار دوم کند سجده سهو بیارد و اگر در رکوع از رکن آید سجده سهو بود
بار دیگر واجب شود زیرا که ترتیب ادا درست است **بیان تاخیر رکن** چون قراءت
تمام کند و مقدار سه بار گفتن تسبیح تاخیر کند در آن رکوع آید سجده سهو آرد
بدان مقدار اگر از رکوع بالا شد و در قومه رفت و تاخیر کرد در سجده سهو آرد و على هذا
المقدار اگر در جلسه تاخیر کند سجده سهو آرد و در قعده اول اگر اللهم صل گفت سجده
سهو لازم نباید و اگر اللهم صل على محمد و على آل محمد گفت سجده لازم شود که تاخیر
رکن حاصل می شود و چون از سجده اخیره بار گردد سجده دوم بجا آرد و قیام دوم
راست رود و در میان قراءت خواند اگر به فراموشی بخواند سجده سهو
آرد و اگر حمد اکند مانند نقصان ندارد و در میان تکرار رکن چون رکوع دو
کرت کرد سجده سهو لازم آید و اگر سجود در اکثر کرد نیز سهو واجب آید در میان
تاخیر واجب چون بعد از تمام تشهد و سکوت اندازه مقدار گفتن سه تسبیح تاخیر کرد بعد از آن
فاتحه بخواند سجده سهو لازم آید و اگر میان فاتحه و سورت سکوت کند سجده سهو
لازم آید و اگر تکرار کند فاتحه را به تفصیل اگر در دو رکعت اول است سجده سهو
لازم شود که واجب و یک بار خواندن است و اگر در رکعت آخرین تکرار کند لازم نباشد
زیرا که مخیر است میان خواندن و ناخواندن و با تفصیل خواند در رکعتین اولین چون
فاتحه خواند و ضم سوره کرده باز فاتحه خواند و ضم سوره کرد سجده سهو لازم نباشد زیرا که
گویا طول قراءت کرده است و در تاخیر سلام چون قعده اخیره تمام کند و سلام ندهد و تر
دید سجده سهو لازم باشد اگر قعده اخیره تمام کند و برخیزد و پندارد که مگر قعده اول
است تا رکعت دوم را به سجده قید نکرده است بنشیند و سلام دهد سجده سهو
آرد و اگر قید کرد به سجده باید که یک رکعت دیگر هم بکند که دو رکعت نفل شود آن
اول فرض و سجده سهو آرد و اگر در قعده اخیره ننشست و برخیزد اگر رکعت دیگر را
کرده است بنشیند و قعده تمام کند و سجده سهو آرد که تاخیر رکن شده است

در بیان تاخیر رکن

در بیان تکرار رکن

واگر چنید کرد به سجده باید که یک رکعت دیگر هم گذارد تا این همه نفل شوند و فرض از سر گیرد **بیان قرات بی محل** چون بجای تشهد فاتحه خواند و یا بجای قنوت سورت بخواند چون اخلاص و غیر ذلک اگر تشهد تکرار کند و یا قنوت را تکرار کند سجده سهو لازم نیاید زیرا که دعا است گویا که دعا را دراز کرده باشد اما چون تشهد را بجای فاتحه خواند اگر در رکعت اول بخواند سجده سهو لازم نیاید که دعوه محل ثنا است پس این را هم ثنا گفته باشد و اگر در رکعت دوم بخواند سجده سهو لازم آید زیرا که در دو محل دعا نیست و اگر در رکعت سوم و چهارم بخواند سجده سهو لازم نیاید زیرا که مصلی در ان دو رکعت مخیر است الثنا و قرا و النشا و سکت در **بیان ترک واجب** چون در دو رکعت اول نخواند و در آخرین بخواند سجده سهو لازم آید زیرا که قرات در دوی اول واجب بود بدانکه قرات فاتحه هم فرض است و هم واجب فرض بدان معنی که سورت قران است و واجب بدان معنی که واجب است که از تمام قران او را بخواند چنانکه تکبیر تحریمه را فرض است که شروع کند بنام از نامهای خدای تعالی چون الله اجل و الله اعظم و غیر ذلک اما واجب آن است که الله اکبر گوید که لفظ تکبیر واجب است پس اگر ترک کند فاتحه را و چیزی دیگر بخواند و یا لفظ تکبیر را اسم دیگر بگوید سجده سهو لازم شود و اگر پیش از سورت نخواند نیز سجده سهو لازم شود و اگر ضم نکند سورت بد و نیز سجده سهو لازم شود و اگر ترک آرد قعده اول را نیز سجده سهو لازم شود و اگر فراموش کرد و نزدیک بقعود است بنشیند و سجده سهو آرد و اگر نزدیک به قیام است باید که بنشیند و اگر نشسته است هم سجده سهو لازم می شود و اگر ایستاده است هم سجده سهو لازم می شود و بترک تشهد در قعده اول یا در هر دو قعده نیز سجده سهو لازم می شود و در تعدیل ارکان اختلاف است چون در رکوع و سجود آرام نگیرد بقول امام اعظم سجده سهو لازم نمی شود و بقول امام محمد لازم می شود و بقول امام ابو یوسف و شافعی نماز را از سر گیرد که تعدیل به قول ایشان فرض است **مسله** ترک دعا قنوت در وتر سجده سهو لازم نه شود و در

در بیان قرات بی محل

در بیان ترک واجب

ترک الحمد خواندن امام را در سه نماز سجده سهو لازم می شود اما منفرد مخیر
است و نیز در ترک آهسته خواندن امام را در دو نماز سجده سهو لازم می شود
مر امام را و مقتدی را و سهو مقتدی لازم کسی را سجده سهو نیست نه مر امام را
و نه بدانکه در تحفة الاسلام آورده است اگر کسی در قعدهٔ اول
مشکل شود که قعده اول است یا آخر است یا گوید اول است پس گویا
که امام تلبس تسبیح شد سجده سهو لازم شود و در ترک تکبیرات
عید پس از رو اند در کوع اختلاف است اما اصح آن است که سجده سهو لازم
از جهت بسیاری مردمان و در سجده محنت با امام و با ایشان بدان ای عزیز
اگر از بهیت دست سهو که در هر یک از ایشان سجده سهو لازم شود یکی
صادر شود یا همه باید که برای همه یکی دو سجده کافی است چنانکه کفارت
رمضان اگر یک روزه افطار کرده است عمدا یا همه را یک کفارت لازم شود
و معلوم باد که همین که سهو از نماز است یا اگر در تعین یکی دو سجده کسی بود
احمد اکمل آن کس ست می گردد قال علیه السلام الانسان مرکب النسیان پس
اگر کسی در نماز نسیانی و سهوی واقع شود نماز او نقصان شود و آن نقصان
را باید یکی دو سجده بر بندد و از این جهت سجده را جبر نقصان گویند و جبر شکسته
را گویند چنانکه جبیره شکسته بسته را گویند و حق را نیز جبروت گویند و جبر دیوار را
گویند که لا ممکن را ممکن گرداند اگر معلومات حضرت حق بود اما در مقام احدیت
چون سائر صفات عین ذات یگانه اند پس لا ممکن اند و ازان جا چون جبر کرده
ممکنیت روی نمود پس جبروت نام یافت و چون مصطفی از نماز فارغ شود دست
بردارد و دعا کند و از حاجات دینی و دنیاوی بخواهد خاصیت آدمی آن است که از
چیزی جدای بخت گوید و خاصیت حق آن است که از چیزی بخواهی تهد کند قال الله
النبی صلی الله علیه وسلم اعتقاد و گفته اند که آن دعا مقرون است با دعا للایمان دعا
للسلطان ای ماحاجات را اگر بخواهد که دوا رود او لیا و السابقین را از حق

مسئله در بیان دعای مستجاب

بفارسی آورده است چون بایزید بسطامی و ابو الحسن خرقانی و معروف
کرخی وغیر ذلک من ابنا جنسهم و ثواب این از حد بیرون است بسم الله الرحمن الرحیم
الهی پادشاها پروردگارا برحمت خود ما را بکرم خود و بفضل ظاهر و باطن ما را در
زیر رضای خویش جمع دار الهی تفرقه و پریشانی و سرگردانی از ما دور دار و ما را با
جمع مسلمانان در عفو و عافیت قرین وقت ما گردان الهی سعادت
و رغبت سابق و تایید ما گردان الهی ما را ایمان گمراه ما را از شر نگاه دار بر حجّت
بند بختی دینی و رضای خود مرا قرینی بختی الهی ما را از یاد خود مشغول مکن و بقهر
خود مقهور مکن و بغیر خود مشغول مکن اگر به برین حجّت ندارم اگر بکبری طاعت
ندارم اگر به بختی طاعت ندارم از بنده خطا و ذلت از تو عطا و رحمت
امید ما بیش از این بدل اللهم اصلحنا و اصلح فینا و اقوالنا و اصلح فینا
افعالنا و اصلح فینا اعمالنا و اصلح فینا قلوبنا و اصلح فینا صدورنا و اصلح
فینا و ولایت امورنا و اصلح فینا دیننا و دنیانا یا مصلح یا مصلح الصالحین المخلصین
و یا خیر الناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین قال علیه السلام الدعاء مخ العبادات
یعنی دعا کردن مغز عبادت است آورده اند که چون بنده مومن دو رکعت
نماز بگذارد و از حق تعالی حاجت نخواهد حق تعالی را غضب کار شود و میفرماید
تا بیجان نماز او را بر روی او زنند که مرا غنی و خود را فقیر ندانسته است و در
لباب الاخبار آورده است که پیغمبر علیه السلام فرمود که
حق تعالی وحی کرد بسوی من که یا محمد بر آن بنده مومن که بعد از حاجت
انسانی استنجا نکند مرا جفا کرده باشد و اگر استنجا کند و وضو نکند نیز جفا کرده
باشد و اگر وضو کند دو رکعت نماز نکند مرا جفا کرده باشد و اگر نماز کند و دعا نکند
و حاجت نخواهد مرا جفا کرده باشد و اگر حاجت بخواهد و پدر و مادر را دعا نکند
مرا جفا کرده باشد پس چون همه چیز را بجا آرد و اگر من او را و مادر و پدر
او را نه آمرزم و حاجتش روا نکنم من جفا کرده باشم او را لابد از این

بدان ای درویش که کلمهٔ طیبه بعد هر نماز گفتن سنت رسول الله است و بعضی از
مبتدعان که منع می کنند امام اعظم رحمة الله علیه فرموده است که در مشکل الوصول لم یرد
منهم که پیش از دعا است و فی مسائل البیهقی سئل عن ابی حنیفة رضی الله عنه عن الذکر
الموصول عن کلمة الطیبة بعد ادا المکتوبة فقال هم الروافض لان فی هذا الذکر
لان رسول الله صلی الله علیه وسلم قد کان یجهر مع الصحابة الکلمة الطیبة بعد ادا
الصلوة المکتوبة متصلا اما بعد اداء الدعاء فهو ضعیف و فی بستان الفواصل فی
باب الاذکار ابتدا کرد لیکن در شرح الکرخی من قال لا اله ثم سکت بعد
عذر ثم قال الا الله یصیر کافرا ابتدا فی معید المستفید اما ان معنی را در بجهه
الفقه بیان گفته است که اگر لا اله مطلق نگوید کافر شود و الا کافر نمی شود گفته
شرح الفواصل الرازی من باب الاذکار سئل عن عمر رضی الله عنه یقول الکلمة الطیبة
بعد ادا المکتوبة متصلة قال مرة بعد الله توبة و مرة الثانیة اعطاه الله ثواب
الانبیاء علیهم السلام و مرة الثالثة اعطاه الله ثواب الملائکة و فی فتاوی
من قال الکلمة الطیبة بعد ادا المکتوبة فی الروایة یکفر و فی روایة لا یکفر لکن
یأثم بهذا اختلاف اللسان و فی فتاوی العراقی فی هذه الروایة مخالفة الاصول
و العقود و لا یقبل احد من المسلمین لان هذه الکلمة لو قال لما کان یصیر مسلما
فکیف یصیر المسلم کافرا و لهذا الکلمة و ارتفعه یحیط **لعلت** که روز جمعه کل
صلی الله علیه وسلم بار بار فرمود که نماز بار است اگر بحضور دل ادا کرده
قبول افتد و الا مردود باشد لقوله علیه السلام لا صلوة الا بالقراءة و لا صلوة
الا بفاتحة الکتاب و لا صلوة الا بالجماعة و لا صلوة الا بحضور القلب فسأل
ابوبکر و علی رضی الله عنهم فکیف حال امتک یا رسول الله فقال علیه السلام لا تقبل
الصلوة عند الله و لا یوصل الی الله ابدا احد من امتی الا الذی بحضور القلب ادا
قال بعد الحمد لصیقة الکلمة الطیبة بالتسمیة متصلة حتی جبر ما مضی فیه بغیر الحضور
من الله صلوته لحصولی اوحی الله تعالی الی یا محمد لا اقبل الصلوة الا من قال

بعد نمل فریضة کلمه التقوی بالتسمیة متصلة قبل السنة نصا کما عن الله تعالی

یا محمد لا قولی ولا امری الیک الا بسم الله الرحمن الرحیم کالاسلام والایمان

والصلوة والصوم والذبح والطاعات والعبادات والتعلیم والتلقین فلو قال

بالابتداء الکلام احد منی ثبت الایمان والاسلام پیر امام اعظم فرمود رضی الله عنه دانا

و آگاه باشید که بی تسمیه همه طاعات و عبادات روا نیست عند الله روایت کند انکار

پس شخصی استاده شد و گفت یا امام المسلمین که بعضی از طالب علمایان می گویند

که بعد از نماز کلمه طیبه بگوید دلیل ایشان چیست که هر که نماز را ادا کند از گناهان پاک

گردد پس گفتن کلمه چه حاجت که کلمه گفتن در آغاز اسلام فرض ست در اول

باید نه در هر بار پس یک عبادت نماز ست کلمه را برای چه می گویند مگر چیزی نیک

افتاده باشد و نماز چه شرک است که کلمه گویند و بسم الله الرحمن الرحیم ثبوت وحدانیت

و ایمان ست هرگاه که بعد از ثبوت نفی کنند کافر گردد و یا امام مالی بعد از نماز کلمه

گویم یا نه و بسم الله کلمه بسم الله گویم یا نه ابو حنیفه رضی الله عنه با قهر سخت گفت ای مرد

اگر تو گفته ایشان عمل کرده تو نیز کافر شده زیرا آنچه ایشان کافر شده اند از

امر خدا و رسول خدا بیرون شده اند پس مردی شیطان گشته اند تو از سر

مسلمان شو و توبه بکن که کلمه گفتن در شب و روز فرض ست غیر معین و بعد از

فریضه فرض عین ست لقوله تعالی والزمهم کلمة التقوی و بسم الله گفتن در سر

کلمه فرض حکمی ست و کلمه تقوی سر ایمان است و بسم الله سر کلمه هر وقت جان ایمان

ست لقوله تعالی واذکر ربک وسبح بالعشی والابکار و معنی تسبیح نماز

ست و از بسم الله هر عبادت که با بسم الله ست قبول افتد بی شک و بی

بسم الله در شک ست و معنی کلمه بسم الله این ست که نیست خدای موجود مگر معبود

بحق و محمد فرستاده اوست و با بسم الله متصل این است که آغاز کردم اسلام

و ایمان را بنام خدای که انعام او عام ست مؤمنان و کافران و جمیع خلایق را در این

جهان بسیار بخشاینده و بان جهان مومنان را نه کافران را انعام نیست خدای

سامان عبادت مگر خدای شود که اوست رحمن و رحیم و دیگران را وجه حیا
اول اثبات لعدم نفی است چون الله لا اله الا هو الله الذی لا اله الا هو
الرحمن الرحیم و انچه گفته بودیم که نماز عبادت است و کلمه بی عبادت چون مگر الله
نماز پاک شود عبادت کلمه قبول افتد لعوله علیه السلام ان الله طیب لا
یقبل الا الطیب **مسائل شتی** بدانکه در عوارف المعارف آورده است
که حضرت رسالت پناه فرموده است صلی الله علیه وسلم چون یا فقیه مرید
از استخاره حاجتی پس بگذارید دو رکعت نماز را در رکعت اول بعد از فاتحه قل
یا ایها الکافرون یکبار و در رکعت دوم اخلاص سه بار بعد از فراغ ابتدا بحمد
مبیک برآورده گردد دعای استخاره این است اللهم انی استخیرک بعلمک و
استقدرک بقدرتک اسالک من فضلک العظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم
ولا اعلم و انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر باید که آن
حاجت را تعیین باید خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبت امری فاقدره لی ثم بارک
لی فیه حضرت عمر رضی الله عنه و شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی روایت کرد
که جابر گفت رضی الله عنه که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم استخاره
ما یاران چنان تعلیم میکرد چنانکه سورت قرآن را کسی تعلیم کند تا در هر روز
و هم کسی غلط نخواند **ذکر احوال مرده** بدانکه مرده را در لحد نهند امام
اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه فرموده است اللحد لنا و الشق لغیرنا و لحد است
که بطرف قبله یک جانب گور را پاره کنند و شق آنست که گور را در میان پاره کنند
که آنرا سامی گویند پس بقول امام اعظم لحد می توان کرد که سامی بقول امام شافعی
است و چون مرده در قبر نهند باید که اول از دلش برهنه کنند و کفن دور کنند
تا قبر خود در مایه عبیدت ایشان شود در روی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
برهنه کرده بود گفت چون نار کردم لبان مبارکش می جنبید چون گوش خود را
نزدیکش بردم امتی امتی می گفت و دیگر سنتهای مرده برهنه به نهد تا که دراز

مسئلہ دعای استخاره

مسئلہ در بیان احوال مرده

کنند و تمام مرده را به پهلوی راست گردانند و اگر آیتی از کلام الله بخواند و بر
خاک بدمد و در لحد اندازد و بر مرده اندازد آن خاک چراغ نورانی شود و قبر او گشاده
گردد و چون او را دفن کنند باید که اول بطرف سرش بنشیند و سوره یسین
بخواند و بطرف پای نشسته سوره تبارک الذی بخواند اگرچه مستحق عذاب
باشد آمرزیده گردد منقولست هرکه این درود را یک بار بخواند از
عذاب مرده آمرزیده گردد و اگر دو کرت بخواند تمام اهل مقبره آمرزیده گردد
و اگر سه کرت گویند هرچند مردگان که بعد از آن بمیرند و در آن مقبره دفن کنند
همه آمرزیده شوند و اگر از جهت مادر و پدر بخواند سبب بار هرچند ناخشنود
باشند خشنود شوند و هرچند گناهکار باشند آمرزیده شوند درود این است

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد ما دامت الصلوة وصل علی محمد
ما دامت البرکات وصل علی اسم محمد فی الاسماء وصل علی روح محمد فی الارواح
وصل علی نفس محمد فی الانفاس وصل علی قبر محمد فی القبور وصل علی تربت
محمد فی التراب صل علی روضة محمد فی الریاض وصل علی نور محمد فی الانوار
وصل علی جسد محمد فی الاجساد وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین و فضل سوره فاتحه
این است که چهار کرت بخواند و سوره اخلاص دوازده بار که ثواب بسیار است و ده کرت
بسم الله الرحمن الرحیم بخواند آورده‌اند که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
بر مقبره گذشت و در آن مقبره یک کس را بغایت عذاب سخت بود حضرت
رسالت پناه غمگین شد مهتر جبرئیل آمد و گفت که یا حضرت ده کرت بسم الله الرحمن الرحیم
بخوان چون حضرت خواند در حال عذاب از قبر او گرفته شد و فی الحال ده حور در
پیش او نشستند حضرت مر آن حوران را پرسید که شما کیانید گفتند ما آن ده کرت بسم
الله ایم که آمده‌ایم تا روز قیامت با او همراه ایم و در عرصات و در صراط نیز همراه ایم چون
از صراط درگذرد او را به جنت رحیق مشروب سازیم و به جای خویش او را بنشانیم و از آن جهت
بدان که قطره آب بچکد از قطره حوری پیدا شود و آن همه از وی باشند

وایضا حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وسلم بی بی خدیجه را گفته اند
از جهت سه چیز عمل کنم گفت بسم الله الرحمن الرحیم بسیار بخوان و ده بار کلمه طیبه گو
بر قبر میت آورده اند که عبد الله عمر رضی الله عنه را جان کندن
کسی می میرد مقرر شود با تمام درایات و غیر آن او جمع شوند از جهت آن اگر
صد بار کلمه طیبه بخواند که هیچ سختی از سختیها و آن جان بردن سخت نماند که
همه آسان شود آورده اند هر که این دعا یک کرت بخواند تمام اهل مرده
از عذاب نجات یابند و تمام قبر پر نور گردد و ثواب گویند گفته اند که
هر جهت که دیگر کسی چندان یکی او نوشته شود چندان مدی او
گونیک برای او دوست باشد و اگر کسی در راه ... باشد فاتحه بخواند
جهت ثنا رحیق عملی دعا خوانده است دعا این است لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت ابدا ذو الجلال
والاکرام بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر و اگر در راه تعالی ثنای است
بگوید بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله کا قصد ... کسی قبر
کند و اگر اندک خاک از آن قبر گیرد و بر آن بخواند یا حبیب المقرار یا امین الغربا
الضعفاء یا دلیل المتحیرین یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا بدیع السموات والارض
یا ذا الجلال والاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین و آن خاک را با شران قبر آن
اهل آن مقبره را حق تعالی بیامرزد و همه قبرها پر نور گردند و اگر انگشت سبابه
میت برابر او نهد و سه کرت بگوید اللهم لا تعذب هذا المیت بحرمة النبی علیه السلام
ایضا عذاب و بر داشته شود و اگر سورت یس را در حال نزع حال بخواند برای
هر حرف یکی ... نوشته شود و برابر هر حرف مدی او ... است
و مرده ... گردد ... از ... بالستاید و میت را تلقین دهد و ...
نیست ... مستحب است بقول امام اعظم و فی ابراهیم الشامی و فی خزانة الجلالی
اوراد الراشد النصاری کتابه الملخص یعنی ان یلقن المیت علی مذهب ...

در بیان تلقین دادن بعد از دفن

الاعظم ابو حنیفه رضی الله عنه فمن لم یلقن فهو علی مذهب الاعتزال و بیان ذلک
فی الملخص و کیفیة التلقین هذا بسم الله الرحمن الرحیم یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة یا عبد الله ذهبت الله ذهابت الوحشة وهذا
الوحدة و ذهابت الغربة و ذهابت الحیرت والندامة هذا اول منزل من منازل
الآخرة و آخر منزل من منازل الدنیا فاذا اتاک الملکان الکریمان المخلوقان
الماموران لا ینفعانک و لا یضرانک الا باذن الله فقل لک من ربک من نبیک فلا
تخف ولا تحزن وقل لهما الله ربی و محمد نبیی والاسلام دینی والقرآن امامی والکعبة
قبلتی والمؤمنین اخوانی وانا اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له ایمانا بربه
واعترافا بوحدانیته واشهد ان محمدا عبده ورسوله ونبیه وصفیه ارسله بالهدی
ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و این روایت در انیس
الاتقیا مسطور است و چون مرده را دفن کنند و در خانه بیاید تمدان و ز بارکه
چیزی تصدق از جهت او کنند که مطلق رسید بمیت و بد و میرسد و خلاف معتزله
که ایشان قبول ندارند تصدق را قال علیه الصلوة والسلام ما لیل اشد علی المیت
من لیل الاول فیحی لا دلیله ان یتصدق فی ذلک اوصلی رکعتین یقرء فی
کل رکعة فاتحة الکتاب آیة الکرسی وسورة الهٰکم التکاثر و حدانا و عشر مرات
سورة الاخلاص فاذا فرغ من الصلوة صل علی سبعین مرة و یقرء هذا الدعا اللهم
صلینا هذه الصلوة و انت تعلم و یرید ان العبث ثوابها الی روحه برحمتک یا ارحم الراحمین
بعث الله تعالی فی ساعته الف ملک فی قبره و بید کل ملک نور و بدنه لا حل ذلک المیت
صدق رسول الله منقول است که روزی پیر شیخ سفیان ثوری قدس سره
بجانب بازار برخاست تا خربوزه خریده با روح پدر خود بدید در منام رخ گشته
یافت اما پوست خربوزه در بازار افتاده یافت ما نرا گرفت دبیش خراند جهت همان
شب پدر خود را در خواب بدید که بر تخت نشسته خربوزه بهشت میخورد گفت با بابا از کجا
میخوری گفت الحمد شما تصدق کرده بود پیدا جرآن من رسید چون بیدار شد

دلهٔ کتاب لوست کاریشه العیا آورده اند که دو ملامان در زیر سایهٔ
عمادی گذار آخر گور بسته بودند ناگاه بقدرت الهی حریر ایشان را
آفتاب بهیچ رحمتی نرسید بر دو در میان حریر سلامت ماندند و هیچ طرف راه
ساختند تا مدرستوند آورده اند که بعد از یک سالی بر دو میر ول رسید و پیدا
مردمان شود سید پس استماحوال حکمت الهی شد میان حریر را آب شکاف کرد
انسان روی آفتاب را دیدند بر آمدند چون بخانه رسیدند مردمان ملک تحیر شدند
که چه حیرت ستار را ای برو دیگفت بر حصه کی جو رسول می آید در شرفت سجود نیم
تفحص کردند ای آن یک کس همیشه از جهت او بصدق می داد حکایت
آورده اند که مرد زنی بخدمت رسول آمد و گفت در مانده است که دختر من دو تا
مانده و ادبا بخواب می بینم رسول فرمود در پس جمعه چهار رکعت نماز گذارد در
رکعت اول بعد از فاتحه والشمس یکبار و در رکعت دوم واللیل و در رکعت سوم
والضحی و در رکعت چهارم الم نشرح بعد از فاتحه یکبار و اگر بداند در هر رکعت
بعد از فاتحه اخلاص چهار بار چون نماز گذارد سر بسجده نهد و ده بار درود گوید
صد و سی درود گوید آورده اند که علی الصلاح آن مرد زن گریه کنان بدرگاه
رسول الله حاضر شد گفت یا رسول الله دختر خود را دیده بودم عذاب گرفتار دیدم
و گفته است یا رب من جمع سو بدین بگویم تو سوال نمود بسیار در آتش می سوخت
گفتم چرا گفت از بوجب خوار نماری کرد گو و سجود نمی آوردم بعد دوم پیش دو
بر سوی افتاده بود گفتم چرا گفت همیشه سر خود را از سینه برداشتم و نامحرمان
سوی بر آمدند بدیدم سوم سرهای ایشان از یک گوش بر دیدار دیگر گوش می آمد
گفتم چرا گفت سخن چینی می کردم سخن یکی به دیگری می رسانیدم و چهارم دیدم
المتنات لا یدخل الجنة یعنی با عذاب نشود داخل نشود چهارم بر دو چشم او را
میل آتشین می کشیدند گفتم چرا گفت نامحرمان را نظر می کردم پنجم روی او را
سیاه دیدم گفتم چرا گفت روی خود را بسیار آراستمی و از نامحرمان نپوشیدمی پنجم

بانخور آتشین دو لب ورا می بریدند و زبانش از پس قفا کشیده بودند گفتم
چرا گفت شوهر را بد می گفتم و آزار می رسانیدم گفتم زنجیرهای آتشین بسته
بودهای آتشین بر سرش می زدند گفتم چرا گفت مال شوهر را بی دستوری
او بیجا می دادم گفتم دو مار سیاه دیدم در پستان او آویخته و می گزیدند گفتم
چرا گفت پستان خود را بی دستوری شوهر بکودکان بیگانه می دادم شکم
شکم او چون طبل بر آمده بود و از وی آوازی می آمد گفتم چرا گفت حرام خورده بودم
و آن آن بود که شکم من سیر بود خوردنی دیگر می خوردم برای فربهی دیدم نعلها
آتشین بر پای او نهاده که نمی توانست جنبیدن گفتم چرا گفت بی دستوری
شوهر از خانه بیرون آمدم گفت ای مادر رسول خدا را بگو که زنان از این
خصلتها آگاهی کنند که دیگران ترک کنند و شوهر مرا بگوی تا مرا بحل کند
چون پیره زن این بگفت چند کس بی هوش شدند و رسول صلی الله
علیه و سلم از آن جوان بحل خواست جوان گفت ندانم که مرا بسیار رنجانیده
است رسول فرمود اگر شفاعت من امید داری آن فقیره را بحل
کن جوان بحل کرد شب دوم در خواب دید بر تخت های بهشت نشسته
و تاج مرصع بر سر نهاده مادر را در کنار گرفت و گفت سلام ما رسول
برسان زیرا که چون چشم مبارک پر آب کرد سببی آمد
و عذاب مرا تخفیف کردند و چون شوهر مرا بحل کرد باین درجه رسیدم
و در احتتاب الفقرا آورده است که حضرت
نمازها را به شب در روشنی می گذارد و چون نماز را تمام می کرد
چراغ می کشت آورده اند که ابراهیم خلیل الله علیه السلام خواب
دید که پسر را بکش پسر اسماعیل علیه السلام گفت این جزای
خواب شماست اگر خواب نمی کردی چرا این طور می دیدی
ذکر ضامنان بدانکه در حدیث صحیح وارد شده است

که پیغمبر فرموده است علیه السلام هر که در گرمای سخت یکروزه روزه بدارد و اگر
دوزخ گاهی … و در امین الواعظین مذکور است … که …
خود را اول ماه اگر دل … جماعت و … دل … ماه اگر
نگاه دارد … امام … صال متصل است و اگر داند که قول
… و در رساله امام جعفر
صادق رضی الله عنه مذکور است که اهل طریقت … آوردن است …
… در طریقت حسب است … نصیحت مذکور … اگر داند …
لایق است … خلوت … در خلوت … اهل … که … است الخلوت
… والخلوت صلاة و اگر … خلوت … حرارت ذکر را تواند …
… ذکر … درویش علی هذا الطریق استقامت … اول ماه …
نگاه دارد و امام … گوید … آدم … رسیده …
تمام … سعید … نگاه دارد … روزه … اگر … چون
… و در مفتاح الجنان آورده است که … ده … را
… عبادت … است … رساله عبادت
است … ثواب … رساله عبادت است …
… سال … روزه … امام …
… وقت سحر … ماه …
است … روزه … حرام شود … روزه …
… حضرت رسالت … صلی الله علیه و سلم …
… سلمان فارسی … رسول الله …
… حضرت فرمود … است … باید که … اول …
… ایشان … ثواب …
… امام … اگر … باید که …

او چهار رکعت نماز گذارد و بعد از ظهر و در هر رکعت بعد از فاتحه آیة الکرسی یکبار و اخلاص
است پنجبار ثواب او را گفته اند که هنوز از جای خود برنخاسته باشد که آمرزیده گردد
و اگر هم روزه دارد و هم نماز را ادا کند افضل باشد و در مفتاح الجنان آورده
است که اگر کسی آیة الکرسی نداند باید که بجای آیت الکرسی سه کرت اخلاص بخواند
در هر نماز که باشد بعد از این بدانکه در سال تمام شش روزه است که روزه
داشتن هر یک ایشان را ثواب صد هزار سال است اول هفتم ماه رجب اول جبرئیل
بر محمد صلی الله علیه وسلم درانروز نازل شده بود و قصه او آن است که حضرت رسالت
پناه با دختران بی بی حلیمه و غیره در صحرا با خانها و بره ها گوسفندان می چرانیدند
مهتر جبرائیل و میکائیل هر دو بصورت دو جوانان درآمدند در دست مهتر جبرئیل کارد
بود و بدست مهتر میکائیل طشت بهشت پر از آب بهشت بود و حضرت رسالت پناه را
در آسمان خوابانیدند و سینه اش پاره کردند و دلش را کشیدند دل را نیز پاره کردند
و اندرون آن دل را با آن آب شستند اما در درون دل یک قطره سیاه ماند هیچ
نوع شسته نمی شد آورده اند که آن رشک زنان بود زیرا که از جانب
زنان هرگز دلش آرام نمی بود چنانکه روزی حضرت رسالت پناه از جای باید
چون نزدیک دروازه سرای رسید پیر غلام از سرای بیرون شد حضرت فرمود کجا بودی
گفت اشتر می بستم حضرت بشتاب درآمد و پیش هر زنان خود شد که فلان غلام
بچه کار آمده بود گفتند که ما خبر نداریم باز دلش آرام نکرد باز پس غلام بیرون رفت
پرسید که اشتر بکدام خانه و بچه رسن بسته گفت در فلان خانه و فلان ریسمان
حضرت درآمد و تا آن را تحقیق یافت دلش آرام شد و دختران بی بی حلیمه چون
این را دیدند گریخته و پیش مادر رسیدند بی بی حلیمه و رجال پیش رفت و رسته یافت
چون نگاه کرد و سینه مبارکش نقش مسح دید و حال خود را ندید و غیر از این
معجزه دیگر بی بی حلیمه نور دیده بود و چنانچه آورده اند که بی بی حلیمه شیر نداشت
چون او را گرفت چندان شیر پیدا شد که هفت کودک دیگر را هم بدایه گری گرفت

و چون او با شحنه خود همی بود و لواحق کاروان رسیده نگشته که محمد اجزا او
همی کودک ... ت العیالی بی بی حلیمه را یکی بود چون او ... بر جانه آورد
از برکت او صد برسیدند و الغیاث که بسته بود در خانه او از برکت او همه سیر
شدند و بر سنگ دیگر از معجزات آنکه چنین که از حضرت رسالت پناه کوچ کرد
حضرت بی بی عائشه بر شتر سوار بود و شتر از راه برگشت از قافله جدا ماند
حضرت چون تفحص کرد بی بی را ندید پس برگشت که از آن طرف یک
بود حضرت بود مهار شتر بی بی را گرفته آمد منافقان بدبخت بد آن
سخن گوه سگ می خوردند در حق بی بی عائشه حضرت از آن همه گران شدی
ناگاهی حکمی بدست آمد از حق تعالی آمد در شان پاکی بی بی عائشه که
هیچ زن عمران برگزیده کار نشود پیدا حضرت رسالت پناه را گاه گاهی در
خاطر می آمد که کلام الله بیک بر حق است و راست است ولی یکبار نام
خدای است نیست مگر بسیار حق ادا میکند او را چه آید که روزی حضرت
رسالت پناه با آن کس همراه برای حمامت شد و آن کس زن او هم بار در
سوار شوهر ما معکی چون رسم خوب است که آزار بدارند بلکه کمک بوده بود
ناگاه باد پیدا است جو ما باد افتاد حضرت گفت که فرود آمی چون حضرت
بالا دید یک ناگاه جا دید که کمک او بود ما دو بر دانست اما آیت دیگر او را
حضرت رسالت پناه تحیر شد جبرئیل از رب الجلیل در رسید که یا محمد من لم
قدم خود از بی سمت جبر و ... ستم از آن آلت و دیگر او را پیدا کردم با دل
آرام گیرد دوم روز دو شنبه و هفتم روز رجب که معراج حضرت در آن بودی
در شب آمد و سوم تر دهم ذی حجه که یک اول برای حمامت که در آن
... باد دو ابد چهارم شنبه و دوم ماه محرم که اول امامت حضرت در آن روز بود
هم دوازدهم ربیع الاول که حضرت رسالت پناه در آن بر دار العامدار الفنا رحلت نمود
و اگر در بیست و ارام صدق و خیر کند بهتر باشند و هستم بعد هم ماه جمادی الآخر که ...

در انوار نیز گفته اند که مولود او در هفدهم ربیع الاول بود و شش روز از اول ماه شوال
از روز عید فطر اگر کسی نگهدارد ثواب صائم الدهر یابد و هر که صائم الدهر باشد او در قبر
مانند ملک تصویرت همراه بالا بر بند و دیگر اگر نه روز از اول ماه ذی الحجه نگاه دارد حضرت
رسالت پناه فرموده است که او را با آتش دوزخ کاری نیست و اگر همه نگاه نکند باری هشتم و
نهم و دهم را البته نگاه دارد ایضاً آورده اند که اگر روز نحر تا ضحی روزه دارد ثواب بسیار
یابد **در بیان روزه های ممنوع** بدانکه در تمام سال پنج روزه داشتن ممنوع
است دو روز عیدین و سه روز بعد عید اضحی که آنرا ایام تشریق گویند و گفته اند که اگر
کسی ایام بیض را نگاه دارد پس سیزدهم عید اضحی را نگاه کند محسوب نمی باشد و اگر درین
روزها ممنوع کسی نیت روزه کند و لازم است که افطار کند اما قضا را او را نتوان
نگاه داشت که به نیت کردن بر وی لازم شده بود و اگر کسی نذر کند صوم تمام سال را صوم
بر وی لازم شود و این پنج روز را افطار کند باز قضا نگاه دارد **مسئله** اگر کسی نذر کند
که تمام سال شمسی را روزه نگهدارد و حال آنکه او نسیان قمری یعنی دوازده ماه روزه
داشت پس دوازده روز دیگر نیز بر وی لازم است که نگاه دارد زیرا که سال شمسی ده روز
از سال قمری کلان است و در تفسیر مدارک آورده است که روزه صمت
در زمان پیغمبر عیسی علیه السلام بود اما الحال منسوخ شده است پس معلوم می شود که الحال
روزه صمت و روزه نیروز و مهرجان که بر دو عیدین کافران است کسی نگاه دارد و اگر تعظیم
ایشان نگاه دارد کافر گردد و اگر از برای حاجت نگهدارد عاصی گردد **ایضاً**
بعضی جهال در روز هفدهم روزه نگهدارند و بوقت بر آمدن ماهتاب شکستن مکروه
است زیرا که افطار را از وقت شام گذرانیدن مکروه است و اگر گویند که پیش از برآمدن
ماهتاب شکستیم حاجت بر آرد این است شرک محض است و اگر به پیش ماهتاب سجده کنند
کافر گردند و روزه داشتن روز شک مکروه است اما در فتاوی قراخانی
خوانی آورده است که عاصی گردد لقوله علیه الصلوة والسلام من صام
یوم الشک فقد عصی و روزه شک بیست و نهم شعبان است

اگر درویش او دیده شود و تنها والا اظهار کند زیرا که روزه دار آتش در آن روز گرم
است و بعضی گفته‌اند در شرح ... که بعضی بیدا شود در رنگ او ... دیگر
در روز دوشنبه و پنجشنبه و قرب ... و بعضی بندگان را حضرت عزت سوخته ...
... باید که درویش روزه باشد و هر که روزه شبانه روز داشته باشد آتش دوزخ
بر وی حرام گردد و ثواب طاعتی بسیار است و یک روزه ... کرده است
باید که درویش روزه دارد و از جلال بر آید آورده‌اند که یکی بود صائم الدهر
هرگز روزه افطار نمی‌کرد چون وفات یافت او را در قبر نهادند در آن زمان تجلی از
... و مستان همه مردم حیران شدند چون تجلی ... آن را و قبر ...
... بیچاره ... ایشان آمد که این کار خدا را ...
و هر که کار خدای را ... او را در قبر نخواهد یافت **فصل در بیان**
ادعیات منقول است از ائمه سلف رحمهم الله که اگر ...
حاجات دینی و دنیاوی بر آورده شود اول بیست کرت فاتحه و صد بار درود
... و سه بار الم نشرح تا آخر و هزار و یک بار اخلاص بیست کرت فاتحه ...
در ... هر شب ... او را دیگر را گفته ...
هزار بار اخلاص بخواند خدای تعالی را در خواب بیند ...
دشمن ... باید که ... او بخواند ... حاجت خواهد
که دشمن اوست در حال خراب شود آورده‌اند که مهتر موسی علیه السلام
چون دشمن ... می‌آمد ... او می‌خواند در حال زمین ...
... دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ...
المستعان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم دیگر برای حاجات دینی و دنیاوی
فاتحه ... بر ترتیب بخواند در روز یکشنبه ... بار بخواند و در روز دوشنبه
... بار و در روز سه شنبه ... بار و در روز چهارشنبه چهل بار و در روز پنجشنبه
... بار و در روز جمعه ... بار و در روز شنبه ده بار بخواند ... حاجتش

برآورده گردد والصبا آورده اند که فردای قیامت مهتر جبرائیل براق در دست گرفته بیاید و فریاد کند آن کسی که در عمر خود یازده بار این دعا گفته است اللهم ربنا ولک الحمد برحمتک یا ارحم الراحمین تا او را برین براق سوار کنم و در پیش محمد مصطفی برسانم دیگر هرکه این دعا را بخواند و بجانب آسمان نگرد حق تعالی نظر رحمت بدو نگرد دعا این است اشهد ان لک یا و خالقنا اللهم اغفرلی دیگر هرکرا درد چشم باشد باید که این افسون را بر خاکستر بخواند و خاکستر را برگرداگرد چشم خود بمالد دفع شود و افسون این است تربت تو دیگر حضرت امام اعظم رضی الله عنه میفرماید که هرکه این دعا را عقب هر نماز ده کرت بخواند جمله علم اولین و آخرین بدو روشن شود و من این علم را از برکت این دعا یافته ام این است اللهم انا نستعینک نکب علی طاعتک دیگر آورده اند که سلطان سکندر ذوالقرنین چون بادشاه تمام عالم شد تمام عالمان زمانه را جمع کرد که برای من چیزی پیدا کنید که مرا احتیاج به قلعه نباشد آورده اند که جمع عالمان متفق شدند برین اسما که هرکه این اسما را هر روز هفت بار بخواند او را احتیاج به قلعه نباشد و حق تعالی قرآن میدهد تا شبانه روز از فرشتگان تا چهل هزار او را در روز نگاهدارد و چهل هزار در شب بعد از آن ذوالقرنین قلعه را است نکرد صبرقا ابرقا اسعر قا دیگر هرکرا دیده تاریک شود هر روز این دعا را بخواند چشمان او روشن شوند دعا این است یا قریب یا سمیع الدعا یا لطیف لما یشاء احفظ علی بصری دیگر هرکه بوقت سحر یازده کرت این دعا بخواند و نظر بسوی آسمان کند الله تعالی نظر رحمت بر وی نگرد دعا این است الله الله الله الحی القیوم القایم علی کل نفس بما کسبت دیگر هرکه وقت سحر یازده کرت بگوید اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا و عذاب الآخرة در دنیا به تنگی و همه آفات دنیا وی مزاحم نشود و در آخرت از عذاب سرمدی خلاصی یابد دیگر هرکه هر بامداد یازده بار این اسما گوید حاجتش برآورده گردد یا اله الا انت الرفیع جلاله دیگر اگر کسی را دشمن صعب پیدا شود هزار خلوله آرد مقدار حبه کند و سر هر خلوله

افسون درد چشم

[illegible]
حصار سکندر ذوالقرنین

بیان روشنی چشم

بیان دفع دشمن

بیاید خواند تا معنی آن از یاد درست ملاقات امداد در حال دعا الهٰکم التکاثر دیگر
اگر بخواهد مرگ آسان گردد اللهم بارک لی فی الموت وفیما بعد الموت الی یوم نبعث دیگر
الموت تشهد انک رحیم خود بمیرد ولی جان کندن بهتر حالکه طفل ...
... گرفته در خواب رود واگر مرده باید چادر الست و چهار بخواند ثواب
شهیدان یابد آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه ... مهمان
در پیش بی بی عائشه شان می کردند بی بی گفت ... ثواب انسان ... اگر کسی
حضرت ... آری ثواب کسی که ... دعا ... یاد کرده ...
هر که پروردست وچهار این دعا را بخواند ثواب تمام اولاد آدم را یافته باشد
دعا این است اللهم اغفر لی ولوالدی کما ربیانی صغیرا ولجمیع المؤمنین والمؤمنات
والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات برحمتک یا ارحم الراحمین ...
که ... بعد ... درود خوانده باشد ... مذکور را دیگر اگر ... آخر
... این را بخواند هیچ ظالم را دست رس نیابد ... است ...
ظلمت نفسی ... انک انت الغفور الرحیم فاغفر لی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت
ظلما کثیرا دیگر هر کرا حاجت واقع شود ... علیه السلام که در ...
مسلمانان رود ... روی بمشرق ... مغرب ... فاتحه خواند ... حاجت
... برآورده گردد ... مردمان ... همراه ... گوید ...
... گفته اند که جائز باشد از جهت ... دیگر ...
... کسی ثواب یابد که ... فقیران تصدق کند و ...
... جائز باشد ... گردد دیگر هر کرا حاجت واقع شود باید که این اسمای ...
... حاجتش برآورده گردد و ... مستجاب شود ...
... حاجت ایشان برآید آورده اند که ...
... رضی الله عنها وفات ... امیرالمؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه وصیت کرد که
... حضرت ... کسی دیگر ... است بیاید که

بدمنت خود مرا غسل دهید و این امر خاص برای بی بی فاطمه بود زیرا که شوهر را
نشاید که زن خود را بشوید که شوهر بعد از وفات زن در حال دیگر اجنبی اند گرفت
اما اگر کسی دیگر نباشد زن را باید که شوهر خود را بشوید که چهار ماه ده روز تعلق
بود دارد مرتضی غسل داد و حوران بهشتی حریر بهشت آوردند و در آن کفن کردند
و چهار فرشته مقرب آمدند و جنازه اش برداشته و حایل در میان نیز تفصیلی
علی امامت کرد و حسن و حسین رضی الله عنهما با جمیع ملایک اقتدا کردند و قبرش را
فرشتگان کافتند و دفن کردند و اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بر همه
گله و شکایت کردند در پیش مرتضی که چرا ما یان را حضور نکردید تا از یادگار
رسول الله صلی الله علیه وسلم می خواستیم مرتضی گفت او وصیت برین کرده بود که فاطمه کسی
ندیده است قبرم نیز کسی نه بیند گفتند باری قبر مبارکش بنمای تا زیارت
کنیم چون رفتند شش قبر دیگر در آنجا شده بودند نشناختند از قبر بی بی
فاطمه مرتضی علی آمدند شنید که قبر مرا به کسی منمای مرتضی علی پرسید
که این شش قبر دیگر کیانند بی بی فرمود که این شش عورتان را خدای عز و جل
مرتبه ابدالی داده و دایما دعا کرده بودند که ما یان بجوار بی بی فاطمه باشان
دعای ایشان مستجاب شد اسامی ایشان این است فاطمه عایشه رقیه
حلیمه عالیه ریحانه نیز گویند یعنی عالیه و ریحانه هم می گویند و این در انیس
الواعظین مسطور است دیگر هر که اسمارا هر روز بخواند سه کرت جمله
حاجات دینی و دنیاوی برآورده گردد یا من هو لو علمه وعلیا علوه و
قربیا ذاته یا من علمه دان وعلوه عال و ذاته قریبا دیگر هر که هر روز
این اسمارا سه بار بخواند مرتبه او بلند شود یا قریبا المتعال فوق کل شی
علوا ارتفاعه دیگر هر کرا زحمت و بیماری برسد این را بسیار کرت
بخواند شفا یابد و عا این است الحمد الذی محمد نعمه محمد اگر
دیگر اگر بیمار صد کرت بگوید یا سلام شفا یابد

دیگر هر که در نماز دست راست بر سینه نهد و هفت بار گوید صلوات الله علی عیسی علیه السلام شفا یابد
آورده اند هر که بر پیغمبری از پیغمبران خدای هر روز سه کرت صلوات [illegible]
در وای قیامت همان پیغمبر شفیع او شود دیگر هر که وقت بامداد یک بار بخواند
قضاهای او بر جای شود الحمد لله الذی رزقنا معرفته ولم ترک عمی اهل [illegible]
الذی جعلنی من امة محمد صلی الله علیه وسلم ولم یجعلنی من امة سائر الانبیاء
الحمد لله الذی ستر علی عیوبی ولم یفضحنی علی رؤس الخلائق الحمد لله الذی
جعل الرزق فی یده ولا یجعل بید غیره برحمتک یا ارحم الراحمین آورده اند که
امام حسن بصری رضی الله عنه از شیخ [illegible] شنید که این استغفار [illegible]
ایشان سی سال از فراموش شده بعد از سی سال یاد وی آمد [illegible] بار بخواند
در آن زمان هاتف از سر آواز داد که بار دیگر مگوی زیرا که همان ثواب [illegible]
این حال در [illegible] می نویسند هنوز تمام نشده است و در [illegible]
[illegible] یا هو یا هو یا من هو لا هو الا هو دیگر هر که هر روز یک بار گوید
توفیق ذکر الله یابد و خاطر وی از ما سوی الله خالی گردد اللهم طهر قلبی من کل [illegible]
والزم [illegible] لسانی بالذکر [illegible] برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر هر که هر روز سه
کرت این دعا را بخواند تمام کارها او خدای تعالی بکند وافوض امری الی الله ان الله
بالعباد دیگر در روز جمعه روزه دارد و در شب جمعه وضو [illegible]
نگهدارد و در بستر خواب رود و بر پهلوی راست [illegible] این استغفار [illegible]
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم را بخواب بیند یا کریم المعروف و العدل [illegible]
[illegible] دیگر اگر کودک گریه کند باید که این استغفار [illegible]
[illegible] و اگر کسی [illegible] نگهدارد [illegible] تیر و شمشیر بدو کار نکند [illegible]
[illegible]
اما [illegible] این [illegible]
دیگر از [illegible] کودک [illegible]

و بران سورت اخلاص بخواند و بدو گره کند و یکند ابهمت گره کند تو باشی زیند
گناه کرده و دیگر گفته اند اگر کسی صد زنا کرده باشند انید دعا را یک بار بخواند و
برو بی خوذ آمرزیده گردد بفرمان خدای تعالی دعا این ست بسم الله یا
بسم الله یا جبار بسم الله یا قهار بسم الله یا عزیز بسم الله یا اول بسم الله
یا آخر بسم الله یا ظاهر بسم الله یا باطن بسم الله یا رب بسم الله یا خالق بسم الله
یا رازق بسم الله یا رحمن بسم الله یا رحیم یا ذی الجلال والاکرام ولا حول ولا
قوة الا بالله العلی العظیم برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر هر که در تمام عمر خود یکبار
اندرو و بخواند البته به بهشت رسد این ست اللهم لا تفرق بینی و بین حبیبک
محمد صلی الله علیه وسلم و علی آل محمد برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر هر کاین نامهای
بزرگوار را در پیش خود نگهدارد هیچ دشمن بر وظفر نیابد و هیچ جادو بر کار نکند و هیچ
دیو و پری بدو آسیب نرساند و هیچ زهر در کار نکند و از دنیا بی ایمان نرود الهی
بحرمت عیسی روح الله الهی بحرمت موسی کلیم الله الهی بحرمت ابراهیم خلیل الله الهی بحرمت
محمد رسول الله برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر برای دفع تب بنویسید در گلو بندد
دفع شود به فرمان الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم هذا الکتاب من الله العزیز
الحکیم و من عبده محمد بن عبد المطلب الهاشمی الی الحمی الف حرها من حمیم
و برد ها من زمهریر فاذا اکتابی هذا فاخرجی من جسد فلان بن فلان لا تاکلی
لحمه و لا تشربی دمه بحق الله دیگر برای دفع تب لرزه باید که بر برگ بید
نویسد و صاحب تب را ببیاند مجرب است یا الحیتا یا شوتا و یا علیتا برحمتک
یا ارحم الراحمین دیگر از برای کابلی نماز باید که نوشته در گلوی آن کس بندد
اللهم یا غافر الذنب قابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو مخلصین
له الدین ولو کره الکافرون در آخر او بنویسد بستم کابلی فلان بن فلان بستم
مسئله در خبر صحیح وارد است که اگر کسی صایم نوافل باشد و او را دعوت
کنند رفیق او و یا حاضر شود بر ضیافت رفیق اگر داند که اگر افطار نکند رفیق برنجید

سود نمی توان افطار کرد حتی که اگر حال جماعت مهمانی باشد و معلوم باشد که
افطار نکند ثواب صفت برابر صوم یابد و اگر معلوم باشد و دعا بکند ثواب
حمل صوم یابد و چون قضا این صوم بجای آرد ثواب برابر ساله یابد اگر صوم
که وا افطار نکند ثواب نگیرد و باید که خاصه سود که دل او نمی رنجاند
و اگر داند که با افطار کردن او صحیح سود و بهتر است که افطار کردن باید و نشاید
و در احتساب الفقرا آورده است که اگر کسی در ضیافت حاضر شود
و میداند که صاحب خانه بخوردن او راضی است اما الطرق جمال کسر
ملکید اگر این کس حاضر آمده و صائم باشد باید که بگوید که روزه دارم تا بی
اثم سود چنانکه آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه را کسی ضیافت
دعوت نموده بود و چون حضرت اجابت نمود یاران دیگر بدعوت ساتھ
شدند و آن صاحب خانه هیچ نان حاضر نداشت و بیکی دیگر شد
حضرت احدیت در نمود که هر که ناخوانده برود دشکم او را از حال این رکید و
حال چون دریلم ناصیان را گوید الضیافه دری امیر المومنین عمر را کسی دعوت
نموده بود و حاضر شدند بهای مبارک راست و چون طلق درپیش نهاد امیر گفت
بسم الله پس آنگاه همه دست اندر اختند اما چون ضیافت حاضر برای
امیر المومنین عمر سود دست خود را باز داشت و منع شد گفتند چرا گفت
من روزه دارم مسئله در آداب ضیافت گفته اند که اگر مهمان دو جا
کسی حاضر سود خدمت مهمان کردن بهتر باشد از نماز نفل ادا کردن
اند که اگر مهمان تا سه روز در خانه او باشد خدمت او بجای آرد ثواب
دهد و اگر بیشتر از سه روز ماند ثواب نباید اکنون این دراز
تمرده اند چنانکه آورده اند که وحی شد بسوی ابراهیم خلیل الله که ای خلیل
رتو باید که مهمانان خود را و مهمانان ما را اکرام کنی خلیل الله عرضه کرد که یا رب
مهمان ما کیست و مهمان شما کیست حکم شد که مهمان شما آنکه او را دعوت

تمالی و مهمان با آنکه بدعوت تو حاضر شوند چون مهمان خود را خدمت کنی درجهٔ بهشت
روزی گردانت و چون مهمان مرا خدمت کنی دیدار رحمت آورده اند که
روزی کافری بضیافت پیش ابراهیم خلیل الله حاضر شد گفت یا خلیل الله گرسنه
ام خلیل گفت خوردنی من لایق کافران نیست کافر برگشت در آن زمان خطاب
عتاب به خلیل خلیل وارد شد که ای ابراهیم مدت هفتاد سال است که من
این کافر را پروردم که هیچ وقت او را از در بار خود نرانده ام چون تو ای قوت و حیله
پیش تو استاد زجرش کردی خلیل الله از عقب آن کافر دوید و او را بیاورد
و خدمت بسیار کرد گفت حال چیست که مرا اینقدر کرامت می کنی و اول که انده
بودی خلیل گفت که چون ترا راندم عتاب حضرت عزت بر من چنان شد کافر
گفت پس وای بر من که از جهت این چنین دشمنی که من باشم بر این چنین خلیل گرامی
عتاب رسد ایمان را عرضه کن در حال مسلمان شد و ایضا آورده اند
که روزی ابراهیم خلیل ضیافت کرده جماعتی از جهود ان حاضر شدند خلیل الله
خدمت ایشان بسیار کرد گفتند یا خلیل الله این مقدار سبب چه برای چیست گفت
روزی از جهت یک کافری چنان عتاب بر من شده بود از آن میترسم چون
طعام خوردند خلیل گفت باری یک سجده بجهت خدای من بکنید چون سجده
کردند خلیل دست برداشت که یا اله العالمین سرها را به فرمان من فرود آوردند
و قلوب ایشان بدست تو است چون سر برداشتند همه مسلمان شدند ایضا
آورده اند که روزی مرتضی علی رضی الله عنه در راه میرفت از جهودی عبید بر پیش
در گذشت چون به پیش حضرت رسید گفت حضرتم مسلمی رسیدم فاما فراموش کردم
گفت در راه خطای از تو در وجود آمده باشد مرتضی علی گفت از جهودی در گذشتم
حضرت فرمود بر و خاطرش بدست آر مرتضی آمد و کرامتش نمود جهود گفت
مسلمانان را چه کرامت جهود دست و اقعه باز نمود جهود در حال مسلمان شد
و ایضا آورده اند که ابراهیم خلیل الله هرگز بی مهمان

ایمان آوردن کافر مهمان ابراهیم خلیل الله

ایمان آوردن مهمانان خلیل الله

افطار نکرد و سه روز شد و در صحرا مهمان نیامد پس گرسنه روزه را افطار نکرد
روز سیم مهمان آمد افطار کرد اما به گل خود مشغول بود که تا بعد از کسی گوید
باشد دیان زمان بهر جبرائیل آمد که چون این خطره را کرد ... وادی
رونده گان جدای راه تو چون ... ساما ... رو ... کرسه
کردن ... بود و حاجت اله ... گرد درویش گفت مرحبا
که وقت افطار من است با ما افطار کنیم و این روز چهلم روز است
که من روزه دارم در حال ... اشتد ... را خود خورد و دیگر ...
و او چون از انجا آمد و مدتی دیگر یافت که عادت الله شکر ...
که وقت افطار من است با همراه تو افطار کنیم و امروز بیست روز است که روزه
دارم در انجا گیاهی بود خوش بوی برد و از ان خورد پس چون اول ارشد ...
کار شما را بهر در عالم باشد او دیدن شخص ... ساده بود و این را سر ... کسیدان ...
که ... بود دیگر را یافت او سر گفت مرحبا که افطار کنیم و اسر ... بود و روزه
که من روزه دارم در ان زمان رمه آهوان می گذشت یکی را ... بود که بیا
آمد و گفت بسمل شو بسمل شد گفت بریان شو بریان شد گفت در خوان آی در خوان
شد گفت در پیش من آی آمد پیش دو از ان خوردند بازگفت برو آهوی زنده شد
شد و برفت خلیل گفت چون مستجاب الدعوات می باشی در حق من ... کن
آن کس گفت که چهل سال است که دعای من قبول می شود خلیل گفت ...
کرامت را چه گوئی گفت آری یک دعای من مدت چهل سال است که مستجاب
می شود و آن است که روزی در بیابان می گذشتم با شخصی رسیدم که ...
ستان نگاه میداشت و مدت ... حوب ... بود و ...
و قصد ... بود و دیگر دل بریک حلقه زرین او ... بود گفتم که آن ...
باشد گفت ... ... است ... که ...
باشد و ما در ... ابراهیم گفت که دعای تو مستجاب شد و آن ...

زمان این دو رکعت نماز ادا کرد و سر بر زمین نهاد و جان یافت الهامی که قرن
زمین از غیب پیدا شد قبرش کافتند و او را دفن کردند در ان زمان ابراهیم
خلیل ... شد از اعمال خود پشیمان شد ای عزیز معلوم باد که نقیصه ای
گمان نبرد که عابدان از پیغمبران بهتر بودند کافر شود زیرا که مرا انبیا از مرا اولیا
چهل و دو مرتبه افضل است چنانکه اویس قرنی را تعریف بسیار می کنند کسی
توهم نکند که اویس قرنی از خلفا راشدین فضل داشت آورده اند که حق
تعالی وحی کرد بسوی مهتر موسی علیه السلام که ای موسی چند چیز را من در چند چیز
نهاده ام و مردمان بجای دیگر طلب کنند نیابند اول بزرگی را در تواضع نهاده ام
اگر کسی در کبر طلب کند نیابد دوم توانگری در قناعت نهاده ام اگر کسی در حرص طلب کند
نیابد سیوم علم در طلب و شکم خالی نهاده ام اگر کسی در بی طلبی و شکم سیر طلب کند
نیابد چهارم قبول دعوات را در پرهیزگاری و لقمه حلال نهاده ام اگر کسی
غیر این طلب کند نیابد دیگر اینکه نماز بعد از صبح صادق بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم ارزقنا من خیر الصباح و خیر المسا و خیر القضا و خیر القدر و خیر ما جری
به القلم اعوذ بالله من شر الصباح و من شر المسا و من شر القضا و من شر القدر
و من شر ما جری به القلم اللهم انی اسألک عیشا بلا بلاء و دلنا بلا سوء و رزقا بلا فنا
و علما بلا جهل و جنة بلا حساب و رؤیة بلا حجاب اللهم نجنا من النار سالمین و
ادخلنا بالجنة آمنین و توفنا مسلمین و الحقنا بالصالحین اللهم ربنا آتنا فی الدنیا
حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار اللهم اغفرلی و لوالدی کما ربیانی صغیرا
و اغفر لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات برحمتک
یا ارحم الراحمین دیگر اگر کسی را جذام و برص باشد باید که این دعا چهل و نه روز
بخواند بر روغن بنفشه ربنا المجید الذی یحد لغت بحبه | و نیز اگر چهار روز میان اوقات
سنت بیاد بر روز چهل و یک بار فاتحه بر جذام و برص بخواند دفع شود دیگر الفاظ
مبارک سید السادات شیخ المشایخ فرزند مرشد محقق شیخ علی بن قمر علی قدس سره

این آیت اذان کرده شود و نبشته که هر دعای که بعد صفت کرده بخوانی مدام و حرام
ورد هر کس سبب رو سیاه را بوجود جوید بمالد و هم شود ولیکن بال سبب العروانیت
بسم الله الرحمن الرحیم ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر وفجرنا الارض عیونا فالتقی الماء
علی امر قد قدر انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر تنزع الناس
کانهم اعجاز نخل منقعر وما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد
موتها وبث فیها من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماء والارض
لآیات لقوم یعقلون برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر از برای دفع علت او
که هر وجود آدمی بداسود این بخواند و بدمد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا سامع الدعاء
وادفع النقم علیهم جمیع الامم من العرب والعجم ادفع کل بلاء وآفة وعاهة ولائم
فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا دیان یا محیی
یا سبحان بسم الله الله اکبر الله اکبر الله اکبرات لاکبیره حدبات محمد صلی الله علیه وسلم
تمت یا مالک یا وکیل بجمیع الاوجاع والاسواع والادواع بحق هذا الاسماء وصلی الله
علی خیر خلقه محمد واله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر هر روز یکبار بخواند
از جمله آفات و بلیات دوران خلاصی یابد این است الهی بحرمت ابوبکر صدیق و حلاوت
او و بحرمت عدل عمر و صلابت او و بحرمت حیای عثمان و سخاوت او و بحرمت علم علی
و شجاعت او و بحرمت سخاوت حسن و ریاضت او و بحرمت شهادت حسین
و غربت او ادفع عنی کل هم و غم و بلاء دیگر باید که برای ضرر دریابی بر کرده
بار بخواند یا حافظ نوح فی الماء وابراهیم فی النار و یوسف فی البئر وموسی فی الیم
ومحمد فی الغار احفظنی من جمیع البلاء کما حفظتهم بحق ایاک نعبد وایاک نستعین
یا ارحم الراحمین دیگر باید که صباح و شام بگویند آن را که ثواب بسیار
میان فرض و سنت بامداد هفتاد بار بگوید هر حاجتی که داشته باشد بر آورده گردد
الله الله محمد الله العلی العظیم الله الله الله الله الله الاحد الصمد یحیی صلی الله
علیه وسلم برحمتک یا ارحم الراحمین و نیز سه گانه بار بگوید برای حاجت عالم

من کل علیم و یا قدیم من کل قدیم خلصنا من النار برحمتک یا ارحم الراحمین
و دیگر برای حاجت دوازده هزار بار بخواند یا قوی یا ولی یا علی و فی یا غنی
اغننی حکایت آورده اند که فرشته از فرشتگان خدا را ده لک سر است و در
هر سری ده لک روی و در هر روی ده لک دهن و در هر دهن ده لک زبان و در
هر زبان بلفظ دیگر تسبیح می گوید مر خدای عز و جل روزی آن فرشته بدرگاه حق
التماس کرد که یا رب باشد من بنده شما باشد که از من بیشتر عبادت تو بجای
می آرد فرمان رب العزت شد که مردی از فرزندان آدم علیه السلام آفریده ام که
بماند شما ملک بیشتر از شما عبادت می کند فرشته دستوری خواست از باری تعالی
حکم فرمانست که برو چون فرود آمد دهقانی دید گفت ای دهقان من میخواهم که درین
شب با تو همراه باشم دهقان گفت هر چند خواهی باش چون شب شد طعام
پیش آورد فرشته گفت من نذر کرده ام که سه روز طعام نخورم همچنین تا سه
روز در آنجای بود چون تحقیق کرد آن کس بجز فرایض دیگر چیزی بجا نیاورد اما بعد
از نماز بامداد ساعتی می نشست باز بدهقانی میرفت فرشته بعد از سه روز سوال
کرد که شما بعد از نماز بامداد چه می خوانید گفت اند چهار ده کرت می خوانم دعا
این است بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله اضعافا ما سبح و یسبح جمیع
خلقه کما یحب ربنا و یرضی و کما ینبغی لکرم وجه ربنا و عز جلاله و الحمد لله
اضعافا ما حمده و یحمده جمیع خلقه کما یحب ربنا و یرضی کما ینبغی لکرم وجه ربنا
و عز جلاله و لا اله الا الله اضعافا ما هلله و یهلله جمیع خلقه کما یحب ربنا
و یرضی و کما ینبغی لکرم وجه ربنا و عز جلاله و الله اکبر اضعافا ما کبره و یکبره
جمیع خلقه کما یحب ربنا و یرضی و کما ینبغی لکرم وجه ربنا و عز جلاله و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم اضعافا ما مجده و یمجده جمیع خلقه کما یحب ربنا و یرضی کما ینبغی
لکرم وجه ربنا و عز جلاله و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین
هر که بخواند این اسمارا پس نویساند خدای تعالی برای او ثواب عبادت شصت سا

و دیگر آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه در مسجد حرام نشسته بود و استغفار را امر [illegible]
اصحاب به حضرت رسالت پناه عرض نمودند که [illegible] اصحاب تو هست که این اسما و شکر
اسمای شریف کلمات [illegible] حق تعالی [illegible] کار [illegible]
ایست جواهر به حضرت رسالت پناه و صحابه متحیر شدند در آن ساعت جبرئیل امین
رسید که یا محمد علیه السلام سلام می رساند و می گوید ما در که [illegible] جبار [illegible]
او که [illegible] سال [illegible] فراموش خواهیم کرد تا به موت [illegible]
معظم و گرامی است بسم الله الرحمن الرحیم یا اله الخیر و یا عظیم الخلق و یا سمیع
العلیم و یا معروف الاثر و یا عزیز المن و یا مالک یوم الدین بحق ایاک نعبد و
ایاک نستعین برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر هر که این استغفار را بخواند [illegible]
حق تعالی او را و مادر و پدر او را آمرزیده گرداند استغفر الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم [illegible] و اتوب الیه انه هو التواب الرحیم دیگر هر که [illegible]
[illegible] این آیت بخواند ثواب [illegible] سال عبادت بیابد [illegible]
[illegible] الرحمن اسناد [illegible] که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم مرتضی علی را [illegible] که یا علی هر [illegible] حق تعالی [illegible]
که [illegible] و ساکنان آسمان و زمین و حاملان عرش است [illegible]
[illegible] او را [illegible] اول [illegible]
[illegible] دوم [illegible] بزرگان عزیز شود سوم [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] دارد [illegible]
[illegible] بلاهای ناگهان و از هم سلطان و از هم شیطان و از هم دشمنان [illegible]
و از شر [illegible] از آتش سوزان و از آب روان و از [illegible]
گناهان صغیره و کبیره و از [illegible]
خواند [illegible] استجابت گرداند [illegible]
او آسان گرداند [illegible]

سوال منکر و نکیر بر وی آسان گردد ششم با پاکان بر انگیخته شود هفتم نامهٔ اعمال بدست راست او دهند هشتم از عذاب دوزخ بر وی آسان گرداند نهم ثواب چهار هزار پیغمبران مرسل یابد دهم از لقاء آن نازنین قاب قوسین محروم نگردد یازدهم روز قیامت روی او چون ماه شب چهارده تابان باشد دوازدهم او را شراب طهورا خورانند سیزدهم ثواب جمیع شهیدان و جمیع علمای فاضل یابد چهاردهم در شرافت بهشت درآید و دوم [?] فرشته با طبقهای پر نور و حلها که بر سر حلهٔ این نامها نوشته باشد در قبر او نازل شوند و سیوم بر پل صراط چون برق بگذرد بیست و چهارم فرشتگان مقرب یابد بیست و پنجم منت در بهشت بر وی گشاده گردد تا به هر در که خواهد درآید یا علی اگر بیمار بخواند و یا برخود دارد شفا یابد اگر بر لوح مداز جای بعلند و اگر با اعتقاد بر سینه بخواند دفع شود و اگر غازی بخواند و برابر اگر [?] بخواند و یا ارزدار کافران جنگ کند فتح روی او بقدرت الهی کرامت شود و اگر فضیلت این نامها تمامی نوشته شود زاهدان و عابدان و سهبا از بیم بازداریند خواندن این مشغول شوند یا علی هر که در عمر خود یکبار بخواند جمله گناهای صغیره و کبیرهٔ او بیامرزد یا علی اگر گیاهای روی زمین قلم گردند و برگ درختان کاغذ و همهٔ آدمیان و پریان نوشتن ثواب این نامها مشغول گردند تمام نتوانند کرد حضرت رسالت پناه بدینجا رسید ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر پای خاست و گفت یا رسول الله جانم فدای تو باد مرتضی علی را فرما تا این را نویسد و صحابه وصیت کنند تا خواندن و نوشتن این اسما تقصیر نورزند و ایضاً چون از جهان فانی رحلت نماید با او در گور نهند که آن خواندن ارینه نشود و نیز از بند با جدا نشود و مشعلهای نور بدان گور فرود آید و حضرت حق حق محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مرتضی علی را امر که تنگ آید و کاغذ گرد و این اسما ثبت و اما مختصر کرده شد الاسم الاول باید که در آغاز هر اسم بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم یا جلیل جللت بالجلال و الجلال فی جلال جلالک یا جلیل یا دائم المقول یا منعم المقصود

یا من لا اله الا انت یا احکم الحاکمین الاسم الثانی اللهم یا لطیف یا و صاف

کل له یا اللطائف و اللطائف فی لطافة لطافتک یا لطیف انا سمعنا کتابا انزل من بعد
موسی مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الحق و الی طریق مستقیم یا خیر الرازقین برحمتک
یا ارحم الراحمین اسم الثالث اللهم یا سمیع الرزاق ولقد صرفنا الیک نفرا من الجن
یستمعون القرآن تسمعت یا سمیع و السمیع فی سمع سمعک یا سمیع و الذین
امنوا وعملوا الصالحات امنوا بما انزل علی محمد و هو الحق الحقیق یا احسن الخالقین
برحمتک یا ارحم الراحمین اسم الرابع اللهم یا مومن المدل یا علیم العظیم
تعظمت یا العظمة و العظمة فی عظمة عظمتک یا عظیم انه لا اله الا الله و استغفر
لی وللمومنین و المومنات والله یعلم و انتم لا تعلمون و یا خیر الناصرین اسم
الخامس اللهم یا رحیم برحمت یا الرحمة و الرحمة فی رحمت رحمتک یا رحیم
یا حفیظ تحفظت یا الحفظ و الحفظ فی حفظ حفظک یا حفیظ الصادقین یا نعم
الحافظین اسم السادس اللهم یا کریم تکرمت یا الکرامة و الکرام فی کرام
کرامک یا کریم ان الله یعلم غیب السموات و الارض و الله بصیر بما تعملون یا اصدق
الصادقین اسم السابع یا غفور تغفرت یا المغفرت و المغفرة فی مغفرت
مغفرتک یا غفور لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد برحمتک یا ارحم الراحمین
دیگر دعاء بزرگوار هر بیت که بخواند حق تعالی جمله حاجات و مهمات دینی و دنیاوی
کفایت رساند و رزق او فراخ گردد و حاجت بخیر گردد و دشمنان مقهور گردند
بسم الله الرحمن الرحیم یا ذی العرش العظیم و ملک القدیم و الصراط المستقیم یا مرسل
الریاح و یا داود و الحمود و اصلاح یا الله یا رحمن یا رحیم یا احد یا صمد یا حی یا قیوم یا ذا
یا ذو الجلال و الاکرام ارحم ذلتی و انفرادی و خضوعی لک مدبکی تضرعی الیک یسهل
کل عسیر انسع حتی تسرک فعالم من آفاته و عاقبه و مرض شدید و بلا یا سبوح یا قدوس رب
الملائکه و الروح برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر برای برآمدن حاجات از خواجه تمام و الکرم
یونس سجاوندی قدس الله سره العزیز روایت کرده اند که اگر مهمی پیش آید این دعا را
بنویسد و در آب روان اندازد اگر در آن هفته حوض او حاصل نشود در روز قیامت

خیک و مهد دهن من باشد این است بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله الملک الحق المبین من العبد الذلیل الی المولی الجلیل
سینی البصر ذات یا ارحم الراحمین دیگر هر که بعد از نماز بامداد صد کرت این دعا بخواند
و در میان خواندن سخن نگوید اسباب دینی و دنیاوی او را حق تعالی بسازد این است
یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب و یا مقلب القلوب و الابصار یا دلیل المتحیرین
یا غیاث المستغیثین توکلت و علیک و فوضت امری الیک لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم دیگر آورده اند که امام اعظم کوفی رضی الله عنه
هزار کرت خدا را در خواب دید امامی گفت یارب وجه نزدیکی خود را من بنمای
دو هزار کرت همین جواب شنید که بگوی سبحان الله الازلی الازلی سبحان
الله الابدی الابد سبحان الله الواحد الاحد سبحان الله الفرد الصمد
سبحان الله الذی رافع السموات بغیر عمد سبحان الله الذی لم یتخذ
صاحبة و لا ولد سبحان الله الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
دیگر دعای عهدنامه آورده اند هر که در قبر با خود همراه نهد منکر و نکیر چون نوشته را ببینند
نگردند و او را نترسند که عهدنامه حضرت رسالت پناه با خود همراه دارد و اسناد بسیار است
در جای دیگر نظر کنی بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة
هو الرحمن الرحیم اللهم انی اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا بانی اشهد ان لا اله الا
انت وحدک لا شریک لک ان محمدا عبدک و رسولک فلا تکلنی الی نفسی فانک
ان تکلنی الیها تقربنی من الشر و تباعدنی من الخیر فانی لا اثق الا برحمتک فاجعل
لی عندک عهدا حتی توفینه الی یوم القیمة فانک لا تخلف المیعاد یا الله یا الله یا الله
برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین دیگر دعای حبیبه
را ثواب بسیار است اگر اسناد مر دعا را بیان کنم درین مختصر نگنجد بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم بارک علینا و اذ هو عنا بلاء کثیرا یا رؤف لبیک و یا رحیم لبیک و اتشفع لبیک ان الله
یبعث من فی القبور جمیعا لبیک و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

دیگر هر که آیه عارا بر یاد سه کرّت بخواند و بر خود دمد اگر چه تقدیر اجلش رسیده
باشد بحکم الله تعالی عمر او زیاده گردد و اگر بیمار چهار کرّت بخواند شفا یابد دعا
این است بسم الله الرحمن الرحیم الله قایم ازلی دیر الحلل و هو قایم
ازلی ابدی ازلیه لم یزل لا یزال برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه
محمد و آله اجمعین دیگر هر که این دعا را هزار بار برای حاجات بخواند بر آورده
گردد سبحان الله القادر و القاهر و الکافی مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک
نستعین دیگر چون ماه نو بیند بار دو کرّت این دعا بخواند الباسط و بر سر
انگشتان دستهای خود دمد و انگشتان را بر چشم بمالد رزق و مالش ارزانی
گشاده گردد که او را خبر باشد از آن در واسطه و ایضا چون ماه نو بیند باید
چهار رکعت فاتحه و چهار کرّت سوره قدر و ده کرّت درود و ده بار اخلاص
بخواند تا ثواب جزیل یابد و آن ماه بخوشحالی بگذرد دیگر برای حاجت باید
که در وقت سحر دوازده کرّت الباسط و دوازده کرّت یا رحیم بخواند و یک
بار یا رحیم برحمتک یا ارحم الراحمین بخواند بر آورده گردد دیگر برای حاجات
اجابت بدین ترتیب بخواند بر آورده گردد اول شصت کرّت یا الله و سی و ده کرّت
یا جلیل و سیزده کرّت یا بدیع و هشت کرّت یا متعال و هشت کرّت یا سمیع یا ذا الجلال
و الاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر برای تمام بردن جمال این دعا را یک بار
بخواند کفایت شود و اگر کسی را حرام و مرض و سستی باشد باید که آیه چهار
کرّت بر پاره آب و در آفتاب سیخ کرده باشد انداز و آن آب را آن کس
بعد روز نوشیده باشد هر علت که داشته باشد دفع گردد این است بسم الله

الرحمن الرحیم ... الامین برحمتک یا ارحم الراحمین
دیگر ... مجالس آورده است که وقتی ملاحان کشتی را در دریای عمان می‌آید

ناگاه از میان دریا آوازی برآمد که گفت اگر قصد دارید که جان بدر برید تا او را خبری
بیاموزانم که مرا او را در بر دو جهان بسنده و کافی باشد گفتند بگو این آواز
صاحب بیشتر سؤال کرد از آن میان بزرگان [illegible] در تنهائی و غربت در
انداختند باز آن آواز صادر شد و گفت بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم یا ثم آیه
ثم می گویم و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من
یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا
چون آموخت اهل کشتی دران زمان او را ملامت کردن گرفتند همدرین بودند
که باد مخالف وزید و کشتی را بشکست و آن جوان بر یک تخته ماند با آن تخته را بجزیره
برد وی از آن جزیره درآمده می گشت دید که دختری از جنس آدمیان بزرگ شده
است و دران جزیره نشسته است کیفیت حال دختر پرسید که چگونه بدینجا رسیدی
دختر گفت پدر من مردی سوداگر و بازرگان بود و مرا نیافت و دوست میداشت
تا که بسفر مرا همراه می برد و این سیوم روز است که کشتی شکست و مرا باد درینجا
رسانید و از احوال پدر خبر ندارم جوان گفت درین روزها بدین نواحی هیچ
کشتی را گذر هست یا نه گفت آری کشتی را درین نواحی گذر هست چنانکه چند کشتی
آمدند چون بجستم که فریاد کنم در میان ما و کشتی کوه کلان پیدا می شد تا کشتیها
دور میرفت و من گشته بودم در آن محل صدف جمع می کردند و بدان مشغول
می شدند تا تسلی دل خود می کردند ناگاه کشتی پیدا شد چون فریاد میکردند
باز همان کوه پیدا شد چون این آیت بخواند بمجرد خواندن کوه ناچیز شد و باد کشتی را
بجزیره ایشان نزدیک آورد چون فریاد کردند ملاحان بردند و ایشان را
سوار کردند و همان صدف را که برای بازی جمع کرده بودند با خود همراه گرفتند چون
بخشکی بیرون برآمدند بر دو بولایت بصره رجوع کردند که وطن آن دختر در آنجا
بود و چون بشهر رسیدند تمام شهر پر آشوب و غوغا بود پرسید که حال چیست
گفتند سوداگر این شهر بازرگانی می کرد دختری داشت در سفر با خود همراه میبرد

در دریا جهان بود که کشتی شکسته و آن دختر غرق شد و آن کشتی یک تخته باند
بجای رسید جوان گفت این دختر را من آوردم در حالی خبر یاران بیامید باد
و بعد پس از ساعات درخت های برهنه برون دو بند دختر را بجای برد و آن جوان
را سر جای حبس کرده بساندند با انواع نعمت سرور و بعد پس بحامی آورد و بعد چون
روزی چند بدین بگذشت مادر و پدر پیش بدین آشتی شدند که دختر از جوان چگونه
خلاص یافته باشد الحال نکاح کرده بدو بسپاریم چون مادر و پدر دختر گفت احوال
رسید دختر قسم بخدای یاد کرد که ای مادر و پدر این جوان مار را تر در عالم ندیده ام
که هر زمان جو خواب گیس نام من بر زبان میراند چون این شنیدند اعضاء ایشان
بعادت بحکم بر آمد مر دو را به نکاح تایب نگیرند حقیقت روزی در مرد و زن و موسی
تا یک گرگ گشته بودند ندان صدف تازی کی کرد بدگفتند که شنیدیم ایشان در هم
که کران درمیان ایشان چگونه کشتند چون شکسته و هر یک جهان گوشت
حراج بودند که تمام جانب نور بعد و هر یک تمام عالم را میت و دانست که ایشان
آب باید رحمت رسید و اگر کسی اینجا پس آید که سر گرفت در دو دست بازگرد و
سر کرد ان آب را بخواند و تا آسمان بدید دل سنگ حاجت او بر آید مجرب است
دیگر آورده اند که گوشت و پوست حافظ قرآن بر گر بر سید و استخوان هم برود
اما اگر تمام کلام الله یاد بدانسته باشد تا بدکه سوره یوسف را البته یاد داشته باید گر دیگر
بر حکم او آن است که استخوان و گوشت و پوست او بر سید و دیگر این را گفته اند که
هر که این آیت را یاد کند عذاب نباشد آورده اند که بزرگی را مریدی بود
و فات یافت بعضی از آن جماعت گفتند که بدایم حال او چه باشد شیخ گفت
کس از بیک نکتان است او را ترس نیست مریدان گفتند از کجا میدانی شیخ گفت
حدیث صحیح دیده ام که حافظان آیت را عذاب نباشد و آن در آخر سوره یوسف
است و آن این است ثم اسلکم علیکم من بعد الغم امنة نعاسا یغشی طائفة منکم
وطائفة قد اهمتهم انفسهم دیگر هر که این آیت را یاد کند و آن شمار آیت

این است لکن الله اخوان فی العلم مهم تا فضلوا بضلالا لا بعیدا دیگر درین ایت
میدان پیغمبران رسل ذکر کرده اند هرکه ایت را بار ها بخواند بسبب او با پیغمبران
مذکورین باشد آیت این است وتلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه تا الی صراط
المستقیم دیگر بعد از عید فطر تا عید اضحی باید که در وقت بامداد سوره فجر یکبار
خوانده باشد ثواب بسیار است اما اگر در نماز فجر بخواند بهتر باشد با همه اهل بیت
ثواب حاصل شود دیگر در بیان افسونهای سرخ باد در خبر است
کردنی حضرت رسالت پناه فرمود که افسون حرام است یکی از اق برخاست
که یا رسول الله من افسون مار گزیده میدانم ترک دهم حضرت فرمود استطاع
منکم ان ینفع اخاه فلیفعل یعنی این مقدار که نفع برادر مسلم شود بکنید پس
در گنجینه الانوار آورده است که سرخ باد دو هزار نوع می باشد
هزارش علاج دارد و نیست و هزارش را این افسون کار است که مشائخان کبار گفته
اند که مبتلای دفع گردد بسم الله الرحمن الرحیم سلام علی موسی و هارون
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین اخرج باذن الرحمن یا سرخ باد اخرج باذن
الرحمن یا سیاه باد اخرج باذن الرحمن یا سفید باد اخرج باذن الرحمن یا زرد باد
اخرج باذن الرحمن یا سبز باد اخرج باذن الرحمن یا خام باد اخرج باذن الرحمن
یا پلید باد اخرج باذن الرحمن یا هفت رنگها د اخرج باذن الرحمن یا همه باد ها
بحق وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمومنین ولا یزید الظالمین الا خسارا
وبحرمت جلاله وجماله واحو کبریایه اخرج باذن الرحمن وبحرمت توریت موسی وانجیل
عیسی و زبور داود و فرقان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وبحرمت طه ویس
دفع شو بفرمان خدای تعالی وبحرمت لا اله الا الله محمد رسول الله بحق
اعوذ بکلمات الله التامات من شر کل ما خلق ومن شر حاسد ومن شر کل عین لامه
بحق اسمای شراهیا اذونای اصباؤت یا غافر یا غفور یا غفار دفع شو
بفرمان لا اله الا الله محمد رسول الله برحمتک یا ارحم الراحمین

ن

افسون سرخ باد

ایضا افسون دیگر برای سحر ماده الا آنکه باید شب سرپاید که بر بار حبیب شد کسی آن را گرفته باشد
ذوان نگرفته باشد بخواند و بدمد و آن سنگ را اس کرده در آب اندازد و آن آب را از جاه
کس دوری اندازد در سحر و دفع شود و دفع جادو و چشم اوقات بخواند این است ای سحر تو
ما را که سحر ساز یک اه سحر ساز رو دیده سر سحر باید گاه سحر را کرد بد قساسا سحر را برا
سحر را با اور و کلوسیے سحر ر را سرید این سحر ماه و آن سحر او سحر با اوبر را دعوت
سحرت نور داؤد و نوریت موسی و انجیل عیسی و فرقان محمد مصطفی صلے الله علیه وسلم
برحمتک یا ارحم الراحمین ایضا افسون از برای سحر جادو و چشم اوقات بخواند و دم
کرده بسم الله کم طالسم الله کمتر طالسم الله شافی بسم الله کافی بسم
الله و سوخته ماده برباد مقتاد و و بدریق ماده بیرون شد ی شرن سوی ماه بسوی کوه
صحراب داود علیه السلام برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر آورده اند که روزی
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بر کناره آلی رسید چون شد سحر متوجه شد
بود سوره کتید و دران جایگاه طهارت حد بد ساخت و عبد الله مسعود و همراه
بود ناگاه نا جی از هوا فرود آمد و موزه مبارک را منقار گرفت و بالا برد از آن
میان موزه مار سیاهی افتاد عبد الله گفت یا رسول الله اگر این مرغ موزه را بالا نمی
گرفت مار با اندام مبارک تمام گستاخی میکرد حضرت فرمودی که در راه کمترا حوال
گفته است که هر که هر روز سه بار این آیت بخواند سحر بار و کردم و شیر و ملک و جن
و لکن و دهمت برساند آیت این است الهم الی احود بک من شر من یمشی
علی بطنه و من شر من یمشی علی رجلین و من شر من یمشی علی اربع ان الله علی کل
شی قدیر دیگر آورده اند که در جامه شخصی آتش افتاد و تمام جامه
او بسوخت مگر کلام الله را نسوخت مگر یک سطر که بران این آیت نوشته
بود باید آورده اند که خواندند و نگاه داشته ملک سطر سعید داین آیت الحمد
یا دهر اما او علیات نگاه دار و آیت این است نصر من الله و فتح قریب فالله
خیر حافظا و هو ارحم الراحمین دیگر آورده اند برای حاجات و حمال بکوه

افسون سحر جادو

برآورده شود این ست بسم الله الرحمن الرحیم الهی بحرمت طه و من تلاها الهی بحرمت
یس و من قراها الهی بحرمت مکه و من بناها برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر آورده
اند که دوزخ را نوزده دروازه اند هرکه باخلاص بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
این نوزده حروف می شود حق تعالی به برکت این نوزده حروف آن نوزده دروازه
دوزخ بروی ببندد و اگر بعد از تسمیه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید شیطان
چون رمه از گرگ از ظاهر و باطن او بگریزد دیگر آورده اند که در لا اله الا الله
محمد رسول الله همه حروف بی نقطه هستند پس گوینده این کلمه را به اخلاص هیچ
گناهی مانند نقطه در وجود نماند دیگر دعای حفظ ایمان بر هر بنده مومن لازم است
که یاد کند و بعضی گفته اند که هرکه این را یاد ندارد خوف کفر است این ست لا اله
الا الله الواسع الرحیم لا اله الا الله الحی القیوم لا اله الا الله محمد رسول الله
دیگر هرکه هر روز بخواند از دنیا با ایمان رود اللهم یا ولی الاسلام و اهله مسکنا
بالایمان حتی نلقاک به لا اله الا الله محمد رسول الله دیگر هرکه این درود
یک بار بخواند ثواب یک لک درود بیابد اللهم صل علی محمد بعدد انفاس
المخلوقات و صل علی محمد بعدد اشجار الموجودات و صل علی محمد بعدد سواکن
الارضین و السموات و صل علی محمد بعدد حروف اللوح و الدعوات و صل علی
محمد بعدد کل المعدودات و المعلومات من اوله و اوسطه و آخره
نهایه و آله الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین دیگر هرکرا کاری بسته شود
باید که این اسم را مکرر بخواند یا فتاح آن کار فی الحال کشاده گردد دیگر این
درود را یک بار بخواند ثواب هزار درود بیابد اللهم صل علی محمد بعدد ما احاط
به علمک و جری به قلمک و ما نفذت به قدرتک و مشیتک دیگر افسون آنست
که در حلق پیدا می شود که آنرا بلفظ هندی گلهتی گویند و از دهن آن کس نفایت بدبو
می آید باید که نی کاواک را بگیرد یک طرف آن نی در دهن خود بگیرد و یک طرف آن
در دهن بیمار نهد و این افسون بخواند در آن بدمد صحت شود افسون هندی

اس اسپ شغل سرامر یا تسکا جو کہ لسکا کوئی بہ لوجی لوک سسکن نمار کرے
ہوگی حد ادنادی سر بہ ہوک دل کلہی حادی سوگی سکی ادیر مریہ ہوگی
دیگر اس اصول غلط سند دی را خاصیت عجایب بسیار است چنانکہ اگر از دنیا
باید کہ حاکستر را در جو مال انداز د واس افسون را بران بخواند و آن را از حال
نکند و را انداز و درع سوار برای حملہ دانہ ہا کا خیت کہ حساب آن ارنا
در حصر بیاید و اس اصول از کسار شیخ یحیے میر بہت بد سطر ق بخواند بسم اللہ
الرحمن الرحیم اصول شیخ یحیے میری قدس سرہ اما سات سمد تو کرا ہ
بارہ راس جو دہ ہوت اسس سات دمدت میں کر دیو تا جو راسی اسرش
جو کسی سنت کلی ناک مرسی سکت ہمی دلیو داں ہوں علماء راکس جان میان
کلیا کہ دالا لکا وادیا داو امو بد کو دست ست سرب اک کر بکیہ ناکا قدر کا
وجوت قدری وجو رہی کدی ماہی ہم دوا کہیرا کنکوری ہیا سامتل کو نرل
دریا کوت سمر مددل ملک منتر تیک صاحب کہاہی دعائی الکا کار کس آیا بہ
سحر باب سہ سرا ناحل ہو بد ہو مگی حالحرا ایک سحر کو ار بحر مو بد دس دیوار
رکت وجت رکیت وجت رکت ت سی ماسح سریاں کیا واں رکں رکت بال
جام باس لہو بد کر ہیا کلی سکرت اوت کت حجہ کرت ت ت مرت الت
سیدا ہی ادمرہ مرت دائی سشماں من دو کتے ہالی جن سب جو داند جو میدجی
سحر س جاہ جاہ ماف جن بیس سادات درم ک ماحاسد سیحر کر دک سکت
شیخ یحی سکت سید کس یہی ہت کال میں ریلی راہی سمدی تیر سبک سیار کا
بہس ہی ریس موہوی سریہ **وایضا** اگر کسی را نادار کردہ باشد بر ان علت
مدید و یا سر درد باشد و یا کسی را مار گزیدہ باشد و یا شکم درد باشد و یا درد گوش
و دندان باشد و یا از آسیب دل آدمی را گسیخت باشد بران کس بخواند دلیل بار
آید و برای ہمہ علت ہا بخواند این افسون مذکور را ہمہ علتہا دفع شود دیگر اگر کسی را
مار گزیدہ افسون جوان مردی کہ باشد مار زہر بیرون و دندان جای گزیدہ آید بایدکہ

بالا ترا ازان هر این افسون بر خاک بخوانند و بند کند یعنی آن خاک را بر گرد اگرد آن
عضو بمالد نیز ازان نگذرد کوه سنگ بیمر مو نگر اگر درین کها و چون سنگ چو کر چوبی
با سنگ را و لنیود مول و مفسو بند اربند اسری کل سری بری تر بند سر یے
ابر حت گند میری بها نگ نباتی دلیں و بدین نوع افسونها به لفظ بند و بے
سیار هست اما از انکه کسی خواندن این نمی تواند دشواری آید ترک دادم
داین افسونهای مذکور نباتی مجرب بودند ازین جهت مذکور شدند که
مگر بعضی عالمان هند بخوانند و نفع اکثر مسلمانان حاصل شود **دیگر** بزرگوار
فرموده هر که این دعا علی الصباح بعد از نماز بامداد سه کرت بخواند اگر عمر او
صد و لب سال نشود فردای قیامت جنگ او در دامن باشد
دعا این است لا اله الا الله لعزتک و قدرتک لا اله الا الله بحقک
ورحمتک لا اله الا الله فرج همی و غمی **دیگر** هر که بعد از نماز بامداد یکبار این دعا
بخواند همه قضای او گذشته بر جای شود لا اله الا الله الها واحدا و نحن له
مسلمون لا اله الا الله الها واحدا و نحن له مومنون لا اله الا الله الها واحدا
و نحن له مخلصون لا اله الا الله الها واحدا و نحن له عابدون لا اله الا الله
محمد رسول الله **دیگر** باید که این دعا را پیوسته عقب هر نماز بخواند مستجاب
گردد و حشر او با سیفا لغیه گردد که ذکر می شود دعا این است اللهم
اجعل دیننا دین نبیین و ایماننا ایمان المومنین و اسلامنا اسلام المسلمین و صلوتنا
صلوة الخاشعین و رکوعنا رکوع المتوضعین و سجودنا سجود الخایفین و تشهدنا
تشهد ملائکة المقربین و نیاتنا نیات الفائزین و اعمالنا اعمال الصالحین و ذنوبنا
ذنوب المستغفرین فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین برحمتک یا ارحم
الراحمین **دیگر** دعا طیر و ایجاد او از مراتب احدیت و ایجاد سایر کاینات
قال الله تعالی یخلق ما یشاء و الله لقدیر و هو علی کل شی قدیر **قال**
علیه السلام کان الله و لم یکن معه شی و هو الان کما کان

و در تتمه ابو اللیث سمرقندی آورده است که صدیق رضی الله عنه
و علی رضی الله عنه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم سوال کردند که
رسول الله این کلمه را قبل ایجاد السموات و الارض قال علیه السلام کان فی لوحها الا تحت
ولا فوقه هوا و اختلفوا فی العمآء و بعضی گویند که عما کوری را گویند یعنی حق و اوهام از
کنه آن حقیقت بحر کوری نصیبی ندارند لقوله علیه السلام ما تعلم لعقل و ما لم تعلم
عقل و این قول قریب صحت است که عامه خلق در ضلالت عقلند و صوفیان گفته
اند که عما وجود و سحاب ابر را گویند اما مراد از ابر باریک است که اندک فرق
آفتاب را بپوشد و آن مراتب را وحدت یعنی چون جلال و جمال پرتو هم مضاد
دانسته جمال بطریق وحدت که حقایق اسما گویند در تحت تمیز جلال و جمال
را تمام حالی است بطریق احدیت که آن را بحت و ساذج و صرف و غیب الغیوب
وازل الازال نامیده می‌شود داران که واجب تعالی ازل الازال و قدیم الایام
است بالیس وحدت بر وی پوشیدن چون جمله اسما و صفات قدیم اند جمله
بحت و منبع وحدت بر دل کردند که احدیت را ذات و ساذج گویند که جمله
اسما را اگرچه قدیم اند اما در استیصال حقیقت بوده اند ازین عراقی در غایت
حق اگه تو امی بداری ÷ بر مائی که خواهی سر برآری + دو حقیقت را ذات با اقتضا
صفات و حقایق اسمائی نامید که در اینجا مصرع ثانی حمل ناید یعنی بر مائی که
خواهی سر برآری چنانکه در تفسیر جواهر اعمالی آورده است الصادیت الجلال
و الجمال هو الحقیقة الایمان و وحدت تجلی اول و مجمل است و از وحدت جمله اسماء
و صفات منزل مراتب احدیت کردند که آنرا تجلی ثانی و مفصل گویند یعنی اسم
آنجا بمسمای خود کرد چنانکه خالق مخلوق است که می توان آفرین کرد در
مربوبیت که شعبان پروردگار و مومن با ایمان و هادی به هدایت و جز آنکه در صفات
الباری که وحدت حقیقة ایمان است و ازین اراده ایمان و مومن که المومن مرآت
المومن از این محبت است و ازین جانب که حضرت رسالت پناه فرمود الاول

فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله مراد ازین نور است و از دیدن خود را خبری
را گویند چنانکه معلومات در باطن عالم و معلومات ما عارضی است که نباشد
ازجایی دانسته شود و معلومات او حقیقی است اما چون فقد بودند باقتضا آوردند
وازین جاست که می گویند که حضرت رسالت پناه از نور خدای است و بعضی گویند
که آن نور نور ربیست مخلوق و این قول اهل فقه است و صوفیان در مراتب احدیت
سه مراتب دیگر را نام می برند یکی علم و نور و شهود یعنی چنانکه وحدت مراتب اسم
الله است که جمله اسما و صفات تعلق بدو داشت و چون بدین مراتب رسید جمله
اسمار متکاثره و متعدده تعلق بعلم دارد و نور شهود و ازین دو نامند که معلومات
در مراتب احدیت معلوم و معدوم بوده اند درین مراتب علم معلوم و
مفهوم گشتند یعنی چنان دفنین می توان کرد ممکنات را چنانکه عزم در باطن
قاصد و نیز این مراتب را اعیان ثابت گویند یعنی اگرچه ثبوت قدیمی بودند در
مراتب چنان خود بخود دید و معتقد کرد که از ازل تا ابد الاباد پای موحد ازان کم
بنیش نشود و چون اصل جمله اشیا ثابت کرد و جمع کرد یعنی از باطن علم بظاهر
علم آورد و جز و کل در یک مرتبت معین دید و گرد آن را توحید و مکو خانه وحدت
و حقایق کیانی و غیر ذلک من کلامهم گویند و چون ازان مراتب کن رسید
آنرا علم کن فکان گویند و روح مسمی است و کلمه گویند گویا که کاف تا نون رسیده است
که هرچه بود دلی و شدنی است شدند و می شوند و معلوم باد که این شش مراتب
مذکور از احدیت تا روح مراتب هیچ یکی را از دیگری امتیاز غیبیت و صفات از ذات
استخراج نمود مگر به تعدد که ذات بلا تعدد و منقطع الاشارات والعبارات
و صفات تعدد دارند از جهت اختلاف تا اثر صفت را حد امتیاز است از هیچ
صفتی از صفتی دیگر نیز امتیازی ندارد پس چون از عالم باطن بعالم ظهور رسید
پرده آمد بنهایتی سیاه که چون ذات باری تعالی حد و حدود دنی اوست که ذات
و صفات باری تعالی محجوب بدان است و آن را سراپرده وحدت نامند و این

است که ذات وصفاتش همی دانسته باشد که بدان پرده محجوب شده‌اند یک
محجوب افعال است که افعال اهل تفصیل وصورت دارند و اعمال
وصورت است که تحت ذاته لصفاته وتحت صفاته لافعاله این امر است
و این پرده را نور تجلی محمدی گویند که نور اول نور ارادت که آن را حقیقت
محمدی گویند و این نور را نور مخلوق محمدی گویند آورده‌اند که روزی
جبرائیل علیه السلام در رسید که حضرت رسالت پناه در خواب و جبرائیل
از انگشت مبارکش بگرفت حضرت بیدار شد گفت یا اخی چه آورده یا شیخ
جبرئیل گفت که من سال از سماکان بوده‌ام مرا اخی نگوئی حضرت رسالت
پناه فرمود ارکی یاد داری جبرئیل گفت از آن بار یاد دارم که هیچ نیست نام
و نشان بود دیگر ستاره روشن در آن درمیان پرده که پیدا شد بدیدم که بود
هزار سال‌ها می‌بود و بود هزار سال غایب می‌شد و من بود هزار گریست او را دیده بودم
حضرت فرمود که اگر آن ستاره را الحال ببینی بشناسی جبرئیل گفت آری حضرت
رسالت پناه عود را تا آن صفت بدو نمود و مهتر جبرئیل گفت صدقت یا رسول الله
که همان بود پس جبرئیل گفت یا رسول الله چه می‌کردی حضرت فرمود یا اخی
بود هزار سال در قیام می‌بودم و بود هزار سال در سجود قیام مرا میدید و
مجوف می‌شدم و در آن سجده این دعای خواندم که بها دیگر یا رب تعالی الله
سبحان القدیم الذی لم یزل سبحان الحلیم الذی لا یجهل سبحان الجواد الذی
لا یبخل سبحان الحلیم الذی لا یعجل الامود هزار سال پیش از آنکه تماشید بدید
نور مرا سبحان مخلوق کرده بود و دیں پرده ده هزار پرده‌ای سیاه اندر بعد
از آن ده هزار پرده‌ای سبز آمد سبحان یا تماشای و درین مراتب انتهای انبیا
است و بعد از این ده هزار پرده‌های سفید آمد سبحان یا تماشای و بعد از آن ده
هزار پرده‌های زرد آمد یا تماشای و بعد از این ده هزار پرده‌های احمر جالعی ارسلنا
سبحان یا تماشای و بعد از آن ده هزار پرده‌های عقیق رنگ آمد هم چنان

تا آن قب ازین ده هزار سال آدمی کبود داقبه بعضیان ما شاهی دمیان یک بر ثرم
ازدشمنیس مردود تمیه دوانه ذاکت سال می بود کز اتباعی من الرحمن و اسمعیل
من بی اثمیان اتباع منی سب بعد ازین بیونی آفرید که آرا صرف کلا و عقل کل
و ام الکتاب میباشد و سیده برتی که موجود دارد و بود ندارد و معنی اللطیفه که درس
و لمس نیاید و کلام در انجا نابات بر حرف کلام الله بمنزله کوه قاف و اقسم
شده بود دیده می شود و بعضی گفته اند که لا ابل تمام ممکنات در دو زندان سکین
سب و یک زندان او خالی مانده است و بعد از ان عالم کلیات پیشتاد و
شهر نما شد و برابر این دنیا آفرید و بعد از ان هزار سال در شهری یک آدم
آفرید اما نوری بودند و خاکی نبودند و آدم سیاه زاگویند یعنی سیکی ... ابتدا
شکر و بعد از هزار سال در شهر دیگر آدمی دیگر آفرید تا هشتاد هزار سال
شد و درین مدت هیچ یکی از ایشان عاصی نبودند پس درین میان
یکی از ایشان عاصی شد غضب الهی در کار شد آن شهرها با آن آدمیان
هم خالی و معطل ساخته ای فرزند سخن از سرعت کتابت و از تعجیل با قوال
و احوال از حد درگذشت و به حکم این حدیث که الانسان مرکب النسیان حکایت
را فراموش کردم زیرا که اول درین شهرها مرغ را پیدا کرده بود و بعد از مرغ
هزار سال آدم را آفرید قصه مرغ این است که حق تعالی چون این شهرها
را آفرید همه را از سپندانه سفید مملو ساخت و دران میان مرغی را پیدا کرد
و حکم باری تعالی شد که این سپندانه رزق تو است بعد از تمامی ایشان
موقوف تو باشند آورده اند که آن مرغ سپندانه را نهایت اندک اندک میخورد و در
خوردن او تا خیر تمام می کرد حتی که بر خوردن هر دانه اندی عاجز اند دانشمندان این
دانه را فرو می برد آورده اند که آن شهرها را مملو از سپندانه همه را تمام کرد دیگرانه
باقی ماند از هزار سال و نگاه خود نگاه کرده بود و چون او را هم فرود برساخت
کرد که باید اگر ما زمیان مرا الحیات ما فی چند ان تماد تو گویم که در حصر نیاید

وآں حضرت بوسہ کرامی نخو اُرسید کہ حاجات مانی بالی ایراں بصر گردی
وآں عمر تو وحاجات تو دوماند لیکن تو مخلوقی و مخلوق را سبق ازیں قضا نماند
وچوں حال بنیاد می گفت کہ مہمات مہمات حال کنداں حاجت ہست، و بعد
ازاں بجای آوردن مذکور رہ داں شبہا می آمد یا مالی کہ بعد از زوال
دیگر رامی آمد یدو از ضعف خود مضمحل گردد دریں دعا رطیر نامہ ایں است کہ حضرت
امام اعظم رضی اللہ عنہ در ہیچ شب ناغہ می کرد و ثواب ایں دعا و
فوائد بسیار ہست امّا مختصر نمودہ شد بسم اللہ الرحمن الرحیم اللہم انا عبادک
عبادک وسوال من سوالک وارقام من ارقائک تقد والعزۃ لک لا یعجزک الکلام
الکک ما جوداجات موضع السائلین ومنتہی الراغبین لا ماخذ بالخطا وبالکسر
ولا العصیا لسرائرنا الفضیحۃ واستجب دعاءنا یا ارحم تضرعنا دیا قنبا وارحم
لعلت حسنا فما وجد بحلمک علی جہلنا واحسانک علی اساءتنا و بعدک علی دونیا
دود استوجبنا العقوبۃ منک فقد رمی مکانتا وسمع کلامنا ولا یخفی علیک شیئا
من امورنا نسالک بالمدنا لقرآن حرفا حرفا وآیۃ آیۃ وسورۃ سورۃ بالکتاب
المکنون الذی لا یمسہ الا المطہرون ونسالک بالتوریت والانجیل
والزبور حرفا حرفا وآیۃ آیۃ وسورۃ سورۃ ونسالک بما اوجبت للمؤمنین
علی نفسک وان بدرکنا رحمتک وتجعلنا فی جوارک لا تعذبنا بعصیانک لا
تہلکنا بعذابک وتجعل امواتنا مرحومۃ واحیائنا مزکیۃ مقبولۃ وان کنا
صادقین فاستجب دعانا وان لم نکن کذلک فاجعلنا صادقین واجعل کلامنا
خالصا لوجہک الکریم ودرمانیۃ الاسلام واجعلنا ہداۃ المہتدین
اللہم انی نسالک نجاتا من الزلال ولا من حر السموم والفوز یوم الفصل
والنور یوم السواد والسعادۃ یوم الحساب الجنۃ یوم النار والظل یوم لا ظل
الا ظل عرشک اللہم اعطنی الامان الامان من الشدائد الاحوال اللہم اعطنی الامان
الامان یوم خروج اہل القبور ونفوص التراب من الہام اللہم اعطنی الامان

الامان اذا وضعت الاعمال فی کفة المیزان اذ قول النبی علیه السلام امتی قوموا
قد دعیتم الی حساب الجبار اللهم اعطنی الامان الامان اذا فرق من اهل المیزان
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت و سلمت و رحمت و ترحمت علی ابراهیم
و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
و سلم تسلیما کثیرا کثیرا

فصل در ایجاد سبع السموات والارضین

بدان ای فرزند که چون آن موج و آن کف شعر شکفته گشتند مدت دوازده لک
و سیزده هزار سال همچنان در کبریائی خود لی نیاز بود با رشیوه جمالیت در کار شد
و با ایجاد دنیا آغاز نهاد اول دری را پیدا فرید و آن در سفید بود و در عین
الحکمة الله پیدا بود حق تعالی به نظر هیبت بدو نظر کرد از هیبت الله تعالی
چون لشبه کوه برآمد و گداخته شد و بجوشید و دودی سبز از آن برآمد و
بالا رفت و آن دود مانند تخته به هم متصل شد اما بقدرت الهی هفت
تخته شد که هر تخته پانصد ساله راه پهنائی داشت و آنرا هفت آسمان کرد
و آنچه در دری مانده بود نیز مانند تخته بود و آن نیز بقدرت الهی هفت جای شد و آن هفت
زمین شد که هر زمین پانصد ساله راه درازی و پانصد ساله راه پهنائی دارد و بر بالای
هفتم آسمان دریای است که آنرا بحر الحیوان نامند و درازی او و پهنائی او برابر
هفت طبق آسمان و زمین است و عرش باری تعالی بر آن آب از محض نور
آفریده شد و حکم شد مر تمام ملکوت را که بردارید همه جمع شدند نتوانستند
در آن زمان مورچه به فرمان ایزد تعالی پیدا شد و حکم برو شد که نور بردار مورچه
بدان در آویخت و گفت بسم الله الرحمن الرحیم در حال عرش بالا شد و حاملان
عرش از چهار طرف بر کتف نهادند و بر داشتند و حاملان هر یک و هزار
و در تحت عرش کرسی که ارض الجنة کرسی و سقفها عرش الرحمان این است
بهشت بر بالای کرسی موجود داند و لوح و قلم نیز بر بالای کرسی است و آن لوح
از یاقوت سرخ است و قلم از نور است که هزار ساله راه پهنائی دارد

و سه هزار ساله راه در پهنای وی و اندرو اسرافیل بر سر بالای کرسی است و صور را
دهن گرفته ایستاده است و قصور را صف تا تاج است و طول و عرض او تمام
قلم است و در وقت نفخه بال که برای لعنت بود از ارواحان صف ستم کسی را در
یک ساخ صور از ارواحان انبیا باشد و در دیگر ارواحان مؤمنان متقی و در دیگر
ارواحان عاصیان و در دیگر ارواحان کافران و در دیگر ارواحان پریان
و دیوان و در دیگر جمله هوای چون چرنده و پرنده و بهایم بر همه زاد السابقها
جمع کنند و چون نفخ کند پرواز ای تعالی بود و بساند و چون قلم را مادر بود را
حضرت جوت در رسید که اکتب ما هو کائن آورده اند که چون قلم به گفته الهی
روان شد از اول تا آخر هیچ ذره نیست که نوشت و چون با حوال است ان
عاصی رسید که از سوسنب گناه بعضی در آب غرق شوند و بعضی آتش بسازد
بعضی مسخ شوند و غیره یک من فقطص الیه جوّه قلم روان بود اما برتب علیا محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم در رسید و دید که گناهان این است از انسان عاصی لیکن
زدند یک سخن شد که یارب در حق این امت چه خواهی کرد از غایت هیبت
بر سر تر شید اما در بیان حضرت جوت بر این شد که بنت باسم چه اند شول و اما
ملک العمور و درخت طوبی بر سر بالای کرسی است بیخ او در صحن و ساحت
و حویلی رسول الله است اما هیچ حویله در بهشت نباشد که شاخ درخت طوبی
دران حویلی رسیده باشد و این چهار جوی که یکی از شیر و دیگر از عسل و دیگر
از شراب و دیگر از آب خالص از انجا در بیخ درخت طوبی بر آمده بهشت
روند روی جبرئیل گفت که در شکاف او دیدم در ان جای که آثار اسکو نما بود که
بسم الله الرحمن الرحیم نوشته بود و این چهار جوی از بسم و الرحمن و الرحیم بار الله
روان بود و طوبی را صفت صالح کلان نیست که هیچ جدا شده است در شاخ
دیتا تحمه و دیشو خوبه باشد که هر یک طول و دیگر و طعمه هر یک سعادت
باشد و سدرة المنتهی بر سر بالای کرسی است و آن درخت کنار است دیگر

ورق او چندان طول دارد که اگر اسب تازی پانصد سال بتازد زیر سایهٔ
یک برگی بیرون نرود و آن مقام جبرئیل است علیه السلام و دریای کرسی
دریای دیگر با بحر الحیوان آسمان است که آنرا فلک اطلس نامند و در میان آن دریا
و کرسی نیست هزار ساله راه است و مهتر عزرائیل بر آسمان چهارم است
تختی را در زیر خود گرفته نشسته است که طول و عرض او پانصد ساله راه
است حضرت رسالت پناه در شب معراج از وی پرسید که هنگام موت
چگونه خبری یابی مهتر عزرائیل گفت که درین قریب من درختی است که
آنرا شجرة الیقین می نامند هر که در دنیا تولد شود او را و رزق او را در
برگ اندر درخت نوشته می شود و چون اجل این شخص نزدیک رسد
آن برگ زرد می شود و من در شکاف میدهم تا آن برگ را نشسته در طعام
و شراب آن کس بدمد که بخورد و هیچ تداوی صحت نیابد والصحیاء به برابر یک
شخصی دو روزن است و درین قریب منکه از یکی اعمال او می آید
دیگری رزق او میرود و چون نزدیک موت شود هر دو بسته میگردند حضرت
فرمود که اهل را می بینی گفت لا بل دست من تعالت ذکره الی بدید دیگر
خدا اگر صالح باشند زیر عرش می مانم و اگر بدبخت باشند با سفل السافلین
می فرستند و از چگونگی حال او خبر نمی شوم که خدای تعالی با وی چه میکند
والصحیاء در آسمان چهارم حضرت به معراج میرفت دید که قطار اشتران
میروند اما اول و آخر آن قطار دیده نمی شد از جبرئیل پرسید که یا اخی این
چه قطار باشد جبرئیل گفت از آن پس که آسمانها و زمین ها آفریده
شده اند این قطار میرود و من نیز از آمدن و رفتن او خبردارم که
کجا می آیند و کجا میروند و بر هر شتر دو صندوق بسته بود ذلک انکشت شد که یکی از آن
اشتران خوابانید و یک صندوق او را باز کنید مهتر جبرئیل و حضرت رسالت
پناه همچنان کردند و در میان آن صندوق در آمد نه صفت عالم تمام اینچنین دیدند

همه بودانی حضرت حق و کم تا وحی بهشت این نامه حرمل گفت لاالستانی
زاردای قیامت از برای انسان بگسترانید و در بالاآن آسمان بگسترانیدگان
اندکه همه انسدت گرسنه و سجود آورند از جهت دیدن احمال ایشان سدگان که
مارجدانا مان بردکان جه عدات حوای کرد اگر گرسنه انسان آسمان
لستو به همه بازبره تر قند و در میان این زمین و آسمان در مانشت بردان
و در میان آن دریا در عمان اندسفید رنگ به سفیده را در بالا می و هم خود می کنند
ازان جوره بیرون می آید وان جهار دریا می دیاوی انسان اصل دارند
که بدو مل سحول و جیحول و مامون بدان امی فرید اگر چه از روی بجا
اول سبع السموات بود و بعد از ایشان عرش اما و اراده عرش مقدم بود
و سبع السموات طفیل بود و عرش راچنانکه ذرستگان وجود ایشان مقدم بودند
اما انسان در اراده مقدم بود و سائر چیز طفیل او بود چنانکه از طفیل حق
عرش و کرسی و فلک اطلس و سبع السموات و این عالم را عالم علوی نامند
وانه روی انسان سبع ارض تا زمین این راسفلی نامند و تا اسفل السافلین
که مراد سبع ناسد همه سفلی اند و ایضا چنانکه انسان از روی مرابت تعلق
بوحدت دارد و تعلق باسم الله دارد پس چنانکه الله اسم ذاتیست که مجمع جمیع
صفات است و جمله اسما صفات است هم جنس انسان از لوازم اوست وانه
طفیل انسان فلک از طفیل ملک زمین و از زمین بود و شیاطین بعد روی
انسان پس ایجاد کا جو کنند زمین انسان سائر حیوانات چون بهایم و درنده
و پرنده و جمله در تصرفات الهی مستغرق اند قال الله تعالی خلق السموات والارض
فی ستة ایام آورده اند که چون زمین مسافت از کثرت آب آرام نگرفت
کوه ازان و آفرید تا میخ او باشند و خلق الارض یوم الاحد و الاثنین و خلق
الجبال یوم الثلثا و خلق یوم الاربعا و الشجر و الماء و العمران و الخراب و خلق یوم
الخمیس السماء و خلق یوم الجمعة النجوم و الشمس و القمر و الملائکة و خلق آدم علیه السلام

[illegible]

تی آخر ساعة من ساعة الجمعة لسعادة الدارین تم الف ای فرزند که انچه حق
تعالی از برای ثواب و عذاب آفریده است چهار طایفه اند فرشته و آدمی و دیو و پری
اما از روی آفرینش اگرچه انسان مقدم بود و را از دیه آفرینش موخر اند تا ختم و
انتها خلیفه کل ممکن است و فضل ایشان باشد چنانکه محمد رسول الله از روی مراتب مقدم
بود اما در آفرینش موخر آمد تا ختم انبیا و اکمل ایشان باشد که بعد از وی کسی را پیغمبری
چون دعوی انبیا شد پس اول آغاز ایجاد ملائکه کرد چنانکه در حین خلق شدن عرش
حاملان او خلق شدند و در حین خلق کرسی کروبیان خلق شدند آورده اند
که چون حضرت رسالت پناه در شب معراج بیرون برایشان سلام کرد ایشان
چنان گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله مشغول بودند که آواز آنحضرت نشنودند پس
جبرائیل گفت که جواب سلام این شخص را باز گوئید گفتند این کیست جبرائیل
گفت که این محمد آخر الزمان است که شما کلمه او را می گوئید بعد از ان جواب
دادند و همچنین تا سبع السموات هرچه در ایشان است از فرشتگان آفرید و چون
زمین را مهیا کرد انچه از وحوش و طیور است در و آفرید اما سیزده سال همچنان
افتاده بود و بعد از ین حکومت پادشاهی زمین را به فرشتگان تحویل نمود که میان
سائر حیوانات حاکمی و عدل کنند و تحت ایشان بر ملتان بود و نام ملتان را
نام بور نهاده بودند پادشاهی ایشان مدت شانزده لک و بیست و چهار
هزار سال بود و بعد از ایشان پادشاهی زمین را سلب کرده به دیوان و پریان
داد قال الله تعالی خلق الجان من مارج من نار یعنی چون دو فوج شراره زد از
سر آتش دو جانور آتشین آفرید یکی را نام مارجه و دیگری را مارج مارجه صورت ملک
داشت ذنب او چون ذنب کژدم و مارج به صورت گرگ بود و ذنب او
چون ذنب مارچه بود و مارج نر بود هر دو مجامعت کردند اول فرزند ایشان
که زائید نام او را ابلیس کردند اما لقب درست الی ابلیس از آن بیرون کشید و چون
از فرود بالا می آید بر طبق زمین که می رسید مدت ده هزار سال عبادت الله میکرد

دو هر زمینی خود بدین این من بسیار صرف اشتران را مرتبه و مکه ساخت و بیت
دو هزار سال عبادت الله تعالی کرد نام او را ابلیس کردند و بعد از آن در آسمان
را آورد چون بهشتم آسمان رسید معلم ملکان گشت و درس ملکیت ام
او را عزازیل کردند تا مساحت او با دیگر بعد ترتیب زمین در زمین فرامد
پس بهر بعد نام او پس باری گشت و ایشان راست سر دیگر تولد
شدند تا که پادشاهی زمین با ایشان شد چون آن حاکم بحث الی دنیا
کرد و سجده نکرد او را از آسمانها انداخته تا نام او شیطان شد که شیطان الله اعلم
را گویند چون سعادمیر با وله شد یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم او را از زمین
آسمان بر روح کردند نام او رحیم بود را که ستون از معامیر با سر آسمانها
سکر و سکوت مدت سه هزار و یک و سه ده هزار سال پادشاهی جوان
درمیان بود بحث ایشان ملکان بود دولتان نام ملکان را مذکور کرده
بودند چون از ایشان سلب کردند پادشاهی زمین را با انسان دادند بحث
ایشان سر ملکان بود و نام ملکان جن بود ذکر کرده بودند و مدت ستی ایک
سه ده هزار سال پادشاهی انسان بود و در پادشاهی انسان آغاز حیات
آدم نهاد و خاک او را جمع کردند در میان طائف و مکه در ... کما قال الله
تعالی خمرت طینة آدم اربعین صباحا پس معلوم باد که وجه تسمیه آدم مسوق
مذکورها اینجا معلوم نیست که ایشان نحو ذکر شدند و آدم ... تعالی آدمی
گردانید سلسله نحوهم ... آورده اند که در سنگال خاک
را کل شکر بعد سلطان بدست درستی پادشاه انسان مرتبت که اینست
است هیچ از احوال خود خبر داری که خاک را تحصیل شد احوال که او را سلسل
میدانید که سلسل ... گشته و در همه وحوش و طیور روانی باشد همگی
از دست ایشان ... و تمام ... الحال این گل را خراب کرد
زمان ... را جمع وحوش و طیور جمع شدند و آن خاک را در دریای خود

آورده‌اند که مالیدن گرفتند تا مانند سفال که از زیر پای ایشان بر آید شوند تا به
گل گشتند و آتش را بر بالای آن سفالها نی فروختند تا نباتی سوخته و ناچیز گشتند
لهذا اعتقاد به ایشان چنان کردند کما قال الله تعالی خلق الانسان من طین بما و حار
کننده و بوی را گویند و ایضا قال الله تعالی خلق الانسان من صلصال کالفخار
و صلصال گلی را گویند که از میان دو قسم جانور بر آید و گشته یعنی گل حنا
خمیر مایه که گنده بوی را پیدا کند و ایشان چنان کنید که مانند صلصال
گشت آن گل چون سفال گرفت چنان کردند فرشتگان نباتی را مانده شدند
و گریه یاد نهادند و چندان گریستند که آب چشم فرشتگان آن سفال گل
شسته ند گلی صعب ناک بماند بعد از آن در آمدن نتوانستند زیرا که
اگر در آیند در آن گل در مانند و بیرون آمدن نتوانند بعد از آن حق تعالی بید
قدرت او را مهیا ساخت از گوشت و پوست و استخوان اما روح هنوز در
وی نه داخل شد و اول شیطان در آن در آمد بعد از دل بر آمد
جمله ملکوت و وحوش و طیور را از وی پرسیدند که شما در وجه چیز دیدید شیطان
گفت که او را عالم صغری می بینیم سر او تن او چون زمین است و در زمین
او موی است برابر گیاهی که بر زمین است و سر او مانند آسمان است و چشم و
گوش و بینی و دو پای او چون ستارگان اند و عرق او چون جویها روان اند
اما اندرون گنبدی دارد هر چند گرد دم راه در آمدن نیافتم پس معلوم میشود که
آنچه وجه شرافت او بر پایان باشد در آن گنبد مخفی است و چون مهیا شد حق
تعالی قطره از رحمت خود دید و فرستاد و آن قطره را چهار جای کرد یک
قطره وجود او را مزین کرد و قطره دوم بینائی چشم او را حاصل کرد و قطره دیگر
او را عاقل کرد تا حق را شناسد و آن قطره دیگر بجای آن متعلق است که بوقت
دعاء مومنان نازل می شود و چون ارواح به نزدیک بر وی تند چنانست که این برجای
با رحمت است نگر در بنا دید الله تعالی ببینیم چون در آمد در و جنبش شد

گفت که هستی یا ال ... که این سه بود دیگر ماندن جانی آمدم حضرت بابا آدم
خالی از سایه کسی و نشست عطسه آمد چون عطسه کرد گفت الحمد لله تعالی گفت
یرحمک ربک ... کسان که ... ما را در ... ماهان ... قدوس ... می گویم
بابا کرت ماهان رحمت ... ادی ... اول فطرت رحمت ...
و ماهان ... که ای ملائکه کسی کرد اول فطرت ... و حمد ... گو ...
... رحمت ... و درمیان ... بابا آدم ... ماده ...
... آدم ... در بطن آدم در آورد بابا ...
... هزار سال قبل از صورت بابا آدم علیه السلام ...
... هزار سال ... از ... بود که الحال ...
... حق تعالی ... عهد کرده ... اول عهد ... که ...
وحدت بود که ...
... القدس ... الحال ...
الحال ... و عهد سوم ... بابا آدم ...
... که در ... و ...
... الحال ...
...
... که حق را فراموش کرد ...
... آمد الست بربکم قالوا بلی ... اول حضرت رسالت ... صلی الله علیه وسلم
گفت بلی ... خدای ما ... انبیا و اولیا و ...
... سکوت کردند ... در آن ... عهد ...
... در آن ...
... الحال ...
اما چون ... عاشقان ... در ... می

[illegible]
[illegible]

ای فرزند که حق تعالی سرزنش ملائکه جلوه کند فرمود مر ملائکه را که شما خود را از خود
بهتر میدانید پس انچه من در دنیا آفریده ام نامهای ایشان را گوئید که هر چیز چه نام
دارد فرشتگان گفتند سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم
پس فرمان الله تعالی شد که ای ملائکه اگر شما میدانید از و پرسید تا نامهای هر چیز
را انجا یان بگوید وازین معلوم می شود که فضیلت به علم و ادب است نه بعبادت
که اگر فضیلت بعلم نبودی بابا آدم را بهتر از ملائکه نکردی که او عالم بود ایشان عابد
پس فرمان حق تعالی بر آدم شد که ای آدم تو بیاموزان مرایشانرا کما قال الله
تعالی یا آدم انبئهم باسمائهم بابا آدم بر حروفات اشیاء و تمام زمین بیانند خود در
قدرت بدید بود و نام هر گیاهی و هر جانور را بهر زبان جدا جدا با ایشان مینمود
و بعد ازان حکم سجده شد فرشتگانرا که آدم تعالی از شمان فضل شد واذ
قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین
بعد ازان بابا آدم را بر تخت نشاندند و ملائکه برداشتند و به بهشت بردند
وچون وقت برآمدن از بهشت بالا مسطور است برآمد در کوه های بلند جای دشوار
میامد شیطان پیش بادشاه اسپان میرفت و کیفیت احوال میگفت که
فرزندان این شخص اولاد ترا زیر پای خواهند آورد و الحال خود یک تنها است
او را میباید کشت اسپان تمامی ددگان را چون شیر و پلنگ و سگ جمع میکرد
و در پیش بابا آدم می آمدند تا جنگ کنند بابا آدم صفت فیل مست را قوت
داشت هر سنگ و درخت و چوب که بدست می آمد بر ایشان تیر و تر و تبک نمی شدند
اما در شب و روز خواب کردن برو حرام بود روزی از روزها همه ددگان اتفاق
کردند و جنگ ابتدا کردند که ای سگ تو دلیرتر ددگانی اول تو بدنش آویز
بعد ازان مایان از هر طرف برو ریزیم اما چون سگ دمی بابا آدم را دید دم
خود را جنبانید و بر پایش افتاد بابا آدم دست خود بر پشت او مالید و گفت که تو
پاسبان فرزندان من باشی لشکر ددگان پریشان شد بعد ازان بابا آدم خدا

میکرد و ساعت بگاه بیابانی میکرد آورده اند که اما حوا پانصد کرت و بیل حامله
شد کرت حسب حسابها زائیده بود اول قابیل و اقلیمه بیکشکم تولد شدند
و در شکم دیگر هابیل و دیمه تولد شدند بحکم باری تعالی بود که دختر
اول را به پسر دوم و دختر دوم را به پسر اول داده باشد قابیل قبول نکرد
که اقلیمه بمن همراه زائیده است از من باشد و مال حق من است
تا که سما ریای کشید سالها و هابیل و اقلیمه بصورت اما حوا تو بابا آدم گفت
که هر دو سوگند بخورید سوگند ایشان آن بود که هر که از ایشان دعا قبول شود
آتش می کشید بدنگی بار صحرامی نهاد و دیگری را بر مرده که بر حق شود آتش
او میسوخت و کسیکه ناحق بود آتش او سوی سد و ایشان هر دو بر ایستاق
گوسفندان بود که هابیل صاحب شد و آن گوسفند را به مقام در حج
اسماعیل بازل کرد گوسفند هابیل رود تبدیل قابیل بدبخت بود قبول نکرد
هابیل را کشت اما پوست خود بر دامن می گشت روزی دید که دو زاغان از
آسمان فرود آمدند یکی زاغ دیگر را کشت و به خاک دفن کردند ایشان هم دفن کردن ابال
و اقسد هابیل را دفن کردند چون بابا آدم عاقبت برهم حاصل شد و کور لیست
گشت و اسباد لا داد چهل هزار جایه شده بود بند باره بامداد و اسکیر و تا وقت
تمام در اینجا افتاده بودی و طفلان از میان فرعه بهلوی او بسیار بدیدند بزرگان در
ملس او سید طفلان را منع میکردند وی گفتی با او اینها خدای لسانا دست
و ناکی داده بس طفلانش امکیت دار جای بجای سوتا ایشان او امید کرد بدست
گشت در بهشت ار جای بجای قدم ار موسیت آن بدن جای پیدم و اکر ولیسا
و سار جای بجا سوم سادا که باصل ابیالیس روم و نور حضرت رسول علیه السلام
در در سعید در بر عرش بود در روی جبرئیل آن نور را از اجاکسی و در مسائل
بابا آدم ماند و آن قدر از فراق دو بار حد سه بار حد در بیت المعمور افتاد
و بار حد دیگر بر حج سد از بجا معاصر علیه السلام فرمود که الا از من یعنی بر حج

از من بهست اما حوا گفت یا آدم امروز از پیشانی تو چنان نوری می‌تابد که من هرگز
در ایام جوانی ندیده بودم مهتر جبرائیل در آن زمان نازل شد که ای آدم این نور
از محمد آخر الزمان است که در اولاد تو پیدا می‌شود و او ختم جمله انبیاست بابا آدم
گفت که من و حوا از قوت رفته‌ایم الحال کار مجامعت از مایان نمی‌تواند بجای
آید جبرئیل سیبی از جنت بیاورد و نصفی از آن هر یکی بخورد در حال
چون غنچه خرما بر دو را قوت پیدا شد با هم فراهم آمدند و سلوا ای نام
چشمه است هر دو در آن غسل کردند باز از آن نور در پیشانی اما حوا می
تابید و بعد از تولد شیث آن نور در پیشانی شیث می‌تابید و قیل
شیث با اقلیما دو التقطتین تولد شد اما جفت نداشت و با او
همراه دختر زاد جفت او را مهتر جبرائیل از جنت حوریه بیاورد که
نام او لباته بود مهتر جبرائیل گفت مر بابا آدم را تا به شیث عهد کند
که او نیز با فرزند خود عهد کند تا زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که هیچ
احدی خواه در کفر خواه در اسلام چونکه این نور بخود همراه دارد بنامحرم
دست نه اندازد و بابا آدم با شیث همچنان کرد و او با فرزندان تا رسید
زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم از مهتر شیث اسمول زائیده شد و آن
نور در پیشانی روی تابید و هر دو ابتی نام اسمول انوش است و از و قینان
تولد شد که آن نور در پیشانی او می‌تابید و از و مهدائیل تولد شد از آن نور
در پیشانی او می‌تابید همچنان تا آخر فرزند میرفت و مهدائیل نهایتی خوب‌صورت بمانند
اما حوا بود و یوسف پیغامبر بشکل صورت اما حوا و هم حصه زیبائی داشت
و در ایام مهدائیل اولاد آدم یا الف لک خانه بودند همه مسلمانان و ایمان بتصویر
مهدائیل می‌آوردند و در پیش او سجده می‌کردند و قیل اسم مهدائیل مهائیل
و چون مهدائیل وفات یافت فرزندان او بغایت صغیر بودند شیطان تمام
او آمد بصورت پیر فرتوت و نوحه آغاز کرد که هیهات هیهات

جدای حکوره دو سال بود در آنکه بدو میرایند و فرزندانش صغیر ماندند
بحکی بر و غصب کردند و بلقیس گفتند که ای مدبخت تو اگر سلطان بدی که فسان
و اصول و سنت و آدم همه برسید با میر رفتی اثم از ارث و المصوب تقریر وف
بود آمد و سر انجام خانه مهد ابکل درس گرفت عاقبتی که جانه از حم دانذو
دیا وی بر آمد ندا ما ندرو بدبه که درر مان مهد ابکل می آمد مود و رد رسیده
زان کودکان را گفت که اگر کاری بکنم که ما به تمام اولاد آدم درس تمام باید
و ندرو بدبه بار بد شمار صفا دارید کودکان از انجا که کودکی انسان بود دعوی
کو کرم کرده باسی سنگی را بر اسید و دست راست بکرد و دستار و جامه
مهد ابکل در بود تا سید اول اهل بیت او را به سجده کردن و مونگذا انام
دلالت حریر بدید که مهد ابکل زنده شد و چون مردمان درس سر می آمدند
سلطان برخه بر درس می نهاد و خود در دامت می نشست و درس میکرد و حکم
تمام سخ سیاف می کرد که آری این مهد ابکل بود و ام انامی بود و امر بدیشو
آمد و ام دهشت و ودیح و لوت لت اگر عمل نیک مکنید بصورت نیکی انگیخته
شوند و اگر عمل بد کنید بصورت بدی انگیخته شوید پس از ان نام ایشان کاذی
بود اما سلطان مدبخت آن با لصد لکچانه همه را کار گرد انید بعد از ان
هر یکی از ان تنتر استید و داد که در جانه خود بدو سجده کرده با شید تا حاجت
شما مان روا گردد و چون اچوج کلان شد آن بود درستان ادمی بایسید
و اچوج مدرسه با بید اکرد از انجا مام ادادریس شد و سلاح حرب را دراست
گرد و دکانداران سر او جنگ می کرد و جابها ما بر ادل ادر است کرده بید امو جولی
ادریس تخت رب سلطان با رتها بر بد اسد و در گوسه تست اهل
محکه بد و در حوم کردند تکید ا با ز تمام اولاد آدم و درس او شد بدوان مدبخت مکا
طعام قمحور در دو سرابی می انداسید گفتن سحق که شما راحه حال است که طعام و
سرابی می خورد وی سلطان گفت ایسا حالت در دنیا بیست دیس بد و نیست

بودوام هرکه بدین حالت میرسد از طعام و شراب باز ماند سمار اباید که
خانقاه برای من راست کنید بالفعل چون فرمود ملابید تا ایشان را مایند خوب
ملیم ایشان همچنان اکردند چون بخانقاه درآمدند لعین اسباب ملاهی چون چنگ و
رباب و غیر ذلک مهیا کرد و اعمال آن بجوانان آموخت حتی که بعضی چیز مکاشفات
بر ایشان نمود چنانکه حور و قصور و براق و طعام لذیذ و جامها و باغها و جایها
خوب بلند و میوهای گوناگون و جویبار رفیع ملکت تخت دیوار انشانده
و شگفت که انچه ای سب ایشان سجده می کردند و همگی بدین نوع کافر
شدند و این احوال درمیان صوفیان جاهل و عامی تا این غایت ثابت
زیراکه جاهلان را ازخلوت درآرند و رقص و سماع و شرک کنند بعضی گویند
که ذات خدا دیدیم بعضی گویند که صفات خدا دیدیم و بعضی گویند که حور و باغ
دیدیم پس پرهیز کنید از صوفیان جاهل که از شیطان بدتراند بلکه خود شیطان
اند که حق تعالی در کلام الله شیطان و جن و انس یاد کرده است قال الله تعالی
من الجنة و الناس و چون بعد مدت مدید شیطان از خانقاه برآمد تمام بر نغمه و سرود
شد و رقص و سماع گشت آن تمام اولاد او کافر شدند و متابع او گشتند و چون
کمل کلان شد آن نور در پیشانی ادمی تابید و امد و نوح نبی الله تولد شد آن نور
در پیشانی ادمی تابید و نسل نوح بن لام و لام بن ملک ملکا بن کمل و این
پیغامبران بودند از نسبت به شیث آدم علیه السلام و چون نوح علیه السلام مبعوث
شد به پیغمبری جبرائیل آمد که الحال نکاح کردن خواهر حرام شد و پیش ازین
روا بود و چون نوح دعوت نمود کفار همه انکار آوردند که چند پیغمبران گذشتند
نکاح خواهر حرام نکردند و شما حرام کردید و هر روز نوح نبی الله را کافران می بستند
و لقان میکردند و میزدند و چون نوح نبی الله آواز بلند کرد و دعوت می نمود آواز
او از مشرق تا به مغرب میگذشت و کافران پنبه را در گوش می نهادند بعد از آن
نوح علیه السلام مناجات بحضرت ذوالجلال کرد که یارب دشمنان تو مرا انجا بیت

در بیان نوح علیه السلام

بالای آب ماند مهتر جبرئیل را امر شد آورد و گفت که این را آسان کرد تا
کلان شود دار کشتی بسازد و نوح کشتی ساخت بود که طوفان در آب غرق شوند
بعد از صد سال درخت کلان شد و آن را پاره پاره کرد و یک لک و بیست و چهار
هزار تخته برآمد اما کشتی تمام نمی شد و بر سر تخته نام پیغمبری نوشته بود چنانچه
ایشان مهتر جبرئیل از دریا عمان در حین سر آورده پاره پاره کرد و ایشان چهار
برآمد و بر هر یکی نام آن چهار یار نوشته بود و کشتی بدان چهار تخته سر انجام تمام شد
آورده اند که جمله کس آدمیان بدو ایمان آورده بودند و جمله کس از کشتی
سوار شدند و از حیوانات از هر جنس یک یک ماده با جفت همراه گرفت چنانکه
بستان آمد و دست را به سال حمل مالید موش از بینی او افتاد و کشتی را
سوراخ کردن گرفت مهتر نوح دست را بر پشت مالید گربه عطسه زد دیگر
پدید آمد و در کشتی دو بس است که قول الساعر مصراع گربه از عطسه سر آورده
چون برآمد بدان کشتی همه آدمی را و مردند مگر سه پسر مهتر نوح ماند و نسل
مهتر نوح علیه السلام بعد از برآمدن از کشتی سر کافر شد و نوح را آدم ثانی گویند
که بود از آدم علیه السلام تمام مردمان از نسل نوح اند که قول انا ابو البشر
ابو الترک وا ابو الهند یعنی تو آن سام و یافث و حام حنین مسطور است
که نوح نبی الله در خواب شبه بود و اندام بها علیق برهنه شد یافث و سام
کرد و حام رسید خاکستر زد و اند جهت سام رسید سر دو را سقط گفت و اندام
او را پوشید و بدر را بیدار کرد حضرت نوح علیه السلام در حق یافث دعا کرد
و یافث را امت بسیار بود و مهتر جبرئیل کس بسر یافث را بر کوه یافث
اند جهت و اند و بسیار اولاد دنیا ماند الحال همه کافران ترکان اند مگر بعضی
چیزی ترک بیند وار خیانت که در ترکان هیچ زمانه مسلمان مبعوث نشده
بود و بعضی گفته اند که مو دعا بر ترک بود و مهتر نوح بحام دعا بد کرد و سیاه
او روی او سیاه شد و الحال الله اولاد سیاه روی مر ایشد در حبش و در بلاد

سام عارجیر کردند در عالم تمام اولاد او بزرگترین شد و عمر نوح علیه السلام هزار و
هفتصد و پنجاه سال بود و ازو آن نور در گذشت و در پیشانی سام می تابید
و ازو ارفخشد تولد شد آن نور در پیشانی ارفخشد میتابید و ازو شالخ تولد
شد و آن نور در پیشانی شالخ می تابید و ازو عابر تولد شد و آن نور در پیشا
نی او می تابید و ازو فالغ تولد شد و آن نور در پیشانی فالغ میتابید و ازو ارغو تولد شد
و آن نور در پیشانی ارغو می تابید و ازو اسرغ تولد شد و آن نور در پیشانی اسرغ میتابید
و ازو ناحور تولد شد و آن نور در پیشانی ناحور میتابید و ازو تارخ تولد شد و آن نور
در پیشانی تارخ میتابید و ازو آذر تولد شد و آن نور در پیشانی آذر میتابید و ازو
ابراهیم خلیل الله تولد شد و آن نور در پیشانی خلیل میتابید و ازو آن نور در
گذشت و در پیشانی اسمعیل علیه السلام میتابید و ازو در گذشت در پیشانی قیدار
میتابید آورده اند که ابراهیم را دو پسر بودند یکی اسمعیل دوم اسحاق و از اسحاق
نیز دو پسر ماندند یکی یعقوب علیه السلام و ثانی عیص و از مهتر یعقوب دوازده پسر ماند
مهتر یوسف و ابن یامین از یک مادر بودند و آن ده از مادر دیگر تا حال نسل مهتر
یوسف و ابن یامین اند و در میان تا حال منقاد شوند اولیا و مقتدا شوند انبیا مبعوث
شد و از آن ده پسران سایر عجم اند و از نسل اسمعیل یکی محمد رسول الله پیغامبر مبعوث
شد و این بار عظمت قدر رسول بود در پیشانی که یک تنها با ایشان برابر ملک
افضل بود و از قیدار قید از تولد شد و آن نور در پیشانی قیدار میتابید و ازو
حمل تولد شد و آن نور در پیشانی حمل می تابید و ازو سلیمان تولد شد و آن نور
در پیشانی سلیمان می تابید و ازو نبت تولد شد و آن نور در پیشانی نبت
میتابید و ازو هیسع تولد شد و آن نور در پیشانی هیسع میتابید و ازو یسع تولد
شد و آن نور در پیشانی یسع میتابید و ازو ادد تولد شد و آن نور در پیشانی عدنان
میتابید و ازو عدنان تولد شد و آن نور در پیشانی عدنان می تابید
و ازو معد تولد شد و آن نور در پیشانی معد می تابید

واز وی مدار تولد شد و آن نور در پیشانی مدار می تابید از مدار الیاس تولد شد
و آن نور در پیشانی الیاس می تابید و از وی مدرکه تولد شد و آن نور در پیشانی
مدرکه می تابید و از وی خزیمه تولد شد و آن نور در پیشانی خزیمه می تابید و از وی
کنانه تولد شد و آن نور در پیشانی کنانه می تابید آورده اند که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم گاه گاهی بکنانه سرداری میکرد که
من از مردمان کنانه ام ... بود و از وی نضر تولد شد و آن
نور در پیشانی نضر می تابید و از وی قصی تولد شد و آن نور در پیشانی قصی می تابید
و از وی مناف تولد شد و آن نور در پیشانی مناف می تابید و از وی هاشم تولد
شد و آن نور در پیشانی هاشم می تابید و از وی عبد المطلب تولد شد و آن نور
در پیشانی او می تابید و از وی عبد الله تولد شد آن نور در پیشانی عبد الله
تابید حکایت آورده اند که عبد المطلب نذر کرد که اگر مرا ده پسر تولد
شود پس آخرین را در قربانی کعبة الله کنم نه پسر او از یک مادر بودند
و عبد الله از مادر دیگر که صغیرترین همه پسران بود می خواست او را نکشد
احوال فرزندان بود در پیش عالمان آن زمانه رفت و کیفیت حال بدو بیان
گفتند که در کتابهای ما چنان نوشته است که ده شتر را نذر کن و قرعه بزن و بر سر
قرعه عبد الله بار بار که برآمد اندازیم پس عبد المطلب همچنان کرد قرعه بعبد الله برآمد
باز ده شتر دیگر را افزود و باز قرعه بعبد الله برآمد همچنان تا بصد شتر
ده ده می افزود تا آنکه بصد رسید قرعه بشتران آمد عبد المطلب قبول کرد
که حیران گشت بر عبد الله یک کرت را بشتران بر آمد باشد که شود همچنان
باعتبار کرت دیگر قرعه انداخت بر شتران بر آمد بعد از آن صد شتر را ذبح
کرد آنجاست که پیغمبر فرمود علیه السلام انا ابن الذبیحین یعنی اسماعیل خلیل
که اسماعیل به گوسفند بدل نجات یافت و عبد الله به صد شتر بعد از ان نور
حضرت رسالت پناه شفیع روز جزا احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم از

رحم و در زمین آمد آن نور او که ودیعت بود نه دیگر کافر و مسلمانی و مسلم شد
و گفته اند که از عهد شیث آدم تا عهد عبدالله هیچ احدی نبود که با محرم دست
اندازی کرده باشد خواه مسلم خواه کافر مرد و زن هر دو بعصمت الهی بودند
و همگی این انبیا که جد و پدر جد حضرت رسالت پناه بودند نجات از کافران به برکت
این نور یافتند و معلوم باد که این نور در پیشانی انبیا بمنزله عاریت بود در
پیشانی کافران بمنزله ودیعت **قصه ولادت حضرت رسالت**
پناه صلی الله علیه وسلم در اثر است که زنان جمع آمده بر اولیا دگواهی
می دادند که محمد فرزند و آمدن او چنان نور رسید است که مایان خانها تمام
می دیدیم و عبدالمطلب گفت چون علی الصباح در آنجا نه سر جستم دیدم از نور پیدا
نور پیدا بد کیفیت پرسیدم گفتند که از آن عبدالله پسر زائید درین خانه این
نور از آن اوست و در زمان ولادت حضرت رسالت در روم نوشیروان
پادشاه بود و در اکثر اوقات حضرت رسالت پناه سرفرازی میکرد که من
در زمانه پادشاه عادل تولد شده ام و نوشیروان را حصاری بود از سنگ
که بمقدار ده رسن دراز کشیده بود و هر رسن چون ده قدم میبود در شب
ولادت چهارده هیچ آن حصار بر افتاد و ده میل او از آن افتادند و چون رفت
و دلاوران لشکر چنان هیبت زده پریشان شد تا که یکی دیگر نه آمیخت و مادر
و پدر از احوال فرزند و فرزند را از احوال ایشان خبر نبود و مجوسان که آتش
افروختند اما آتش بمنزله آب گشت از روی سردی که دست در آتش نسوخت
و آتش نگاه و هیزم از منگرد و ساوه نام دریا بود که درین حصار می رفت تمامی
آب آن خشک شد و اندک آب در چقیرها ایستاده بود چون کافران دست
دران آب میکردند چنان گرم بود که دستها را می سوخت که قول شاعر کالنار
بالنار ما بالماء من بلل خیرا و بالماء ما بالنار من ضرم + و ضرم سوزش را می گویند
پس همگی حیران شده در پیش کاهنان رفتند کیفیت حال پرسیدند کاهنان گفتند

که علم آن مشغول شده بودم که چه واقعه است و معلم ایشان شیطان بود زیرا که
دوران که شیطان ابو عجب زاید سال سال سکرد کاوران سال هزار
و کار سال فرو سکر دیدند و اول بجا شیطان در تخت تا بعث آکدر کرده که تا
آدم را پست می بود کسید اما چون ابراهیم خلیل الرحمن تولد شد تا آسمان
چهارم می رفت و چون عیسی علیه السلام تولد شد تا آسمان دنیا می رفت و
می برآمد و از اطلاع شیاطین رجعت بر آن است که آنچه در سپهر [illegible]
ملک و مظاهر مشهور آواره آب اول بجا طلال عرش می شد [illegible] تمام
ملکوت و از شیاطین از فرشتگان می شنوند و کاهنان می گویند اما در
زمان بر دیگر آسمان می رفتند و در میان ملکیان [illegible]
غیب می شنوند و صد هزار کذب همراه کرده می گویند کاهنان چون حضرت
رسالت پناه تولد کاهنان [illegible] خبرها دیدند که شیاطین [illegible]
ناامید گشتند ناگاه چون بجانب آسمان دیدند تمام روی آسمان مشتعل
آتش گرفته بود که شیطان را مجال گذر از آسمان [illegible]
گذر [illegible] هیچ گفت حتی که [illegible] شعله از ستارگان
بود تا این غایت چون [illegible] بالا [illegible] هرگاه
که بر دیگر آسمان می رود از ستاره شعله می خیزد اگر بر ایشان رسید
خاکستر می گردند و در زمین می آیند و اگر خلاص شوند صد هزار [illegible]
قال الله تعالی ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین و
اعتدنا لهم عذاب السعیر [illegible] دیدند که هر عالی [illegible]
شکفته کرامی [illegible] ماند محمد احوال
[illegible] کقول الشاعر من [illegible] الاقوام کانهم [illegible]
ظلم [illegible] والانوار ساطعة [illegible] ظلم [illegible] چون
پیش ماه [illegible] افتاده [illegible]

کافران بگذشت بعد از آن یک نوری نماید که مردمان تمام اشتران بصری
ببینند و نوشیروان عادل دو شتر بار زر پیش عبد المطلب فرستاد که
این پسر پیغمبر شود من بدست او مسلمان شوم و در قصص وارد است
که چون مهتر عیسی نازل شود نوشیروان عادل و ابوالدین حضرت را و ابوطالب
را و حاتم زر ریز را و والدین خلیل الله را الفاتحه کردن زنده کند و ایمان آرد
باز بمیرند درحال و در بوستان ابو اللیث سمرقندی آورده است
که چون مادر رسول الله حامله شد پدر وی عبد الله بمرد و جد او عبد المطلب
وفات یافت در آن زمان که حضرت هشت ساله بود و نگاه میکرد او را او
پدر ابوطالب پدر علی رضی الله عنه و اسم امه آمنه بنت وهب فتوفت
امه و هو ابن ستة اشهر و الظئر التی ارضعته حلیمة فاوحی الله تعالی الیه و هو
ابن اربعین سنة فاقام بعد الوحی بمکة ثلثة عشر سنة ثم هاجر الی المدینة فاقام
بها عشر سنین فتوفی و هو ابن ثلث و ستین سنة و آنچه بخانه آورده نوزده تا زن
زن بود و بعضی از آن او خواسته بود و جمع ما تزوج من النساء اربع عشر نسوة اول
امرأة تزوجها خدیجة بنت خویلد و هی سیدة النساء و کانت اسبق النساء
اسلاما و دیگر زن او سوده بنت زمعة ثم عائشة بنت ابو بکر تزوج هؤلاء
الثلثة بمکة و تزوج بالمدینة حفصة بنت عمر و ام سلمة بنت امیة و ام حبیبة
بنت ابی سفیان و این شش زن قریشی بودند و جویریة من بنی المصطلق
و صفیة بنت حیی بن اخطب و زینب بنت جحش و این زن زید بن حارثة
بود و یقال لها ام المساکین لسخاوتها و هی اول نساء ماتت بعد رسول الله
صلی الله علیه و سلم و میمونة بنت الحارث و این خاله ابن عباس بود و زینب بنت
خزیمة و امرأة من بنی هلال و امرأة ابن بنی کندة و هی التی طلقها النبی و امرأة
بنی کلیب و حضرت رسالت پناه را چهار دختر و سه پسر بودند فاول اولاده
القاسم ثم ابنته زینب ثم ابنه طاهر و این طاهر بعد نزول وحی تولد شد

ازان اولاد طاهر ثم الطيب ثم امنة ام كلثوم ثم امنة فاطمه ثم امنة رقيه فهولاء
كلهم ولدوا بامر من خديجة ثم ولد بالمدينة ابنه ابراهيم من سريته ماريه
ماريه القبطيه وزوج فاطمه من علي ابن ابي طالب وزوج الرقيه من عثمان بن عفان
فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم الى غزوة بدر فلما رجع من بدر
زوجه ام كلثوم ولهذا سمي عثمان ذي النورين وزوج زينب من ابي العاص ابن
الربيع ومات اولاد رسول الله صلى الله عليه وسلم كلهم قبله الا فاطمه فانها
عاشت بعده ستة اشهر ومعلوم باد كه اگر پسران حضرت نمی مردند وفات
نمی یافتند و قبل مرتبهٔ ایشان بجای می رسید که این طور پیغمبر پیغمبران گفته
پیغمبران شوند و حال آنکه پیغمبری نبود و درست شد که او ختم انبیاست
از این جهت وفات ایشان مقدم شد آورده اند که ابوجهل بدبخت
و ولید می گفتند که محمد را اسید نیست محمد چو بمیرد او دین او خراب شود
و در صورت کثیر اگر در یک مدت سود داد را ابتر می گویند منگفتند که محمد ابتر است
از جهت پسر نیست ایشان حق تعالی فرمود انا اعطیناک الکوثر فصل لربک
وانحر ان شانئک هو الابتر یعنی ای محمد بدرستی که ترا حوض کوثر عطا کردیم
در بود باد که نماز ادا می کرد و قربانی کرد جو دسحا آری و استهزا انکس که
که دشمنان تو ابتر اند در ذات آورده اند که ابوجهل را اولاد و نام
در روایت دیگر آورده است که اگرچه ماند ولیکن نام و نشان ایشان معلوم
نیست چنانچه حضرت را معلوم است که برابر و در برابر رسید آن در عالم
اند و کانت نساء کلهن میتاه الا فاطمة فانها مکرا فتر و ضاد ... ستة
سنین ودی بها و ہی بنت تسع سنین وکانت عنده تسعا وکان فتح خیبر بعد الهجرة
لست سنین وفتح المكة بعد الهجرة ثمان سنین وكانت وفاته یوم الاثنین فی
شهر ربیع الاول فی التاریخ الذی خرج بالکتب الی یومنا هذا انما هو تاریخ الهجرة
امر بها عمر ابن الخطاب بان یجعل التاریخ من وقت الهجرة مستندا ... اصحاب رسول الله

صلی الله علیه وسلم بدانکه انسان چند نوع اند انچه بعذاب و ثواب کار دارند چهار طائفه اند ملک و جن و دیو و انس بر بهمه راده حصه میتوان کرد آن نه حصه ملک اند و آن یک حصه این سه طائفه اند که مذکور اند بازین طائفه راده حصه کنند آن نه حصه جن اند و آن یک حصه دیو و انس اند باز انید وراده حصه کنند وآن نه حصه دیو اند و یک حصه انس اند و انس صد و بست و پنج نوع اند صد نوع همه بطرف شنداند و همه با لوان مختلف اند بعضی را ناتو گویند که در سینه چشم دارند و بعضی را ما لوج گویند که گوش ایشان چو گوش فیل و بعضی را سگ سار گویند که سرهای ایشان چون سر سگ اند و بعضی را دوال پای گویند یعنی بهر طرف که پای او شان میرود می چبند و اختیار دل ندارند و بعضی بمانند سنگ اند و سرهای ایشان چون مو رچه اند اما خوراک و شراب ندارند مگر جماع له دایم المدام بجماع گرفتار اند و علی هذا الوان این همه نشین دوزخ اند و دوازده نوع بطرف شمال اند چنانکه حبس و محوس و دنگی و تنگ چشمان و پیچ و تر سا و در شمال چون کسی بقبله و پشت مشرق نشیند به فتح نشین دست راست راگویند و یک بی نشین دست چپ و این جا به فتح نشین مراد است و شش نوع بطرف شمال اند و اینجا بکسر نشین مراد است که ایشان از نکبار و برکات گویند بعضی در جزیره عمان و بعضی در دریای عمان آورده اند که باد شاه برکات مدت دوازده سال در سفر بود و در پادشاهی خود میرفت که در جهان بغیر از من باد شاه باشد تا من با او جنگ کنم بعد از دوازده سال امرا و خوانین او عرضه کردند که بغیر از شما بادشاهی نیست و شش نوع در کوه قاف اند که ایشان را یاجوج و ماجوج و ترک خور و ترک خرز و غیر ذلک گویند واین همه دوزخ روند که بوی نسبت نیافتند و باقی ماند یک نوع که لا اله الا الله محمد رسول الله میگویند و اسطا لفه هفتاد و سه فرقه گشته اند و امت مهتر موسی هفتاد و یک فرقه بود و امت مهتر عیسی

مستجاب شود و در ته و یکی از آن این است که حق می بود و دست محمد رسول الله صلعم فرشته قد
اند بسبب فرشته از بطالیه بحاجت باشد که امر است و جماعت سلیم بود و دیگران همه
هلاک گردید و درشت مرج ناکا دران باقی ماند و این همه بسبب تسبیح بود و در مشتی دیگری
و بتوانی گمراه گشته اند در خبر است که عمر فرموده است علیه السلام
هر که در آخر زمان گشت و جماعت ماند برابر بر قدمی که در دنیا مرد دارد برای
کار بزرگ مهد بوابی که ستیح حول ماند و دیگر هر که این دعا را بخواند ثواب
بی حساب بسیار است یا اجود الاجودین یا اکرم الاکرمین و یا ارحم الراحمین
و یا غیاث المستغیثین ان خلقنا اما خلقنا من طین لازب یا معشر الجن و الانس
ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون
الا بسلطان فبای آلاء ربکما تکذبان یرسل علیکما شواظ من نار و نحاس فلا
تنتصران دیگر برای کشادن کار بسته این را بخواند یا من لا یعلم الغیب الا
هو یا من لا یدبر الامر الا هو یا من لا یکشف الضر الا هو یا من لا یدفع الا هو
والباطن هو کل شی علیم دیگر اسد جارا ثواب بی حساب بسیار است یا
کاشف کل کربة و یا مجیب کل دعوة و یا جابر کل کسیر و یا میسر کل عسیر و یا صاحب
کل غریب و یا مونس کل وحید یا لا اله الا انت و امنع حمی کل ملاذ برحمتک یا ارحم
الراحمین

دیگر در بیان مسبعات عشر

باید که درشت و دست کرده باشد
اول چون طلوع آفتاب نزدیک شود بار آمدن دوم بعد از عصر تا فرو رفتن
از عصر پیغمبر ما را اسم تمی تعلیم کرده است و خضر پیغمبر از محمد مصطفی آموخته بود
و ساسیم ما گفت که چون محمد صلی الله علیه و سلم را دید آب تمی از دو ات گرفت
و هر که مداومت کند بر این گناهان که در ذکر و دعا بیاید بفرستد و اند تمام
اول هفت کرت فاتحه و هفت کرت معوذتین و هفت کرت قل هو الله احد
و هفت کرت قل یا ایها الکافرون و هفت کرت آیت الکرسی و هفت کرت
کلمه تمجید و یکصد بار عدد ما علم الله و زنه ما علم الله و ملاء ما علم الله

کرت اللهم صل علی محمد عبدک ونبیک ورسولک النبی الامی وعلی آله وبارک
وسلم علیه وسبعت کرت اللهم اغفرلی ولوالدی ولمن توالدا وارحمهما کما ربیانی
صغیرا واغفر لجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء
منهم والاموات برحمتک یا ارحم الراحمین وسبعت کرت اللهم افعل بی وبهم
عاجلا واجلا فی الدنیا والآخرة ما انت له اهل ولا تفعل بنا ما نحن له
اهل انک انت غفور حلیم جواد کریم ملک بر رؤف رحیم پیغمبر ص
سوگند یاد کرده است که بدان خدائی که مرا به تحقیق فرستاده است
بدرستی که آن خدای می آمرزد گناهان کبیره او را که از وی در وجود آمده
است ویدفع الله عنه غضبه ویومر صاحب شمال ان لا یکتب علیه شیئا من
السیئات الی سنة والذی بعثنی وما یعمل بهذا الا من خلقه الله سعیدا ترک
نمیدهد او را مگر کسیکه آفریده باشد او را شقی من عوارف المعارف
وفیه نقل من احیاء العلوم روایت کرده اند که مهتر خضر ابراهیم گفت که ای
ابراهیم باید که دو رکعت نماز بگذاری اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون هفت بار
ودر رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص یک بار وتسبیحات رکوع وسجود نیز
هفت بار گفته باشد وبعد از سلام سر به سجده نهد هفت بار کلمه تمجید وتابعات
درود بخواند وچون سر از سجده بردارد یک بار فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون
وله الحمد فی السموات والارض وعشیا تا آخر بخواند بعد از آن بخواب رود وکلام
دنیاوی نکند وروی به قبله آورده خواب کند وورد گفته باشد تا در خواب حضرت رسالت
پناه را ببیند ابراهیم تیمی همچنان کرد حضرت را در خواب دید که در آسمان چهارم جمله
انبیا واولیا جمع شده اند واو نیز در آن میان نشست وطعام بهشت با ایشان خوردن
گرفت ودر آوان خوردن سوال کرد که یا رسول الله ثواب مسبعات عشر چه باشد
حضرت فرمود که من از جبرائیل شنیدم جبرائیل گفت والله اعلم ثواب او داخل
بیرون ست ها تا ... در خواب خوردنی بهشت نخورد واز دنیا رحلت نکند

حوالی ابراهیم بن ادهم بود پوست آن میوه در دهن داشت لذت آن در دهن
بود و بعد از آن هم از آنها و طعام و شراب دنیا دیگر نخورد روایت کرده اند
که حوالی دریا ماهیان می رفت ناگاه دزدان خود از کمین گاه بر جانب ایشان
تاختند همه را می بردند که ده قلندران پیدا شدند دزدان را شکست دادند
و از راه بردند تا جانب ایشان رسانیدند و چون بر می گشتند جوان رسید که شما
کجا بودید گفتند ما آن ده دعاییم که تو می خواندی گفت سرهای تمام آنها چیست
گفتند در سر دعا بسم الله الرحمن الرحیم میگویی و دعای استخاره این است
اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسألک من فضلک العظیم
فانک تقدر ولا اقدر و تعلم ولا اعلم و انت علام الغیوب اللهم ان کنت
تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی و معاشی و معادی و عاقبة امری فاقدره لی
و یسره لی ثم بارک لی فیه الخیر حیث کان ثم ارضنی به باید که آنحاجت را تعیین باید کرد
آورده اند که هر مرگ را بود و به هر نسبت دیگر بنده تر ار بود که
نوست گردون گو سعتدر بنده سبت هر که امید عاجز حقیقت خمس صلوة بجو
لعرفان بالله تعالی از آن گرد این است اعددت لکل هول فی الدنیا
الآخرة لا اله الا الله ولکل هم و غم ماشاء الله کان ولکل حزن لا [illegible] و
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ولکل ذنب استغفر الله ولکل ضیق حسبی الله
ولکل مصیبة انا لله ولکل نعمة الحمد لله ولکل نعمة من الله ولکل [illegible]
لله ولکل اعجوبة سبحان الله ولکل قضاء و قدره توکلت علی الله ولکل طاعت
و معصیت لا حول ولا قوة الا بالله و اقول لکل رحمة و [illegible] اللهم صل علی
محمد [illegible] ولاده منقولست هر که این دعا را [illegible]
حاجتی که بخواهد [illegible] و اگر [illegible] باشد [illegible]
بل لحظه دمی عالم [illegible] گلستان [illegible]
ای [illegible] مشکل [illegible] آسمان [illegible] دیگر [illegible] باید که [illegible]

این ادویه را بگیرد و همه را آس کند نرم کشته شود و حقیر قدره وتیلا بعسل و بیج
دلفلفل دراز و زنجبیل و تنکار چون این مجموعه همراه آس کنند ادوی مرض
باشد باید که میان دو انگشت یعنی سبابه و ابهام گرفته باشد و تیل از
خوردنی بخورد و درین دارو بقول حکیمان و بفرمان خدا تعالی مطلق مرض شفا
یابد باب دوم مشتمل بر چهار فصل **فصل اول** در توبه اعلم بان

التوبة علی اربعة اوجه توبة العام و توبة الخاص و توبة الخاص الخاص و توبة

خاص الاخص و توبه عام قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة
نصوحا بدانکه بعضی از قصص گویان گویند که نصوحا نام شخصی بود کفش گر
و بیت المقدس خانه او بود در زمان مهتر داؤد علیه السلام جبرئیل آمد
که در خانه این شخص قبله گاه راست کن مهتر داؤد وارد و خانه خریدن خواست
نصوحا منع کرد که ای پیغمبر خدای تا توبه من قبول نشود خانه را به تو نفروشم
توبه او بدرگاه خدای مقبول شد و این آیت را در شان او می آرند و
در رساله شاه قاسم بدر الدین کروی آورده است
که آن کس کافر شود و این محض غلط است زیرا که در شان او می بود مضاف
و مضاف الیه می بود یعنی توبه نصوح می بود حال آنکه نصوحاست و این
حالت پس معنی چنان می شود ای آنانکه ایمان آورده اید بازگشت کنید بسوی
خدای از کارهای ناشایسته و محرمات در آن حالتی که شما با خلاص باشید و در
تفسیر کامل آورده است که یا ایها الذین این ندا ابر عام است بهر سه
طائفه چون کافر و منافق و مومن پس تقدیر چنان شود که یا ایها الذین کفروا
امنوا یعنی ای کافران بر شما باد که بوحدانیت الله و برسول ایمان آرید
و یا ایها المنافقون خلصوا یعنی ای کسانیکه منافق اید بر شما باد که اخلاص
کنید در عبادت و ایمان و یا ایها الذین امنوا توبوا ای آنانکه ایمان آورده اید
توبه کنید از معاصی و علامت توبه نزدیک بعضی ندامت است که همیشه از

تا آن عاصی در وسوسه نباشد اما اگر در هر ساعت گناهی کند و هر ساعت توبه
الاخلاص می کند قبول شود زیرا که سهو او باشد و شک درست گناه باشد در
آن کوه رست و در رساله شاه قاسم بدر الدین کردوزی مسطور
است که اگر بنده در یک روز صد کرت گناه کند و صد کرت با خلاص توبه کند
در دل او بازگشت گناه باشد حق تعالی می گوید که قبول کردم توبه این بنده را
که عیار بس فریادی بدارد و از اینجاست که پیغمبر فرموده صلی الله علیه وسلم التائب
من الذنب کمن لا ذنب له ای من کان مخلصا فی التوبة فلا یبقی علیه اثر الذنب آورده
اند که در زمان ماضی اولیائی بود و وی گناه از وی در وجود آمد چون توبه کرد
توبه کند سلطان بند وسوسه کرد که ای ابلیس در حمام شرم نمی کنی از چنین خدای
که حاضر و ناظر است و تو در حضور او گناه کردی و بار بند توبه بازگشت آری چون
شیخ [illegible] بین [illegible] ندا آمد آواز داد که یا عبدی انت لی وانا لک
یعنی ای بنده من از تو و تو از [illegible] بائی در حق بازگشتم و من از تو ام در حق اجابت
و دیگر تو سوی من اجابت و بازگشت آری من توبت را اجابت نمایم از این سخن
است که در این تو وسوسه نکند قال الله تعالی یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم سبحانه
مشکوت کماسکی من ارات بندگان بی نوم که حق تعالی صفات [illegible] کرد که اعمال
لعب واله [illegible] بصری گفت که ازین شرف تر [illegible] یاران راحه [illegible] که
را در وجود ملوث گناهگار حق تعالی عبادی گفت و تفضیلت لا تقنطوا
رجا ناسی گوید که لطف مغرب دری است که آنرا در توبه گویند و طول او
تا هفتصد ساله راه است و آن بسته بر عاصیان باز است تا پدید از بر آمدن آفتاب
از جانب مغرب با علامت توبه لقول علی رضی الله عنه گریه است تا اگر ازان گریه
عاصی بترسد و گریه بکند او تائب نیست [illegible] است گناهان عاصی را
[illegible] خدای یاد کند و عذر تقصیرات کند در خبر است که اگر گناه

کبیره باشد و او حسبت یاد کند نزدیک خدا است نه نزدیک مردمان آن صغیره
گردد و اگر صغیره باشد و او فراموش کند شاید که کبیره گردد و آنچه از گناهان
در حال باشد همان را ترک دهد و آنچه استقبال است ازان توفیق
بر اجتناب آن جوید قال الله تعالی التائبون العابدون **بدان ای عزیز من**
که توبه مقدم آمد از عبادت قبل از توبه قبول نیست اما بعضی مفسران این را
خاص برای نوافل کرده اند که نوافل بغیر از توبه قبول نشود زیراکه
نوافل چیزی است که بر کسی لازم نیست و لازم میشود بشروع کردن پس
اگرچه بوجه احسن ادا کرده شود قبول افتد و الا مردود باشد و نفس
او بمنزله زمین غیر مکروبه که بروی خاس نبات و منت شده باشد پس چنین
زمین شایان زراعت نباشد تا مکروبه نکرده اند و چون مکروبه کرده اند
باید که آن نبات لاسیئه را ازو بر دارد تا بعد ازان صلاحیت زراعت
کند و آنچه فریضه است بمنزله دین است و دین از دوست و دشمن بهر تقدیر قبول
میتوان کرد و قبول توبه وقتی باشد که خمس جوارحه را ازان نامرضیات نگاهدارد
اول زبان را از شعری که در وی ذکر زلف و خط و خال باشد و کذب و فحش
بنامحرمان سخن کردن و از سخنان لایعنی و از غیبت نگاهدارد **بدانکه** غیبت بر چند
نوعست اول چنانکه کسی افعال مذمومه داشته باشد و یا در عبادت تقصیر
کند چنانکه در نظر مردم بهتر ادا کند در نظر خدای گاه خوب کند و گاه نکند
و این کس گناه خود را پوشیده می دارد و غیبت کننده ازان پیش مردمان
اظهار بکند و دوم چنانکه کسی در وجود خود عیب داشته باشد و یا این کس
بصورت و یا بمال و یا بتوانائی و یا بجوانی و یا به برادران ازان کس بهتر باشد
و ان شئ ناقص او را در میان مردمان ذکر میکند تا مردم او را
باستهزا میگیرند درین صورت گناه غیبت کننده و شنونده
برابر باشد زیراکه این کس بر غیبت سامع رغبت میکند **و منقول**

است که روایت کرده بی بی عایشه رضی الله عنها در جانب حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم نشسته بود گفت یا رسول الله فلان زن را می‌گویم که تا هم
حضرت فرمود میشوان گفت که غیبت است بار دیگر گفت که یا رسول الله
فلان عورت را این حکایت در کار است حضرت در حال فرمود که آن زن
میدار حون امد جهت گوشت خام وخون از دهن او برآمد بی بی عایشه رضی الله
عنها گفت یا رسول الله این چه بات حضرت فرمود هر که غیبت میکند
گوشت او میخورد **آورده اند** که دو زنان در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
روزه از مروت انسان سحر امتاد حضرت فرمود هیچ فایده ندارد که گوشت
خام وخون می خورند روزه ایشان باقی نمی ماند یاران تعجب کردند حضرت
در وقت هم روز قدحی پر آب را دست ایشان میداد هر دو ایشان دران آب
دهن انداختند چون آب دهن انداختند گوشت خام وخون از دهن ایشان
برآمد یاران گفتند یا رسول الله چه واقعه است حضرت فرمود غیبت میکردند
هر که غیبت کند گویا گوشت او میخورد وعلی هذا القیاس دهن را از جمیع ماکولات
ومشروبات نا مرضی نگهدارد واز بهتان وغیره نگهدارد و بهتان آنرا گویند که عیب
دران کس نباشد این کس بناحق او گوید **در خبر است** که ان الله
تعالی لینزل به ونعم ما قوت الکل ان لنا و چهار چیز را که بیت کند
عذاب نباشد اول آنکه امیر جابر که پادشاه و امرا و حاکم جابر باشد از انکس اگر کسی
غیبت کند غیبت نباشد دوم اهتمام حاکه دو مصاحبان درمیان خود غم وامور
میکنند مرا که فلان مصاحب فلان چنان وچنان بد کار است میکند و اگر کار
خود میرسد این غیبت نباشد ملک عواری باشد سیوم حاکم کسی کسی کنا بکار
و بدکردار باشد که در اظهار او بدی درد عود آید آن غیبت نباشد مثلا
خوار و مردم خوار و حرام خوار و شارب خمر وغیر ذلک این طور غیبت
نیست چهارم آنکه کسی مبتدع و اهل ضلالت و بدعت خود را مخفی دارد

دبا اظہار نمی کند دکس آن بدعت او جائی دیگر ذکر نکند غیبت نباشد بلکہ ثواب
یابد لقولہ علیہ الصلوٰۃ والسلام من اغاب لاہل البدعت امنہ اللہ من
فزع الاکبر و در خبر است ہر کہ بعد از غیبت پشیمان شدہ این
دعا بخواند امر زیدہ شوند اللھم اغفرلنا ولمن اغتبناہ برحمتک یا ارحم
الراحمین جوارح دوم انکہ نظر را از جملہ نادیدنیہا باز دارد قال اللہ تعالیٰ
قل للمؤمنین یغضوا من ابصارھم وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارھن
قال علیہ الصلوٰۃ والسلام زنا العیون نظر وایضاً قال علیہ السلام
النظر سہم مسموم من سہومۃ الشیطان جوارح سیوم انکہ گوش را
از جملہ آوازہا حرام نگاہ دارد چنانکہ آواز زن بیگانہ لقولہ علیہ السلام
اصوات النساء لعنۃ و آواز نوحہ کہ نوحہ کنندہ و شنوندہ ہر دو ملعون
او مستغرق اند و آواز ملاہی کہ حرام اتفاقیست لقولہ علیہ السلام الملاہی
حرام والجلوس علیہا فسق والتلذذ کفر جوارح چہارم انکہ دست را از
محرمات نگاہدارد چون مس زن بیگانہ و یا آلت ملاہی مسطور است ہر کہ آلت ملاہی را
در دست گیرد چنانستی کہ ذکر سگ را بدست گرفتہ باشد پس بہتر آن باشد کہ
دست را بشوید و علی ہذا دست را از رنجانیدن خلق نگاہدارد جوارح پنجم انکہ پای
را از رفتن بنا مرضیات و از در آمدن بمجالس چنگ رباب و سرود نگاہدارد کہ قدم
او در بلیہ بدی باشد و بنا شریعت پنج بنا اند چون این پنج مذکور را کسی نگاہدارد
وبدو ہمراہ شود پس ہیچ شک نیست کہ وی بخیر شوند و این را کمال شریعت گویند و این چنین کس را
اگر کسی طریقتی و حقیقتی و معرفتی گوید روا باشد زیرا کہ طریقت عین شریعت است
و معرفت عین طریقت و حقیقت عین معرفت کقول الشاعر بیت شریعت را
مقدم دار اکنون طریقت از شریعت نیست بیرون + بدانکہ نفس نیز چہار نوع است
اول نفس امارہ دوم نفس لوامہ سیوم ملہمہ چہارم مطمئنہ در بیان آنکہ فرزند بایزید بسطامی
قدس سرہ فرمودہ است کہ نہا صحبت است در وجود آدمی کہ طبیعت او بد و کان در ندہ ہے

ماند بیں نفس ترا کو بینی که هر که بزبان بنده باشد او بدان رجوع می کند چون حسد و
حقد و بغض و زنا و فحش و حرام و ربا و غیر ذلک من الکبایر و غیره برکسی بستی بدانکه
پس لا تو آن نفس است که هوا او را امیته قطع و قمع میتوان کرد کقول الشاعر

فاصرف هواها وحاذر ان تولیه + ان الهوی ما تولی یصم او یصم یعنی بگردان
آن نفس را و حاذر باش بار تو والی بسود غیر بیشکه اگر هوای ولی شود بر تو ترا ابلاک
و عیب ناک ساز دو هر وقتی که نفس را از هوای او منع کردی شیطان از تو دور بگردد
زیرا که نفس مر او دعوی کننده است و شیطان قاضی هر وقتیکه نفس از تو جری طلب کند
شیطان گواه میتوان داد که قوت امداد به او نفس است اگر نفس را جواب کنی تو جواب
سوی پس از دعوی نفس و از حکومت شیطان احتیاب تمام حاصل کنی کقول الشاعر

ولا تطع منهما خصما ولا حکما + فانت تعرف کید الخصم و الحکم + یعنی فرمان
بر داری مکن خصم را و حاکم را که مدعی بر دو ظاهر است نفس آن دعوی کند که طعام
و شراب مانند شیطان گواه گرده چون کس به نفس رنج و بیماری اغاز دو
شیطان میگوید که زبان تو جری دیگر میگوید دل تو سخای دیگر یک ساعت
فراغت و بعد از آن عبادت الله تعالی ادر کنید اگر حلال باشد نفس طلب حرام
کند شیطان حکم بر آن کند که آری تو را رنج تو است هوی و زور بار
است تو میتوان کیبد آورده اند که اکثر درویشان نفس را می دیدند
بعضی بصورت سگ سیاه و بعضی بصورت مار سیاه و بعضی بصورت شغال سیاه
چون اذیت می رسید که کیستی میگفت که من نفس تو ام درویش در حال
سنگ و چوب میزد که بر و میگویند ما هر چند که می سه کلاه ترمیشد و
می مرد بعد از رنج بسیار درویش پی می رسید که بدبخت سیاه خواهی مرد گفت
نه این بیرون بلکه اگر گفته مرا قبول نکنی بمیرم و علی بدانکه روایت که شیخ اسمعیل
در خلوت نشسته بود که کوهی غاریان کوه آرزو تا هر که بغرامی رود و اسمان او را بنما
کسد لنفس سمیع را گفت که شما دیر می باید که بعد از آن قرآن تو جه نمای شیخ گفت نفس

تو می سیدای که در خلوت طعام و شراب بمنید هم در ان جا نیز نخواهم داد نفس گفت
قبول کردم ولی باید رفت گفت ای نفس در خلوت از مردمان جدا ای در انجا نیز
جدا باشم گفت قبول کردم و علی هذا القیاس هر چند که میگفت نفس قبول میکرد
شیخ عاجز شده از دست نفس فریاد بر آورد و از خلوت بیرون دوید و مناجات
کرد که یارب نفس از من چه میخواهد هاتفی آواز داد که اندرون خلوت بنشین و از وی پرس
تا بتو راست گوید نفس گفت یا شیخ دو عرض داشتم اگر شمشیر میزدی و جنگ خوب
می کردی هر کسی تعریف تو میکرد و من کلان میشدم و با اینکه ترا می کشت من خلاص
می شدم زیرا که من هر روز صد بار سپر اسیکنم و همه را تو قطع میکنی اگر یک سر تو
بریده شود خوب باشد و پس هر که امید مغفرت کند متابعت نفس را ترک دهد لقوله
علیه السلام الاحمق الذی تبع نفسه هواها وتمنی المغفرة نفس و شیطان هر دو
دزدان اند چون یک دزد را محکم بندی دزد دیگر از تو بترسد **بدان ای
فرزند** که این چنین نفس کشته نشود مگر بتوبه که توبه عام اول ازین نفس می باید
کرد و هر که برین مستقیم شود سزاوار بهشت گردد قال الله تعالی ونهی النفس عن الهوی
فان الجنة هی الماوی **توبه دیگر** توبه خاص قال الله تعالی یا ایها الذین
امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا یعنی توبه هو باز گشت کنید بکلی ازین جا است
که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم هر روز هفتاد کرت توبه میکرد یعنی از جمله
حظوظات و لذات نعیم دنیاوی **و ایضا** کفش حضرت پاره شده بود پاره دیگر
را وصل گرفت بعد از دوخت پاره کرده اند که مبادا خاطر من از حظ دنیا
جمع شود و بدین جهت مفرح شوم **و ایضا** روزی حضرت جامه سیاه پوشیده
بود بی بی عائشه رض گفت یا رسول الله بذات شریف شما این جامه بهتر نماید
از بر خود کشیده اند حضرت که این حظ دنیا است **و ایضا** روزی حضرت رسالت
پناه در رسید دید که بی بی عائشه پارچه تد بر جیب خود میدوخت گفت این چه
کار است گفت یا رسول الله شما را جامه دوخته خوش می آید از ان دوختم

حضرت خندان تبسم کرد که دندان مبارکش نمایان شد و گفت یا حمیرا الحال ازواج
محمد را قفص کردی که از لذات و بیادی او را باز داشتی بدان که توبه عام از
حرام است و توبه خاص از حلال و این را اماره گویند لقوله علیه السلام من شر نفسه
یعنی کسیکه کم خورد از نصیب خود و ستر و توبه و دفع کند خواب خود را فاذا جری یعنی
سخن مکن کرده خود را یعنی مصاحبان او مدد رجوع کند ساز قومه لیس سهم
و سرعه قوم خود شود و درین هنگام توبه از نفس لوامه کند و لوامه را گویند که ملامت
آرد نفس اماره و خود را برو ارشود و درین هنگام نفس بمرتبه بهائم و ملائکه برابر می
کرد و لیکن نفس اماره ازان عاصیان است و لوامه ازان نوسان مطیع است توبه عوام
توبه خاص الخاص درین هنگام توبه از سیئه عبادات است یا ایها الذین امنوا امنوا قال الله تعالی
ای منافقان از ایمان زبانی اخلاص در دل پیدا کنید تا شمار الهی کنید و ای مومنان
از اعمال ریا بازگشته اخلاص کنید و حظوظ نفسانی سکینه دای مخلصان
اعمال خود را از عجب و پندار نگاه دارید و امام جعفر صادق رضی الله عنه فرموده
است که عاصی بعد از قریب رحمت است و مطیع معجب بعید از رحمت
و عاصی است و طالب را باید که از احوال آدم و شیطان حذر نماید
زیرا که گناه آدم از شهوت بود آمرزیده شد و گناه ابلیس از عجب
و پندار عبادت بود گفت خلقتنی من نار و خلقته من طین و انا
خیر منه تا لعنت ابدی و عذاب سرمدی گرفتار شد و خطاب
علیك لعنتی الی یوم الدین برو وارد آمد و درین هنگام نفس را ملهمه
گویند که هرگاه که نفس عجب و پندار عبادت پیدا کند ازان توبه
و استغفار کند کما قال الله تعالی فالهمها فجورها و تقویها یعنی طالب را
باید که همیشه در غم و اندوه گناه آن نفس باشد هرگاه که نفس
عجب آرد ازان به تقوی کند ملک کشف و کرامات و خلوت سر حظ النفس است
ازین درگذرد چنانکه در عوارف المعارف مسطور است که هر که

کرامت در خلوت در آید همان نیت او را به گمراهی میرساند و شیطان با او
دست گیری کند و این نفس از آن اولیاء الله است که همیشه در غمخواری اشقیا
می باشند آورده اند که مالک دینار یکی از مریدان امام محمد واسع بود در
مناقب امام محمد واسع گفته اند که روزی آتش در ده افتاد تا که تمام ده سوخته
شد امام نعلین را در پای کرد ولی تکلف بر سر کوه بر آمد و بنظاره این مردم
مشغول شد و گفت که گران باران هلاک شدند و سبک باران نجات یافتند
پس همچنان است کار ما و شما و ایشان در دنیا و آخرت اما بعد از وفات یکی
از صاحبدلان بخواب دیدش که امام محمد واسع در عقب مالک دینار میرفت
مالک دینار را پرسید که واقعه چیست که مرشد شما عقب تر و شما پیشتر میروید
گفت من همه یک جامه می پوشیدم و او در یک زمستان دو قمیص بالای
یکدیگر پوشیده بود **ایضا نوع دیگر** توبه خاص الاخص قال علیه
الصلوة والسلام وجودک ذنب لا یقاس بها ذنب آخر و قال الشبلی
کل الناس یتوبون من الذنب وانا اتوب من لا اله الا الله زیرا که
لا برای نفی است و نفی برای شک است زیرا که نیست گفتن بدرگاه جل و علا
نیست یا عیب است بهمین نیست گفتن اثبات می باید آن نیست در وحدت او
نیست و کلمه الا برای استثنا است و در استثنا مستثنی منه می باید این عیب است لیس
شایان این است که لا نفی گوید و لا اثبات بلکه الله را بر زبان راند تا
و چون الوهیت الله رب در کل احوال انبیا می دیدند غیر را کمتر حق و آنچه
بظاهر گفته اند از برای عوام الناس گفته اند و اثبات برای او کرده اند چنانکه آدم صفی
الله از جهت ادب ربا میگفت ربنا ظلمنا انفسنا و حضرت رسالت پناه
چند کرت استغفار میگفت از جهت اینکه عامه خلق متابعت ایشان کنند
و درین هنگام نفس را مطمئنه گویند و این نفس پیغمبران است که در کل احوال
نفس ایشان چنان بحق اطمینان گرفته بود که در فراغت و مشقت

می دیدند که حق را جانکه ذکریا پیغمبر را کافران درپس انداختند بودند تا او را بکشند
زکریا علیه السلام درختی دید گفت ای درخت مرا پناه ده درخت دو نیمه شد
زکریا در آن میان آمد کافران اره را بر سر درخت نهادند تا او را دو نیمه کنند
خطاب حضرت عزت در رسید که چون تیر از من آمد من جو هستی حال تو این بود اگر
آواز کسی مدعی کردن نامت از بیت از دیوان وجود حذف کنیم زیرا که اولیا را مراتب
خود وانبیا مراتب خود هرگاه که در مشاهده محبوب از وجود خود حجابی ناگشته باشد آن هم
حجاب اکبر است میان محب و محبوب که العلم حجاب الاکبر آمده است و حق آنکه
دیکلا نقاش طاد منیر عبارت از آن است والله اعلم بالصواب **فصل**

دوم در علامات پیر کامل و ملایم آن بدان ای درویش که

طلب حق در متابعت رسول الله است قوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
بغیر متابعت رسول الله کسی به شیخ رادگی و پیر رادگی خود را پیرو مسوار سازد
او ضال و مضل است کما قال الجنید للتسلیم یا سیدی اذا رأیت صوفیا ولم
تکن بیده تفسیر علی یمینه احادیث وعلی شماله کتب الفقه فاعلم انه
شیطان و ماضل دمته مکر و استدراج هرگاه که یک شخص را احوال و اقوال
او بر خلاف این مذکورین باشد آن صوفی را شیطان منسوب کرده اند و از آن
اجتناب تمام می باید زیرا که مرد مبتلا بسبب آن است کما قال الله تعالی واعرض عن
الجاهلین و حضرت شیخ گفت انکه گفت **فردوسی** که تر تو دار تول با کشته باشد
از آن کسی که کند اختلاط با عامی **و در تفسیر منیر** آورده است الخناس
الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس یعنی شیطان
بر دو نوع است شیطان جن مشهور است و شیطان انس شیخ جاهل که به سبب
آن در خفی است و بدی این و اظهار لیس پیر کامل را اول اعمال و اقوال او و نظر
مذکور موجود می باید بعد از آن او را لازم است که از اخبار علم آگاه باشد و
بعد از آن بر جای او در دل این امور سیری او معتقد بچهار شرط است اگر این شرط و در وجود

بهری راشاید والا دست اما به کسی ندهد تا ضال و مضل نگردد و اول علم تفسیر و احادیث
را تمامه دانسته باشد یعنی آیت ناسخ و منسوخ و معمول به را از یک دیگر متمیز
میتوان کرد زیرا که ایمان آوردن بکلام فرض است و تمام کلام الله عمل فرض نیست
چنانکه بعضی نجیبان آیت قرآن را بقصد حیله و توجیه برای رواج احوال خود
می ارند و قرارگاه خود می سازند پس مرا دانسته باشد که این آیت در فلان
واقعه نازل شده است و این بدان شان است و این معمول به است تا مریدان
خود را در شک و ریب نیندازد و علم احادیث را نیز همچنان دانسته باشد که این
حدیث در کتبهای صحیح یافته شده است و یا این حدیث در کتبها صحیح یافته
نشده است زیرا که بهر حدیث متابعت نمیتوان کرد و حضرت امام یوسف را
ده هزار حدیث افترا یاد بود هر که زبان می جنبانید امام می گفت که فلان حدیث
افترا است و فلان صحیح است و علی هذا قاضی شمس الدین از مرشد خود شیخ شرف
الدین ابو علی بانی پتی چرا مرید خود گفت بگوی لا اله الا الله چشتی رسول
الله شیخ شرف الدین گفت این محض دروغ است زیرا که چشتی مرد و مدقق و عالم
بود از وی چگونه این سخن در وجود آمده باشد این را کسی افترا بر وگفته باشد
و جای گریز خود کرده باشد و این دور نیست زیرا که بر خدا و رسول خدا نیز میگویند
کما قال الله تعالی ممن افتری علی الله کذبا و قال علیه السلام من حدث
بحدیث ما احدثه به فهو احد الکاذبین **نظم** سرور انبیا چنین فرمود
معنی قول او شنو بنشین هر که عمدا دروغ بست بمن جای خود گو بگیر در
آتش و این ظاهر است که اکثر مردمان آیت کلام الله را بغیر محل حجت
می سازند و آن کفر محض است اگر اعتقاد بدان دانسته باشد چنانکه قول منصوح
بالا گذشت و یا چنانکه بعضی حشویان در باب تعویذ و فال گوی آیت را می آرند این
نیز کفر است و یا بعضی صوفیان بهال این آیت را حجت می سازند فبشر
عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه و این آیت را در باب سماع می آرند

اگر اعتقاد مریدان وابسته باشد کافر شوند زیرا که ایشان بر دل این آیت سخا
دیگر بهشت پس بیرون آید باشد مانند فقه تا مریدان لا بعرش بیاید دوم علم فقه
را تمام وابسته باشد حتی که اگر یک مسئله فقه ندانسته باشد شاید که بر خلاف آن
مسئله کاری بکند پس هر گاه خلاف شریعت قلیل یا کثیر ظاهر شود او را صاحب
کمال در سلوک مریدان شمرده اند چنانکه در ارشاد ماضی درویشی بود و کرامت بسیار
تا که اگر کور و لنگ و پیش وی نظر او گذشتی صحت یافتی بایزید بسطامی با جمیع
مریدان بزیارتش روان شد اما چون بر در صومعه اش ایستاد آن شیخ از خانه برآمد و لعاب
قبله آب دهن انداخت بایزید بسطامی مدد دستگیری نکرد و از آنجا برگشت یاران
گفتند چرا گشت از او شریعت خبر ندارد و این همه کرامات او مکر و استدراج
است زیرا که پیر ما خود دانا باشد خود را نجات دهد نه پس مریدان را چگونه بار کار
نجات دهد قال علیه السلام لکل شیء عماد و عماد الدین فقه پس پیر عالم باشد
بلکه اگر آیت کلام الله و حدیث نبوی هم مخالف باشد باید که عمل باحادیث
کند زیرا که ادراک او در کنه حقیقت قرآن نمی رسد کقول الشاعر جمیع العلم فی
القرآن لکن + تقاصر عنه افهام الرجال و حضرت رسالت پناه را خود شأن
بود و اگر احادیث نبوی وارد هست [illegible] اختلاف شوند عمل بر روایت [illegible]
نتوان کرد زیرا که احادیث بر اشکال دارند و عقول مایان از ادراک
آن معانی کوتاه است و امامان ماضی که قریب حضرت بودند قریب رحمت
بودند و عالم تر از مایان بودند عمل بگفته ایشان می توان کرد سوم
علم مناظره را بدر دانسته باشد تا عقیده خود را و عقیده مریدان را
سازد و آن نگاه کند و هر که آمدند بی مذهب و مناظره کند بعلم مناظره
او را رد کند و با مرید او قولا و اعتقادا العرش باید ندان باز آرد و دیگر آنکه
اگر مریدان بصحت این زمانه چنان بقول پیر اعتقاد دارند که اگر پیر
را کلمه کفر تلقین کند یقین خواهند کرد پس پیر را باید که اول ایشان را

بیاکاہا ند کہ اگر من گمراہ شوم شما از من باز گردید و بمتابعت من نروید
چنانکہ بایزید بسطامی مریدان خود را همی گفت کہ اگر من سخن نا موافق شرع گویم
انکشافی برسید و باید کہ مرید نیز بالہام فریفتہ نشود کہ الحال الہام را رویج
نیست و الہام خاصہ پیغمبران بود و در عمدة العقاید
آورده است الالهام لیس سبباً للمعرفة وکذا بتقلید شیخ الجاهل
و اگر علم نحو و صرف را نداند جملہ علوم ناقص باشد زیرا کہ هر ادعیہ کہ درین
زمانہ ما باجابت مقرون نیست از آن است کہ اعراب غلط خوانده می شود
و بسیا کلام الله را میخوانند چندجای در کلام الله باختلاف اعراب کفر لازم می شود
و چهار نقاط را دانستہ باشد و آن سر نفس و روح را گویند تا از آن نیز خبر باشد زیرا کہ
در اکثر اوقات چون کشف اطوار روح شود مریدان را صفات یا ذات دانم
کافر شود و یا چون ذات روح را بہ بیند گوید کہ ذات حق را دیدم کافر
شود پیر عالم باین مراتب باشد تا مرید را لغزش نه دهد کہ وصول بین الحق و
العبد وصول بجسم نیست بلکہ وصول مراتب است و حق تعالی همچون جسم
و جوهر نیست مثل جسم و جوهر است کہ وصل و فصل ندارد و از اینجا است کہ وصول
جسمین بهم ممکن کہ الضدان لا یجتمعان و شناسای ذات و صفات باشد زیرا کہ
باری تعالی جسم نیست کہ وصول او بجسم فہم کرده باشد بلکہ وصول او بصفات
اوست و صفات او از ذات امتیازی ندارد پس وصول بے وصل و بی فصل
باشد زیرا کہ اگر او را امکان وصول گوی کفر محض است کہ اشارت حد و جہت
کرده باشی و اگر وصول او قید در مکان گوی بدعت کرده باشی زیرا کہ مکان
حادث است و او قدیم و قدیم را در حادث بقید آوردن کفر محض است
و چون دو جسم باشد وصول او بچنین باشد کہ ذات و صفات از یکدیگر
امتیازی ندارند و وجہ عدم تشبیہ صفات بعین و غیر از آنست کہ او تعدد دارد
و ذات بلا تعدد و الا خبر یکی بیش نیست بدان ای قرة العین کہ چون تا پیر یا بے

بدین اوصاف نباید موصوف باشد پس او را چهار شروط که بین المشایخ متعارف
است بدین اگر مرشدی دارد همه شروط را پس او کامل و مکمل است و اگر یک
ازین شرطها ندارد پیشوائی را نشاید **شرط اول** اینکه بعد علوم ریاضت
کشیده باشد و دل کما العلم للعمل کالمهر للنساء یعنی بعد تحصیل علم ریاضت نفس کرده آن را
در مصباح الطریق بالسوی الله راسخ شود **شرط دوم** اینکه بعد از ریاضت
در پیش مرشدی رود که او پیر مشایخ باشد و تربیت آن مرشد این کس
بانواع نموده باشد یعنی بانواع انواع خدمت فرماید و تربیت دهد تا پختگی پیدا
کند **شرط سیوم** عنایت یعنی چون این کس بطاعت و ریاضت و اگر چه به
سجده رسد که عنایت الله بر وی نازل گردد و آن مرشد باحوال او آگاه بود که این کس
عنایتی گشت که من بعد لعرش ساید و نه کس را بعد مریده سازد و اگر اجازت داد شود
مرید را بجای خواهد رسانید **شرط چهارم** اذن پیر کامل است و آن است که
آن پیر اذن پیر از جای آورده باشد دست بدست تا زمان محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم و آن نیست که سیدزاده و یا شیخ زاده و یا ملازاده کامل و مکمل باشد
بل کامل کسی است که از خدمت اذن حاصل کرده باشد **و معلوم باد**
ای مرید که بغیر این شروط اربعه کس پیری را نشاید و آن نقل که در اکثر کتب مذکور
است من لا شیخ له فشیخه الشیطان آن درویشان کسی است که خود سر دو
و پیشوای کند و اذن از کسی نیاورده باشد پس این چنین کس را شیطان
گمراه خواهد کرد و اگر مشایخان که ساده اند و بس ترک و غیر ذلک اگر نه
مستجمع این جمله شروط بوده اند از علوم و ریاضت اما چون اذن شیخ پیر البیان
سود از ایشان جانشین شده باشد قال الله تعالی یوم ینفخ فی الصور فلا
انساب بینهم یعنی در روز ریکه نفخ صور زده شود که فلان سیدزاده و یا فلان
شیخ زاده و یا فلان عارف زاده را سانید ملکه گویند احمد عمل کرده است در حیله
آرند **قال** علیه الصلوة والسلام من الطاعة عمله لم يسرع به

نسب یعنی هرگز اعمال از دست رفته نسب او را دست گیری نکند خصوصا درین زمانه فساد
که اکثر آدم صورت و شیطان سیرت بر سجاده پدر و جد بزرگان خود نشسته اند و خود
را پیر و پیشوای جهال ساخته اند و از جهت جمع کردن مال و ناموس دنیاوی دین خود
را در باخته اند و از جهت ازدیاد رغبت مریدان بعضی میگویند یا در پائیم شما جا
آید چون جامه بدریا رسید نشیب پاک گردد هرگاه که گناه در وجود شما آید
رو بپای ما دیده پاک شود پس هر مریدی که بدین اعتقاد کند کافر گردد و علی هذا
القیاس اکثر مشایخان جهال چهار رکن شریعت را خراب میکنند و بعضی چون
بادشاهان بر تخت می نشینند و مریدان بفوج فوج و هجوم او پیش او میشوند و چون
مریدی از این جهال شود سایر پیران زمانه را بدنهمی گیرند و گاهی از پیری دست کشند
و مرید دیگر اعتقاد می کنند و از آن خبر ندارند که پیغمبر فرموده است که هر که یکمسلمان را منکر شود
کافر گردد و ازین خبر ندارند که بایزید بسطامی هفتاد و سه پیر را خدمت کرده بود و آخر
امام جعفر صادق بود و اذن پیری داد و معلوم باد که فوج فوج رفتن بدعت است که
در هیچ از منه چنین نبود و این اولیاء سلف بعضی را دوازده و بعضی را بیست نفر
مرید می بودند و ازینجا مشایخان سلف گفته اند که هر پیری را که خلیفه بسیار باشند
نشانی او اعتزال است پس ای فرزند اگر توبه از گناه خواهی کشید در جائیکه دو مسلمان
در و نشسته باشند ایشان را به خود گواه کن توبه تو قبول شود حاجت تلقین پیر
ندارد کما قال الله تعالی انتم شهداء الله فی الارض و اگر عزم آن داری که مرید
نیز پیر شوم پس اول این چهار علم مذکور بدست آر بعد از آن در خدمت پیر کامل شو
چنانکه بایزید بسطامی را رسید که بمرتبه بزرگترین عارفان شدی که سلطان العارفین
نام تو شد گفت آنچه از علوم است تمامه دانستم بعد از آن خود را بخدمت پیران کامل بپروردم
تا بمقام عارفی رسیدم و ای فرزند اگر در پیش نظر توبه بزبان گوئی و چون ترک نکنی آنچه
انواع ذنوب عصیان است از تو در وجود آید بجز ضلالت حاصل نیاری و بعضی
خانقاه درست کنند و مریدان را در خلوت در آرند که شخص عامی و جاهل باشند یکی از آن

جاهلان گویند چون منصور ذوالعجایب و در جهان گویا گوی دیدم و بعضی ازان گویند
همه را چهار یار و سایر پیغمبران و مرا او نیز دیدم و بعضی گویند که صفات حق را دیدم
و بعضی گویند ذات حق را دیدم و از مهتر موسی درگذشتم او صفات دیده بود و ملو
را دیدم ملک درین زمانه بعضی سبک‌تر ازان گروه بجو رسند میان جاهلان که
مدتی از کار وارن باید ما و میگویند که ما از مقام محمد مصطفی درگذشتیم و این خر عارید
که هر انبیا چهل و چهار مرتبه از اولیا فاضلتر است در جای که انتهای اولیا است
ابتدای انبیا است و در جائیکه ابتدای محمد رسول الله انتهای سایر انبیا است ای
فرزند هزار هزار صد هزار که از مرشدان این زمانه دورتر باش تا ایمان خود را
بهلاکت ندهی و گمراه نگردی و علامت این ناقصان این است که گفتار و کردار
مخالف شرع می کنند و میگویند که کسی مرید ما مراتب منصور حلاج رسیده است
و از احوال منصور خبر ندارند که او در البیک و چون که گفتند سخن مستی و خنده
چیزی میگفت و اگر ایشان را کسی خبری گوید که افعال تماما موافق است مگر
قهر و غصه کاری ندارند و شمشیر التحکم میکنند و میگویند که اگر عالمان گشته
می شوند زین حق اظهار باید پس این هنگام کار باشد **قصه منصور حلاج**
که نام او حسین بود و نام پدرش منصور بود اما چون حق تعالی مدد واری کرد نام
او را منصور کردند او بزرگ آمد که از اول استعداد این شد اما در ارشاد سالکی
در طلب شد روزی گذرش بر مستورانی که دایم المدام بعبادت حق مشغول بود
چون رسید دید که حولی از غیب نازل شد و آن مستوره نوشید لیکن گرفت و منع
از عقب نازل درد که حقیر را هم نصیب تحمل قطره ازان و کام او انداخت
بحالت استغراق رسید و در توحید او مستغرق شد که هر دو ذکر حق را
در حال انا الحق گفتن گرفت و بعد ازان پنجاه سال درین حال بود و
در پنجاه سال به پنجاه اقلیم رسیده شده بود یعنی از یک اقلیم تا اقلیم دیگر
تا اقلیم دیگر شهرت و جهان از توحید پر شده بود و شریک کرده بود که روی

قصه منصور حلاج

ده بار ازو می گذشت توده پنبه بنظر دید بمحض نظر پنبه جدا شد و چون چوب خشک
خرما را می دید در حال سبز می شد و خرما پخته شده می ریزید و مریدان می
خوردند و گاهی که مریدان گرسنه می شدند دامن او را می کوفتند خرما از آن
می بارید بعضی را مریدان میخوردند و بعضی را توده کرده بر جای ماندند روزی
هشتاد مریدان او بید همراه بودند یکی از آن میان گفت که آرزو میداریم
که اگر سر گوسفند بریان می بود در حال بعد هر شخصی دو نان و یک سر بریان
از غیب پیدا شد گفت که من همراه شما گرسنه باشید و گاهی دست را از کرم
پر کرده میگرفت و درشت را نشانه میکرد و دو سال مجاور حضرت مکه مبارکه
بود از شدت گرما پوست و گوشت او می ترقید و از وی ریم میرفت **و آورده اند**
که او در هیچ مذهب نبود بلکه هر کاری که در هر چهار مذهب گران میبود همان را
در عمل می آورد **و آورده اند** که روزی قاضی زمانه او را صد چوب زد از هر چوب
آواز می آمد که لا تخف قاضی همچنان برنگ قرار می زد و خواجه عثمان مکی که
مرشد او بود و بر منکر او بود میگفت که من از منصور بغایتی معتقد ترم
که از هر چوب آواز لا تخف می شنید و بدان کرامات او التفات نمیکرد و پیچیدن
بطریق شرع او را میگفت روزی جنید بغدادی گفت که ای منصور ازین
سخنان برگرد و الا بر دار خواهی شد گفت وقتیکه من بر دار شوم تو مفتی
خواهی شد **مسطور است** که یک لک اولیاء الله جمع شده بودند و جملگی
فتوی بقتل او دادند در آن زمان پادشاه هارون رشید بود و قاضی امام یوسف
بود او را گرفته در بندیخانه انداختند و دست و پای او را زنجیر و چوب محکم بستند
چون در آمد چهار صد کس در بندیخانه بودند گفت ازین خانه بر آئید ایشان گفتند
بسته ایم جنبیدن نمی توانیم چون منظر غضب بر آن دید همه آلات آهن که آخته
شده بودند گسسته ریخت نیست چهار صد جای خانه سوراخ شد گفت باز نشناخته بیارید
رنگهای همه ایشان مختلف شد که مجلس ایشان را می شناخت حتی که در خانه

آمدند قصد بر دار علامت و نشان اهل محبت ایشان را قبول نمیکردند ایشان گفتند تا شعر ما
مایان را حلاج نمیگوئی تو حلاج پیروی گفت شما نشوید عشق کی قرار شده اید من آوازه
محبت از محبت کجا گیریم مدت سه ماه در یک سجاده بود هر کس را که در سجاده نشسته
در کل اوقات طبقهای پر الوان نعمت می آمد و آن سجاده را مهجور دید اگر حکم شنیدن
می شد از جهت فراغت بیرون می شد روزی صاحب سخنی در رسید و دید که رنگ های
آهنین بر جای و منصور رفته واقعه را به پادشاه عرض نمود گفتند مگر گداز بود گریخت
بعد چند روز صاحب سخن رفت دید که آن سجاده متصل شده است که به بام دیوار
آمده است در بستان خانه واقعه را به پادشاه عرض نمود هر چند تفحص کردند سجاده
را در جای نیافتند بعد از آن چند روز صاحب سخن رسید دید که منصور بر سجاده در دست
دیوار نشسته است و عمارت پر بر جای است ایشان از او پرسیدند که دیوانه روز
اول تو کجا بودی در روز دوم عمارت کجا بود گفت روز اول به پیش خدای رفته بودم و روز
دوم خدا آمده بود از غلبه تجلی او عمارت سجاده غایب شده بود و بعد از آن پیغمبر
منصور حلاج در خواب دید که خیمه است و سر آن خیمه قریب آسمان است و دامن
آن خیمه تمام دنیا را گرفته است آنحضرت در آن خیمه نشسته است گفت یا رسول خدا
این چه خیمه است گفت این خیمه شریعت است گفت در سر این خیمه سوراخ می
نماید چیست گفت چون آمد تو امتی من از شریعت بگردد سر این خیمه سوراخ
میشود گفت یا رسول الله این سوراخ کی پوشیده شود فرمودند که سر خود در آن
نهد پوشیده شود منصور گفت سر من فدای این باد چون روز شد با مرید ابلیس
روز در آمد در حال پیش او سجده کرد منصور گفت ترا لعنت الله
گفت چرا پیش من سجده کردی مرید گفت من به پیش تو سجده نکرده ام ملک تو
آئینه بودی در تو حق را دیدم منصور گفت چرا اهل من فتوی میدهی گفت
فتوی من چه باشد که یک کم صد هزار فتوی جمع شده اند کاغذ را آوردند گرفت
و فتوی به دست خود نوشت که من ملا - دینه و اقتلوه مرید در پیش ایمان گفته

حالت است گفت فتوی بخون او نوشته داد و صد هزار اولیا الله بیک کرت روان
شدند بجهت در وان شدن همه انا الحق میگفتند چون به نزدیک سیاستگاه رسیدند
سیصد زنجیرهای آهنی شکسته بیرون آمد گفت مرغ نبوده ایم مرتبه بپرید او را به
منجا درین بستند و بر سر آن دو سر ماندند تا صد کس او را گرفتند و چون نزدیک
دار رسید هر همه ریسمان را بگسلانید و بر سر دار نشست پس پرسید که من کا
کنم گفت بیان که ذره من علم الباطن یوازی عمل الثقلین و هی علمی فی الحقیقه و مرید
پرسید که من چه کنم گفت بر نفس خود زور آور باش و الا نفس بر تو زور آوری کند
دیگر کس از و پرسید که عشق چیست گفت امروز و فردا و پس فردا خواهی دید یعنی
امروز بر دارم و فردا ریزه ریزه کنند و پس فردا در آب اندازند پس که دعوی عشق
دعا شقی کند تا بدین حال راضی نشود نکند کقول الشاعر مصرع اسرار خدای
چون بسر دار میگویند + و چون بردار شد جنید از و پرسید که هر شب پانصد رکعت نماز
میکردی و درین شب هزار رکعت چرا الوجود را بخدای میپرستی گفت در میان
ما و او سری است که شما را بدان اطلاع نیست یعنی برای او ادا میکردم بعد از ان
اول دستهای او را بریدند خنده کرد گفتند چرا گفت برای مناجات بودند حق
مناجات ساقط شد و چون پایش بریدند نیز خنده کرد گفتند چرا گفت که این برای
عبادت بودند حق عبادت ساقط شد و چون زبانش بریدند هم خنده کرد گفتند
که چرا گفت برین حق ثنا بود ساقط شد و چون بر وی سنگباران کردند هر سنگ انا
الحق میگفت و ان دار نیز انا الحق میگفت و هر قطره خون که از وی افتاد صورت
انا الحق نوشته می شد و سر انداز تن شکست و نظاره کنندگان نیز انا الحق میگفتند
دران حال دستهای را بروی مالید گفتند چرا گفت مرده زرد روی می باشد
تا من زرد روی نباشم و دست هار را یک دیگر مالید بمانند طهارت کردن گفتند
که چه میکنی گفت رکعتان فی العشق لا یصح وضوءه الا بالدم بعد نفسه و روی بقبله
آورد و الله اکبر گفت جان بحق تسلیم کرد در روز دوم او را پارچه پارچه کرده در

آتش اندازید آتش مرا انا الحق گفت و مسوخت روز سیوم او را در آب انداختند
دریا تمام برگشت که مردمان را هلاک کند اما چون پیش از این مرید خود را آگاه کرده بود
که بر من چنان و چنین کنند بر تو باد که خرقهٔ مرا بر روی دریا بری تا ماده خلق را
مضرت نرسد مریدان خرقه را بر روی دریا آوردند دریا برگشت و گوشت های او
صداران هار جباره آتش بجای آوردند دفن کردند بعضی از مشایخان در خواب
دیدند گفتند خدا با تو چه کرد گفت مرا پیام رسید گفت اول در منش تو که حاضر شد
گفت اول شیطان آمد و گفت ای منصور من هم دعوی انا خیری می کردم و تو دعوی
خدای می کردی من مردود و تو مقبول چرا گفتم ای ملعون تو در منیت خودی کردی و خود را
هم دیدی و او را هم اما من خود را ندیدیم مگر او را گفت کسی که ترا بر دار کشید ایشان را
چه حال باشد و کسی که شمار را بر دار حال او شان چه باشد گفت اما که مرید داد و ثبات
را دو مهر شد یکی از شریعت که شریعت من گرا بود و دیگر از حقیقت که مکی انا الحق
می گفتند و اما مکه مهر زدند ایشان را یک مهر شد از حقیقت و از شریعت گشتند اگر
ایشان حقیقت من شنیدند و از شریعت محروم ماندند پس بدان ای فرزند
این مدعیان که خود را منصور حلاج گشته میدهند منصور از سر دار سر تا مت وما
آن کشتی که بر خود او میرفت از از خلق برامی خواست تا دریا هلاک شوند و این
مدعیان را اگر کسی یک چوب زند اگر قوت داشته باشند بمقابله او حربه و شمشیر
کشند و الا او چندین سنگ از دور بر تر که بر بندد و منصور بدیان را می کشیدند
خود مردان می شند و بعضی از این بدبختان سرود و ملاهی حلال دانند و گویند که مایان
عاشقانیم این محض کفر است لعن الله علیه السلام اما ملاهی حرام والتلذذ
علیها فسق والتلذذ بها کفر و ایشان استماع ملاهی روا دارند و ملک رقص کنند و
شور شرحال پیدا کنند و گویند که ما را حال دست داده است و درین حال ایشان
را حیرتی ای دست مکاشفه نشود چنانکه بهشت و دوزخ و کرسی و عرش و این همه
اطوارات شیطانی است و در شرح مشارق مسطور است

در بیان رقص و بیان حرمت رقص اتفاقیست

که رقص حرام اتفاقی است **و در وقایع البدعت آورده است**
که شیطان انگشت خود را در دبر آنکس می کند پس او مست می شود مستی شیطان
دیگر به آغاز می کند و نعره می زند و بر زمین می افتد و عامه خلق این را از عاشقی
می دانند و حرام اتفاقی را حلال میدانند کافر می شوند و بعضی ازین طائفه آلات
ملاهی را در میان نه آرند بلکه جوانی امردی را در پیش خود می آرند و یا غیر از امرد و
از وی غزل خوش آوازی میشنوند این نیز حرام اتفاقی است زیرا که اصحاب رسول
رفع صوت را بتلاوت قرآن نزدیک حرب کافران منع میکردند چگونه زین
جاهلان بدبخت روا باشد و وجه تحریم این در جمله و اکثر کتابهای فقه مسطور است
نظر باید کرد چنانکه مختار الفتاوی و تفسیر کشاف و سایر تفاسیر و تحفة الفقه
و بوستان ابو اللیث سمرقندی و غیر ذلک من الکتب المشهورة و در وقایع البدعت
آورده است که آنچه بعضی صوفیان جاهل در رسالها آورده اند که در پیش حضرت
رسالت پناه دف زده اند و حضرت رقص کرده بود این لفظ محض کفر است
و افترا و بهتان میگویند بر حضرت زیرا که اگر چادر مبارک حضرت از زمین افتادی
تا هفت سموات سوخته می شد چنانچه در قصه چهل تن قصه این گفته شود انشاء
الله تعالی دیگر اگر رقص آنحضرت کرده می بود بر ما واجب و یا سنت می شد زیرا که آنچه
پیغمبر علیه السلام کرده است از لمس و قبل و غیر ذلک یا سنت است یا مستحب پس
رقص سنت می بود و حال آنکه در کتابهای فقه حرام اتفاقی است و آنچه در
بعضی رسالها نقل از کشف المحجوب کرده اند که امام اعظم رحمه الله سماع را حلال داشته
است و شیخ الاسلام لنا لهوری قدس سره می فرماید که تمام کشف المحجوب را از
اول تا آخر فصل بفصل بلکه کلمه بکلمه و حرف بحرف بتحت نظر آوردم و در و ندیدم
اگر در و بوده باشد هم دروغ باشد زیرا که در صد هزار کتابهای فقه حرام نوشته اند
و اگر در وی حلال باشد آن مصنف غلط گفته باشد و بر خلاف فقیهان [illegible]
باشد و آن کذب محض است **و قصه چهل تن این است**

که انسان از امت مهتر عیسی بود چه ملکه امت او از سپیدی مهتر موسی آورده که روزی
مهتر عیسی به کناره دریای گذشت هفت ده کس قصاران در آن نواحی جامه‌ها میشستند
چون مهتر عیسی را دیدند همه ایمان آوردند و چون بر کناره دریا ماهی یک دست
ده کس قصاران از آنجا مسلمان شدند این چون یک کم چهل کس شدند ملکه یک
کس بیان بود که چون مهتر عیسی در گهواره سخن میگفت ولی مادر و بعلاج سرگردان
ایستاده بود گفت عجب مکرامت مگر زیان که مادر او در سحر دراز بود و انسان ساکت
ستیزه در ردش در حال گفت لا اله الا الله عیسی روح الله ای
مادر من که سحر کرد مادرش گفت چه خوب است در آن ساعت مسلمان شدند و در دریا
هر همراه عیسی علیه السلام بیاده هم چهل کس شدند و در گنبد دواری بودند چون حضرت
رسالت پناه در شب معراج سر قدم بدان جای رسید در آن گنبد از کوچک گرفت گفتند
کیستی گفت منم محمد گفتند در میان ما می نشینند جبرئیل گفت بگوی هم خادم الفقرا
چون حضرت همین گفت در را باز کردند حضرت در آمد گفتند که چون خادم الفقرا
یا دانه کشمش را به ما تحفه کن جبرئیل حضرت را تعلیم کرد پاره آب را گرفت
دانه را در آن آب مالید تا آب شد و آن آب هر یکی را دره‌ای درد چشانید
گفتند آسا خادم الفقرا بوده بعد از آن یکی از ایشان طاس را در پیش نهاد و در د
رگ دست بر کشاد در حال از هر چهل کس بیان رگ کشاده شد و چون همه در طاس
در دو می شد حضرت رسالت پناه را از یکایکی ایشان نغایتی شوق پیدا شد
سر را جنبانید حتی که دستار مبارکش بیجاب تقا آمد و هم سر او برهنه شد بحره
برهنه شدن تا رگ سر آن گنبد شوخت و مهتر جبرائیل آن دستار را محکم گرفت
بر افتاد و گفت یا رسول الله اگر تمام سر مبارک برهنه شده می بود یا سبع سموات و
عرش و کرسی همه سوخته شدی و این عیب است بر آنکه هر که بر حضرت از روی
شوق و محبت برهنه شده بود و جامه او بر زمین افتاده بود و بر آن رقص کرد
و سر برهنه ساختن و جامه پاره کردن خلاف شرع است و خلاف شرع

هرگز انحضرت در وجود نیامده است و انچه ایشان حجت می ارند که فلان از مشائخ بصره
وسماع را رواج داشته اند و ایشان اقرار بدان مشائخان میکنند پس ایشان از
محبت ان مشائخان میتوان بجای آورد که انصاحبدلان ندیدند مگر حق را چنانکه بایزید
بسطامی را کار روا نمی کرد و از ان اولیاء الله **منقول است** که سماع را چند
شروط است اگر تمام بر جای باشند متابعت ایشان کنند و الا ضال و مضل باشد شرط
اول آنکه همه ان مجالس اهل علم باشند حتی که مسطور است کسی که حافظ قران نباشد
او را مرید نتوان گرفت **و در عوارف المعارف** اورده
است مرید وقتی مرید گردد که در بیست سال هیچ گناه او نوشته نشود یعنی
هیچ گناه ازو در وجود نیاید شرط دوم انکه همه اهل ان مجالس فانی از خود و باقی
بحق باشند و فنای ایشان وقتی معلوم می شود که هیچ تیغی برو اثر نکند و هیچ بغض
و کینه در دل ایشان نباشد کقول الشاعر **فرد** رفت از [illegible] خود بایه جمله صفا
بشر چونکه بجان ذات بود با همان ذات شد یعنی چنانکه اکل و شرب و اثر تیغ
برو نماند پس این هنگام اهل گردند یا شیخ کامل دران میان داشته باشد که او
بصفت مذکور موصوف باشد پس ایشان متابعت او می کنند در مذهب و تشار او
باک ندارد سیوم شرط اینکه قوال و نغمه گوی نیز مانند ایشان باشند که هیچ
طمع دنیاوی نداشته باشد و از حظوظ نفسانی خبر نباشد شرط چهارم
اینکه همگے ایشان با طهارت باشند که الوضوء سلاح المومن و بے
سلاح شیطان با ایشان کار زار بکند شرط پنجم انکه در میان ایشان جوانان
امرد نباشند شرط ششم انکه دران میان نه زن باشد و نه در جاے
باشند که روزن داشته و در پوشیده باشد بلکه آواز ایشان نیز کسی نشنود
واین بدبختان در میان جمع مردم از زنان و مردان و صغیر و کبیر بجا می آرند
بلکه زن و مرد و کودک را در رقص مے دارند چگونه از ریا خالی باشند
و چگونه از ضلالت نجات یابند شرط هفتم اینکه برد بار و حلیم باشند یعنی اگر کسی

را ایشان و در احوال ایشان چه گویید آن کس خصومت کند ملک گوید حاضر است
و ما آن حال خود می دانیم که خلاف شرع است و ما آن را از این احیا نمی بینیم بر اگر
اگر با اهل شریعت دعوی خلافت کنند حرف کفر است و معلوم نیست که ایشان صحت
قوی باید مگر در رساله   و در رساله عمل شده است و نیز اگر آیت کلام الله
و حدیث رسول الله عمل کرده شود گفته فقه بوجود اختلاف مبهم کرده شود لیکن
خبر جای آنکه بر رساله عمل کرده شود گفته فقه شود و هرکه از کتب فقه انکار کرده
و اقرار بر رساله کند گویا که فقه را منکر شده باشد و منکر فقه کافر و منکر رساله مسلم

و در عوارف المعارف سری سقطی فرموده

است که اگر رقص کنند و شیخ وی رسد و او را از آن خبر شود پس
این هنگام رقص و سماع کنند شرط سیم اینکه اگر مریدان و یا غیر و یک از مریدان
حالتی او را انکار کنند پس شیخ چنان قوت داشته باشد که در حال ایشان را
از احوال خود بیاگاهد چنانچه حماد الدین با کوچکی را گفته اند که در روم مریدی
مرید خود فرود آمد گفت ای مرید آنچه لایق حال من است بده اگر گفت چه باید
گفت آلات ملاهی گفت درین ولایت عالمان انکار سماع می دارند گفت من آنچه
صحبت ایشان را مرید در حال از هر گوشه پیدا کرد این شرط مذکور در گوشه
رقص می کنند خفیه پوشیده می آمدند حال این سخن را عالمان شنودند
و به بادشاه رسانیدند بادشاه در موقع او را بیابند چون رسول آمد در حضور
و هیبت قدم روان سه بار بر گشت و بایستاد گفت امر بادشاه فرض
بود بجا آوردم و رقص پیش بادشاه فرض نیست رسول رفت
بادشاه را جمیع عالمان در مجلس از همه مریدان ترسیدند عالمان گفتند
سماع نشاید که خلاف شرع پیدا نکنید گفت اگرچه خلاف شرع است
ولیکن مثل مرض و لازم که بغیر از این صحت نمی یابم و این در کتب فقه
مشهور که اگر بیمار را تداوی به حرام حلال کرده اگر طبیب حاذق فرماید

گفته

گفتند ما این از مرض شما خبر نداریم شیخ در حال جوالان را بیرون کشید
والات ملاهی را بیک جای جمع کرده نهاد و بر بالاے ایشان جا ورا ندخت
از زیر چادر چندان نغمه گوناگون پیدا شد که بادشاه و عالمان جمع بیک
کرت در رقص شدند و بیهوش افتادند از ان حالت که شیخ را بود از
وصول و مکاشفه خبر شدند و چون بهوش در آمدند گفتند اگر این کار
خاصه شما باشد و کسی دیگر نکند ما همی عمل کردند که ۲ شریعت است
شرط دهم اینکه از هفت مرتبه خبر باشد که بدان مانند هفت رنگے جامه می پوشند
و رنگے پاره جامه را گویند و آن چنان است که جامه سفید را می پوشند و بر آن
جامه شش رنگ جامه بدوزند اول پارچه کبود و کبود مراتب نفس است که در
مراقبه و غیر مراقبه تکلیف کرده کل ما سوی الله را اسیر قدرت داند دوم پارچه عقیق
رنگ بدوزد که این مراتب دل می ماند که در حال از اکثر دل بر رشته دارد و نظر
بوحدت دارد و در چار ناچار پاس انفاس کند کقول الشاعر **و**
هر خیال غیر حق را دزد دان + این ریاضت سالکان را فرض دان
پارچه سوم سرخ خالص دوزد که این مراتب فواد می ماند و درین مراتب
سالک چار ناچار سبک بوده باشد زیرا که الصوفی صاحب الوقت
که در کل احوال هر چه بیند نهان معلومات قدیم داند که بشور انگیزی عشق نام عبرت
یافته است پارچه چهارم زرد باید و این مراتب سر می ماند که میان دل
سراجی و روح انسانی است **و ایضا** در فواد روح است و آن
جامه سفید که تمام وجود از وگرفته است مراتب روح می ماند بر که
که سالک دران مراتب و روح سراجے استغراق یابد علم لدن بروے کشاده
گردد که هر دقیقه بر وے فرود آید از مسایل مشکل فی الحال بکشاید **چنانکه**
امام اعظم می گفت که علم عطا است کاسبے باشد کاسبے نباشد
پس پیشما باد که هر یک بقدر امکان خود فتوے در روایت رسیده در علم

بدان اثر اگر پرسد که او را سر دیگر جدای حنان مراتب بدان شود که اگر مسئله شرعیه
دشوار آمد او فی الحال حل کند نارضه حکم سری نماید دان مراتب حقی می ماند که
حکم بدن چشم انبیا در آفت بار جهه گشتم سیاه ماند وان مراتب احسن است
نماید که حکم بدن حضرت رسالت پناه دران است که می گفت سبحانک لا
احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک ازان حالت سبب سر ناید و چشم انکه
از بس اسما حق باشد و طریق نزول و عروج او و اسما باشد له هر دو لیکن که عالم اثر
مراتب باشد جمله ما سوی الله را در حق و مید از طفیل این اسما زیرا که هر چه هست از این
اسما خارج نیست یعنی چنانکه او ازل الازال از مراتب احدیت که او را احقا گویند که
این بود و الوجود خود حق جمله بود تجلی رسید که از مراتب واحدیت می باشد واران که
کو ارادات ناصفات گویند و ازان تعلیم نور و ظهور که ان را کثرت اسما و عیان
ثابت و ظهور علم گویند و ازان توحید که او اسم جامع وحدت و حقیقت
محمد اشیا که همیا شد بر اسم ظهور باشد و ازان محل کن که آن را ملکه
و است و عبره و ملک و ازان روح انسانی و ازان نفس که میان
روح و مواد است و آزان معواد که محل حد است که او را احقاد شد به
گویند و ازان بصر که آن را دهر دیده میگویند و ازان نقلب که درین صفت
موسی و کا بر می ماند و ازان بصدر که در اینجا صعف اسلام آید و ازان
مبارک و ازان دماغ و ازان از و جوارح بدایشود ما در عمل آید و از دماغ
بحواس خمس استعمال می یابد پس بر جمیع است الحال سمعیت او سمعت
وارد و بصر سمعیت بصارت او بصیر دارد و کلام سمعیت صفتی تکلمی او تکلم
دارد پس چون سرو احقاد در علم او سرش است در جائی که علم است بصیرت
و در جائی که بصر است سمع است و در هر یکی کل است بار دیگر او سب و
تمام هر شی نفسی او است و قیام و دوام هر شی بقیام و دمیت
او ست پس چون سمع و سمع بصر و سمع تعلیم لی نعمتی بی یعلمین دانی

کل یوم هو فی شأن خود و چون به پانزده مراتب مذکور سمعیت و بصریت نزول
یافته بدین طور ظهور ظاهر شده خود جهتی ندارد و به نحو قیام
ندارد و سالکان حق از و شنوند و از و بینند و از خود نبینند و نشنوند
و خود نبیند او غیر را ابطال میکند اگر بدین وجه سماع کنند روا باشد و دیگر
اشکال نظر کن تا اسما را فهم کنی و این شکل مربع بمنزله قلب تا در قلب خود
این اسما را گوشه بگوشه چنانکه نوشته شد و به بینی و همه را از وی بینی و
خود در میان نه و در گوشها اول بدین ترتیب بگردانی تا من اعتصم بالله
فقد نجا نجات یابی و مسخر شیطان نگردی و در حالت استغراق اگر
تیز از دست بده مگر خود رفته شود شرط دوازدهم آنکه این چنین شخص
را لازم است که ذره از فروض و وجوب و سنت از و در ترک نرود تا اگر
ذره از شریعت بجای نیاورده باشد و او را حال بدین احوال باشد
همه مکر زنانی و استدراج شیطانی بود چنانکه منصور و بایزید بسطامی
و غیر ذلک اگر چه سخنان ناموافق در شرع میگفتند اما در حال و غیر حال
آداب شریعت را از دست نمیدادند و در رساله ابو علی رودباری
مسطور است که اگر چه سالک را این حالت استغراق دست دهد فرض را ترک دهد یا نه
گفت ذره آداب شریعت را از دست نباید نهی زیرا که به برکت ظاهر به باطن
رسید و دیگر آنکه متابعت حضرت رسول الله است اگر یک کس داشته عشق
از حضرت رسول الله میشد و چون از وی برداشته نشد و او ترک نکرد تا چگونه
ترک کنیم که مایان را بهره از باطن نمیشد مگر بمتابعت اویس بدان ای فرزند
که از درویشان خام طمع و صوفیان جاهل دور باشی تا دوست شیطان نگردی
با زمره عالمان متقی و پرهیزگار نشینی تا دشمن شیطان و دوست رحمان شوی
چنانکه در خبر صحیح وارد است روزی شیطان موهای ریش خود کنده
بخدمت رسول الله علیه السلام حاضر شد حضرت رسول گفت ای ملعون چرا

پیش کمند کی گفت پس رسول الله حق تعالی بر من خطاب کرد که برو و پیش حبیب
من اخبار تو برسد مار و هرچه پرسد بگوی و هرچه گفتن من دشوار بود مبادا ایشان را
گندم رسول گفت بگوی اول اینکه دشمن تو کیست و دوست تو کیست شیطان گفت
اول دشمن من توی و بعد از تو عالمان امت تواند حضرت از شادی حال بردید
که کلاه مبارکش بآسمان رسید و گفت که دشمن تو دوستان خدای تعالی باشند
دوستان من منجمان و عیب گویان و رهبان و آنچه معلمان کمراه و شیطان گفت
آری و بدانست تو سختان حال و صوفیان بار رسیده که از حقیقت در دلی تو نقص
خرید کسته باشد چیزی از مکاشفات ایشان با هم و عقیده عقاید ایشان تباه
کنم حضرت گفت راست بگوی که ایمان من چه جواب کرد گفت متقیان را در
وقت نزع ایمان سلب کنم و اگر عاصیان را گفت ای ملحبت متقیان را چگونه فریب
دهی گفت حال باشد بوقت نزع بعضی دیو دیگری را بصورت حور و براق در
صور و بهشت کنم و او را اشارت کنم که بیایم ای حال بعمل خود مغرور شود و گوید
یقینا و بهشت مسلم و بعضی را دیو بصورت پیر و مرشد و عزیزان او
میدارم و ایمان در پنهان خوف و رجا است تا خوف او کم شود کافر گردد
بقوله تعالی و لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و ایمان عاصیان را
بدان سلب کنم که ایشان از عنایت کمال خود در بهشت باشند دیو
دیگری را بصورت مار و کژدم و دوزخ و شراره کنم امید او منقطع میشود
و از رحمت خدا نا امید شود کافر گردد بقوله تعالی انه لا ییأس من
روح الله الا القوم الکافرون **بدان** ای فرزند که هیچ زاده شیخی را
نشاید و سید زاده پیری را نشاید **و در شرح مشارق**
آورده است هر که شیخ زادگی و سید زادگی سبب کند او ضال و مضل
است و همدا پیر که خلیفه بسیار داشته باشد بر بسیاری گمراه است و بسیاری کتاب
از اخبار و آثار بموده آید و حضرت شاه ناصر خسرو را بیرار خلیفه بود از آن در

مشارلی

مشایخان مقبول شده‌اند و یکی از جمله خلیفه‌های او شیخ نصیر الدین بود که
تمام ولایت ما وراء النهر را بهلاکت رسانید و قتل ظالمان بجای آورده بود
پس بهتری را کسی نشاید که دست بیعت تا عهد رسول الله از پیر کامل آورده
باشد چنانکه این فقیر خاکپای صغیر و کبیر را از سه سلسله اجازت از حضرت پیر
خود رسیده است و او را از مرشد خود همگی این مشایخان را از هر سلسله به
طریق مناجات در تحریر خواهم آورد تا هر که طالب این سلسله باشد باید
که اسما شریف ایشان را بیاد دارد تا در هنگام مضیقت احوال نعبد الله
تعالی شفیع آرد حاجتش بر آید کما قال علیه الصلوة والسلام
من احب بکثرة ذکره آورده اند مر که هر روز دو حکایت از اولیا ماضی
مذکور کنند و یا بشنود بیک خاطر او اثر الهی پیدا شود اول شجره چشتیه اهل
بهشت که این فقیر حقیر مسمی بمله ور ویزه ننگهاری از حضرت شیخ المشایخ و
الاولیا پیشوای زمانه شیخ یگانه فرد الزمان بمنزلت عین الشان حضرت
شیخ علی ترمذی بن قنبر علی قدس سره آورده است و حضرت شیخنا را بیست
نفر دانشمندان مریدان بودند که بغیر از اهل علم شخصی را مرید نمیکرفت و تلقین
ذکر میداد اگرچه عامی محض در خدمت او بر قوری چند میکذرانید از برکت شیخ
چنان موثر می گشت که درین زمانه فساد ذره از شریعت مصطفوی تجاوز
نمی نمود و نخواهد نمود ان شاء الله الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
شیخ علی بن قنبر علی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام
والمسلمین شیخ سالار تابه عطار الله بهیته الله رومی قدس سره که با تو داشت مناقب
او اینکه عوارف المعارف را چنان بشرح فرموده است که یک سر
تو اندیر داشت و عالمان زمانه در علم فقه او را امام اعظم ثانی می گفتند و در علم
نحو او را شهاب الدین ناکوری می گفتند آورده اند که روزی دانشمندان
از ما وراء النهر در خدمت او حاضر شدند و میان ایشان مباحثه در مسئله افتاد

شیخ جراحی را فرمود تا فلان کتاب بیارند و کسی دانسته آورد شیخ در حال
بکشاد و انگشت را بر آن سطر نهاد و دانشمندان در حال عذر تقصیرات بجای
آوردند و مریدی او اختیار کردند **و ایضاً** آورده اند که چون همایون بادشاه
ولایت هند را تسلیم کرد بعد مدتی لشکر ایرانیان مدد نمود بادشاه از هرات
استعانت دعای شیخ بجانب آنسیر متوجه شد وقت صبحی بود که در رسید چون شیخ
سر از مراقبه بالا کرد اهل مجلس واقعه را اظهار نمود که بادشاه بر بام قیام دارد گفت که
چه میخواهد بادشاه گفت ملک میخواهم شیخ در مراقبه شد بعد از ساعتی سر بالا میکرد
و طریق حاجتش پرسید بار دوم در مراقبه شد بعد از مراقبه سیوم دست بر آورد که از برای
سلامتی سر بادشاه فاتحه خوانید حضرت همایون بسبب آن دعا از عدو نجات یافت
بعد از نجات از موضع لاهور دو اسب را هدیه شیخ فرستاد **و ایضاً** آورده
اند که روزی مریدان ایشان شیخ تنها و دست وضوی در سبیل خدا امان سیر
شده بود و دزدان چند از هر طرف بدو رسیدند و شمشیر چند بر وی زدند
اما بوجود وی اثر نمیکرد چون در حال آمد شیخ زد قهر و غضب تمام فرود آورد
که فقیران را بسواری و سبیل چه کار گفت ای بد طریق اثر ما کردن تیغ چه بود
شیخ دست مبارک خود را بدو نمود که کمو دسته بود بار شیخ را از آنجا که عادت
درویشان است از اظهار کرامات عار میداشت سر بر زمین نهاد
و از دار الفنا بدار البقا رحلت نمود **الهی بحرمت** زار و نیاز شیخ
الاسلام و المسلمین شیخ بهاء الدین صاحب قدس سره که با تو داشت و او را از
صاحب گوید که در شیخ احوال بعبد الهادی تکلم میکرد روزی فرزند صغیرش را
بنزدیکش برآوردند تا تکرار اسم فرزند تکلم کند طفل او را بعادت مزاحمت بیابد
چنانکه از ریش و تسبیح او را میگرفت دیدند و اطاعت میکرد شیخ دست را القفر
زمین اشارت کرد فرزند سر را برداشت و او را بعد از مدتی چون دیدند طفل
جان را بحق تسلیم کرده بود **آورده اند** روزی یکی از مریدان او انکار نمود

ومباحثه کرد که فی زماننا کرامت نیست شیخ گفت هست کما قال اولیاء الله ما
لها کون فهم اهل النوال یعنی کرامات اولیا هست فرید گفت اگر کسی را
باشد بیاید اکنون در این مبالغه تمام نمود شیخ دو رکعت نماز بعد از تجدید وضو
بجا آورد و گفت از جان بهتر هیچ نیست و سر بر زمین نهاد و رحلت
نمود الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین سید حامد الدین
قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
شیخ حسام الدین قدس سره که با تو داشت و بعد از بیعت ایشان
را از خدمت منع میکرد از آنکه سادات بودند و اداب سیادت او نگاه می
کردند اما حضرت سید حامد الدین از عدم خدمت بغایتی دلگیر می بود و میبود
و از عدم خدمت پیر خود عدم سعادت خود را قیاس میکرد و جد بلا غایت و
حیرت بلا نهایت می نمود که مگر وقتی از وقتها بیکان نوع خدمت مشرف شود
قضارا اسپی حضرت شیخ حسام الدین قدس سره بر بام بود چون میخواست که
فرود آید حضرت سید حامد الدین قدس سره خود را دطا قچه زین پایه پنهان ساخت
که مگر پای مبارک ایشان بر بدن ایشان برسد همه بران بود که حضرت پای
مبارک ایشان نهاد اما چون دانست که آدمیست در حال حیرت زده فرود
آمد گفت کیستی گفت منم فرمود غرض چه بود گفت خدمت دیگر میسر نمی
شد این را هم نوعی از خدمت دانستم پس حضرت شیخ حسام الدین
قدس سره خواست که او را اذن ارشاد بدهد اما انچه دانداندیشید
که اگر قمیص خود بدهم در وقت پوشیدن دامن بالای سر ایشان
خواهد آمد و اگر دستار بدهم نیز بر فرق او قرار یابد و این را بی
ادبی میدانم که لباس من بر فرق سادات قرار یابد اما بهتر
آنست که سراویل خود را بدهم تا وقت پوشیدن در زیر پای ایشان
در آید چون حضرت شیخ حسام الدین سراویل را بدو بخشیده داد حضرت سید

حامد الدین را از آنجا که جد جد این نواب مرشدی او را رعایت سیادت
مراویل اکرام کردند پس خود دست بعده چون حضرت شیخ حسام الدین نوبت
کرد در اخلاص ملتمس شد و در خدمت ثابت است شفقت بی نهایت در
شان او پیدا کرد و مراتب او را از الله تعالی درخواست کرد و او را مال دل
ارشاد داد و نسبت لایق حال طالب این است که اگرچه سید زاده و شاهزاده و جهان زاده
باشد خدمت را از دست دهد الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و
المسلمین شیخ نور قطب عالم قدس سره که ما تو داشت در مناقب
آورده اند که وقتی پادشاه زمانه ما گور را در بیعت حکم آورد در قریه رنی بود
بود که خود را در حفظ او محفوظ می دانست سپاهیان در مزاحمت پیر شاهد ... و اموال
او را بی تکلف می خوردند مرید ... استعانت بحضرت شیخ بردند شیخ در میان طالبان
شد که یتیمان را رعایت علوم میتوان ساخت طالبان جنده آغاز کردند که لطف
از جای سجیر (?) دشنا جگر آمدید شیخ گفت بگریخو (?) اسمه باسم الیشان فی الحال کس را
سر لشکر و ... کند گفت که در خانه نشسته است و در سجاده حاضرت طالبان
ترسیدند و از آنجا بشدند و این احوال را پادشاه نشان دادند پادشاه
را با صد مردان خواهش بود در بود تا باصد مسجد و باصد مهالی مهیا کنند
و پادشاه پیر مسجد و مهمانی تیار کرد و این هزار و دو کس یک گرت او را
دعوت نمودند در یک ساعت در هزار و دو جای پیدا بود و در تخت
خود نیز نشسته بود و در بعضی جا خورد و می خورد و در بعض جای
نماز را امامت میکرد بس هر که دعوی قطبی کند او را چنین طلب کن
الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ علاء الدین سعد
لعل نوری قدس سره که ما تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز
شیخ الاسلام و المسلمین شیخ سراج الدین قدس سره که ما تو داشت
الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ نظام الدین اولیا

احمد و محمد بدا ولی قدس سره که با تو د اشت **و در مناقب او آورده اند**
که روزی در تماشاے میرفت سک بچه کان را افتاده دید که بحالت موت شده
فریاد مے کردند گفت مادر ایشان چه شد گفتند که درین سبب اورا دده بخورد
گفت فریاد بکنید مادر ایشان را چون فریاد کردند در حال از کوه بیامد و بران
بچه کان خود ایستاد **ایضا آورده اند** که شیخ را بابضد قوال بود که هر
روز برقص و سماع میرفت روزی عالمان زمانه جمع شدند و شیخ رکن الدین
قریشی را پیش کردند تا با او مباحثه بکنیم چون بشیخ در رسید هر دو باهم مرحبا
کردند و شیخ در رقص شد قوالان را فرمود که حبشی قرار می باشد قوالان سرود آغاختند
چون بجانب شیخ رکن الدین رسید از دو آستین بگرفت و نشاندش باز برقص شد بگذا
ماشش کرت اورا منع کرد چون بکرت هفتم برقص شد شیخ رکن الدین روان شد
و جمله عالمان متابعت او کردند بعد از ساعتی پرسیدند که یا شیخ چرا اکردے
گفت من با او چند سخن در باطن کردم که شمارا بدان اطلاع نشد اما درین شش کرت که
میگرفتم در هر کرت تا آسمان می بر آمد و در کرت هفتم بجای رسید که مرا دران مجال
نبود **آورده اند** که چون مفتاح الجنان را تصنیف میکرد یک مسئله بر مصنف
دشوار آمد مرید خود را فرمود که تا فلان وظیفه در کناره دریا بخوان که خضر
علیه السلام پیش تو بیاید و مشکل را حل بکند مرید هم چنان کرد دید گفت یا
نبی الله بار دیگر کجا باشے گفت در مجلس شیخ نظام الدین خواهی یافت
آورده اند که بار دیگر مسئله مشکل افتاد همان مرید بمجلس شیخ نظام الدین
رجوع کرد چون رسید دید که شیخ برقص بود و مهتر خضر علیه السلام موضع رقص
او را بدین باک میکرد مرید در شک افتاد که شیطان باشد یا خضر علیه السلام
باز گفت که شیطان بصورت پیغمبران نشود درین اندیشه بود که خضر علیه
السلام پیش او آمد و مشکلش را بیان فرمود مرید گفت یا پیغمبر خدا این چه حالت
است گفت اگرچه ناموافق شرع میکند اما طالب مخلص است که طلب باخلاص

وارد شد چون این اسستید بیامد و درپیش شیخ نظام الدین استاد بعد از فراغ شیخ
طلب ایشان کرد و در طلب سخره شد شیخ گفت که اوستاد شما منشرعست سخره مرا قبول
نکند اما چون الحاح بسیار کرد کلاه و سخره مدد و داد چون درس استاد شد واقعه بار
بود استاد مد و قهر و غضب تمام کرد و فرمود که سخره را مد و گرفته مد و مرید ایشان بود
که پیش درم دانم بعد از آن هر دو با هم روان شدند چون رسیدند دیدند که شیخ با رقص
رقص بود ایشان در مجالس او استاد مد چون شیخ بطرف ایشان آمد هر دو
رسا کرد او را اعصاء و مست کردند لبار یک روی مریدین بحاتی تغیر شد شیخ گفت اگر
چیزی بباطن داشته باشید والا کار شما بظاهر نیست و حضرت شیخ را گفته اند که چون
بنظر تیز بکسی نگاه میکرد در حال بسرش ارتی جدا می شد بعد از فراغ مریدان پرسیدند
که یا شیخ با ایشان چندان تیر باران باطنی کردیم بر ایشان چرا اثر نکرد شیخ گفت که من
چندان تیر طریقت بر ایشان زدم اما جبه شریعت چنان پوشیده بودند که تیر طریقت
در جبه شریعت اثر نمیکرد ایشان سخره را مد و داد مد شیخ گفت من جه کسی بودم
اما سا کردن شما بطاقتی کرد و در این حال من متحیر بودم اگر شما مدد یک شید بحیره بهین کعبی
بار در رقص شد تمام آن مجلس یک کرت کار در زدند اما در وی هیچ اثر نکرد بعد از فراغ
معذرت نمود ایشان گفتند که این همین کار حاضر تو باشد و کس دیگر را نشاید ؛

مناقب دیگر آورده اند که بادشاه ر باره را در هر وقت با صد طبق تصدق
می بر آمد شیخ را نیز با صد طبق می بر آمد بادشاه را غیرت نکار رسید که تصدق او بر
برابر و مساوی می باشد ایجا از اموال و املاک شیخ داده بود همه مساعت بود
اما شیخ بعد از آن دو چندان طبق می کشید بادشاه چون دید که با این هم ایستد
مریدان او را کار نکار میکردند بر در وستم و قلعه دهلی را راست میکرد روزی مریدان
این واقعه را بشیخ بار گفتند شیخ گفت این قلعه بر بادشاه حرام است او
سیر و و در این قلعه خبر آن بحربد چون قلعه مهیا شد و بادشاه
بطرف قلعه سوار شد مریدان گفتند که یا شیخ شما چه گفته بودید

ناکره

شیخ گفت دہلوے دور است یکدا چون بادشاه بدروازه رسید مریدان
تعجیل کردند که با شیخ در آید گفت ہنوز دور است آورده اند که چون بادشاه
سر بدروازه در می آورد از بالاے دروازه بقدرت الله تعالے سنگ
از دیوار جدا شد حتی که بر سر بادشاه رسید و مغز ادبر آمد الحال تا این زمان
هر کرا حکم مے شود در قلعه دہلوے می باید الہی بحرمت راز و نیاز
شیخ الاسلام و المسلمین شیخ فرید الدین شکر گنج مسعود و سلیمان چشتی قدس
سره که با تو داشت در مناقب او آورده اند که شیخ فرید و بهاو الدین
ذکریا هر دو درپیش شیخ شهاب الدین سهروردی شدند و سید جلال بخارے
و شهباز قلندر هر دو نیز همراه بودند اما شیخ فرید را در دل خطره آمد که شیخ را
سینه بغایتی کلان است بمانند زنان چه واقعه باشد حضرت شیخ شهاب الدین
سهروردی دریافت اما هر چهار را یگان مرغ بداد و گفت این را در جای ذبح
کنید که کسی نه بیند هر سه کس مرغ را کشتند اما شیخ فرید برگشته آورد و گفت چرا گفت
هیچ جاے نیست که او نمی بیند بعد ازان حضرت شهاب الدین او را فرمود که برو
ترو ان خدا را طلب کن که ترا ایمن کاری نیست وانه عهده تو نخواهم بر آمد شیخ
فرید گفت که بارے کسی نماے فرمود که پیش قطب عالم شو در طلب او
شد چون نزدیک شهر قطب عالم رسید دید که با کودکان بازی و لعب میکند
و چون بمنزلش آمد و دید که بر تخت نشسته است اما چنان آگاه شد که یکی در ان میان
کودکان همان شخص بود زیرا که مراتب قطبان است که در یکساعت هزار کرشمه
بنمایند قطب عالم او را بخدمت آفتابه خود مسلط کرد شبی آتش گرم کردن آفتابه از د
تا خیر شد و در جای بلند شمع را دید که می افروزد در حال بدان جایگاه روان شد
دید که دختر صاحب جمال و سر عنه قوم کلام الله را میخواند آتش طلب کرد و ممانعت فرمود
گفت اگر چشم خود در اکشیده من بدہے آتش بدهم شیخ در حال کارد را برگرفت
و چشم مبارک را کشیده بدو داد و آتش را روان کرد بعد از گرم کردن آفتابه

شیخ جلال تبریزی

قطب عالم بیرون آمد و طهارت کرد فرمود فرید خیم توجه حال دارد گفت همه کریم مدد
میکند گفت الثنای که باز آمد چون یکسا و آمده بود اما کبرے وقت ما لسانه مردان
کم سود علی الصباح همان دختر جمال در گروه درس قطب عالم مدیح آنحوال
بعقر التصدق کرد و او را الشیخ فرید ترویج کرد و او ران ارادت و اصحاب یکه شاه و
اما ولایت شہر را احیال جوگی گمراه ساخته بود **قصه او آن بود** که روزے
پادشاه شهر در شکار شد اما در بیابان درخت کل بعای مصفا دید فرمود تا او
ارہ برکندند چون زمین ریگا دیدند درخت از جای برکشیده بود همان خاره را جرا
کردند دیدند که جوگی دران خاره نشسته است و بیخ آن درخت در کاسه اوست پادشاه
مرید و معتقد شد جوگی چون برآمد علم ساحری را سبب گردید تمام ولایت را گمراه ساخت
چون حضرت شیخ فرید دران نواحی رسید گوشه را محو قرار داد و دران دیار
تمام لطر مردمان مدان جوگی مرید **آورده اند** که شخصے را از ان محله ماده
گاؤ شیر داری استاد و در پیش شیخ رفت که ای گوسه یین دعا کن تا ماده گاؤ
من شیر دهد شیخ دعا کرد همچنان شد مگر اما اہل آن محله مرید و رجوع کردند
چون شهرت یافت سحر را پادشاه رسانیدند پادشاه شیخ را دعوت
نمود فرید علیه الرحمه حاضر شد و گفت ای حسن مسلمان را شاید
که دین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را تبدیل کند بادشاه گفت
که جوگی چنان و چنین کرامت دارد اگر شما هم در ازے کیسه دارید
بر گردیم شیخ فرمود حد آسان جواب کرد چون در رسید شیخ را
گفت تو که ماستے شیخ فرمود صاحب این ولایت هم جوگی گفت
که مرا با شما کار سحر و حجت نیست ملکه کار کرامت است جوگی
بر مصلا سے بود به سمت دور هوا شد شیخ هر دو کفش مبارک خود را
بالا انداخت جوگی چنان رفته بود که دیده نمیشد و آن کفش او را
بر سر زده بار آورد بعد ازان شیخ فرید بالا برید جوگی سر

تا این آسمان رفتم و بالا راه نداوند اما او را برکت عمل و ایمان بود از من در
گذشت و در کنگرهٔ بهشت رسید تمام عالم مسلمان شدند و شیخ الکامل در آنجا
آسوده است و او را از ینجا شکر گنج گویند که روزی بارهای شکر از وی
گذشت گفتند چیست یکی از آن میان گفت خاک است فرمود خواهد شد
بعد از مدتی چون دیدند همه خاک بود و باز بران راه آوردند گفت شیخنا
شکر است گفت خواهد شد باز شکر شدند **و آورده اند** که روزی بر
مقبره نشسته بود و فرید خود را دفن میکرد چون دفن کردند رنگ روی شیخ
متغیر شد باز بر جای شد گفتند یا شیخ چه حال بود گفت گناهکار بود عذاب
میکردند من بشفاعت ایستادم هنوز سخن تمام نکرده بودم که قطب عالم در
رسید و او هنوز در کلام بود که شیخ معین الدین در رسید و او هنوز در کلام
بود که او از نعلین شیخ عثمان هاروَنی پیدا شد اتفق بر ملایک آواز کرد که
به نظر دیوانه خواهید سوخت و الا بگریزید یاران گفتند تا شیخ اگر دید و نمی بخشید
فرمود تا حضرت رسالت پناه همه حاضر می شدند **الهی بحرمت** راز و نیاز
شیخ الاسلام و المسلمین شیخ قطب الاقطاب قطب الدین بختیار اوشی
چشتی قدس سره که با تو داشت در **مناقب** آورده اند که روزی شیخ
فرید شکر گنج در وقت بامداد بعد از سنت فجر در خواب رفت و دران میان
احتلام شد شیخ فرید متحیر شد قطب عالم آستین را پیش او داشت شیخ فرید
دران میان در آمد و لا نهایت را دید که جانهای لطیف و حوضهای
گوناگون شیخ فرید دران غسل کرد باز از آن آستین برآمد و فرض
بامداد بجا آورد نکته این مناقب بزرگ چندان است که در تحریر نیاید اما بعضی را
که بیاد داشتم باشم بگویم **الهی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین
شیخ معین الدین حسن سنجری چشتی قدس سره که با تو داشت **مناقب**
آورده اند که روزی هندوان آتش می سوختند تمام سوخت اما یک

دست او را بوسه می‌دادم وقت مردم یک حجر شدید ناگاه از جانب قبر شیخ آواز
برآمد که این دست را بمرد یک من دین کشید بیدار اگر در پس مرده بود
دست را بالا کردم او بیدار برای موافقت مطلعه دست را بالا کرده بود از آن
می‌شود و مشتاق شیخ اگر تمامه نویسم درین مختصر نگنجد الهی بحرمت
زار و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ عثمان هارونی قدس سره که با تو داشت
الهی بحرمت زار و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حاجی شریف زندنی
قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت زار و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
شیخ خواجه قطب الدین مودود چشتی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت
زار و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ ناصر الدین ابو یوسف چشتی قدس سره
که با تو داشت الهی بحرمت زار و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین خواجه
قدوة الدین ابو محمد چشتی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت زار
و نیاز خواجه ابو اسحاق شامی چشتی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت
زار و نیاز خواجه ناصر الدین چشتی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت زار و
نیاز خواجه ممشاد علو دینوری چشتی قدس سره که با تو داشت و بدانکه سلسلهٔ چشتیه
از خواجه ممشاد ارتفاع یافته است الهی بحرمت زار و نیاز خواجه ابو هبیره
بصری قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت زار و نیاز خواجه ابو حذیفه مرعشی
قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت زار و نیاز خواجه ابراهیم بن ادهم
قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت خواجه فضیل بن عیاض قدس سره که با تو داشت
الهی بحرمت زار و نیاز خواجه عبد الواحد بن زید قدس سره که با تو داشت
الهی بحرمت زار و نیاز خواجه امام حسن بصری رضی الله عنه که با تو داشت
و بدانکه امام حسن بصری پسر معتقهٔ ام سلمه بود روزی در کنار ایشان بود
تشنه شد آفتاب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مر آب سبوی
خمار سیده بود ازان آب بخورد حضرت گفت که این آب چه شد گفتند این

پسر بخورد حضرت فرمود حسن یعنی نیکو کرد و گفت بمقدار این آب از من کرامت
هر دو جهانی بر و چون بزرگ شد سوداگری میکرد نام ابوسعید بود چون خضر
حسن نیک گفت نامش حسن کردند و مروارید می فروخت او را حسن لولوی
می گفتند در سالی از کنار معدن بارها مروارید حاصل کرد و در روم برد و
با یک از کلان تران روم آشنای داشت بار را در خانه او نهاد در روزی
آنکس گفت که پادشاه مایان را درین روز سیل بیابان است اگر میخواهی بیا تا نیز
با ما بروید امام رفت در بیابان خیمه دید نهایتے کلان ایستاده اول چهار
هزار کنیزکان صاحب جمال هر یکی با طبقهاے مروارید در دست
از آن برگشتند و روان شدند بعد از چهار هزار سفید ریشان از آن گرد
کردند و روان شدند بعد از آن دو هزار طبیبان و دبیران از آن خیمه
گشتند و روان شدند بعد از آن دوازده هزار لشکر از آن خیمه
گشتند و روان شدند بعد از آن پادشاه با دوازده کس خویش
در آن خیمه در آمد و آن شخص که آشنای او بود او را نیز در آورد پادشاه
گفت ای فرزند اگر به کنیزان و زر و خزاین نجات می یافتی میدادم
چنانکه دیدی و اگر بروی و آرای سفید ریشان نجات می یافتی
آورده بودم و اگر بطبیبی طبیبان نجات می یافتی آورده بودم
و اگر بجنگ و حرب نجات می یافتی میکردم و اگر بزاری و خویشان
نجات می یافتی آمده ام اما کار بجای است که ازین هیچ چیز قبول
ندارد و بعد از بر آمدن امام از آن کس سوال کرد که این چه کار است
گفت پادشاه را پسر وفات یافته در هر سال چنین میکنند امام
هم از آنجای روان شد گفت که بارها مرا بر رضای خدای
تصدق کن که این چنین خدای قادر که ازین چیزهای هیچ قبول ندارد
چگونه طلب او را ترک دهم و طالب دنیا و فانی باشم و از آنجا

مکه رجوع کرد بعد از طواف در طلب علم شد تا امام زمانه گشت اما خرقه از اصحاب
کم ستد و در بهره‌ور شد رحلت سنه ... و بعد از مرتضی علی رضی الله عنه مانده بود
امام حسن بالاتفاق صحابه پیش مرتضی علی کرم الله وجهه بیعت کرده بود حضرت
و گفت که حضرت رسول فرموده است اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
الحمد لله از حضرت آموخته‌ام این فقیر را تعلیم کن فرمود که روزی در خدمت رسول
الله نشسته بودم حضرت فرمودند مرا این که چه گاه می‌پوشم چشم پوشید
و گفت لا اله الا الله بار مرا فرمود که چنان بگویم و بگوی که گفتم
حضرت رسالت پناه فرمود دریافتی مرتضی علی کرم الله وجهه همان نفس
هر چه از ذکر و عظ کرده بودم تعلیم کرد و تا این زمان همان روش در میان
صوفیان روشن است و او را صد کس مرید بودند هر همه با سعادت گشته بودند
و از این میان دو کس اجازت داد یکی عبد الواحد بن زید و دیگر حبیب
عجمی و نه خانواده از حبیب عجمی پیدا شد و پنج خانواده از عبد الواحد بن زید
و از میان یک مرید امام بغرید بود و اصل نام من حارث و قصه او در اوصل
ایشان مذکور کردم بار او از راه آورد آورده اند که روزی زنی سر برهنه
می‌رفت امام گفت ای زن سر بپوش آن زن از خود خرمند سر بپوشید
گفت ای امام من از محبت آدمی چنان مستغرق بودم که سر پوشیدن را
فراموش کرده بودم و تو دعوی محبت خدای می‌کنی چگونه برهنگی سر
مرا دیدی امام را وقت بار رسید گفت شوهری دارم که در چند سال
محبت کنی او کرده‌ام اما چنان محبت او آشفته‌ام که از محبت او خبر
ندارم ولیکن بعد این ایام میخواهد که زن دیگر بگیرد دل حسد میکنم
این محبت او را میستاید امام صبر کرد امام بسیار بر آورد که این قصه عجوبه
من میگیرد و او در کلام مجید خود فرموده است ان الله لا یغفر ان یشرک
به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء الهی بحرمت راز و بیار اسیر

المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه که با تو داشت **الهی بحرمت** راز و نیاز
سرور کائنات خلاصه موجودات شفیع روز جزا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
که با تو داشت **الهی بحرمت** ذات مقدس و مطهر خویش که مرادات و
مشروعات این بیچاره بر آورده خیر گرد اسلئے بشکر و کمال کرنک من خویدم
فقرا که فلان **شجره دیگر از سلسله سهروردیه** که تعلق به ابو
النجیب سهروردی دارد که حضرت شیخنا از و اذن و اشت و از و با فقیر مولانا
درویزه ننگنهاری رسید **الهی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
شیخ علی ترسینی که با تو داشت **بدان ای فرزند** که ارواح جسمی
است لطیفه که تعلق دارد به بدن انسانی تعلق به تصرف و تدبیر و ارواح
غیر نفس است و نفس غیر ارواح زیرا که در هنگام خواب بیرون می رود و نفس
بر جای می باشد لقوله علیه السلام النوم اخ الموت و در حدیث دیگر
در **مشارق** آورده است که ان الله یقبض ارواحکم حیث یشاء ویرد
علیکم حیث یشاء یعنی قبض میکند در خواب و باز میگرداند در بیداری چنانکه
روزی این فقیر از حضرت شیخ پرسید که بدبختان چه میگویند که ارواح صورت ندارد
حضرت شیخ فرمود که محض غلط می گویند و این در اکثر جایها مسطور
است اما چون در رحم ما در منزل میشدم همان را یاد میدارم که ارواح
ما را بمنزله مورچه پردار بود و مصنف این رساله نیز نشانه گفته بود بما در خود
تصدیق نکرد که لایل در آن ایام من دختر بودم پس فقیر نیز از آن مقام خبر
دارد و برادر فقیر از آن احوال خبر دارد که گفت چون من از رحم فرود آمدم
مرا در فلان جهت نهاده بودند **الهی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام و
المسلمین شیخ سالار بده عطاء الله نایبه الله روحی قدس سره که با تو داشت **الهی
بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ قطب الدین مهاجر قدس
سره که با تو داشت **الهی بحرمت** راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ

نظام الدین مهاجری قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ
الاسلام والمسلمین شیخ محی الدین محمولی قدس سره که با تو داشت الهی
بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ سید جلال الحق والدین
البخاری قدس سره که با تو داشت و لسر سید جلال بخاری اول اینست که او را
جهانیان گویند الهی بحرمت راز و نیاز شیخ رکن الدین قدس سره که با تو
داشت نقلست که شیخ یازده ماه در رحم مادر بود بعد از ولادت شیخ او
شیخ بهاء الدین ذکریا از وی در گوش رسید که این مقدار چرا در رحم دیر ماندی
گفت در هر ماه دو سیپاره از کلام الله یاد میکردم از آن دیر ماندم والد وار
مادر خود ادا آورده بود الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین
شیخ صدر الدین عارف قدس سره که با تو داشت و او مراد از مادر خود آورده
بود الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ بهاء الدین ذکریا
ملتانی قدس سره که با تو داشت و ذکریا نام پدر او بود منقول است
که شیخ را حضرت شهاب الدین دعا کرده بود که هر که ترا بیند و بعد از تو جماعه ترا
بیند و هر که بعد از جماعه تو بیند ترا بیند یعنی کسیکه ترا و اولاد ترا بیند در هیچ
کار رسے نباشد چون این سخن شیخ فرید شکر گنج رسید در عالم گریه
که مرا شیخ قطب عالم شیخ دعا نکرد و قطب عالم در باعث در حق او دعا کرد که هر که مرید
تو شود و مرید تو باشد و در قیامت هر که درین سلسله موافقت کند او در زار
انس دو هیچ   خلاصے باشد و شیخ رکن الدین آورده است که در
سبب حق تعالی در خواب دیدم که جهان بنمود و گفت هر که
سر کرد این را انکار کند او را تو بخشیدم از برکت این سه یار
یعنی شیخ رکن الدین و شیخ صدر الدین و شیخ بهاء الدین باید که …
سه کرت تکرار کند الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ
شهاب الدین سهروردی قدس سره که با تو داشت منقول است که بعد از حضرت …

هژده سال بود اما چون برگشته آمد جای خواب هنوز گرم بود و این از طلسمات الهی
گویند که به بعضی یکساعت می باشد و به بعضی چند سال شیخ شهاب الدین را
مرید بود موذن هر روز در همین التماس می نمود که اگر من طلسمات الهی ببینم
روز جمعه در مسجد دمشق که آنرا معاویه بنا نموده است در رسید و در زیر آن
مسجد جوی آب میرفت در حال جامه کشید بعد از آن در آب در آمد چون
سر بالا کرد در ولایتی بیرون شد که نام آن ولایت نمی شناخت همچنان برهنه
بر سر آب نشسته بود ناگاه یک درویش نیک محضر پیش آمد گفت چه شخصی
واقعه باز نمود او را در خانه برد بعد از مدت دختر بدو نکاح کرد فرزندان چند از و
تولد شدند بعد از آن روزی نیز برای غسل در آن جا نگاه جامه کشید چون در آب
در آمد سر بالا کرد دید که باز در همان مسجد بیرون شد و جامهای او همچنان نهاده
بود و مردمان هنوز بمسجد حاضر نشده موذن جامه پوشید و در مسجد متحیر شده
نشسته بعد از آمدن شیخ بمسجد چون نماز ادا کردند شیخ بدو تبسم کرد که
متحیر نباش میخواستی و دیدی شیخ آن مقام را باد و معاینه کرد توشه گرفته
روان شد بعد از سه ماه در آنجا رسید زن و فرزندان خود را بیاورد الهی
بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ ضیاء الدین ابو النجیب عبدالقاهر
سهروردی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام
و المسلمین شیخ وجیه الدین ابو عمر سهروردی قدس سره که با تو داشت الهی
بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ محمد بن عبدالله معروف به
عبودیت سهروردی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز
شیخ الاسلام و المسلمین شیخ احمد اسود دینوری قدس سره که با تو داشت
الهی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ ممشاد
علو دینوری قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت راز و نیاز

قالع الباعث شیخ الاسلام بها نوری آورده است

که ایجه بعضی صوفیان گویند که شیخ جنید رقص میکرد و سماع میکرد و بهت است
اما در آخر عمر تایب شد و توبه کرد و آورده اند که شیخ جواهر را که شیخ سری سقطی
بود و در هیچ سالکی بسیار میکرد اروا ما سر در نزدیک بها دو نوری سری سقطی
گفتش که ای پسر سر را دور تر باید نهاد گفت آری روایت هم چنان است الاسر
من ارکه الله می کرد و از آن نزدیک مے بهم بر در سے همراه سری سقطی بطواف
گشته اند مرقت در مسجد حرام چهار صد اولیا الله را دیدند که یکی در میان شکر
بودند چون با شیخ سری سقطی باز بیند متفرح شدند که از جواب حسن شنوم سری
سقطی اشارت بجنید کرد که او برسید شیخ جنید گفت شکر کبار تعالی نیست ملک
شکر آن بود که چون نعمت بسیم را صرف خود کردی پس توت آن را در عبادت او صرف
کنی بار نعمت دیگر طلب تا شکر بجای آورده باشی یکی پرسید بدر ورد در بارگه
میکردست کودکان با در السنگ کلوخ میزدند گفت بسنگ برسید که پای من میکند
دار سنگی بامیز بسم ملک از عبادت محروم مام الهی بحرمت راز و نیاز شیخ
الاسلام و المسلمین سری سقطی قدس سره که با تو داشت الهی بحرمت
راز و نیاز شیخ معروف کرخی قدس سره که با تو داشت منقولست که روزی
سر بمراقبه نشسته بود سر برآورد و تبسم کرد بار بمراقبه شد باره سر برآورد
در گریه شد مریدان پرسیدند که چه حال است گفت در بر دو بار چهار
هزار مردان غیب مے باشند عیب آن را گویند که هیچ در دوازده نفر
نه در اعمال و نه در اقوال تحا و ربکرده باشند و لیکن از کرامات خود
پر خبر نه اشته باشند و بمردان دیگر چشم داشته باشند و مردیک
خدای صاحب کرامت باشند بود و بهر زمانه چهار صد ابدال می
باشند و امام شافعی ابدال بود مظفر در بارگی پرسید که امام شافعی از
کیان است گفت ابدال است و از مالک بار پرسید که چه حال دارد گفت معذ

باشد او کسی نباشد و ابدال آنرا گویند که صاحب مراتب و صاحب علم باشند که از جمله لغز مدینی خبردار باشد و نیز قیام زمین بایشان است که گفته اند لولا الابدال لخسفت الارض بمن فیها و در هر زمانه چهل اوتاد می باشند و مراتب ایشان اعلی است از مراتب که فی کل شی انتها و از بدو در هر زمانه چهار نقبا می باشند که هر چهار گوشه دنیاوی بر ایشان آبادان می باشند و ایشان را نقیبان خلق گویند و خاصیت ایشان آنست که هرچه خواهند شود اگر آفتاب را در شب باز آرند برگشته باز آید زیرا که وجود ایشان از خود فانی و بحق باقی چنانکه آهن را کسی باتش گرم کند تا سرخ شود بعد از آن هرچه باتش میسوزد بدان آهن سوخته می شود از خشک و تر و در هر زمانه در نفر نجیب می باشند که ایشان را نجبا گویند و معنی نجیب در صراح بیان کرده است نجیب پوست پرسند و پیوسته را گویند چنانکه میوه چهار مغز پس گویا پوست اول ایشان شریعت است و پوست دوم بمنزله طریقت و مغز بمنزله حقیقت پس معلوم باد که تا کسی شریعت آراسته نباشد بحقیقت نرسد زیرا که ابتدا و انتها هر چیز شریعت است که متابعت حضرت رسالت پناه است چنانکه اول پوست پیدا شود و بعده مغز **وایضا** نجیب گرامی شده را گویند و نجبا جماعه و انتجاب برگزیدن را گویند و معنی نقیب بریان فرموده است نقیب ستوده مردم در نیکی افعال و اقوال عهد دانسته و مهتر قوم و نقبا جمع **وایضا** نقیب نقبی را گویند که محموده صفات باشد چنانکه سکی که بر در صاحب خفته باشد و مردم را بابانگ کردن نه آزارد او را نیز نقیب گویند و مرد روی تنبده را گویند و مرد نیک دانا و نگاه نگذارد با کسی و تنقیب در شهر ها گشتن را گویند و اوتاد میخ را گویند **وایضا** کسی را که ذکر خود را همیشه از دست خود ندهد و ابدال دیگر کردن را گویند قوله تعالی من الخوف امنا یعنی از خوف بسوی امن برآید **وایضا**

ابدال قوم من الصلحین لا یخلو الدنیا منهم اذا مات احد بدل الله تعالی

حکایت ملاحده یعنی چون یکی بمیرد در جای او دیگری را می نشانند و در هر زمانه یک نفر
قطب می باشد و قطب را غوث گویند که جمله ذرات دنیاوی را چون حرز دل کف دارا
باشد و در هر زمانه یک نفر غوث می باشد که از احوال این جمله خبردار و دیشان
از ذرات و احوال او خبردارند و غوث فریادرس را گویند هرگاه که ذرات قطب
نقصان یابد غوث از حق تعالی بخواهد و بر دنیا نقصی بعضی محققان پیران و متقدمان
را نشاید مگر قطب پس شیخ فرمود که هرگاه که یکی از ایشان بمیرد بجای او دیگری
را می نشانند چنانکه غوث بمیرد در جای او قطب را می نشانند و چون قطب بمیرد بجای
او نجیب را می نشانند و چون یکی از نجبا بمیرد در جای او نقیب را می نشانند
چون یکی از نقبا بمیرد در جای او از اوتاد می نشانند و چون از اوتاد بمیرد در جای
او ابدال را می نشانند و چون یکی از ابدال بمیرد در جای او یکی از مردان غیب
را می نشانند و علی هذا القیاس مراتب ایشان از یکی بدیگری می رسد یعنی چون
غوث بمیرد در جای او قطب را نشانند پس جای قطب خالی ماند بعد از آن
یکی از نجبا را بجای قطب می برند پس نجیب یک کس کم میشود یکی از نقبا را بجای
نجیب می کشند یکی از اوتاد را بجای نقیب می برند یعنی
مراتب ایشان می رسد پس اوتاد از چهل یک کم می شود یکی از ابدال را
بمرتبه او تا می رسانند پس ابدال یک کم میشود و از چهار هزار یکی از مردان
غیب را بمرتبت او می رسانند پس مردان از چهار هزار یک کم می شود یکی از
خلق را بمرتبت او می رسانند در این زمانه یکی از مردان غیب را بمرتبت ابدال
برد در خاطرم داشتم که مگر مرا بجای او خواهد برد اما بسعدی زنار دار را از زنار
برید و بمرتبت او رسانید من نرسیدم که مبادا آن زنار را در گردن من اندازد از آن
در گذر نشدم بدان ای فرزند که شیخ از نجیبان بود عادت درویشان
است که چون او را از هر چیز پرسند می پرسید و در جواب می استشهاد اکنان گفت

مذکور بین مراتب یک دیگر رسیدند گفت قطب در روم بود و شیخ در گجرات بود
و من در دکن بوده ام گفت میان روم و گجرات چه مقدار مسافت باشد گفت
سه ماهه مریدی سوال کرد که یا شیخ چون از اطراف عالم چون خبر داری
ازین سه مسله جواب بده که مرد تام و نیم مرد و ناقص کیانند گفت فردا بیا چون
آمد شیخ رحلت نموده بود او متحیر شد اما پسر قبرش رفت و فریاد کرد که ای خواجه
آواز نکشید باز گفت ای پسر خواجگی شایان کسی است که زوال ندارد و گفت جواب
دنیگی میخواهم گفت دینه روز نگفتم که هنوز متحیر بودم اما امروز از حیرت خلاص
شدم و مرد تام منم که ایمان را بسلامت آوردم و نیم مرد توئی که ایمان تو در
خطر است و مرد ناقص کسی است که از هیچ بلاء قیامت نگذشته ولاف میزند
چنانکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه میگفت من چیرانم بدان کسان که از
اهوال قیامت نگذشته اند و خنده قهقهه میکنند یعنی مرد ناقص آنست که
هولناک نگذشته باشد و لاف مشاهده و درویشی و شیخی میزند و بعضی
گفته اند که مرد تام آنست که کار را بکسی اظهار نکند که فلان بکنم اما صورت بود
او را موجود آرد و نیم مرد آنست که اظهار کند که میکنم و از و در وجود آید و ناقص
آنست که اظهار کند که می کنم ولیکن از و در وجود نیاید و شرمنده شود
که المنافق اذا وعد خلف درین ترکیب نکر است الهی بحرمت راز
نیاز شیخ الاسلام والمسلمین شیخ داود طای قدس سره که بالتو داشت
آورده اند که روزی تشنه شد در عین شخصی در آمد و طلب آب کرد
کنیزک آب آورد نخورد گفتند چرا گفت خواجه این کنیزک را روزی تعلیم کتاب
کرده بودم مباد اکه این باجر آن تعلیم رسد و از ثواب محروم مانم
روزی دیگر مار سخت عراق تشنه بود تا درش در رسید گفت چرا
در سایه نمی نشستی گفت در عراق ناشایستها میدیدم و دعا کردم که خداوند
پایم بستان تا از جمعه و جماعت باز مانم و این ناشایستها نه بینم الحال

می تواہم رسید و بعضے گفتہ اند کہ بوقت آمدن او در مسجد خلق چنان
شدہ و استقبال و توجہ می نمودند کہ بعضی مر بعضے را زیر پاے میکردند
شیخ دعا کرد الہی کثرت خلق نوعی از انواع دنیا و لیست قرار چون کس تا
ایشان بردم پس شد و دیگر آوردہ اند در ہر جامہ کہ می بود تا آن جامہ
خراب نمی شد سجادہ و دیگر نمیرفت و ما در سرا یک جامہ می بود لسرا دیگر نمیرفت
دعا در ہست نمی کرد گفتند چرا گفت بسجدہ عہد کردہ ام کہ از پس چیزی دنیا آنادمی
نماد در حول وفات شد جامہ آخر پیش خراب شد دیگر آوردہ اند کہ روزی
ہارون رشید و امام یوسف بر در صحلوت رفتند اذن دخول نکرد بار دیگر باز
شفیع آوردند مادر بستان بالا کرد کہ بحق بجان شیری کہ از بستان خود دادہ
کہ ایشان را اذن دہ گفت یا رب رضای تو در رضاے ما درست و الا اول
نمیدادم بعد از دخول چون نصیحت شنیدند وقت بر آمدن مبلغ زر پیش کرد
قبول نکرد گفت من از میراث پدر جامہ فروختہ ام و دعا کردہ ام کہ یارب
ہر گاہ کہ این نفقہ حلال من صرف شود او را واحد محض کن ہارون رشید از
مادرش پرسید کہ نفقہ شیخ کجا باشد گفت در دوکان فلان بقال بادول
رسید از ان بقال پرسید کہ نفقہ شیخ چند باقی ماندہ باشد گفت دہ یا دوازدہ
درم باقی ماندہ است و ہر روز یک درم و دانگ میخورد خلیفہ آن را حساب کرد کہ این مقدار
روز عمر او باشد چون روز آخر شد بعد از سلام بامداد پشت بقبلہ آورد گفت
ای یاران وا اؤ دعاے تمام کہ من میدانم کہ دعاے او مستجاب باشد چون کسی
را و استاد بدعا در کش گفت درست نیت نماز می کرد ہر وقت سحر بعد از
وتر سر بر زمین نہاد وقت بامداد بیدار میکردم دیدم کہ مرغ روحش پریدہ بود
و او از شاگردان امام اعظم بود رضی اللہ عنہ الہی بحرمت راز و نیاز شیخ
الاسلام و المسلمین شیخ حبیب عجمی قدس سرہ کہ با تو داشت آوردہ اند
کہ در اول حال ربا خوار بود و از اصحاب ربا خوار میگفتند مال القصہ مدار ان میداد

هر چیز که از وی می یافت از هیزم و طعام و ثمرات و گوشت پیدا میکرد تا بیک روز از
خانه قرضدار سر گاوی با ور دیا و از خانه قرضدار دیگر هیزم پیر یا بیاورد و در سرا
درو یک پاره چه پاره کرده انداخت ناگاه فقیری از در درآمد و یا الله گفت مر زن
خود را فرمود تا از آن گوشت بدهد زن چون سرپوش باز کرد و دید که سر گاو
تمام مهیا شده و پوستش بر و کستر دست زن بگریخت حبیب پیش آمد و دید که
همچنان است سر فرو یاد کرد که از خدا شرم نمیکنی چند گرفتار نفس باشی
حبیب از ان حال بطاقت شده بجانب حسن بصری دوید در راه میرفت
کودکان از دیگر بگریختند که از شومیت او تا یان نخواهیم سوخت چون توبه شنید
در ان ساعت صیت و آوازه او در تمام عالم پراگنده شد که حبیب از تائبان
و واصلان است چون از ان طرف گذشته آمد که دو کان بدو نزدیک شدند
تا سایه او بر ایشان افتد و به برکت او از مزیده شوند و آن اموال را تمامه
بقرضداران بخشید و در ان خانه نیز چیزی نماند روزی زنش فرستاد که جای
مزدوری کرده بیا شیخ رفت جای دید که آب و سبزه و نعمتی خوش بودند در آنجا
درست روز عبادت الله کرد وقت شام بخانه آمد زنش گفت چه کردی گفت
وعده کرده است که فردا بکجا بدهیم بگذار و سه روز میرفت و خالی می آمد روز
چهارم زنش انبان بدستش داد که فرزند تو از گرسنگی مردند باید که امروز خالی
نه آیی باز در آنجا عبادت الله کرد بوقت شام انبان را از سنگ ریزه خالی
پر کرد و از جهت اینکه دل زن آزرده نگردد چون بخانه رسید بوی طعام به
مشامش رسید و زنش بروی خانه بلباس دیگر دید گفت چه حال است زنش
گفت کسی را که تو مزدور شده چه مرد با مروت بوده است و نیکوکار و نیک محضر
و سخی بوده است امروز شتر را با طعام و لباس و زر بار کرده آورد و گفت که حبیب را
بگو آنچه تو میکنی ترک نه دهی که من مزد تو همچنان میدهم حبیب قصه حال باز نمود و چون
آن سنگ ریزه ریختند همه در و مروارید بودند **وایضا** زنی زردی بر سر دا

بالا کشیده دید با بهای تو می‌نویسید گفتند چرا گفت در طلب چه بود و در طلب چه بود
رفت من در طلب چه در روم باز **الهی بحرمت** یار و یار پیغ اسلام
والمسلمین شیخ حسن بصری رضی الله عنه که با تو داشت **آورده اند** که روزی
همسایه مدکار که هیچ از یکی از درد خود بیامده بود و بحالت نزع رسید امام بر وی حاضر
بود و نطق زبانش بسته بود ناگاه امام تبسم کرد گفتند که چه جای تبسم است گفت این
جوان در خاطر آورد که ای پروردگار این جوان اعمال بد و اقوال بد داشت
محض صادر بی‌هنگام جمله اعتقاد ناس دارند که فلان بد کردار بد و هیچ رفت و کسا
نرسید ام که جای من در دوزخ است زیرا که دیده و دانسته بدی میکردم اگر صفت
رحیمی تو در کار شود که بکمال مردم بجای دیگر یابند مرا بجای دیگر یابی بیج از رحمت
تو کم نشود الله تعالی بحر رحمت او را بخشید از آن تبسم کردم بدان سبب جهل کبر
اولیا را الله او را بخواب دیدند که آمرزیده حق شده است **آورده اند** که در وقت
شیخ مجوسی آتش پرست بود در وی بحالت نزع رسید امام بر وی حاضر شد گفت
ای شمعون حولی گفت چنانکه دانند گفت چون داند گفت چنانکه رضای اوست
گفت چون است رضای او گفت چنانکه سزای ماست شیخ گفت که اندر حق
تو هیچ آشنائی می آید و شما جز انکار میکردید گفت مرا عاقبت ما مسلمانان
تباه کرده است میگویند که دوزخ هست و گناه میکنید و میگویند که بهشت هست و
تعبدات نمی کنید و میگویند که دیدار حق است و نعمر او و دستیر می
کنید امام گفت بقدر گناه عذاب کرده شویم و برکت ایمان بگذریم
شمعون گفت من سی‌صد سال عبادت آتش کرده ام مرا بخواهد
سوخت امام آتش طلب کرد و دست در آتش برد و هیچ نسوخت گفت
تو نیز اند از قبول مکرد گفت من عبادت الله کرده ام از آتش بیمی
ترسیم و تو عبادت آتش کرده از وی می ترسی شمعون گفت ایمان
آرم لیکن بشرط اگر ضامن شوی اول نابودن عذاب قبر و نجات

از دوزخ و دیر رسیدن به بهشت سیوم دیدار باری تعالی اما او بسر بود
قبول کردم گفت نوشته بمن بده تا با خود در گور ببرم همچنان کرد شمنون
مسلمان شد بعد از دفن کردن امام بغایت دلگیر شد و از وجد بیرون شد
که بدکار کرده ام در کار دلم بزل ضمانت نوشته فرستادم از کثرت غم
اندوه در خواب رفت دید که شمنون حلهای بهشت پوشیده امام متحیر آمد
و گفت ای شمنون چون ان گفت چنانکه می بینی فرمود خدای تعالی با توجه کرد
گفت از برکت ایمان و ضمانت شما عذاب قبر عفو کرد و از دوزخ خلاص شدم
و بجنت رسیدم و وعده دیدار کرد و تو الحال از ضمانت خلاص شدی
نوشته خود را بگیر امام چون بیدار شد نوشته او در دست خود یافت و نظرت
دیگران نوشته بود بطریق مذکور که نجاک الله کما نجیتنی من الهم
و الغم الٰہی بحرمت راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین امیر المومنین
مرتضی علی کرم الله وجهه که با تو داشت و درین شجره صوفیان همه شیخ مے
نویسند الٰہی بحرمت راز و نیاز خواجه کائنات و خلاصه موجودات
زبده ممکنات شفیع روز جزا محمد مصطفی احمد مجتبی صلی الله علیه وسلم که با تو داشت
الٰہی بحرمت ذات مقدس و مطهر خویش که مرادات و مشروعات این بیچاره
برآورده خیر گردانی بمنک و کمال کرمک **شجره سیوم** از سلسله کبرویه
از آغاز و بعث و بیان رسول الله کم تا آخر نهایت قال علیه السلام کنت نبیا
و آدم بین الماء والطین **بدان ای فرزند** که او قبل ولادت و بعد
از ولادت همیشه پیغمبر بود چنانکه هر سنگ و درخت بدو سلام میکرد و از
ایام طفولیت باز آورده اند که اول سلام بدو درخت باز بنجان کرده بود
از آن خوردن باز انجان ثواب است اما جبرئیل بعد چهل سالگی بر او نازل شد و
پس از چهل سالگی همیشه ژنده پوشید در کوه حرا درون غاری بود که یا ایها
المدثر در شان اوست روزی جبرئیل بصورت آدمی در آن غار برو در آمد

گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق خلق الانسان من علق محمد دگر
این آیه لوح تلقین او چون لوح محفوظ بود ملک لوح محفوظ چون دره از اصایل او
بود همه کلام الله از اول تا آخر یاد وی شد و بعد از آن هر جا و هر آیت را که
می آورد بدو آنحضرت رسالت پناه یک کرت از جبرئیل میشنود دیگر او را
فراموش نمیکرد لقوله تعالی سنقرئک فلا تنسی در بیان است
و آنچه در کتب مسطور است که قرآن در لیلة القدر نازل شد آن از لوح محفوظ
بآسمان دنیا نازل شد و فرشتگان او را برگ درختان یاقوت کردند
و آن قبل از ایجاد آدم علیه السلام بود جبرئیل از و غایب شد حضرت رسالت
پناه در خود که این چه است که حادث شد مبادا که مگر من شاعر گشتم از الم
اندوه خواست تا خود را از کوه اندازد شیطان آواز کرد که ای محمد
از تو نشاید که شاعر گردی موت تو به که شاعری تو حضرت چون از دیگر
کوه رسید جبرئیل را دید بهو الصورت اشتر که پای رای حب نهاد
و میگفت که یا محمد رسول الله انت رسول الله و انا جبرئیل وهذا
عدوک الذی یخرج اباک من الجنة و این فریاد کننده دشمن تو هست
باوار او فریفته مشو بعد از آن حضرت رسالت پناه بطرف خانه خود آمد الحج
خدیجة الکبری رضی الله عنها منتظر وحی او بود چون این بشنید گفت حضرت
کرد رسیدی توهیچ شک مباش ما با آن جبرئیل دلبسته بودیم بی بی گفت
باش تا نوفل ابن برسم و نوفل عم خدیجه بود و عالم ربانی بود که بسی کتابها سیوشتی
را در حفظ داشت خدیجه چون بقصه حال بدو گفت نوفل گفت صدق که در
پیغامبر او شک مباشد اما چون او بگوید که جبرئیل آمد در آن حال تو سر خود را برهنه
کن اگر جبرئیل باشد شرم کند و بیرون رود و اگر شیطان باشد بیرون نرود
بی بی چون بجای رسید بهتر جبرئیل از روزن خانه درآمد حضرت گفت ما تا آمد گفت
در دل نهفت بیرون گفت اندرون آمد بی بی سر از برهنه کرد بهتر جبرئیل کشتا ازما

بیرون شد ... چه شد گفت بیرون شد چون سر بر سید باز بر زند خدیجه
آنست که تو پیغمبر گشته‌ای من نوفل چنان گفته بود و بعد از آن چون خدیجه ایمان
آورده دران شب بعضا و هزار سر و اطان قوم جن آمدند و ایمان آوردند بعد از ان
مرتضی علی کودک بود و اکثر اوقات در خانه حضرت رسول الله می بود روزی
چون بخانه او میرسید وقت ضحی بود که حضرت با خدیجه هر دو نماز ضحی میکردند
بعد از سلام حضرت مرتضی سوال کرد که این چه امر است حضرت گفت یا علی
من پیغمبر گشتم گفت چند سال است که ما یان چشم به نبوت تو داشتیم است
باشد گفت ایمان بیار گفت باش تا با در پدر را بپرسم بروایتی گویند که
تا در را پرسید اما اصح آنست که چار قدم بجانب خانه برداشت باز تفکر
کرد که محمد علیه السلام هرگز دروغگوی نبود برگشته ایمان آورد و از انست
که او را در چهارم جا ذکر میکنند و مراتب او سه مراتب از دیگران کم شد
روز سوم ابیطالب از مادرش سوال کرد و مادر مرتضی نیز فاطمه نام داشت
و بعد از مرتضی ایمان آورده بود اما با بی طالب نمیگفت از ترس
که مرتضی علی کجا باشد گفت ندانم مگر در خانه محمد بوده باشد چون ابیطالب
رسید وقت ضحی بود باز رسول الله در نماز بود و بعد از سلام پرسید که ای
جگر گوشه این چه امر است گفت یا عما من رسول گشتم گفت راست باشد چند سال
شد که منتظر وحی تو بودیم اما چرا اظهار نمیکنی گفت از فتنه و غوغای
قریش می ترسم گفت از مرگ من شنیده چه گفت پس ایمان آر گفت +
اخذت النار علی العار یعنی از جهت ننگ کافری آتش را قبول ارم
لیکن از جهت تو شمشیر بزنم بعد از ان بمرتضی گفت که چه میکنی گفت با سبب
میکنم تا کافران نیایند گفت از مرگ ابوطالب مگر شنیدی که از قریش می ترسی
ایمان به پیغمبری او آر گفت من آورده ام تو نیز آر گفت اخذت النار علی العار
ولیکن شمشیر از برای شما خواهد زد بعد از ان چون از رسم عرب است که در حین نزع

رسیدن ایمان آوردن حضرت علی مرتضی اسلام

وسادی آواز بلند میکند ابوطالب آواز کشید مردمان گفتند که در قتیل عبد
المطلب حق آواز سادی البشه خبر یافتند که محمد علیه السلام به پیغمبری مبعوث شده
ابوجهل و بدرین و سایر قریش لشکر کشی کردند اما حضرت را به او دیر بود
سرو ایستاده و هر چند سرای سپران ورده بودند که هیچکس [illegible] السان
الیسا و آورده اند که ابوبکر صدیق را در ایام جاهلیت چنان عادت بود
که هرگز از زبان او دروغ نمی آمد و تمام عرب بر سخن او استواری داشتند صادق
و زبان کفار را نصیحت داد که ای مدعیان مثل این که یک مرتبه بود [illegible]
بر [illegible] الحال [illegible] السادة [illegible] خواهند کرد عرض اینکه
[illegible] آورده اگر او پیغمبر بود خواهم مساحت قریش معقول داشتند قول او را
چون ابوبکر الصدیق بجانب رسول می آمد در [illegible] با حضرت رسالت پناه
آمد حضرت فرمود اما رسول الله گفت صدقت صدقت و ایمان آورد تمام لشکر
کفار بر هم رد و بعضی مسلمانان شدند و بعضی در دشمنی ماندند بعد از آن لشکر امیر المؤمنین
عثمان بن عفان [illegible] و طفل بالغ در سفر [illegible] اگر [illegible]
بودند چون از سفر باز آمدند اموال و بیادی چون [illegible] [illegible]
من نعیم الدنیا [illegible] تحصیل کرده می آوردند ابوبکر الصدیق [illegible]
[illegible] گفت مرده شما را که محمد علیه السلام به پیغمبری مبعوث شد مرده [illegible]
سوار بودند و [illegible] [illegible] سادی آواز بلند کردند
اما امیر المؤمنین عثمان فرمود که این اموال همه تعلق بفقرا دارد در حال فقیران [illegible]
[illegible] حضرت شدند و ایمان آوردند [illegible] صحابه [illegible]
[illegible] در اینجا میکردند [illegible] کافران را ایشان [illegible] اگر [illegible]
می ایستادند [illegible] [illegible] کافران [illegible] میکردند
[illegible] که [illegible] [illegible] کافران [illegible] ظلم [illegible]
سیوم جبل از اصحابان و حضرت [illegible] بجانب بیت المقدس میکردند [illegible]

کاه

کافران بتان نهاده بودند روزی ابوجهل در پیش امیر المومنین عمر شد گفت یا عمر
از غم و اندوه محمد بر خاطر فرخیان بار نشسته است که شرح نمی توانم کردن اغیار از
شبا و پهلوان و معتقد در روی زمین نمی بینم اگر کلمه محمد نعوذ بالله خاک در
دهن او تا و بیاری صد اشتر سرخ و یک دختر خود متوجه بیم و دختر او صاحب جمال
بود امیر المومنین عمر قبول کرد ابوجهل او را شراب خورانید و مستش کرد و گفت
بیا سوگند به بتان بخور که خلاف نخواهی کرد چون در پیش بتان شدند جمله بتان
گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله ابوجهل رای امیر افتاد که این
سخن با او پیش کس مگوی روز دوم نیز شراب خورانید اما بتان همچنان کلمه طیبه
میگفتند که اگر تمام عالم بهم زند یک سر موی او نقصان نتوانند کرد از روز سوم
چون شراب خورانید و مست شد سوگند بلات و عزی یاد کرد و از آنجا شمشیر
آهنجیت و علم کرد و روان شد که درین زمان کله محمد را خواهم آورد در راه دو
سرفت اما دو فرشتگان بصورت گوساله شدند و دو بصورت آدمی همان گوساله
میگرفتند نمیتوانستند چون امیر المومنین عمر رسید گفتند یا امیر اگر گوساله را
گرفته بی کرامت کرده باشی امیر در عقب ایشان دویدن گرفت حتی که تعاقب
مانده شد و قولش از دست رفت بعد از آن یکی از آن گوساله گفتندش یا عمر
تو ما را گرفته نمی توانی و او که معصوم حق است چگونه ضرر خواهی رسانید این
سخن در دل مانده شد اما از جهت همان عهد ابوجهل آهسته آهسته میرفت از پیش دو
جوانان رسیدند و عرضش رسیدند که عزم تا کجا داری واقعه باز نمود گفتندش ازین
عزم برگرد که او معصوم بعصمت الله است و دین او در تمام عالم پراگنده شده و مادر
خواهر تو نیز مسلمان شدند امیر گفت مسلمان نباشند گفتندش شما دست خود مرغ بکشید اگر ایشان
بدان و حل نکشند والا کافر باشند امیر چون بخانه رسید مرغ را بشمشیر زد و بخواهر داد که
را برای خوردن مهیا کن او درست نکرد که این مردار است در دین محمد علیه الصلوة والسلام
شمشیر بر سرش زد و بهوش نگشت و از کثرت اندوه در خواب شد آورده اند

که دران زمان حضرت رسالت پناه کلام الله را ورق ورق کرده بمسلمانان می فرستاد
مادرش گفت ای دختر خطاب آن ورق را بیار تا بخوانیم که نامه محمد پوشیده باشد پس
چون کلام الله را آغاز کردند او سواد آن شد ایشان را هیبت زده گشتند و تغافل می ورزید
امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه گفت که ای خواهر نقل کن از جا او دل من
دور شد ایشان را نرگردم ابدا و در پیش محمد صلی الله علیه وسلم روان کن که در
حق او بی ادبی بسیار کرده ام خواهرش گفت یا عمر در سینه پاک او کینه می باشد
دست بسته گرفته روان شدند آورده اند که امیر المومنین عمر فاروق رضی
الله عنه چون بند قهر می شد زمین از قهر او سیر می لرزید کقول الشاعر نظم
ابوبکر صدیق تیغ صحابه کرده بود اسلام را فتح تاشت دوم دان تو فاروق
را اقرن دین + ره قهرش به سرفتند روی زمین + و حضرت رسول صلی الله علیه
وسلم همیشه می گفتی که اگر عمر مسلمان شود دین حق اظهار یابد دران زمان
مهر جبرائیل نازل شد گفت فرزنده ساز اباها یا محمد اینه سکینتی گفته تو قبول شد
دعوه مسلمانی امه حضرت از کثرت وحدت استقبال شود و معانقت کرد و امیر را
نزدیک خود نشاند و اسلام عرض کرد بعد از عرض اسلام امیر گفت یا محمد پیش از اینها
و شمس هرکسی الله اسم و الحال ازینها و پیشتر کسی الدام چون ابوجهل منتظر کلمه تو
بیا تا از حیثیت بما کلام او را گیرم دران زمان سنگ کرت روان شدند مصطفی دکس
کافران را گشته شدند و لشکر کفار شکست یافتند و هزیمت شدند امیر المومنین عمر
همچنان شمشیر آخته در بیت الله آمد و بتان را گفت که یا حجر شوید و کلمه رسول
من بگوئید ورنه توام بدست خود شکست در حال ریزه ریزه شدند
و بادشاه شدند بما سد خاک ایشان را بیرون برد و مکه الله را از بتان خالی
گردند بعد از آن منارها در مسجد ساختند و بانگ نماز بلند کردند القصه
ابوجهل مجهول کس را اسحاب بادشاه یمن روان کرد که اگر تو خیمه ما شنید تنها
والا دین ... اعراب گرد بادشاه بهفتاد هزار سوار توجه

شود بر کنار ره مکة الله فرود آمد حضرت رسالت پناه و اصحاب از آنچه که خلقت
انسان است هیبت خوردند و مهتر جبرائیل با هفتاد هزار فرشتگان فرود آمد
و بر کتف جبرائیل نیزه بود که یک کنار او مشرق و شاخ دیگرش بر مغرب بود
گفت یا رسول الله حق تعالی میفرماید که یا محمد ابوجهل لشکرهای روی زمین
جمع میکند و بنصرت تو لشکرهای آسمانی فرستادم اگر میگویی دشمنان تو
هلاک شوند بشهای این نیزه بعضی را بطرف مشرق و بعضی را بطرف مغرب
اندازم و الا من میدانم که همگی مسلمان خواهند شد و از تو معجزه سنگی فلن با متاع
طلب کنند هنوز ماهتاب را آورنده نبودم که معجزه تو در وی نهاده ام حضرت
مفرح شد بادشاه بوقت صبح رسول الله را طلب کرد ابوبکر صدیق رض و عمر خطاب رض
بدو همراه روان شدند بی بی خدیجه کبری خود حامله بود میگریست و می
گفت که یا اله العالمین محمد را بتو سپرده ام از شکم او آواز برآمد که محمد معصوم
خدای است اگر تمام عالم بر هم زند یک سر موی او کسی نکند بعد از آمدن حضرت نبی
بی بی خدیجه رضی الله عنها از وی سوال کرد که این چه آواز بود مهتر جبرائیل علیه السلام
گفت ترا دختر باشد نام او فاطمه است که در روز قیامت شفاعت مردان تو
باشد و شفاعت زنان با او **آورده اند** که درین حکایت نور روشنای جهان
تابیده اند که روشنای آفتاب را ناچیز کرده اند اول آنکه چون مهتر ابراهیم خلیل
الله بطرف روم میرفت و کافران بدو دخل کردند چون بی بی ساره را از
صندوق کشیدند چنان نور تابید که روشنای آفتاب را ناچیز کرد دوم آنکه
چون بوقت طلب کردن کافران معجزه را از مهتر موسی خواستند او دست بالا کرد سوم
آنکه چون حضرت بطرف این بادشاه روان شد از پیشانی او چنان نور تابید که روشنای
آفتاب را ناچیز ساخت و حضرت رسالت پناه را در آنجا هم چنان می شد مسطور
است که ابوجهل لعین بادشاه را چنان گفته بود که در پیش او ایستاده مشو و او
سخن نرم مگوی داد ساحر است خاک در دهن او تا بر تو سحر نکند مغرور باید شما

چون روی حضرت را دید گفت این روی خالی از رحمت و برکت نباشد فی الحال
قیام نمود کرسی زرین را نهاد و پیش کرد خود بر کرسی دیگر بنشست و ابوجهل
بشکل موم گداخته شد از غم گفت تو محمد آخر زمانی گفت آری گفت پیش از تو آدم
بود که آتش بر وی گلزار شد و پیغمبر موسی بود که عصای او همه سحرها را فرو می برد او را
سحره همه اختیار ایمان کرد بعد از آن گفت ترا نیز معجزه می باید نمود تا ایمان آرم
گفت بر من مشکل نیست بر خدای آسان است گفت اول این بگوی که در دل من چیست
جبرائیل آمد گفت دختری دارد دلا سوروان که مردم از وی می ترسد او معجزه ابتدا در حق
او دعا کن حضرت رسالت پناه هم چنان تقریر کرد و دعا کرد منقول است
که چنان صاحب جمال گشت که تمام عالم از دمی ماند بادشاه گفت معجزه دوم اینکه
امروز از ماه بیست و سیم است و ماه غایب است در وقت شام اظهار ماه و نگاه دار
از تو معجزه اسم حضرت قبول کرد کس مرسل خویشتن و در خانه شو چون حضرت
روان شد ابوجهل گفت ای محمد در بین سحر تو میرود در به هم که بر آسمان چگونه رود
حضرت توقف کرد تا وحی آمد جبرئیل گوید ابوبکر الصدیق مستفسر کرد که این سنگ جا
سحر نیست چون وقت شام شد بادشاه گفت جهان تاریکی پیدا کن که کسی بدو
نرسد بعد از آن جهان روشنائی پیدا کن که کسی ندیده باشد از تاریکی دور رخ عذرا
آنکه از سوراخ سوزن بیرون شد جهان چنان تاریک شد که کاروان ره را برادر
که بهره مایان نرسید یا رسول الله صلعم کن بعد از آن بمقدار سوراخ سوزن نور بهشت
بنماید روشنائی پیدا شد که تا مشرق و مغرب دیده می شد دیدنیهای بعد از آن
گفت آفتاب را حاضر کن تا معجزه آن از تو بیخواهم از طرف مشرق بر آید و بمیانه
آسمان بالا آید بعد از آن فرو آید و هشت شرط از یکجا آید مگر دو در تو رود در
بعد از آن آفتاب در میان سوه در جیب تو در آید از آستین تو بر آید و همه دیگر
از طرف دامن بر آید و از جانب جیب تو بر آید بعد از آن با هم متصل شود و
بطرف مغرب فرو آید باز از آنجا طلوع شود و چون به نیمه آسمان رسد چنان

کلاب بے بدیزد یعنی از میان بشکافد که تمام کناره آسمان را حلقه گیرد یعنی گرد اگرد
گرد آسمان بگیرد و آسمان خالے باشد باز یکجا شود و بطرف مشرق فرود رود
ابوجهل بعین خوشحال شد که این چنین نتواند کرد اما از جهت سرزنش ابوجهل
باز گشت ملامت بسوی کفار حق تعالی درحال این معجزه را میسر راند و اظهار یافت
تمام کافران شرمنده و متحیر شدند اما پادشاه گفت ای بدبختان چه سخت دل اید
که این چنین کس را به پیغمبری قبول نمیکنید بعد از هزار لشکریه تمامه مسلمانان گشتند
ابوجهل گفت ای محمد من پنداشتم که سحر تو بر زمین روا نشست فقط دانستم که ساحری
تو به از زمین بر آسمان است بعد از ان مسلمانے روز بروز افزونی گرفت اما کافران نیز
هر طرف هجوم کردند حتی که در شهر مکه اهل مکه دیگری جنگ میکردند بعده حکم آلهی
بدان شد که یا محمد ترا می باید که بطرف یثرب روان شوی و یثرب را تسبیح در شتی را گویند
یعنی جمله عصیان در و پیدا می شد چون از مکه الله بیرون شد مهتر جبرائیل فرمود
که درین نواحی مکه الله سه روز بر جای باش و بر تخت خود مرتضی علی را بنشان
و تو درین سه روز بطرف کوه برو و پنهان شو که کفار بتو مکر خواهند کرد حضرت رسالت
پناه و ابوبکر الصدیق هر دو روان شدند و صدیق شبان خود را فرمود که در فلان
غار هر روز شیر را آورده باش چون حضرت با صدیق در غار شد کافران در پے
او شدند اما بحکم آلهی عنکبوت بر در آن غار بافنده شد و کبوتران در
بیضه نهاد و سینه خود بران مالیدن گرفت تا چوزه بیرون کند کافران
گفتند که درین غار کسی نباشد اگر بودے بافتش خراب می شد و کبوتر از ان
بر خاسته می بود ابوبکر الصدیق گفت که پایهای کفار بر سر ما میرسد گفتم یا رسول
الله اگر نظر کنند مایان را خواهند دید و ما دو کس هستیم حضرت فرمود ما دو کس نیستیم
بلکه سیوم ما خدا است **منقولست** که دران غار شقافها و سوراخ بود
و حضرت رسول الله در خواب شد ابابکر الصدیق خرقه خود را پاره پاره کرده
دران سوراخهای می نهاد تا از ان مار بیرون نیاید و حضرت را زحمت نرساند

و یکی سر دیگر باقی ماند و آن انگشت خود را بر دهان آن مار نهاد و انگشت او را گزید
چون حضرت سید از خواب بیدار شد حال چنان دید انگشت او را دهن کرده و در بر ابر
نمود حضرت و مار دوای لب او بر آن مار اخراج گردید گفت یا رسول الله مدت سه
صد سال است که من درین غار کشیده ام دیدار که دران سه ماهی در نگشت چاه
بودم طالب علی ازان صفت شما میکرد مناجات بدرگاه الهم میل کردم که محمد را
من بجای حکم شد که درین غار ساکن باش همه را بها گرفت حاضر شده انگشت
او را گزیدم تا سفارش نیم روز سیوم حضرت گذشت آمد و بطرف یثرب روان شد بعد
ازان فتح مدینه و ما حصل که آورده اند اهل او نام او را مدینه نهادند و ابوجهل همیشه لشکر
کفار جمع میکرد و در مدینه بحضرت رسول الله جنگ میکرد شکست و فتح جنگ کرده بعد
ازان هفت هزار سرداران اعیانان بحضرت رسول پیش آمد حضرت فرمود سلاطین
ملکان ایران است که اعیان را ملک میگوید چون ایشان اسلام آوردند تمام لشکر
خود را مسلمان ساختند آورده اند که در جنگ کفار زبان اعیانان پیر شده و
تیر را جمع کرده باصحاب میداد حضرت منع میکرد و در جنگ شکست و شکست چون
ابوجهل حاضر شد دران روز لشکر آسمان به نصرت الهی نازل شد و لشکر اعیانان
جمع بود آورده اند که سر از تن کافر جدا می شد و هیچ دیده نمی شد که از آن شکست
خورد ابوجهل تکبر نمیت و این بدبخت را قوت و زور هیبت پهلوان بود بحکم
او در گرفتن میتوانست مهتر اسرافیل که سر زده سلطان شده بود
چون انس بن مالک در رسید او را افتاده یافت چند شمشیر بروی زد و اثر
نکرد گفت ای انس شمشیر تو کند است مسموم ملک شمشیر من بگیر انس چون
شمشیر گرفت از نیام کشیدن نتوانست گفت قبضه اش من ده و نیام
بدست خود بکش تا کشیده شود انس دریافت که بدین مکر می کند قبضه انس
بدست خود گرفت و نیامش بدو داد چون شمشیر کشیده شد مشتی نهای رو پای
انس را شکست انس خواست ما او را بکشد گفت ... بعد ازان

بکشتن ابو جهل مرا نزدیک بکشت سر چون در پیش رسول الله بردند بلی سخت
بزن تا او بتر جهاد بگوید که دشمن من از آن حال بدین حال متغیر بشیر است چون
انس که او را بیاورد حضرت فرمود تا زکه باشد گفت از آن آن سگ
است پیغمبر گفت شکر الحمد لله که این بلا خلاص یافتیم **و منقول است**
که چون حضرت بطرف مدینه هجرت کرده بر سر بیمار بود گفت مرا
در جهاد بگیرید و از هجرت رسول الله مرا بی نصیب مسازید تا از مهاجر
باشم چون او را بیرون کشیدند وفات شد در شان او این آیت آمد

و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله

و بعد از قتل ابو جهل حضرت را دوازده نفر از اصحاب پیدا شدند با
حکم باری شد که برای فتح مکة الله بیرون شود و در مکة الله بازه کافران تبان [illegible] بودند
و بالای بام مکه بیر نشان بودند و همگی ایشان [illegible] بودند چون حضرت نزدیک
مکه در آمد در نواحی او فرود آمدند تا سر انجام کرده بر کافران ریزند پادشاه مکه سفیان
نام داشت روزی به تجسس خود در آمد یک تنها اسپ [illegible] بود بادپای که
به باد برابری میکرد چون از خانه بر آمد اسپ سرکشی کرد او را توقع کردن بود
بجانب رسول روان شد چون اصحاب دیدند سر انجام تیر و کمان کردند تا
او را بکشند حضرت منع کرد چون سفیان نزدیک رسول الله آمد در دل کرد که
بشمشیر بزنم و بکشم اما چون اسپ او دوی حضرت را دید چنان بر جای استاد که پا
را از پا نگرفت سفیان فرود آمد و بحضرت مصافحت کرد حضرت فرمود ایمان بیار
گفت من می آرم بچند شرط اول انکه سبب آمدن من چه بود قصه حال باز نمود
که اسپ سرکشی کرد درین قریب عزم شمشیر کردم اما اسپ یاری نکرد گفت
صدقنا دیگر انکه شب در خانه من چه کار میکردم گفت دیگر به زن تو و مادر تو و من
میکردید که اگر پادشاهی از دست برود این قوت خود سازیم گفت صدقنا
دیگر انکه اگر الحال ایمان آرم ننگ و عار میکنم اما شرط دیگر آنکه فردا جنگ

منکم اگر ظفر یابیم هم ایشان آرم و اگر ظفر نیابیم هم ایشان آرم اما امام که انجه
درجات کمن سایید واحد در مکه آمدند و آیه ایشان را امن ده حضرت قبول نمود و علی الصباح
ابوبکر الصدیق چهار هزار سوار از شهر در گذشت و دو هزار سوار لشکر فاروق با هزار
بودند و دو هزار سوار از ذی النورین و دو هزار سوار مرتضی علی این هشت هزار سوار
روز دیگر دشمن روان شدند و حضرت رسالت پناه با دو هزار سوار میدان آمده ایستادند
اصحاب ثلثه چون جنگ کردند و قوت کفار بسیار بود و ایشان را اندک شکست
دادند اما ابوبکر الصدیق از آن طرف یکبار دیگر تاختند کفار را شکست دادند
آوردند که ایشان را مردگان می دوانیدند و زنان کفار رجا بانها جمع شده پیش
ایستادند و نوحه و شاعری می گفتند و در آن مدح بعضی یاد می کردند که حضرت
خواهرزاده من است و یا عم زاده و یا خال زاده و چیزی لک من الا انسان است
معلوم باد که در نواحی مکه استیلای کسی در حرام است اما در آن روز حلال شده
بود از جهت ضرورت سلیمان بر بالای بام کعبه می آمد تا ایشان را در بر می آمد اذان
و ابوبکر الصدیق از وی شکست بعد از فتح مکه از آنجا جنگ حنین روان شدند در آن
هنگام دوازده هزار اصحاب بودند و حنین سه میل از مکه دور است کقول الشاعر

سل حنینا و سل بدرا و سل احدا + تصول

حقق لهم ادیـ سالو جم بعد از این در هر روز
و ماه و سال سال دین حضرت رسالت پناه استکمال می نمود
و در حج عمر حضرت خود همراه بود و دیگران را اصحاب می کردند
و در حج وداع چون حضرت رسالت پناه در عرفات برآمد مهتر جبرائیل نازل
شد و این آیه آورد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا حضرت رسالت پناه در ایشان
نعمت الهی کلام الله بود و چون کلام الله تمام شد عمر من در دنیا تمام شد مراکه
پس بعد از کلام الله کسی نگفتم لسنا بود دل کلام الله نابود سخن من باشد

اما

نابودن بحق نابودن عمر من باشد مقصود اشتر بچا مدران مکه داد که این امتان
ضعیف واین عاصیان سخیف که وزر دنیا و آخرت از اندوه وغم ایشان
بیغم نشوده ام الحال وقت رحلت من است از جمله اصحاب ملک از برینک
وجوب بیت الله عزلیو ناله برآمد بعد ازان رخ بمدینه نهاد چون در پیچ
اسامت رسید بت مجرقه او را بیداشته سه صد کس اصحاب را در آن محل ذکر
و فکر تلقین میکرد و فرمود اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم کما قال الله
تعالی اذ یبایعونک تحت الشجرة معجزهای سرور کائنات بحد یست که در حصر
نیاید بعد ازین بدان ای فرزند که افضلترین بشر بعد از انبیا و رسل ابوبکر صدیق
است رضی الله عنه چنانکه حضرت رسالت پناه صلعم باید ور دستان او که جامع
وغرب شمس نیست افضل بشر بعد انبیا مگر ابوبکر صدیق رضی الله عنه
زیرا که مرتضی به پرسیدلت ما در و پدر چنانچه قدم پر داشته بود از ان به
چهارم مرتبه ذکر سے شود بعد از ایمان او وین بنو شے مخفی بود
و بحجر و دیدن رسول ایمان نیاورده بود ابوبکر صدیق رضی الله
عنه مظهر دین بود بعد از رسول الله زیرا که بمجرد گفتن رسول که انا
رسول الله او تصدیق کرد و بسبب ایمان او اکثر ایمان آوردند
منقولست که چون جبرائیل علیه السلام بخدمت رسول الله نشسته میبود
که اکثر اصحاب نشسته می آمدند بر قرار می بودند چون ابوبکر صدیق رضی الله
عنه مے آمد جبرئیل علیه السلام قیام تام می نمود حضرت رسول از وی
پرسید که وجه قیام تو خاصه برائے ابوبکر صدیق چیست گفت در وقتیکه
حق تعالی فرمود انی جاعل فی الارض خلیفة فرشتگان گفتند اتجعل
فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء من نیز خواستم تا بگویم ابا از آن
صدیق اکبر من باز نمود که بگوے که سزای ایشان آنست که بدار حق تعالی
بپسندد و تو خواستے دید پس ازان باز او استاد من است دیگر آنکه در روز

قیامت بر پای ایستد و بگوید که یا رب امت محمد رسول الله را بس تحسین و الا رحمت
ایشان مرا اندوهگین گردان گویند خطاب حضرت عزت رسد و گویند که ای صدیق آنچه در دنیا
مال را از برای رسول در باخته بودی و الحال هر چه خود را از برای امت او می باید
بر دار چه دوستان محمد دوستان تو باشند تو نجات دادیم آورده اند که ابوبکر
صدیق در ایام جاهلیت بر عبادت الله میکرد و تحریم خمر میکرد که حق تعالی از برای
او دیده را آفریده بود تا عبادت الله او را الحاح میکرد مذکور است که حضرت رسول
علیه السلام گفت یاران رسول الله از ابوبکر صدیق پرسید که چهار چیز در ایام جاهلیت از
در وجود نیامده است و به کسی اظهار کرده است حضرت او سوال کرد گفت اگر
سائل رسول الله نبود هرگز کسی نگفتمی اول اینکه دروغ نگفته بودم زیرا که
در دروغ گفتن انگشت نامی شود دیگر آنکه سجده نکرده بودم که بر سنگ سجده
که فلان عار است سیوم خمر نخورده ام زیرا که شراب آدمی بی عقل است و این
زائل کننده عقل بود چهارم آنکه زنا نکرده بودم زیرا که نخواهند شنیدم که اگر کسی
خواهر و دختر من را کنند او را چگونه عذاب کنم پس خواهر و دختر کسی را نمی دیدم
و این چیزها در کافری حرام شود ملک من بسبب عقل از اینها باز مانده بودم
و در شرح مشارق مسطور است که پیغمبر علیه السلام فرمود هر که ابوبکر
را دوست ندارد مرا دوست ندارد لقوله تعالی قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی و هر که مرا به دوستی بگیرد بر وی لازم است که ابوبکر صدیق را دوست دارد
که حلقه من است و دوست من است اگر چه الجملة دوستان من اند اما ابوبکر دوستتر
من است چنانکه امیر المومنین عمر در وقت خلافت خود گفت مر سایر اصحاب
را که ابوبکر صدیق را خلیفه میگفتند که او خلیفه رسول بود مرا خلیفه خلیفه
گویند و یا به لقب دیگر خواهید ملقب کردند مردان عبدالله مسعود گفت هل
انت امیرنا قال نعم قال هل نحن مومنون قال نعم قال فانت امیر
المومنین فقبل قوله عمر و سایر اصحابه و احمد بعضی [illegible]

شمشیر زدن بود حضرت رسالت پناه در حق او فرمود که تیغ صدیق زبان اوست که
جمله مهاجر و انصار بعد از صدیق او ایمان آوردند و آنچه که مرتضی اول ایمان آورده
بود بعضی دانشمندان گفته اند که ایمان او مظهر دین نشد و صدیق اکبر مستکمل دین
شد در زمین و آسمان اول من امن من الرجال ابوبکر واول من امن من
الصبیان علی واول من امن من النساء خدیجة واول من امن من
المتقین زید ابن ثابت واول من امن من العبید بلال و چون ابوبکر صدیق
رضی الله عنه برحمت رب العالمین رحلت نمود امیر المومنین عمر فاروق بر خلافت
بنشست و او را دو چندان علم بود زیرا که یک حصه از حضرت حاصل کرده بود
و یک حصه از صدیق حاصل کرده بود و بعد از مراتب ابوبکر بر سایر بشر بعد انبیا
مراتب فاروق فضل دارد اگرچه امیر المومنین عثمان در ایمان سابق بود
اما در حین ایمان ایشان نماز را درون غار بگذاردند و بوقت ایمان فاروق
بتان را از بیت الله بیرون کردند و اذان را با آواز بلند خواندند و از جمله عدل
او یکی آنست ابوشحمه که فرزند او بود چگونه بحد رسانید و قصه او مشهور است
و او را از آنجا فاروق گویند که روزی دو نفر بهم دعوی کرده میرفتند
امیر المومنین از ایشان پرسید که چه حالت است یکی از آن گفت که این شخص
را در پیش حضرت بلزوم کردم و او از آن دعوی خود باز نمی ایستد فاروق
گفت چرا توقف نمی کنی گفت اگرچه حضرت گفته است اما بار دیگر شما میان
ما قضا بکنید گفت خوب به نزدیک بیا چون نزدیک شد شمشیر خان بسر زد که مرده
بر زمین افتاد و گفت هر که سخن رسول را قبول نکند قضای من این است و او را از
فاروق نامیدند که فرق کرد میان حق و باطل و قتل آنکس در شرع روا بود لقوله علیه السلام
من بدل دینه فاقتلوه هر که درین زمانه سخن قاضی و عالم را قبول نکند کافر
گردد و قتل او در شریعت روا باشد پس چگونه باشد حال کسی که قول صاحب
شرع را قبول نکند و چون بر خلافت نشست شخصی را مقرر کرده با تمامی بگوید

فرستادان شخص چون که در رسید بعد حیدر و لشکر را مانده تنها نماز آمد حضر
فاروق رسید که فلان کس با لشکر آمد و در الملک رو گفت چرا گفت من با وشما
ستمکار قبول ندارم از جهت اینکه دو کار برای خلافت سنت مصطفی کرده حی
انکه حضرت امیر دید که چون با دین او میرفتم از بوریا بیرون است که بر پهلوی او
اثر لی بوریا بود و بوریای اینک بدید چیزی برم الله احمد بودی گفت والله با بند تمام
ازان بار که من سوال آنجا آورده ام هرگز بد چیزی نشسته ام گفت دیگر انکه رسول الله
هرگز و چیزی را از قمع بکجا بخورد بود لو حراب و روغن و سنج را یکجای کرده مجبور بی
گفت قول اول محض و روغن قول ثانی گمان است زیرا که روز جمعه مرا با هم
کرده بود گفتم در تو رحمه حطه چگونه خواهم خواهد طلب مود که سعید مرغ را شکل زرد
او احدا کی و سر دو را با ما یک در ما بر دو را همراه کرده کور ارشاد و سود دیگر
را کسی روغن و حرات جمال کرده است منقولست که روزی مرتضی علی
رضی الله عنه در پیش سیده فاطمه لاف میزد که در این مجلس با دی مرا
بقوت سخن گردت لی در دل گذرانید که چرا رسول الله را استثنا کرد
حتی که این سخن حضرت رسالت پناه رسانید که مرتضی شما را استثنا کرد حضرت
توقف کرد روزی مرتضی رضی الله عنه از شهر بر آمد چون بر لب
جوی آب رسید شخصی را بغایت مهیب ایستاده دید گفت چه شخصی و چه
خواهی گفت مرتضی علی را میخواهم گفت منم مرتضی گفت از جوی
بگذر ولیکن همان کفش مرا گرفته بیا مرتضی دو انگشت در رو کرده و معدن
بر تو الشت مرتضی را غضب قهر در کار رسید فریاد بر آورد و هر دو دست بالا کرد تا
زانو در زمین رفت الا گفت تا ابها بند پای را از زمین کشید و بجانب خانه
روان شد مسجد رسید رسول الله السیادت هیبت زده در پیش او رسید گفت
یا رسول الله واقعه چنان دیدم اگر آن شخص کافر باشد در باب حق را سلطان
گردانید حضرت گفت یا علی آن شخص است که قوام دین او دست مرتضی

دانست که حضرت بود و دلگیر شده بنشست حضرت فرمود یا علی حق تعالی تمام قوت
زمین را در نعلین من نهاده بود و تو نعلین ما جنبانیدی مرتضی از آن متحیر شد
و فخر می کرد بر سایر اصحاب امیر المومنین عمر فاروق گفت قوت و زور مردان
در قبر معلوم خواهد شد چون فاروق وفات یافت گفت گرز مرا همراه نهید
بعد از دفن اصحاب برگشتند و مرتضی برای تلقین بر قبرش ایستاد دید که گور تنگ
از هر طرف پیچید تا او را بکشند و بشکند امیر چنان زور کرد که از هر طرف سر گرز
دا از هر دو جانب پهلو را به پهلو گرفت و از طرف پای را به پای گرفت ساعتی که
بود تا زمین بیاساید باز منکر و نکیر آمدند و دورتر ایستادند و گفتند من ربک
فاروق گفت من نمی شنوم نزدیک بیائید اما ایشان گرز را دیده می ترسیدند
نزدیک تر نمی شدند امیر گرز را بگرفت و بنشست تا بر ایشان زند هرچند فرشته
کسانی ده شد و ایشان بگریختند گفت شما که در تمام عمر در زمین سگ گردید خدای را می
شناسید و من بمقدار یک گز از زمین فرود نشدم خدا را فراموش کردم
مرتضی چون این را بدید آن شاه زادگان را فرمود تا او را دفن کنند و در
ایام خلافت فاروق در پیش خود کسی را ایستاده نمی ماند خواه آزاد خواه
بنده و میگفت که پیغمبر فرموده است هر که اهل دوزخ را در دنیا دیدن خواهد
پس گو به بیند شخصی را که او سردار دنیاوی باشد و شخصی دیگر از جهت
دنیا در پیش او ایستاده باشد و او نشسته باشد و چون تیر میر دیای برهنه خود
میرفت دمی آورد چون فاروق برحمت حق پیوست امیر المومنین عثمان ابن
عفان معدن حیا بر خلافت نشست و از کثرت حیا هرگز اندام خود را ندیده بود
چنانکه روزی رسول الله با اصحاب ثلثه یک چادر پوشیده نشسته بود خبر
یافت که عثمان آید در حال چادر طلب کرده بپوشید بی بی عائشه رضی الله
عنها از وی پرسید که با اصحاب ثلثه همچنان بودی و بجلیل آمدن او جامه چرا
پوشیدی فرمود که ملائکه همی نشستند و او از غایت حیا هرگز همچنانکه نشسته بود و از آن

برسیدم والضحا و چه امر امت او مرتضی آن بود که بحر دشمنان
حرز نبوت خود را از دشمنان داشت و تمام اموال خود را برخ تصدق داده
مرتضی را آورده اند که بعد امان چون مرتضی آمد امتحانا یا اعتقادا از دو
رسید که من ایمان آرم یا نه پدر گفت آری ایمان بر پیغمبری او بیاور
و دیگر معلوم باد که هر چند که ذکر ایشان محبت است مرتبه ایشان بر بالای
مرتبه یکدیگر هست هر که چنان نداند که مرتبه اعلی ایشان اعلی و اسفل ایشان
اسفل او کافر است و او را ان دو النورین گویند که مرتضی یک دختر رسول
الله آورده بود و او دو دختر رضی الله عنهما آورده اند **منقولست**
که روزی رسول الله را با سی و شش هزار اصحاب دو النورین دعوت کرد حضرت
اجابت کرد و غلامان را فرمود که قدمهای حضرت را در این راه در شمار آرید
جمله هشتاد قدم شده برابری هر قدم یک بنده را آزاد کرد و همه اصحاب با مال و
نعمت خوشنود کرد این بر مرتضی غمگین شد فاطمه زهره گفتش یا علی چرا
غمگین بوده گفت یک دانا در رسول صلعم دیگر دانا د عثمان چون او حسانات
مهمانی کرد من شرم میکنم بی بی گفت برو رسول الله را با همه اصحاب او
دعوت نمای گفت در خانه هیچ نیست گفت ترا بالوده کار نیست
چون مرتضی بطرف رسول الله روان شد بی بی سر را بر سر کرده در سجده
آمد و گفت یا الهی مرا از مرتضی و مرتضی را از رسول الله شرمنده مکن بکباب
ایشان طعام بفرست در حال خوانی فرود آمد چون مرتضی بخدمت رسول
حاضر شد گفت یا رسول در خانه هیچ ندارم ولیکن دختر شما چنان میگوید بحضرت
با تمامی اصحاب اجابت نمود آن خوان چنان کفایت کرد که از تمامی صحابه
تا مدتی جبرائیل فرود آمد که یا محمد که از جهت خاطر علی عثمان نعمت دنیا خود را
بود من طعام بهشت خود را میدهم و قدمهای تو در این راه بر هشتاد شد
چون او غلامان آزاد کرد من به برابر هر قدم هشتاد هزار عاصیان را آزاد کرده

و دیگر بدان ای فرزند که حضرت رسالت پناه را شصت و سه سال عمر بود و ده
بیست و سه سال پیغمبری کرده بود پس درین بیست و سه سال این سخن را پیغمبر و
جبرائیل بغیر آیه سماویه نگفت و اکثر آیتهای مخصوص دران وقت بودند که عمل
بدان درین زمانه نمی بود چون جبرائیل آیت می آورد حضرت رسول نزده کاتب
را می فرمود تا نزده جای بنویسند بعد از رحلت رسول الله ابوبکر صدیق و فاروق
نزده کلام الله را یکجا جمع میکردند و در روایت را دران میدیدند و چون بخلافت عثمان
آمد نزده را یکجا جمع میکرد آنچه حاصل بودند از وعد و وعید و حلال و حرام جمع کرد و
آنچه مخصوص دران زمانه بودند آنرا همه باتش سوختند و کاغذ را از پوست آهوان
بگرفت و این کلام را بران پوست بنوشت خلاصه ازین در عهد رسول الله یک
مصحف را رسول الله سوخته بود و آن چنان بود که یکی از کاتبان آن مصحفها در عهد
رسول الله عبدالرحمن بود چون آیت از رسول می شنود چیزی دران میان از خود
می در آورد چون تحقیق کردند زیادتی نوشته او حضرت خواست تا او را بکشد اما گریخته
در مسکن عثمان در آمد عثمان را بشفاعت ایستاده کرد رسول فرمود صلی الله علیه
وسلم من بدل دینه فاقتلوه عبدالرحمن گفت توبه کردم او را بخشید و مصحف
را حضرت خود بسوخت چون این خبر بفرزندان ابوبکر صدیق رسید کلانتر از ایشان
محمد نام از انجا بیامد و عثمان را از ریش گرفت گفت اگر صدیق اکبر زنده میبود تو
را از ریش نمیگرفتی محمد بیهوش شده افتاد و بعد از ان گفت که از شما سه خطا واقع
شده است از ان گرفتم گفت پس مرتضی علی را در میان آریم تا در میان ما و
شما منصفت [illegible] چون مرتضی آمد محمد گفت یکی آنکه در فلان مرحله تو مسافر
بودی و نماز را شکسته کردی جواب گفت من صاحب لشکر بودم فرمودم تا درین منزل
پانزده روز مقیم باشیم چون نماز تمام آوردم و آنچه دیگر افتاد دران شدم مرتضی قبول
کرد گفت دیگر آنکه پیغمبر فرموده بود که بجای من نشینید و شما بر منبر رسول بر آمدید
آری بدو دلیل یکی آنکه حضرت [illegible] ایستاده بود [illegible]

اگر من هم مسترسپ میکردم قرآن عربی هم آن را میکردند اران پادشاه عصر از سبب میکرد و پس از شرق تا غرب مدارس کسی بود مگر آنکه من خود دالایق آن هم بدم که مامور بوده ام و دلیل دیگر آنکه حضرت رسول فرموده است که جای من را بشیند و او را ان ترویج میکرد حصه و آن را از ایشان بیمران نمی‌دادند ایشان در سال های رسالت حرام اند مرتضی این را پیر قبول کرد گفت دیگر آنکه مصحفهای سوخته از من بد بر هیه باید گفت ساخته رسول الله را وعده لو دید که مصحف غلط را درست خود سوخته بود با آنکه اصحاب هم میدیدند که فلان آیت ناسخ و فلان منسوخ و فلان خاص در این باره و فلان عام در کلام ما اگر این مصحفها بعد از ما باشد در آن حلال واقع بود یکی گوید که من در مصحف خود ندیدم دیگری میگوید که من چنان ندیدم همه مخصوص در این باره بود چند آیه فوائد بود دیگر نیتم واحد خاص در واقع بود سوخته ادم مرتضی همه را لو جدا حسن قبول کرد و بعد از آن پنهان باشد وعده نقص کرده بر گشت واجد از حلال و حرام در کار بست بالعدد آیت باشد و با لقبه همه عدد وعید ایت کعول الامر

[illegible]	شرح این مدد تفسیر میسر ما کنیم شرح برای اعیان شش صد و شصت و شش اتمام یک هزار از این شد از کن کامل یک هزار از آن وعید کافران کافران را بسر است عذاب یک هزار از این عجب در کافران جمع کرده کرد گفتار اندر کلام تا بد این حسن گفت چند هم بر توریت از انجیل و زبور محکم از اسرار بسر یا	مثنویات الهی سمای و تعلیم ای برادر بسوار قرآن مال جمله قرآن شش هزار اندر کلام یک هزار از اندر کومن وارد یک هزار از وعده اند بر مومنان مومنان را ثمر با سرور یک هزار از قصه بعد از آن بالعدد آیت از حلال و حرام آیتی صد بهر تسبیح و دعا شصت و شش آیت شده منسوخ دو دو این جمله از سر و دشمنان اولیا

اوردہ اند که مروان حکیم نام صحیحه بود که توریت و انجیل و زبور ویلیی او امیر بازی و بحث

جانب شما هجوم کنند و از این طرف ما من فرزندان ابوبکر نیز همه یکی کنیم عثمان
بران خط مهر کرد و بکسی داد که در مسجد المثنیان برود و بمکر و مکاری کند تا آن سپاه
او را جاسوس خیال کنند و چون ترا محکم گیرند خط را بدهد که من رسول عثمان ام
شما تفحص نیستم و ابوبکر صدیق را فرزندان بسیار بودند و یاران محمد از آنجا لشکر کشیدند
چون نزدیک آمد ذو النورین را مقصد غلامان سلاحدار بودند همه مهیا بجنگ
شدند امیر منع کرد و همه را آزاد کرد و گفت مرا کشتن کاری نیست چون محمد در
رسید امیر کلام الله میخواند و سر بالا کرد محمد شمشیر کشید و برگردنش زد و امیر در آنجا
آیه بود که صبغة الله چون سرش بر زمین افتاد آن سر بریده آیت را تمام کرد و من
احسن من الله صبغة و او را سه حصه علم بود یکی از رسول و دو حصه از شیخین
رضی الله عنهما ازان جامع کلام شد و چون ذو النورین برحمت رب العالمین

بیان خلافت علی رضی الله عنه

رحلت کرد امیر المؤمنین و حیدر سلطان اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه بر خلافت بنشست و او را چهار حصه علم بود یک حصه از رسول
و سه حصه ثلثه و او را ازان حیدر نامند که چون تولد شد امهانی او را در کنار
میگرفت و نگاه میکرد در اکثر اوقات روزی دست دراز کرد تا بگیرد امیر دست
انداخت و دست او را شاخ کند امهانی گفت و ندا حیدر حیدر شیر بچه ما
گویند و بعد از انبیا و اصحاب ثلثه افضل بشر امیر المؤمنین علی مرتضی
بود رضی الله عنه **منقولست** که چون بر خلافت بنشست سلمان
فارس را با جمیع لشکر بحکومت فرستاد و بعد مدتی کسی خبر کرد که سلمان همه اشیا
لی را به بیت المال بخورد و ازان خانه عمارت کرد چون تحقیق کردند او را از
سرداری اخراج شود و گفت که خانهای کفار اندک مانده بودند که تو بیت
المال را تلف میکردی بعد ازان شخصی دیگر را فرستاد بحکومت مکه ازو
نیز کسی خبر کردش که او به دعوتها حاضر میشود که تو نگران خورد و
میخورید و نعت ان الساده مے باشد او را نیز اخراج کرد +

روزی در جامع امیر حسن مهمان فرود آمده بود بعد از نماز شام چون مردم
پراگنده شدند آن شخص آخر همه برآمد دید که در گوشه مسجد فقیری ژنده پوش نشسته
است و یکمشت آرد جو در دست دارد و میخورد خواجه این شخص که آمد نانه او را
داد او گرفته در خانه آورد چون امیر حسن او را الوان نعمت در پیش آورد واقعه
باز نمود که در مسجد جوان فقیری نشسته است که آرد جو از غربال ناکشیده بخورد
و افطار صوم میکند امیر حسن تبسم کرد که آن حلیه زنان است که این همه تعلق
ندارد و در صفای خود ترک زاده است و آن امیر المومنین علی است رضی الله
عنه و صحابه بیت المال را با حاجت بر خود حرام گردانیده بود و حکایه پیوسته
فاروق را وسیش بر وعی خراج خرب بود آن را از سر فرسند مالید باز بخاطر بیا
رسید سرش را بتراشید که مبادا ازین نفع گرفته باشم و امیر المومنین علی مرتضی
را از آن باب العلم گویند که بعد از مصطفی علیه اعلی اهل زمانه بود و هیچ یک صحابه
او فهم نمی کرد چنانکه او می گفت که حضرت رسالت پناه جمله علوم را بخود همراه برده جهة
آنکه کسی را فهم آن نبود الا حسن او فهم در استه باشد و من بر هر از مسئله از رسول شنیده ام
بکسی نخواهم گفت زیرا که کسی را فهم آن نیست ابوالحسن خرقانی از بلاد عجم سوال کرد که
منصور را از تمام مخلوق پوشیده شد که چگونه اناالحق گویند و حضرت رسالت
پناه را هر چند مس سے سد طلب کرد و در عین مرد گفت چه نعمت است که او
منصور اصغر برین نبود نابود و آنچه او اکثر را او بود که دریا را سیکدم فرو دی برد
ملک خود دریا بود چنانکه در دست دریا در دریا اعمال میرود
از آن سر رنگ شود و هم از آن خورد شود **بعد ازین** بدان که ده نفر از
اصحاب را بشارت جنت است اول ابوبکر صدیق دوم عمر فاروق سوم عثمان
النورین چهارم مرتضی پنجم طلحه ششم زبیر هفتم ابوعبیده هشتم سعد نهم سعید
دهم عبدالرحمن **و منقول است** که رسول الله آنحضرت علیه
آتش دوزخ بر او حرام گردد پس چه شک است در آنکه او را الصورت

دیده بودند و ایمان آورده بودند که ایشان مطلق بهشتی باشند اما چون بعض بهمت
شده اند سکوت کرده اند **آورده اند** که چون صدیق مسلمان شد والدین
را گفت که ای صدیق اکبر نزدیک خدای تعالی باشند مرا چگونه مادر و پدر و فرزند
روند باید مسلمان شوید مادرش از اول مسلمان شد اما پدرش از دیگر بخت در خانه
دیگر رسیده در آن خانه در آمد صدیق اکبر بحق مناجات کرد و رسول نیز دعا کرد
بعد از آن صدیق چون بدر آن خانه رسید پدرش قحافه از خانه بیرون شد و
بی تکلف کلمه گفت و مسلمان شد و فاروق را مادر و خواهر مسلمانان بودند و
مرتضی را نیز مادر مسلمان بود **و معلوم باد** که چون کسی نام پیغمبر ذکر کند
درود میتوان گفت و چون نام اصحاب ذکر کنند رضی الله عنه میتوان گفت
و چون نام اولیا ذکر کنند رحمة الله علیه میتوان گفت پس اگر شخصی بر یکی
از آل رسول یا اولیا درود فرستد منهی بود مثل شخصی گوید زین العابدین سلام
گوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و سلم علیه توهم
رفض است زیرا که درود وقتی روا بود که نام پیغمبر ذکر کرده شود و این نام پیغمبر
ذکر شد و لهذا **آورده اند** که اگر بزاز از برای رواج سودا و یا فقهای از
برای رواج فقه و رغبت خلق و یا پاینده به بلندی درود گوید مکروه است زیرا
بغیر ذکر پیغمبر درود شایان نیست و فقها آنرا گویند که خوشبوی را در آتش بسوزاند
و یا برکسی اندازد و بالجمله آنکه این اصحاب اربعه را نسبت نیز بحضرت رسالت
پناه است و یزید نیز با ایشان نسبت دارد چنانکه **ابوبکر** صدیق بن قحافه بن
عامر بن عمرو بن کعب بن مروح بن عبد مناف **و عمر** بن خطاب بن نفیل
بن عبد العزی بن روح بن عبد مناف صدیق بن قحافه و عمر بن الخطاب در
روح یکجا می شوند **و عثمان** بن عفان بن ابی العاص بن ابی امیه بن
عبد الشمس بن عبد المناف **و علی** بن ابیطالب بن مطلب بن هاشم بن عبد مناف
و یزید بن معاویه بن ابو سفیان بن حرب بن عبد الشمس عبد المناف و یزید بعثمان

در عهد الست شمس کجا می‌شود و از جمله او در آن رسول شد و مسلمان بود و یکی حمزه
که از اول آغاز مسلمان بود و عباس رضی الله عنه را آخر عمر مسلمان شد **منقولست**
که چون حمزه را کافران شهید ادرا امعادهای کرده بودند و دلش که عبد الله
کی نام منافق بود بخشید و بدندان گزید که از این دل چه طلا دیده اثم گفته اند که
حضرت جهت انگشت را بدندان می‌گزید که اگر منافق کافران را زنده جدا جدا
می‌کردم دل من قرار می‌شد مهتر جبرائیل فرود آمد که حق تعالی زنده را بهی کرده
است اگر دل تو قرار نشود مرده را بمنافقهای کن **چنانکه** بسی که عالی رتبه
افضلترین اسلام بود در دنیا حضرت پیغامبر حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها
و در بعضی جاهست بارها بی بی فاطمه زهرا بر فضل است و در زنان افضل
از آن بود که اول حضرت صدیق بود که او را صدیقه گویند ملقب بود دیگر آنکه دیگر
زنان همه بیوه بودند و دیگر عقد نکاح او مهتر جبرائیل در شب معراج بر آسمان چهارم
بسته بود **آورده اند** که حضرت می‌فرمود یا علی ذکر خفی جهان کن که هر کس
ترا منند دیوانه پندارد تا ترا حضور دست دهد **انتقال بیان شجره کبری**
بشنو ای عزیز که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم مرا صحابه را تعلیم
ذکر و فکر داده بود اما چون حضرت رحلت نمود ابوبکر صدیق که خلیفه
رسول بود با امیر المؤمنین فاروق اعظم داشت از ذکر و فکر آموخت و چون
صدیق رحلت نمود امیر المؤمنین عثمان ذکر و فکر از فاروق آموخت الحمد
آموختنی بود و چون عثمان رحلت نمود مرتضی را نیز ذکر و فکر از ذوالنورین آموخت الحمد
آموختنی بود و این سلسله از یکدیگر ایشان بود که با دست بدست رسول الله
رسید و چون همه اصحاب رفتند مرتضی علی را اجازت را حسن حسین را داد و امیر
اجازت پسر خود داد و علی اصغر ملقب بزین العابدین بود داد و او به پسر خود
امام محمد باقر رضی الله عنه داد و او به پسر امام جعفر صادق رضی الله عنه داد و دو سلسله شد
یک او را به بایزید بسطامی داد و دیگر او را به پسر خود موسی کاظم قدس سره داد و داد

برادرزاده خود داد و او به ابو علی بن موسی رضا داد و او بشیخ معروف داد قدس
سره او به سری سقطی داد قدس سره و او به جنید بغدادی قدس سره و او به ابو علی
رودباری داد قدس سره و او با بو علی کاتب داد قدس سره و او بعثمان مغربی
داد قدس سره و او به ابو القاسم کرمانی داد قدس سره و او به ابو بکر النساج داد
قدس سره و او بامام احمد غزالی داد قدس سره از دو سلسله پیدا شدند یکی از ان بخواجه
فرید الدین عراقی داده بود و دیگر با بو النجیب سهروردی داده بود قدس سره
و او بشیخ عماد الدین یاد لوسی داده قدس سره و او بشیخ نجم الدین کبری قدس
سره داد و او بسید علی بن لالا قدس سره و او بشیخ مجد الدین بغدادی قدس
سره و او بشیخ سرفانی قدس سره و او بشیخ نور الدین عبد الرحمن النسوانی قدس سره
داد و بعلاء الدولت قدس سره و او بشیخ محمود مزدقانی قدس سره و او بشیخ الاسلام والمسلمین علی
الثانی سید علی همدانی قدس سره و او بابو اسحاق ختلانی قدس سره و او بسیدان داد
است بسید احمد نوربخش قدس سره داد و او بفرزند خود یوسف نور داد قدس
سره و او به نبیره خود یعنی فرزند را فرزند حضرت شیخ علی بن قنبر علی قدس سره
و از و باین خویدم الفقراء والمساکین بنده ناچیز که نیز زینک لشکر درویشه
ننگنهاری قدس سره **روزی** در خدمت شیخ پاره میوه آوردم بمثال قرة
قند حضرت شیخ یکدانه ازان میخورد و بانگشت وسطی شکم خود را زیر میکرد گفتم شیخا این کسها
سیر نمیشود گفت اگر صد سیر بشود اما اشتهای نفس بجانب میوه بسیار نیست آن بسبب هوای نفس را بر
جای آورده باشم حضرت شیخ میفرمود که پیر بمثال خنچه بوستان می باید که اگر یک
خنچه بشکند کس فی الحال دست در دیگر آویزد یعنی کامل العلم بود که مگر مرید
او بلغزد بدلیل واضح راه او را بگیرد و اگر مرید صاحب علم باشد باید که دلیل او را نقض کند
او در حال دلیل دیگر بیارد تا هیچ وجه او را بحجت و دلیل نماند تا شخصی از آلائش
دنیاوی نرفته باشد باید که معرفت الله بیان نکند زیرا که تا غایت نخواهد رسانید و
بگمراهی خواهد افتاد حضرت مولانا جامی قدس سره نصیحت لطیف میفرمایند

نظم بحث ار کنی و دانش بره ور شوی — رهبر آباد با دانی مدرس شو
بود اسعد و مبرآرا شده — که نادان مرده و دانا ست زنده
نیابد هیچکس عمرے دو باره — بعلی رو کرامت هست چاره
چو کسب علم کردی در عمل کوش — که علم بی عمل زهریست بی نوش
که حاصل زانکه دانی کیمیا را — مسے چو زر نگردد در سارا
عمل کر نیست اخلاص عاریست — بدور سبحه کاران خام کاریست
بر کار خام کس سودی نه دارد — چو حلوا خام باشد علت آرد
مکن بس کار خام ناگشته دوسے — خیال خوش باده ناگشته جوسے
ز دانایان بود این نکته مشهور — که والس در کشتے اما هست رنجور
بود لی مرد دست اوستادے — ز دانش بخشندت یا مردم کشادے
کهی اسرار دران بار گوید — که از قول هیمر را ار گوید
درون ببره از سلسل زجارف — زمان کنیاسے از حسن معارف
معارف کرچه موی باریک باشد — که حاصل چو که دل تاریک باشد
ملک ناصوبان خام باری — که باشد کار جاهلان خام کاری
طریق بحث پیرا کاری نباشد — سخامی میوه باعث فساد
زاصل خویش آن میوه بریده — بماند تا قیامت نارسیده
مته دست بهی از سیم و از زر — بحر در دست مری سیر مرو بر
جو در دستش بهی دست ارادت — بدست آید ترا گنج سعادت

اگر این بحثرا کسی بطریق مناظره بخواند باید که با شیخ معروف کرخی شیخ الاسلام کفه باشد وما نوق را امام و مقتی را الدر حضرت را خواجه **فصل سیوم در بیان چهار علم وملایم آن** بدان ای عزیز که چهار علم بطریق اختصار بیان کرده شد اما آنچه باقی مانده گذارد استن آن لابدی است بطریق مختصر بیان کنم تا این مختصر به تطویل نه انجامد اول علم توحید و آن بر دو نوع است توحید یکی یعنی اهل تصوف توحید روح نوعست اول توحید ایمان دوم

توحید

توحید علم سیوم توحید تکلیفی چهارم توحید یقین پنجم توحید عزیزی **بدانکه** در عمده
آورده است که ایمان و توحید نزدیک بعضی یک است و آن بعضی اهل اعتزال اند
و وجه ضعیف ناگفتن ایشان از برای مشهور بودن قول ایشان است زیراکه اگر توحید
بشناخت خدای ایمان بودی پس اهل کتاب را ایمان بهتر از مسلمانان بودی
زیراکه ایشان خدا و رسول خدا را می شناسند و ایمان نمی آرند و در حق ایشان
کلام الله ناطق است یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و این قول شیخ صحیح است
که سید در رساله بدین طریق انشا کرده است بلکه ایمان گرویدن است **چنانکه**
در عمده آورده است اول چیزی که بر بنده واجب است بعد از بلوغ تمیز
از جمله فریضها شناختن خدا است و ایمان آوردن بدو تا اگر کسی ایمان نیارد
بشناخت مسلمان نشود و دوم توحید علمی قال الله تعالی انما یخشی الله من عباده
العلماء **بدان** ای فرزند عالم آن نگویند که صد هزار مسئله شرعیه یاد داشته
باشد بلکه عالم آنست که سعی بلیغ کند بجانب خیرات از جهت عده موعود و باز ماند
از معاصی از جهت وعید مذکور که کلام رسول بدان ناطق است کما قال علیه السلام
السعی الی الخیرات دلیل المعرفة والنهی عن السیئات دلیل المعرفة
و ایضا قال علیه السلام حرکة الطاعة دلیل المعرفة کحرکة الجسم دلیل
الحیات یعنی هر کسی بقدر باور و اعتقاد خود عمل میکند اگر یقین صحیح داشته باشد پس
عمل او ساعت بساعت می افزاید و اگر یقین او ناقص باشد عمل او روز بروز نقص
پذیرد قال رابعة العدویة اگر آخرت از خاک می بودی و حکم او بر بقا می بود و دنیا از
از طلای بودی و حکم او بر فنا بودی پس عاقلان را بایستی که باقی را بگرفتی و فانی را
ترک دادی که فانی دل بستگی را نشاید و من عجب میدارم این مردمان را که آخرت
از طلا و دنیا از خاک و فانی را بسبب آن ترک نمیدهند ابو وسیط نام شخصی بود
روزی غلامی را بخرید و گفت ای غلام چه خوری گفت هر چه خورانی گفت
چه پوشی گفت هر چه پوشانی گفت چه کار کنی گفت هر چه فرمائی گفت چه خواهی گفت

علامی خود نیز دل را گوید و علام العلیا رمی باشد الو وسیط فریاد برآورد کریم تعالی
را حال شناخته ام در زمین افتاد و حال را بحق تسلیم کرد **و در تفسیر**
مدینیه درمیان آیت کریمه ایاک نعبد و ایاک نستعین آورده است که مومن را
دو حال است یکی بندگی کردن و بنده شدن بزرگی کردن آنرا گویند که عبادت
الله از برای ثواب و ترس از عذاب بجای آرد و بنده شدن آنرا گویند
که راضی باشد یعنی هرچه برو آید از خوب و زشت رشتش نباشد قال علیه
الصلوة والسلام الناس کلهم اموات الا العالمون والعالمون کلهم
اموات الا العاملون والعاملون کلهم اموات الا المخلصون والمخلصون
کلهم اموات الا المقربون والمقربون فی خطر عظیم اگر مقرب یک ذره
رضاء خود دوست دارد صحبت قربت بروی مسدود شود ازین خطر مهلکه است تا **سیوم**
توحید تکلیفی قال الله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا پس از ما
اند از جهت اشاره این اجتهاد در عبادت اند ترجیح لازم شکسته و در هر سه
تکلیف نام می نهند چنانکه بعضی را اول از مرصیات نگاه دارد و بعد از آن هر خطره
که ماسوی الله خورده باشد و هر لذت دنیاوی و کل حظوظ نفسانی را تکلیف دفع
کند بلکه نفی از وجود سر تکلیف میکند تا آدم که خبر الوهیت در رسد تا تکلف
از و دور باید و در رباید و آن ساعت در نظر ظاهری طریقة العین صحیح نماید از سالک
هر اراده هر از میکند **چهارم** توحید یقینی آن سرور را گویند و آن خاصه سر است
که از حین خلقت ارواح انسان تا رحلت استلاح ایشان بعضی از ان یقین مشغول
نگشت که در ایام طفولیت بلکه در حین ولادت از رسوم بعد اعراض نمودند که رضای او راضی
بودند **منقول است** که چون محمد رسول الله تولد شد دستها تسلیم بها ده تا او را سجده
و چنانکه خلیل را از آتش بحث بکمال الیقین استعادی بود و در کبریا از اره سر بار در و دیگر احوال
انبیا را نجم توحید عزیزی و آن توحید شیطان و سایر کافران معتقد است که اگر سلطان عزو
معرفت الله میکند ذره بود در اکر حاکم که مداحق است و سبیل مبدا السعید کرامات ای کریم

واز نہایت سبک کافری از سخن خود باز میگشتند آن توحید ایشان تمیز بود
یعنی دشوار بود که اگر ایشان به تحقیق خدا را می شناختند هرگز سرکشی نمی نمودند
روزی از حضرت شیخ پرسیدم که شیطان را در حقیقت چه گناه بود
گفت لا بلکه در حقیقت گناه گار نبود زیرا که چون کاتب عزم کتابت کند بسم
الف اقتضا را این میکند که من دراز کشیده بلا کثری واقع شوم و دال اقتضای
برین میکند که من بهر دو طرف کثری داشته باشم پس اگر کاتب دال را دراز کند
نام دالیت از و میرود و در حق او ظلم کرده باشد و اگر الف را کثر کند نام الفیت
از و میرود و در حق او نیز ظلم کرده باشد و برین بدبختان آنچه عزیز رسیده است تصدیق
رسل است **ابوجهل** را گفته اند که در دوزخ بانگ واویلا کند و میگوید که
کارهای خدای همه حق بودند اما محمد رسول الله نبود نعوذ بالله منه و نمرود لعنه
الله گوید همه حق بود اما ابراهیم خلیل الله نبود **دوم** علم نماز است بدانکه آنچه
در نماز فرض است دانستن آن نیز فرض است و دانستن سنت نیز سنت
است و دانستن واجب نیز واجب است و دانستن مستحب نیز مستحب است و دانستن
مباح نیز مباح است و نادانستن مکروه نیز مکروه است و نادانستن حرام نیز حرام
باید که مکروه و حرام را بداند تا بدان نادانستگی دران نیفتد و دانستن مفسد
نیز فرض است زیرا که بسا وقت نماز جهال فاسد شود و ایشان بدان خبر نباشند
بدان ای فرزند که آنچه در بعضی نسخها گویند که هرکه احکام و
ارکان نماز نداند کافر است آن بنا بر انکار است یعنی اگر کسی منکر شود
کافر گردد و اگر کسی هرگز نماز نکند و روزه ندارد اما اقرار و تصدیق دارد مسلمان
است زیرا که عمل غیر ایمان است و ایمان غیر عمل و آنچه گفته اند هرکه احکام و ارکان
ایمان نداند کافر است راست است زیرا که حکم ایمان میان خوف و رجا بودن
است و آن مر هر کسی از مومنان راست و رکن ایمان دو است اقرار بزبان و
تصدیق بدل و این نیز در مومن موجود است الحال بشنو که لهذا احکام نماز گفته

شده است و آنچه باقی باشد در سایر کتب بعضی مأمور با اذان شرعی آنچه هم
گفته کار دلکش اذان نباشد سیرا که چند جای در اذان کفر لازم می
شود و موذن جاهل از اذان حذر دارد **منقولست** که ابو سعید خدری را
در خواب دید حضرت رسالت پناه او را از دست بگرفت و در کنار دو درج رسانید
و دید که دو درج بر در آدمیان است گفت یا رسول الله ایشان کیانند گفت
ایشان موذنان امت من اند که اذان را با دستور غلط می گفتند گفت یا رسول
الله تو ازیشان راضی شوی و شفاعت ایشان خواهی کرد فرمود گفت خدای
تعالی ازیشان راضی شود فرمود **وایضاً** گفت کسی که در مسجد اذان
غلط گفته می شود و او منع نکند ملائکه تمام اهل آن مسجد از شفاعت من محروم مید
بعون الله سبحانه و صفت اذان این است الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر
اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان
محمد رسول الله اشهد ان محمد رسول الله حی علی الصلوة حی علی
الصلوة حی علی الفلاح حی علی الفلاح الله اکبر الله اکبر لا اله
الا الله **بدانکه** در اذان چند جا کفر لازم می شود که اکثر موذنان بسبب آن کافر
و در دوزخ روند و بهشت آن کافر نرسد و اگر کسی گوید که اذان را خوب بداند
سلسله حضرت او را برسد و اگر ایشان از ثواب و عذاب غلط و تصحیح
آخری بود بر آنکه سالی تمام در طلب اصلاح او می بود که موذن صحیح
یعنی صحیح خوان را گفته اند که هر چیز از نباتات و حیوانات و جمادات که آواز او
می شنود فردای قیامت بر ایمان او گواهی دهند و دیگر آنکه در عرصات در زیر
سایه عرش باشد که یوم لا ظل الا ظله **منقولست** که روز جمعه جمله ملکوت به
بیت المعمور جمع شوند و مهتر جبرائیل علیه السلام اذان می گوید و مهتر اسرافیل
امامت میکند و سایر ملکوت اقتدا می کنند بعد از فراغ مهتر اسرافیل میگوید که
من ثواب امامت را امامان امت محمد دادم مهتر جبرائیل گوید من ثواب اذان

موذنان امت محمد را داده‌ام و مقتدیان گویند تا یابی ثواب اقتدا بمقتدیان
امت محمد صلی الله علیه وسلم بادیم و شاید که موذن مرد صالح و متشرع بوده باشد
زیرا که اذان امر معروف است و امر معروف اثر نمیکند مگر از مرد صالح و درین زمانه
فساد نشاید که کوچه بکوچه بگردد و مردمان را دعوت نماید و از برای مقتدیان تحمل
تمام بکند حتی که **آورده‌اند** که اگر امام در رکوع آید و از پس آواز نعلین کسی را
بشنود آن شخص را نمیداند که کیست مهلت بکند تا او در نماز او شریک شود
و اگر میداند فلان کس است مهلت نکند که خالی از ریا نباشد و این روایت در
تهذیب مسطور است و شاید که موذن وقت شناخته باشد حتی که اگر قبل از وقت
اذان بگوید اعاده لازم شود و شاید که موذن یکی باشد و امام دیگر اما اگر موذن
و امام یک شخص بود باید که در وقت اقامت گفتن از موضع امامت دور تر بود
و بعد از اقامت بموضع امامت آید سنت این است که در وقت صلوة و فلاح
روی را بگرداند یمینا و شمالا و انگشتان را در بره گوش خود سخت کند یعنی [illegible]
و اگر مسجد روزن داشته باشد سر از روزن بکشد و باید که بلا ترجیع بخواند اما
اگر بغیر تبدیل کلمه الحان بکند رواست لقوله علیه السلام زینوا اذانکم **منقول
است** که دختر اهل ذمه همیشه در آرزوی همین بود که اگر از مادر و پدر خلاصی یابم
مسلمان خواهم شد بلکه از ایشان فرار بکنم و مسلمان شوم روزی موذن بد آواز
اذان میگفت دختر پرسید که این چه باشد کافران گفتند که بهترین کارهای مسلمانان
همین است دختر از آن دل مانده شد و مسلمانی نرسید **و منقول است** که در اول
آغاز اسلام از برای طلب کردن مسلمانان بنماز اصحاب مختلف شدند که چگونه ایشان
خبر کرده طلب کرد بعضی گفتند که در وقت نماز علم ایستاده بکنیم باز گفتند که این کار
یهودان است نمی توان کرد بعضی گفتند که شاخ سوراخ کرده می توان و مید
باز گفتند که این رسم ملحدان است همدران شب امیر المومنین عمر با جمل نفر اصحاب
اذان در خواب دید که چنان می توان گفت قصه را به رسول الله علیه السلام

رسانید حضرت فرمود آری در شب معراج مهتر جبرائیل مرا بجهان تعلیم کرده بود
او را ان ربال او ان اندک بود چون صلوات و دعاهای در میان مردمان اشایع گشت
سالمان کو حی علی الصلوة وحی علی الفلاح را ان افزودند بعد ازان چون شایعتر
گشت ماجران الصلوة خیر من النوم را ان افزودند و احد دادان سعون کافی
شود این سه است اول انکه در آغاز الله اکبر الف را اندک شد و یا الف استفهام در اول
او بیارد دوم چون اکبر را اکبار گوید که اکبار نام شیطان است سیوم انکه اشهد را
مد کشند بعد ها یعنی اشهاد گویند و یا بحذف الف یعنی شهد گوید زیراکه صیغه ما ضی
است و اشهاد گواه گردانیدن را گویند پس معنی چنین شود که کسی گواهی
داده است و یا شما گواه باشید پس گویا که خود این قول استعادی نماید که اشهد
صیغه متکلم است و یا اشهد ها و حیتم را بحای حلقی تبدیل دهد یعنی اشحد گوید که
این از معنی می براید پس گویا که سحن لغو گفته باشد و یا اینکه دو کلمه مشو و جا که اینها
خویش را می گوید و حد ما رگرد انیدن و محالفت را گویند کما قال الله تعالی الذین
یحادون الله ورسوله ای یخالفون پس چنان گفته باشد که جو من مخالفت کنید
توحید باری تعالی را چهارم انکه لا اله الا الله را تشدید گوید زیراکه الا از برای
اثبات باشد و معنی ما قبل است و الا مشدد بمعنی الی غایت که شرت من البصرة الی
الکوفة واقع شود پس معنی چنان می شود که نیست الله باطل تا انکه الرحق نیز
نیست و این ظرح تر کفر سے باشد پنجم اینکه محامد رسول الله گوید
زیراکه نام حضرت محمد است و محمد کسی را گوید که خصائل
ستوده او بسیار باشد و حمد ستایش را گوید و محمد با لفتح
بمعنی همان است محمد بکسر میم الثانی خلاف مذهب پس این چنین
نام شریف را تغیر داده باشد بنام دیگر و دیگر اینکه محمد ستوده
شده را گوید و محامد ستایده را گوید پس معنی تغیر شود و یا اینکه
محمد را احمد گوید بهاء دو چشم زیراکه مهد بر و مرا میدان آتش را گویند و الصاحام

کهنه و کسی که در راه تیز رود و چیزی خشک را گویند پس معنی بسیار تغیر می شود
ششم اینکه حی را بد گویند یعنی حیا گویند که حیا بمعنی شرم می شود و یا بی تشدید گویند
زیرا که معنی حی زندگی است و معنی حی بی تشدید و اشتن چیزی بر پای چیزی را گویند
و در تمام اذان سه مد اند هر سه در لا اله الا الله و بعضی موذنان الا الله لا الاح
گویند نیز درین کفر است زیرا که بهار دو چشم حق تعالی را گویند و بجا علیه و سلم را
گویند **و ایضا** ناقه گریزنده را گویند و درین معنی بغایت تغیر می باید **بیان**
احوال سامع مقرر است هر که در حین اذان سخن کند در عرصه عرصات حین خواند
کتابت درمانده شود و هر که در حین اقامت سخن کند در وقت نزع زبان او بسته می
شود که کلمه گفتن از و صادر نشود بعضی گفته اند که این مراد از موذن است نه سامع
و اگر کسی استبعاد نماید که در حین اذان کسی چگونه تکلم خواهد کرد این فقیر بچشم
خود دیده است که افغانی اذان می گفت ناگاه زونده از اهل آن ذمه بر وی
بگذشت و درمیان اذان برگشت و احوالش پرسید که بکجا میروی
و بعد از آن مابقیه اذان تمام کرد **و در ترغیب الصلوة مذکور**
است که اگر سامع رونده باشد بایستد و اگر ایستاده باشد باید که بنشیند
و اگر نشسته باشد باید که ایستاده شود اما هم چنین از حالی بحالی بگردد و تمام گناه
او عفو می شود پس چنان شستی که دران روز از مادر تولد شده است و در
حین اذان و اقامت باید که سامع هر کلمه را بموذن موافقت کرده باشد
و بعد از تمام حاجت خواهد و دعا کند بیشک بر آید و در چند جا دعا
بی شک مستجاب می شود اول حین افطار صوم و دیگر بوقت سحر و سیوم
بوقت باریدن باران چهارم بوقت اضطرار و درماندگی که دلش رنجه شود
از هر معرکه باشد و این لغات مذکورین از صراح استخراج نموده شد و ایضا چون
موذن بگوید الله اکبر سامع گوید مرحبا مرحبا بالقائلین عدلا و بالصلوة

اهلا کبرت کبیرا و اعظمت عظیما سبحان الله بکرة و اصیلا

وچون اشهد ان لا اله الا الله بگوید سامع گوید رضینا بالله تعالی ربا وبالاسلام دینا
وبمحمد نبیا وبالقرآن اماما وبالکعبة قبلة وبالصلوة فریضة وبالمؤمنین اخوانا
وبالصدیق والفاروق وذی النورین والمرتضی ائمة رضوان الله تعالی علیهم
اجمعین و در اشهد ان لا اله الا الله باید که ابهام را بر عضو گوید یعنی آنرا اول مثل
بگیرد ملک الصدا با اشهد لا رد وچون اشهد ان محمدا رسول الله گوید سامع
هر دو انگشت ابهام را بر هر دو چشم نهد یعنی ناخن ایشان دیده بردارد و در
ناخن نظر کند حق تعالی چهار هزار گناه کبیره او را عفو کند و در قرآن خوانی
مسطور است که این انگشت نهادن سنت است ترک نمی توان کرد و هر که بجای
آرد در عرصه عرصات حضرت رسالت پناه او را چنان طلب کند که کسی گم شده
خود را طلبد و بگوید قرة عینی بک سیدی و مولای و با این گوید که صدق رسول
الله و بعضی گفته اند که سنت بابا آدم است که روزی آرزو کرد که اگر جمال
محمد آخر الزمان ببیند می فرمان حضرت عزت شد که بر هر دو ناخن خود نظر
کن چون نظر نمود جمال جهان آرای حضرت در ان دید ناخن را بر چشم
نهاد و گفت صدق رسول الله قرة عینی بک سیدی و مولای وچون حی
علی الصلوة گوید سامع گوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
و اگر حی را بی گوید نهار و حسنه بر جوف کفر است زیرا که حی متقرر شده و معنی حی حوالی
استتر بسوی الف را گوید وچون حی علی الفلاح گوید سامع گوید ما شاء الله کان
وما لم یشاء لم یکن وچون الصلوة خیر من النوم گوید سامع گوید صدقت وبررت الله
ما عن نوم الغافلین لا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر سامع این دعا
باید که بهر کلمه موافقت کرده باشد کافی است وچون اذان تمام کند باید که مؤذن و سامع هر دو
بخوانند حقا یقینا هذا تلقاه مخلصا لا اله الا الله الواحد القهار رب السموات والارض
وما بینهما العزیز الغفار ورب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة وآت محمد
ن الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة وابعثه مقام المحمود الذی وعدته انک

شفاعته یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد و در شرح مشارق مسطور
است که بعدازان همه را منصوب خوانند و چون موذن قد قامت الصلوة گوید
سامع گوید اقامها الله مادامت السموات والارض اللهم انی اعوذ بک
من الشیطان الذی یوسوس فی الصلوة **سیوم علم روزه** وآن نیز بطریق
اختصار بیان کرده شد و اگر بیشتر ازان خواهد در کتب فقه ببیند اما آنچه در کفارات
گفته اند که کفارة الصوم ککفارة الظهار بعضی عوام الناس تشبیه تام می
کنند یعنی چنانکه در ظهار کسی بزن وطی نمیکند در کفارت صوم نیز نکند این محض
غلط است زیرا که در کفارت ظهار نیز وطی منع نیست مگر ازان زن که ازو ظهار
کرده باشد مگر اگر کسی را دو زن باشند ازان که ظهار کرده است وطی نکند و بدان زن
دیگر حلال است واین تشبیه برای آنست که کفارات بسیار اند چنانچه کفارة قتل
یمین و ظهار و صوم پس کفارت کننده یمین مخیر است میان آنکه بنده آزاد
کند یا ده درویش را طعام خوراند و یا جامه پوشاند که اکثر بدن ایشان پوشیده
شود و طعام میانگی خوراند که جغرات و برنج باشد و اگر قوت این اشیاء ملکه
ندا شته باشد باید که سه روزه بدارد و چون اضافت کفارة صوم بکفارت ظهار
کرد ازان است که در کفارة قتل بنده مومن می باید که آزاد کند و در ظهار خواه مومن
خواه کافر خواه اندک معیوب باشد روا ست پس کفارت صوم در حق کفارت چون کفارت ظهار
است **علم چهارم** علم حیض و نفاس است وازان نیز شمه گفته شده است اگر اکثر ازان خواهد
در کتب فقه نظر کند ولیکن از صاحبدلان مرد و جوب این علم کفار خویش منع کرده یقول الشاعر
مثنوی ای دل دلیل النفس غم دنیت همیشه بود انتش گر بدانی کم و زیاده نفاس اگر نی
جهل بشناس و نشناس تا بدانی علم اشنا نشوی + ای پسر به که که خدا نشوی از جاهلی نادان
و دین ره منه که در نا +و این علم بغایت صعب ترین علوم است پس شخصی را لازم
است که بقدری ازین بداند بعد ازین میدان ای فرزند که سه چهار مذهب

بیان کفارات

بیان حیض و نفاس

مر حق اند و لیکن ایشان فرض نشده اختلاف در میان ایشان اختلاف رحمت
است نه اختلاف عذاب که الاختلاف رحمة گفته اند و حنفی مذهب را نشاید که
گوید مرا شافعی چه کار است زیرا که در هنگام ضرورت از مذهبی به مذهبی انتقال
کرده می شود چنانکه هیچ زر نقد زیاده به مذهب امام حنیفه روا نیست لیکن عالمان
حاجی را شتی را مذهب مالک میرود که در مذهب او زکوة شرط نیست و چون [illegible]
حاضر شد باز به مذهب ابوحنیفه می گردد ایضا چون کسی مطلقه ثلثه را حیله نکند
باید که اول از احکام و ارکان ایمان پرسد اگر بداند عالم باشد باید که احکام و
ارکان نماز پرسد تا به تحلیل نکاح جدید کند و اگر نماز را تمیز داند باید که او را
در مذهب امام احمد در آرد که در مذهب او حق تعالی را ذات و صفات او تشابه
مر صفت اگر او را ایمی داند نکاح جدید کند و اگر او را تمیز نباشد این هنگام تحلیل
باید کرد **ایضا** چون کسی جنس به غیر جنس از جمله ربو شده اگر چه [illegible]
روا است اگر چه زیاده بگیرد ولیکن روا نیست اگر توده گندم در دون جامه و
توده جو بیرون جامه باشد ربو است و اگر جنس مع الجنس [illegible] شده چون
بدانند باشد روا است و درین زیاده گرفتن روا نیست اگر سیم سوخته
باشد چنانچه اگر کسی مثقال را مثقال می فروشد اگر چه در یک مثقال از [illegible] باشد
و یا در یک اندک غش باشد باید که برابر بگیرد در زیاده روا نیست پس اگر
این [illegible] بقول ابوحنیفه مطلق روا نیست اما متاخران فتوی داده
اند بر جواز [illegible] و این مسئله را از مذهب امام مالک پسندیده اند **وایضا**
چنانکه گوشت اسپ بقول ابی حنیفه رضی الله عنه روا نیست اما بقول
شافعی علیه الرحمه روا است و اصحاب حنیفه بنا بر ضرورت فتوی بر حلال بودن
آن داده اند **و در شامل بیهقی آورده است** که ابوحنیفه رضی الله
عنه قبل از موت خود [illegible] روز از قول خود برگشت و گوشت اسپ را حلال گفت
و همچنین از مذهب به مذهب انتقال کرده می شود بدان ای فرزند که او [illegible]

چهار مذهب چون دوستی چهار یار از دست مده زیرا که شجره شریف شریعت
به باغبانان ایشان کمال یافت کقول الشاعر ـ ای سرد سرفرازی دین حقیقت
ریست بنده جاریم از ره تحقیق هر یک باغبان ✤ ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه باسم
نعمان بود کقول الشاعر ـ اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره هو المسک کلما تکررت یتضوع
و نام پدرش ثابت بود و در شرح مختصر امام محمد کوهستانی آورده است که پیغمبر ﷺ فرموده است
که از بعد من شخصی پیدا شود که نام او نعمان بن ثابت باشد اگر من پیغمبری مبعوث
شده نمی بودم او پیغمبر می گردید پس اگر شخصی گوید که کدام دلیل بر آن بوده فی باشد گفته شود
که اگر این آیه را در شان او آورده شود هیچ عجب نیست قال الله تعالی کمثل شجرة
طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء زیرا که اصل او ثابت است که در زمین است
و فرع او به آسمان است که او الصبورت همراه به آسمان برند و ثابت بن زوطی بن مرزبان
و چون عمر مرتضی به آخر رسید ثابت نعمان را در کنار گرفت در پیش او برد مرتضی رضی
او دعا کرد و او علم را از هفت کس اصحاب گرفته است یکی از انس بن مالک و عبدالله بن
حسن زیرک و عبدالله بن جزء زبیدی و عبدالله بن ابی اوفی و عبدالله بن ابی اوف
ثالث الاقصع و جابر بن عبدالله رضی الله عنهم اجمعین و از بعضی زنان صحابه نیز گرفته
است چون عائشه بنت عجرد و ابی حنیفه رضی الله عنه علم را از بیشتر اصحاب
گرفته است اما او را نسبت در فقه بسوی حماد می کنند و او از شاگردان ابراهیم
بن یزید بود و او شاگرد علقمه بود و او از اسود و از شریح قاضی گرفته بود و
ایشان هر دو از فاروق گرفته بودند علم را و فاروق از رسول ﷺ قیل مات ابو حنیفة
وهو ابن سبعین سنة بتاریخ سنة خمسین ومائة مناقب ابوحنیفه کوفی روایت کرده شده
است که امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه چون حج وداع کرد در کعبه آمد و دو رکعت
نماز گذارد در میان دو ستون در رکعت اول بر پای راست ایستاده تا نصف قرآن
بخواند و رکوع و سجود کرد و در رکعت ثانی بر پای چپ ایستاد تا قرآن ختم
کرد چون سلام داد بگریست و مناجات کرد و گفت اے

ما عبدناک حق عبادتک ولکن عرفناک حق معرفتک فهب نقصان عملنا
معرفتی فهمها انقص من حساب البیت یا ابا حنیفة قد عرفت واخلصت
المعرفة وخدمت واخلصت الخدمة فقد غفرت لک ولمن تبعک وکان
علی مذهبک الی قیام الساعة معنا بالفارسیة یعنی ای الله ذوالجلال وای
بادشاه باکمال وای موجود ولایزال سزاوار پرستیدن بنده ضعیف این حجوحیه را
ای ذات لطیف اللطیف چنانکه حقیقت و سزاواری پرستیدن تو است ولیکن
شناختم ترا چنانکه حق شناختن تو است پس ببخشای نقصان خدمت را بکمال
معرفت بندای اتقی آورده داد گوینده خانه که ای ابو حنیفه ایها التقی خدمت
کردی آمرزیدم ترا تا روز قیامت **والیضا** مسطور است که روزی بهتر عالم صلی الله
علیه وسلم در مسجد نشسته بود اعرابی درآمد و کاسه خرما پیش نهاد و گفت از راه دور
آورده ام چون رسول الله همه خرما بخورد و عبدالله بن مسعود رضی الله عنه برپای
جوی هست و گفت یا رسول الله دوش خوابی دیده ام عجیب تعبیر فرمای گفت چنان
دیدم که ستاره از آسمان بر زمین فرود آمد و از نور آن ستاره تمام عالم منور شد
رسول صلی الله علیه وسلم متفکر شد مقر جبرئیل بفرمان رب الجلیل در رسید و گفت
ای رسول اولین و آخرین و ای سرور دنیا و دین تعبیر خواب ابن مسعود آنست که بعد
از رحلت تو بعد از صحابه تا صد سال و هشتاد و مردی بیرون آید از کوفه کنیت او ابو
حنیفه همه دنیا را بنور علم او منور کند و سنتهای ترا اکمال رساند رسول علیه السلام خوشدل
شد و انس بن مالک رضی الله عنه پیش خود خواند و قدری از آب دهن خود در کام او دمع
بست و او را گفت که ترا عمر دراز خواهد بود و تو ابو حنیفه را خواهی دید سلام من
بدو رسانی و بگو که عطا از تحفه محمد ترا مبارک باد و هم خرما که در دست داشت در جیب
کرد و بعبدالله مسعود داد و گفت دست بدست تو این خرما یکسان دو تا تا بدو
رساند چون رسول علیه الصلوة والسلام بدار الاخرة خرامید عبدالله مسعود در ...
را نگاه داشت تا آخر عمر خود انگاه ... گرد خود علقمه داد و ... تا آن گفت

وچون علقمه را وفات نزدیک آمد تبشاگرد خود ابراهیم نخعی را او فقه آن بگفت وچون
ابراهیم را وفات نزدیک آمد تبشاگرد خود حماد را داد و فقه آن بگفت و درین وقت
ابوحنیفه هفت ساله بود و شاگردی حماد میکرد و هشتاد سال عمر او بود و آنچه او میدانست
ابوحنیفه رضی الله عنه در یکسال از وی بیاموخت وحماد هر روز آن حرز انجم را از
صندوق بیرون کردی و بر دست نهادی و گفتی بحرمت عطارد مینده این حرز را که
او را من بنمای بروز نمی ابوحنیفه رضی الله عنه نزدیک او آمد و گفت آن امانت
را بمن ده وکسی آن را نمی توانست خورد حماد بوی داد در حال بخورد و حماد سر او را در کنار
گرفت و گفت من میدانم که هم حرز را رسول الله امانت تو خواهد بود و در تو میدیدیم
ترا بسیار کبار بقصه خواب عبد الله مسعود باوی بگفت وچون حماد وفات یافت
پدر ابوحنیفه رضی الله عنه که ثابت بوده است قصد حج کرد و ابوحنیفه را با خود ببرد
در مکه خیمه دیدند زده و گرد آن خیمه آدمی انبوه در آمده ابوحنیفه گفت بدان جای
رفتم پیری دیدم سالخورده و نورانی گفتم این کیست گفتند انس بن مالک است در آمدم
و بروی سلام کردم چون آواز من شنید گفت این آواز آشنا می آید و مرا گفت از کجایی
آی گفتم از کوفه گفت کنیت تو چیست گفتم ابوحنیفه انس بن مالک گفت رضی الله
عنه ابروان مرا بگیرید و بالا کنید تا من او را ببینم که صاحب مذهب بزرگ است
آنگاه مرا گفت نزدیک من آی تا آبی که دارم تسلیم تو کنم چون نزدیک
او رفتم قدری آب دهن در دهن من کرد و گفت این آب دهن مصطفی
است صلی الله علیه وسلم چون آن آب دهن خوردم حلاوت عظیم یافتم انس
بن مالک گفت اکنون چون آب دهن مصطفی علیه الصلوة والسلام خوردی
خود را چگونه می بینی نشان آن با من بگوی ابوحنیفه رحمة الله
علیه بر پای خواست و زبان بر گشاد و گفت ای انس این ساعت
خود را چنان می بینم که اگر انواع حکمت و انواع علوم در هر یک با دانایان
روی زمین جمع شوند و هر یک از من هزار مسئله با امتحان بپرسند بتوفیق خدای

ان همه را خواهای باصوات بانگویم و از هیچ کس نمی ترسم و امید می کنم و از همه
زیاده ام و مذهب همه آفاق رسد ۵ دیگر در مناقب او خوانده ام که جمعی از
جهودان بعد او آمدند و از وی سوالات کردند و از جمله سوالات یکی این بود که در
عالم شهری هست و آن شهر شصت محله دارد و سی محله از وی روشن است
و سی محله تاریک و دران سی محله تاریک که هزار هزار شهر است آن شهر کدام است
و آن محله کدام **جواب** فرمود که آن شهر ماه رمضان است که سی محله روز
او روشن است و سی محله شب او تاریک و آن یک محله تاریک که هزار هزار شهر
است شب قدر است کلیلة القدر خیر من الف شهر چون این بیان کرد
بسیار جهودان مسلمان شدند **دیگر در فوائد ظهریه** آورده است که یک
شخصی مسجد درآمد و سوال کرد که چه میگویند در حق مردی که میگوید که
از بهشت امید نمی دارم و از آتش دوزخ نمی ترسم و مرده و خون میخورم
و نادیده را گواهی میدهم و از خدا نمی ترسم و زن را نکاح نمی کنم و صحبت
کردن با وی حلال می دارم و نماز با رکوع و سجود نمی گذارم و فتنه را دوست
میدارم و حق را دشمن میدارم و از رحمت خدای گریزم و جهود و ترسا را
راست گوی میدارم و از جنابت غسل نمی کنم امام اعظم رحمة الله علیه فرمود
ای یاران در مسئله امتحان چه می گوئید گفتند که این شخص کافر باشد امام اعظم
گفت ای یاران این شخص مسلمان باشد و تبسم کرد و گفت آنچه گفته است
راست است از بهشت امید ندارم و از آتش دوزخ نمی ترسم از خدای امید
می دارد و از وی می ترسد آنچه مرده و خون میخورد گوشت ماهی و سپرز
و جگر می خورد و آنچه گفته است نادیده را گواهی میدهم یعنی کلمه شهادت
می گوید که خدا از اصل جلاله و رسول خدا را ندیده است و آنچه گفته که از خدا
نمی ترسم یعنی ظلم نمیکنم و آنچه میگوید که زن را نکاح نمی کنم و صحبت با وی
حلال میدارم یعنی کنیزک داشته باشد و آنچه گفته است که فتنه را دوست

میدارم یعنی فرزند و مال را دوست میدارم و آنچه گفته است که حق را ممتنع
میدارم یعنی آن را ممتنع گفته است و آنچه گفته است که از رحمت خدا تعالی میگریزم
یعنی از باران گفته است و آنچه گفته است که جهود و ترسا را راست گوی میدارم
یعنی در این قول وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری لیست
الیهود علی شیء و آنچه گفته است از جنابت غسل نمی کنم یعنی تیمم میکند وقتیکه آب
نباشد. و دیگر از مقالات او رحمه الله علیه آنست که روزی جهودی با او همراه شد
جهود را گفت چرا بدین محمد در نیائی گفت یا امام مسلمان می گردم اگر
دین محمد حق است دعا کن تا خوانی از آسمان فرود آید و بخورد و از آن طعام
سیر شوم آنگاه بدین محمد در آیم برین جمله عهد کردند ابو حنیفه رحمه الله علیه
دو رکعت نماز گذارد و روی بر زمین نهاد و گفت یا رب مرا در پیش این بیگانه
خجل مگردان خوانی فرود آمد جهود گفت سر بر آر که کارت بر آمد و طعام سیر خورد
امام گفت بعهد خود وفا کن و ایمان بیار گفت ای امام صبر کن تا من دعا کنم
اگر مثل تو بتوانم که خوان فرود آوردم مسلمان شوم و اگر نه نشوم و جهود دانا
بود بهر دو قدم خود بر قدمگاه امام اعظم ببرد و دست خود بجای دستهای او نهاد
و گفت یا رب بحق این امام که اینجا خوانی فرست آراسته در حال خوانی دیگر
فرود آمد ابو حنیفه رحمه الله علیه متحیر شد جهود گفت ای امام از تو دو کرامت دیدم
یکی آنکه تو نمودی دیگر آنکه من نمودم هم ترا شفیع آوردم تا کارم بر آید و در حال
مسلمان شد. و دیگر از مقامات او این است که چهل سال شب نخفت و بوضو
نماز خفتن نماز بامداد گذارد و سه صد و هشتاد هزار مسئله را جواب فرموده است
در مسلمانی و چهار هزار مسئله را جواب در توقف داشته است اول مسئله دهر
است دوم خنثی مشکل سیم مسئله محل اطفال کافران است
که در بهشت باشند یا در دوزخ زیرا که عمل صالحه ندارند که گویم به بهشت روند
و عمل بدی ندارند که گویم بدوزخ روند پس توقف کردن بهتر باشد چهارم

وقت ختنه کردن نزد آنکه اگر گوئیم بخورد کی ختنه کند نارسیده را سیپی برد
رسانیدن باشم و اگر گوئیم به بزرگی ختنه کند عورت او را دیدن روا نیست
که ناظر و منظور هر دو در لعنت ایزدی باشند و بعضی علما گفته اند که ختنه در خورد
ما نکرد اما موی لب را زدن در مسلمانی ثواب زیاده از ختنه کردن است
و علامت مسلمانی است و دیگر از اصل و ترکی امام اعظم آنست که چهار برابر
شاگردان را مدرجه فتوی رسانید **ایضاً** روزی از محتاجان آن زمانه
مالکی از اصحاب امام مباحثه کرد که امام مهر داشته باشد اصحاب گفت نه آشته
باشد آن بدبخت گفت پس من با محتاجان روم رفت نزدیک دروازه امام
و در کوفتن گرفت که امام را بیا تا بیرون آمد چون بیرون شد گفت ترا نه
طلبیده ام باز درون رفت یکدا تا شکرب بیرون شد بعد ازان گفت که
من طلبیده ام مرا مسئله پرسیدنی دارم گفت اینکه مرد پلید آدم چگونه است
اما مومن چون پرسیدم باشد ترش بود و چون بیرون آید هیچ گردد گفت یا امام تو
ازان چشیده بودی باشد شهد القول السدید امام گفت لا لال در روایت دیده
ام بعد ازان گفت یا امام من شنیده ام که تو مادری داری فرمود آری گفت
بغایتی صاحب حسن است که روی او چنان زیبای دارد و پای او چنان و دست
او چنان و موی او چنان و دندان و لب و دهن او چنان زیبای دارد
حتی که آن بدبخت اندام نهانی را بر یاد کرد که چنان است امام فرمود بر حیف ست
آفریده خداست گفت غرض اینکه من میخواهم تا به نکاح خود آرم امام فرمود
حاکم نفس آن باش تا او را پرسیم چون امام برگشت سر آن بدبخت از تن جدا
شد و بر زمین افتاد و همه عالم متحیر شدند گفتند یا امام این چه بود فرمود تیغ صبر
من گردن او را زد **ایضاً** آورده اند که در قریب او جهودی متوطن بود
هر روز صبح جامه خود را می رفت و آن روفته را در صحن امام می انداخت امام
از انجا می گرفت و بیرون می کرد روزی امام محمد پادشاه زاده بود و در مدرسه

بود که آن جهودان نرفته را باز در صحن امام انداخت امام محمد علیه الرحمه سقطش
گفت و قهر و غضب تمام نمود خواست تا او را تعزیر کند اما چون امام ابوحنیفه
رضی الله عنه ازان خبر یافت گفت ای فرزند مدت هفتاد سال است که او همچنان
می کند و ما تحمل می کنیم زیرا که حق همسایه همچنان است و شما در یک روز دل او را
رنجه نمودید چون جهود را ازان احوال خبر شد در حال مسلمانی را قبول کرد و
ایضا آورده اند که قریب او دختری بود مستوره که بغیر از شب در روز
بیرون نمی شد اما در هر شب که بیرون می شد بر بام امام ستون ایستاده می دید
و نمی دانست که آدمی باشد بعد از وفات امام چون بیرون شد آن ستون را
ندید از پدر خود سوال کرد که در ایام امام ستونی می بود اما درین شب نیست چه
شده باشد پدرش گفت ای جان پدر آن ستون دین بود افتاد یعنی امام
اعظم بود که هر شب نماز می گذارد **دیگر** از مناقب او اینکه در ماه رمضان
شصت و یک کرت قران می خواند یک کرت در روز می خواند و یکبار در شب
می خواند و یک کرت در تراویح ختم می کرد **و دیگر اینکه** هرگز باسمان و
آفتاب نیز نظر نمیکرد و می گفت که تاسف ازان عمر گذشته که با آفتاب آسمان نیز
نگریستم و در روایت ندیده بودم که حضرت رسالت پناه هرگز با آفتاب و آسمان
می نگریست زیرا که هر دو مونث معنوی اند و یک آنکه آسمان قرین است
تربیت کواکب **و دیگر آنکه** از مناقب او این است **در خبر است** که حضرت
رسالت پناه فرموده است هر که سراویل خود را نامحرم نگشاده باشد اگر عورت
بدرد زه گرفتار شود همان شخصی از روزن خانه در نظر دارد و فی الحال خلاص
شود پس امام را خدای تعالی چنان پاک آفریده که نظرش تا محرم می افتاد
چون عورت را درد زه می شد او را از روزن خانه میدید خلاصی می یافت و
دیگر آورده اند که روزی در راه می گذشت طفل در آن راه می رفت با او همراه شد
امام گفت ای طفل پای محکم بنه و واقف باش که راه خلیست تا نه افتی

طفل گفت ای امام اگر من مقیم بازیر حیرم تو واقف باشی که اگر من پیش پا
مرد مال بر تو افتند و بر خواهی شد همه عزم هلاک تو بود امام دانست که طفل
دانا است زیرا که امیر مرده است دل عالم صلاح عالم یعنی بعد دل عالم گرا
راسخ است تا تمام عالم گمراه شود پس امام در گریه شد و چون امام رد به اصحاب
خود پس آمد کیفیت احوال پرسیدند باز نمود امام گفت بر شما باد که هر یکی بعد
علم و دانش خود علم بیان کنید و فتوی دهید که راه شرع راه صحیح است
و دور و دراز است بعد از آن احلاف پیدا شدند و پنجم **مذهب امام**
شافعی رحمه الله علیه فهو ابو عبد الله محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان
بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن عبد المطلب بن عبد
مناف وولد بغزه سنة خمسین ومائة وعاش اربعة وخمسین ووفاته
فی الجمعة ودفن بمصر رحمه الله علیه وانه قد اخذ العلم من مالک
بن انس ومحمد بن الحسن وبشر بن عباس واصحابه ینتمون الی مسلم بن خالد
بن مسلم الزنجی عن حلف بن ایوب قال الله تعالی جعل العلم بعد نبیه فی
اصحابه ثم بعدهم فی التابعین ثم بعدهم فی ابی حنیفه واصحابه من شاء فلیرض
ومن شاء فلیسخط **منقول است** که حضرت امام شافعی جوان و اکثر بود که در هیچ احوال
سر از حمایت دار نمیکرد و در حمام سلفت او را است میکرد گفت یا امام سر را باز
با الهای پوشیده شود گفت لب بر بنده که ذکر خدای فراموش کرده **آورده اند**
که مدت سه سال در شکم مادر بود در حالت ولادت مادرش قریب شد زیرا که طفل
سه ساله و در انس بزرگ دیده بود اما در آن زمان امام اعظم از العابدان التقار
شود جنازه او را از روی خانه مادرش نمایند در حالت خلاص از آن شافعی
نامند که بشیرا عن ابوحنیفه تولد شد **مناقب** دیگر امام شافعی آورده اند که
امام احمد حنبل را سه لک احادیث حفظ بود اما در اکثر اوقات در پیش امام
شافعی میرفت و مسئله سوال میکرد و امام احمد پیر بود و امام شافعی بهر طفل

بود اصحاب امام احمد تنگ و ناراض شدند و گفتند یا امام شما را شاگرد که احادیث را
یاد است در پیش این کودک برای چه میروید گفت شما نشناختید اصحاب ابیحه می امام یوسف
مسائل همه امام او مغز آن مسئله میداند و دیگر آورده است که روایت امام شافعی را
چرا در جاها مستعمل بر روایت امام اعظم میآرند و روایت امام احمد را گاه گاه می
گفته اند که مادر امام شافعی بغایت صاحب جمال بود و در ایام جوانی بیوه شده
خواست تا امام یوسف را شوهر کند چون امام را از کار خیر عار نبود در روزی امام شافعی
خود با امام یوسف گفت که مادرم چنان اختیار دارد امام یوسف گفت اگر او را امید
بهتری بود از زر و زن خانه بدو نمود امام یوسف قبول کرد چون تزویج کرده بدو سپرد
دران شب امام شافعی دعا کرد که یا رب این شب را کلان کن آورده اند که آن
شب دوازده سال شد اما بر سایر مردمان یک شب بود امام در کتب خانه امام
اعظم رحمه الله آمد و کتب امام اعظم در پیش امام یوسف بود و کتب را مطالعه کرد در
هر روایت که مخالفت می دانست مخالفت انداخت ازان مشهور عالم گشت

دیگر آنکه بعد از امام ابو حنیفه بود و در اطراف عالم می گشت مردم را بمذهب
خود می آورد **سیوم مذهب امام مالک** رحمه الله علیه و او بن انس بود
و انس بن مالک بود دیگر آنکه انس در ایام طفلی مدت هشت سال در عیال رسول
بود و ازان مفتی اصحاب گشته است انس گفت روزی در زیر درخت خرما افتاده
یافتم ازان میخوردم که رسول الله رسید گفتم یا رسول الله ازان خرما بخورم
آنحضرت تبسم کرد و دست مبارک را بر شکم من نهاد و گفت اشبع بطنک یعنی
سیر کن شکم خود را که بدین ماخوذ نشوی از درخت میفشان که ازان نیفکنی
و بخوری و ایضا گفت روزی رسول الله سوار می آمد بی بی فاطمه چنانکه
عادت طفلان است برد و استقبال نمودیم حضرت حسن را بر پشت سوار کرد و بی بی
فاطمه را در پیش خود بگرفت **چهارم مذهب امام احمد بن حنبل** آورده
است که امام مردی گوشه نشین بود که بغیر از ضرورت مطلقا بیرون نمی شد

در بیان مذهب امام مالک

در بیان امام احمد حنبل

بدان این فرقه که هر چهار مذهب را بر حق دانند و حقیقت ایشان سکتابی
حتی که اگر شخصی از یک مذهب منکر شود کافر گردد و اینچه گفته اند که شرع را چهار رکن
است یعنی چهار مذهب اند هر که ازین خارج است خوارج است پس تا آن که
ایمان بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه ایمان مجمل سه است که گوید قبول کردم
دین مسلمانی را و اینچه دروی است و بیزارم از کفر و کافری و اینچه در وی
است و گفته اند الایمان اقرار باللسان و تصدیق بالقلب و الاعتقاد بالجنان
جنان میانه دل را میگویند زیرا که او هر کار جای خود تصریح باید و اینچه گفته اند
که اصل تصدیق است و آن تصدیق محض جنان است چنانکه اگر بر زبان و دل
سخن ناشایسته نگذرد تا جنان او بر جای باشد کافر نگردد و قلب گردنده را گویند
یعنی در اکثر اوقات بر دل اندیشه ناموافق می آید اما باوری جنان را بر لیکن را
دخل نمیدهد اما کافران را ایمان اصل که جنان است نیست اگر بر دل ایشان اندیشه
مسلمانی آید چون اصل نیست غلط می شود و ایمان بقول شافعی اقرار باللسان و تصدیق
بالقلب و اعتقاد بالجنان و عمل بالارکان است که بقول او کار جارحه لازم
نیست می دارند اما عالمان متأخران او و اصحاب او فتوی بر خوارج جاره
کرده اند تا سنت و جماعت خلاف نشود و الله اعلم **فصل چهارم** در
ذکر قال الله تعالی فاذکروا الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم الرحمن این آیه
در شأن نماز است در حین حرب الکلام اسد اصل است هر طرف که عالمان را هیچ
نگشتند یعنی او میرود و نگر و فتنه که یعنی او محض غلط کند پس این احکام لوم
کفر است کقول الساحر جمع العلم فی القرآن لیکن + تقاصر عنه افهام الرجال
قال الله تعالی الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس و در تفسیر
در شأن این آیت آورده است که خناس نام شیطان که سر قلب آدمی را در دهن خود
گرفته است و می کند از آن لعاب پلید او در دل مومن جمله انواع معاصی می
اندازد اما چون الله تعالی را بر زبان راند خناس از وی می گریزد پس چون

ذکر نام الله سبب نجات از دیو است و بر هر بنده مومن لازم است که نام شریف
را فراموش نکند اما خاصه کسی که دم از شیخی و سالکی زند بدو فرض است که نام شریف
الله را و بر هر نفس فراموش نکند که کل نفس اذا خرج بغیر ذکر الله فهو
میت زیراکه چون نام شریف را فراموش کند شیطان انواع معاصی و بدی و کینه
و حرص و هوا در دل او فرود می آرد و پس از مراتب مشایخان پس افکنده باشد
بسبب این معاصی قال الله تعالی من اعرض عن ذکری ای عن القران فان له
معیشة ضنکا ای ضیقا و عن الی حبان ای تسلبه القناعة حتی لا یشبع فمع الدین التسلیم
والقناعة والتوکل فیکون حیاته طیبة و مع الاعراض الحرص والشح فعلیه
ذلک و حاله مظلمة کما قال بعض المتصوفة لا یعرض احد عن ذکر ربه الا اظلم
علیه وقته و تشوش علیه رزقه و در تفسیر مدارک من عینه التشویش
شوریده شدن پس ازین جا معلوم می شود که اگر صاحب ذکر ذکر را ترک دهد از رزق
محروم ماند و از احوال مشایخان بازماند پس سالکی را نشاید و ایضا قال الله تعالی و
اذکر ربک اذا نسیت یعنی چون طرفة العین ذکر از سالک و طالب فراموش شود
در حال بدان طرفه تاسف خورد و بیاد آرد و تکلیف کننده باشد در یاد کردن ذکر
بعد ازین بدان که ذکر نیز بر چهار نوع است اول ذکر عام دوم ذکر خاص سیوم ذکر خاص
خاص الاخص اول ذکر عام و آن موافقت شرع را گویند کما قال الله تعالی فاذکروا الله
قیاما و قعودا و علی جنوبهم و در تفسیر حسینی در معنی این آیت آورده است
که هر قیامی و هر قعودی و هر حرکتی و هر نظری و هر قدمی که موافق شرع جاری باشد
همه ذکر خدا است زیرا که اگر او خدا را فراموش کرده می بود پس خلاف شرع از و
در وجود می آمد و چون خلاف نمی آید پس گویا که در هیچ احوال فراموش نکرده است
پس مومن اگر تلاوت قران کند و یا صوم دارد و یا نماز گذارد و یا از نهی باز ماند
گویا که همیشه در ذکر است زیرا که او حق شناس است که خلاف امر او نمی کند قال
علیه السلام حرکة الطاعة دلیل المعرفة کحرکة الجسم دلیل الحیات دوم ذکر خاص

بیان ذکر عام

بیان ذکر خاص

مرا نگه طائفهٔ مشغول لذات دنیا و مراثی اند کما قال الله تعالی والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا پس ایشان اول شریعت را مستقیم می دارند بعد از آن
لذت دنیاوی چون مال و فرزند و بندد و متی سے آید تکلیف کرده از آن میگذرد کما
قال الله تعالی المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات الآیة پس اگر
انسان بر حظوظ نفسانی و دنیاوی اگر تو ما که فراموش کرده اند پس اگر بایں صحبه علاقه
دارند حضور بے را انسان دلیس مرگر که بعد حضور یا فایده و نتیجه ندید کما قال الله تعالی
واذکر ربک اذا نسیت یعنی ذاکر باش حق را چون فراموش کنی ما سوی بعد از آن
والا ذاکر را انسانی و ذاکر آن را گویند که ظاهر و باطن او در ذکر مساوی باشد چنانکه
شیخ الاسلام والمسلمین حضرت شیخ علی برمدی قدس سره می گفت که ذکر اللسان
بغیر ذکر القلب لقلقه و ذکر القلب بغیر حضور الرب وسوسه اگر ذکر لسانی
را ثواب بسیار است چنانچه منقول است که بزرگان می گویند اگر بار خدا تعالی
ما را زندگی میداد در تمام عمر اگر یک کرت کلمهٔ اسمه را میگفتیم بسنده بود اما و نزد
صاحبدلان تا دل را اگر را محو و مساوی لازم یکجا میحسند و با دیگر اکه اگر تو را ...
ذکر زبان گویند و یک کرت بدل ثواب این افضل است و اکثر دایم حضور است ذکر
قلب را بی حضور حق میدار بدیدا که انتها نتیجه و مقصود ماشد حاصل شود پس
صاحبدلان ذکر لسان را قبول ندارند و حاضران ذکر قلب را قبول ندارند
و ایضا شیخ می گفت که در ایام حوالی در ولایت هند در طلب علم بودم در نواحی
مانکپور شیخ سیلوه را اندر شرح محقق یافتم ما کافیه و هدایه و وقایه درس او کرده ام
بعد از آن شیخ را ذاکر دیدم خواستم تا از و تلقین ذکر و فکر بگیرم شیخ التفات
نکرد گفت بی عار مرد شد اما است مدادل بسیار استعدادی ما هم زیرا که درین
راه خطرهای عظیم است تا هم نرسی دارم ما یار ادر بیں او درم و بود که بعد از آن
مرا الشیخ بالا رسیده بسیار رید تا مدتین در حضر رسیدم و از حضرت شیخ سیلوه
می گفت که شان ذاکر بود و برسی بر مادم نشسته بود و ذکر برد علیه سید وار بام

افتاد اما بوجود شیخ زحمت رسید حالتیا فرمود اگر در من نمی گفت و با خواب
میکرد همیشه ایکستان ملته بطریق شیخ جنید دوزی در بیابان مسائل
بود و بتحلیق امر معروف می گفت یکی از همنشینان تحس اندیشه کرد که انحال شیخ
ناغافل نباشد در حال گفت که غافل نیستم مرید خجل شد و ایضا روزی
در خواب بود که باز مرید اندیشید که مگر غافل باشد باز شیخ گفت غافل نیستم سوم
ذکر خاص الخاص بدانکه در بدن آدمی سه چیز است هر نوع رزق مقدر است غذای
نفس را اکل و شرب و سر را مشاهده و قلب را ذکر پس چون طالب بکمال استغراق رسید
نفس از اکل و شرب و سر از مشاهده و قلب از ذکر باز می ماند که واذکر ربك اذا
نسیت و در مذهب ایشان ای نسیت الاکل والشرب والمشاهدة الذکر پس این
هنگام حقیقت مذکور رسیده باشی و الا منجوب ذاکری حضور را شاید و چون
ناگاه ازین مراتب باز آید تکلیف کرده بازبان را جوید و فقیر را ادری بود که در
بستان شیخ عرق عرق می گشت از احوالش رسیدم که هرگاه چگونه بدست می آید گفت ای
برادر نشنیده که الصوفی صاحب الوقت این مراتب تکلیف من است الکرام عجز در و بام
چهارم ذکر خاص الاخص و این ذکر را حد و نهایت نمی باشد و این گم شدن از خود
است بیت تو در وی گم شو که توحید آن بود گم شدن گم کن که تفرید این بود و
اذکر ربك اذا نسیت در مذهب ایشان این نای خطابیست یعنی چون فراموش
کنی تو نفس خود را پس این هنگام تو ذاکر و مذکور نباشد مگر واجب تعالی کما اذا انکسر السفینة
یرکب البحر اور البحر برداشته است منقول است که مجنون در عشق لیلی منتهی شد
روزی لیلی را بر رهگذری افتاد گاهی سرش را در کنار میگرفت و گاهی بالینش را می مالید
و گاهی پستانهایش را و دهنش میکشید بکذا آنا او را بسیار از حالی بحالی بگردانید مجنون گفت
تو کیستی که مرا تشویش میدهی گفت منم لیلی گفت لیلی کیست گفت معشوقه مجنون گفت
کیست مجنون گفت توئی گفت من خود لیلی شده ام مجنون و لیلی را نمیدانم پس این هنگام
که العلم حجاب الاکبر است ازین شان بر خاست که علم دانش اثبات میکوشند بعد ازینها

بیان ذکر خاص

بیان ذکر خاص الاخص

بدان ای فرزند که اسماء حق تعالی اسم رسمی نازل شده اند جملگی نود و
اند و حضرت رسالت پناه بیان را باصحاب بطریق ذکر و فکر تلقین کرده بود بعد
از اصحاب مشایخان کبار در هر اسمی که نتیجه می یافتند بیان را تیمن می کردند
و بدان روش می ماندند از آن چهارده خانواده موجود شد و این مشایخان
کبار اسمی را برای نتیجه خود تخصیص کرده اند اما اشتراک هم دارند در همه اسمای که ذکر
ذکر میگویند تا صافت دل حاصل شود خصوصا لا اله الا الله در همه سلسله مقرر
است که از آغاز حال مرید را تلقین می کنند از جهت بسیاری برکت او بدان ای
فرزند که اول مرید را از جمله معاصی باز دارد و از معروفات در آرد بعد از آن
اگر مرید را از تخلیات شیطانی باز خواهی کرد و نگاه خواهی داشت و مرید پیر بکر
باشد او را بخلوت در آرد چون از احوالات خلوت نجات یافت بعد از آن
قوت حرارت ذکر دارد او را ذکر دهد و معلوم باد ای عزیز که ذکر آیات
است و ذکر اسمات و ذکر را در دهن هر یک نمی توان انداخت که لا تطرحوا الدر
فی افواه الکلاب بسیار صدر بسیار که ذکر خاص است و عام نیست هر کس نمی تواند او
که طاقت ذکر بجوار سبحانی آورد و آیات سماویه بر بس حمل باطن است که لو انزلنا
الی اهلها و باید که ذکر را در گوشه ای بیک مجلس بنشاند و سخن تصوف را بر در بسیار
نگو که هیچ مخلوقی نشود منقول است که سید احمد ستاری مرکی را از مریدان خود
ذکر تلقین می کرد اما در آن جای استاده بود از تلقین بازماند و گفت
این نوجوان است مبادا که طاقت شنودن ذکر نیارد و فریاد بر آرد و لحضا
روزی این فقیر در قدمبوسی شیخ المشایخ والاولیا سید السادات میان محمد علی
بندی در بیابان می رفت سخن از تصوف افتاد شیخ دهن مبارک را نگوش فقیر
نزدیک نیاورد و مقصود باز گفت اگرچه در آن میان جز من و او شخصی نبود اما
ادب مشایخان بجای می آورد و هر سه فقیر انچه دید کرداده بود در بابا خود شیخ با
ستتر نظر اردو آشمیدان که کمینه ایشان این فقیر است والامر بیانه ال

را برای تلقین این فقیر را اذن سید او هر چند ممانعت می نمودیم قبول نکرد و گفت
که قبول کردن امر مرشد واجب است و بعد از وفات اوشان مصلی و سجاده بغیر از
فقیر بدیگر کس نکرد و فرزندان را نیز اذن نداد که قوت آن نداشته بر خلاف این
زمانه فساد که چون پدر بگذرد پسر پیشوای جهان می گردد چنانچه پادشاهی از
پدر به پسر می ماند محض ضلالت است و دیگر نیز بر خلاف این طایفه می توان بکر
تلقین کرد زیرا که بمجرد رسیدن جاهل پسر ناقص که بر میراث نشسته باشد تلقین
ذکر میکنند و پیش از بر جای آوردن آداب مشایخان او را مرید و ذکر میگویند
و او هنوز در معاصی مستغرق زمزمه و حالات او را در تمام پراگنده می کنند
و از ان خبر ندارند که در عوارف المعارف آورده است مرید
آنرا گویند که تا بیست سال کراماً کاتبین هیچ ذره گناه او را ننویسند والا مرید
را فساید بعد ازین چون یکی تلقین ذکر کند اول نیت و اراده هر کلمه بد و بیان
در یارا بد و نمای که فلان خطره سیاست و فلان صفا است و فلان تجلی حق
است و فلان شیطان است الحال چون فقیر معروف بسلسله چشتیه است
سخن چندی که از حضرت شیخ در رسیده است بیان خواهم کرد اما بدان شرط که
هیچ احدی بغیر از تلقین کامل در و خوض نه نماید والا گمراه گردد و نیز بدین شرط
که این کلمات را بدست شخصی و شیخی و هر عالمی که از احوال این حال نادان
باشد نمیتوان داد و حضرت خواجه حافظ درین بیت خوش می فرماید بیت بیا تا
در می صافی تر راز دهر بنمایم ٭ بشرط آنکه ننمائی بکج طبعان دل کورش ٭ زیرا که
ایشان درین مراتب چون طفل شیرخوار اند اول مرید را بفرمای تا سه روز
روزه دارد و درین سه روز یک لک کلمه استغفر الله تکرار کنند بعد از ان غسل و یا
وضوی جدید کرده در پیش آید اما شرط این است که غسل بکند شرط دوم روی
بقبله مرید را بنشاند یا مربع یا بدو زانو و بهتر آنست که مربع به نشیند و رگی پای
چپ با انگشتان سبابه و ابهام بگیرد و دست چپ را بر دست راست نهد یعنی

دربیان آداب ارادت مرید

بدان ای عزیز را از راه راست شهادت باطن ابهام دست چپ را بر ظهر ابهام راست
نهد و چهار باطن انگشتان اربعه چپ را بر ظاهر انگشتان اربعه راست نهد شرط
از آن سیوم چشمان را پوشیده دارد و این پوشیدن پوشیدنی دل است از ماسوی
الله که دل را از حرص و هوا و کینه و حسد و حقد و بغض خالی دارد شرط چهارم
مرید را نیت حرم باشد و یقین محض بداند که این ذکریست که مرشدش و سلسله
بدست از اصحاب و اصحاب از رسول الله آورده است و من متابع ایشان بیرون
نگردم شرف ایشان در صحبت باطنی و وصالت رسم که در هیچ احوال از این ربط
شرط پنجم اینکه لا از ناف خود چپ آغاز و در کتف راست کشید تا الله تمام نکند و الا
بعد دم نفس کشیدن بر کرد و الا آغاز و الله را بر پستان چپ برساند و دم را به
جای نگهدارد شرط ششم اینکه فهم در معنی و اراده دارد و چون لا مقصود الا الله لا اله
الا الله شرط هفتم اینکه معلوم باد که حواس باطنی پنج اند هیچ را باسم حسر برند
اول اینکه دل را گویای زبان خواهد کند که تعبیر از اسم الله حرفی در نگیرد در دل بعد
زبان بیارد دوم اینکه اسم دل را لحظه ماسوی الله و اندیشه غیرت بدا سوی را
ماراده و کرده دفع کند یعنی فهم آن معنی کلمه مذکور نماز و تا خود را اسیر این معنی ساز
سیوم اینکه دل را مشاهده حاصل شود اگر تجلی ز جماعت است پیر را آن اول دگر را
از دست نهد اگر ملک و ملکوت چون هست و در هیچ باشد از آن سیر گرد دگران نگرد
او اند که بدان سبب امتحان شده است از یاد ماندن دگر باید که ترک بدعه اگر سلطان
دنیا دیست صورت مرشد را در دل کند تا بدانجا دفع شود و بعد تسبیح نوری گرد
باطن او سیر آید شرط هشتم اینکه ذکر درست و در چار یا چار جای آورده باشد چون فصلی بعد
خمس صلوة البته می توان ذکر جلی کرد که صفایت دل و محو شدن نام و شک در طلب
خدای حاصل می شود حضرت شیخ ما امر بدی بود که در قیام و قعود و مشی و اقدام
و در کوک سر را می جنباید گاه جلی گاه خفی چون پیک اجل مر رسید رسیدم که حال
میداد و می گفت که بغیر دو چیز در دنیا آرزو نماندم یکی اینکه اگر درین حالت

بلقاء شریف حضرت شیخ مشرف می شدم تا سفید برین بهجوری بتحوریم دیگر الحمد حیف
از آن عمر ماضی که بی ذکر و فکر گذرانیده ام چون شرایط ذکر دانستی باید که از غسل
که آن بوقتی برای ملقنین بود اما بقیه شرایط را ذاکر در هیچ حال ترک نه نهد و اگر آب برای
وضو موجود نباشد تیمم کند و چون ذکر را خواهد بگزیند اول بعد باید تا سه
کرت بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب
الیه واسأله التوبة وسه کرت درود و اما در ورد اصد بار بکر رکند
بهتر باشد و یک بار یا جلیل من کل جلیل ویا عزیز من کل
عزیز ویا قدیم من کل قدیم خلصنا من النار وسه کرت کلمه
طیبه بعد از ان بطریق مذکور لا اله الا الله بیاموزاند اما اصل سر چشمان بپوشد
تا مرید او را ببیند و ذکر آغاز د بعد از ان مرید چشمان بپوشد و آغاز کند تا طریق
را دانسته باشد و چون ذاکر خواهد که ذکر این کلمات مذکور را مکرر کند و اگر بعد
از خمس صلوة ذکر میکند باید که بعد پنج گنج ذکر جلی آغاز د هیچ کنج را نجبان بکند اول
سی وسه کرت سبحان الله وسی سه بار الحمد لله وسی وسه بار الله اکبر سی وسه
بار استغفر الله بعد از ان لا اله الا الله را آغاز د **بدان** ای فرزند که آنچه بعضی
عالمان ظاهری گویند که درین نفی کدام الٰه مقصود دارید اگر نفی اله باطل دارید
کذب لازم آید لانهم موجودون و اگر نفی اله مطلق دارید کفر لازم آید لان خالق الخلق
موجود و اگر نفی اله حق دارید استثناء الشی من نفسه لازم آید جواب آنکه اگر نفی اله
حق داریم استثناء الشی من نفسه لازم نمی آید زیرا که این نفی جنس ست چنانکه گویند که
نیست در سرای جنس انسان مگر زید و تناقض نیز لازم نمی شود زیرا که اول لودنا
زید دران دیدیم بعد از ان چون غیر او هیچ احدی نبود جنس را نفی فرمودیم
باز اورا موخر آوردیم تا فایده حصر دهد در نفی اله مطلق کفر محض است
و این خود منکر است و اگر نفی اله باطل کند نیز کذب لازم نه آید زیرا که
ایشان مستحق عبودیت نیستند و در مملکت او تصرف ندارند

پس گویا که شده اند در نظر محققان لا موجود الا الله مراد او است پس هر موجود
که در او خیال کنی موجود آن نیست که او نیست هرچه هست هستی اوست مگر بلکه
که آن هست پس چون وجود سوای او باطل بلکه معدوم است وجود اشیاء باطل آنگاه
موجود باشد زیرا که وجود ایشان از وجود نیست کما قال الله تعالی نقذف
بالحق علی الباطل فیدمغه یعنی میزنیم حقیقت را بر باطل پس می شکنم او را زیرا
که بحقیقت موجود شود باطلیت نابود گردد پس نیست موجود مگر حق و اگر
گوید که الله را مطلق نفی کنیم بقول صوفیه بر کفر لازم می شود زیرا که تاویل
دارد و در تفسیر فاتحه آورده است لا اله من اسماء الاجناس کالرجل
والفرس اسم یقع علی کل معبود بحق و باطل پس مقصود ذاکر است که نزول
الله استماع دارد سال حق و باطل پس مطلق کلمه او را نفی میکنیم با کلمه الله
اثبات باید که هیچ احدی شرکت ندارد وایضا صوفیان گفته اند که کل
ما شغلک عن الله فهو المهلک پس شغل غیر الله را تا از الله خلاص یابی
الله فخصص بالمعبود بالحق لم یطلق علی غیره اما اگر جواب حصر دهی که تو در
از حلاطم امواج بحر بحرات دهی گوئی که ما نفی بحر کمی مراد نداریم بلکه مسکوتم لا اله مستحق
بالعبادة الا الله بدانکه لا کلمه نفی است و اله اسم منفی است یعنی نفی کرده شده و
لا حرف استثناء الله مستثنی است محذوف است و آن نزد یک اهل شریعت معبود است
یعنی نیست هیچ معبود بحق مگر ذاتیکه نام آن ذات الله است و در نفی خبر لازم
است یعنی نافی و معنی حرف لا نفی است و اسم آن معنی است و نافی گوینده این
کلمه است و در اثبات نیز سه چیز است اثبات و مثبت و مثبت لفظ الله است و
ثابت ذات باری تعالی است و مثبت گوینده این کلمه است و نزدیک طائفه صوفیه
الا بمعنی غیر اوست یعنی نیست هیچ معبود بحق غیر خدای از روی ذات و صفات چنانکه
معبر باید لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا و نزدیک اهل حقیقت معنی
موجود است که اثبات وجود موجود نزدیک ایشان کفر است و شرک است و نزدیک اهل حقیقت

مستثنی منه محبوب است زیرا که نزدیک ایشان اثبات و محبوب کفر و شرک است لی
مع الله وقت لا یسع فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل شاهد حال است و نزدیک
اهل معرفت مستثنی مطلوب است اثبات و مطلوب نزدیک ایشان شرک است
یعنی لا اله معبود لنا و لا اله موجود لنا و لا اله محبوب لنا و لا اله مطلوب
لنا الا الفرد الذی علمه الله و هو الجامع لجمیع الصفات الکامل المنزه عن
النقصان والزوال الخالق للبریات المکون للکائنات اما در بال لفقیر میرسد که
نافی و مثبت خود اوست کما قال الله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو و ایضا قال
الله تعالی انما الله اله واحد و گفته اند که الله تعالی هم شاهد اوست هم مشهود زیرا که
او خود بخود گفت من یگانه ام بعده عبادت و متابعت او نافی کرده اند تا مشهود شد
و رسول الله نیز هم شاهد است هم مشهود پس چون نافی و مثبت اوست در او آن که
خود را نه بینی و در نفی خودی بی تکلیف کنی تا تجلی مقصودیت در رسد و ترا از تو رباید
و خود بخود ذکر گوید کما قال الله تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی واذکر
ربک حتی یاتیک الموت کما قال علیه السلام موتوا قبل ان تموتوا تا موت
حکمی میری و از میان برای و او را با او بگذاری کما قال علیه السلام فی حق الصدیق
من اراد ان ینظر الی المیت فی وجه الارض فلینظر الی ابن ابی قحافه زیرا که او از
خود رفته بود و به او پیوسته بود **الغرض** چون ذکر در گفتن لا اله الا الله در بانگ و
بالستد و سه کرت کلمه طیبه تمام کند باز پیوسته بدان الا الله آغاز دهد تا آنکه صفا
دست داشته باشد در نفی و اثبات اراده دل اگر دانا باین احوال باشد لا موجود الا الله
دارد و در اینجا اگر فهم رسیده باشد او را نیت المقصود دارد و الا خود را در ذهن نهنگ
اثبات نمارد و پس اراده انت الموجود دارد بعد متصل به این شوق کلمه الله از زبان
راند **بدان ای عزیز** که الله آن را گویند که از عدم وجود کند و آن موجود را قابل شهود کند
و ایضا کارساز را گویند یعنی چون اسم الله ذاتیست که الوهیت دارد بر جمله اسما و صفات
و تاثیرات ایشان چنانکه این تاثیرات در تجلی آبا و عدم منکتم بود بعد و اینه و در زاده های

او ظهور مظهر شده نفس سالک را شامل است که بار هدایت و نصرت از وی جوید بار
شود و بوید تا که بطرفة العین بهایی برکت این اسم بدان ظلمت آباد و عدم موجود
و سد کین حمله مخلوقات از یک اصل است ملک نیست اختلاف یکر و احد محمد از اوبه
اب الهادی انت الرشید **والضار** معقول است که طالبان از وی سبق بود در [illegible]
چاره نیست و چون اهدر را مدرک شد سر بهم را هوش بران نه بینید و چون بار گفتن
این اسم بار بار چند کرت که تو اندای را تکرار کند جل جلاله و عم نواله و جل ساو
و تقدست اسماءه و عظم شانه و لا اله غیره و در ثواب این لفظ گفته اند قال علیه
السلام من جمع اسما من اسماء الله تعالی فقال جل جلاله غفر الله ذنوبه
کیوم ولدته امه ما تال تشوق بعث الله لدیه و بین السماء سبعین حجاب
و کل حجاب [illegible] سبعة [illegible] بعد از این معلوم باد که ذکر جلی را در بعضی احوال
کرده باشند و چون از جلی فارغ شود پاس انفاس کند که خفی از هوش و در بکند
زیرا که جلی بران اثر است تا اثر او در دل باقی ماند که دل خفی آرام گیرد حالیا لا اله
را با النفس متحرج بیرون کند و الا الله را در اندرون در آرد و بعض از بهم جان
خود باشد به ایک نفس [illegible] و در آرد و در رساله شیخ سالار بده قدس سره دیده ام که
اگر مردی بر ارسال مستقبل قبله نشسته یاد کرده و فکر باشد اما یکبار بترتیب حطا کرد
یعنی لا اله را اندرون کرد و الا الله را بیرون کشد آن عبادت او تمام عبادات معمور
کرد و یعنی نتیجه اطلق ازان یابد که تجدید عبادات کند و صوفیان گفته اند که العبادات
اصلاف العادات گاهی در نفس اسم الله را نگاه دارد و در بیرون شدن و در آمدن
و گاهی این اسم را حبس در یک نفس کند که آن را انحصار اکبر گویند و هر چند که تواند با
کند تا آنکه حرارت اسم تمام وجود او را در گیرد و وهیحت نام گفته باشند تا آنکه وجود در
آواز ذکر جاری می شود از اطراف دیگر بار بکند و گاهی چون آواز [illegible] تسم
که بر یکدیگر رسند می شود و گاهی باشد آواز کبوتر و گاهی باشد آواز ناکیان [illegible]
برادر [illegible] در یک نفس بسته نشود بار می گفت دیگر ذکر چهار ضربی که آن [illegible]

است و در اکثر سلسلها باید که بشرایط مذکوره مربع نشیند لا را از زانوی چپ
آغاز دهد و های الله را بکتف راست برساند و از آنجا لا آغاز د و بجانب زانوی راست
فرود برد و همان الا را باز بالا کشد تا برابر پستان و از کتف راست الله را آغاز دهد
برابر پستان چپ آرد و های او را بر زانوی چپ تمام کند باز لا آغاز د بطریق مذکور
مد تحقیق هر چند که تواند بکند چون لا از زانوی چپ آغاز د تا کتف راست نفی
نفس و شیطان اراده دارد و چون الا بر زانوی راست فرود برد نفی ما سوی
الله و حظوظ هر دو جهانی کند و چون الله آغاز د ثبوتی او را ثبوت سازد انتهی
پر اشارات این است که اراده دارد که ذات ما سوی الله از وجوب واجب است و
معلوم باد که اسماء الله را اگر کسی بزبان عربی استعمال کند چنانکه مشایخان
کرده اند نتیجه یابد و اگر معنی آن اسماء بزبانهای دیگر که مشایخان مقرر
کرده اند استعمال کند نیز نتیجه یابد چنانچه ذکری چند از الفاظ شیخ مدین
فقیر رسیده بلفظ هندی بیان خواهد کرد باید که گاهی در پاس انفاس این نگاه
دارد اپنی ہی و اگر بوقت سحر نظر بجانب آسمان کند و فرود نماید و بدان
هیئته ده هزار بار این را تکرار کند کشف وست دهد و اگر بطریق چهار
ضربی کند باید که از زانوی چپ تا کتف راست اهی هی تمام کند
و از کتف تا زانوی راست باز تا سر بالا کردن کلمه اهی هی تمام
کند و از کتف راست تا پستان چپ اهی ہی تمام کند باید که در تحقیق
کرده باشد و این اثبات در اثبات است باید که فهم در معنی او دار
باشد و معلوم باد که این کلمات سه اند و چهار ضرب از مرجا
اندام نامند دو کتف و دو زانو چنانکه از زانوی چپ بکتف میرساند و از آنجا
بزانوی راست میرساند باز بالا بطرف کتف راست می کند و از آن به
پستان چپ میرساند تا باز بزانوی چپ میرساند و اگر این اسماء هندی
را بجلی ذکر کند باید که چند کرت اهی اهی و چند کرت اهی اهی اهی ہی و

کثرت اینجا وحدت کثرت نوری است و وحدت کثرت نور نور وحدت کثرت اینجا نور نور این هم
را انکار کند هر چند استطاعت داشته باشد بلکه گفته اند که حق تعالی را سه
هزار نام است هزار نام فرشتگان میدانند و هزار نام همه انبیا نیز میدانند و بعضی گفته
انبیا را مخصوص حق تعالی را می باشد بیشتر از هزار نام و بعضی گفته اند که بعضی
بسیار میدانستند چنانکه بعضی صد و دو صد و بعضی شش صد و بعضی چهل
و علی هذا القیاس و شش صد نام او در توریت منزول بود و سه صد در انجیل
منزول بود و شش صد در زبور منزول بود و یک نام در فرقان نازل شده
اند و یک نام غایب است که آن را اسم اعظم خوانند که جز حق تعالی او را شخصی دیگر
نداند پس اسم مفرد این همه اسما اسم الله است زیرا که او مر ذات مر سایر صفات
را است که اسم اعظم در تحت اوست بلکه بعضی گفته اند خود اوست و بعضی
گفته اند که اسم یا حی یا قیوم است اما بر روایت صحیح مذهب امام ابوحنیفه است
که اسم اعظم در تحت اسم الله است زیرا که از اسما دیگر اگر یک حرف
حذف شود خواه مقدم خواه مؤخر کرده شود معنی او تغییر یابد و تسمیه حق بدان نشاید چنانکه
قدوس اگر قاف را حذف کنند دوس اسم را نشاید و اگر سین را حذف کنند قدو
اسمیت را نشاید و علی هذا القیاس رحمن و رحیم و ملک و غفور و قهار و جبار که چون
یک حرف از این حذف شود اسمیت را نشاید اما اسم الله اسما او هر یک حرف
است چونکه عبارت از تحت دارد و چون موجدان اضافت کل شیء مالک
الله چه بدو کرده اند و هویت بدان متصل کردند هو شد که عبارت از غیب
است و چون الله ملک السموات والارض که همه اشیا مر او را اند مر لام
تملیک در اول در آوردند و او را حذف کردند لله شد و چون لام ثالثه
در متصل کردند له شد که عبارت از وحدت است و چون الف تعریف
در آوردند الله شد و هر گاه الف حذف شود لله مر اسمیت را شاید و اگر لام
ثانی را حذف کنی له مر اسمیت را شاید و اگر لام تملیک را بر حذف کنی پس

وده هم نیز اسمیست را شاید باید که مربع یاد و ذاکر او نشنید و آواز را در این جلی تجلی
بیست کند مازنیان ه آغاز و سجاب پستان چپ فرو برد وارا د همین دارد که
ذا ئیت همه چیز از وجود خداے است یعنی چنانکه در ذات بحت در طلا الحم جلال
و جمال مستغرق بودند الحال این گوے از ضرب این بد بیرون نرفته است
مگر اینکه نام ممکن بد و داده شده است و از سلسله فردوسیه تو این ذکر
و فکر باین فقیر رسیده است که خروج و دخول نفس اسمی بحیثیت که مقرر شد
نگاهدارد و گفته اند که اسم اعظم است زیرا که در خروج و دخول نفس حیوانات
خارج و داخل می شود اما چون ایشان از و خبر ندارند فائده نمی یابد و نیز در بیان
اسماء باریتعالی اهل صفا چشتیه و نیز روان شطاریه و اهل ذوق کبرویه و اهل
شوق سهروردیه اشتراک دارند منقول است از نظام الدین اولیاء قدس سره
هر که این با فهم در معنی پنج بار بگوید بعد از سحر او را خواب نیاید و اگر پانزده بار
بگوید تمام شب خواب نیاید او را **وایضا** مشایخان کبار گفته اند هر که این
اسماء را نداند مشایخی را نشاید و دم از طالبی نزند **منقول است** که ابو الحسن
قدورے بسبب خدمت مادر از طلب علم محروم مانده بود و هزار در دیگر او در
طلب علم رفته بود روزی در بیابان هیزم کشی میکرد تا نفقه مادر از آن پیدا
نکند دید که سفید ریش در آن نواحی در زیر درخت نشسته است در پیش او
شد آن سفید ریش گفت که چرا در علم سعی نمیکنی واقعه خدمت باز نمود گفت
غسل کرده بیا تا ترا چیزی آموزانم فهم در معنی این بدار تا چگونه لی بریے و بروز
در زیر این درخت پیش آی امام حسن تا سه روز معنی ظاهری میدانست
و در روز چهارم چون پیش آمد گفت که دانستم اینکه ذات نامتناہے آواز
گوش و از بصارت چشم و از ناظرے نظر و از تکلم لسان و از بویا ے
و از حیات نفس و از اخذید و از حرکت رجل و از ضمایر دل هم نزدیک تر است
و در معیت این بار از نظر بر داشتم و ندیدم مگر او در الکعبه ای فرزند همه مراد

رسیدے دراں زباں علم اولین و آخرین در وجود موجود شد و الاسماء ہذا ال م الاح
اص ہی ال الا الاہ ال اطری ال بالاہ ش ہ (؟) ال الاہ م ع سے
والیضا ذکری چند از سلسلہ شطاریہ کہ خواجہ بہاء الدین علوی بو ر سے از سید اللہ
شطاری آوردہ است و دست بدست بایں فقیر رسیدہ است و ہشت رکن دارد اول
ست ش م م و اسم ذات و اسم صفات صریح تصور مرشد شد و ملاحظہ معنے
واو کل نفس واحد و عدد اسم ذات باید کرد و در حالہ نزول مدرا تاثیر یافتہ کند
و اتحاد تلقین کامل این مقدمات اربعہ آوردہ است درین یاد آرد و بار عروج
نیز فہم دارد و معکوس یاد کند و چون باسمی کہ قریب اللہ است برسد
بار اللہ را نزول برد و تجلی را یاد کند و کل نفس واحد عبارت ازین معنی است
زالتھا کل نفس واحد اکہ معنی را خروج شدہ است از مطلق بطریق کہ اشیاء
حقیقی یافتہ باشد پس مطلق و مقید را بداند الا واحد و مراد از شد ایکہ شدہ تام
بدر در ابر بریاف شود واللہ اکبر ان یلاحظ المعنی لا تسکن غیر اللہ و حلہ
طریقہ عالی واکر کند ورت شرطے و لعاے چند آید علہ ان یلاحظ
صورت المرشد حتی یحصل تلک الملکۃ و ذات و چون شد عظیم سالک اللہ
وبال اللہ بااللہ است نہ تکلیف نام آن را واقع کند تا اگر توحید برو تابد پس آن مقام
بدارد و نام باید و نہ لستان باید کہ خود او ست معنی آو ال احس بسم اللہ سمیع بصیر
علیم نزول و عروج فہم دارد عند الدخول والخروج دوم مقدمہ خاص شرح
دو ق ح ل ش شنوا بینا دانا دایم قایم حاضر ناظر شاہد نزول و عروج فہم
دارد مقدمہ سیوم ملفوظات ع ع ک ق ل علی الاعلی عظیم للاعظم کریم الاکرم
قریب الاقرب لطیف الالطف نزول کند و در عروج نعیہ حرف آخرے
اول کلمہ موخر آرد یعنی کلمہ ثانیہ را مقدم دارد و مقدم را موخر دارد کقولک
اعلی الاعلی و اعظم العظیم و اکرم الکریم و علی ہذا القیاس ا الطیف لطیف الا لطف
پس باریک ست باید کہ در خدمت مرشد کامل از ان آگاہ شوی تا در حلول

وامحاد

و اتحاد نفی کقوله تعالی وهو معکم اینما کنتم بدانید ای مومنان که او با حاطت علم و قدرت با شما است هر جا که هستید و درین لطیفه که صفات او ذات امتیازی ندارد و کسی را زهره بیان نیست و اگر بیان کند بجز ضلالت بضاعة ندارد و در تمثیل روح انسانی که جسم لطیفه است فهم باید کرد که جسم لطیفه با جسم کثیفه که قالب است داخل و خارج و اتصال و انفصال موسوم نمی شود و اگر عضوی از اعضاء انسان بریده شود و اگرچه ذره از ذرات قالب نیست که روح بذات بدن نیست اما به بریدن عضو بریده نشود و تغیر و تبدیل نیابد پس چه جای آنکه ذات باریتعالی که لطیف لا لطف است و بیچون است نه اتصال و نه انفصال دارد و کسی در بیان آرد و اشارت بدان کند و عبارت از آن گوید در بیچاره گنگی نشاید الا گمراهی باشد بیت زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم + به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم + شاید که باریتعالی همه باشد و این دقیقه را جز اسیران دریای وحدت کسی نداند و از با خرد ولی خرد در چیز بسیار سخنی مُلک ضلالت دارد که آن محتجب است و این محجوب فهم من مقدمه چهارم او را زیرک ب ب ن ر غ ظ ب و ح ق ق بدیع باقی هادی نور رؤف غفور ظاهر باطن و د و ودی قیوم قدوس باید که نزول و عروج فهم دارد و بدهمین معنی دارد یعنی اگر این مقدمات اربعه را بتمامه با وزن کامل یاد دارد و اسم ذات در هوش آرد همه را و چون عروج کند از اسم اخیره چون قدوس بگیرد و تا تمام نفس همه را تا سمیع برساند بعد ازین چون قلب بذکر انس گرفت ذکر را باید که چار تا چار با من انفاس کرده باشد حتی که در تلاوت و تسبیح و دعا هوش را نماند منقول است که چون مرتضی علی رض یک پای بر رکاب می نهاد تا پای دیگر بر رکاب رسانیدن تمام کلام الله را میخواندند و آن هوش بود نه تلاوت و در سلسله چشتیه آنست که در نهاد و در تحت هر کلمه که باشد اسم ذات در هوش آرد

و وصل در تحت هر کلمه الهی هوش آرد حتی که اگر از خواب بیدار شود بیرون
باده برآرد دست گفته شود و همچنین جوارح را مدد کردار و چون دست و پای و
انگشت باید که انگشت را بطریق تسبیحات گردانیده باشد و یا چیزی که از چوب
و غیره برای تسبیح گرفته باشد اگر صحیح بگوید یک بدست بگرداند با عادت
گرد **و آورده اند** که چون کسی تخم حاسک را بدست بشکند و بانهبین
نگیرد با سنگ ریزه بازی کند این همه تسبیح شیطان است از آن دور باید بود
و ایضا در حین اکل و شرب از ذکر غافل نباشد چنانچه در برابری هر مضغ
اسم الواحد را در هوش آرد و چهار چیز را از خود واجب گرداند از لوازم
جستنی است که چستی بدان امر کرده است اول خلوت در انجمن دوم نظر بر قدم سیوم
هوش در دم چهارم سفر در وطن و خلوت در انجمن آن باشد که ظاهر صورت او بخلق
باشد و باطن او بحق که هیچ احدی از احوال او خبردار نشود کما قال الاولیاء لحجیاء
اولیاء حول و اگر از خواب بیدار شود و بیند که اسم مقصود بیجان منقش جاریست
است پس این هنگام ذاکری را شاید و حضوری را باید گویا که در حین خواب کر
ادو مرده بود چون ذاکر را و سوسه بیدا شود باید که این نماز دایم را ادا کند تا
حضوری حاصل شود خواه به تیمم خواه بر وضو و نیتش چنان کند نویسان آید

احد رکعة لوجه الکریم الباقی الابدی لا اله الا الله انت الباقی و تحریمه بندد
خواه در قیام خواه در قعود خواه در اضطجاع خواه در مستی خواه در رکوع هر جهت
که رو کرده باشد اما روی باطن بجهت واحد دارد و بعد از تحریمه هرچه اذکار
کلام الله بخواند در بیهوشی ولی تشهد در هوش سلام دهد و تحریمه را نیز در هوشی بندد
طالع الیدین و این را نماز دایم گویند **و ایضا** دو رکعت نماز قلب ادا کند تا
که در این نماز روی بقبله داشته باشد و دست او در صفای خدا کند و تحریمه بندد و
در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار و در رکوع و سجود با تمام دل بجای آرد و
تشهد بخواند و سلام دهد و این همه هوش کند **و ایضا** چهار رکعت دیگر نماز قلب نظر نوع که

بخواند **ذکر فضیلت کلمهٔ طیبه** بدانکه در خبر صحیح وارد شده است که چون
بندهٔ مومن سخن را آغاز کردن می‌خواهد در اول کلمهٔ طیبه گوید بعد از تمام سخن طیبه
گوید اگر ده هزار سال عمر داشته باشد در هر روز صد گناه از وی در وجود آید هیچ
نوشته نشود **ایضا آورده اند** که هر که هفت لک کلمهٔ طیبه در تمام عمر خود بخواند
بعد از آن دفتر معاصی او از دست فرشتگان افتد و ننویسند زیرا که هیچ گناه
با این هفت لک کلمه نسنجد و برابر نشود و در ترازو ثقیل باشد و کسی نگوید که من این
گویم و گناه بکنم نانوشته نشود زیرا که در مشرق المشارق آورده است که گناه کردن
راه کفر است به بسیاری گناه کس در کفر می افتد پس شاید که بعد از خواندن هفت
لک کلمه بسبب گناه در کفر افتد و آن کلمه او را فائده ندهد و بسبب کفر تمام اعمال
او حبط می شود کما قال الله تعالی و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و فی
عقاید آورده است که فردای قیامت بود و نه نوشته گناه بمقدار
مد البصر بیارند در یک پله ترازو نهند بنده متحیر شود از جانب دیگر بمقدار انگشت
کاغذی بیارند و بران کلمه نوشته باشد در پله دیگر نهند آن گناهان را چون سخته
بالا کند **وایضا** منقول است که چون شخصی وفات می شد عبدالله ابن عمر
اهل و عیال او را می فرمودند تا یک لک کلمهٔ طیبه بارواح او بخوانند اگرچه مستحق عذاب
باشد آمرزیده شود **وایضا** در حواشی خوانده ام که هر که کلمهٔ طیبه را بگوید چهار
هزار گناهان کبیره او آمرزیده شود یعنی لا اله الا الله گوید **منقول است**
که روزی در حضور رسالت پناه گواه گواهی داد اما بکذب می داد حضرت
فرمود که کلمه بگوید آن شخص بجای آورد کشید جبرئیل علیه السلام نازل شد
و گفت این شخص تکذیب است قبول نیست اما بسبب این بد این گناهان او
با چهار هزار دیگر آمرزیده شد **وایضا آورده اند** که شخصی فاجر و بیباک
بود روزی که عرفات برآمد و هفت سنگ را در گرفت و بر هر سنگ یکبار کلمه گفت
بعد از وفات حکم باری تعالی شد که او را به دوزخ برند و دوزخ را هفت در

است بهر دروازه که می بیندش این سنگ در وازه را می نوشید که من گواه نوام سحواهم باید تعداراں در بہشت مرد ہا ش ایں سماید ہر مومن متقی را که بر دیک ہر کوه و بلندی و ہر سنگ و سایه کلمه طیبه را نا و از بلند گوید تا گواه آنان او شوند و در خلاصته الملوک آورده است که اراں یار که حق تعالی آسمانها و زمین ها آفرید در سینه پیدا کرد و بدو و مود که کلمه بگوئے آں فرشته لا اله الا الله کسیده است آں مدتمام مستو د تا آنکه قیامت قایم شود و کلمه طیب بسیار گفتن نشان حصول دل است و معنی نظر در قدم آنست که در کل اعمال و اقوال از سر بعیت در نه تجاوز نه نماید و اگر قدم بکسر القاف گوئی پس چنان بود که هیچ شی استخراج نه نموده زیراکه قدم و امدار حدود امتیازے ندارند **و ایضا** چنانچه در اصل مر ایجاد حدو و قدرت مدبر ستند الحال بر حرکت و سکوت و تکلم قدرت ندارند و اسرار اند **ای عزیز** بو برای اوکی همه بعد در بعد است و انچه تو بی تومائی اوکی همه قرب است یعنی اول قدم برحدود ما سوی الله بهی آنگاه بمقصود رسے که قول السعدے علیه الرحمه **بیت** قدم باید اندر طریقت عدم * که اصلی ندارد دم بے قدم * و معنی هم در دم آنست که حضرت سعد بلے حداسے قدس سره می فرماید که واجب تعالے بکمال عظمت خود نه مده نزدیک تر است از نفس او و دل از خطره او و دیده از بینائی او و گوش از شنوائی و زبان از گویائی او یعنی محول کل حال و مسیں کل اقوال اوست بلکه خود اوست بلکه از حین حاضر و ناظر و ساید شرم باید داشت یعنی شرم از آنکه این حسن حاضر را حکوم فراموش کند و اگر دم اسم شریف اورا بیرون کند و معنی خلوت در انجمن آنست که مبتدی را شنا یان است که سر اوند بر او عدد و لسکر بر کر اسم مقصود را انه دست ندهد و دل را از حق خالی ندارد و منتهی را بتا یان است که ما سوے الله بالبو مطلق داند پس چون چنان دانست گویا که خلق را مضمحل کرد و در عین خلوت حلوت مشغول بحق دست داد زیراکه دست

که بنیت تحرک و محل این خلق مگر او و معنی مستقر در وطن آنست که بجانب منزل اصلی خود
رجوع کند و وطن اصلی بعد ظاهر امور آخرت است زیرا که ازان هیچ احدی از مومن
و کافر بمقتضای نیت بس بخواست آن کند **چنانکه پیغمبر** فرموده است علیه
السلام عجب دارم از چند نفر اول از طالب دنیا که مرگ در طلب اوست و او غافل
از دوم طالب قصور که منزل او قبر است و او از و غافل سیوم خنده قهقهه کننده
که هنوز از حساب آگاه نگذشته است چهارم شخصی که در اکثر احوال و اقوال و افعال
او خلاف شرع واقع می شود و او خبر ندارد ازان که کراما کاتبین هیچ ذره نمانده که در
مکتوب آرد **ای فرزند** کسیکه در سفر رود همیشه در غم این باشد که بدن و مال
خود را از دزدان نگاهدارد و دست و پای را از رنجش و کوفت راه نگاه دارد
و این مردمان غافل که بخروج و دخول هر نفس سفر ایشان است پس ایشان چگونه
غافل باشند و نزدیک بعضی صوفیان وطن اصلی وحدت است و سعی بجانب
آن وطن فرض عین است و آن حاصل نشود مگر به بیرون آمدن تو از میان و فرق بیرون
آمدن بکاری زبان گفتن است بلکه جذبه الهی است که سالک را ازان خبر نباشد و
آن هزار در هزار یک شخصی را حاصل شود و حاضر باش تا در حلول و اتحاد نیفتی
که ملحدان خود رو مقید اند بقید اکل و شرب و جماع و سخن از وصالت گویند **روزی**
بر گنبدی گذرم افتاد شنودم که سیزده پادشاه آن ولایت دران گنبد دفن کرده شده اند
چون بر ایوان آن گنبد نگاه کردم دیدم که این نوشته بود **قطعه** گر گور نه ای گور
ببین این عالم پر فتنه و پر شور ببین ٭ شاهان جهان و سرداران عالم را ٭ در
زیر زمین مور و دهن مور ببین ٭ و این احوال خاصه ذوق این درویشی است که در حلق
و تا نفس دیگر بقائی ندارد والله اعلم بالصواب. **باب سیوم در سیر سلوک**

قال الله تعالی الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا اما جهدی باید که بمتابعت
سرور کونین باشد نه بطریق ملحدان که بهوا یعنی را جهد دانند چنانکه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در اکثر اوقات مهار شتر در گردن انداختی

وگفتی یا رب امتی امتی مر قول او آیة سماویه است مسمی الموت ان کنتم صادقین
یعنی چون حجاب بین العبد والرب حیات شده است پس سالکان را هر دم
تمنای مرگ می باشد زیرا که رفع این حجاب ایشان را مطلوب حاصل می شود
کما قال علیه الصلوة والسلام الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب چون
مرگ صوری حاصل نمی شود پس ایشان در طلب مرگ معنوی سعی بلیغ می نمایند مگر
سر از این احوال بر ایشان روشن گردد کقول الشاعر **فرد** وا اگر هست عدو پیدا
با خدای بالیست که امروز بود در قیامت **بدان** ای فرزند که در مرگ معنوی
خطرهای عظیم است عبور از آن نتوان کرد مگر به همراهی مرشد کامل و غرض و مقصود
او حق الله تعالی باشد زیرا که اگر مقصود او طلب کشف و کرامت باشد بهال
کمال فاسد او را گمراه سازد و مطالع شیطان گردد **روزی** در خدمت
شیخ نشسته بودم سر از مراقبه بر آورد و گفت که بعضی کسان را در هر دم منصوری پیر
بار مراقبه شد خواستم تا درخت سیر آن او ملکوت را به چشم در حال سر بالا کرد
و اعراض نمود که در دیده هیچ نیست و این حاصل نمیشود مگر به نفی وجود و نفی وجود
حاصل نشود مگر بچهار سیر و این چهار سیر تعلق به هفت قدم دارد و هو المراد
و آن همه تجربه الهی دارد اگر چه به نرسید که او را از خود باسوی الله نبود فهو المراد
و اگر درسا دست ندارد در حالت سیر الیه دست دهد و او را حال مشاهده
حاصل شود که در نظر و تمثال بیابد چنانکه عوام الناس را در بهشت مشاهده تا
او را در قرار ایشان باشد و قرب روضه بهشت گردد و سوی **بیان سیر**
اول سیر من الله بدانکه صوفیان گفته اند هر چه در سر آن شده آلی پس
هر چه سوی وغیره چه دو گمان و شک و نفس نام دارد و از آن راهی شو تا
حال الله تو شود والا حقیقت او شناخته باشی و قدم اول بر سر
نفس شره به که آن را نفس نامند که در آن احوال بر امر حیات پیش آید
هفت قدم شریعت در ریاضت و ذکر و فکر و تلقین آرا پایال کن تا سالکی

و استقامت را تا بایان باشی و چون درین قدم مستقیم آمدی نفس و شیطان
اطوارات مکدره وطورهای نقش مذمیه بتو پیش آید و چون قطرهای باران و
سیلاب و سیراب و گرد و غبار و چون گرباریم و زمستان ناگهان در ان
میان رنگهای زشت گوناگون پدید شود که همگی ده هزار پرده نفس و شیطان
اند به تو پیش آیند گاهی رنگهای بد و گاهی باغها گوناگون و دختران دیو
و جوئیهای لطیف بلکه حور و عرش و کرسی و آن بحقیقت عرش و کرسی
نباشد در ان زمان اگر چیزی نامرضی و کاملی از تو در وجود آید عرش و کرسی
شیطانی بتو روی نماید تا آنکه آن محض غلط است پس باید که صورت مرشد
در قلب بگردان تا آن کدورت و تجلیات شیطانی بهمین همت او مضمحل شود
و قدم دوم همین اطوارات مذکورین باید نهاد یعنی بدین تجلیات شیطانی
غره نشود تا گمراه نگردد و پس منفی درین قدمین هر مرادی ماسوی الله باشد چون
مراد نفس و شیطان بتو پیش آید از ان درگذر و به تیغ دوسره لا اله الا الله ما
سوی الله را قطع کن یعنی نفی نامرضیات و اثبات مرضیات باید کرد زیرا که هرچه
نامرضی است ماسوی الله است **سیر دوم** سیر الی الله است آنکه قبله دو گونه است
صوری و حقیقی قبله صوری آنکه مولود شریف ذات پاک حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم در ان است و قبله حقیقی آنکه ایجاد و آغاز مراتب محمد
مصطفی از ان است که آنرا حقیقت محمدی گویند لقول الصوفیه هو قبلة الوجود
والموجود یعنی از ان روی که واجب تعالی اظهار ربوبیت بسبب شرافت او کرد
که لولاک لما خلقت الافلاک قبله واجد شد و از ان روی که کلی ماسوی
وجود حقیقی از طفیل او یافتند پس قبله موجود شد پس مسالک اشتبایان این است
که اول بر خدمت قبله صوری بطریق شریعت و متابعت مستقیم آید بعد از ان در
طلب قبله حقیقی بپردازد تا بمقصود برسد و بقبله مقصود اگر مورچه هزار سال
بپای خود رود نرسد الا آنکه خود را بر پر کبوتر زند که مرشد کامل باشد ختم کند

در بیان سیر الی الله

یقول الشاعر قطعه تو بدین بعض ہمہ دل کی رسے ✣ تو بایں جا کہ سما صبل بکر
بس گران حالی و بس بے سر دلی ✣ تا بسکر و حال مدین دل کے رسی ✣ و دنیا
مقام سالک را انواع معاینات چون ملک و ملکوت و انوار و بار و لوامع الہام
روی نماید و چون سالک مرشد کامل وا بسته باشد ہمچنین ہمہ او بعرش بیاید و
مدین اطوار این قدم نہد زیرا کہ این ہمہ ما بعث است از طرف واحت لیکن اگر دنیا
مقام ماند سالک را التفات اید و او از کدام ماسد ملک گمراہ گرد د و این قدم سیوم گم د
وماند کہ در ہر ہفتہ و یا در ہر ماہ و یا در ہر سال تجدید توبہ در نظر مرشد کند و اما از
مرید طلب کند مرشد اورا اند ور الوبیت مد و سہ کرت تکرار کند استغفار و باید

استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم و اتوب الیہ و اسالہ التوبۃ
یعنی اول مرشد کلمہ کلمہ گوید و مرید کلمہ کلمہ متابعت کند و مرید گوید توبہ کردم از جملہ
مخطورات و مکروہات و نامرضیات سر یہ قولا و فعلا حاضرا و ناظرا سرا و علانیہ
لیلا و نہارا تو بہ کردم و پشیمان شدم از ینہا و نادم اینہا را کہ بعد این در وجود
من بیاید و قبول کردم الخ قبول کردہ است محمد رسول اللہ و پیرام از انچہ مرا
است محمد رسول اللہ بعدہ مرشد گوید کہ عہد کردی بہ پیران این فقیر گوید عہد کردم
و قبول کردم مرجود را و پیران ماضی را تا عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد
از توبہ کردن سہ کرت کلمہ تمجید بگوید منقول است کہ روزے ابلیس لعین
گفت یا رسول اللہ ہر امت ترا بعد از توبہ از جوامع و معصیت باد اختیار حضرت
رسالت پناہ فرمود ہر کہ بعد از توبہ متصل سہ کرت تمجید گوید بعد از ان ہرگز
شیطان مدد وسوسہ نکند بعدہ مرشد دست او را در دست خود بگیرد در حق او دعا
کند و بگوید کہ یا الٰہی جمیع اعضا او را از گناہان صغیرہ و کبیرہ و ظاہری و باطنی و از
وسواس شیطانی نگاہ دار و دیگر فاتحہ خواندہ برو بدمد و اگر مستورہ باشد بائد
کہ کاسہ پر آب را در میان آرد و مرشد انگشت خنصر دران آب نہد و مستورہ ہم نہد
بشرطیکہ دست از یک دیگر دہ مکتند و تو بہ کش دران پردہ باشد و اگر زنان بسیار باشد

شاید که زن صالحه انگشت را در آن آب نهد و دیگران در آن بوده بجا آورد و نیت
تا بیعت کند **و در حدیث** آمده است که رسول فرمود علیه السلام هر که دست
زن بیگانه را در دست گیرد فردای قیامت آمنا و صدقنا انگشت دوزخ بر
کف او بریزند تا از آن گرمی مغز سر آنکس بجوشد حضرت مرتضی رض از رسول در
خواست که اگر زن صالحه توبه کردن بخواهد چه می باید کرد حضرت رسالت الطریق
مذکور جواب فرمود پس چهارده خانواده را روشن اینست و هر که دست
گیرے و پاے گیرے بعورات دهد بدانکه او ضال مضل و هوا خواه نفس و
شهوت پرست است بعد از آن دو رکعت بنماز توبه بگزارد و در هر
رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار **الغرض** چون تزکیه نفس از همه نا
مرضیات حاصل شود پس بسبب پرهیز و تقوے او تمام وجود او چشمه
زار کرده و پندارد که آفتاب درین چشمها می تابد بلکه چند آفتاب ها را
تافته می بیند در عین مراقبه نه در ظاهر زیرا که اگر بعین ظاهر ملک و ملکوت
و اطوارات سبعه دیده شود آن اوهام بود و در عین مراقبه عین الیقین باشد
پس این هنگام تمام ممکنات در نظر سالک چون برق در جنبش آید
و پندارد که هر چیز در جنبش است ناگهان درین میان اطوار کبود در رسد
و تمام وجود او در گیرد و بعد از آن تمام کلیات را یک نور کبود بیند
و آن موضع جلوس و قیام و قعود و مشی و رکوع خود را فراموش کند و نداند
که من در کجا ام زیرا که تمام عالم در نظر او بجز کبودے چیز دیگر نباشد
مگر این که داند که من باین حالت درویشان رسیده ام و بآن لذت بسیار
مفرح شود و این را اطوار نفس گویند و علم لدنی حاصل شود یعنی هر مسئله
شرعیه که بر عالمان زمانه مشکل افتد او میتواند حل کردن و دقیقه اقوال
مشایخ و صوفیان غیر را تواند فهماند و این قدم چهارم بود یعنی برین اطوار
نیز قدم نهد و بگذرد و در طلب اشو باد و مراتب بود و غیره و فوقیت شود

رس حیرتی کردم وحیرتے یافتم زیراکہ این اطوارات متنوعہ ہمہ حجاب اروا حست تعالے اند و دریں عرہ و فریفتہ شود ، این را مقصود مداند کہ گمراہ گردد زیرا کہ مقصود نیست مگر استہلاک صفات سدہ در ذات معبود کہ حیرا وہ میند و مداند و بہ سواہ دنہ نگرد و الا سالکی را ہایان نباشد ومعلوم باد کہ ہر اطوار ہزار الوان والوان می نامند و مرید شیخ کامل داشتہ باشد کہ درمیح کدام باطوار شیطانی واوہامے مغالطہ نخورد والا ساوقت باشد کہ گمراہ گردد وچوں نفس را بانواع ریاضات مزکی کردے سازد کہ در طلب تصفیہ قلب باشد بدانکہ نہایت ترکیہ نفس این است کہ در اوان مراقبہ ومشاہدہ کل حظوط خود را چوں ماکولات ومسرورات فراموش کند وار گذرگاہ و قرارگاہ شیطان نجات یابد و تصفیہ قلب سرا ازاں حاصل مے شود زیرا کہ قلب المومن عرش اللہ ای عرش وکرالله دل ماہر محل است در مبین نفس وشیطان مدعی کداب تصاحب تحت پاے را در زمین نفس استوار نہادہ ودست بہ تحت درآویختہ وانواع کدورات ورومی انداخت ہر وقتی کہ ابلیس را ہمت مدی بود لاالہ حاروب دل است ازرہش بردا بیخ وراں سکون نخواہد یافت در ہر روے خواہد افتاد پس تصفیہ قلب حاصل شود پس این ہنگام خالص برا معرفت اللہ مہیا باشد وقلب تحت الا اللہ خاصہ گردد وحیرتے دیگر درو آرام نگرد ومعلوم باد کہ سرے دل را بحقیقت مقصودہ است و در ہمہ انواع معاصی مملو اید کہ سالک جمیع مذمومات را بہ ہمین ہمت مرشد و بہ برکت مدحیات مدل کرد بر دو نوع اطوار بطریق مذکورہ بتماد اول لعتیق رنگ کہ دہ ہزار مردہ تعلق بدین دارد وبعدہ سرخ خالص بعاتم لطیفہ تا مینا کہ سالک را حیران شوق ومحبت بیدا شود گرد تقریر بیاید و درین اطوار جملہ

ملکوت

و ملکوت کشف و کرامت حاصل شود آورده اند که روزی رسول علیه السلام
در بیان صفت بهشت بود یاران پرسیدند که یا رسول الله چه نیکو تقریر کرد
مگر جبرئیل نازل شده بود گفت بالذی نفس محمد بیده که بر دیوار بهشت نشسته
بودم و از شما بهتر او را می دیدم حتی که کوچه بکوچه در روزن بروزن بهشت
بهشت و موی بموی سیر میکردم و میدیدم و دایم الا اوقات بهوش و از خود
بیخود و گاه بیخود نمیدانند که در کدام محل ام و در چه کارم و من کیستم و اشتارا
با آشنا خیال کند و سالک را باید که برین اطوار نیز قدم نهد و در طلب از دیاد
باشد یعنی مغرور نشود که من بمراتب جنان رسیدم و چنین دیدم که این
همه سد راه سالک است از جانب او و این قدم پنجم بود و نهایت تصفیه قلب
این است که از رزق خود باز ماند یعنی فراموش کند و آن ذکر است و این اطوار
قلب را جنان قوت گفته اند که کاهی تمامی اطوار سبعه را در وعیان بیند و بمقصود رسد
سیر سیوم سیر فی الله یعنی سالک خود را و ماسوی الله را اسیر قبضه قدرت
او داند و متصرف جمله اشیا اند اند نگر او را و بروح سراجی از بیرا که اگر درین مرتبت
سالکی خود را داند او مشرک باشد و مثال و مثال شخصی بود که چیزی از کسی
عاریت خواسته باشد و بدان عیاری دعوای کند و چون کسی از وی پرسد
که این چیز از کیست گوید که از من است و بحقیقت دروغ گفته باشد و شرمسار
گردد زیرا که در طریق وصول بحق چهل و چهار مقام است اول ایشان توبه است
و آخر ایشان شرم یعنی هرگاه که اندیشه از آن است بد و پیش آید شرمنده از آن
باز گردد پس چون تصرف و سیر او از خود بخود نیست پس سیر در حق این است
یعنی در تصرف او نیست هرچه هست پس هرگاه که سالک لا اله الا الله را بر زبان
راند اراده همین دارد که هرچه معدوم بود معدوم مطلق است و هرچه موجود
بود موجود مطلق است یعنی واجب الوجود و ممکن معدوم است و باید که باطن
سالک از سه تجلی خالی نباشد هرگز اول صورت چون رویت اشباح و اجسام

بیان سیر سوم

خواه لطف خواه کشف بر تجلی ذاتیه اند زیراکه چون از کتم عدم در وجود آورد
والحال سیر از اختیار خود و اختیار بنده مدار ندارد پس هیچ تجلی رساتر از این نمی باشد
دوم تجلی معنوی چون سیر اطوار و عالم نوری که بر همه معنا و اسرار عالم نوری
اند سیوم تجلی او را صفت و معنی وآن آنست که هر شئی بحسب استعداد و اعیان
و اولیا مقدار رهروش بوده میشود و سیر فی الله در مقام سر و سیر فی الذات
و سر روح سرّ را گویند وآن محول کل حال است چون سکوت و حرکت
و صحبت و کلام و قیام و قعود و مشی و بصر و سمع و شم و ذوق همه از وست
چون سالک از این مراتب آگاه شود اطوار رو در روی نماید که ده هزار پرده تجلی
بهم وارد پس درین حالت هر لذت مساوی در حق سالک رحمت گردد با اختیار
او ساختند مگر با اضطرار یعنی با ارحمت که با مبالغه نفس خود طعام خورد و یا جهت
خاطر مستوره خود خواب رود و یا از جهت خاطر کسی سخن گوید هم مقصد چندان رحمت
اندک اعمال و اقوال و دعاوی از او در وجود آید چنانکه پیغامبر علیه السلام
می فرمود که حیاتی من و مماتی من و سکوت و حرکت و خوردن و آسایدن
من و نشستن و برخاستن و خواب رفتن من همه برضای خدا تعالی است یعنی
از رای اختیار و رضا خود هیچ کار هم از دنیاوی سخای آورد پس چون همه خیر
در نظر سالک چنان باید قدم مراد خود بنهاد یعنی مرید خود را مگر از او اول
قدم تسلیم بود چون سالک قدم بر خود و جمله ماسوی الله نهاد و جمله را رد
کماست این مراتب را مخفی گویند خواجه کمال می فرماید **بیت** که کلاه فقر
خواهی سر بنه + از خود و جمله جهان یکسر بنه + این کلاه مر سران است ای پسر +
کی دهندت تا نویی یارست بسر + بدان ای فرزند که در کسب این حدیث علما
را اختلاف است قال علیه السلام الفقر سواد الوجه فی الدارین و در
عوارف المعارف آورده است که علمای کبار رحمهم الله آن را
فقر را هیچ نوع سایه و موجوده اند اول فقر خاص وآن کسانی اند که در تمام عمر سال

وبا دکاسه میگردانند و یا انبان میگرداننده جمع کرده میخورند پس شایان حال ایشان
آنست که اگر قوت یک روزینه دارند نگردند و این چنین شخص محب خدا ے
باشد و به خبر وارد است که در عرصه عرصات هاتفی آواز کند که
انظروا نی محبای کیف یا تونا مردمان در تفکر شوند که
دوستان او کیانند ناگهان فقیران ژنده پوش و زنبیل بدست پیدا شوند
حکم باری تعالی شود که ای محبان من من از شما راضی ام شما رضے اید یا نه گویند
یارب رضاے ما در رضاے تو است باز گوید که ای محبان من خوراک و
پوشاک شما چه بود گویند یارب تو دانا ے آن که هرگز شکم سیر نخورده ایم انچه
فرا دم میداد ندمی خوردیم و انچه میداد ندمی پوشیدیم پس حکم شود که بروید
بجانب بهشت پس گویند یارب آنانکه ما یان را چیزی داده است ها نرا بایان بگذر
خطاب شود که بخشیدم و اگر چنین فقیر قوت یک روزینه داشته باشد و بگردد
فردا ے قیامت گوشت روی او ریزیده شود که سواد الوجه فی الدارین در
حق اوست دوم مرتبه فقیر که ادنے تر فقیر آنست چنانکه شخصی از برای جیفه
دنیا ساعی و راه دارد قاضی و معلم بش رو و چوب دار و وکیل و وزیر
و حاکم گردد و بر خلق ظلم و جبر یان کند و از هر ممر خواه حلال خواه حرام که هے
یابد می خورد او نیز فقیر است یعنی محتاج است بغیر خدای سواد الوجه فی
الدارین در حق اوست زیرا که در دنیا حق مردمان بظلم خورده و در قیامت
روی او سیاه بر انگیزد و مردمان دست به آتش آویخته باشند گناه ایشان
را بر و بار کنند و او را به دوزخ فرستند سیوم فقیر عام و آن چنان است
که هر چیز از حیوانات محتاج بخدا ے اند چون پادشاه و امرا و حاکم و
دهقان پس شاید که نیت ایشان در طلب دنیا همین باشد که طلب
نمی کنم دنیا را مگر از برا ے کفایت لابدے و معیشت روزگار و سر انجام
ولایت و در خبر وارد شده است که روزی حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه وسلم نشسته بود بخود اندیشید که حق تعالی مرا خیر الرسل نامیده است
مرا خیر الامم گفت اما را ... ت مهتر موسی مرهال بریان وا بی بخته و دروغ مرده
آمد و مرامت می حکوید بحسب بدر طلبی مسلط کرده است مهتر جبرئیل در رسید و حق
تعالی یاد کرد که ان من الذنوب ذنوب لا یکفرها صلوة ولا صوم الا الهم
معیشه یعنی امت تو بعایتی گناه گار اند بعضی گناه ایشان هیچ بخشیده نشود
مگر بخوارسگی بعد اولاد و بعد اران حضرت مصرح شد پس اگر امت ایشان بحیال
باشد بوای بعیر باشد و اگر امت ایشان کثرت اموال و بعجر و سر قرار سے باشد
محدث گردند روی ایشان سیاه باشد کقوله اولیاء الله عز جل امار هلک
اسیر عسی و جبه صبیح فالیا رصیر الاسحی عیال سند و شرمسار باشد باید که
در راس هر فصل بر معدال و توانگران گردد و بقدر کفاف با فصل دیگر طلب
کند و لا اعداد گردد زیرا که طلب رزق از برای عیال فرض است و در
تنبیه ابو اللیث آورده است که چه لعرحول سرار قرار دارید سحاب
دو بیخ روان کنند اول احتکار دوم شیب را سیوم دو عیال بنگر اما اگر
بقدر کفاف با تحصیل دیگر یعنی مقدار بیچاه درم شرعی داشته باشد باید که سوال
نکند چهارم مرتبه فقیر طالبان حق سامان ایشان آنست که جار با جار حاجت اند در
طلب و عبادات او مستقیم باشد و حالی اشرمگا باشد و اگر رها کند و روی ایشان
سیاه گردد کقول الشاعر طبیب فردا که سیاه صعبت شود بدنا هر سند در
روی که عمل بر بجار کرد پنجم مرتبه فقیر آنست که طالب طلب او مستحق گردد و در
عین یاد او خود را و ماسوی الله را فراموش کند و احتیاج او که بیه ذمی الله بود ار
مسال بر حیر و که ادا ... انهم مو ... نعد درشان اوست و خواجه فرید الدین ابن چنین
فقرا سواد الوجه فی الدارین گفته است چه هر وقتی که فقیر سر از وجود دل را باشد
گویا که حق را فراموش کرد پس سیاه روی و شرمسار باشد و هرگاه که وجود را
فقد کرد و باطل بود چند لیس با لو و سے بیر لو ... اسیاه روی است سیم چهارم

میشر مع الله قال الله تعالی و هو معکم اینما کنتم چون واجب تعالی همه با همه است
پس سالک از میان بر آید تا او خود بخود باشد و دعوی کذب لو رهی تو باشد
آفرینو دنیا سر مع گردان تا سبب کذب آنهم مجحد نباشی و درین مراتب گاه سالک
چون سوی بر روی باشد و گاه آنهم نباشد و گفته اند که بیش بر آب است از آب
کسی چه گوید و بر آب کسی چگونه نشان جوید لا بلکه در سبو است زیرا که آب تر مے
بینید و کسی را اطلاع می شود پس چون سالک از حضرت هستی خود از میان بر گشت
و معیت او با تمام اشیا یکسان دید خود را انداند مگر او درین هنگام اطوار سفید چون
ناکیان مفید چیا سا آب بر و روی نماید که ده هزار پرده تعلق بهمان دارد و کل
اشیا را انداند مگر ذات واحد و از خود خبر نباشد مگر اندک انانیت باقی باشد و چنانکه
از مراتب وحدت نزول بظاهر داشته بود الحال عروج حیث محبان حاصل شود که
در هر مراتب خود را در عین آن مراتب داند و مراتب ادنی بر و اعلی گردد زیرا که او
و اعلی از قبیل لایقت او بر و یکسان شود و علم لدن بر و روی نماید **بدانکه** اختلاف
در کتب از مه بیان املاک و ملک و ملکوت از آنست که بعضی اهل اجتهاد و اهل
قیاس اند و بعضی اهل دیده و بیان معتمد علیه باشد اگر بسیار سے مخالفت باهل
ظاهر نه افتد و اگر اکثر خلاف باهل ظاهر گفته باشند شیطانی باشد نه رحمانی بعده
معلوم باد که دو قدم تعلق با انبیا دارد که اولیا را در آن دخلی نیست
اما اولیا را شمه از آن روشن مے گردد و تا نفی وجود و رفع انانیت ایشان
حاصل شود و در آن اختلاف است بعضی گفته اند که سبز بعده سفید است
بعده سیاه و بعضی گفته اند بعد سفید سیاه است و بعده سبز و این تعلق
باخرت دارد اما بقول فرید الدین عراقی و حضرت شیخ شبلی و شقیق بلخی و سری
سقطی و معروف کرخی قدس الله سره العزیز اصح آنست که بعد سفید سبز
است و سیاه تعلق باخرت دارد اگرچه هزار در هزار نقطه از آن بر بعضی طالبان
روشن می گردد اما غیر آن در آخرت حاصل مے شود بقول سید علی همدانی

واکثر اہل کرده دایره ہائے رنگ ہا ربے قدس سره است که اول سیاه و رنگ شاید
و سر تعلق بحضرت دارد و قدم نهادن بر اطوار سبعه که مراتب روح است آن
قدم معیتم یعنی کشش حاصل شود مگر بجذبه الهی و چون جذبه الهی مدد رسد و ادا
شمه ازیں دو اطوار خواه سبز خواه سیاه مدد رشد چنان مستغرق توحید شود که
از گم شدن خود خبر نباشد کقول الشاعر **ملیت** تو در وگم شو که توحید آن بود که گم
شدن گم کن که تفرید آن بود و حدیث انا عند ظن العبد والعبد متصل با
وظن متصل بالرب ازیں مرتبت و ازیں مراتب را اجمالا گویند **پس بدان** ای عزیز
چون ہمیں ہمت متابعت رسول الله بدان مقام رسیدے باید که هر چیزے که رسید آن
چیز را از دست ندهد تا الله الا و درین مقام باز مانی یعنی حاکم ترکیه نفس و قلب و روح
و غیره ولکن ندیمان رسیدے باید که همان ترکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح را از دست
نداده تا از بلیه رہزن یعنی و گردن آیات نشکند بستر بسیار در میان الید کم
نشوی کما قال علیه السلام نعوذ بالله من الحور بعد الکور ای من النقصان
بعد الکمال و این مرتبه احاطه العین رسد و ہدایا بر سالک ہزار اندر ہزار
سالہا بالی عدد و بی شمار کند و شاید که دایم المدام ازیں تخلیه ثمره مذکوره قلب
را حاصل ندارد حتی که اگر خواب بیدار از تیز تجلی دارد و بدانکه در حین خواب
ارواح از قالب بیرون رود و در ملک و ملکوت سیران می کند با هر چه از کشافات بیند
سیر اوست و در **مشرق المشارق آورده است** که در سفرے
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم با جمیع اصحاب در شب روان شده بود
چون شب آخر رسید یاران بسیار مانده شدند خواستند تا فرود آیند و خواب
کنند حضرت منع کرد و فرمود مبادا که بیدار نشوید و نماز صبح فوت
شود اما بلال امر بخواب کرد و گفت که بوقت نماز ہمه را بیدار
کنم **آورده اند** که بیدار بر آمدن آفتاب اول حضرت رسالت
پناه بیدار شده و بلال نیز در خواب شده بود گفت ان الله یقبض ارواح

حین شاء ویرد علیکم حین شاء یا بلال قم فاذن للناس واین حدیث
دلیل است بر آنکہ بجز خواب ارواح مرد بیرون رود اما نوع دیگر عزال ارواح بوقت
خواب بیرون نرود بلکہ در حین وفات نیز بیرون نرود و در فرق آدمی اتحون نے
است کہ اثر اعتبۃ الانبہ گویند دران محسوس نے شود واین اقوال محض کفر است
زیراکہ احادیث بسیار در خروج ارواح وارد شدہ اند و آیہ سماویہ نیز برین ناطق
است کہ کافران گویند قال اللہ تعالیٰ ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین
واللہ اعلم بالصواب **بیان تعبیر خواب بدانکہ** تعبیر خواب حکما بہ
قدر حکمت خود چیزی گفتہ اند کہ فلان نوع خواب خوب و فلان نوع بد اما حضرت
رسالت پناہ ہر روز بعد از بامداد اصحاب را پرسیدے کہ کہ خواب دیدہ باشید
بمن بگوئید گفتند یا رسول اللہ غرض چیست فرمود خواب حق است و بہر نوعی
کہ معتبر تعبیر کند ہمان میگردد اگرچہ بد باشد بہ تعبیر نیک نیکی پیدا می شود و من
نیک خواہ شما ام تعبیر نیک بگویم اما اگر کسے خواب بیند کہ در خاطر شما
بد رسد باید کہ سہ سہ کرت آب دہن از دست چپ انداز ید واز ان پہلو بگردید
شما را ضرر نرسد وآن خواب را بکسی بیان نکنید کہ من چنان دیدہ ام قال علیہ
السلام الرؤیا الصالحۃ من اللہ والحلم من الشیطان فمن رای سیئا
یکرھہ فلیتفت عن شمالہ ثلثا ولیتعوذ باللہ من الشیطان الرجیم فانھا
لا تضرہ **منقول است** کہ روزے زنے در خدمت رسول صلی اللہ
علیہ وسلم آمد وگفت یا رسول اللہ خواب دیدہ ام کہ سقف خانہ من شکست
حضرت فرمود شوہر تو کہ در سفر است سلامت باز آید ہنوز بخانہ نرسیدہ
بود کہ شوہرش باز آمد ہکذا چند کرت می آمد حضرت آن خواب ہمچنان می کرد اما
روزے چون باز برائے تعبیر آمد حضرت را نیافت بحضرت ابوبکر وعمر احوال
خواب باز نمود ایشان گفتند کہ شوہرت خواہد مرد بعد ساعتے خواب را بر
رسول اللہ عرض کرد حضرت فرمود کا قیل یعنی شوہر تو خواہد مرد و

ایضاً آورده اند که شخصی علی الصباح خواب زن خود را نمود که تمام
دریا را من فرو بردم و بخوردم ریشم دامالود گفت تعبیر از عالمی پرسید دیگر که
در آن خود سبحانه عالم روان شد فردی جاهل دید سخت در پیش آمد گفت یکجا
پیروی هر چند مبالغت کرد استاد گفت تا مقصود خود را نگوئے ما نشنویم
که بگذارم ناچار شده گفت که شوهرم خواب دیده است خواهم تعالمان بگویم گفت
آن خواب را این بگوی وی تعبیر آن خواهم گفت خواب را نمود آنکس در
حال گفت که خواهد مرد چون آن زن در پیش عالم شد واقعه را باز نمود گفت
اگر چه خواب بود اما تعبیر او همچنان گشت چون سحار آمد شوهرش تبرقیده بود
بدانکه اهل تصوف خواب دیدن بر چهار نوع است به راه عناصر اربعه
قوله خواب این عناصر اربعه است چون خاک و آب و باد و آتش و ایشان
در سالک کردن بر یکی این عناصر سبقی غلبه می‌نماید هرگاه که خاک بیش معقالی
مخلوطات و مکروهات گرد و لطافت ماند گویا گون و سرها لطیف و قصرها
ملبد و الوانهاے بزرگ و ملک و ملکوت بهشت عرش و کرسی اندر خود
خود بمقدار مرتبه خود در خواب بیند تا که دلش خوش پذیرد و هرگاه که عناصر
آتش معقانا شد بسبب جای دریا و آبها و جویها و سیلاب کردن در آنها
و ملاحی کردن و کشتی راندن و سرگشته سوار شدن و طهارت کردن و بیت
اسا شدن در خواب بیند تا خوشی پذیرد و از آب پیدا شود و چون عنصر باد
معقا گرد و لطافت سوار بے و ملبدی و سوا پدید وار کوه بگوید
رفتن و در سر آسمانی عروج رفتن در خواب بیند بلکه سوار شدن بر سر درختان
بزرگ و از شاخ شاخ پریدن و علی هذا القیاس ... و راحت و جا الاک و پرده
در نفس بیند تا خوشی پذیرد و چون عنصر آتش معقانا شد از آن حیات
صورت ها در وی پدید آید و اسا و اولیائی ماضی بلکه خلفای راشدین و حضرت
رسالت پناه و انبیا و صورت یار و غیب نے جمله یک صورتے در خواب بیند

صورتهای لطیف

نجل

چون طاوس و طوطی و غیر ذلک از صورتهای لطیف تا دلش خوش و قوتی پذیرد
و بدانکه دلهای اهل تصوف چون جزو یک چشم روشن اند زیرا که هر چه نیک
حسنه و سیئه از ایشان در وجود می آید همان را در دل یاد می کردند پس
چون این چنین خواب بیند بر اعمال گذشته خود نظر کنند که کدام فعل نیک و خطره
نیک از و پیدا شده بود که این نتیجه همان است باید که همان را از دست ندهد و
هر گاه که در باطن صوفی آلایش نامرضی بوده باشد پس برابر خاک زمین زشت و سوخته
و گرد و غبار و ویرانها و خرابی و جمله چیزی که او را دلگیر کند بیند و برابر آب
آبهای زشت و گنده بوی و سیلابهای و غرق شدن دران و در سر دریا
معطل شدن و عاجز ماندن از گذشتن و آبهای پلید و بد رنگ بیند و برابر باد
از بلندی افتادن و از درخت و از اسپ افتادن و در چاه افتادن و در چنین
آ ویران شدن و بدست ظالمان افتادن و معطل شده استادن و غیر ذلک
از سرنگون ها بیند و برابری آتش صورتهای زشت چون دیو و پری و مار و مورچه
و کژدم و شیر و پلنگ و خوک و خرس و غیره ذلک من المؤذیات و هر صورت که دلگیری
او پیدا باشد به بیند پس چون این چنین خواب بیدار شود این را تنبیهات الهی دانسته
و لغو نشمارد و در حال بر افعال گذشته خود نظر کنند که هر سیئه که در و بوده باشد از آن
برگردد و توبه کند و طهارت کرده در خواب رود تا بار دیگر خواب نیک بیند و صوفی
را باید که در حال باشد و دایم المدام زیرا که ماضی باز نیاید و مستقبل بدست او نیست
پس نشان او این است که دایم خود را آینه کرده بدان بیند و همیشه باطن او نیک و مرو
باشد تا هر چه از نامرضی از و در وجود آید از آن توبه کند و دایم آن از الحق تعالی
یاد کرده باشد و باید که گاه گاهی محاسبه سینه خود در خاطر خود بکند منقول
است که روزی اولیاء الله محاسبه می کرد و یادش آمد که در ایام جوانی زنی از و در
طلب زنا کردن بود و او از آن بگریخته بود و یک ناگاه خطره چنان رسید و نمود که چرا
دعوتش را اجابت نکردم بعد از آن توبه کرده می بودم باز در حال این خطره

گناه شده نالیستاد و در گریه شد که در ایام جوانی این خطره بود و در سر سی
چگونه آمد ارشدیت گریه در خواب شد حضرت رسالت پناه را در خواب دید جمیع
احوالش پرسید واقعه باز نمود گفت ای شیخ شما را درین ملامت نیست باکی ولایت
بزمانه است که زمانه روز بروز رفته انگیز می گردد آنان مردمان را العشق و فجور
ظهور زیاده می شود دران ایام از هجرت سی صد سال شده بود الحال چهل بر آن
افزوده اند این اندیشه ما مرضی در وجود تو آمد **وایضا منقول**
است که خواب بر سه نوع است یکی برابر است چنانکه حضرت ابراهیم ذبح اسماعیل
علیه السلام دیده بود دوم دیدن برای خود و تأویل کردن دیگری که از آن
چنانکه یوسف دید و یعقوب تعبیر کرد سیوم دیدن برای غیر و تعبیر کردن غیر
چنانکه صدیقه عائشه رضی دید که چادر سیاه در سر دارم حضرت رسالت
پناه فرمود که شوهر تو بمیرد و تو بیوه مانی چنانکه پیغمبران بر چهل و چهار مرتبه
اولیا افضل اند هم چنان خواب چهل و چهارم مرتبه است از نبوت
واکثر اولیا الله بخواب بحکم رسیده گرده اند

باب چهارم

مشتمل بر چهار فصل

فصل اول

در اخلاق حمیده قال
الله تعالی وانک لعلی خلق عظیم وقال الله تعالی قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی پس شایان بنده مومن است که در کل اعمال و اقوال متابعت
حضرت رسول الله کند حضور مباهر که دم از تصوف زند شایان حال او اینست که هیچ
ذره از اخلاق ذمیمه را در خود راه ندهد تا متابع حضرت گردد **آورده اند**
که روزی اعرابی در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شد و ازو
گوسفندان طلب کرد حضرت مقدار بسیار او را داد و آن شخص بسوی قوم خود
آمد و گفت ای قوم زشتما باد که مسلمانی اختیار کنید زیرا که محمد علیه السلام بهر
شخص با اسمای عطائی منت میدهد واز فقر و فاقه نمی ترسد انس رضی الله عنه روایت
کرده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم هرگز فحش و لعنت و دشنام نگفت

نمی راند و چون لشکر عتاب شدید میگفت ماله ترب جبینه یعنی چه حال
مر فلان کس را که از پیشانی او خاک بریزد ابو هریره رضی الله عنه روایت
کرده است که بعضی اصحاب میگفتند یا رسول الله چرا در حق مشرکان دعا نمیکنید
تا هلاک شوند فرمود من مبعوث برای بد کردن و بد گفتن نشده ام بلکه مبعوث
برای رحمت شده ام و ابو سعید خدری روایت کرد که رسول الله
صلی الله علیه وسلم از زن مستوره شرمناک تر بود و چون چیزی غیر مشروع
را میدید بد نمیگفت اما ما آن اثر را در روی او میدیدیم و آنرا منع میکردیم
و بی بی عایشه رضی الله عنها وعن ابیها روایت کرد که ندیدیم حضرت
رسالت پناه را بجمیع خاطر خنده کننده تا آنکه دیده شود کام او بلکه تبسم
میکرد و کیفیت تبسم در فصل وضو بیان شده است و بی بی عایشه صدیقه
رضی الله عنها گوید که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم سخن بسیار از
ناخوش نمیگفت بلکه در سیاقت کلام چنان مبالغه میکرد و تامل میگفت که اگر
شخصی درست روز سخنان او را اشمار کردی شمرده میشد و ایضا بی بی عایشه
صدیقه رضی الله عنها روایت کرد که حضرت رسالت پناه زن را بدست خود نزده
بود و نه خدمتگاران را مگر جهاد فی سبیل الله میکرد و هرگز طلب انتقام اگر کسی میکرد مگر
این که شخصی محارم خدای را در عمل می آرد پس این هنگام از برای خدا او را زجر
و تعزیر میکرد و انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرد که حضرت رسالت پناه
عیادت میکرد مریض را و متابعت میکرد جنازه را و اجابت میکرد دعوت بنده
را و سوار میشد بر خر و روزی خیبر بر خر سوار بود که نقطه او از برگ خرما بود و ایضا بی بی
عایشه رضی الله عنها روایت کرد که حضرت رسالت پناه میدوخت جامه خود را بدست خود
و در اکثر اوقات عمل خانه میکرد و میدوشید گوسپندان را و گاه خود را و گاهی جاروب
صحن خانه میکرد و گاهی اشتر گرگین را می بست تا صحت یابد و انس روایت کرد
که حضرت رسالت پناه هیچ چیز برای فردا نمی نهاد و اکثر اوقات خاموش میبود

و هر سخن با خدای گفت و همیشه در تبسم مشغول بود و چون سخن بسیار کرد اگر چه آن
را به سوی آسمان بالا می کرد و این اخلاق شیخ ابو اللیث استخراج نموده است
بدان ای فرزند که متابعت حضرت رسالت را در جمیع احوال از سنت باید بود
بدعت حقیقی و الترکا الی احوال بجا آرے که کسی بسیار کعین کافر
کرد **منقول است** که حضرت رسالت پناه فرمود که امت من صباح
مسلمان خیزند و شام کافر باشند و در شام مسلمان باشند صباح کافر خیزند
اصحاب پرسیدند یا رسول الله چه سبب گفت از جهت ریای اقوال و افعال
ایشان بی حرمتی بود آن را یار گفت که و صباحات ایشان آن است که شب چون
در خواب روند سه کرت گویند اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا
وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم به تبت عنه و رجعت عنه
و اقول لا اله الا الله محمد رسول الله تمامی الفاظ در دیده کفر او حبط
شود و او آمرزیده شود و اگر در حین صباح نوبت برخاستن سه کرت بخواند تمام
الفاظ کفره شیء او حبط شود پس بر هر تو را از عذاب نجات دهد آن چیز حمیده است
و هر چه را بعد اجه کت دیمیه است باید کار آن ربیرے و اگر بر سر او سوگند خورد
باید کرد و اگر شخصی بی دی تقلیا حد و سه کرت بگوید که سوگند بخدای است که فلان
همچنان است اگر چنان باشد فبها و الا کافر گردد **آورده اند** که یکی از
متقیان سوگند بخدا کرد اما سوگند راست کرده بود او برده را در کفارت آن
یمین آزاد کرد گفت اگر چه سوگند راست کردم مبادا که حلقت گیرم در وی دروغی بی
از زبان من بر آید **و در مشارق آورده است** قال علیه
السلام من حلف بملة غیر الاسلام کاذبا فهو کما قال اگر شخصی گوید اگر
چنان باشد من جهودم یا ترسام اما دروغ گوید جهود گردد یعنی کافر گردد و کفارت
بر وی لازم گردد اما شارح آورده است اگر آن کس این مسئله میداند که باین قول
کافر می شود و اعراد آسته و دروغ سوگند می خورد کافر می گردد باتفاق

دارم

او در بعضی بکفر است اما کافر شدن بدین لفظ قید اند بدروغ شو کند خورد درین اختلاف
است **و در شرح مشارق آورده است** که اگر شخصی بال
شخصی بالی کند دروغ بر طرف کند کافر گردد و اگر حلال داند فردا قیامت واجب
تعالی از وی ناخشنود باشد **و ایضا آورده اند** که اگر شخصی تزویج میکند
زنی را و او در دل دارد که مهرش نخواهم داد تا بیک حیله از خود ساقط بکنم او را در
سلک زنا کنندگان شمرده اند و حضرت رسالت پناه فرمود که او برادر آن قرض
هرگز قادر نشود تا آنکه عذاب با تش شود **بدان** ای فرزند در کتابهای فقه آورده
اند که نشاید مر بنده مومن را اینکه در حق ایمان شخصی بد دعا کند زیرا که ضد ایمان کفر است
پس گویا که او بکفر راضی است و رضا بکفر کفر است مسلمانان در حق ایمان یک
تن اند و خلق پیغمبران را نگاه کنند که ایشان بلاهای عظیم میدیدند و در پی ایمان
ایشان هرگز دعا نمی کردند بلکه همیشه دعا بهدایت ایشان میکردند چنانکه مهتر موسی
قوم خود را از بلاهای عظیم خلاص کرد و ایشان متابعت او را کردند اما او همیشه
در غم گنهکاری ایمان ایشان بود و در توبیخ بقر ایشان چگونه معجزه لطیف نمود
اما ایشان از بد بختی خویش مسلمان نشدند و قصه او آنست **و در تفسیر**
کامل آورده است که در ان عهد توانگری بود عامیل بن شراحیل نام پسر
عم میراث خواران او بودند چشم بمرگ او داشتند تا کی بمیرد که مال او را میراث
کنند شبی او را بمهمانی طلب کردند و بکشتند و کشته را در میان دو ده انداختند
و علی الصباح به نزدیک موسی علیه السلام حاضر شدند که عم زاده ما عامیل
را کشته یافتیم موسی علیه السلام آن جماعه را به یهود و بیک دیهه نزدیک
بود کشنده طلب کرد نیافت حکم قسامت بر ایشان براند بعده دیت بر
ایشان واجب کرد گفتند یا کلیم الله دیت میدهیم بار دیگر از خدای خود بخواه
تا کشنده او را معلوم کند از حضرت عزت فرمان شد که یک گاو ماده کاو را بکشند
و پاره از آن گوشت گاو بر کشته زنند زنده شود و قاتل خود را بیان کند

چون ایشان مردم بی علم و ناقص عقل بودند این سخن در تعجب شدند که تتخذنا هزوا
جواب دادند و از برای این بود که کتابها مقدمان بجاست در ارامی بود که ایشان
مردم کم عقل بودند و در بسیار مسئله قادر نبودند چنانکه امت محمد رسول الله
که چه مقدار علوم را از قرآن کشیدند و همه احکام ایشان یک یک نوشته می
داران در ارامی شدند قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین یعنی من استهزا هلاک
هر دو گویان به ام پس یقین شدند گفتند پس بیان بکن که چگونه است آن ماده
گاو گفت انها بقرة لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک یعنی ماده گاوی است نه یک
پیر و نه یک جوان میان جوانی و پیریست بار گفتند که رنگ او چگونه باشد گفت
گاوی باشد زرد روی و خوش رنگ که لون او خوش آید نگرندگان را بار گفتند که کار
کرده باشد یا کار نکرده گفت آن ماده گاویست نه مالیده شده در شدیار
و نه نرم کرده شده که بدل آب مزرعه را و سلامت است از عیوب که بروی
هیچ نشانی نیست و رنگ او مخلوط برنگ دیگر نیست گفتند الحال راست باشد
و مدل وصف گاوی در دنیا یک بود و آن فرزندی را بود که مادر و
پدر بنگ خوب بود و پدر پس خرد بود از دست بهرام آوردی و بعد
نصف حاصل را با رواح پدر تصدیق کردی و نصفی دیگر را مرحوم و مادر خود
نفقه کردی روزی این پسر به بنی اسرائیل مساوی شد که ماده گاوی بدین صفت
گرا باشد تا بهر بهای که باشد بخریم پس واقعه را با مادر گفت مادرش گفت ای
پسر گوساله از میراث پدر تو بدین وصف در فلان مرغزار مانده ام به طلب
لیکن اگر روزی بود باشد بیار بیاسپی در التجارت و پاک کرده بیاید
آن صفت موصوف را در خانه آورد کلانتران بنی اسرائیل بیامدند و خرید
خواستند گفت از مادر دستوری خواهم چون در آمد حقه بود و سدار کردن خواستند
که عاق شود فرمود آمد گفت به برادر بیار بدهم بفروش بار در آمد مشورت
خواستن او مشوره حقه بود گفت به چهار دینار بدهیم نکند استماع نکردند او داد

وخارج می شد تا پهای او به پری پوست او ساز بند که پوست این ماده گاو پر از
دینار کرده بذ بسیم مادرش بیدار شد بفروختند وایشان شش لک خانه بودند
از جهت امتحان که مرده چگونه زنده شود بر سر هر خانه یک دینار دادند پوست پر
شد فذبحوها پس ذبح کردند آن ماده گاو را پس حکم شد که پاره گوشت برگشته زنند
تا زنده شود وَاختلفوا فی البعض یعنی آن گوشت از کدام جای ماده گاو بود
ابن عباس و عکرمه گویند که گوشت ران بود و سدی گوید که عقرون بود و آن گوشت
استوار و بلند استاده میان دو کتف و ابوعالیه گوید که استخوان ماده گاو بران زدند
بعضی گویند که دم او را بر کشته زدند و بعضی گویند که زبانش را بر وزدند و صحیح این است که
حق تعالی پاره گوشت یاد کرده و موضع معین نکرد پس ما را سکوت به چون زدند در حال
زنده شد و بنشست و خون از رگهای وی میرفت گفت مرا پسران عم من کشته
اند بطمع میراث این یکقت باز مرد و میراث ایشان را ندادند و بعد از ان حکم شد نابود
میراث هر قاتل را تا این زمان کما قال علیه السلام لا یورث قاتل بعد صاحب البقرة
مسئله در تفسیر کامل می آرد که ایشان را چرا استنباط سیئه نبود جواب الکه استنباط
بعقل است نه بعلم بر ایشان خمر حلال بود بسبب خمر عقل زائل می شد از مسئله محروم
می ماندند و بر محمد مصطفی و برامت او حرام شد بسبب کمال عقل استنباط مسئله می کنند
پس زینهار ای پسر که از خمر دور باشی تا چون قوم موسی ع در دین لغزنده نگردی
بعد از دیدن این معجزه نیز آن بدبختان ایمان نه آوردند و بر تو باد ای
فرزند که دایم المدام در طلب علم باشی که سعادت دارین بعلم است
انس بن مالک را پرسیدند اگر یک روز از عمر تو مانده باشد اگر کام
دنیا ملک تو باشد تصدق فقرا کنی و یا بمقدار سعی که در دین تو است
کا قرآن را یکشی گفت اگر یک ساعت عمر من مانده باشد در طلب علم کوشم
کما قال الله تعالی اوتوا العلم درجات و حضرت پیغامبر
خود را که سرداد اولین و آخرین بود بجز سوال از دنیا و علم بجز این دیگر امر نکرد

کما قال الله تعالی قل رب زدنی علما و حضرت خواجه احمد یسوی که یکی از مجتهدان امه
قوت علم حکمت الزام داد که تمام عالمان عاجز گرده بود **قصه او آنست**
آورده اند که دران عهد حکیمی بود در شهر و دیرینه که در وجود باری تعالی انکار
دارند و طبیب حاذق بود خلیفه بسیار حیلات زد و بسیار محنت کشید روزی
گفت اگر مسلمان شوی دو هزار محنت درزم گفت مسلمان شوم
بشرطیکه اگر عالمان زمانه دلیل عقلی بر بودن حق تعالی بیارند و از دلیل
نقلی انکار دارم هر چه عالمان بگویند قبول نکنم خلیفه زمان شش صد نفر عالمان
را جمع کرد و گفت یا رب در علم حکمت او را بسیار ماهر است چند حاجت را از شهر
و هر کدام عالم یگانگان بدست گرفته اند چون او حاضر شد همه را بیان کرد که فلان
رحاجه را فلان عالم بدست گرفته است و در فلان نوع مرضی و مجاهده
طبع است و فلان اکل و شرب به طعن بسیار کار است و فلان بسیار کار [illegible]
هر چه عالمان بگفتند قبول نکرد که من دلیل عقلی گفته ام نه نقلی که عالمان در
ماندند و خلیفه پشیمان شد زیرا که عقاید تمام خلق تباه شدن گرفت دران ایام شهر
که خواجه احمد یسوی رحمة الله بود مرد خلیفه فی الحال شخصی را دوان کرد که در آن
موی رحمه افتاده است الله ترکرده و همه را کفایت نماید خواجه قبول کرد و به آن
شخص گفت که من اسب رهیس جاسکدر ایم و پادشاه عالم علی الصباح [illegible]
بر دل آید دعا شما را خوب بهماکند و منتظر من باشد و من زود بر سر خواهم آمد
و بعد مصاحبت پادشاه تقفیرزد تا آمدن من بر سید من جواب گویم پادشاه را
مفرح شده بوقت بامداد بر دل شد و انواع ماکولات مهیا کرد و تمامی شهر را
جمع شدند بعد مدتی شیخ در رسید بعد مصاحبت و مرحبا پادشاه از خواجه
که حاضر و دیر تشریف بیاورد شیخ در حال زبان بطهر بود در او بسیار آورد
و گفت آری زود آمدم اما مجی را دیدم و در دیدن آن عجب بسیار متحیر شدم
تا این زمان حیران مانده بودم و آن چنان بود که بر کنار رود بار رسیدم

درکشتی دیدم تخته‌های کلان بی تبر بریده شد و بی اره تخته‌ها راست شد تا جائی استاد
میخها دران نموده شد و کشتی ترتیب یافت و بی ملاحان در دریا روان بود و مردمان
را از سو بسو طرف می گذرانید زبانی بدیدن این عجب متحیر بوده ایستادم شیخ چون
سخن تمام کرد حکیم گفت چه بیهوده و هزل گفتی از تو نمی بایستی زیرا که
بی استاد هرگز کشتی راست نمی شود و بی ملاح هرگز نمی گردد و شیخ فرمود این
هزلم از تو دانسته و هیچ هزل بدتر از تو نمی باشد که آسمان بی ستون آباد
است و قطره آب در رحم مادر بغایت تاریک و بی معاینه صورت دیگر آدمی
درست شده است و چند هزار در هزار گیاهها از هر گل سر کشیده اند و تخم الوان
بی شمار در تحت زمین مستتر است و کم نمیشود علی هذا القیاس عجایب و غرایب بیان
کرد که این همه بی تخلیق و بی قدرت خدا در پیدا می شدند بر حسب خود می مانند
پس سرانجام یک کشتی چه باشد که بی استاد نشود حکیم و هر سه در حالی برخاست
و بر پای شیخ افتاد و مسلمان شد و این همه از برکت علم بود که حضرت شیخ وافر العلم
و کامل الحکمت از و بود این فقیر نیز تناسخی را روزی در میان مردمان عاجز و شرمنده
ساخت اما از گمراهی خود برنگشت رسیدم دیدم که با عالمان چند بحث دارد
و همه را عاجز نموده در اینکه حوران در بهشت نیست و اگر هست اثبات
آن در امت باید بکنید عالمان عاجز شدند گفتم فقیر اثبات آن
در امت باید خواهد کرد گفت چگونه باشد گفتم تو نگوئی امنت بالله
و ملائکته و کتبه الیوم الآخره و آن یکی از کتابهاست و دران حق تعالی
فرموده که حور مقصورات فی الخیام فبای آلاء ربکما تکذبان
لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان فبای آلاء ربکما تکذبان پس چگونه منکر میشوی که کتاب
در امنت بالله است و اثبات آن در کتاب است و بر تو ما ذا ای فرزند
اگر علم نداری پس برو در خدمت عالمان کوشش و حلقه خدمت بگوش
تا در هر دو جهان سرخروی باشی که پیغمبر فرموده است من خدم خدم یعنی هر که خدمت

کنند کسی را خدمت کرده بود او را ایضا قال علیه السلام کن عالما او متعلما
او سامعا او محبا و لا تکن خامسا فان تکن خامسا فتهلک پس بر حذر
است در حدیث و پدر فقیر بر کرد ستر خوان از ضیافت عالمان می چید و علم اندک داشت
بعد از وفات در خواب دیدمش که بر آسمان چهارم جماعت دانشمندان میروند
و پدر فقیر در عقب ایشان میرود گفتم یا الها پدرم دانشمند نبود که با مردم ایشان
میرود دانستم که خود را در ایشان بدیدم و ناگهانی آواز کرد که اگرچه دانشمند نبود اما دوستدار
ایشان بود کما قال علیه السلام من احب قوما فهو منهم و حشر معهم
و ان لم یعمل باعمالهم و ایضا مادر را بعد از وفات در خواب دیدم که جامهائی
سبز پوشیده و بر کرسی نشسته پرسیدمش که ای مادر خبری از احوال آن جهان
بگوی گفت ای جان مادر چه گویم از درجات عالمان که در حصر نیاید و حد
فضیلت ایشان نگنجد که در تقریر بیاید گفتم باری از احوال خود خبری بگوی
گفت چون روی از من گشته بود کرسی پدید آمد تا آسمان رفت و از احوال خود خبر
نگفت و بر تو باد ای فرزند که اگر شخصی ودیعت بتو بسپارد در آن خیانت نکنی
که ان الله لا یحب الخائنین که آیت سماویست و خائن خوار است اگر حساب
را حلال داند کافر گردد و اگر بداند که حرام است سوی کفر درآید حکایت او علیه
سلسله حیات کاوست **قصه او آنست** که در آن عهد و عصری
طلب علم خواجه خضر علیه السلام حاضر شد ایشان طلب علم اولین و آخرین از و
کردند که در حق ما دعا کن خواجه خضر ایشان را بسر غاری رسانید و گفت درین
غار دو مار اند هر که این اسم را چهل روز روزه بگیرد بخواند حکم جواب برود
دو مار سر ازان آید تا مدتی ایشان را در دیگ پخته کرده بخورد جمیع انواع علوم
روشن شود آن دو نفر پختگان کمر بستند چهل روز هر دو ماران سر بیرون آمد
در دیگ انداختند و آتش کردند در آن زمان خواجه بسرم کشیدن رسید
گفت ای جوانان اگر از گوشت را ... تا مال در جواب در هم حدة

ارمه

گوشت را همراه بخوریم چون در زیر آن آتش کردن گرفت چون پخته شد سرپوش
باز کرد و که این گوشت را ببینیم چه مزه دارد و چون نیک خیال کرد ماهی شده پاره از آن
بخورند و مزه اش خوش آمد باز چیزی بخورند که بلند نظر و دور اندیش شدند و چون در
خود دیدند تمام علوم اولین و آخرین در خود مجتمع یافت و آن دو نفر را در
خواب مانده و خود خوش روان شد آن ابو علی سینا بود اما کم بخت
اکثر استعمال در علم حکمت و علم سحر میکرد و حرام نمیدانست کافر شد
و علم منطق وی بیان کرد بعده خود را باعتزال کشید و بسبب کثرت
سحر و علم حکمت عالمان زمانه را عاجز آورد و بادشاه بلخ را با تمام متعلقین خود
گرد و در دین بوی خلل پیدا کرد و این خبر بشیخ شهاب الدین سهروردی
رسید در حال بجانب بلخ روان شد پرسید بادشاه را اعراض کرد
که چرا دین بوی را از دست داد وی گفت از دست نداده ام بلکه من
حامل بروایت ام و عالمان بروایت بد و برابر نمی نشینند شیخ گفت او را پیش
من بخوان چون آمد هرچند کرد در پیش شیخ سخن کردن هرگز نتوانست
و از برکت شیخ تمام علوم از وی فراموش شد شیخ گفت که الحال چه با
بادشاه گفت آمنا ولیکن کرامتی دارد که در شب تاریک آفتاب را
بر کنگره بلخ می آورد و تمام ولایت منور میشود شیخ فرمود آن نیز
امتحان خواهد شد چون شب شد تمام مردمان جمع شدند هرچند
کرد نتوانست آفتاب را بر آوردن مانند شرمنده شد این هنگام شخصی
را بر کنگره بر آورد دیدند که وی کاغذ بدست گرفته نشسته است و مثل از زر
سحر کرده چون آفتاب می نمود و از برکت شیخ در آن شب سحر روان
نشد حاکم کرد او را از کنگره انداخته هلاک شد آورده اند که
منصور حلاج در تنگنای توحید فرد و ایشان سلامت بردند ابا علی سینا
در صحن توحید درآمد ایمان را سلامت نبرد زیرا که در آن محفل

ازواج پاک حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم مد و مین آمد گفت
که درین محل نقوت دمدوچه کس آمدی گفت نعوت و مد خود آمدم یار گفت محمد را
چه کردی گفت از یا نقصان است نعوذ بالله منه به نیچه مبارک سرشتی بالا و جون سگ
تاب و پیچ خورد میرود و مهور تا دو پیچ رسیده است و در سد نگر در و قیامت بعد
ازین عوض اینکه امی فرزند دایم المدام متخلق اخلاق باری تعالی موصوف
اسمی و این بر چهار نوع است اول در طلب علم کوشد که علم شریف درین
حیز نا است ما حق و باطل و عالم و جاهل شناخته شود و تمام نامی اتو اطلاق
شد و عالم از صفات باری تعالی است که بسبب شرافت علم بر تو اطلاق
کردند مرا اطلاق کردند زیرا که حق تعالی را درویش و سه و شیخ و مشایخ میگویند
ونشانید و اگر عالم گوید پیما و این مرتبه ای است و مرتبه کمال و
اعراض از جاهلان کند دوم اینکه چون قدم تو او بی طریق نهادی شفقت
بر تمام مخلوقات او بر او دار زیرا که محبت هر چیز که باشد بر دوست که محب او
وخود وی است و با او دوست دار حق است پس هر دوست را نشاید که با افعال
دوست خود میر حمی ولی مورد ولی نگوید قبیح میداند سیوم اینکه نظرت بر هر چه افتد
در حال صانع آن را یاد کنی که چه بزرگ است صانع این چیز کمول الساعت
کمال شده در راه یقین است و نظر بر جا کند حق را بیند چهارم اینکه چون ناپای
رسیدی خود را و غیر را یکسان بینی که در وجود حرفی نیست ملک خود انگار که خود
بی مرکز ای باشد و گدا هر سه سلطان بود ای فلان کسی که با خلاق سلطانی
تخلق کرد

فصل دوم در اخلاق ذمیمه

منقول است که روزی
یکی از اصحاب در پیش حضرت علی رضی الله عنه جاید و گفت ای شیخ من
از زبان در بار رسول الله شنیده ام که نگوید که گفت آرے ای زبان
رسول الله شنوده ام هر که از رسیک بنده مومن کسی جا شاک برد او بهشت
بر او لازم گردد زیرا که نصف ایمان خلق نیک است مرتضی درگریه شد گفت

یا علی من بتو فرده رسانم چیرا گریه کردی گفت من عاقبت کار را اندیشیدم
که باین مقدار دل خوش کردن بهشت لازم شود پس همین مقدار بد کردن لازم
شود پس تو یاد ای فرزند که بد انچه آزار خلق باشد خواه قولا خواه فعلا خواه
اعتقاد از آنان اجتناب تمام نمائی و انچه سیر و پیاز را منع کرده اند منع تحریمی نیست بلک
از جهت آنکه بسبب بدبوی به خلق آزار میرسد تا موذی نباشد و در قیام و قعود
و مشی و رکوب به بنده مومن آزار نرسانی و مومن را به چشم حقارت نه بینی
که انما المومنون اخوة وارد شده است **و ایضا** نشاید که او استاد
را بنام نه نامے چنانکه احمد و محمد و غیر ذلک بلکه خواجه و بادشاه و
غیر ذلک نامے و **در عوارف المعارف آورده است**
که من قال فی جواب استاذه لا لا یفلح ابدا یعنی چون استاد گوید که فلان
کار چنان است و شاگرد گوید که چنان نیست هرگز نجات نیابد و چند چیز را
گفته اند که سبب بد بختی هر دو جهان است یکی استاد را بنام نامیدن دوم
مادر و پدر را بنام نامیدن سیوم چون زن و شوهر هر دو نام یکدیگر گیرند باید
بلقب نام برند در روز میان خود بیاگاهانند حضرت رسالت پناه فرمود که مادران را
دوست دارید گفتند یا رسول الله ما یان هم کسی یک مادر داریم و لو بلفظ
جمع یاد کردید یعنی مادران فرمودی گفت خواهران مادران نیز مادر انند
آورده اند که دعای مادر و پدر در حق فرزند چون دعا پیغمبران مقبول است
حتی که اگر بیبی فاطمه و مرتضی رض زنده می بودند حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین رضی الله عنهما بجان و جنین کشته نشدندی چنانکه اسماعیل را
بذبح روان کردند مادرش بی بی هاجره گفت ای بار خدایا اسماعیل امتو سپردم بسبب آن دعا
نجات یافت و معلوم باد ای فرزند که هرچه خلاف شرع باشد همه ذمیمه است و معلوم
باد که در ترغیب الصلوة آورده است که بر مومن لازم است که بهر احدے
از مسلمانان سلام کند اما سلام امرا و سلاطین نشاید زیرا که بی ادبی است

بیان آنکه استاد را بنام نخواند

در بیان نفع دعای مادر و پدر

و شاید که نام حضرت رسالت پناه را اختصاص کند یعنی چنانکه محمد گویند علیه السلام
ملک حبیب الله و رسول الله ... ذلک گویند تا با ادب قرین باشد و چون سپس
نام الله تعالی گفته شود جل جلاله لازم شود و لفظ تعالی بعد او نیز و جل قدره لازم
شود اما اگر عبد الله یا مسمی دیگر گفته شود یا گوید لازم نگردد اما بهتر است و خاصیت
مخلوقات این است که چون نام شان را کسی بیهش کند و خاصیت خدای است که چون
نام ذات را کسی رحم کنند بدان ای عزیز که با دوستان حق تعالی
دوستی کردن و با دشمنان او دشمنی کردن یکی از اصول دین است کار
لیکن اگر بالفرض نام چنین را چون ... حمد ... و سازنده الت ملاهی و لواده
اولی ادب و بیهوده گوی و قبیح اعمال و اقوال را کسی زجر و تقریر و سخن
درشت و نصیحت کردن منع کند ... باشد ملک نیکو باشد زیرا که این چیزها
از قبیل امر معروف اند و در شرع روا و استوار اند که بغیر گفتن کسی بدکردار
راه دین نمی آید و مصنف تحفه نیز در تقسیم خود آورده است که در
عهد ... سرنبیت ... و آن حال بود که در روی ... چنانچه
اموال آورا پس قاضی آورد همه کسان ... و گمان می کردند اما ...
معائنه ... دور آمده بود قاضی را امانات آن ... آمد خلیفه زمان از قاضی
خواست که او را پس بسیار در آن ساعت خواهم امانات کرد قاضی ...
او را انجا حقه زجر و تقریر نکرد و گفت ... جز گم شده ... در حال او
با آنچه ... زبان نیک دارد ... این است که اگر بر خلاف
شرع بد گوید و ... این است از خوب ... احوال
و ... درست و فیل و غیر ذلک من الحیوانات و ما چون حور و قصور
و آدمی و غیر ذلک من النباتات همه را اجر نیک بود ... زیرا که درست
هر لفظ و ... خود حکمت ... تعالی مخصوص است که هیچ فعل او خالی از حکمت
نباشد چنانکه اگر ... تصحیح کند و ... ثابت بود ... الکست ...

الحمد

بر مصنف و کاتب زیاده باشد و کاتب از روی مرتبه ادنی ازو باشد بتاخیر ساکت
گردد و اگر مرتبه اعلی ازو بود چون امرا و ملوک فی الحال تیغ جفا سرش برکنند زیرا که
او از حکمت ابرای خالی و عاریست چنانکه گفته اند بیت اگر شه روز را گوید شب است
این بباید گفتن اینک ماه و پروین پس چه جای آنکه کس انگشت اعتراض بر موجودات
باری تعالی نهد که در اینجا جز کفر و ضلالت اسیران حضرت او را بهره نیست کما قال
علیه السلام انا غیور والله غیور منی ازین مراست آورده اند که حکیمان
هند اتفاق کرده اند تا کسی است یکتند هر چند کردند کما حقه بیان از روی بر و بال
دنیای وار و لح که از همه صعب تر بود نتوانستند گفتن که خدای بی عیب بی اذن
است افعال او نیز بی ادراک است کقول الشاعر بیت از صد هزار حکیم این قدر
نمی آید + که گر کنند بری لیسه نهند بجای + و این آفتاب حقیقی که در رنگهای مختلف
نماینده است در عیان او هیچ اختلافی نیست بلکه اختلاف در الوان است که در رنگ
رنگ در پیدا نماینده اما در حقیقت آفتاب هیچ بدی نیست چنانکه گفته اند که روی
بحسب آئینه می تابد یعنی چنانکه ماه روی باشد که در جهان هم جنس او پیدا نباشد لیس
هرگاه که اقتضای روی دیدن در آئینه کند اگر در آئینه بیند کما حقه نماید و اگر در
شمشیر بیند جان روی بی مثال خود را کج به بیند لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر
ازین مراست کقول الشاعر لطف هم آفتابی در ترا ران آبگینه یافته
پس برنگ هر یکی تاب عیان انداخته جمله یک نور است لیکن رنگهای
مختلف + اختلاف در میان این و آن انداخته + منقول است
که روزی حضرت بایزید بسطامی و شقیق بلخی بخدمت ابو حنیفه رضی الله
عنه حاضر شدند ابو حنیفه خادم خود را فرمود که بدین بر در بیا شند خادم
گفت یا امام المسلمین امروز دو مهمان آمده اند که هرگز جهانی بهتر از ایشان
نباشد بایزید بسطامی و شقیق بلخی اند امام بیرون شد بعد از ساعت خادم
دستر خوان در آورد که در آن میان طاس پر عسل بود و آب بر عسل موی نشسته

القصه خادم گفت چیزی ازین طاس و عسل و موی بگوئید تا از فایده حاصل
شود رسول الله که طاس بدین روشنی و عسل بدین شیرینی و موی را از ایشان
چه مثال است صدیق گفت مسلمانی ازین طاس روشن تر است و مسلمان
بودن ازین عسل شیرین تر است و مسلمانی بودن ازین موی باریک تر
است فاروق گفت بهشت ازین طاس روشن تر است و خوردن
بهشت ازین عسل شیرین تر است و پل صراط ازین موی باریک تر
است ابو حنیفه رح گفت قرآن ازین طاس روشن تر است و خواندن قرآن
از عسل شیرین تر است و عمل کردن بدان از موی باریک تر است
خادم اجازت خواست که من نیز چیزی بگویم گفتند بگوی گفت وجود مهمان
ازین طاس روشن تر است و داشتن مهمان ازین عسل شیرین تر است و
خوشنود کردن مهمان ازین موی باریک تر است اما در خاطر فقیر مسئله علم
حقیقت از جام جم روشن تر است و محقق بودن از عسل بهشت شیرین تر
و بهشت صریح بدان استوار بودن از سکان موی باریک تر است چنانکه
شبلی ره گفت که هر چه مصور و متکیف و متکیف در تعقل پیدا شد همه در سی موجود است
اما کسی که او پیدا و از هر دو جهان او هر دو را ای داد و در نگاه ما آن بگیر
اکثر نسبت علم حقیقت در الحاد و زندیقی می افتد اگر بی همراهی مرشد
کامل که ملاح آن دریا است در ان غوص میکنند در گرداب آورده
خود را هلاک میکنند بعضی گویند ما خداییم بعضی گویند خدا و ما است
بعضی گویند همه چیز ذات خدا است بعضی گویند ارواح خدا است بعضی
گویند خدا نیست الا آب و همه گمراه میگردند و گوهر سلک مقصود نیست
ایشان چون مکان المنذری خوار بدکه در دنیا بهره دارند و نه در عقبی راحت
خود ایشان در درد و اضطرار گرفته اند ایشان باوال و آخر میگویند
کافر میشوند و ندانسته که تصوف حال است و مقال نیست مگر اهل آن حال

در بیان صبر

فصل سیوم در بیان صبر قال الله تعالی واصبر علی
ما یقولون یعنی صبر کن ای محمد بر آنچه میگویند کافران بر هجا و سحر و شعر
و مجنون و تو دوست منی من ترا نگاه می دارم چونکه مرا وکیل گرفته و کار بما
گذاشته غم مخور اگرچه همه عالم بتو دشمن شوند **رباعی** آنجا که جمال جانانه
باشد + عالم همه در پناه جانانه باشد + ما را چه ازین که عالمی خصم شوند جیش ولیس
ما را سپاه جانانه باشد قال الله تعالی وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا
و جزا دهد مر ایشان را بسبب صبر کردن ایشان در طاعتها و بلاها و بهشت
جاودان و جامهای حریر نرم و چون در دنیا دوستان او را بلا بود و در
عقبی عطا بود و چون در دنیا ایشان را غم بود در عقبی شادی بود و چون
در دنیا ایشان را زندان و ژنده پوشی بود در عقبی بهشت جاودان
و حله حریر بود فروترین کس را هفتاد حله بود و بهترین را هفتاد هزار هر یک
برنگ دیگر و نرم و باریک و بدن ایشان چون برگ گل بود و همه را
بتاب کرت بپوشاند بطریقی که هیچ یکی رنگ دیگر را پوشیده ندارد بلکه هر
یک بیرون نماید و بدانکه صبر بر چهار نوع است و معنی صبر در لغت باز داشتن
است اول صبر از معصیت است باید که بار عبادت چنان بر مرکب خسیس
نفس بار کند که چون اشتر بلند همت گردد و از معصیت باز ماند و دور اندیش
گردد و بار دیگر بر عصیان نگردد دوم صبر بر طاعت است و در صراح
آورده که صبر بمعنی حبس نیز آمده است یعنی دایم المدام توسن سرکش نفس
را در آخته خانه توکل و اخلاص حبس کن تا در طاعت کوشد و طاعت آموزد
از جهت ثواب جزیل همیشه در طاعت بقدر استطاعت استعانت نماید
و خود را از کسل و فتور باز دارد **منقول است** از سرور کائنات
که چون شخصی خرما و یا بمقدار خرما و زنا او قدر الصدق کند فردای قیامت
آن را چون کوه بیارد که در پله نیکی او باشد اصحاب پرسیدند یا رسول الله

قبول دار بکم قول ثواب او چه گلهائی این تماشای که شکوفه کلان می بود حضرت
رسالت پناه گفت این مثال کسی است که بذر در بار کرده تخم و مالو
نعمت او را زمین کند و گلابی بر برد و بعد چند سال صد و هزار دینار
بعروس پس حق تعالی اعمال شما را همچنان می پرورد و ارد یا دو مرتبه
سامیه کند و حضور و مصدق قول خویش این آیت یاورده مثل
الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت
سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء
پس چون نفس این ثوابها شنود دایم در عبادت کوشد سیوم صبر بر بلا است قال
الله تعالی ولنبلونکم بشیء من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین
الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک
علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم المهتدون در تفسیر کامل
آورده است که کل انسان مبتلی است بچیزی از اموال و فرزند و تن
خود و باغ و زراعت و غیر ذلک من متاع الدنیا پس هرگاه که بنده مومن را
مصیبت از این اشیا رسد و او گوید انا لله وانا الیه راجعون حق تعالی بر
وی در عطا کند یک راه نمائی لطف خویش و دیگر رحمت خویش و رحمت او بی
نهایت است چه اگر شخصی یک درم بدست خود تصدق کند یک بهشت بوی
دهد و اگر ظالم و یا سارق و غیره ذلک من الآفات چون مرض و بیماری
مال او را یا مذکور را هلاک کند و او بران صبر کند یک هفتاد هزار بهشت یابد
منقول است که روزی از اصحاب رسول الله را دعوت مهمانی کرد
ابو سعدی در هفت آمرا ذبح کرد و آن شخص را دو پسر بود یکی ازان بر و غایب
بود و دیگر حاضر بر دو طفل بودند چون آن غایب حاضر شد این طفل حاضر را گفت
مرا که ما را گوسفند ما و ترا انگشت و آن شخص را جان گوسفند دیگر بود گفت
شکوفه نکست گفت تو خواب کن تا من کار در گلوی تو برانم که تدرم چنان است

چون کارد به گلویش رساند حلقومش بریده شد و بمرد طفل هیبت خورد که مادرش
در رسید حال چنان دید آن طفل از هیبت با دیگر بخت از بام افتاد آن نیز بمرد مادر
هر دو را در زیر نمد پنهان کرد چون خوردنی به رسول الله پیش آورد جبرئیل ع نازل شد
که بغیر از طفلان خوردنی مخور حضرت فرمود پسران خود را بیار که خوردنی با من
خورند آن شخص در خانه شد از زن پرسید گفت جای بازی رفته اند در پیش رسول
الله شد گفت که در خانه نیستند حضرت گفت بی ایشان نخواهم خورد و هکذا چند کرت
تا خانه می آمد باز به پیش حضرت رسول الله میرفت او قبول نمیکرد بعده بزن خود
اعراض کرد که حضرت معطل است بر پسران خود را یافته بیار زن ناچار شده
نمد بالا کرد هر دو حال چنان دید بر کش بطاقت شد غریادی برآورد و در پیش رسول
الله شد حضرت متحیر شد جبرائیل گفت وقت دعا است نه وقت حیرت در حال
بعد از دعا هر دو زنده شدند و با حضرت طعام خوردند پس حضرت فرمود که الصبر
مفتاح الفرج یعنی چون مادر ایشان صبر کرد حق تعالی بر او رحم کرد **ایضا** مشایخ
کبار کرده اند که پیر کلید طریقت است **منقول است** که یکی از اکابران
هند را دو پسر صغیر بودند او تا نیم روز درس می گفت بعده چون بخانه می
آمد بغیر از ایشان خوردنی نخوردی روزی هر دو پسر در چاه افتادند و مرده
کشیدند زنش بلند همت بود هر دو را در جای خواب در زیر بستر کرد و گفت
که قاضی بیاید هیچکس با او نگوید تا خوردنی بخورد چون بوقت نیم روز از مدرسه
در رسید پسران را نیافت زنش در حال طعام را در پیش نهاد گفت
پسران را بخوان تا با من طعام بخورند گفت در خواب اند طفلان را
از خوردنی خواب به قبول نکرد قاضی خود ایشان چون بستر بالا کرد
هر دو زنده بودند بیدار کرده آورد بعده از آن زنش چنانکه رحم مادران
است شفقت آورد و گفت حال چیست واقعه باز نمود نزد دیگران او
گواه اند بر موت ایشان قاضی گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم راست

فرموده است که الصبر مفتاح الفرج مگر بسبب صبر دل من زنده شده باشد
قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر والصلوة
ان الله مع الصابرین و در **تفسیر کامل** در معنی این آیت آورده
است که حق تعالی وجه استعانت بدو چیز ارشاد کرد الذین یا ایها
المومنین واقع شده است لیکن شیخ ما بیان آخر صبر کاری و شفای نیست
و بهترین طاعات بعد ایمان نماز است از آن او را یاد کرد چهارم فرموده است
بدانکه وصل معشوق دلجوی او در حق عاشق شیرین تر از عسل و نیک تر از آن است
که مرده را کسی جان بدهد لیکن بحضور معشوق اگر کسی گوشت او را بسر بدهد خوش باشد
و اگر چه باشد همه آن شربت او است چنانکه زنان مصر در دیدن حضرت یوسف از
بریدن دستها خود خبر نبودند چون زکریا علیه السلام از اره که بر سر او میراندند
خبر نبود چون منصور که از بریدن دست و پای و گوشت خبر نبود چون عین
القضاة همدانی که از سوختن آتش خبر نبود **آورده اند** که سوداگری از
ماوراء النهر بولایت هند رفت ناگاه نظرش بر دختر پادشاه برآمد افتاد تا یکسال
بر این جا ماند که از خود خبر نداشت بعد از یکسال کسی از وی پرسید که چه حالت است
جواب داد که نمی دانم دختر پادشاه برد آن خبر به دختر پادشاه رسید کفش خود را
در آب انداخت و فرمود که مسکینی نیست آن شخص این را نگو تا بوی رسانند کفش
محبوب مرا یاد کرد درحال خود را در گرداب انداخت بعد یک روز خبر به دختر رسید آتش
عشق و محبت در وی اثر کرد و آن جای کفش خود را نیز دران گرداب انداخت بعد
سیوم روز پادشاه را خبر شد ملاحان را فرمود تا در آب در آیند چون در آمدند هر دو را
کنار یکدیگر گرفته و در وصال عزیز رفته یکجا شدند و هر دو را همچنان دفن کردند
منقول است که روزی خواجه حسن بصری در بازار شهر بغداد می
گذشت ناگاه طبیب ترسا را دید آورد که من طبیب ام و در زمین کسی که باشد دوا کنم چون
خواجه این شنید گفت دعوی قوی کردی که من مرض را دوا کنم

گفت ای طبیب من نیز رنجی دارم گفت چه رنج داری گفت رنج گناه طبیب گفت
چنان دوا کنم که شفا یابی فرمود که بیخ فقر بیار یعنی از خود و از جمله اشیا پرهیز
و احتیاج بدو دار و محتاج بدو باش و با غیر مجوی چنانکه ابراهیم علیه السلام در
منجنیق از فرشتگان مقرب استعانت نمی جست و آن نیز ولایت او بود که
نبوت او بود زیرا که ولایت انبیا آن بود که از خود درگذرند و فراموش کنند
کل اشیا را مگر او را باز گفت که برگ صبر با وی یار کن یعنی چون غرض مقصود
و احتیاط جز او ندارے پس هر تلخی که از او آید شیرین پندار که در ولایت
محبت بر عاشق تلخی دیدن حرام است و نیاید کقول الشاعر بیت پیش تو
دعا گفتم و دشنام شنیدم + برگ اثری بهتر ازین نیست دعا را + باز گفت هلیله تواضع
با بلیله مسکنت بیامیز بدانکه تواضع سر فرود آوردن است و بایزید قدس سره گفت
است که اگر تمام در تمام کلیات از ذره خود را بهترین بینی تواضع را
نشنای بلکه متکبر هم ترا گویند و سکون وقت یابے که ظاهر و باطن خود
را بدو تسلیم کنے و چون تسلیم کردی برگ معنوی چشیده باشے و چون
برگ معنوی حاصل شود هر گاه که با دانا نیست بتو پیش آید کام مراد تو تلخ گردد
و این جان کندن در هر ساعت باشد و اگر توبه نیک و بد نظر کننده پس
متحرک سکونت را نشاید باز گفت که در هاون معرفت بیانداز و چون چنانت
کردی پس بر تو باد احوال و افعال خود را در کل حین اسیر معرفت پنداری
که هیچ ذره نیست که او نیست و پای اوست و بدست تقوی بکوب بدانکه
قلب سالک چون مردمک چشم است اگر اندک حرکت در وافتد تاریکی
پذیرد پس هلو باو که تواضع و مسکنت بتقوی دارے نه آنکه تواضع بجز سگ کنی
و هوا و شهوت پرستی کنے و بغربال رضا بیز یعنی پیوسته سر
و غیرت و بار رضا نمی و آنانه دور کن تا تمام رضا باشے آورده
اند که حضرت عزت عز مهتر موسی علیه السلام را فرمود من لم یصبر

علی بلائه ولم یرض علی قضائه ولم یشکر علی نعمائه فلیخرج
من تحت سمائه ولیطلب ربا سواه و هر که طاعت نکند یعنی تا این
حرکت نکرده باشی هیچ مستعدی و حول کرده پس نام مطیع و طاعت
از هنگام ترک و فعل تو اطلاق آید و در دیگر اشتیاق میداد احرار و فرح ما
الاشتیاق محو اللذات هر لذت غیر دوست را رفت داد و آتش شوق در سینه
آن را در ربعی پس این کار تو تبتولو و الحال از جانب دست عهد تو
رسد که همیشه اسیر طریق او باشی و در شب و روز آسایش و کیفی تو حرام
گردد پس تو بلی از او باشی یعنی هرگز از طلب مقصود فراغت نباشی
و گفته اند که الیوم سرم علی حل محب ارد و حال حالی نیست یا در هجران
یا در وصال و اگر در هجران است پس محجوبی از عذاب و رنج بعد
است او را هیچگونه جواب نبود و اگر در وصال است واصل را خود جوابی
آید بلکه گریه بسیار بر ان یعنی چون همه را حاصل کردی پس
درین راه تیز رو باش و یا آنکه مرکوبی را از دست مده و یا آنکه چون سعی
الحال از حسین دنک کف ایب رحرد باید که تکلف کیر ذکر و فکر
ارادت همیان را لوحدانیت دل کن و تصدیق همت قرو دار بدانکه
گفته اند که انتهای سالک در ابتدای اوست یعنی اگر در ابتدا از مخلص نبود
انتها المقصود نرسید و اگر در ابتدا نرسید بود در انتها به دعت افتد پس چون در ابتدا
همت تو بلند بود الحال در انتهای آن بلند همت گردی که ان الله یحب معالی
الهمم و معالی آن بود که عز الله رسد و ماند و نخواند و در طریق اخلاص نکیس را که
صد اخلاص بایست و گفته اند که هیچ نیست مگر به نیت نیک و نیت نیک حاصل
نشود مگر با اخلاص و اخلاص وقتی حاصل شود که ماسوی الله در دل سالک آرام
نگیرد و اگر اول اخلاص نبود در آخر حاصل نشود و عمل او حبط گردد و تعذیب
توکل بجای تا تبعا باشی و طریق نجات این است زیرا که چون توکل کردی او را

وجود را از میان کسی که از مرض گناه که آن وجود وا ابیت تو بود که وحق دیک
ذنب لا یقاس بها ذنب خلاص نیافتی و گفته اند که الضاله فی انفصاله
وانفصاله فی اتصاله و یکی از جمله صابران مهتر ایوب علیه السلام بود بدان
ای فرزند که چون باری تعالی گفت انی جاعل فی الارض خلیفه فرشتگان
گفتند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء باری تعالی گفت انی اعلم
ما لا تعلمون پس هرگاه که از بنده عصیان و فجور صادر شود باری تعالی از صفت
ستاری بپوشد در **تفسیر کامل** در معنی ستار آورده است که حق تعالی را از
ستار گویند که برابر هر انسان صورتی در تحت عرش قایم است هر جه
گاه بنده صلاح و فعل نیک و قول نیک میکند و میگوید آن صورت
سبحان میکند و می گوید تا ملکوتیان ببینند و حق تعالی میگوید که من گفته بودم
که من میدانم از شما دانا ترم که بندگان من چگونه عبادت می کنند و اگر العیاذ
بالله این کس فسق و فجور میکند باری تعالی آن صورت را پوشیده میدارد تا
آن بنده بدبخت در نظر ملکوتیان شرمنده نشود و در وقتیکه اسمعیل را
بذبح روان کرد باری تعالی گفت ببینید بندگان مرا از برای من چون سر می
ریزند و در وقتیکه مهتر یوسف از زلیخا بگریخت نیز سبحان گفت
که بنده من از ترس من چگونه از زنان میگریزد **و در تفسیر مدارک**
آورده است که ایوب علیه السلام رومی بود و از فرزندان اسحاق
علیه السلام بود و مر او را هفت پسر بود و هفت دختر بود و سه هزار اشتر بود و هفت
هزار گوسپند ان فی داشت و پانصد گاو جفتی داشت و هر جفت را یک غلام میراند
که همه پانصد غلام بودند و هر غلام را زن و فرزندان و باغ بود **و در**
قصص آورده است که ایوب علیه السلام چنان عبادت می
کرد که هیچ احدی به دو مساوی نبود بفرشتگان خطاب می کرد که من
گفتم که بندگان من دوستان من باشند چون ابلیس بخت را و ران

عهد بر استاده بهار راه بود بلکه معتقلم فرشتگان بود حضرت عزت مباحات کرد
که نارب ستحقی این چنین بود مکری چگونه عبادت بکند اگر فرمان دهی
اموال او را تلف کنم به بینم که چگونه عبادت بکند فرمان حضرت عزت بعد
کرای ملعون او را اموال وا ایشکه بدارد و اگر گمان تو ران است برو اموال
او را خراب کن ابلیس لعین آنس به حرمها او ورد و علة بسوخت و علاان را
بکشت اما دیوی و پری را بصورت آن دهقانان کرده و به جانب آمد و
گریه میکرد که خدای دوستان خود را چگونه رنجاند که تمام علا او را بسوزاند همچنین
ایوب گفت ای هر سخت مگر شیطانی مال و ملک همه ازوست بکند اگاه اشتران
را می کشت بصورت ساربان می آمد گریه می کرد و گاوان را و گاه گوسفندان
را می کشت ایوب علیه السلام همچنان صبر میکرد حتی که تمام اموال او
خراب کرد اما ایوب علیه السلام دو چندان عبادت برآن افزود بار حق تعالی
به وخطاب کرد که چگونه می بینی بنده مرا گفت یا الهی هر یک زمان لی لی
علیحده دارد و فرزندان شایسته دارد او را حکم که طاعت از وست
دهد فرمان شد که فرزندانش را بکش و دیواری را بر ایشان انداخت همگی مرده
در یک جا حاضر شد که خدا تعالی فرزندان او را یک کرت همچنان بکشند
ایوب علیه السلام صبر کردش که مگر شیطان هستی با هم جواهم مرد بار حضرت
عزت به وخطاب کرد که بنده مرا چگونه دیدی گفت ای بارخدایا کسی به بدن
درست و صحیح بوده باشد فرزند و مال خرد و سر بیست چرا عبادت نکند اگر
فرمان دهی او را در بدن مرض بکنیم تا عبادت تو چگونه کند حضرت عزت حواله کرد
که دلش بدست تست و دلش را تو سر دم ملعون رفت پاره لعاب پلید
خود در بدنش مالید دوازده هزار دانه برو پیدا شد و در هر دانه دو کرم میبود تم
بروایتی هژده سال و بروایتی هفده سال و بروایتی سه سال همچنان بود اما عبادت افزود
اران می افزود و ابلیس لعین خجل شد اهل قریه او منکر شدند که اگر پیغمبر بودی

۱۷

چنانچه مسکین گرفتار شد و او را از ده بیرون کردند در گوشه عمارت بنا کرد و
در آن جا مقیم بود و بی بی رحیمه خدمت او میکرد روزی کرمی از او افتاد باز بگرفت
و در بدن خود نهاد و اما جانم بگزیدش که فریاد بی طاقتی برآورد مهتر جبرئیل در
رسید که چرا فریاد کردی و چرا افتاده را باز بگرفتی گفت که نصیب کرمان از
گوشت من است پس مبادا که از رزق محروم مانند اما جانان المناک کردش
که الم او با تمامی کرمان مساوی بود جبرئیل گفت که حق تعالی میگوید
که مسلط کننده و رزق دهنده کرمان منم تا آنکه رزق ایشان باشد نگاه میدارم
و چون رزق خود را می خورند میریزانم پس تو حکم مرا تغییر دادی از آن الم
که بتو رساندم بعد از آن میریختند و بعضی پیدا می شدند روزی بی بی رحیمه
مزدوری میکرد دکان داری گفتش که اگر روی بنمایی مزدوری بتو میدهم
و الا ندهم بی بی گفت ای بدبخت من دختر یوسف پیغمبر ام که از خوف خدا از
زلیخا گریخته بود و از نبیرگان یعقوب ام در خاندان ما هیچ نیامده است
گفت پس موی گیسوی خود بریده بده هر دو روی تو میدهم بی بی عاجز شده بریده
داد و چون بخانه آمد رنگ ویش متغیر بود ایوب علیه السلام واقعه پرسید
حال هیچ نگفت ایوب علیه السلام سوگند خورد که اگر من صحت یابم ترا
صد چوب زنم چرا گیسوی را بریده دادی بی بی گفت اگر حیلتی است چرا در حق
خود دعا نمیکنی که صحت یابی تا من از محنت خلاص شوم گفت چند سال بالفراغ
گذرانیده ام بی بی گفت هشتاد سال گفت پس من از خدای شرم میدارم
اینکه مدت سختی من بمدت آسانی برابر نشده است و من دعا بکنم روزی بی
بی از خانه بدر شد در آن ساعت مهتر جبرئیل بیامد دست بر وی مالید کرمان از وی افتادند
در پیش کرمان او دور شد و در زمانه او چشمه پیدا شد در آن غسل کرد و خلعت بهشت
بپوشید و جمال او باز تازه شد در حال در زمانه استاد چون بی بی سر را از
درون کرد شخصی دید مرد بر هیبت ترسید که مگر خانه خود را غلط کردم حضرت ایوب

علیه السلام با کمس داد که قرزه برد که بار سے تعالی را صحت بخشید بعد چہ
سے در آمد اما بسبب آں سوگند دلگیر بود مہتر جبرائیل آمد که باری تعالی نے
فرماید که صد چوب درخت گندم یکی کرده بزند و آزار ندہی بدیں حیله ساقط شود
آورده اند که حسد سنت شمیر است ہر که او را شکر شود کافر گردد و در
تفسیر مدارک آورده است که ہمان فرزندان او که مرده بود ہمه زنده
شدند و در کشاف آورده است که بعد از آں شاره و پسر دیگر
زائید و شیطان لعین بحل شد و حق تعالی مار او را ملک بیاوی عطا کرد و در
تفسیر مدارک آورده است که ہر عابدی را باید که چون ایوب علیه
السلام صبر کند با چون او ثواب یابد ہم در دنیا ہم در آخرت و تا سیاه روی
کند ملعون را

فصل چهارم در شکر

قال الله تعالی اعملوا آل
داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور و ایضا قال الله تعالی
لئن شکرتم لازیدنکم قال علیه السلام الشکر ہو النعمة بدان شکر
چہار نوع است اول شکر خلقت که خلق آدم علی صورته که ہیچ صورت بصورت ایشاں
نمی ماند اگر چه طاوس زینت دارد فائده نیست زیرا که پایش سیاه و
منقارش دراز است و دیگر انی جاعل فی الارض خلیفة شکر باید که افضل
مخلوقات خلافت او شد و دیگر اینکه لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم که
ہیچ شی بدو در شی برابری ندارد و اگر چه پری رو آور دخوب صورت می باشد
فائده نیست زیرا که بوجود این تندی و زندی حق تعالی ایشان را متابع انبیاء
آدمی کرد و پیغمبران را بغیر ستاد دیگر در انسان و جمال برسے قرار کرده
باری کی دارد و ہیچ شکر باری تعالی آدمی نخواہد بجای رساند زیرا که اگر چشم را
پوشیده می باشد از دیدن محروم و اگر کشاده باشد بود ہلاکت قریب
زیرا که چشم کشاده را آفات بسیار است در آدمی چون دو سنگ آسیا است
اما از آسیا سنگ بالا میگردد و از آدمی سنگ پایاں میگردد و بحلاق ہم

مسئله در بیان شکر

که بعضی بنام خباکه نهنگ را بر سنگ بالا نگیرد و دندانها و دهان این آسیا حلقوم است
بوقت اکل و شرب از طرف شکم آبی گرم آید و بر لب آخور لک و آشامیدنی
همراه شده فرود رود و هرگاه که رزق او منقطع گردد همان آب بالا نمی آید هیچ چیز را فرو
بردن نمی تواند تا آنکه می میرد **وایضاً** چنانچه حضرت سعدی فرموده است
هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات پس در هر نفسی
دو نعمت موجود و هر نعمت شکر واجب کقول الشاعر **بیت** از دست و
زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید + **قطعه** بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر بدرگاه خدا آورد + ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد + و دوم
آنکه اگر کسی شکر نعمت کند شایان است اما اگر شخصی عاقل و کامل العقیده باشد
شایان او این است که در خروج بول و غائط و باد البته شکر خدا را بجا آورده باشد
زیرا که اگر شخصی تا چهل روز طعام و شراب نیابد خواهد در دنیا زیست اما اگر
دو روز یا یک روز بول یا غائط یا باد نرود در حال دست از جان بشوید کقول
الشاعر **نظم مثنوی** مایه عیش آدمی شکم است + چون بتدریج میرود چه
نعم است + گر به بند چنانکه نگشاید + گو دل از عمر بر کن نشاید + ور کشاید
چنانکه نتوان بست + گو بشو از حیات دنیا دست + **نوع دوم شکر**
ایمانی یعنی بنده لازم است که همیشه شکر بران کند که حق تعالی مرا از آن گمراهان
نگردانید که خدا را مانده بطرف دیگر رفته اند زیرا که آدمی را فضل بر دواب معرفت
است و اگر معرفت نداشته باشد دواب ازو به که دواب را عذاب نه داد
را عذاب است مدنی بسبب نا معرفت کقوله تعالی ویقول الکافر
یا لیتنی کنت ترابا یعنی جمله خبرات روز جزا زنده شوند باز چون دواب
خاک نابود شوند پس کافران گویند کاشکی اگر ما نیز خاک می بودیم **و روایت**
دیگر آورده اند که تراب نام کافری بود روزی طالب علمی کتاب می نوشت
قلم باز و شستن یعنیا و تراب سحر است تمام از خاک بر نوشت و برد و از حق تعالی

از آن حرمت او را یا امر رید کافران گویند کاشکی ما بهایم می بودیم که خاک سپرده
شدیم و یا بمثال آن تراب خدمت غلامان کرده می بودیم پس پسندیده لازم است
که موافق ایمان شاد باشند و شکر کنند تا سبب شکر کردن ازو سلب نشود و
در **خلاصة السلوک آورده است** که مرتقی سئلے را از
رسید ما اول ما انعم الله علیک قال ان الله تعالی خلقنی
ذکرا فقیل ثم ای قال سوی خلقی علی ستة اعضاء قیل ثم
ای قال عرفنی حتی عرفته قیل ای قال وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
نوع سیوم شکر بر اعمال صالحه چنان کرد که بار تعالی ما را از بندگان
کرده اید که توفیق داده شده اند بر اعمال و دیگر امیدوار است ما که کامل کامل
اند از اعمال صالحه لایق و واجب اند در کل احوال و مستقیم ایم ما که واجب
سالی و بود ریم رد ده به اسفل سافلین دیگر امیدوار است ما که وجود
الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون که سبب ایمان
و عمل صالحه از اسفل سافلین اجر بی است کرد **وایضا** ممنون با تمام گویند
یعنی نعمهای بهشت تمامی ندارد چنانکه اگر شخصی یک ممنون سر درد در حال
در اینجا دیگر روید **منقول است** که روزی بی بی رابعه بصری کسی را
دید که سر خود را بسته بود گفت چرا بسته گفت درد سر دارم گفت عمر تو چند گذشته
باشد گفت سی سال گفت درین سی سال بیمار بودی تو بسیار بود یا صحت
گفت بیشتر احوال صحیح بودم گفت هیچگاه از شکر عبادت سر را
بسته بودی گفت نی گفت دار بر تو باد و بر اعتقاد تو که هیچ گاه از جهت آن
درد بی پایان و از جهت الله تعالی سر را نبسته و یک روز درد سر دیدی سر
را بسته و بنشستی **بدان** ای عزیز که اگر چه ایمان اعمال صالحه
ندادی شکر ایمان کن که اعمال را بعضی لا اله الا الله
محمد رسول الله است قال علیه السلام خیر الحکمة چون ترا اخت رساند
اشهد ان لا اله الا الله

پس مسخ عمل صلاحیت آمیز به ازین نباشد **نوع چهارم شکر**
نبوت یعنی شکر کند بر آنکه گردانید ما را از امت محمد رسول الله صلی الله علیه
وسلم زیرا که اگر چه انبیا رمانهای ماضی آدمی بودند و امت ایشان را ایمان بود و عمل
صالحه بود اما بسبب گناه اندک یا مسخ می شدند و یا زنده در زمین می رفتند
و ما یان را بسبب شراف او عمل اندک شد و گناه بسیار و حضرت باری تعالی
غفار که بحبیب خود محمد رسول الله علیه الصلوة والسلام فرمود ولسوف یعطیک
ربک فترضی یعنی ای محمد علیه السلام تو که از اندوه امت خود نیست مبارک
خماری من با تو و امت تو چنان بکنم که را ضی گردی و دیگر آنکه فردای قیامت
شفاعت امم انبیا محمد رسول الله بکند و بر امم ماضیه غنایم کفار حرام بود و بر ایشان
بغیر از مسجد نماز روا نبود و بر ما روا شد و بر ایشان پنجاه وقت و بر بعضی سی وقت
و بر بعضی چهل وقت نماز می بود و بر ما پنج وقت شد و بر ایشان سال تمام
روزه می بود و بر ما یک ماه شد و علی هذا القیاس عجایب و غرایب بسیار
بر ما و اگذاشته اند چه خوش گفت آنکه گفت **مثنوی** شکر حق را که پیشوا
داریم + پیشوای چو مصطفی داریم + مهتر و بهتر و گزین همه + فخر و رو خاتم نگین
همه **در خبر است** که سرور کاینات علیه السلام فرمود که هیچ قدمی
نیست که من در نهادن و برداشتن او متحیر نه ام که بار خدایا خواهم برداشت یا خواهم
نهاد و یا در ریمان نخواهم مرد و هیچ لقمه را در دهن نکرده ام که بفرو دبردن
آن متحیر نشده ام که خواهم فرو برد یا نه **بدان** ای فرزند که خلق آزار مباش تا جزای
تعدی خود نیابی حتی که **آورده اند** که اگر شخصی زمین را بچوب بزند و یا گاه
را قطع کند روا نیست زیرا که مخلوقات خدا را رنجانید ای سنی و توسنی
در روز حیوان را رنجیده میدار سے و از عاقبت امر نمی اندیشی که جزای
آن خواهی یافت **منقول است** که بعضی عالمان سند چون
سوار مے شدند اسپ را بتازیانه نمی زدند بلکه باینها سے چوب نرمی میزدند

ومرکب را امر سب خود می باید تا بمقصد برسد اگر کسی بزمین آنکاوه و وکر
زان حقیر بد چنانسی که برنا کرده باشد عار بجود مگر در حین غلبه شهوت و
برس ایشان و در گناه روا است و در خبر است هر که خاک بخورد عذاب آنکس
باید که گوشت آدم میخورد زیرا که در شماره گر زمین بخول دگوشت آدمیان خورت
است و ایضاً اگر دست کسی چرب بود اگر آن را پاک نبود چنانسی که گوشت
آدمی خشت باشد و علی هذا القیاس در چیزی که کسی توهم حرمت نماید دور ماند
منقول است که شبی حضرت رسالت پناه صلعم مقصوره بی سابقه در
آمد بی مضطر شد و از جای خواب برخاست و قمیص را بر دوست مالیدن
گرفت حضرت فرمود که اضطراب از برای چیست گفت و قمیص بحور بی و لازم
ار امی نام مباد اکه در اندام مبارک تو محلد حضرت تبسم کرد و بدانسی چنان
اسراق می . کرد . سو نماز ساعت حضرت برسے مے تحری کرد که ...
مراحکوبه احتراق دردی بهتر حرامشکل بازل سند که مکافات این عمل خواهی یافت
و ایضاً در وی و سفرهای او در مسند سنگ را گرم میکرد و بران قدم
می نهاد تا اماس سید سنگ ساحات کرد که یارب مرض حبیب تو آزار نرسید
وس چه گناه دارم که پانسم سوراند خطاب رسید که انعام تو خواهیم رسید در مکان
آن سنگ فنا در حمل احد امد احد در وقت جنگ کاوری انرا فر فلاحی
در آمد احت و بر فرق رسول ... دندان مبارکش شهید شد و این آن بود
آمد بران سرعداری کرده بود **مسئله** در فتاوی سراجی آورده است که اگر کوره
مرار ... کس ... آمده باشد و کسی حاضر شد او الارم میت اما و ربان
رسول الله هر کس در مسجد نبحث شود کلام او حاضر مے سد بگور سے
بود از رسول الله در خواست که بمسجد آیدم حاصل عیت رسول الله ارجاء
او تا مسجد ریسمان بست تا بدان دلیل باید زوری چیدران می آمد و
حسد تو بزند نکار دوے چند بران ریسمان برستند گور چون مرا ان

است

دست او بریده شد بدست دیگر ریسمان گرفت آن نیز بریده شد سر در
دست بریده در پیش رسول الله حاضر شد حضرت بچشم پر آب گرد خواست
تا در حق او دعا کند تا چشمان یابد بمهتر جبرائیل علیہ السلام در رسید که رب
العزت میفرماید که ارواح او را کور آفریده بودم و الحال کور است و بر پل صراط
گذر کند چون بدر دروازه بهشت برسد او را چشمان دهم و در بهشت با
مؤمنان دیدار بیند و تنها نخواهد دید کور گفت یا رسول الله من محنت بسیار
اختیار کردم تا آن بیاید که بجز چشمان یافتن دیدار بینم بدان ای عزیز که
چون چهار باب بتوفیق باری تعالی باتمام رسید میخواهیم که خاتمه کتاب را بیان کنیم و
در آن چند خبر باقیمانده بیارم ان شاء الله تعالی **خاتمة الکتاب** مشتمل
بر چند فصل **فصل اول** در علامات قیامت و پیدا شدن ساعت
و خرابی دنیا و اورا از آن ساعت گویند که در یکساعت پیدا شود و
کما قال الله تعالی ان الساعة لاتیة ای بغتة یعنی ناگاه وقال علیه
السلام ان الساعة لا تکون حتی تکون عشرة آیات خسف بالمشرق وخسف
بالمغرب وخسف بجزیرة العرب والدخان والدجال و **در حدیث** دیگر بعد
دجال عیسی علیه السلام گفته اند ودابة الارض ویاجوج ماجوج وطلوع الشمس
من مغربها ونار تخرج من قعر عدن تدخل الناس نقل در مشارق و در شرح
او می آرد که خسف فرو بردن زمین را گویند یعنی قیامت نشود
تا آنکه ده نشانی او پیدا نشود اول آنکه قومی بسبب شومیت گناه از
مشرق در زمین روند و قومی همچنان بجانب مغرب در زمین فرو روند
و قومی همچنان در زمین عرب فرو روند و خسف بوده باشد را گویند
و گفته اند که آنحضرت مکه باشد و دیگر علامت قیامت پیدا شدن دود بیت
بقول حضرت مرتضی علی رضی الله تعالی عنه آن از جانب آسمان
فرود آید و از مشرق تا مغرب دنیا اندو پر شود و کافران بدان مست شوند

خناسحه در سوراخ بینی ایشان می در آید و از جای دیگر بیرون می آید
وایشان را بدان تحت رسد و آن دود چهل روز بود اما مومنان را
چون زکام نماید و بعضی مفسران و محدثان برآنند که آن دود گذشته است
و دیگر علامت آمدن دجال باشد و علامت دیگر دابة الارض باشد و علامت دیگر
یاجوج و ماجوج باشد و علامت دیگر بیرون آمدن آفتاب از جانب مغرب و علامت
دیگر پیدا شدن آتش باشد از جانب عدن تا براند مردمان را بسوی جای کند
و عدن نام شهریست در کنار دریا از شهرهای یمن و قعر قرود زمین را گویند
این همه علامت شدند تا وهم ایشان عیسی علیه السلام است که از آسمان
بیاید و دجال را هلاک کند و بیان این علامات بتفصیل خواهیم کرد انشاء الله تعالی

ذکر کیفیت تولد دجال و ظهور او در آخر زمان در شرح

مشارق آورده است که نام او صافی و نام پدرش صاید است اما چون دروغ
حال دعوی پیغمبری کرده و در آخر دعوی خدای کند از آن او را دجال گویند
و دجال کذاب را گویند پدر و مادرش هر دو جهود و گران بودند منقول
است که ولادت او در پیته بود و پیته شهرکی است از مدینه بعید و چون
از رحم مادر فرود آمد در حال شخص و کلان شد گاه دعوی خدای کردی
و گاه دعوی پیمبری و تمام کافران بد و معتقد گشتند و اکثر صحابان عیب او را
بیان می کردند و کرامت می نمود در آن زمان سلمان پارس را والو و ردا در
پیته بودند چون هجوم کافران در حق صایدید پدر و نزدیک رفتند واقعه شنیدند
سلمان بن نعیم گفت که اصحاب رسول الله آمده اند گفت رسول
من اند نزدیک آمدن نمایند هر دو در پیش رسول الله شدند اصحاب جمع
شدند و حضرت را برسیدند که این حیات کیفیت هیچ پیغمبری نموده است
که حق تعالی او را بر دجال نمی نماید و این آن دجال باشد گفت عمر
اگر فرمایی حضرت فرمود که گفت موت او از دست تا نشد ملک موت او

مسلم از ابی سعید

از دست مهتر عیسی باشد و او را سخن زشت گوید و امیر المومنین عمر رضی الله
عنه تاب آن نکند و تیغ بکشد و جنگ و جدل لی خائد و واقع شود امیر گفت من
لی غزانی نخواهم کرد ما همین که او را ببینیم حضرت رسالت پناه فرمود که تنی چند جمع
شوید تا برویم جمع شده با چند اصحاب در تیه رفت یاران گفتند در حال خانه
او برویم اما حضرت پناه فرمود که در خانه آن سگ رفتن نشاید اما شما دست
بزنید او را و از دست زدن خواهد بیرون شد و در پیش ما آید چون آن لعین
در پیش حضرت رسول الله آمد گفت من انت گفت انا رسول الله گفت اگر
تو بخدائے من گواہے دہے من پیغمبرے شمارا قبول کنم و گواہے
دہم حضرت رسالت پناه فرمود مثل تو مخلوق کور چشم خدای را نشاید
آن لعین نیز کوه سک خورد و بر حضرت رسالت پناه اهانت گفت امیر المومنین
عمر رضی الله عنه طاقت نشده تیغ کشید اما بفرمان رب العزت تیغ برگشت
و بمقدار چهار انگشت پیشانی امیر المومنین عمر رنجیده شد حضرت دست
خود بر آن زخم مالید در حال همچنانکه بود شد خضر شد رسالت پناه فرمود
یا عمر چرا الی عهد نمی کردی گفت یا رسول الله مرا طاقت عهدم را
فراموش کرد چون رسول الله روی بخانه نهاد دجال لعین سنگ
کلان را گرفت و در راه گذر حضرت انداخت تا که راه بسته شد مهتر جبرائیل
علیه السلام فرود آمد و همان سنگ را از راه دور کرد چون حضرت رسالت
پناه در مدینه رسید دجال بدبخت قصد مدینه کرد و سنگ کلان بر داشت
چون بر نیک دیوار می زد هفت دیوار بقوه آن سنگ می شکست چون
اصحاب سلاح پوشیدند و در پیش رسول الله شدند و اذن جنگ خواستند
حضرت اذن نداد و گفت که موت او از دست حضرت عیسی باشد اما حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم سر بسجده نهاد و در حق او بد دعا کرد در حال مهتر
جبرائیل علیه السلام در رسید چنانکه موشی را گربه بگیرد و از گردنش بگرفت و بر داشت اما دجال

دست او را در زمین فرو تا انگه المستان پاره او در زمین سخت گرد و گفت ای روح باد
خاک برگرفت و بهر چیزی آتش اورا در غار کوه قاف که تمام آبها در آن می‌رود
آمده به زنجیر بسته الحال می‌بود و بعد از آنکه مهر زنجیر او می‌سایند تو ما بیا
زار و زاری می‌کنند و آفتاب بالا می‌کند گرم و خشک کرده می‌شود و چون سیر
می‌شود باز درست شان او از زنجیر سے بند علی هذا القیاس بعد نیم باد داد
ازخواب بیدار میشود و زنجیر بازمی‌شکند و ماهی می‌خورد و حضرت رسالت
پناه از حضرت جبرئیل علیه السلام پرسید که آن خاک چه کرد و گفت چون در اینجا
ادخرجت ممتد از و دولت گشتند و بعد از وفات شان سجده و هفتاد سال
از خاک در عالم پراگنده شود تا بعد از آن علامات قیامت ظاهر شود و دور
روایت دیگر آورده است که حق تعالی باد بر و مسلط کرد و از دید دماں عار
بر دیس پیغمبر علیه السلام فرمود که در آخر الزمان و حالوں پیدا شود یعنی سکر
و حال که امت مرا از آن زمان حتی قیام به معبود و لدر تعود اصطلاح وادا صطلح
سوت باشد زیرا که نسب پیران و مریدان و مشایخان ناقص شود تمام مردم از دین
محمدی برگردند و مردمی و اوسیطان شوند و علامت آن مردم آنست که علم
و علما را دشمن دارند و التاس دلشکرو حال علیه اللعنه و علیهم دران زمان حیا
و ستم از زمان برود منقول است که روزی حضرت را کسی پرسید که
خروج دجال چه وقت باشد گفت و قتیکه زنان در زین سوار شوند و گفت
لعنت الله علی الفروج فی السروج **و ایضا** عدل از پادشاهان و علم
از عالمان برود سخاوت از توانگران و شیب میت آن مردم از و کرد
دعا ر و ما و سرح و بسیار زنان اند که گرد و در جهان بی امر ملک شان
بار گمرید حضرت شیخنا شیخ الاسلام و المسلمین شیخ علی ترمذی قدس سره
را کسی پرسید از این که مشایخان سلف سلوک و تصوف و بیان و حقیقت
را بیان شکر بند که کسی را مدان اطلاع میشد و ایشان را کس از

وکاهلی بیتیاری متقیوا نستند بخلاف این زمانه که صوفیان وسالکان نام دارند وبخیال
استظهار وشهرت اند وچون پیغمبران خلق را دعوت میکنند واز مریدان الیانات
زن ومرد وصغیر وکبیر وآزاد وبنده همگی در بیان وحدت اند خواه غلط
خواه صحیح چرا شیخ گفت دو معنی دارد یکی همین که این زمانه آخرین است
وخاتمه نور محمد صلی الله علیه وسلم قرین است که ختم میشود پس بر احدی
از جهت جمع کردن اموال دنیاوی بی محنت کاری را که در پیش گرفته اند که ایشان را
مردم شیخ ومشائخ خیال کنند وچیزی به بخشند ودر طلب نام وناموس
دنیاوی اند واز عقبی غافل ودیگر اینکه پیغمبر فرموده است که کل شیء
راجع الی اصله پس چون وحدت وطن اصلی واظهار شدن
قیامت نزدیک است از ان واجب تعالی بر آن هر یک اورا جریان
داد بعضی بهدایت الله بمنزل رسند واکثر بسبب مرشدان ناقص
در کل مانند وگمراه گردند ودر خبر است هر که در روز جمعه سوره
کهف بخواند خدا تعالی اورا از فتنه دجال امین دارد پس
پیغمبر فرمود علیه السلام که در آنچنان زمانه دجال لعین لعنه الله رب العالمین
از بندها وزنجیرها خلاص یابد وبر کوهی از کوه های هندوستان بر آید
وبانگ کند آواز او از مشرق تا مغرب برسد وبگوید که هر که امروز پیش من
پیش آید نجات یابد والا روز دیگر قبول نکنمش ومن خدای جهانم
حیله انواع کفار واهل روافض وبدعت ومردمان کم یقین بسبب کم
یقینی بدو رجوع کنند حتی که اورا صفت خواتین پیدا شوند و
بعقب هر خان هفت لک لشکر پیدا شوند وشیطانان ودیوان
وپریان را بدو مسخر کرده ده چنانکه بعضی کسان را آباء ین فریب
دهند که مادر وپدر تواند زنده کردمش وبعضی را که شند باز زنده کنند
وآن در حقیقت دیو وپری باشند وگاهی انواع طعام [illegible]

پیدا گشته و بکند انگه الهی در حق او بسیار باشند و چون لشکر جمع شود
حاکم گشته که سپاهیان سوار و پیاده مرا بر سوار کشند سرچه از جیل و اسپ و غیره باشد
رهنستند شود بعد از آن بجان حرب آغاز کند که در دریاست و آن جان است که در
دریا رعمان جبل جزیره الست و سر جزیره چهار میل طول دارد و در وی گیاه و چیزی
روئیده اند بوقت صبح صادق در خوردن میشود بامداد همه را بخورد و در
خواب میرود باز بوقت شب همه روئیده می باشند و در خوردن میشود
تا مار سام همه را میخورد و چیل جوی سیر بران محل مرورد و از حیوان کیا
ران می بهد همه را خشک میسازد و در بار عمان تا ستا لنگ اورسند
ست و چون زان حر سوار شود عزم بیت الله کند با همه لشکر روان شود تا
او را حرات کند و با او اسباب ملاحی بسیار باشد حتی که اکثر مردمان جاهل او را بهوت
رست بدان حرص آوازی بر دیگی او خوشند اول بمکه برسد بعضی لشکر را حرا
کردن بکه باند و بعضی را حرات کردن مدینه باید و خود دست بکوفه برود با هفت
لک لشکر همراه او باشد الله و مدینه هر دو دار الامان اند و گرد و برسه الیاس
فرود آید اما گرد نتوانند و چون آن لعین نزدیک کوفه رسد امام محمد مهدی
باستقبال او برود بدان این فرزند کرد یک اهل سنت و جماعت
است که شخصی باشد در ولایت هند عبد الله نام و نام مستوره اش الیه
از وی فرزند تولد شود نام او محمد باشد و این محمد علیه الرحمة بعد کلان شدن بکوفه برود
و اهل کوفه او را بادشاهی گیرند و او در اصل سادات باشد اما نزدیک و در همه
علیه اللعنه این امام مهدی فرزند امام حسن عسکری است و در غار در آمده تا کنون
سکند و بوقت دجال بیرون آمده این سگان هر سال یک اسپ و یک دختر خود
بدیت او بیمانند و گوه سنگ میخورند و این محض افتر است و در آن زنان در کوه
بشش هزار زنان و سه هزار مردان باشند و امام مهدی را بر سد که من کیستم گوید
تو مخلوقی از مخلوقات باری تعالی گوید لا بلکه خدا است چنانکه امام گوید

اگر چنانچه خشم کور خود را صحت بده ازدها بیخته زنده و باشد باز زنده شود و باز
از و سوال کند که من کیستم گوید تو مخلوق باز او را باشد که بداسته گرت او را بکشد
و زنده شود بعد از آن امام بطرف کوه برود و با این هزار جوانان بجنگ پیش
آید هفت لک لشکر را شکست دهد و بمکه بیاید و آن جا نیز شکست دهد و بیاید
بمدینه و از انجا نیز شکست دهد به بیت المقدس بیاید و امام را در مکه دوازده هزار
لشکر باشد و در مدینه پانزده هزار گردد در بیت المقدس نیز شکست دهد
و تمام لشکر او را بکشد و خود گریخته بجانب عرس رود و مدت سه سال
انواع لشکر کفار را جمع کند و امام در بیت المقدس امامت کند و در سه سال
هر جا که نام مسلمان باشد در بیت المقدس جمع آید روزی چون امام نگاه کند
ببیند که از آسمان ابری فرود آید و بر صخره مبارک بایستد چون امام بجانب
آن ابر شود ابر بالا رود و ابرا انجا چو اسی را استاده یابد جامهای سبز پوشیده
و دستار سبز و کفش سبز و عصا سبز بدو سلام کند و موافقت کند بداند که
این حضرت عیسی علیه السلام است مدت چند در بیت المقدس هر دو باشند گاهی
امامتی نماز امام مهدی و گاهی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت عیسی بن پیغمبر القوت بدو
و در مذهب امام اعظم باشد و مذهب ثلثه را منسوخ کند و مرده گان را زنده کند
و از مسلمانان زن گیرد و در خبر است که هر پیغمبر را قوت و زور چهل مردان
بود و حضرت موسی را قوت چهل پیغمبران بود و حضرت عیسی را قوت چهل موسی
بود و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم قوت چهل عیسی داشت که بر همه
هزار و پانصد کس را قوت میشود و بعد سه سال دجال لعین از جانب عرس
چندان لشکر بیارد که حد و عد ایشان را جز الله کس نداند و در بیابان میان مکه
و روم هست بایستد و چهل روز راه به لشکر بگیرد که هیچ احدی از آن میان نگنجد
و امام مهدی و حضرت عیسی با جمع لشکر مسلمانان قصد جنگ کنند و پیش آیند چون
دجال اللعین روی حضرت عیسی را ببیند بهیبت خورده بترسد و عنان خر بگرداند

حضرت عیسی علیه السلام بدان عصا او را بزند عصا از وی وار جز نگذرد و هر دو را
بکشد منقول است که دجال اسپ است و هفت میل طول دارد و هفت میل
عرض دارد و آن خر هست و هفت میل طول دارد و هفت میل عرض دارد اکثر
لشکر و زیر ایشان هلاک شوند و هر طرف ده میل خون دجال و خر روان شود
که اکثر مردمان در خون هلاک شوند و عصا چون از ایشان بگذرد استاده شود
تا آنکه ایشان برابر سی از تمام لشکر بگذرد و در عین القرآن رب العزت مالفته
گردد که کفار که تحت شوند و چون عقب سنگ و چوب و درخت پنهان
شوند پنهان خبر دهد که کافر همین است تا آنکه ایشان کمتر در جهان نماند
بعد از آن فراغ و خوشی در راحت مسلمانان باشد بعد از آن چهل سال
بگذرد و در موسمان چو سال چون ماه باشد و ماه چون روز و روز
چون یک ساعت بعد از آن یاجوج و ماجوج پیدا شوند ذکر کیفیت احوال
یاجوج و ماجوج بدان ای فرزند که ایشان نسل قبیل اند یعنی مسیر
پدر یکی ازیشان دوم ترک خزر سوم یاجوج چهارم ماجوج پنجم جیل ششم
دیلم و در تفسیر زاهدی آورده است که ایشان از صد هزار بیش اند
در اولاد یافث بن نوح اند و بعضی از ایشان از یک وجب بلند اند و بعضی
قد در یک بلست قد دارند و ایشان را توالد و تناسل است و بعضی گفته اند
هر یکی از ایشان نمیرد تا او را هزار فرزند شود و طعام ایشان گوسفند
مار است و هر سال خدای عز و جل ابری را فرمان دهد تا ماران را در ولایت
ایشان افگند بعنایت عظیم و آن باد تا سال دیگر ایشان را بس کند و چون
در سال دو بار بارد و در آن سال ایشان را فراخی بود و چون یک بار بارد
تنگی باشد و هر روز در آن سدی که ذوالقرنین بسته است میکوشند و گویند
که الست دیگر بدارند ملک زمانهای ایشان چنان تیزی دارد که سنگ را
سر اسد بریان بگویند فردا بیرون آییم چون روز دیگر باز آیند سد همچنان که بسته

ادخواز بود سیکرد اما چون وقت بیرون آمدن شود یک تن ایشان مسلمان
کرده و چون بوقت شام برگردند گویند که فردا انشاء الله افاسے سوراخ
خواهیم کرد چون روز دیگر بیایند سد شگاف سے باشد تا هر مقداری که کرده
میباشند بکند او در چند روز بیرون آیند قصه سته انسیت آورده آند که
در زمان سلطان سکندر ذوالقرنین میان دو طائفه ایشان مجادله
افتاد و بجنگ استادند یک قوم زنده سرے رامیداد که هزار سر داشتند
و قوم دیگر در ولایت حصار بند شدند چون کسے بیرون مے آمد آن هزار سر
او را میخورد ایشان از سلطان سکندر مدد خواستند سلطان خود تنها
طرف ایشان رفت روزی بوقت پیشین سلطان میخواست تا بیرون قلعه رود
و طهارت کند ایشان منع کردند که شما را هزار سر خواهد خورد گفت پس من
براسے چه آمده ام که بجنگ بیرون نروم گفتند سیاست وقدیه مسکم
والا از دست تو چیزے نخواهد شد سلطان بیرون شد آن قوم دیگر نیز هزار
سر او ستادند سلطان بر طهارت نشسته بود که او رسید گفت چه شخصے که برای
طعمه شیر آمده گفت من از برای بریدن هزار سر تو آمده ام و بهر دو طرف قوم اقوام نگاه کردند شیر چو
را تر سلطان زد و حمله و مصاف دست کرد سلطان سرش گرفت و بر زمین زدش و شمشیر کشید
که الحال در بریدن سر خود چه گوئی ببرم یا نه شیر زاری کرد که من بعد در آن قوم نروم و بولایت
خود خواهم رفت مرا بگذار چون بگذاشت شیر بگریخت و آن قوم حاضر شده در پیش این
قوم آمدند و صلح کردند و آن قوم که سلطان را برده بودند نصیحت کردند و مال
بسیار دادند و کوه قاف در آنجا سوراخ بود و ایشان می آمدند
دزدی میکردند و مال مردمان را اسیر و گاه گاه خراج از قومیان میگرفتند
گفتند که این راه را بر بند تا من بعد یاجوج و ماجوج دزدی در ولایت تو نکنند
سلطان چون از آن جانب آمد در بستن آن راه سعی بلیغ نمود آورده اند
در این قرن آهن و از زر و مس و سرب و غیر ذلک این نوع بسیار افتادند

سلطان ایران آهن کوهی راست کرد و پنجاه رسن دراز کشید و بالا کرد و در جای
ایشان چوب و هیزم نهاده بود و نفط واران کوه سوراخ چهار راست کرد و سه و دو راه
بطرف مغرب کشید و پوست بعضی گاو را یک اسان میکرد و خوا مردان
روی را ... تا مدت مدید آنرا دمیدن گرفتند و آتش در آن کوه زده از حرارت
آتش چون موم گداخت و بهم متصل شد و آهنی قرص آن کوه از کیاه و در جهت
بود همه از تف آن کوه بسوخت و مدت یکسال گرم بود و یاجوج و ماجوج از ترس
می آمدند و چون در آخر الزمان بیرون آیند اول کلاهان ایشان پیدا
مشرق جمیع انواع طعام بخورند و آبهای شیرین را تمام بخورند و چون
طایفه دیگر پیدا آیند آب شور را نیز چنانک کسند و چون طایفه دیگر پیدا آیند علاج
نیز بخورند چنانکه رسول علیه السلام را رسیده که در آن وقت مؤمنان
روی بر گاه سجده گذارند که حق تعالی ... وست باد ایشان را ولات
بود آنگاه کرم در سر ایشان پیدا شوند و ایشان بمیرند بار دیگر بار خدای
میتو مرغان حق تعالی ... تا ایشان را در دریا اندازد و آنگاه
باران بسیار بارد و سیلاب ایشان را در دریا اندازد و مدت هفت سال
مؤمنان بغیر از تیر و کمان ایشان بسوزانند و چون ایشان بیرون آیند همه
عیسی با جمیع مؤمنان در کوه حصار باشند بعد از آن دابة الارض پیدا شود
بعد از آن حضرت عیسی را بار آسمان برند و در خلق فتنه انگیزی پیدا
شود ذکر اظهار کیفیت دابة الارض و دابه جنبنده را گویند و آن جانور
که در آخر زمان بیرون آید و در شرح و [illegible] سبب که از هر صفت در و
باشد که سر او چون سر ستور بود چشمان او چون چشم خوک و گوشهای
او چون گوش فیل و سینه او چون سینه شیر و رنگ او چون رنگ پلنگ و تهیگاه
او چون تهی گاو ماده گاو و دم او چون دم میش و پایهای او چون پاهای شتر
ساق سر و همه پاهای و دست و پای او مقدار دوازده گز و پهنای دو گز

بیان اظهار دابة الارض

از دست آدم علیه السلام باشد و ابوهریره گفت رضی الله عنه که درازی بزرگ
باشد و میان دو سرون او مقدار یک فرسنگ باشد و این جانور
از زمین بیرون آید بیک روایت آنست که چون سر بر آرد بر آسمان برسد
و از حسین روایت است که تمام نگردد بیرون آمدن او مگر به سه روز از حضرت
رسالت پناه پرسیدند که از کجا بیرون آید گفت از مسجد حرام و چون بیرون آید
گواهی دهد بباطلی خلایق دنیا مگر دین اسلام و بیک روایت از رسول الله
آنست که درازی او شصت گز باشد و هر یکی از آدمی را به بوید و بگوید هذا
کافر بالله و هذا مومن بالله و بمجرد بوئیدن در پیشانی کافر نوشته شود هذا کافر بالله
و در پیشانی مومن نوشته شود هذا مومن بالله و با او عصای موسی
و انگشتری سلیمان پیغمبر علیه السلام باشد و عصا را بر روی مومن
مالد روشن گردد و انگشتری را به بینی کافر نهد و مهر بر بندد و در تفسیر
زاهدی آورده است که دو بار بیرون آید اول نزد ظهور دجال شود دوم کرت
بسیار ماند و او بر هوا رفته باشد و گردن او عظیم دارد چون گردن اشتر
و همه خلق روی زمین از مومن و کافر او را ببینند و وی با همه سخن کند
و خبر از مومن و کافر دهد که فلان + + + + + کافر است و فلان مومن است
و بعد از آن جز مومن و کافر نام دیگر نباشد کافر را گویند یا کافر و مومن را گویند
یا مومن بعد از آن اگر شخصی ایمان بیارد قبول نباشد و حکم آن ایمان یاس
باشد ذکر طلوع شمس از جانب مغرب قال علیه السلام من تاب
قبل طلوع الشمس من مغربها تاب الله علیه و معنی توبه در لغت بازگشت
و در شرع بازگشت بنده از گناه به طاعت و از جانب حق قبول کردن است
یعنی قبول کند حق تعالی او را بدین ایمان آوردن فریضه است زیرا که رسول علیه السلام
ما را ازین خبر داده است که یکی از علامات قیامت بیرون آمدن آفتاب از جانب
مغرب است تا هر که بغیب باور کند در هنگام معاینه او را سود کند و اگر بغیب

ناور بکند دران هنگام او را سود نکند و او را از کافران شمارد و در شرح
مشارق آورده است که در آخر زمان کفر و معاصی و ظلم و بی رحمی
و فساد بسیار گردد و از شومیت آن حق تعالی یک روز آفتاب غروب کند
و شب در آید و آفتاب را حبس کند و فرمان بر آمدن ندهد و آن شب را
مقدار سه شب گرداند و مردان صالح و شب خیزان بحکم عادت بیدار گردند
و وضو کنند و تهجد بگذارند و بتلاوت مشغول گردند تا امید آنکه صبح صادق
خواهد دمید و چون نظر بر آسمان کنند ستارگان بر قرار است تا باز خسپیده بار دیگر
شوند هیچ بدین نوع سه کرت بیدار شوند باز در خواب روند و میان خود گویند
که هیچ شبی در میان شما چنین شب کلان دیده است و خلق از درازی آن شب
حیران گردند ناگاه ببینند که آفتاب از سوی مغرب بر آید سیاه چنانکه طشت
سیاه باشد و برآید بی نور و در میانه آسمان آید و در شرح وجیز آورده
است که آفتاب و ماهتاب هر دو بی نور و سیاه یکجا از مغرب بیرون
آیند چنانکه دو شتر جنگی جنگ کنند با یکدیگر بپیچند چون خلق تحیر ببینند اهل دنیا
و یاد و بانگ کنند و از هیبت آن مادر از فرزند و فرزند از مادر و پدر بگریزد
و گریه و استغفار کنند اما صالحان را سود کند و کافران و فاسقان را
هیچ سود نکند و چون هر دو بمیانه آسمان آید مهتر جبرئیل علیه السلام بیاید و هر دو را
گرفته باز در مغرب کشد بعد از آن هر دو را در توبه فرو دهد چون رسول علیه السلام
این گفت عمر رضی الله عنه گفت که این در توبه چه چیز باشد حضرت رسالت پناه
فرمود یا عمر حق تعالی دری آفریده است جانب مغرب از برای توبه و مر آن
در را دو طبق است از زر مکلل از در و جواهر و میان دو طبق چهل ساله
راه مسافت است آمده است و آن در از آن روز باز که حق تعالی آفریده است
گشاده است و هر گناهکاری که از وقت آدم تا طلوع آفتاب و ماهتاب
از مغرب توبه نصوح کند آن توبه در آن در آید چون آفتاب و ماهتاب از مغرب بر اوا

آمیخته شوند و در نیمه آسمان رسند جبرئیل بر دو در را باز گرداند و دران در توبه در آورد
و هر دو طبق را به بندد و بعد ازان توبه قبول نشود و بعد ازان تقریب قیامت قائم
و نفخ صور باشد معاذ جبل پرسید یا رسول الله نصوح چه باشد گفت چون
بنده از گناه یکبارگی برگردد و پشیمان گردد بر کردهای خود و بگناهان دیگر
دهر اصلا باز نگردد و این را توبه نصوح گویند هر که اینچنین توبه کند دران
در در آید و قبول شود و هر که چنین نکند دران در در نیاید و قبول نشود

ذکر کیفیت قیامت در خبر است که بعد ازین علامات

بادی پیدا آید از مشک خوشبوی‌تر و از ابریشم نرم‌تر تا هر کجا
که اهل الله یعنی اهل علم و شریعت باشند و در مشام ایشان رسد
در حال ارواح ایشان قبض شود هیچ احدی از مسلمانان نماند تا آنکه
گوینده کلمه در جهان نماند که پیغمبر فرموده است که تا کلمه مومن باشد قیامت
موجود نشود و تمام عالم کافر مانند بعد ازان کافران در عمارات کوشکها
و ایوانها مداومت نمایند و در طلب نام و ناموس گردند و گویند که متی هذا
الوعد ان کنتم صادقین یعنی انچه مسلمانان در ماضی میگفتند آن ساعت
کجاست خبر آید امی شود ما ینظرون الا صیحة واحدة تاخذهم وهم
یخصمون فلا یستطیعون توصیة ولا الی اهلهم یرجعون یعنی بعضی در
عمارت خانهای و بعضی بزراعت و بعضی در حرب میان خود و
بعضی در جنگ و جدل و بعضی بر راست کردن سلاح چون تیر و
کمان و شمشیر و بعضی در کاویدن جویهای و بعضی در بنا کردن قلعها
باشند که یک ناگاه صور را حضرت اسرافیل بفرمان رب الجلیل در دمد و حضرت اسرافیل
الحال یکپای پیش و یک پیش و پشت خم و بر دهن گرفته صور را ایستاده است تا از هیبت آن
آواز ایشان بیهوش و مستان شوند و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید
یعنی از بسیار هولها چون مستان از خود بیخبر

و زمین از دیدن گرد و کوه ها صدا برگیرند و زمین بشکافد تا هر چه از حیوانات است
در روی همه بیرون آیند و کفار گویند که این چه حالت است ملکه گفتی تو اسید
در دل خود خطره گذراند و این اول مرتبه دمیدن باشد و در حالی حیا که
آواز شدی در دمیدن صور باشد حضرت اسرافیل بر دهد تا هیچ احدی از حیوانات
تا کس زنده نماند و مورچه در عالم نماند و همه بمیرند از شدت آن آواز بجز از چهار
فرشته مقرب و حاملان عرش هیچ چیز از ملائکه و جن و انس نماند حضرت جبرائیل
سر در یک سدرة المنتهی بنهد و بمیرد و جان را به حق تسلیم کند و ارواح حضرت
اسرافیل و میکائیل و حاملان عرش را حضرت عزرائیل قبض کند بعد از آن خطاب
حضرت عزت در رسد که ای عزرائیل هیچ از مخلوقات مانده باشد او گوید
یا اله العالمین تو حی لایموت هستی و من بنده عاجز من از هیچ زنده بجز که مانده
باشد خبر ندارم تو علام الغیوبی پس حضرت عزت جل جلاله و عم نواله ارو
رسد که ای عزرائیل هزار در هزار بلا عدد مخلوقات مرا کشتی و بر هیچ احدی
دل سوزی کرده باشی یا نه عزرائیل جواب گفت یا رب آری بر دو کس دل
سوخته ام یکی از شداد که مدت سیصد سال بهشت را راست کرد و وقت
درآمدن از روح آن را قبض کردم و بدان حسرت که کرده بود بهشت خود را ندید و دیگر
روزی در بیابان زنی بیمار افتاده بود و طفل صغیر بستان او را و یکی را از جهت آن
صغیر قبض کردم ارواح آن زن را بیا دل سوخته ام آورده اند
که آن طفل فرعون بود پس از حضرت عزت در خطاب نازل شود که ای
عزرائیل چندانک و چند هزار انبیا و اولیا و دوستان مرا کشتی بر هیچ یکی
دل سوزی نکردی و بر دشمنان من دل سوزی میکردی الحال لایق تو این
است که خود را هم بکشی پس عزرائیل بر بالای آنجا بنشیند و خود را به تازیانه
زند و جان دهد بنهایت و شکسته گردد بدان ارواح قبض شود بعد از هزاران کند
بعد از آن ندا رسد ملک الملک که یا رب تو دانا تری باجوال

در بیان قصه شداد

سن که جان خود بخود قبض نمیشود حق تعالی او را بجای خود بیارد و بصفت قهاری
ارواح ایشان قبض کند قصه شداد بن عاد آن است که منقول است
که بعد رحلت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم یکی از اصحاب عبد الله نام روزی
در خدمت کعب احبار حاضر شد و گفت یا امام در دنیا مانند بهشت چیزی
باشد یا نه و بدان صفت که عبد الله دیده بود گفت و آن چنان بود که روزی عبد الله
اشتر را گم کرده بود و در بیابان بطلب آن میرفت ناگهان گذارش بر حصاری
افتاد که یک خشت از طلا و یک از نقره چون اندرون در آمد همه چیز با تمثال
بهشت یافت اندکی از ان طلا گرفت و بخانه آمد و این خبر را بکعب رسانید
و منقول است که کعب دانشمند زمانه بود زیرا که کتب ثلثه را تمامه خوانده
بود و مردی سفید ریش و با رسول الله در اکثر اوقات مجالست میکرد و
احادیث او را میگرفت اما ایمان نمی آورد و بعد از رحلت رسول الله روزی
در کتابهای یافت که محمد آخر الزمان پیدا شود هر که بدو ایمان نیارد کافر است
کعب احبار مسلمان شد پس امام گفت آری در عهد ماضی بادشاهی بود
نام او شداد و بادشاه تمام روی زمین بوده است و بدانکه در دنیا چهار
بادشاه گذشته اند که هر یکی تمام دنیا داشتند دو مسلمان یکی سلیمان و دوم
سلطان سکندر و دو کافر یکی شداد دوم نمرود روزی این شداد از
عالمان زمانه پرسید که بهشت چگونه باشد گفتند نه سرد و نه گرم باز گفت
که حصار و جویبار و درختان او چگونه باشد گفتند حصار او یکی خشت طلا و یک
نقره باشد و چهار جوی دارد از عسل و زنجبیل و از آب و شیر اب زمین
او از طلا است و درختان او از نقره اند و برگهار از طلا و مرغان سر از نقره اند
و منقار از طلا و مشک خاک او بوده و سنگریزه او در بوده و صفت هذا الطریق بهشت
را بیان کردند شداد کسان را با اطراف عالم فرستاد جای سبز و نه گرم ارم
را یافتند و طلا و نقره و در و جواهر و مشک تمام روی زمین را جمع کرد و بعد بهشت

سکه صد دنان بهجان بهشت مرتب کرده باز از عالمان پرسید که مسلمانان بگوید
در بهشت در آیند گفتند که محمد علیه الصلوة والسلام را و سکان در عماری
بردارند و سائر انبیا و اولیا و مؤمنان سوار باشند و با جمیع حشمت در آیند
ست او بدست بهجان کرد با جمیع حشمت سر دیک آن بهشت رفت و فرود
آمد گفت که الحال شب است فردا اندرون خواهم در آمد حضرت عزت را غیرت
کار شد که این خبر اگرچه فال است اما امتثال بهشت کرده و بهشت نامیده
دخول این او را روزی نگردانم در دست سگیا تافته بمقدار رحم بر الیاس بارید
گرفت تا مهر را برید و برها حسرت وهلاک کردن و آن بهشت در زمین بقدرت
الهی غائب شده است عبد الله گفت آن بهشت را کس خواهد دید یا نه گفت
آری او است محمد صلی الله علیه وسلم یک کس سعید گفت آن کس چه گونه باشد
گفت در کتابهای ماضی آورده است که شخصی باشد سرخ رنگ [illegible] و مرد میانه
و [illegible] ولا و بر بام او عبد الله بود و در طلب اشتر برآید آن حصار [illegible]
دران درآید و رفته بیرون آید عبد الله گفت او را خواهی شناخت یا نه
گفت آری اما نام تو چیست گفت عبد الله گفت والله بالله که بغیر از [illegible]
کسی دیگر نباشد عبد الله او را در تمام ولایت مدان و آن [illegible] رفتند طلب کردند
نیافتند بعد ازان چون حضرت اسرائیل بمیرد در مدت سی سال میوه با [illegible]
بچه برید و سیخ زنده سری باشد که بخورد بعد ازان در چهل روز متصل
باران بارید گرد آن آب سفید مثال آب سنی بود و تمام دنیا را از قاف
تا قاف یک دریا گرداند بعد ازان اول حضرت اسرائیل را زنده کند و این آب
در یک پر خود نگاه کند والتماس کند که یارب این آب را حکم حقتعالی آن
گاوی را که در زیر اقلیم زمین است زنده کند جبرائیل را العرشاید که این آب را
در حلق او برید چون در حلقش برید تا دل او برسد در میان [illegible] و حلق او
خشک شود هر باد در آورد نه یار تا درین مدتها رسید زرقی [illegible]

اسمان حکم شود سوخت چرا رزق نرسانی بعد ازان تمام ملکوت را زنده کنند
و هر احدے از ملکوتیان را بجایگاه خود که اول انوان متعین بود بفرستد پس
مهتر اسرافیل را فرمان دهد تا صور بدمد قطرهای خاک آدمی که در هر جنید
جای پراگنده شده اند همه بطرفة العین جمع شوند و چون دوم کرت بدمد
شخصے هر آدمی بهمان صورت او پیر و جوان یا کور یا لنگ مرده باشد
راست شود و چون سیم کرت بدمد جمله انواع از سر زنده شوند اما همگی
تا ایت در قبر خود باشند بعد ازان حکم باریتعالی شود مر جبرائیل که محمد آخر
زمان را از قبر بر انگیزان و طلب کن مهتر جبرائیل در یافتن قبر او متحیر شود
مناجات بدرگاه لم یزل کند که محمد علیه السلام کجا است ناگاه ستون نورانی
بر ولایت مدینه استاده بیند که سر او تا بآسمان باشد چون بدو بنجا رود و گوید
الصلوة والسلام علیک یا محمد رسول الله حضرت رسالت پناه در حال
زده بر خیزد و هیبت زده باشد و بگوید یا اخی جبرائیل است مرا چه کردے
مبادا حساب کرده باشند و گوید یا رسول الله هیچ احدے پیش
از شما بر نخاسته است حضرت گوید شکر الحمد لله که است گناه گار را
پیش از من بدوزخ نبرده باشند بعد ازان در پیش مهتر جبرائیل ردی پاک شده
بر روے او بدان پاک کند از گرد و غبار و بدست مهتر جبرائیل حلۀ او باشد
بپوشانند و بدست مهتر اسرافیل تاج باشد بر سر شی کنند و بدست
مهتر میکائیل نعلین او باشد در پای کند بعد ازان حکم باریتعالی شود که
مردان را حکم بر خاستن است مهتر جبرائیل گوید رجالا رجالا اول بی بی مریم قدست
ارواحها بر خیزد زیرا که خود را در صف مردان بلند همت شمرده است بعد ازان
جمله مخلوقات حشر شوند کما قال الله تعالی ونفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث
الی ربهم ینسلون قالو یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق
المرسلون و منقول است که چون تمام مخلوقات حشر شوند

بی بی فاطمه زهرا رضی الله عنها بر محشر حکم شود که ای زهرا چرا آمدی جواب
گوید یا الٰهی امام مرا العیر در دنیا روح حسن و حسین بر قصه کسی دیگر ندیده است
الحال در حشر الخلایق هم دارم حتی جبرائیل عم پیراهنی را معه حسین آرد
و دران زده است در زیر عرش برد **فصل دوم در بیان کیفیت**
استادن خلایق و مردان رسیدن از بلصر لا سبحان مدان العزیز
در روایت سطور هست چون شخصی در دنیا هر جای که گام بر دارد
قدم بقدم بر سر ما ده رسد وبعضی گفته اند که یاروں نام در جهان
گم میباشد که قدم بقدم هر شخصی بر هر جا رسد یاروں نام بر سر دوان
شمار مردان بسیار خلایق هست زیرا که مقدار ستاره و هم کر زمین هم کوسار
خون آدمی مخلوط است پس چون همگی حشر شوند در دنیا بگنجند کا
قال الله تعالی القارعة ما القارعة وما ادریک ما القارعة تا آخر و قارعه در
لغت کاه کوفته را گویند یعنی دران روز مردم چون کاه کوفته و حیران
باشند که چنین حشر جای استادن باشند لیس بر مثال بجگان ملم کر
نی ریزه شده افتاده باشند و کوهها از حق تعالی چنانکه ریگ
ریزه ریزه ساز دو باد در اندازد و بهتر از خلایق باشند تا که در دنیا
بلندی و پستی نماند همه هموار شود قال الله تعالی فاذا انشقت السماء فکانت
وردة کالدهان و آسمانها همه زان بار تعالی لنگا مدد چون گل سرخ
نمانند و چون روغن گدازند و بر سر خلایق ریزند وقال الله تعالی فکیف
تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا السماء منفطر به کان وعده مفعولا
وازهیبت آن روز پسران پیر شوند یعنی موی سر ایشان سفید شود بعد از آن
آن زمین که در تحت است کما مذکور فی باب الصلوة که مقدار ده هزار
برابر این دنیا هست بیارد و چون فراش آرا در زیر زمین مردمان گسترد و آنگاه
از ایشان بکنند بار ان زمین کجای را جا رسانند و این زمین هیچ در آسمانها

دربیان حشر خلایق

۱

تا سبع ارضین و بروایتی این زمین و بروایتی شانزده گز روی زمین یک
فرشته بر دارد و در دست خود بگیرد و بالا کند و بگوید که لمن الملک الیوم ای آسمانها
و ای بیابان و ای وحوش و طیور و ای ملک و ای خزنده و پرنده که بادشاهی
این زمین مسلم دید از جهت این دنیای فانی خون مردم بکدیگر میریختید
و اموال یکدیگر میخوردید پس بگویید که بادشاهی این زمین امروز کرا باشد
هیچکس را از هر خلق دم زدن نباشد و بر جمله خلایق هیبت افتد باز آن فرشته
خود بگوید لله الواحد القهار یعنی بادشاهی مر کسی راست که گردن گردن
کشان را شکست و من بعد جز او کس از بادشاهی دم نزند بعد از ان
آفتاب بطریق که در فصل ایمان مذکور است بیارد و مدت پنجاه هزار سال
بران زمین تابیک پای بایستد در خبر است هر که لغو بگوید یعنی سخن بیهوده
و زیادتی چون سخن بزم بزم دیگ میک چون موب و غیر ذلک
اللغویات او را مدت پانصد سال بران زمین گرم استاده دارد معلوم باد
که اکثر وعده و وعید این عرصات در ما قبل کتاب بیان کرده شده آن
از ان بناور دم پس بعد از پنجاه هزار سال جمله عوام الناس در پیش
عالمان و صالحان شوند گویند که در حق ما شفاعت کنید با جمله بنی آدم
با آدم شوند و بنالند که یا ابو البشر سوخته شدیم و طاقت نمی آریم در حق
شفاعت بکن و بگو تا حساب کنند خواه بدوزخ برد خواه به بهشت بابا
آدم علیه السلام جواب دهد که ای فرزندان من بسبب خوردن دانهٔ
گندم شرمنده ام به پیش نوح علیه السلام روید نوح علیه السلام گوید که
بر پیش ابراهیم علیه السلام روید زیرا که من بسبب طلب کردن هلاک
قوم خود شرمنده ام و ابراهیم علیه السلام گوید که بر من آتش سرد و سرد کرده
بود و دیگر گستاخی بدرگاه او نمیتوانم کرد در پیش موسی علیه السلام بروند
موسی علیه السلام گوید که چون دیدار میخواستم در جواب من لن ترانی آمد

من مبهوت دران هست ام و سر میدارم از سوال دیگر در پیش عیسی علیه السلام
روند عیسی علیه السلام گوید که من مرده را زنده میکردم کافران مرا خدا سے
دوم حکمت بدان شرمنده ام متواتر بندگان او سوال کرده پیش محمد صلی الله
علیه وسلم روند حضرت از احوال ایشان خبر باشد زیرا که شراب ۲ هست
ست باشد چون تمیج ایشان بسود در حال سجده برده سر خیزد و در زمین
گرم بایستد و زبان شفاعت بکشاید و گوید یارب الارباب هرچه از بیکساله
بدار دست بندگان تو در وجود آمده است باری ایشان حساب کن و بخشا
رانما و ای خود پس بعد از ان فرمان رب العزت که نامهای خلایق روان گردد
والصحائف چون رسد مومنان را بدست راست دهند و کافران را الیس پشت
دهند در حال که دستها ایشان پس پشت بسته باشد و گردنهای ایشان را
زنجیر بسته باشند و همه خلائق بقدرت الهی یکجا جمع کرده شوند
شوند کما قال الله تعالی سنفرغ لکم ایه الثقلان بعد از ان میزان را نصب کنند
و دسته او بدست جبرئیل و میکائیل علیه السلام باشد و عرض و پله میزان پانصد
ساله راه باشند و اعمال هریک از بندگان چون که نهاد شوند و دو جانب جای
نیکی و دیگر جای بدی در خبر آمده است که شب و روز بیست و چهار ساعت
است و در هر ساعت یک صندوق که احسن این جمع راست میشود اگر
دران ساعت بعبادت الله و ذکر و فکر و تلاوت قرآن و غیره ذلک من
المشروعات مشغول باشد آن صندوق پر از نور باشد و اگر دران ساعت
بلهو و لعب و غیره ذلک من غیر المشروعات مشغول باشد نعوذ بالله من
ذلک آن صندوق پر از آتش بود و اگر دران ساعت غافل بود آن صندوق
خالی بود پس در یک طرف صندوق ها نور و دیگر طرف صندوق ها نار انداز زد
وزن کنند و معلوم باد که در یک روز معینه و بیست صندوق مهیا میشوند
پس ملحوظ کنند که چه مقدار باشد و در سال و دو سال منقولست که حضرت

ابوبکر الصدیق و امیر المومنین عمر رضی الله عنهما بر میزان استاده میباشند و دست
اندازنمی کنند یعنی اگر نیکی راجح آید بنده خلاص شود و اگر نیکی و بدی هر دو برابر باشند
نیز خلاص یابد و اگر نعوذ بالله منه اندک بدی راجح آید شیخین دست اندازند همین مقدار
را به وی بابه بخشش خواهند بخشید **در حدیث است** که اگر بدی راجح آید باری تعالی بنده را فرمان
دهد برو در پیش فرزند و مادر و پدر و غیر ذلک از ایشان بمقدار این بدی نیکی التماس کن
تا ترا نجات دهم اول در پیش زن رود که ای زن در تمام عمر غمخوار تو گشته بکفایت
تو مشغول بودم الحال اندک از نیکی خود به بخش تا خلاص شوم او گوید ای شوهر
خود بجان خود درمانده ام نمیدانم که حال چه خواهد شد بهمین طور در پیش هر یک
از اقربا چون مادر و پدر و فرزند برود هیچ کس مدد و دستگیری نکند شرمنده
در پیش باری تعالی بایستد گوید یا رب بغیر از تو ملجا ندارم و تو علام الغیوبی که هیچکس
دستگیری نکرد و از حضرت عزت خطاب در رسد که ای بنده اگر در
دنیا این مقدار شرم از من میکردی همه گناهان ترا می بخشیدم الحال هم
ترا بخشیدم و اگر نعوذ بالله که بشفاعت شیخین نجات نیابد حضرت رب الارباب
برو رحم بکند امیر المومنین عثمان ذی النورین دران زمین گرم بیک
تنهٔ روی ایستاده باشد و این خبر را برسول الله و بی بی فاطمهٔ زهرا
برسانند و ایشان هر دو در زیر عرش باشند و بسجده افتاده باشند
و بگویند که فلان بن فلان از شیخین خلاصی نیافت اگر مرد باشد شفاعت
او رسول الله بکند و اگر زن باشد شفاعت او بی بی فاطمهٔ زهرا کند و اگر
نعوذ بالله منه شخصی بغایت گناه گار باشد که از نیکی هیچ نداشته باشد
و کافر باشد که بشفاعت رسول الله خلاص نیابد او را بدوزخ روان کنند حضرت
مرتضی علی رضی الله عنه در جانب یسار دوزخ خیمه زده استاده باشد
که من کافر و عاصی و مسلمان را نخواهم بدوزخ بماند هر که حق تعالی او را غضب
کرده باشد نجات مرتضی کند و اگر حق تعالی خلاص او نخواسته باشد بدوزخ

و بعضی در صورت او را دیگر گون چون خوک و خرس و بوزینه
است کسی که در این بار بصورت آدم کسیکه مشغول
در حرص و حرج بیرون آید که یک گام او در حرص و دیگر
وران بهر و گوید که یارب گرسنه ام مرا عجب این گوید
و بعضی گوید ده طائفه آدمیان را هیچ اهم چون مشرکان
و ترسایان و جهودان و مجوسیان و دهریان و رافضیان
و ... و جوگیان لعنهم باری تعالی همه را در کام خود فرو
برد و چون مرح داده حس همه را بجهد باز گوید یارب گرسنه ام بار آن
و ماهتاب و ستارگان را در دهد و چون این را بجهد در دوزخ برود
و معلوم باد که طائفه مذکورین را در سکم او سوت باشد بلکه بر شکم
من دوزخ است همه در آن تحقیق احوال معاف باشند لیکن ایمان
اینقدر رسد که چون خلایق از سر آن خلاص شود صراط را صف کشند از موی
باریکتر و از تیغ تیزتر و از ... تاریکتر و ... سه هزار ساله راه طول داشته باشد
و مرا و را هفت کوتل باشد و مرور کل خلایق از جن و انس بر آن باشد
کما قال الله تعالی وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا یعنی هیچ
احدی از پیغمبران و اولیاء و کافران و مؤمنان نگر که گذر بر آن
دوزخ داشته باشد و همه مردان بر دوزخ در آیند بعد از آن بر وجه
الهی رفته است خلاص یابد و هر که را باری تعالی هلاک کرده است در دوزخ
ماند کقوله تعالی ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا یعنی بعد در
آوردن در دوزخ آنانکه مؤمنان باشند ایشان را نجات دهیم و کافران
اعداء ایشان را در دوزخ بگذاریم و در خبر است که در کوتل اول خلایق را
از توحید باری تعالی پرسند که باری تعالی را چگونه می شناسید و در توحید
او بسر که آورده اید یا نه و یگانگی او چگونه میقن بوده اید و در کوتل دوم

از ادا کردن نماز پرسند که چگونه با حکام و ارکان ادا کرده آمده و فرائض و سنن و واجبات او چگونه بجا آورده اید سیم جا از روزه پرسند و این حد با لقفل است از هر احد سے پرسند و در کوتل چهارم ندکیفیت اداء حج پرسند کسی را که استطاعت زاد و راحله و امن طریق باشد و در کوتل پنجم از ادار زکوة و اموال پرسند و در کوتل ششم از حقوق والدین پرسند و در کوتل هفتم از حق مظلومان پرسند پیغمبر علیه السلام فرمود دوزخ را بر دیدم از درویشان است خود گفتند یا رسول الله درویش فقیر را میگوئی که در دنیا چیزے ندارند گفت لا بلکه ایشان ہست باشند که نماز و روزه و حج و زکوة بجا آورده باشند اما فردا می قیامت بعضے درویشان دست زنند که خون ما را بنا حق ریخته و دیگرے گوید که مال مرا بنا حق خورده مکند این خلائق ظلم کرده باشد مظلومان جمله اموال او را ببرند و او درویش باند یعنے مفلس باند از عمل خود پس بدان سبب باتش سوزد منقول ست که اگر سیم حصه دوم از کسے بظلم خورده باشد بانصد نماز که مقبول بدرگاه خدا باشند از وے ببرند و در تفسیر مدارک آورده ست که چون جمله خلائق را مرور در دوزخ ہست پس احوال مؤمنان چگونه باشد گفته اند اینکه آتش دوزخ مطیع ست نه عاصے بفرمان باریتعالے بر کافران و فاجران حمله کنند و ایشان را بگیرد و بر متقیان چون آتش ابراهیم علیه السلام سرد شود تا ایشان بگذرند گروه فوج فوج شده بگذرند پس هفت کوتل در حالت غلط شوند در دوزخ روند پس در دوزخ اول که جحیم نام اوست در وے عاصیان است رسول الله باشند و کمترین عذابها کے دوزخ آنست نعلین آتشین در پاے ایشان کنند که مغز سر ایشان از شدت حرارت چو دیگ جوش میزند منقول ست از حضرت رسول صلے الله علیه وسلم که دیدم بیابانے را در دوزخ که طول و عرض او ندانم پنج

احدی حرفها امی و دراں بیاباں صندوق آتشین دیدم که اکلابه دراں صندوق
ماری دیدم مرا و را یک لک سر بود و در سر او یک لک دهن بود و در هر
دهن او یک لک زبان بود و در هر زبان او یک لک دندان بود گفتند یا رسول
خدا این عذاب از کیست گفت از کسی که دو سورهٔ قرآن بخواند و مجور دنیا
قمار بازی کند چون سبز رو قطار و الضحا دراں دوزخ صندوقها اندر ازدر
کژدم و سر کژدم مقدار چهل ساله راه طول او اژدر در دهن هر یک ازاں نیز آتشها
آتشین همی گردد که اگر یک ماری ازاں بیش بر کوهها دمازد کوهها چون موم بگدازند
و در دوزخ دوم که جحیم است دراں کسانی باشند که از رو الحص بار تعالی گرد لب
کشتی کرده باشند و از جهت سستی و کاهلی نفس نماز را بجا نیاورده باشند
و دریای جحیم دراں هست و دراں دوزخ مر آنکسان را حقه باشند و هر حقه
هفتاد سال و هر سال هفتاد ماه و هر ماه هفتاد روز و هر روز هفتاد ساعت
و هر ساعت او چون هزار سال این دنیا باشد و از جحیم آتش او سخت ترک گرمی
دارد کما قال الله تعالی قل نار جهنم اشد حرا یاران گفتند یا رسول الله زاعدا
این آتش نیز کامیت حق تعالی سخت گرمی را تو چه یاد کرد گفت ای یاران اگر
اگر این آتش را بوران دوزخ بیامد در جواب کند و در دوزخ سیوم که نام او
لظی است جمله انواع ستمگاران و کاویان و بدبختان باشند و مکران باشند
کما قال الله تعالی فانذرتکم نارا تلظی لا یصلها الا الاشقی الذی کذب و تولی
و لظی را نه رسیده را گویند که پانصد ساله راه و مردمان را از پایه گیرد و در
دوزخ چهارم که نام او سقر است جهودان و ترسایان و دشمنان علمای
خدا است دیں چون روافض و خوارج و غیر ذلک باشد و در دوزخ پنجم که نام او
سعیر است جمله انواع شیاطین و اهل ذمیمه و اهل کفر باشند زیرا که ایشان
جمله احکام شرع شریف را نهی استو دو کفر را می ورزیدند ایشان را عذاب سخت
تر باشد از عذاب کافران قال الله تعالی و جعلنا ها رجوما

للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر وللذین کفروا بربهم عذاب جهنم وبئس
المصیر اذا القوا فیها تا آخر در خبرست که آواز او چون آواز خر است
اما آن آواز بیشتر که خر در حالت استنکار آواز کشد و آن لغایت زشت
تمامی باشد مر سامع را کما قال الله تعالی ان انکر الاصوات لصوت
الحمیر و از غضب الهی چون دیگ مسین میجوشد و زبانهاے او یکدیگر
میکنند و از وی میگذرند و شرارهاے او چون شترانی کلان باشند
و یا نصد ساله راه مردمان را زبانه گیرد و چون اهل کفار را دران اندازند خازنان
دوزخ نوزده فرشتگانند که گره پیشانی ایشان باز نشده است یعنی همیشه
ترش روی اند و هرگز سخن خوب نگفته اند این کافران را پرسند
که ای بدبختان هیچکس از پیغمبران و عالمان شما را این احوال
معلوم نکرده اند ایشان گویند که بتحقیق ما را مے ترسانیدند و لیکن ما آن
قبول نمیکردیم و اگر ما آن را بعقل می بودیم نبودیم از دوزخیان و دران زمان
آن اقرار و اعتراف میکنند عقل ایشان را سود نکند و در دوزخ ششم که نام
او زمهریرست و آن از برف و ژاله است و سردی دارد بغایتی گرم جانان
که گرمے دیگران بغایت گرم است بس جمله انواع یاجوج و ماجوج
و آن آدمیان مختلف الالوان که پیش ازین بیان کرده شده
و در دوزخ هفتم که نام او هاویه است جمله مضل مردمان چون پیران ناقص
که مریدان بفسق و فجور و برگشتن از طریق شریعت خوانند و جوگیان
و برهمنان و غیب گویان و منجمان باشند و معلوم باد که هر
دوزخے که مراتب از دیگرے فرود تر است آن از آنها گرم تر است
چنانکه ترتیب مذکور شدند در خبرست که این دوزخیان
هفتاد هزار سال گویند ربنا ربنا هیچ رحم بر ایشان نشود
بعد از آن اتفاق گشته که در دنیا عاقلان کفر میفرمودند

تا آن کار صحیح اجابت ندهد ایشان را پس صبر کنیم هفتاد هزار سال حصر کرسد
از حق تعالی خطاب رسد ایشان را آید که اگر صبر کنید یا نکنید پس رسما
رحم نکنم بار چهارده هزار سال زار زار بگویند بعد از آن یک بار از
زبان ایشان این بر آید ربنا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما ضالین ربنا
اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون از حضرت عزت عتاب رسد ایشان را بار
سوم گوید قال اخسئوا فیها ولا تکلمون انه کان فریق من عبادی یقولون ربنا
آمنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خیر الراحمین فاتخذتموهم سخریا حتی انسوکم ذکری
وکنتم منهم تضحکون و در خبر است که کافران در دوزخ بگویند ای پروردگار
بدبختی نفس بر ما غالب شده بود اگر ما را بیرون کشی و باز گردیم بر
عادت خود و کفر کنیم آن هنگام از ظالمان باشیم از حضرت عزت خطاب شود
که ای مدبران خاموش باشید که چون در دنیا بندگان استغفار و
آمرزش میخواستند و عبادت من میکردند و بر ایشان وقت میماندم
شما ایشان را مسخره و استهزا میگرفتید و خنده میکردید پس الحال از رحمت
من نا امید باشید بعد از آن دوزخیان چون سگ بانگ کنند
لفظ خود بعضی و بعضی دیگران لفظ ایشان نشنوند و گاهی آرزو به
که یارب اگر ما را معدوم نمایان و خاک سازی یا مثل حیوانان باری تعالی
ما را وگر دمان قرار باشد منقول است چهار چیز در دوزخ از
دوزخ بدتر اند اول اینکه مرگ در آن نباشد زیرا که در دنیا چون
کسی را محنت رسد باید موت آن را سهل داند که خواهم خلاص شد
و در خبر است که مرگ را مانند گوسفند سیاه کنند و بکشند نصف
او را در بهشت اندازند و نصف در دوزخ و همه اهل بهشت و دوزخ از آن
بفهمند و بدانند که این مرگ است که پس بعد از وی مرگ نباشد دوم اینکه
از بودن اجل یک مدت نشد ساعت که پس چه عذاب دارم که تو چه گن

عذاب دارمی زیرا کہ چون در دنیا کسے را محنت رسد پابند نمودن احوال او گری
باراز دوستش بر داشته میشود دسیم اینکه مارگان و کژدمان دوزخ از دوزخ
مدبر تر بیرون آیند بروے سخت تر زہر دندان ایشان چہارم اینکه در ماست در
دوزخ جحیم نام که سخت جوشیده است چون بخوردن ایشان گیرند گوشت و پوست
روے ایشان بریزند و چون فرو بردند تمامے گوشت ایشان بریزند
باز برای عذاب در حال بروید کما قال الله تعالے یطوفون بینها وبین
حمیم آن و در خبر ست که است حضرت رسول الله هر چند گنهگار
باشند روهای ایشان سیاه نگردند و چشمان ازرق نگردند روزے جهودان
از خازنان دوزخ پرسند که ای خازنان ایشان کیانند که روی ایشان
سیاه نگشته است گویند ایشان گنهگاران امت محمد رسول الله اند
پس جهودان گویند که ای امت محمد شما بر ما فخر میکردید و محمد شما نفع نکرد ایشان
تضرع بدرگاه لم یزل بر آرند که چرا ما را در معرکه کافران شرمنده
کردے از حضرت عزت خطاب شود مر جبرائیل را که بپرس حال امت محمد
به بین جبرائیل بیاید و خازنان را گوید تا در دوزخ باز کنند چون باز کنند بگوید
که ای خازن حال امت محمد چیست عاصیان در حال فریاد بر آرند که اے
خازن وے کیست که از حال ما پرسید گوید وے است جبرائیل که
بر پیغامبران فرود می آمد ایشان فریاد بر آرند که ای جبرائیل سلام ما بر محمد
علیه السلام برسان که ما را چرا با جهودان ماندے چون این خبر مهتر جبرائیل بحکم
رب الجلیل به محمد علیه السلام رساند در حال برخیزد و بر زمین گرم ایستد که امت
مرا با کافران همراه ماندہ یا امتم به بخش یا من به بهشت نروم و بی بی فاطمه زهرے
نیز استاده شود و بیک دست امیر المؤمنین حسن و بدست دیگر امیر المؤمنین حسین
گرفته باشد و بگوید که یا رب ستار طفلان بی گناه من بده و خونیان را مبرے ده
تا عذاب کنم از حضرت باریتعالے خطاب برسول الله صلی الله علیه وسلم

آید که سر و بدن را اعضا و بار بر طشت افکار دیا، آستین پاره پاره کردم و نگاه هم
مادر برای عذاب زنده گردم و پس قسم بعزت و جلال خود یاد کرده ام تا بی بی ها
و جمله مقتولان خوبان را نبخشند همیشه بدین نوع معذب دارم ملک ها چنان
دیگر را امیر لستوبیت ایشان نجات ندهم ما آنکه سبب سلے فاطمه راضی گردد
ایشان را بخشد رسول الله هر چند بی بی الحاح کند قبول نکند بعد از ان
ملک ناگاه در هوا اختیار ایران حسد که تعاقب لطیف و لطیف و لطف در
خور سند در آن محل بار سریع سا ما استند و در آن بعتبار سر و دو آواز گوما
گوش ما سند که اگر آواز یک نغمه از آن در دنیا شنوده شود مرعمال بار ها
در وقت شود آب از رفتن بایستند و بره های ماشقان تر قند پس چون نظر
بی بی فاطمه و حسن و حسین و جمله مقتولان و مظلومان را آن برسد گویند یا رب
این الواحها و گوشکها و نعمتها کیان را ماست یا بقیه مر ایشان آواز کنند
کای ایشان کسی ما نیست که قاتل خود را بخشد تمامی مقتولان یک بار فریاد کشیدند
بر آرند پس از اینجا معلوم میشود که یزید و شمر هر دو به بهشت برسند چو
بی بی فاطمه راضی شود هر یک از شفیعان دست شفاعت زنند پس
طفلان در زیر عرش ایستاده و فریاد و گریه بر آرند از حضرت خطاب شود
کای طفلان بے گناه چرا گریه میکنید گویند یا رب ما در دنیا بدیدار مادر و پدر
سیر نشده ایم الحال طاقت جدائی نداریم گوید ایشان گنه کار اند مادر
گناه صورت کنم و بسیار بهشت برید طفلان گویند هرگز رویم تا مادر و
پدر ما را نجستے ملائکه ادیان و چه که ایشان را در گرمی در بهشت
برند چنان مکر بر بدکه ملائکه ایشان را گر... شوا سد باز حکم باری تعالی شود
از روی حساب که ای طفلان چون حکم من قبول نمیکنید پس به سر دوزخ
روید همگی یک بار روان شوند چون بر کنار دوزخ رسند نعرها حق تعالی
نوری دود دوزخ پیدا شد چنانکه هر طفل از والدین خود را به بیند محرود دیدن بجز ل

مرغان سفید خود را در دوزخ پران اندازند از کثرت شفقت ایشان در تماشے
عرصات عزیو و گریه بخیزد اما آتش دوزخ بگریزد لذا ایشان و ایشان
والدین را خلاص کرده بیارند و منقول است که پسر در پیش رود و
والدین در عقب او روند و اگر دختر باشد والدین را پیش اندازد و او در پس
رود و حفظ نیز برای شفاعت زنده شود اگر خلقت او ظاهر باشد
و زیر پل صراط مرد ماگن فوج فوج روند اول فوج عاشقان در رسند گویند
کیانید گویند عاشقان ایم گویند عاشقان را بیم منیت بگذرید بعده فوج
محبان در رسد ایشان را نیز همچنان گویند بعده فوج مومنان مطیع و متقی
در رسد ایشان را نیز همچنان گویند بعده فوج عالمان در رسد
گویند عالمانیم گویند عالمان را بیم منیت بگذرید گویند یا رب نگذریم
زیرا که در فرقان مجید خود فرموده بودے انما المومنون اخوة یعنی
مسلمانان چون برادرانند و باز در جاے دیگر فرموده بودے که هر که
از اقربای خود و برادران خود قطع کند شفقت و مودت را پس
چنان نیست که از من قطع کرده باشد ما این الحال نیز بران عمل کنیم و از برادران
عاصیان خود قطع نکنیم تا به بلا گرفتار نشویم فرمان شود که ایشان را هنوز بقدر
گناه عذاب باقی است شما بگذرید ایشان قبول نکنند فرمان شود
ملائکه را که سلاسل در گردن و کمر ایشان اندازید و بسوی بهشت بکشید
همچنان کنند اما ایشان را خداے چندان قوت بخشد که اگر تمام ملکوت در یک
کس بچسپند جنبانیدن نتوانند بعده فرمان رب العزت بدان شود که اگر
بجانب بهشت میروید پس شما نیز با ایشان در دوزخ باشید در حال بسم الله الرحمن الرحیم
گویند و بجانب دوزخ روان شوند چون نزدیک رسند آتش دوزخ از
ایشان بگریزد و بگوید یا رب تو با عهده سیاه رویان کرده من طاقت
تاب آتش سفید رویان ندارم پس ایشان بر چاه های دوزخ برسند

و دستهای او و دهان کشید بعد از دعا دیگر بار لیسمان بیرون آید کدا
مقداری که اراده خدا تعالی است خلاص کشید و از سر طرف عاصیان فریاد
کنان بعضی گوید که ما کسی شما راست کرده بودیم و بعضی گویند که ما ابتدا در
سلام دعا وسے دستگیری کرده بودیم و بعضی گویند که ما صدقه شما را احسان
کرده بودیم و بهر احسانات دهند و چون عاصیان را روان کنند شیطان لعین
فریاد برآرد که یا اله العالمین سلطان مرا چرا بخشیدی که ایشان در تمام عمر گفته
ما چون ماحق در دنیا و هم در دو دو عال دیگر ما حق عارت کرده مسرد ند خطاب
آید که ای لعین ایشان دست امدار گوید یا رب بیشتر هم خطاب آید که
اگر تو بیشتر سے من از کرم خود شرم میدارم که چون یک بار بخشیدم باز
پشیمان شوم آن لعین ما نگار رود آن ملعون شرمسار بحضرت رب العزة
دعوی و خصومت میدا کند که مرا زمان مرا چرا رها کردی که ایشان در قبول
کردن امر من بودند حضرت عزت گوید ای ملعون من با تو دعوی ذکر دیگر
عاصی کوتاه کم مشغول ست که در آن زمان بر سر سے راست کرده شود
و امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه برابر آن استاده کشید و از حضرت عزت
خطاب آید که ای امام این مسئله را مثال فرمایید قیاس کن که این مثال آ
که شخصے در دیار من دیگرے مکاتب شد او را چه حکم میکردید امام
گوید یا اله العالمین ما در روے کتاب چنان حکم میکردیم که بعد رسیدن
فصل غله را بصاحب تخم میدادیم و زمین را بصاحب زمین می ماندیم لیس
باز خطاب آید که ای ملعون بندگان من چون زمین بودند و تخم تو کسانه دیگرے
بود در ایشان کاشته بعد از الحال لایق تو این ست که مدعی را در گردن تو آ
بگذارم و مدور ح در جحیم والیك را به بهشت برم ملعون در انجا بایستد مدورح
نروه و تمام ملکوت او را کشیده بیتو اسعد زید که لعنت این طوق لعین
که در گردن او باید بعیل باشد کما قال الله تعالی علیک لعنتی الی

وبیان [illegible]

یوم الدین پس فرمان حضرت رب العزت شود که اول طوق را بدیده در دوزخ
اندازند بعده سنگ سیاه از دوزخ برآید چون گربه موش را گرفته در دوزخ
درآرد ﴿ خبر است که چون شفاعت کنند مومنان را کافران نیز امیدوار شوند
زیرا که بایان نیز بعضی آفتاب و بعضی ماهتاب و بعضی کوه و درخت و سنگ
و کتب و بعضی بت وغیر ذلک من عبادات الکافرین پرستیدیم تو
به ایشان نیز بایان را شفاعت کنند حق تعالی آفتاب و ماهتاب و
و ستارگان وغیر ذلک معبودان ایشان را چون دیگ سیاه کرده بدوزخ
اندازند و در حق ایشان بد دعا کنند که بغضب الهی گرفتار شوید ما که لایق
عبادت نبودیم چرا عبادت ما میکردید تا نحوست شما نیز گرفتار شدیم
بعد از ان امید کافران منقطع شود ﴿ معلوم باد که این هذا بها وجوها
بر کور در حالت کوری هست و بر لنگ بر حالت لنگی وغیر ذلک از معیوبان
بهمان حال بگذرد اما چون از دوزخ بگذرند اهل بهشت را بدریای بحر الحیوان
بشویانند اما در تفسیر منیری می آرد در بیان این آیت که ویسقون
من رحیق مختوم ختمه مسک یعنی رحیق نام چشمه ایست بیرون از بهشت
که بوی او از مشک زیباتر است و همه مومنان از مردان و زنان را در آن
چشمه بشویانند چون از ان آب بیرون آیند همگی جوانان تازه روی گردند
که بر بدن ایشان موی نباشد جز موی سر مگر بابا آدم و محمد رسول الله را
ریش باشند بغایتی زیباتر که هیچ کالای بهشت برابر ایشان نباشد
زیرا که او ابو البشر و او خیر البشر و مردان چون جوانان سی ساله باشند
و زنان چون دختران سیزده ساله اما قد مردان شصت گز باشد و هفت
گز عرض سینه داشته باشند و قد زنان شانزده گز باشد بعد از ان حله ها
بهشت بپوشانند و بر براقها بهشت سوار کنند بعد از ان صفوف
راست کنند صد و بیست صف مهیا شوند چهل صف همه پیغمبران با امت

خود باشند و پیاده میان است رسول الله باشد و طول هر صف پانصد
ساله راه باشد و حضرت محمد رسول الله را در کنار صف و فرشتگان بر دارند
و چهار پیران رسول الله در پس همه صفوف روند و است تا رانی می کنند
و سایر مردمان چون گوهر است چراغ در آن صفوف نمایند و زنان را بر
عماری بر دارند و مدین سادی و طرب بدروازه بهشت در آیند بعد از آن
فرشتگان در پیش آیند و گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین پس هر یکی را
بطرف سراپهای خود در روان کنند در خبر است که هر یکی از مؤمن را هفت سرا
باشد و عرض دیوار هر سرای پانصد ساله راه باشد اما لطیف تر که هر چه از
اندرون است از صاحب او را از بیرون نماید و هر عبیر را و در هر سرا
هفتاد هزار میدان شکار باشد و عرض و طول هر میدان چون هفتاد هزار
برابر این دنیا باشد پس سرای اول از نقره باشد و سرای دوم از طلا باشد
و سرای سیوم از زر صد و سرای چهارم از یاقوت سرخ باشد و سرای پنجم
از مروارید باشد و سرای ششم از در باشد و سرای هفتم از نور باشد لطیف
تر از همه چون صاحب از سرای اول در آید حورانی که در آن سرای الحال در
خواب اند در آن زمان بفرمان حق تعالی بیدار شوند و بدانستند که از حجره
وی قدوم شوهران خود را خبردار بیدار شد و در سال حوران گفته
اند و کواعب اترابا و کاسا دهاقا یعنی دختران سیزده ساله باشند و همه
انارستان و پیالهای پر کرده بدست گرفته در پیش شوهران خود آیند هر
مؤمن از دست ایشان پیاله بردارد و بنوشد و در سواهی ایشان را لوی
دهند اما از دهشت آن حوران حیران بوند و ... که فرشتگان سر ... و نهند
و گویند مگر دیدار باری تعالی را دیدیم ... ایشان آواز دهد که سر
بردارید این دیدار هیبت ملک ... از دست حوران است که شوهران خود
پیاله ها بالا کرده اند بکذا از زیر ... سرای سوار... حوران را

بو بہ کند و بگذرد وچون در سرای ہفتم درآید تختی را بیند کہ پانصد سالہ راہ طول
وعرض دو مشتہ باشد وبران تخت گستر ہا بہشد کہ ہذا ما واجب تعالی
داند کقولہ تعالی متکئین علی فرش بطائنہا من استبرق یعنی تکیہ زدہ باشند حوران
بر فراشہا کہ استرہا آن فراش از استبرق باشد و در روایتی
دیگر چنان وارد شدہ است کہ لطائن نام جا چہار ابریشم ست اما منقول
نیست کہ اصحاب از رسول اللہ پرسیدند کہ صفت ابرہ چرا نکردہ کہ استرہا
کرد حضرت فرمود مثال ابرہ در دنیا ناموجود است پس بران فراشہا یک
حور العین خفتہ نشیند کہ اگر او را ہزار دل بودہ باشد ہمہ از دست روند
و مطابقت شدہ خود را از اسپ بر تابد اما بسیاری لطافت فراشہا
چنان پندارد کہ مگر ہیچگاہ آرام نخواہد گرفت بلک ہمہ در جنبش باشد
چون نزدیکش آید آن حور از خواب بیدار شود و بروئیش بخندد
واز دندان او چندان برق جہد کہ فرشتگان سر بسجدہ نہند و پندارند
کہ مگر دیدار اللہ تعالی ست لا + + + + + کہ مے بینم ہاتفی بر ایشان
آواز کند کہ دیدار نیست بلک استبراق دندان حوران ست مسئلہ
دیر دخول جن در بہشت اتمام را توقف ست اما اصحاب او حکم جواز
دخول کردہ اند اما در تفسیر خواندہ اند کہ در بہشت ہا یان جن و ملک را
ہمہ بینیم اما ایشان ما را نخواہند دید بلکہ آواز شنوند و بران عمل کنند
و بعضے بر کنگرہا بہشت نشستہ باشند اما جن را ذوق و شوق باشد
و ملک از دیدار محروم اند پس ہر گاہ کہ تجلی بر ایشان بدرخشد سر
بسجدہ نہند کہ مگر دیدار دیدیم ما ہاتفی ایشان را آواز کند کہ سر بردارید
کہ این دیدار نیست بلکہ ہم تجلے فلان چیز ہست الغرض چون حوران
بخندند شوہران را غیرت و کینہ در کار شود کہ ما یان را نادیدہ
و ناآشنا چگونہ در روے ما خندیدند و حوران

زنان عدرت یکبار شد و گویند که باریتعالی ما وعده کرده بود که برو آتش شما
بعد از شوهران شما کسی دیگر را باید نیست و السیم که بعد از شوهر کسی را باشد
بعد از آن میان ایشان مجامعت حاصل آید اما تا نیم روز یا پانصد سال
باشد در ایشان چون یک نفس گذرد از عایت چو سے و آنکسے چون
مادر از سرون جهد و در رحم او گم شود اما چون آب اسما از ماده و ر
رسیدے ولیکن بسیار نباشد بعد از فراغ چون ستیند و طاعت کنند
این زن دساوی از عامات دیگر بداشود لعاتی ظریف و رسا و طول آورده اند
که این زن در بهشت از حوران زیبا تر باشد زیرا که این را دو درجه حاصل
است یک درجه ایمان و عذاب دنیا و خدمت شوهر و عبادت الله و دیگر
درجه آن جهان هر یک از جهان زیبا تر شود اما حوران را یک درجه
آن جهان است که آن زیباست بدان سبب ایشان را زیبائی است
الغرض چون شوهر این زن بد ... مند دلگیر شود داند که این همان زن است
که در دنیا زن دیگر می باید الحال ما را خواهد باید و این زن شوهر را دیر کرده
شنید و آن حور دعوی کند که من در دنیا مصاحب شوهر را شنیدم
الحال تو چرا بپهلوی او نشسته حور گوید که تو بوت حو درانگدر اند که الحال
بوت من است دران زنان بفرمان خدای پاک دار زیر عرش رسیدن گیرد
ماکیه ایشان کم شود هر یکی شوهر را بدیگر بسیار دلبداریں بدان اے
ورمد که خانه هر شخصے بر صد زن باشد اما حوران چون کنیزکان باشند در سرای
مردان را سال هست ملک رزد ر بهر و قوت و حسن بیشتر شود چنانکه در
دنیا در بردو ضعف و قباحت اما این مانع بسیار خوب زیبا تر باشد در سرای
حوران گفته اند که اگر یک ناخن ایشان در دنیا تابد روشنی آفتاب را ناچیز
کند و اگر آب دهن در دریا ها اندازد چنان شیرین شود که اگر همه دریا را
یک شخص فرو برد سیر نشود و در شان انسان حق تعالی میفرماید فهم

فاصرات الطرف لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان کانهن الیاقوت والمرجان یعنی دران
باغهای بهشت حوران کوتاه چشمانی اند که لمس نکرده اند ایشان را آدمی و
پری و در زیبائی سرخ و سفید آمیز اند زیرا که سرخ محض و سفید محض
از تحسین بعید است **و ایضا** قوله تعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان یعنی جزای احسان
نیست بجز احسان یعنی خلود آمدن در بهشت و حوران نیست جزا احسان بروایتی
قول لا اله الا الله است و بروایتی احسان بعد از ایمان عمل صالح است **و معلوم**
باد که درین سرا اینها مر یکی را باغها اند کما قال الله تعالی ولمن خاف مقام
ربه جنتان الآخر یعنی کسی که در دنیا از ترس باری تعالی از عصیان باز
ماند مر او را حق تعالی دو باغ بدهد که درختان او بغایتی کلان و بزرگ
بود کقوله تعالی فیهما من کل فاکهة زوجان یعنی دران باغها از هر جنس
میوه در یک جا دو باشد و بروایتی چون یکی را ببرد دران جا دیگر بروید
در هر میوه دو حوران باشند **و ایضا** قوله تعالی فیهما عینان تجریان
دران باغها چشمهای آب باشند در زیر کوشکهای روان و بروایتی
تجری را مسخر گفته اند یعنی اگر ایشان بر او آنها باشند دران جا
نیز بالا روند و اگر شخصی بزیارت ابوین و یا تعبیر کردن در بهشت روند در
کشتی بنشینند و بهر جانب که خواست او باشد آب بران جانب روان
شود و باز بوقت برگشته بخانه بیارند و ماهی دران کشتی بفکند نیم پخته و نیم
بریان و گوشت ایشان را بخورند و استخوان را در آب اندازند باز ماهی
پیدا شود و ایضا قال الله تعالی وجنا الجنتین دان یعنی میوهای این باغ نزدیک
است یعنی مسخر است اگر خواهد که در دهن او افتد و یا شاخ فرود آید تا من بگیرم
در حال همچنان شود **و ایضا** قال الله تعالی ومن دونهما جنتان مدهامتان
یعنی غیر ازین دو باغ مذکور در بهشت باغها اند که درختان او از کثرت سیرابی
و کبود رنگی چون سیاه محض نمایند و ایضا قال الله تعالی وفیهما عینان نضاختان

یعنی دران باغها چشمها اند که می آید آب ایشان بالا حتی که از سر درختان
میگذرد و ایضاً قال الله تعالی فیهما فاکهة و نخل و رمان مشغول است
که دانه انار چون هیبت مرا از این دنیا باشد و هر دانه چند سواران و غلامان
استاده باشند و ایضاً قال الله تعالی فیهن خیرات حسان یعنی دران باغها
حوران اند نهایت لطیف و لطیف و نیک روی و ایضاً قوله تعالی حور مقصورات
فی الخیام ای مستورات فی الخیام یعنی در بهشت خیمها اند که پانصد ساله راه طول
دارند و دران خیمها حوران اند که آدمی و پری و جن و ملک ایشان را ندیده اند
و ایضاً قال الله تعالی متکئین علی رفرف خضر و عبقری حسان یعنی آن حوران
دران خیمها تکیه زده اند بر بالیشهای که رنگ آمیز اند بخطها سرخ و سفید در ابریشم
در رنگ همه بیر بحیان است و ایضاً قال الله تعالی و یطوف علیهم ولدان
مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا در خبر است که چون بنده مؤمن
دران نعیم جنت معرج شود پس او را حظیرهٔ لشکر میدا شود که اگر بار لشکر
می بود در حال از هر سوه سواران بیرون آید که اندام ایشان چون
در با سعته ماند پس هر مؤمن را شصت هزار تا ساسند و هر امراء را بستار در آن
حوب داران باشند همگی را چهار هزار مرد در دست و گاهی بد المقدار اینک
و حشم و هجوم سپاه شکار و دران صیدها که ملوک سحر اند چون ایشان بر سید
همگی دران بهار و بد تا صفوف لشکر القطاع ببیند و هر یک ازان
لشکر ها صد و دو صد آهوان را لکند که همه سخته و همه بریان باشند
بعضے ازان بخورند و بعضے را سخاوه با سارند و چون استخوانها اندازند بار
آهوان شود در بیا که دران سرا سے فارا دست رس نیست ملک الله الآن
دران بقاست و ایضاً ماس مقدار لشکر و حشم زیارت رسول الله و
سائر پیغمبران و گاهی زیارت با درود بیرو گاه زیارت مرادر مؤمن زید
و اصحاب جاه او را و تمام لشکر او را اهل سے بد و گاه مهمان خود دعوت

مهمانی کنند و طعام و شراب رنگ برنگ در پیش آرند و اسپان در بهشت
هر چند نوع اند بعضے را دو پای و دو بال است چون مرغ و بعضے را گفته اند
که صفت برابر این دنیا در زیر سم ایشان آید نوع اول هر گام هفتاد هزار
سال راه را قطع میکنند و نوع دوم را حساب نیست در حضرت
که در بهشت روز و شب نباشد بلکه بمدتے هزار سال مشک سیاه بارد
آن علامت شب است و بمدت هزار سال مشک سفید بارد آن علامت
روز است و در بهشت خواب نباشد زیرا که از کوفت و محنت می خیزد و
آن اسبوعه دو نیز بحساب است چنانکه در روز یکشنبه مومنان مهمانی بکنند
و یاران و محبان را دعوت نمایند و در روز دوشنبه مادر و پدر مهمانے بکنند
و فرزندان را دعوت نمایند و در روز سه شنبه فرزندان مهمانی بکنند
مادران و پدران را دعوت کنند و در روز چهارشنبه عالمان و مشایخان
دعوت و مهمانے بکنند متعلمان و مریدان را دعوت نمایند و در روز
پنجشنبه متعلمان و مریدان مهمانے بکنند عالمان و مشایخان را دعوت
نمایند و در روز جمعه حضرت ذوالجلال و باری ذوالکمال مهمانی بکنند
و جمیع مومنان را دعوت کند و معلوم باد که مهمانی کردن ایشان چو
در دنیا پختن و کشتن نباشد بلکه از هر چه بخواهند در حال همان نوع
پیدا شود مسطور است که بعضے در دل آرند که اگر ما را زراعت می بود
بهتر مے بود در حال غله بروید و در حال خوشه کند و پخته شود و درو
گردد جمع کرده شود و پاک شود و توده باشوند و ایضا اگر کسے
در دل آرد که ما را فرزند بودے بهتر بودے در حال بزاید اگر خواهد
که تناسے کلان شود تا بدو ملاعبت کنم همچنان شود اگر خواهد که در حال کلان
شود همچنان گردد کما قال الله تعالے و منها ما تشتهیه الانفس پس هر چه
در خطره آید در حال موجود شود و تیر انداختن در بهشت نیز باشد

قال الله تعالی فیها سرر مرفوعة واکواب موضوعة ونمارق مصفوفة وزرابی مبثوثة
یعنی در بهشت تختها باشند که پانصد ساله راه بلندی داشته باشند
و دران صراحی ها بسیار نهاده باشند و بالیهای بی عدد و فرشهای بی حد
که لطائف ایشان از حریر باشد و منقول است که کافران طعنه و انکار کردند
که مومنان صد سال بر آیند و صد سال فرود آیند تمام عمر ایشان در هبوط
و صعود گذرد باری تعالی از برای سبیل ایشان این آیت فرستاد
افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت یعنی می بینید اشتر را که آن اشتر را
که چگونه آفریده ام او را که اگر کودک نابالغ او را بخواباند خواب کند و او سوار
شود همچنان آن تختها در حال فرود آیند و مومنان سوار شوند و بالا روند
و چون بالا روند هر یک بر تخت خود نشسته باشند و با دیگری حکایت
کنند اما حکایت این جهان که چنان و چنین بر ما گذشته است و
هر یک هفتاد من طعام بخورد و شراب خورد و چون عرق خوشبوی
از بدن ایشان بر آید و سیر شوند در دنیا چون خوردنی کسی بسیار خورد
رنجوری و زوال عقل باشد اما در بهشت تندرستی و کمال عقل حاصل شود
مسئله چون یک زن را دو شوهر باشد و بایستی یکی بعد دیگری در بهشت
از کدام شوهر باشد جواب در بوستان ابو اللیث سمرقندی آورده است
که هر که او را خوب باشد از و بود اما بدان صورت او باری تعالی در
حال زنان را ببیند اکنون بدان شوهران دیگر بدهد تا ملالتی خاطر باشد
بدان ای فرزند که نعمتهای بیشمار بلا حد و حساب چون مسلمانان بدان خوشدل
و فرح و مسرور شوند و مشغول گردند باری تعالی فرشتگان را فرمان دهد که بدان
مرا مهمانی بزم خوب کنید چون فرشتگان بروند خوب داران تمامه
ترگردد بلکه احد کرت ترگردد بعد از آن در درگاه عالمیان ...
که چون چوب بلدان ایاان را ... شود که ... الی

ادب نوازی پیر روید باید که بسبب تشنگی گرفته بر روید در تحت عرش نوالها اند پوشیده
به برابر نیست هر عدوی مسلمانان یکی را بر دارند بجز دو برداشتن چندان بدر بخشند
که فرشتگان با امید دیدار بسر بر زمین نهند چون بجوب ایران رسانند
ایشان بغلاف قریب برسانند بگذارتا دست بدست بر بنده مؤمن
برسانند چون دستر خوان باز کنند سیبی دران باشد چون سیب را
بشکنند از ان میان حوری بر آید که حوران دیگر برابرے او چون انگشت در
پیش آفتاب نماید اما چشمان بر هم نهاده تا عث برکوری چشم او
خورد ها نغمه آواز کند که بوسه بر چشمانش بده چون او بسر زند چشمان
باز کند و بخندد چنان برق بجهد که فرشتگان با امید دیدار بسر بر زمین نهند
شوهر گوید که من بتو آشنا نبودم چرا بروی هم خندیدی گوید باری تعالی مایان
را فرموده بود که تا شوهران خود را ندیده اید چشمان باز نکنید چون تو بوسه
دادی دانستم که شوهر من تو باشی بعد ازان چون مؤمن شوق کنار گیری
پیدا کند هر یکی از جیب خود خطی زرابکشد و بدست ایشان بدهد
در هر خط چهار سطر نوشته باشد یکی آنکه باری تعالی میفرماید ای بندگان
چنانکه من زنده ام که زندگی مرا زوال نیست شمارا نیز همچنان کردم دوم
انکه عطا کردم شمارا بادشاهی همیشه که حدوعد ذوال و نقصان ندارد
سیم انکه تندرست گردانیدم شمارا بخلاف دنیا که هرگز رنجور و بیمار نخواهید
شد چهارم انکه گردانیدم شمارا جوانان که هرگز پیر نشوید اما یک عنایت
دیگر دارم که آنرا نیز بشما خواهم کرد مؤمنان بیکبارگی گویند یارب از عذاب
دنیا و عرصات و دوزخ و صراط مارا نجات دادی و بنجابت سرمدی
بهشت رسانیدی پس کدام عنایت تو بهتر ازین باشد ناگهانی آواز دهد
از روی عتاب که من وعده دیدار شما اگر نکرده بودم پس معلوم میشود که
شما فراموش کنندگان اید همیشه آورده اند که چندان غوغا و شور

رهبتیان رسد که همه نعمات بهشت را فراموش کنند و تشنگان جمال ایشان
و وپا می‌ها سارند و دران سوار شوند ز نالها و تشنگان در عماری بر دارند
بجانب دار الجلال روان شوند میدانی هست در بهشت که اگر ران اسپان
سیر روند آن عمر که ایشان راست اما آماد دران سارند هرگز انتها او را
نیابند پس دران میدان مقصوره را بیابند که چهار صد دروازه دارد
ما بین دروازه یک دروازه تا دروازه دیگر چهار صد ساله راه باشد وار
هر جانب بدان مقصوره در آیند و دران مقصوره کنند با اند بعضی از
نور و بعضی مرتب آنک جنت طلا و یک نقره و بعضی از مشک سپید احمر
رنگ نورانی باشند و علما و اولیا بر کرسی بر روحانه مؤمنان رنگارنگ
اهل وبال رب العزت شوند و مرو تشنگان را که کاسهای شراب بر بیابان
بحورانند هر کی حیدان نوشد که و تشنگان در مانده مست شوند مناجات
کنند که یا رب مست شوند ماهی که سعادت ما ندر شوند مرا ما الیشان وعده
هست همه بر دل روند جبرائیل علیه السلام قوله تعالی عالیهم ثیاب سندس خضر
واستبرق وحلوا اساور من فضة وسقاهم ربهم شرابا طهورا بعضی برانیاب
حاجها ما سه از استبرق و بر دست و پا حلیها ان نقره داشته باشند و در
و مروارید را دیگران اما حقه زیرا که زیور در دنیا بر مردان حرام هست و
در بهشت روا گردد و چرا که ایشان را از میان برخاسته بعد ازان دو دست از غیب
پیدا شوند و صاحب دست دیده نشود و پیاله را بر مؤمنان بر گرداند یعنی
یکبار مست شوند و تمام وجود ایشان چون یک مرد یک جسم یعنی چنانکه
جسم می باشد و دیگر اندام نه اما دران زمان تمام اندام ایشان چون چشم
و بهر طرف دید و خود دست خدا را فراموش کنند مگر اما بیت که این جمال بعده ام
و دران سیاه و سرخی تجلی از روی نماید و دران دیدار باری تعالی را چنانکه
تمثیل و تشبیه نیست هر یک به اندازه همت و معرفت و به قدر قوت و استعداد خود

ببیند و یقین بدانند که این آن خدای است که او را مثل و مانند نیست
قال علیه السلام سترون ربکم کما ترون قمر لیلة البدر لا تضامون فی رؤیته
یعنی چون ماه شب چهاردهم ببینید و بے شبه خدا ے را به بیند
بے سعے یعنی که مشبه و نظیر نداشته و اگر لا تضامون به خوانے پس معنے
چنان میشود که تجلے رب صریح یکے از شما برابر نباشد بلکه تجلے بر یک
اندر حق خود باشد و این صحیح است کقول الشاعر ابیات نظاره
کنان روے خوبت چون در نگرند از کرانها + در روی تو روی خویش
بینند + این هست تفاوت نظرها + روزی از حضرت شیخ الاسلام
و المسلمین شیخ علی بن قنبر علی قدس سره پرسیدم که مراد از کرانه چه باشد
و حال آنکه رویت بلا جهت باشد گفت مراد از و یاد انانیت است و
مراد از آنکه روے خویش بینید یعنے اندر حق خویش بینند و
مراتب خویش بینند و مدت دو هزار و پانصد سال مستغرق
تجلے افتاده باشند بعده اول جبرائیل را بهوش آرد و گوید که
پرخو در ایشان بکش تا بهوش آیند زیرا که حوران منتظر راه
ایشان اند چون بهوش آیند باز دعوے طلب دیدار کنند
فرمان حق شود که چه مقدار مکث کرده اید و دیدار دیدید گویند دو نیم
فرمان شود که لا بلکه دو نیم هزار سال بگذشت الحال حوران
ریشا منتظر اند بعده همان گاو که تحت سبع ارضین است و همان
مرغ که در بحر الحیوان استاده است هر دو را ذبح کنند و به بندگان خدا
عز و جل دهند و حضرت سیدہ بے بے مریم و آسیه زن فرعون هر دو را به رسول الله
تزویج کرده سپارد اما از طفیل ایشان به هر مومن حور بسیار عطا
کرده شود که حوران بهشت در نظر او انگشت با آفتاب نمایند
باز سوار شوند زنان را در کار ربے گرفته

بطرف جایها آیند مانند باران جانب نور رود و مشک را در عقب ایشان
بریان کنند تا بجای رسند قدر ایشان را چنان بود و جمال پیدا
میشود که حوران بهشت جمال ایشان بر من گردند و نعمت هر یک بقدر شوق
و محبت خود حق تعالی را دیده است بعضی هر روز دو بار و بعضی کم و بیشی
زیاده بران منقول است که اگر این مردمان یک چیز نبینند و لکن میدیدند
بعد از این کلمات هرگز نمیگفتند که یا رب امتی امتی بدرا که تمام دنیا نعمت
تا زیاده بهشت می ارزد و گفته اند که چهار چیز در بهشت بهتر از بهشت اند
یکی آنکه مرگ در و نیست زیرا که چون دنیا نیست که تغیری در دل شد و صحت سود
از زوال او ایمنی اند لیکن باک است و دیگر مجالست کردن با انبیا و اولیا
و سیوم زیارت کردن پیغمبران چهارم افضل ترین همه اینکه دیدار باری تعالی
میسر شود پس معلوم باد ای فرزند که نجات از دوزخ و دخول در جنت نشود
مگر بتوفیق و در خبر است که چون باری تعالی بهشت را بیافرید جبرئیل
علیه السلام را فرمود که برو و او را ببین چون دید گفت والله و بالله و تعالی
که چون چنین چیز آفریده هیچ کس بعد از این آرام نگیرد باز گفت ای
جبرئیل برو و در راه او نظر کن که چگونه است چون دید همه ریاضت و
طاعت و مجاهده و ترک لذات و بذل مال فی سبیل الله و بذل النفس
فی جهاد الله و محنت و مشقت و اندوه و غم و صبر و شکر و آنچه طریقه
شریعت است دید و گفت والله که بهشت نه آیند مگر اندکی بسبب
محنتهایی که در راه است باز دوزخ را آفرید گفت برو ببین حال مخالفان
چون دید گفت بعزتک که هیچ کس نباشد که در وی نه آید و همه خلایق [illegible]
مکدر روند بدین راضی نشوند گفت راه او ببین چون دید همه خلاف طاعت و
ریاضت و عبادت و فسق و فجور چون شرب خمر و زنا و آلت ملاهی و دیگر
و لکن من التجات که در حقیقت علم مشتاقان در دنیا آسان نمیدو کار حق برایشان

دشوار نماید گفت نعرتنک که هیچکس بسبب این راه از ین خلاصی نیابد
مگر کسی که تو او را از دوزخ نجات کرده باشی الهیضا یا دوزخ سست که درمیان
بهشت و دوزخ مجادله افتاد در بهتر بودن دوزخ گفت که ای بهشت
افسوس برین نعیم تو زیرا که هرچه در دنیا قبیح ترین مردمان بصورت و حسیس
تر خلایق بشوکت و مال و جمال باشد بتو آید و تو ماوای ایشان باشی
نزهی شرا فتیکه ترا است زیرا که هرچه خوب ترین مردمان بصورت
اند و هرکه بزرگترین خلایق از روی مال و جمال و شوکت اند بسبب بخش و
زنا و حرام خوردن و خلق آزاری بمن آیند از حضرت رب العزت خطاب
شد بروکه ای دوزخ معلوم تو باشد که قبیح ترین مردمان را حیان صورت
بدهم که هیچ جز بهشت را برابر او زیبائی نباشد و زیباترین دان ربا نصب
تو باشد چنانکه زشت و سیاه روی گردانم که تو از ایشان ترسیی ناراضی
گردی قال الله تعالی فاتقوا النار التی وقودها الناس و الحجارة اعدت
للکفرین روزی رسول الله با جمیع اصحاب به بیابان تشنه شد انس بن مالک را
فرستاد که فلان کوه یعنی فلان چاه را از من سلام بگوی تا آب خود را بیرون
کند تا اصحاب من از آن بخورند چون بچاه دعای رسول الله برسانند
چاه گفت که جان من فدای رسول باد تا چون این آیه مذکور بر رسول الله آمد
چندان بگریستم که آب در من ذره نمانده است و تمام آب خشک شده و اصل
چاه سنگ راست کرده شده بود از ان ترس که مرا از ان سنگها ر
نگردانند که آتش دوزخ را با افروزد چون این جواب را بر رسول برسانند تمام
اصحاب + + + + + چندان بگریستند که تشنگی را فراموش کردند منقول ست
که ما بین نیران و جنان وادی ست اعراف نام که دران توده های مشکست
+ + + که نه بدوزخ داخل وارد و نه به بهشت کقول الشاعر و حوران بهشتی را
دوزخ بود اعراف و ز دوزخیان پرس که اعراف بهشت است البعد از مرور

در میان بهشت و دوزخ

در میان بهشت و دوزخ

صراط عالمان را استاده سونه کما قال الله تعالی وعلی الاعراف رجال
و بہشتیان خطاب کنند که اهل بهشت ایچه پایان گفته بود دیم همه حق بود
گوید صدق کا که همه راست بود و لیس تصدیق مال رسیده تم یار
بد در حیان حطاب کنند که ای اهل دوزخ ایچه گفته بود دم همه حق بود ما چند
یا داس اعمال را یافته گوید اے عالمان همه راست بود اما بسبب تکذیب
از حیان محروم و بیران مقرون گشتیم و نگویند کاوان بعد عالمان را بحال آن
تعالی ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله یعنی ایچه از طعام و شراب
خدای لشما رزق داده است اندکی بر ما ریزید گویند خاموش باشید که این
بار تعالی بر شما حرام گردانیده است بعد ازان عالمان به بهشت روند
ای در رند عدک الله تعالی فی رحمته وارحم الله علیک وعلی والدیک که مقصود
عبیر از بین قصص حکایت و قصه جوا سے و حکایت آموز سے بود ملکہ
تفسیر آن بود تا بدانی که ایچه سبب است ترک دهی و ایچه حسنه است بجای
داری تا بسبب عمل کردن تو آنرا بعقیر بتیجه امر معروف برسد قال
علیه السلام الدال علی الخیر کفاعله **و در شرح مشارق آورده است**
که چون حضرت رسالت پناه فرمود که هر که صله رحم کند رزق او فراخ
گرده و عمر او دراز گردد اصحاب گفتند یا رسول الله دراز سے عمر چه معنی دارد
گفت نگر از و سے بکسے بید و نصیحت کرد و یا از وی فرزند صالح برآید
و تا مدا ما هر عملی که بعد او کند او بدان شریک باشد و چون از کسے بمقدار
یک صحیفه نوشته ماند از نصیحت ثواب او بجز الله تعالی کسی نداند و کمال
بیراز عمل امر معروف است **و در شرح مشارق آورده است**
که هم یکیا و برابر جهاد چون قطره آب در دریا است بار گفت که جها دور
برابر امر معروف چون قطره آب در دریا است پس چون امر معروف
لازم بود از گردن ساقط کرده مام بار برد نش باشد که راه قیامت

دربو دراه‌ست و توشه اندک و یار محرم نے پس درین راه توشه بسیار کن
و همین صالح عمل را با خود یار کن تا در حقیقت احوال هلاک نگردی **فصل سیم**
در اجناس مسائل و فوائد **بدان** ای فرزند که درین فصل انچه تو گفته
بودیمی از سلها رشرعیه که نادر باشند بعضی را بیارم تا ترا و سائر خلائق
را فائده حاصل شود **مسئله** اگر شخصی از روی بازار چیزی بخرد از حلالست
و حرامست آن چیز از بازاری برسد یا نه **جواب** بقول امام شافعی رحمه الله
بغیر رسیدن روا نیست خریدن چیزی اما بقول امام اعظم ابو حنیفه رحمة الله علیه
بی‌رسیدن روا نیست زیرا که بازار مصطفی است و بازار خالی از حلال و حرام نمی‌باشد تحقیق
پیش آید بخرد و بدین ماخوذ گردد شرح وقایه **مسئله** چون شخصی مال دنیاوی جمع
کرده بود از نامرضیات چون جبر و زور و حرام بعد از وفات آن مال بر میراث خواران
حلال گردد یا نه **جواب** گردد زیرا که پیغمبر علیه السلام فرمود که بدترین مردمان کسی
ست که حساب اموال بخود برد و سود بدیگران گذارد الحیناً قال علیه السلام مال
البخیل کمن الفیل لا ینفع الا بعد موتها پس میراث خواران را خراب نکند بلکه
نگاه دارد و بخورد و اگر قرض داران او بیایند که رسیت مایان از قرض بود از آن
مال ادا کند و زکوة مال نیز بکشد و فقیران را خوردن حلال باشد زیرا که حق فقیر
در هیچ گاه بر طرف نمیشود فتاوی ... **مسئله** چون شخصی غصب کرد گوساله را
و مادهٔ گاو را پس گوساله بمیرد و مادهٔ گاو خشک شد تا وان شیر از غاصب
یا نه **جواب** تحفة الفقه **مسئله** چون شخصی مالک شود مال حرام را و آن را چیز
دیگر بفروشد نفع او را روا باشد یا نه **جواب** اگر مال درهم و یا دنانیر باشد
نفع او بر بایع و مشتری حلال باشد زیرا که این مثل دارد چه هر گاه که اصحاب
رد کنند مثل او را رد کند جائز باشد و اگر عروض چیزی موا چیزی باشد نفع او بر
بایع و مشتری حرام باشد زیرا که هر گاه رد کند بهر جا که باشد جز این چیز
رد کردن چیز دیگر نشاید و رد کردن این متعذر است فتاوی ... او ...

بیان ... ضمن ... منه ... مصنف

مسئله چون مر شخصے مار آمد و او مر خود انداز د و بر دیگرے برسد و او از
خود انداز د و بر دیگرے رسد و آن مالت را مار بگزد و بمیرد تاوان جنایت
بر عاقله دوم باشد زیرا که شخص اول هیئت انداخت پس شخص دوم را
سامان این بود که بر زمین می انداخت چون او بر مرد دیگرے انداخت
تاوان بر او باشد گویا که عمداً کرده باشد و دیگر اینکه تاوان بر عاقل کار ...
... بر باشد تحفه الملوک و الحسا در دستور القضات آورده
است که اگر شخصے سوار شود بر دیگرے و بسکم او پاره شود تا بمرده او را الله
و شخصے دیگر گردن او را برد پس قصاص بر برنده گردن باشد در بر
آید مسئله چنانکه در سراجی می آرد که اگر شخصے چاه بکند در زمین
غیر بے وغیر او کسے را در آن چاه انداز د تاوان و جنایت بر انداز نده باشد
نه بر کننده مسئله چون کسے مال کسے را بحکم جابرے بکشد چنانکه حاکم
ار بگیرد از ساعے ضمان برسد یا نی جواب بقول امام محمد رحمه الله بر
و فتوی جمهور عالمان بر آنست زیرا که در خبر آمده است که فردای قیامت
همان مال را در دوزخ انداز د و ساعی را فرماید تا از آن جا مکث مدت هزار
سال ساعے او را بگرفته در دست و پای زده در دوزخ بالا
اما چون در سر خروج آمد از دست بیعه بار دیگر در دوزخ رود و بگیرد الساعی ...
بیرون کنند سه هزار سال بعذاب دوزخ معتلا باشد پس چون در آخرت
با خود سبب بهتر آنکه در دنیا ادا کند تا خلاص شود ازینه الکافی مسئله چون
کسے از کسے درهم و دینار بقرض و یا بیع و یا غیر ذلک بگیرد و در حق خصم
او را در آتش انداز د و زبون تر آید تاوان او بقدر آن از آن کسے بستاند و یا
از آن کسے که از او گرفته است طلب کند و در این کس هیچ لازم نشود زیرا که
گویا که در اصل مال گرفته بود چنانکه شخصے چهار مهر و یا اما را آخر دو ماه
او واسد ما بسد بر یا بیع رد کند و لیکن بر سر مهر سے لازم نشود

امنیة الکافی **مسئله** زمین باشد محل افتاده زید را و را مدت چند بکارد و باز
ترک کند عمرو او را مدت چند بکارد و باز ترک کند خالد او را مدت چند بکارد
تا در قبض همین خالد باشد باز زید و عمرو باید و دعوے کنند دعوی او نامسموع
باشد زیرا که القبض دلیل الملک الحال در ملک خالد است و زید و عمرو
هذا حسب خط نبودند امنیة الکافی **مسئله** چون شخصے ترک کند دعوے را
بمدت سه سال بطریق که در میان ایشان مانع نباشد چون دریا و عدو
و قطع الطریق بعد ازان دعوے او مسموع باشد امنیة الکافی و در
دستور القضاة بعضے گفته اند که اگر سی سال ترک کند دعوی او نامسموع
باشد **مسئله** چون شخصے ماده گاوی بدهد کسے را بشرط اینکه نگاهبان بسر
او باشد و روغن را شریک کنند و یا روغن را تمام بصاحب ماده گاو باشد
روا نیست و این را بلفظ هندی گهری گویند هدایه **اما در فتاوی جواهر**
می آرد که بسبب نگاهبانی ماده گاو منافع چون شیر و جغرات و روغن همه
از و باشد و ماده گاو و گوساله از صاحب ماده گاو باشد زیرا که این
بیع فاسد است پس گویا که شیر را پیش از تحصیل بروغن فروخته است و اگر
ماده گاو و گوساله نزدیک او هلاک شوند ضامن نباشد اگر تعدی نکرده باشد
یعنی بدست خود هلاک نکرده باشد **مسئله** مردی دختر کبیره بکر خود را بکسے تزویج
کرد پیش از زفاف طلب مهر او شاید یا نه **جواب** شاید اما اگر صغیره
باشد قبض کردن مهر از شوهر پدر را شاید و اگر شوهر ابا کند جبر کرده
باشد بر ادا کردن آن مهر پدر را زیرا که مهر واجب میشود بنفس عقد
دستور القضاة **مسئله** چون بمیرد یکے از متعاقدین یعنی زن و شوهر پیش
از دخول پس مر زن را تمام مهر برسد زیرا که موت بمنزله دخول است سراجیه
مسئله چون شخصے دختر را بکسے تزویج کند و از برای خود چیزے از داماد خود
بگیرد از اموال شاید یا نه **جواب** نی لقوله علیه السلام نهی عن السحت فی النکاح

صراح و دهلو برای خود بستاند چیزی را گویند در نکاح نیست اگر داماد داد در بها
آوردن زن آن مال را طلب از پدر کند رسد یا نه جواب رسد اشبیه الکالی
اما در روایت قاضیخان هر چه در میان ایشان تصرف شد و هست چون حمامی
و جامه وغیر ذلک مانند آن حساب کنند و باقی را از داماد طلب کند مسئله
چون شخصی کنیزکی را تحریر دو وطی کرد او را مادر ها پس مستحق شود آن کنیزک مر
ستری چیزی لازم شود یا نه جواب مهر واحد لازم گردد دستور القضات
مسئله حلال است نکاح کردن حامله از زنا و روا است نکاح کردن حامله از
مدیان اما روا نیست وطی را به پیش از وضع حمل سراجی اما القول المعمول
العمادی اگر ناکح غیر زانی باشد وطی روا نیست و اگر ناکح نفسه زانی را
باشد حلال است نکاح و وطی هر دو و اگر زانی را کسی بدید که در آن ساعت زنا کرد
از در آن ساعت نکاح کند روا است مسئله چون شخصی خواهد که زن صغیره
خود جماع کند اگر سه ساله باشد روا نیست و اگر نه ساله باشد دخول کردن روا
است و در میان سن هفت و هشت سالگی نظر باید کرد اگر سمین باشد
که قوت وطی دارد درست است روا است و اگر لاغر باشد روا نیست
دستور القضاة مسئله شخصی گوید مرد دیگری را که با زن من حد کرده
او گوید وطی کردم حرمت مصاهرت لازم گردد و زن بر او طلاق گردد و اگر حد گوید
دروغ گفتم دیانة هر دو [illegible] گویان باشند زیرا که در این امر یک کرت اقرار
کافی است دستور القضاة مسئله زن و مرد در پیش دو گواه اقرار کردند
که ما زن و شوهریم لا بعقد النکاح زیرا که نکاح استتار است نه اظهار دستور
القضاة مسئله مردی ترسا چون زن را سپرد تا آنکه [illegible] خود را بدان
بخشیده [illegible] دستور القضاة مسئله مردی زن دیگری
را غصب کرد برای تزویج خود اگر شوهر آن زن از غاصب یک درهم بگیرد
نکاح کردن آن با غاصب حلال گردد زیرا که مهر او خلع مسئله در تسمیه بعضی

مسئلہ اگر شخصے زن بعقد قدیم داشته باشد و بعقد دوم عقد جدید کند
روایت اما اگر میخواهد که نزد یک جدید چند روزے بگذراند اگر ثیبہ باشد
سه روز اول بعقد پیش او بود اگر بکر باشد هفت روز اما بعد ازان باید که قضا
آن را چنین مثال زن قدیمه باز گرداند مجموعه خانی معاملات مسئله چون
اختلاف فتاد میان اجیر و مستاجر در آنکه کالا را برائے مار ایگان عمل کرد
چون دوختن قبا وغیره و مزدور گوید که باجر کرده ام بقول ابو حنیفه رحمة الله
علیه مینه را از اجیر میباید و الا قول صاحب است بایمین اما بقول ابو یوسف
رحمه الله باید نظر کرد که اگر اجیر شخصے باشد که اکثر اوقات را یگان عمل
میکند پس قول صاحب است مع یمین و اگر اجیر مشهور بعمل رایگان
نباشد پس قول قول اجیر است بایمین نسخه غنی مسئله مردے دو زن
داشت چون روی شیر + هر دو بصورت چو ماه منیر + یک از سر جاہلے
مر پسر غیر را داد شیر + زنے دوم شد بروی حرام + که تا قیامت
نباشد حل پذیر + هر که حل این معنے کند + مفتئے آفاق باشد بے نظیر
بیان اینست که عمرو کنیزک صاحب جمال داشت و زید همان کنیزک را برائے
صغیر شیر خواره خود نکاح خواست بعد ازان عمرو آن کنیزک را آزاد کرد و حاکم نفس
نشد و شوهر دیگر کرد یعنے بکر را شوهر کرد و بکر را ازان دیگر نیز بود زن ثانیه بکر مر همان
پسر زید را شیر داد که این کنیزک در نکاح او بود کنیزک بر بکر حرام شد زیرا که
آن طفل پسر او شد و کنیزک زن پسرش شد زیرا که زنش بود در اول مسئله
شخصے دو خواهر و یک مادر را بیک کس نکاح کرده بد هد جائز است یا نه جواب
جائز است بیان آن آنست که کنیزکے بود مشترک میان دو کس ازو پسر متولد شد
و هر دو کس دعوی پسر بودن او کردند آن پسر پسر هر دو گردید و کنیزک آزاد گردد و
میراث بود از پدر میراث کامل و میراث فرزندان ازو میراث یک پدر پس
این فرزند همین مادر خود را و یک خواهر از یک پدر و خواهر دیگر از پدر دیگر

را نکاح کرده باشد کسی منع نه است این هر دو مسئله از مشکلات حمیدیه آورده شد مسئله کفارت دارد اگر روزه کفارت دارد و صحابت دو ماه اگر سر دو ماه هست و نه روز باشند به روایت و اگر صحابت شصت روز دارد در روایت اگر تمام شصت روز ست ح ابو المکارم مسئله اگر یکی از امام جامع یکی کسی باشد روا است و نه جواب تهر است و حضرت رسالت پناه بعضی از اوقات خود اذان میگفت و خود امامت میکرد

قوله هذا لبعید ما قلنا الی آخره ای قول ابو حنیفه رحمة الله علیه بعید ان المؤذن لا تخلص من الاذان والاقامة فی المغرب ولیعید المستحب ان یکون المؤذن عالما بالسنة ای بالاحکام الشرعیة لان الاذان سنة وآداب فلا بد من العلم بها ولانه من باب الحاجة والدعاء الیها فلا لعوض لی خیر العلماء ولهذا قال علی رضی الله عنه لو استطعت الاذان مع الخلفاء لاذنت ان الاحسن ان یکون عالما اماما فی الصلوة بخلاف القول بعض المتاخرین الاحسن للامام ان یفوض الاذان والاقامة لغیره فان النبی علیه السلام ما باشر الاذان والاقامة بنفسه وقد کان اماما فی الصلوة وقال شمس الائمة هذا فی حقه علیه السلام وفی حقنا اذان الامام بنفسه اولی لان المؤذن یدعوا الی الله فمن اعلی درجة منا فهو اولی ان یشیر وقد اذن رسول الله صلی الله علیه وسلم واقام فی بعض الاوقات وروی عقبة بن عامر کنت مع رسول الله علی سفر فلما زالت الشمس اذن واقام وصلی الظهر کفایه مسئله اگر صبیان ردود و ویم شد هر دو را بخورد و اگر اندک خدا اسد اندک بخورد و بسیار بخورد ممنوع ملکی مسئله اگر ضعیف را به سرزند و خون نشر اندرون شکم رسد ما آن گوشت را بسوید خوردن روا است اندر سر اگر بحرو ن سنفح ... ... ست فتاوی نوادر مسئله شیر زن بخورد نکاح حرام گردد یکی زن شیر خورد الحاق قبول زیرا که نکاح تقبیل ابو حنیفه الحاق و قبول است بخلاف امام

تا آنکه نکاح بقول او وطی است اگرچه پسر آن زن را ندیده باشد دوم زن پدر بر پسر
نیز بمجرد نکاح حرام گردد بدان ای شخص زنهار که درین مسئله دلیری کند
و حیله سازی کند بجز ضلالت و جمع القضاء عیش نباشد و از مذهب ابو حنیفه
رحمة الله بیرون شده باشد و انکار کلام الله بجای آورده باشد کما
قال الله تعالی ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم و ابناؤکم زیرا که ابو حنیفه بیان نکاح جز ایجاب و
قبول چیزی دیگر نکرده است سیم مادر زن بمجرد عقد حرام شود اگر بدختر دست
درازی کرده باشد یا باشد اما مادرش را نکاح کرد و دست درازی
نه کرد و باز طلاق کرد دختر آن بر وی حلال باشد دستور القضاة و ایضاً مجموعه
خانی فی معاملات مسئله منکوحه و مدنیه و ملموسه پدر بر پسر حرام است و ایضاً
منکوحه و مدنیه و ملموسه پسر بر پدر حرام است اگر فرج داخل او را ببیند حتی
که اگر پدر زن را طلب میکرد و دستش بشهوت بر دختر نه ساله رسید زن
بر وی حرام گردد و اگر دست پسر با ذکر بشهوت رسید بر پدرش حرام
گردد و بر وی حلال نشود و یا نظر پدر بر فرج درون دختر خود افتاد و از استهنا
کرد که اگر مرا این چنین کنیزک بودے با وی وطی میکردم بدان بروی حرام
نشود از جهت بردن استشهاد یا پسر فرج درون مادر را دید بر پدرش
حرام گردد و اگر زن ذکر مرد بے زار ببیند بشهوت نیز حرمت مصاهرة
ثابت میگردد و اگر برادر زن دست افتاد بشهوت نیز دخترش حرام گردد و
خزانة المفتین و مجموع خانی و ملتقط مسئله اگر لمس و نظر اینچنین زنان
مذکورین فی مسئلة الاولی در حال انزال شود حرام نگردد زیرا که تصرف
شهوت او در غیر محل است و ایضاً اگر دخول کرد در دبر زن دخترش
بر وی حرام نگردد زیرا که این تصرف شهوت در غیر محل است مجموعه خانی
معاملات مسئله جمع کردن میان دو زنی که اگر فرض کرده شود یکے از
ایشان را ذکر و دیگرا انثی نکاح جائز نبود پس جمع کردن در نکاح

یک شخص بر جائز میت گر درستہ بس سے نا قص اول چون دختند بر وایہ
سے بیے رسے کہ شوہر او را دختر ناسے دار رن دیگر جمع میان ایشان روایت
دوم چو سد اس ورن پسر ان ہستے اگر کسے زنے را نا سوتان در نکاح خود
جمع کند بر روایت سیم رن کبرک آن را نسخ ابوالمکارم مسئلہ یحدہ
وطی کبیرک گسے بدو نیست گر مدو تمام کبیرک را بحث دو یا بحر دو ما نکاح
کند معقول است کہ سخے بحد نست این عمر جاہر شد وگفت کہ
مادر بروطی کبیرک خود کبیرک خود را من بخشید روا است یا نہ گفت روایت
نگر سنہ حیر کہ یا تمام تو بخشد و یا ار و بحری دنیا در نکاح خود آرد نسخ المستہ
مسئلہ حرام کردن حلال سوگند است تا صیحان و ہمچنان اگر سخے گوید کہ
نا تو سخن کردن زنش حرام است لیس سخن گفت کفارت یمین لازم شود و ہمچنان
اگر گفت کہ حلال اللہ حرام او کل حل علی حرام او حلال المسلمین علی حرام و نیست
نکر و چیزے را امام فضیل و فقیہ ابو جعفر وابوبکر الاسکاف و ابوبکر بن سعید
گفتہ اند کہ درین الفاظ اگر آن شخص را یک زن باشد بائنہ شود یک طلاق
واگر چہار زن داشتہ باشد ہمگی بیک طلاق بائنہ شوند و اگر ہیچ زن نداشتہ
باشد بیک طلاق رائنہ واقعہ شود ولا التصدیق سے عدم النیتہ قضاء لانہ
صار عرفا ولہذا الا یحلف سالا الرجال در بحر الموارل مسئلہ اگر سخے گوید
کہ حلال خدا بسے بر من حرام اگر طلاق کار نکم دیگر دلیس او را اگر زن باشد
زنش طلاق شود بیک طلاق بائنہ واگر او را باشد بعد ازان تزویج کرد بر سے لازم
بر و کفارت لازم است جز طلاق نسخ یمنی مسئلہ مرد سے رجیع کرد مسئلہ را
در عدت وفات و جماع کرد با و بعد از مصے عدت اگر شوہر دیگر کسے جائز است
زیرا کہ شوہر سے کہ در عدت کردہ بود شوہر خود ملک را سے نبود و بہر
طریق عدت منقضے میشود و اگر دران عدت از وحمل گرفت سر عدت
منقضے میشود بمضے عدت۔ بوضع حمل منصر است مسئلہ مرد سے تزویج

و زن دیگری را واو دخول گردید و او خبر ندارد از شوی دیگر آن زن بعد از وقت
تجب العدت علیها یعنی بر وی عدت لازم نشود و اگر آن مرد بر بودن شوهر
آن زن خبر دارد پس بعد وقت عدت لازم نشود و لا تجب العدة علیها زیرا که
گواه زن تسخه بود و در زنا عدت نیست و نیز بر شوهر اول حرام نشود لسبب زنا
او و فتوی برین ست شرح شمسی **مسله** در عدت چرا سه حیض مقدار
کرده اند و حال انکه یک حیض نیز کافی بود **جواب** حیض اول از برای شناخت
پاک بودن رحم زن است از نطفه شوهر اول زیرا که اگر در و نطفه ست بر
عدت او وضع حمل باشد و حیض دوم تحرمیه نکاح زن ست بران شوهر و حیض
سیوم از برای مفضلیت زن آزاد ست تا فرق باشد میان کنیزک
و سیده **مسله** و لا عدت علی ذمیة طلقها ذمی شرح ابو المکارم **مسله**
چهار زن را عدت نیست اول مطلقه پیش از دخول دوم حربیه که فرار
کند از زوج و شوهر را در دار الحرب باند سیم چون دو خواهر را یک
عقد تزویج کند باید که یکی را رها کند و آنرا عدت نباشد و وطی کردن
مر این دیگر را شاید اما نکاح کردن یکی را باز دیگری را نکاح کرد همان
اول بر و طلاق شود تا انکه عدت او نگذرد آن دیگر بر و حلال نگردد و اگر
یکی را طلاق داد و دیگر خواهر او را نکاح کرد نیز نکاح بروا نیست تا
عدت آن نگذرد چهارم شخصی را چهار زن بودند و زن پنجم
بروی کند زن اول طلاق نشود و او را عدت نیست **مسله** العالم
کفو للعلوی و ایضا قال العالم الفقیر کفو الجاهل الغنی مختصر و شرح ابو المکارم
مسله قریش را چرا قریش نامند **جواب** بدو معنی یکی آنکه قریش
نام جانورنده ست در دریا از ان ایشانرا قریش نامند و قیل
قریش کسب را گویند و ایشان کسب و تجارت بسیار میکردند ازان
قریش نامند شرح شمسی فایده هر که خورد سفنج خشک یعنی

سے وقع محور د برع روح او آسمان باشد مسئله لعنت از اہل ارید
روا است یا نه جواب نی زیرا که اکثر از اهل قبله بوده است و لعنت مسلم
کسیدن بر اولاد رسول الله جایز است که هر که بر لعنت گوید بقول
امام اعظم رضی الله عنه آن کس کافر گردد و آن لعنت روا است
شرح امالے کتول باته ولم لعن یزید العدسوت * سومی المکارسے الاعوا
عال بدان ای فرزند چون ذکر یزید در بیان شادلس محمد از
جنگ و بیان کنم که چون بود زیرا که اکثر اہل روافض آنرا اکذب مدل کرده در تاریخ
نوشته و مردمان عوام را بدان سبب کافر ساخته اند منقول است
که ابراهیم نخعی را کسی سوال کرد که هیچ خبر داری از آن جنگ که چگونه
بود گفت دست های خود را در جنگ ایشان نیالوده ام الحال زبان خود را چرا
آلوده کنم زیرا که آنچه میان صحابه گذشته سبب از ستر و مدے قصه آن جائز
نیست تا عوام الناس در شک و ریب نه افتند و عداوت ایشان
در دل میارند بلکه بسبب عداوت کافر شوند و اکثر از اہل روافض با امیر المومنین
معاویه رضی الله عنه نیز دشمنی دارند و نمیدانند که او از اصحاب خاص رسول الله
بود در خبر است که روزی در پیش رسول الله نشسته بود حضرت فرمود
را اے معاویه بر پشت تو بوسه خورده می آید گفت چه باشد یا رسول الله
گفت از پشت تو فرزندی نزاید که هلاک کننده اولاد من باشد حضرت معاویه
قسم بخدا یاد کرد که من در عمر خود زن نگیرم در تمامی عمر بے زن بوده از
مرتضی اور اصحاب مت رسول علیه السلام پرسید که خلافت بعد از
شما که باشد فرمود بعد من ابوبکر صدیق خلیفه باشد گفت بعد او فرمود
فاروق گفت بعد او فرمود عثمان ذی النورین گفت بعد او فرمود سوال کننده
بعد از رحلت خلفا ثلثه حضرت معاویه بمرتضی گستاخی کرد بطریق ملاعبت گفت
که یا امیر سوال کننده من بوده ام خلافت مرا نیز رسید مرتضی گفت لا اہل بعوال

کشته شده من بودم زیرا که سه شمار امن فرستادم قبول بکرد اما بعد از حضرت مرتضی
در سال خلافت بے بے حالت شده صدیقه رضی الله عنها میکرد بعد او اختلاف
در میان صحابه افتاد حضرت معاویه گفت من باشم و بوسے علے نام اصحاب تو
لو بخود اضافت میکرد تا بهمین سخن میان ایشان جنگ افتاد بسیت و هفت هزار از
اصحاب کشته شدند و پیش ازین حضرت رسول الله گفته بود که علامت
قیامت آنست که در میان اصحاب من جنگ و تیغ کشی پیدا شود اما القوت
شمشیر پادشاهی بمعاویه رسید یکشب بول میکرد از دیوار کلوخے را گرفت تا
خود را پاک کند بتقدیر الهی دران کلوخ کژدمی متوطن بود بر سر ذکرش نیش بزد
چنان درد و الم روی نمود که در شب و روز نمی آرامید تا بحالت نزع رسید
حکیمان روی زمین خبر این دارو ندیدند که تا نطفه لیستش در فرج نریزد معاویه
گفت من قسم یاد کرده بودم که زن نخواهم کرد حکیمان باتفاق یکدیگر زنی را آوردند
که بغایت گنده پیرے و بسن هرم رسیده بود چون امیر المؤمنین معاویه بدو دخول
کرد در دش قرار شد اما بحکمت الهی تا سخن رسول الله دروغ نشود نطفه در رحم
آرام گرفت و ازان یزید تولد شد بدخوی او ازان بود که هرگز دم تیزیش آمیخته
بود منقول است که چون امیر المؤمنین حسین تولد شد حضرت رسول در
گوش راست او اذان بگفت و در گوش چپ او اقامت بگفت دران
زمان فرشته نازل شد بغایت عظیم مهتر جبرائیل گفت یا رسول الله هر دو بال
او خشک شده اند دست مبارک حسین را بر هر دو بال او بمال تا سبز شوند
چون مالید سبز شد و فرشته برفت حضرت از جبرائیل پرسید که این چه بود گفت
که بعد خلقت این فرشته عصیانی از دستش بیامد بفرمان رب العزت هر دو
بالش خشک شد اما خطاب رب العزت بران شد که چون نبیره رسول الله
از پشت زهرے پدید آید تو او را بر و بمالم الحال این همان فرشته بود رسول خرسند
گردید که نبیره من بمجرد ولادت صاحب درجه گشت پس چنان لایق حال انبیا

واولیا دست کرد خوشحالی را نمایان کرد ناگاه مهتر جبرائیل بفرمان رب الجلیل
گفت که یا محمد صلی الله علیه وسلم هیچ میدانی که دوست او در کجا است و مادر حسن
آمد گفت نی گفت بهشت او در دشت کربلا از دست سوران لشکر معاویه شهید
و حسین را جان بدهد گرسنه و تشنه و سر پاکش بر سنان بود حضرت
رنجیده باشم گفت نی گفت مادر و پدرش رنجیده باشد گفت نی گفت
جامها را شاید بی گفت حضرت گریست به عربی حال اد والصیا
حسن و حسین بی بی فاطمه عرض نمودند که روز عید می آید و مایان جامه ندا ریم
فاطمه زهرا این را به رسول بازگفت در آن زمان مهتر جبرائیل دو جامه سفید از
بهشت بیاورد اما ایشان که خاصیت کودکان هست قبول نکردند گفتند ما را
جامه رنگین میباید مهتر جبرائیل فرمود که هر دو را در طشت آب انداز هر رنگی
که ایشان میخواهند رنگ شود امیر حسن جامه سبز خواست در حال سبز
شد و امیر حسین جامه سرخ خواست در حال سرخ شد شاید که این پیش از
منسوخ بودن جامه سرخ بود و الا حضرت جامه سرخ را با بیان نهی دیگر
چون رسول الله هر دو را خوشحال دید اما بسیار خوش دل شد مهتر جبرائیل گفت
یا رسول الله هیچ میدانی که وجه سبز و سرخ بودن جامه چه معنی دارد گفت
نی گفت حسن چون جامه سبز پوشیده مرده خواهد اورا زهر دهند و اندرونش
چون آب سبز شود و حسین چون جامه سرخ پوشیده دشمنان او را بکشند
و جامه رنگین شود حضرت رسالت پناه از غمگین شده و شادیش بغم بدل گشت
ایضا مهتر جبرائیل در مقصوره رسول الله در آمد حضرت رسالت پناه با حسن
و حسین نشسته بودند اما جبرائیل بصورت دحیه کلبی بود ایشان هر دو دیده بودند در دامن
جبرائیل علیه السلام در آویختند و دستها را او را می نمایند و سنگ سنگ میدیدند
و جبرائیل علیه السلام گفت یا رسول الله ایشان چه عرض دارند گفت تو بصورت
دحیه کلبی آمدی و دحیه کلبی هرگاه که می آید برای ایشان چیزی می آورد ایشان

هنوز تیز نظر نکرده بود که جبرئیل درحال غایب شد باز آمد و دو سیب از بهشت بیاورد
و یگان یگان بدست هر یک بداد و ایشان خوردن گرفتند رسول الله خوشحال
شد باز گفت یا رسول الله دوست میدارم که ایشان را انگشت آری گفت
هیچ تبیانی ایشان کی میرند گفت نه گفت پس از آنجا خاک بیارم یا ره
خاکی از آنجا بیاورد و گفت یا رسول الله این خاک را نگاه کن هرگاه که ایشان
بر آنجا برسند این خاک سرخ شود و چون درختان را ببرند خون بر
آید این علامت شهادت ایشان بود رسول الله آن خاک را با جهانی داد و برای
محافظت پس معلوم باد ای فرزند که این مقدار کارها هرگز دروغ نشیند
و اختراع نو آمد ایچ هر چیز از واجب تعالی است مگر آنکه انگشت تعرض
نه بندگان دراز است منقول است که حضرت معاویه رضی الله عنه را
هژده لک سوار بود اما چون بزیارت روضه رسول الله مے آمد امیر زادگان
استقبال نمیودند چون نظر معاویه بر ایشان میرسید ایشان را قسم بروح
پاک حضرت مصطفی میداد که از اسپ فرود نه آیند و خود فرود مے آمد و پای
مبارک ایشان را بوسه میکرد و در پیش ایشان میدوید حتی که بعضے مردمان
جاہل طعنه میکردند که تملقے و چاپلوسے میکند منقول است که روزے
پشتواره بر داشته در روے بازار میگذشت و میگفت اخلوا الطریق للامیر
یعنی ای مردمان راه خالے کنید برای بادشاه زهی شرافت که او را
که باوجود این شوکت و دبدبه از برداشتن پشتواره ننگ نمیکرد آورده اند
که امیر المومنین معاویه رضی الله عنه در کل حین و اوقات به یزید نصیحت
میکرد که ای فرزند بر تو باد که با خاندان رسول الله عداوت نجوئے
تا بہلاکت هر دو جهان هلاک نشوی و سبب عداوت ایشان آن بود
که روزی یزید غلامی را برای خود بخرید بهائش قطع کرد امیر حسین در میان
آمد و برای خود بخرید یزید دلگیر شد اما سخت تر عداوت این بود که روزے

یزید گفت ای پدر اگر شهربانو را در نکاح من درآری هر خدمت که مرا فرمایی بعد
از تو بجا آرم و شهربانو را عبدالله بن زبیر بود طلاق داده بود معاویه گفت
که وصیت من همین است که خاندان رسول الله را دوست بخوی دیگر ابرا تو دا
یزید قبول کرد در حال سلمان فارسی را در پیش شهربانو فرستاد که اگر یزید را
قبول کنی ترا رئیس همه زنان سازم چون در راه میرفت قاسم بن عباس
ابن عم النبی صلی الله علیه وسلم جوانی بغایت ظریف و با جمال بود و در بند و قیدی استاده
بود چون سلمان رسید واقعه باز گفت قاسم گفت عرض حال ما را نیز برسان چون سلمان
از و در گذشت امیر حسین استاده بود چون سلمان رسید واقعه باز گفت امیر حسین
گفت عرض حال من نیز برسان چون سلمان رو بکس برفت شهربانو زنی
صاحب جمال کامل عاقله و دانائی بسی قریب بود دید خود نیز ببود عاشق شد
گفت ای شهربانو من رسول معاویه بودم برای یزید که ترا رئیس همه زنان
سازد در راه قاسم و امیر حسین نیز خود را بتو عرضه کردند و من نیز آشفته تو
شدم الحال بهر که راضی باشی باش شهربانو گفت ای سلمان من چون کنیزکی
خاندان رسول الله قبول شوم ازان باز گردم مرا امیر حسین باید چون با امیر رسید در
نکاح خود درآورد چون سلمان خبر بمعاویه رسانید گفت ای سلمان الحال
که درمیان یزید و خاندان رسول الله دشواری پیدا خواهد شد بعد از مدت چون
امیرالمؤمنین معاویه رحلت نمود یزید بپادشاهی نشست اما امیرزادگان هرگز
بیعت او نمی کردند روزی شخصی را بر الیاسان فرستاد که مطیع و فرمان بردار
مردم بود دیدار ایشان چرا روی گردانید گفتند شنیده ایم که در بساط تو سگی افتاده بود
و کار خلاف شرع از تو در وجود می آید روی ترا نخواهیم دید یزید چند نفر را
فرستاد تا الیاسان را در لشکر گرفته بیارند چون لشکر بسید الیاسان برادر مسجد
حصر کردند امام امیر حسن زاهر داده بسر ایشان بودند جنگ کردند لشکر یزید را
شکست دادند و خود را خلاص کردند بعد ازان بسره لابی احتراع کرده امیر حسن را

زهر داد در حال بکشش چنانکه جبرائیل گفته بود زرد و سبز روان شد و در آن حال
از شکار باز آمده بود دید زن در آب او زاد چون امیر حسین بر و رسید زهر
دهنده را پرسید که چه کس باشد حسن گفت ای برادر در قول جد من بود دروغ
نیست چه سکوت بهتر است بعد از دفن کردن او یزید لشکر بسیار در عقب او
روان کرد اما اهل کوفه کس را فرستاد که اگر امیر حسین بیاید مدد بکنیم مر او را
چون امیر حسین ++ روان شد پسر یزید حر و نام علی الصباح به شش هزار سوار
در پیش آمد و نماز با مدا عقب او ادا کرد گفت ای امیرزاده اگر روی این بدبخت
را نبینی هیچ بد نبود تو را از و ضرر نباشد گفت من هرگز روی او را نبینم که سگی
را بر باطل جای داده است بگذاشت روز در راه میرفت و هر سه روز حر
در پیش می آمد و نصیحت میکرد امیر حسین قبول نکرد و همراه امیر اشتر
رسول الله بود هر جا که در سفر آن اشتر خواب میکرد ایشان فرود می آمدند
سیم آن اشتر خواب کرد هر چند که زدند روان نمیشد فرود آمدند امیر گفت نام
این مقام چه باشد گفتند دشت کربلا چون درخت از برای هیزم بریدند
خون بیرون میشد چون از آن خاک را دیدند سرخ شده بود امیر گفت
باشید که مقام شهادت من همین است من از جد خود شنیده ام اما یشان
از ایشان هژده لک سوار یزید رسیده بودند و کلانتر ایشان عمر بن سعد بود
و سعد از عشره مبشره بود و کنار آب را گرفته بودند باز حر در پیش آمد
و زمین بوسه داد که اگر روی او را نبینی بهتر بود امیر قبول نکرد گفت بسر
بر جای خود باش تا من از بهر تو اول جنگ بکنم با لشکر یزید حر خود این
شش هزار سوران بیکبارگی تاختند همگی شهید شدند بعد از آن
چهره زینب پسر خود را آورد و همان یک پسر داشت شهید شد بعده امیر حسین علی
اصغر را فرمود که تو با جمع لشکر جنگ را اختیار مکن زیرا که نسب رسول الله
منقطع خواهد شد و در پیش رسول الله چه عذر آرم اما خود تباحت هیچ نوع

بدست ایشان می آمد کشته ها طاعد ورود آوردند و ازاسپش آمد استند چون
شست خولی رو بر سنان اقبل گفت من حسین بن علی بود و امام آن سر
گشت بعده شمر بن جوشن رسید و حید کار ذبح گلویش بیالید و سر بدید
امیر حسین گفت که نام تو چیست گفت شمر گفت جامه را از سینه خود بالا کن چون
بالا کرد دست آن پیس بمود گفت ازجا کار در آن که گفته ای هم تو یافتی
چون سرا او را در پیش عمر سعد برد شمر گفت ای عمر بهترین قوم را کشتم عمر سعد را
برگردانیده دلش برد و گفت که بهترین قوم را احرا کشتی بعد از آن جمیع اصحاب و عمامه
را بطرف یزید روان کردند امار نان در عماری بودند که هیچ ما هر سی
روی ایشان را ندید چون در راه سر طلب سر امام حسین را در خانه مردی
صالح نام نهاد مدعی الصلاح چون سر او را طلب کردند سر پسر خود را بریده و بما
قبول نکردند بدان عیث پسر داشت و کلها بریده داد قبول نکردند چون کلهم سر را
بریده دفا کرد که با ایشان شکل پسر من چون حسین گرداں ہمچنان شدند ایشان را
بردند و صالح سر حسین را آورده بدو همراه دفن کردند آن ای فرزند درآن
هر ده لک سوار بک کاشود ملک همه مسلمانان واکثر رسول و اصحاب آن
را دیده بودند زیرا که کار ابعد از بعث رسول الله با این جماعت در اسلام
مدخلی و سعی رسیده است نگر در آخر الزمان برسد واجه در مقبل که تعصب
راسخ بیان کرده است همه اقوام بهمان است و سبب انقطاع عقیده و مردمان
ارخاندان است زیرا که بجا مدار رسول الله این طور کار ها سر ناشد
چگونه سر سید و مسلمانان چگونه ایشان را خواهند دید استند و سبب
جنگ از نا قبول کردن حسین تو امر پادشاه را و یزید لشکر را محصور
برای قتل او نفرستاده بود ملک برای گرفتن او فرستاده بود
تا گناه خود را ندو عرض کند که من چه گناه دارم و آنچه بعضی
مصنفان گفته اند که یزید بقتل او راضی شد کار و ستم را چپا علوم

سبنے آرند که آن قول را اعتبار نیست زیرا که از زبان او کسی نشنیده
و از دل او کسے خبر ندارد و گمان بد بردن بر مسلمان نهی است
که ظن المؤمنین خیرا واقع شده است **و الیضاً** بقصاص امیر حسین
رضی الله عنه کشتن یزید سرداران لشکر را نیز علامت است
نارضائی اوست چه اگر راضی بودے سرداران لشکر را چرا کشتے
زیرا که او را در دنیا از هیچ کس بیم و ترس نبود **منقول است** که
چون زین العابدین علی اصغر را در پیش یزید حاضر آوردند
زین العابدین بر تخت قرین او نشست یزید دستهار ا برگردن
خود انداخت و استاده شد و گفت اے امیرزاده باید
که مرا ببخشی و بحل کن زیرا که من لشکر را برائے **قتل** او نفرستاده بودم
بلکه میخواستم که گناه خود را بدو عرض کنم که چه گناه دارم چون
یزید بغایت الحاح و تضرع و زارے نمود علی اصغر قبول ننمود
ارکان دولت با و همراه در شفاعت استادند و گفتند که ای امیرزاده
تو اولاد رسول الله هستے و رسول الله را کینه و طلب انتقام از کسے
نبود بیا تو از ین درگذر زهی عادت حسین که این مردمان را است چه
اگر از ایشان روزے هزار مدے بیاید بدان ننگرند و اگر از کافر
دنیا و دین خصوصاً از عالمان اهل الیقین ذره از سزا رصادر شود آنرا
از قلیمی باب قلیمی رسانند بعد از ان علی اصغر گفت که ببخشم
اما بچند **شرط اول** آنکه قاتلان پدرم را قصاص
کنے در حال دوازده نفر سرداران لشکر را بیاوردند گفت که
ای بدبختان من کی شمار انگشتن فرموده بودم چرا کشتید گفتند
شمر بن جوشن او را بکشت و شمر را عمر بن سعد بکشت گفت
بسبب اغرا سے شمارا نیز شمار همه را زنده پوست کشید

شرط دوم اینکه سر امیر حسن و حسین و فاطمه زهری را در حله حرم
بادشاه دمشق گذاشت اهل بیت را و حکیم یزید قبول کرد شرط سوم اینکه اهل
مدینه را پس سپارد قبول کرد شرط چهارم اینکه اهل بیت را و همچنین
راه حیات رعیت خود حیات که مستورات اهل بیت را توشه دهد و
بدرقه همراه کند تا مدینه برسد یزید قبول کرد چهار ار سوار را مدد و همراه کرد چون
راه میرفت امام محمد حنیفه بدو پیش آمد و از دهر دستار مدد همراه
بود ندو با دستار دیگر همراه بود قمقه نام که سیصد من کار در داشت امام
محمد حنیفه گفت ای نور دیده من این چه حال است گفت بدین شرط
چون پدر را بخشیدم امام محمد حنیفه گفت که غلط کرده تا من زنده ام ولایت
از من است قصاص و عفو بغیر از من نیست تا میرسد آن بیچهار لشکر را کشتند
و الطرف روم روان شدند چون پسر یزید یزید را در قلعه محصر کرد مردان
قلعه سوران جنگ کردند تو ماهی پس روز ماسه هزار پیاده سوداگر بود در آن
روز ضربت ها لشکر یزید را شکست دادند همیشه میکردند اما
در مصاف امام حنیفه کسی نمی استاد و هر روز شکست میخوردند
پس چاره چنین دیدند که هر دو یک دروازه قلعه چاه ها کنده بدند و آن
حس و خاشاک بر بالای آن انداختند چون امام محمد حنیفه بر دروازه
تاخت یکی از اصحاب در چاه افتاد و امام محمد حنیفه دست راست او بگرفت
سد و بد رول قلعه در آوردند درست اتفاق کردند که فردا امام را از برج
قلعه بکشند در آن شب آن همراه امام بگریخت و این خبر لشکر امام رسانید
قمقه گفت ای جوانان شما خود را جهاد دارید و من در برج قلعه پنهان شوم
چون او را بیرون کشند من دروازه را بگیرم قمقه پنهان شد و لشکر
ساخته شدند چون علی الصباح اول امام از دروازه بر آمد همان کار
بسیصد متعقبان او کوفت که مردان ملاحده را بیک ضرب

مرد هندوی دروازه را بگرفت در حال لشکر را در حصار درآورد و آن شرذه
ملک را عتابانه کشتند اما یزید موسی ولیش را بکشتند و سپاهی دیگر بر
روی خود مالید تا سیاه وش شد و پوستین را باز گونه بپوشید یعنی
موی ها بیرون کرد و چرمش اندرون و ریسمان کاه را بر میان بست و دو [illegible] را
در میان خود خلانید و روان شد و از قلعه برآمد ایشان چون یزید را بیافتند
پادشاهی روم والی علی اصغر سپردند و دست امام محمد را آوردند و دعا کردند
متصل شد روزی کسان زرین در پای امیر فلتنسد دیدند که شخصی بدین
هیئت گاه گاهی سپر و گاه چوب اما الطریق خداع ایشان دانستند که
یزید است گرفته در پیش علی اصغر آوردند علی اصغر گفت که چون یک بار
عفو کردم قتلش روا نباشد اما بند سخت نهاده چنانکه چاهی بکندند و بر بالای آن
چوبی را دراز نهادند و بوقت شام او را از آن چوب بکشید و در چاه آویزان
میکرد و مروان نام حکیمی بود که دایم اوقات در میان اصحاب فتنه انگیزی میکرد
مقدار دو میل از دور زمین را شکافته کرده با این چاه رسید یزید را بیرون کرده
بردوسته صد کس روز و شب او را نگاه میکردند و آورده اند که شکمش
چون طبل آماس کرد و سه صد گژدم سیاه در وی پیدا شد که شب و روز
از درد آن نالان بود شبی در خواب دید که در پیش امیر حسین ایستاده است
و فوطه بگردن انداخته و زاری و تضرع می نمود که یا امیر من هیچ گناه نیست
که از گناه من درگذر و مرا ببخش امیر نمی بخشید یزید گفت یا ابن رسول الله
رسول الله را کینه نبود ترا نیز نباید چون حیدر را بدو شفیع آورد گفت بخشیدم
گناه ترا از آن شادی چون بیدار شد تاب هیچ نخورد شکمش شق شد و آن
گژدمان بیرون آمدند و آن سه صد کس را که بر او بودند همگی بمردند و تا این
غایت گژدم سیاه را عادت است که کسی را نمی خورد و اگر میخورد میمیرد
و این قصه جنگ میان اصحاب کرد فضل مکتب و تبیان ... ل کرده اند خدا تعالی

مارا وشمارا وجمله مومنان را وصدقات را بحرمت شهیدان دشت کربلا
بیامرزد و بر دین مصطفی صلی الله علیه وسلم مقیم دارد آمین یا رب العالمین مسئله
گوشت و شیر جانور پلیدی خوار روا است یا نه جواب هست فی الحبس و
خلوا فی لحم الجلالة وشرب لبنها واکل بیضها فقال مالک وابو حنیفة و
الشافعی رحمهم الله یباح ذلک وان لم تحبس مع استحبابهم حبسها وقال
احمد یحرم الا ان تحبس الطیر ثلث ایام روایة واحدة واختلف الروایة عنه
فی الابل والبقر والغنم فروی عنه ثلثة ایام کالطیر وهو الاظهر والثانیة اربعون
یوما نقل من اختلاف الائمة مسئله اگر کسی زراعت را آب پلیدی
دهد آن زراعت خوردن روا است یا نه جواب شاید واختلفوا فی
اکل الزروع والثمار والبقول اذا کان سقیها بالنجس وعلفها بالنجاسة
فقال ابو حنیفة ومالک والشافعی رحمهم الله هی طاهرة وقال احمد یحرم اکلها
ویحکم بنجاستها اختلاف الائمة مسئله پس خورده زاغ حلال است یا نه
جواب حلال است فی خزانة الفتاوی مسئله سور الغراب طاهر
بای حال کان لانه یمسح منقاره فی کل زمان وقال ابو القاسم هو الصحیح وعلیه
الفتوی مسئله لو تصرف المرأة فی ملک زوجها لا یجوز وعلیه الفتوی مسئله
فی المحیط لو باعت المرأة مال زوجها واشترت شیئا بثمن زوجها بغیر اذنه بطل
فتاوی استروشنی مسئله رجل یصلی علی الفتار والقمیص کیف یطرحه قال شمس
الائمة یجعل ما هو تحت رجلیه ویسجد علی رجله والبطانة تحته وکذا علی جلد الحیوان
شرح هدایه مسئله اگر کسی در دو رکعت سنت باید که سوره کافرون
واخلاص وسوره فلق وناس را بترتیب نوشته بدهد که بخورد فی الحال
خلاص شود واگر سوره والضحی نوشته در کمر بندد فی الحال خلاص شود
وبعد از ولادت پستان تمام در کسی والا روده آن زن خواهد ان شاء الله مسئله
قال یعرف الاثم الا بشکر ربه لا یقبل شهادة والاجنبیة المستحقة فارس

والقائل في جبالهم وسلم خوفا منهم وكذا شهادة المزارع قلنه وكذلك لا تقبل شهادة
من يأكل في السوق بين ايدي الناس لان ذلك لا يفعل من كان له مروة
معدن **فائده** از خواجه احمد کنبوی علیه الرحمة منقول است هر که را آب
لرزه شود باید که این کلمات را بخواند و بدمد مجرب است و اگر چنین نوشته
آب کرده خورد نیز مجرب است این است تبرکاتی رفتان دور فتهان سنگ تان
ندر کنون دور سنون دور کنون منون جنون دور با حسن البیق قلیدی
کثیر المدی کثیر المدی رحمتک یا ارحم الراحمین **مسئله** در کوستانی
می آرد که اگر مسافر به مقیم اقتدا کند در نماز چهار رگانه باید که دو رکعت
را نیت کند زیرا که اگر چهار رکعت را نیت کند جامع باشد میان
نفل و فرض در یک نیت و این جائز نباشد و باید که بعد از نماز دو رکعت اول
دو رکعت اخیره را بنا بر تبعیت امام بجا آرد زیرا که تبعیت امام واجب است
واین سماع استاد خواجه لطف الله متع الله المقتبسین بطول بقائه **مسئله** اذا
مات الرجل و ترک امراة او طلق امرته و تزوجت المراة بزوج آخر لا یجوز لا بیه ولا بنه
وعمه وغیرهم ان یاخذ منه شیاء وان اخذ فهو حرام نقل هدایه **مسئله** اگر غلام
بدزدی اقرار کرد بحضور خواجه دست او را ببرند و اگر کسی غلام و یا کنیزک
کسی را یا چیزی از متاع خانه بدزدد و چه واجب آید **جواب** درین صورت
نبز قطع دست است و مال الشانیز ضامن باشد تحفة الاسلام **مسئله** اگر
بر دزدی مال دزدیده گواهان گواهی دهند بشنوند یا نه جواب بشنوند اما اگر
گواهی بر دزدی دیرینه میدهند نشنوند و مسموع نباشد زیرا که چون توقف بگواهی
کرد گوی از رضا بدزد سے دارد پس هر که رضا بدزدی دارد گواهی او
درباب دزدی قبول نباشد و حد توقف نزد بعضی یک روز است و نزد
بعضی ششماه روز است تحفة الاسلام **مسئله** رجل اشتری بقرة علی انها
حامله فاذا هی لم یکن فانه یرد لفساد البیع من فتاوی تتارخانی

مسئله ولو لم يشترط فوجدها حاملة لا يردها بخلاف الجارية لان الحمل في البهائم
زيادة وفي الجارية عيب تتارخاني مسئله رجل مات ولم يترك شيئا الا
للورثة وطلب الغرماء من الورثة دين الميت ما عليه من القرض فلا حق للغرماء
من الورثة خلاصه مسئله چون شخصی مست روزه ودر شب کند باز در آن
از آن نیت نگردد و آن روزه بروی لازم گردد یا نی جواب ان ادا نوی في الليل
ثم سجع فيه اصح الرجوع خزانة الفتاوى مسئله بول الهرة لا يكون نجسا
لعموم البلوى وبه اخذ الفقيه ابو الليث ومن منية الفقهاء ان هرة المسكين في
الهرة الذكر اما الانثى فتحس بالاتفاق امية مسئله اگر شخصی از دیگری
مانند جو وگندم وغیره قرض دارد با اصل معلوم و بوقت اصل اجل نا فته
اشود و قاضی تا اصل دیگر او را مهلت دهد عجائب الغرائب مسئله اگر کسی بهایم را ذبح
کند گوشت آن بهایم خوردن شاید یا نه جواب شاید اما اصح آنست
که وقتی کشته شود بخورد و دیگران بخورند تحفة الفقهاء واختلفوا هل تحور ان
يأكل منها هو وغيره فقال ابو حنيفة رحمه الله لا يأكل منها ويأكل منها غيره وقال
احمد يأكل منها هو وغيره ولاصحاب الشافعي وجهان وقال مالك لا يأكل منها
ولا غيره ويحرم اكلها على الاطلاق اختلاف الائمة مسئله واختلفوا في رجل اكره
رجلا على ان يقتل آخر فقال ابو يوسف يجب القتل على المكره دون المباشر
وقال مالك واحمد يقتل المكره فقال الشافعي رحمه الله يقتل المكره وفي المكره روايتان
واختلفوا في صفة المكره فقال مالك ان كان المكره سلطانا او متغلبا او
سيدا مع عبده اقيد منهما جميعا الا ان يكون العبد عجميا جاهلا بتحريم ذلك فلا
يجب القود وقال الباقون يصح الاكراه من كل يد عادية اختلاف الائمة
مسئله بعد صحابه شیخ احمد سنی را از دیگرے افضل میدانند مگر اهل
بلد و تقوی را هو گفته اند که اولاد خلفا را اسد بن زبیر ترتیب مدارج خود
متمثل دارند بر در زندان دیگران چون خرزندان ابو بکر صدیق را روز ...

فاروقی و فرزندان او بر فرزندان عثمان و فرزندان مرتضی اما بر فرزندان بی بی
فاطمه زهرا بسبب فضیلت ندارند زیرا که ایشان نسبت برسول الله دارند اعتماد
مسئله المستحب ان یجدد النکاح مع امرأته ان کل شهر لدفع شبهة
الجنونة لحصوله عن التکلم بکلمة الکفر وللزوج ان یعین وکیلا من امرأة تزوج نفسها
بحضور شاهدین کلما وقع فی قلبه شک و شبهة فتاوی زنده وسے
اما در مشکلات محمد رضا خانی آورده است که مهر دیگر بمجرد این عقد لازم شود لیس باید
که اول همان مهر اولیه را از خود ساقط کند یعنی بخشش کند از زن
بعده بدان مهر عقد بندد و اگر زن نه بخشد حیله آنست که گوید مر زن را از زن حقوق
خود را بمن بخشش چون حقوق به بخشد مهر نیز یکی از حقوق باشد و بخشیده
شود **مسئله** ذبح کردن مسلمان یعنی آنکه تکبیر کلمه چیزے دیگر منید اند ویهود
و ترسا و گنگ و کودک و زن و ختنه ناکرده حلال است و علیه الفتوی کنز العباد
یجب ان یعلم انه اذا کان فی المسئلة وجوه یوجب التکفیر و وجه واحد یمنع التکفیر فعلی
المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر لتحسین الظن بالمسلم ثم ان کانت
نیة القائل الوجه الذی یمنع التکفیر فهو مسلم وان کان خطار من الالفاظ لا یوجب
الکفر فقائله مومن علی حاله ولا یومر بتجدید النکاح ولکن یومر بالاستغفار والرجوع
عن ذلک ذخیره **مسئله** رجل قال لآخر خرق ثوب فلان فالضمان علی الذی
خرق لا علی الآمر خلاصه اذا امر غیره باخذ مال الغیر فالضمان علی الآخذ ولا رجوع
علی الآمر محیط **مسئله** اذا سال الماء من فم النائم فاصاب الثوب طاهر
سواء من ماء الفم او منبعثا من الجوف لان الغالب ان الماء الذی یخرج من الفم
حالة النوم متولد من البلغم فیکون طاهرا کیف ما کان عند ابی حنیفة و محمد رحمهما الله
و علیه الفتوی واقعات حبابی **مسئله** البقار اذا ترک البقور علی ید صبی
بحفظها هل یکون ضامنا قال ان ترکها مدة یسیرة مثل ان یاکل و یشرب
او یبول او یتغوط او یتوضأ و نحو ذلک لم یضمن لان هذا المقدار عفو فضول

استر وشتر و در دعا و سے قرآں حوالے سے آرد کہ اگر خواہد کہ دو بام
ازو حاجت شد و صفت او و ہلاک شد چوں شیر خورد و یا درد در دہان خواہد
است مسئلہ تعبیر کردن کسے رومال حاجت یا نہ جواب جائز ست بطریق
کہ قاضی مصلحت مید اما دریں ست اسور لازم ست کہ مطلقا تعبیر بکند اول
در ایکہ شخصے مسمی حاضر شود برای حمس اوقات صلوٰۃ دوم ایکہ شخصے را
کہ مدیں حجی حاضر شود سیم در ایکہ شخصے در صف قتال شکست اول
کرد دستور القضاۃ **فائدہ** خرقہ پوشانیدن و شجرہ دادن مریداں را جائز
ست اما مرید شخصے باشد کہ ہرگز در خانہ او فسق و فجور صادر نشود و الا آں
مرید تا آفات دینی و دنیاوی و ہلاکت اموال گرفتار شود **منقول ست**
کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم را ستہ خرقہ ترک اصحاب رسیدہ
است یکی را ما حیات خود ہمراہ پارہ پارہ کردہ بہر یکے از اصحاب ترک داد
و آں خرقہ کہ در شب معراج آوردہ امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ عنہ وادہ بود
و خرقہ دیگر باد اویس قرنی فرستادہ بود و معلوم باد کہ حضرت رسالت پناہ اویس
قرنی را ندیدہ بود ملک اویس قرنی بعث شد و ایمان آوردہ بود و خبر جبرائیل او را
خبر کردہ بود گاہی روی مبارک سوے **قرن** کرد اصحاب میگفتند یا رسول اللہ ما
نمی بینیم شمار السیار میل بسر قرن میگفت انی لاجد ریح الرحمن من الیمن
قصہ اول آنست کہ دریں شہر ست قرن نام دراں شہر بود
زنے بود پسری داشت او **اویس** نام لیکن کافر بودند اسلام نیاوردہ بودند چوں
صوت رسول شنیدند ہر دو بعد ایماں آوردند و محبت حضرت اللہ در سعد دند
و اویس پیر و زن بعاقبت پیر سے رسیدہ بود و اویس از محبت رسول اللہ ہر گزارم
نمیگرفت اما از خدمت مادر خلاصی نیافت در ہر روز اشترانی میکرد و شبانگاہ
دونان خوین حاصل می آوردہ و ہر دو مداں افطار میکردند آوردہ اند
کہ دریں گرگاں اشتراں را مسخر شدند اما اویس در تمام روز حفاظت اللہ میکرد و در کار

است تا آن او را رعایت و پاسبانی نے و مراعات میکردند آورده
اند که چون از شهادت دندان مبارک رسول الله صلی الله
علیه وسلم شنید معلوم نشد که کدام دندان باشد تا بموافقت
او تو نعمان خود را نیز بکشید و بشکند اما جمیع دندانهای خود را
بکشید باز برویید باز بکشید که تا هفت بار دندانش باز
برویید او میکشید چون رحلت حضرت قریب شد فرمود که این
خرقه مرا در یمن مرتضی و فاروق روان کنند و با اویس قرنی
بدهند تا بهر که اویس بپوشاند او باشد و کیفیت احوالش معلوم
کرد که چنان و چنین میداشت چون ایشان برسیدند در قرن جوانان
اویس نام بسیدی بودند که در حساب نمی آمدند بعد از مدتی شخصی
با ایشان بیان کرد که درین شهر اشتربانی اویس نام است و او صفات
حمیده او بیان کرد ایشان گفتند که همان باشد بعد از ملاقات واقعه را
باز نمودند اویس گفت خرقه را در میان نهیم تا به گردن هر که در آید از و
باشد گفتند بهتر اما حضرت رسالت پناه فرموده است که هر که این خرقه
را بپوشد شفاعت امت مرا در دنیا بجا آرد چون در میان
نهادند خرقه بالا برید و در گردن اویس آویخت اویس در حال از
سر بکشید و بوسه کرده نهاد و گفت اول حق شفاعت را بجا آرم
از ایشان دورتر رفت و غسل کرد و بعد از دوگانه سر بسجده نهاد ہاتفی
آواز داد که ای اویس نصف امت رسول الله بتو بخشیدم سر بالا نکرد باز
هاتف آواز داد که سه حصه امت را بتو بخشیدم هنوز سر بالا نکرد باز هاتفی
آواز داد که بمقدار عدد پشم گوسفندان صفا و منا امت را بتو بخشیدم و صفا
و منا دو قبائل اند در عرب که ایشان را گوسفندان بسیار اند هنوز
سر بالا نکرد اما چون از نا آمدن او دیر شد فاروق و مرتضی

سر دو در عقب او روان شدند چون اویس شکستگی پای ایشان را شنید او را
ملال کرد و گفت ای امیر اگر شما آمده نمی بودید حق تعالی تمام است رسول الله
هم می رسید پس در خطره آنچه احدی بگذرد که اویس فصل از علماء راسخ
بود ازان خرقه بدو رسید زیرا که این الطاف الهی بود گاهی برا کار میشود و گاه
را صاحب و از اویس قرنی سلسله ازان ماند که خرقه حضرت نه آورده بود در
حضرت فی العلوم آورده است که کلاه گوشه پیر فایده تمام دارد چنانکه
که در خرقه خصوصات شیان او دیان در مرج بعاد صدوق سدا میشود که هر
حریق این دنیا بوده باشد و معلوم باد که هر سلسله تعلق با ابوبکر صدیق
دارد کلاه او یک ترکی می باشد و کلاه فاروق دو ترکی می باشد و کلاه
ذی النورین سه ترکی می باشد و کلاه مرتضی چهار ترکی می باشد بدان
ای فرزند که هیچ احدی را نرسد که انگشت تعرض دراز کند اندر اینکه
در شجره جمیع اسماء اولیاء الله می نویسند بعده اسم اکرم رسول الله و معظم
واجب تعالی می آرند زیرا که مقصود اصلی ما این نیست که این اسماء را
شفیع آریم بدرگاه لم یزل تا امور کلی بالطریق اسهل و اجمل سرانجام یابد
چون زبانهای ما ملوث است از گناه پس اول اسمای اولیاء الله را یاد میکنیم تا الاکثر
یاد کردن اسم علماء راسخین کردیم و چون اسم ایشان را بر زبان راندیم
زبان ما پاک میشود و تا مستحق ذکر اسم شریف رسول الله گردیم
و چون اسم او را از صدق دل و یقین بر زبان آریم زبان ما پاکتر گردد تا اسم
ذات واجب الوجود بر زبان آریم زیرا که رسیدن بدرگاه لم یزل بی همراهی
سواران تیز رو محال است و دیگر آنکه گفته اند التاخیر لعید التعظیم و دیگر آنکه اسماء
معظم چون درخت اند و اولیاء چون برگ هر چند برگ سربلندی و روی هوا
دارد اما این بدانکه قیاش از درخت است پس در نظر او بی بهایی دارد زیرا که
تا درخت برگ را نم رسد و همالیش گسید عوام الناس از درخت

به برگ معزور را بهند وبدانند که برگ را مرتبتی نیست بجود دیگر از درخت پس
متعرض باین سخن چون معزور به برگست ووجه تقدیم ایشان از آن است تا شخصی
برگ را بیند ونزدیک سایه آن درخت بجوید نیفتد تا اولیا را شفیع بیارد بنده
شریعت باسم ذات نرسد والله اعلم مسئله رجل علیه دین فنسی حتی مات
قال خدای درحمه الله علیه ان کان الذی بثمن بیع او قرض لایوخذ به یوم القیامة
وان کان غصبا کان ماخوذا قاضیخان مسئله لایکره الکلام عند الاذان بالاجماع
انفی للسامع فتاوی کامل من تکلم فی الاذان خیف علیه من زوال الایمان هذا محمول
علی المؤذن دون السامع خزانة الجلالی مسئله اذا اشتری شیا وصار مغبونا
فیه قال القاضیخان ابوعلی النسفی له ولایة الفسخ وهو اختیار الامام ابی بکر وقال القاضی
جمال الدین اذا غر البایع بان قال قیمته بهذا المقدار فله ولایة الفسخ محیط مسئله نام
خدای عزوجل بهر زبانی که یاد کند حلال باشد ذبیحه ابوذر رضی الله عنه را پرسیدند
که اگر گرگ یا دد سر گوسفند جز آن زنده ماند ذبح کردن او شاید یا نه جواب
شاید میان دو سینه ودر فتاوی خوانده ام نیز همچنین آورده است و
در ملتقط میگوید که اگر به سر پاکیان را از تن جدا کرد واو بجنبد
بذبح حلال نشود واگر سر گوسفند بشمشیر ویا بکارد زند وجدا کرد خوردن
حلال باشد لیکن فعل مکروه باشد اگر در وقت بسمل کردن مرغ وگنجشک را
سر از تن جدا شد از سبب تیزی کارد او را بخورند وسر او را بخورند
پیش از آنکه حیوان را بسمل کنند مردی دست ویای از آن حیوان برید
مگر پوست را گذاشت معلق دران وبعد آن گاو را بسمل کردند آنگاه پوست
را از آن حیوان چون گاو وگوسفند وغیر برید وآن عضو را جدا کرد حلال باشد
آن عضو را بخورند لفظ عربی این است العضو البائن بجلده حل [illegible]
سوی کعبه آوردن سنت است وقت ذبح بالاتفاق واگر روی مذبوحه بقبله نکند
مذکور وباشد لیکن حلال باشد اکل آن کفایة الاسلام مسئله شخصی

بعد صد بار خود دست دراز کرده بود که با قرص من اد اسکتے تنہا نحو اہم
باید سخطے دیگر در آمد و او را از دست او خلاص کرد اگر بطریق کہ حالت درینا
خلاص کرد قرص از خلاص کسی دیگر طلب کند و اگر بر ورثے صمانیت بلا
کرد قرص از قصد از طلب کرد کنز الدقائق در مجالس الاسلام
قاضی شمس الدین مسطور است که روزی شیخ شرف الدین سرخسی
قدس سره از حضرت قاضی شمس الدین سوال کرد که یا شیخ یکے
دارم در اینکه سبب وجوب سجده تلاوت چه چیز باشد قاضی گفت
و ترید معلوم باد که این سجده خالی از دو امر نیست یا در قصه وعد است
ویا قصه وعید پس اگر قصه وعد است سجده برائے شکر و رجاست و اگر
قصه وعید ست سجده از برائے خوف خدا است مسئله لا یجوز لاحد ان
یدخل فی ولایة الغیر للمبارزة معه واخذ ملکه وماله الا ان فیه الفاظ الفقه السابقة قال
شیخ الامام حسام الدین رحمه الله من التلاظ العقیه فعلیه لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین قال ابو عبد الله الجامعی رحمه الله من دخل فی ولایة الغیر مع
عسکره القاهرة للمبارزة واخذ ملکه وماله بلا موجب ولم یمنع عن الاذار
لقول الجمهور بحسب القتال ویقاتل بکل ما یقاتل مع اهل الحرب کالرمی
بالنبل والمنجنیق وارسال الماء علیه والنار المحرق علیه واخذ امواله واسبابه
ظلما وحرا له وعشرة وفیها الغیره وقال شیخ الامام الصدر الکبار الحکیم الزاهد
الامام الاجل برهان الدین الواعظ وهذا بالاجماع اما التصرف فی امواله
اسبابه ظلما فقد قیل انه مباح وهو الصحیح ان کان القاهر مسلما او ذمیا والمقهور
حربیا یزول ملکه عن امواله بالاستیلاء وغیرها وان کان ذمیا لا یملک القاهر
اموال المقهور وکذا اذا کان مسلمین لان اموال المسلمین معصومة لا یملک بالقهر والا
ستیلاء لا یحل التصرف فیها وهذا اذا لم یکن بادیا بالظلم اما اذا کان بادیا
بالظلم فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین مباح احدا امواله واسبابه

للطعم والتصرف فيها دفعا للفتنة القائمة وحرز الطعام قال ابو مطيع لما افتى ابو يوسف رحمه الله يجوز اخذ مال البادي بالطعم والتصرف فيه اخبر ذلك ابا حنيفة رضي الله عنه فقال المجيب مصيب وكان محمد بن الحسن رحمه الله جالسا عنده ولم يتكلم بشيء وكان هذا منهم بالاجماع فتاوى غرائب **مسئله** البيضة اذا اخرجت من الدجاجة الميتة اكلت وكذا اللبن الخارج من ضرع الشاة الميتة فتاوى سراجي **مسئله** من راى فقيرا في المسجد يغني ويراح في بيته اكل الطعام فكانما اكل لحم الخنزير ودم الحيض فتاوى خانيه **مسئله** مال شخصي مسلمان چون اسپ وگاو واشتر وگوسفند وغير ذلك بغيبت از صاحب مال ببرد ذبح كردن آنرا نشايد واگر ذبح كرد ضامن باشد اما در تحفه ملكي مي آرد كه اگر ذابح باديانت بود كه از وي هرگز بادبي وحرام خواري صادر نشده باشد بذبح كردن ضامن نباشد ومعلوم باد كه اين اختلاف در ذبح مواشي ماكولاتست كه مرانا ذبح كردن خر واشتر وكلب وغير ذلك اگر آن ذابح باديانت باشد ويا بي ديانت بهر تقدير ضامن باشد **مسئله** چون عسل پليد شود پاك كرده شود ديانه جواب پاك كرده شود بايد كه آوند عسل را با آتش بار كند وآن عسل را بچوبي وزن كند وآن جاي را نشانه كند و بمقدار سه آب بران انداز دكه اگر آن چيز نشسته سه بود بدان آب نشسته ميشد وبجوشاند آب تمام بسوزد وعسل باقي ماند چون بوزن آب چوب رسد باز بدان مقدار آب ديگر انداز د بكذا سه كرت آب را در وي بسوزاند پاك گردد نقل مجموعه سلطاني **مسئله** سئل درانچه زيد دراز گوشت خود را فروخته است به خالد به بيع فاسد واين دراز گوش در دست خالد نقصان يافته است يا فت سماوي بشرعا در منصورت رسد زيد را كه اين دراز گوش را از خالد مع ارش النقصان بگير ديانه اجاب كه رسد وكذلك اذا كان النقصان بفعل المشتري وذكر في بيوع الخلاصة وان كان بفعل الاجنبي فالبايع بالخيار في الارش ان شاء اخذه من الجاني

لا یرجع علی المشتری بشیٔ لان المشتری یرجع الی الجانی کما فی الغصب وذکر فی الجامع
فی باب بیع الاماء الحبالی اشتری جاریة بشراء فاسد وقبض جبرا المشتری برد
ها بالعقد ونو ولدت ترد ها و ولدها ولو هلک فیهما ید ها ولصنعت قیمتها لانه معروف
بالقبض فلا وصاف یضمن القبض فتاوی قاضی خان مسئله اگر در شیره
موش افتد و بمیرد باید که موش را بکشند پس از آنکه ریخته شود و باید آن شیره
را تا آنکه خمر گردد بعد از آن خمر را سرکه کنند حلال میشود فی الخزانه مسئله
سرکه شراب مشروع است و سرکه حاصل میشود مدامکه یک درم
ادار دو در بین آنرا بنهد ویا خود سرکه شود سرکه آید **فائده** هرکه
این اسم را بوقت چاشت ارزانی دفع دشمنان بخواند پنج هزار بار بخواند
آن کار را و کفایت رسد در هر کار رسول گفت فرموده اند که هر یک باید گفت
واگر عالم فتنه گیرد این سری است که در میان جهتر عزرائیل نوشته است اسم
این است یعنی در بین حروف های **ام ذل** مردی کسی که خود را اعلام خود
نکاح کرد و مهر مسمی کرد لازم شود یا نه جواب نه و بعضی گفته اند که مهر گر لازم نشود
عمدة المسائل مسئله زوج کرد زنی را و مجرد نکاح کردن زن دو مهر لازم شود
مگو نه باشد حل مشکل این گر این شخص است که بزنی زنا میکند در
حین آن زنا را ای زن نکاح کند زن دو مهر لازم شود یکی مهر مسمی که از
سبب عقد نامیده بود و دیگر مهر که بسبب زنا لازم شده است زیرا که چون
درین زنا قبل از خروج ذکر نکاح کرد حد ساقط شد پس بعد وی حد مهر مثل لازم
میشود مسئله رجل زنا بامرأة ثم تزوجها وهو علی بطنها فعلیه مهران مثل بالزنا لانه
سقط الحد حین تزوجها قبل تمام الزنا و مهر آخر وهو المسمی بالنکاح عمدة المسائل
مسئله فی فتاوی الذهبی سئل عن علما بلدنا عن رجل جاء فی مجلس بلان وجلس
فوق المتعلم جاهلا بالعبادات مثل الصلوة والزکوة والحج والصوم والغسل والتیمم
هل یجب علیه شیٔ ام لا فاجابوا بانه بدأ علی ارتعا او حدا استخفاف او حقارة ...

اهانة المزاح ولو تقدسه علی وجه الاستخفاف طلقت امرأته ولو کان علی وجه الحقارة
او الاهانة یکفر ولو کان علی وجه المزاح یعذر ویشیر الفضولی علی قولهم فی زماننا رد حفظه
العلما مسئله در کنز آورده است که مزد حد سرقه صلح بمال جائز است اما
دزد جوالی شئ ادعی آرد که صلح همچنان کنند که اگر ده درم سرقه کرده باشد
به برابر او پنجاه درم از دزد طلب کنند تا تاوان یکی به پنج میشود و غیر او را عیبه
بود و الضمان فدیه دست بریدن سارق میشود مسئله در ایضاح آورده
است که بیع و شرا بر چند نوع است یک نوع او حرام است چنانکه گوشت کرم در
گرمان افتاده باشند زیرا که بمجرد افتادن کرم گوشت حرام میشود و یا چون
خوک و یا خمر و یا حر الاصل زیرا که در عجائب الغرائب آورده است که اگر
بایع مشتری را گوید که این چیز بدان شرط میفروشم که غارت است
یعنی ملک غیر است بسرقه و یا بغصب گرفته ام و یا شخصی حر الاصل است
که من بعد شما را بر با رجوع نباشد و آن چیز در ملک مشتری هلاک شد و یا خود
رها کرد مشتری را رسد که ثمن خود را از بایع باز گیرد و این چنین بیع مطلقا روا
نباشد و نوع دیگر فاسد است و فاسد را دو روی است یکی روی او و بعض
بعض قریب و یک روی او بوصل چه اگر احد متعاقدین فسخ کند شاید که چنانکه
گوشت گنده بوی شود مکروه شده نه حرام پس اگر فسخ کند شاید و اگر طبخ
سازد بیع روا باشد و یا چون مبادله لبن به لبن مسئله در فتاوی سراجی
آورده است که اگر شخصی شیر را بکس بدهد بدان شرط که باز شیر را از ماده
گاو دوشیده بده و بعد از مدتی احد از متعاقدین فسخ کند بدین که برابر این
شیر من غله بده حسب بحکم شرع او را غله رسد پس شیر را بشیر دادن روا
باشد اما نا فساد اما در قدوری آورده است که شیر ماده گاو را بر
شیر بز و گوسفند بدهد بر بو میگردد پس روا نباشد و نوع سوم بیع مکروه و آن
بیع جائز باشد اما اثم گردد چنانکه شخصی در شهر خود غله از شهر خود جمع کند

مسئله بیان صلح بمال

وبار دیگر آن بیع گران اگر فروشد و یا شخصی متیوار کاروان آید و نرخ آن شهر را
که در میان ما باد چون مالک و هم نیست یک خواهی کاروانیان کند و یا چون
یک کس بیع را سرانجام داد و باشد و دیگرے در میان درآید و یا در وقت
اذان جمعه یعنی بعد اذان جمعه درین صورت ها بیع کند جائز باشد اما آن شخص
آثم گردد مسئله گواهی حربی بر حربی دیگر رواست با اختلاف ملت ایشان و
گواهی حربی بر ذمی روا نیست و گواهی ذمی بر ذمی رواست با اختلاف
ملت ایشان و گواهی اعرابی در روستائی بر شهری روا نیست زیرا که ادا
حروف را نمیتواند ساخت آری و گواهی شهری بر اعرابی رواست و
گواهی اعرابی بر اعرابی دیگر نیز رواست زیرا که در ان ولایت حرج باشد
ایشان یافته نمیشود مسئله اذا ادعی علیه بالدین بانه لا یحلف حتی
یقیم البینة وان اقام بینة بعد مدة البیع وان قال البائع ان حیره علی حلف البائع
فهو علی یده علیه وان اقام بینة علی ذلک لان البائع مجبره علی ذلک والصحیح ان حلف
الرباب لا یثبت لانه لا یعرف منه قیل یصیر وقت الاستتار وقیل وقت ا
وقیل وقت البیع شرح هدایه مسئله چون مسافر در نماز چهار رکعتی با امام مقیم
اقتدا کرد چهار رکعت را تمام کردن بر وی فرض میشود و اگر بر قعده اول
رکعت نمازش فاسد شود اگر در قعده اول اقتدا کرد نیز تمام کردن
لازم بود و اگر در قعده آخر اقتدا کرد نیز چهار رکعت را تمام کردن لازم بود
مسئله آورده اند که روزے زنے بخدمت رسول الله حاضر شده و
گفت یا رسول الله شوهر من مرا دوست ندارد گفت بر تو باد که از بامداد تا
دیر بیرے کیدا ست کرت زنے سوال میکرد رسول الله صلی الله علیه و سلم جوا
میداد بعد از ان گفت یا رسول الله در حق او خیرے کردم
از ان پس من دوستے او روز بروز می افزاید حضرت رسالت پناه
صلی ... دوستے و اخلاص او موده ورا از پس خود دور گرد ستے که آن زن

کرده بود استاده بود آن را نیز بریده اند از جهت همین گفته اند که اگر شخصی اندک
و بیش از سحر میدانسته باشد چنانکه اگر اسیر را یا در خود مهربان میکند از روی
سحر آنکس کافر گردد و قتل وی نواند مسئله اگر کسی از جهت پریان چراغ
بنهد و یا از جهت ایشان مرغ و یا گوسفند وغیر ذلک را بکشد و یا گوش
و یا تاج خروس را ببرد و بدان تعویذ نویسد پس آن شخص کافر میشود
و زن وی طلاق میشود اگر تجدید نکاح کرد فبها والا همیشه زناکار است التفسیر
ملا یعقوب مسئله پوست بزغاله خوردن روا باشد بوستان ابو اللیث
سمرقندی مسئله در دلیل العارفین مسطور است که چون زن و شوهر را
نزدیکی حاصل میشود دران میان مهتر جبرائیل پاره خاک از موضع مدفن
آن طفل میگیرد و در رحم زن فرشته است که آنرا ملک الارحام میگویند مدت
آن میدهد چون از طرف مادر و پدر آب در رحم قرار میگیرد آن خاک بدان
می آمیزد و مدت چهل روز در دست مالیدن گیرد پس بمنزله نیز میگردد بعده
فرشته دیگر از دست او میگیرد و مدت چهل روز میمالد تا اندامهای او درست
میشود چون گوشت و پوست و استخوان و عروق پس از حضرت عزت
خطاب میآید که ای فرشته سرش پیدا کن و فوائد اکل و شرب و کلام
و سمع و بصر و شم و ذوق در وی من میدهم و پاهایش را راست کن و قوت
مشی من میدهم و دستهایش راست کن و قوت بطش من میدهم بعد از
ترتیب جمله اندام مدت ده روز همچنان افتاده باشد بی روح بعد از آن
گفته اند که حیات بمنزله چراغ است هر چیزی را که بوی
میکنند زنده میشود پس اول پای او زنده میشوند بعد از آن هر دو
گرده و روده زنده میشوند که اینها را ارواح نباتی گویند بعد از آن
روح عرقی است میان جگر و روده که مخرج نفس از انست بدان
راه حیات بالا سرایت میکند و نفس پیدا میشود

پس آن هنگام حیوان تام باشد بعد از آن فرشته بیاید که امر الله
بگوید ارواح جدا داخل کند که امر ارواح انسانی و جاری گردید
که سمع و بصر و ذوق خاصیت اوست و روی طفل در شکم مادر بطرف
ناف مادر باشد یعنی پشت او بطرف پشت مادر و روی او بطرف روی
مادر او مادر باشد ولیس در تمهید ابو علی رودباری آورده است
که نفس جدا است و ارواح جدا زیرا که در حالت خواب ارواح بیرون می‌آید
و در حالت بیداری داخل میشود و در وقت موت هر دو هم بیرون میروند خلاف مر
ملحدان را که نزدیک انسان ارواح و نفس چیزی یکی است و منقول است که چون
ارواح در رحم می‌آید چهار خط را با خود همراه می‌آرد یکی از اجل که مقدار کرده
نفس و شهور و ایام عمر او باشد و در فلان ساعت اجل او نقص میشود
کما قال الله تعالی اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون یعنی مقدار
کرده شد حاصل و پس نشود اما نزدیک اعتزال مقتول با اجل خود نمرده باشد
چه اگر قاتل نکشتی مدت چند روز زنده بودی اما نزدیک اهل سنت و جماعت
این قول محض کفر است و خط دیگر رزق او نوشته میباشد که مقدار کرده و کذا
این شخص خورد و در خط دیگر عمل او نوشته میباشد که مقدار کرده و کذا عمل او
در وجود می‌آید خواه نیکی خواه بدی و در خط دیگر مذهب او نوشته
میباشد که این کس مذموم میرود یا بهشت منقول است که هر گاه
کودک بعد از ولادت از رحم که او را این حالت جمله امور غیب یاد میشد
نامند اما در این حالت فرشته می‌آید و سیاهی او را بحکمت الله تعالی تمامه آن
یاد او را فراموش میکنند از آن اندوه در گریه میشود منقول است که طفل بعد
از ولادت در مدت چهار ماه و گریه میکند در آن اشهد ان لا اله الا الله بیان میکند
و در چهار ماه دیگر محمد رسول الله را بیان میکند و در چهار ماه دیگر اگر مادر
و پدر هر دو مسلمان بودند میگوید اللهم اغفرلی و لوالدی و اگر مادر و پدرش

کاذب بود میگوید اللهم لعن علی و اولاده مسئله اگر طفل گریه میکند باید که سورت
لایلاف را نوشته در گلویش ببندد تا آرام شود مسئله بدانکه دیدار باری تعالی
را دیدن راست است و مومنان را روزی خواهد شد بعد از دخول در بهشت مومنان
را یعنی زنان را و مردان را خلاف مر اهل روافض و حشویان را که نزدیک
روافض که بغیر از بی بی فاطمه زهرا دیگر زنان دیگر نه بینند و نزدیک حشویان
بغیر از بی بی عائشه صدیقه زنان دیگر نه بینند و این قول آنها محض باطل
است شیخ عقاید مسئله در درر مجالس آورده است که زنی بود
صاحب جمال از غایت گریه کردن چشمان او بی نور شده بودند و از وی پرسیدند
که چرا گریه میکنی گفت شنیدم که فردای قیامت زنان را دیدار نباشد
گفتندش که ای ضعیفه این قول روافض است لا بل زنان را دیدار باشد گفت
پس ازین قرار نشوم از گریه زیرا که چشمان من از جهت دیدار او کور شده
است مسئله چون شخصی چهار زنان داشته باشد و زن پنجم را
نکاح کردن خواهد روا باشد یا نی جواب حیله آنست که از زن اول کابین را
اول بعقید در آورده باشد از ان اذن خواهد اگر اذن داد بعد ازین هر چند زنان
که بکند لا الی نهایه روا باشد و این روایت در مشکلات حذرخانی مسطور
است اما مفتی را شاید که این مسئله را بر دانشمندان زور آور نگذراند بعد از آن
فتوی دهد مسئله رجل نوی السفر فی رمضان و هو صائم فقبل ان یخرج من العمران
ان اکل علیه الکفارة فتاوی سراجی و قران خانی مسئله شخصی بدست کفار اسیر
شده بود و ندانسته اند که ماه رمضان کدام باشد پس تحری کرد و یک ماه
روزه داشته است شرعا اگر تحری موافقت افتد روا باشد یا نی جواب
باشد اما اگر معلوم شود که آن تحری قبل از رمضان بود و یا بعد از رمضان بود دیگر
آن روزه محسوب باشد یا نه ایجاب روا باشد فتاوی قران خانی مسئله
مستاجر را روا باشد که دایه مستاجر را بزند اصلا عند ابی حنیفه رحمة الله علیه

اگر در ندو هلاک شود ضامن باشد و مجمن گفته‌اند نگاه عقب ملک آدوار
اصحاب سکید تا میر دو حد بالعرف معتاد ضامن باشد و آنچه عاریت را ازو
میر ضامن شود باتفاق اما اگر دابه را مردود کرد و در غیر موضع معتاد در ندو هلاک شود
باتفاق ضامن شود فتاوی سراجیه مسئله اگر شخصی اصل الحر رفته در سیر
کلی حبس کرده که کسوت و طعام را من داده باشد و من بهر سگی سیار اقبول
کردم که قدیم الایام در پیش سیما باشم و بعد از مدت آنکس سحوا به کار
بیس و سے رود رفتن تواند یا به جواب تواند و آنچه از طعام و کسوت
بوی داده است آنچه آنکس از وی بستد و از مشغول شود و هیچ احدی
از دیگری چیزی طلب ندارد و نقل از تاتارخانیه مسئله در فتاوی اصحاب
آورده است که در سفر مدت را قصر نیست زیرا که در ایمان و ترک ایمان معتبر است
و میل ایمان در حال نزول و ترک در حال رفتن در فتاوی ظهیری و خلاصه
تعالی مستحق است نقل صلوة ماچینی مسئله مکروه است اقتدا با اهل
هوا و بدعت کردن چون جبریه و قدریه و رافضیه و خطابیه و مشبهه و آنکه
قرآن را مخلوق گوید اقتدا با ایشان مطلق درست نیست نقل صلوة
ماچینی مسئله مکروه است تکرار جماعت کردن در مسجد که اهل آن مسجد
نماز بجماعت گذارده باشند و این در صورتی مکروه است که قوم آخر
از قوم اول اکثر باشند اما اگر یکی یا دو یا یک در گوشه باشند
مکروه نباشد و در جامع صغیر خانی گفته است که این حمل در صورتی
است که آن مسجد در شارع عام باشد فاما اگر در شارع عام باشد
تکرار جماعت و بانگ و نماز ذاتی مست مکروه نیست زیرا که امام معلوم و معین
نشده است از برای کراهیت و این جای معلوم است نقل صلوة
ماچینی مسئله مناره گذاردن بر فوق مسجد مکروه باشد اگر جای
باشد در صحن مسجد و اگر جای نباشد مکروه نباشد نقل صلوة ماچینی مسئله

چون نوسے وفات یابد باید که موهاے اورا + + + دو گیسو کند یکی را
بجانب راست بو بالاے قمیص بر فوق صدر او ماند و دیگر را بجانب جیب
بجانب گت **سوال** اگر مردی موی داشته باشد او را چه باید کرد اگر دو
گیسو کرده بجانب بطریق مذکور ماند تشبیه بزنان میشود اگر دو گیسو کرده متعاقب
او ماند آن نیز تشبیه بزنان میشود از آنکه زنان را هم دو گیسوی میباشد و گرد
سر نیز دو میشود و اگر بر سر پیچیده ماند آن نیز قلب موضع میشود پس چه باید کرد
جواب باید که موهای مرد را گیسو سازد یکی را پس پشت در زیر یک کتف او نهد
و دیگر را در زیر دیگر کتف او نهد و سیم را در زیر پشت او به برابر گردن نهد نقل
خلاصة الفقه **مسئله** اگر مردی کالای خرید بدانکه او را سه روز خیار کرد بعد از آن
اگر تصرف کرد در آن مبیعه چنانکه اسپ بود بر نشست و یا ستور بود بار کرد و
یا ماده گاو بود بدوشید و یا کنیزک بود وطی کرد و یا بوسه داد بشهوت یا او را
لمس کرد درین حال همه جای او را خیار باطل باشد و بیع جایز و لازم آید رد
نتواند کرد و نیز اگر کنیزک بشرط بکر خرید پس کامل پیدا شد بطریق که زنان دانند
بوطی رد نتوان کرد کفایة الاسلام **باب** در سه آستین راه فقیری هزار و یک
منزل است و چهل و چهار مقام است **باب** اندر بیان خرقه **سوال** اگر از ایشان
که خرقه چیست و چند معنی دارد **جواب** بگو که خرقه پوشش بر پنج معنی اطلاق کرده
اند اول خرقه اصل است که لم یزل خواست تا کسوت خلق بر موجودات پوشاند
قوله تعالی اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون آفرینش خرقه اصلی است
که هر دو عالم را پوشاند و خرقه دوم عرش و خرقه سیوم زمین است و خرقه
چهارم لیل و نهار است و خرقه پنجم بهشت و خرقه ششم روز و شب است قوله
تعالی وجعلنا اللیل لباسا وجعلنا النهار معاشا **باب**
اندر بیان خرقه اصلی بر دو وجه است آورده اند پس جمله موجودات از کتم
عدم بصحرای وجود آورد و این وجود معدوم بود چون ایشان را از نیستی

بسته آورده واین حرقه را بالیان داده است در آن معنی حرقه مصطفی
بام نهاده آمد واین حرقه دوم عشق هست واین حرقه که بیر لو حو آمده است
اول عشق را کعش بود بار رسیدن تعلیم علم تا رسد و حاصل شود
وچون برو حود وی آمد آنکه معلوم شود و دوم حرقه که سوال داد که
عشق است قال النبی صلی الله علیه وسلم من اکل الطعام فی بیت
المصیبة فی یوم الاول سلبه منه الایمان ومن اکل الطعام فی یوم
الثانی نزعت منه الملائکة المقربین ومن اکل الطعام فی یوم الثالث
نزعت منه الرحمن قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله بری عن الذین
یاکلون الطعام فی بیت المصیبة قبل مضی ثلاث ایام ما الحق بالنبی لا اغنیا
النار لا للفقراء اذا هم المستحقون ویستحب الاطعام لاهل المصیبة اذا لم
یکن معهم لو لمة لان النبی صلی الله علیه وسلم اطعمهم علی عمه حمزة ایام
التعزیت واذا کان فیهم لو لمة لا یجوز لانه اعانة علی المصیبة وذلک
معنی مختار الفتاوی ان اعرابیا جاء الی النبی علیه السلام فقال یا رسول
الله ان النبی مات واطعم ویرسل مع الجنازة ما ساءت الطعام فهو حلال
او حرام فقال النبی صلی الله علیه وسلم هو حلال والمرء ان یاکله ولکن یکره
ان کان بین القوم من تحمیل الواعظین ومن لم یاکل من طعام الذی یرسل مع
الجنازة فلم یاکل امام مقتدی من الصحیحه الطعام الذی یحمل حلف الجنازة
یحل اکله لا للمصیبة یحملون هذا الطعام لاجل حامل الجنازة فیحمل اکله فی
الملتقط لو یحملوا الطعام خلف الجنازة یحل اکله ولعموم الملوک ذلک وقع فی
بعض النسخ لا یباح اکله هذا الطعام فهو مخالفة النسخة المعدهین والمتاخرین
والمراد بعد الاباحة المکروه من زندوسی والظهیری وسئل عن ابن عباس
رضی الله عنه عن الرجل یقوم باللیل والصوم بالنهار ولا یحضر بالجماعة
هو قال فی النار قال النبی صلی الله علیه وسلم من سمع منبر وان یحضر حرم الله تعالی علیه

الجنة فی تعقیب ابی طالب الکرمانی **فائده** تعویذ چشم زخم بد نظران هرگز انظاری
بسدا هی تعویذ را نوشته نگاه دارد و خدا تعالی او را از آفت نظر ایشان دارد و
زتیر ایشان محفوظ رسیده بد بفرمان رب العالمین شفا یابد مجرب است این آیت
بی ندب علیی وشمله خاسی هم یا دین دهما فاو سر العین بالعین رده العین الی اهل

کبد حطیة یا عظیم یا عظیم یا عظیم یا الله یا الله یا الله برحمتک یا ارحم الراحمین
و عدیگر اگر کسی را چشم تار یک باشد بیارد هیچ زعفران را بساید و در چشم کشد
نحوه سرمه دان و بعد از آن زرد چوبه را بگیرد و بپنبه آلوده کرده بالای چشم بندد بعد از آن
پلیله از گل کند و بالای چشم بماند روشن گردد بفرمان الله تعالی مجرب است **نوع دیگر**
توتیای تلخه ای و مشک و زعفران و کف دریا و حاکسو این جمله را آس کند و با
آب بندد یا شیر در چشم کشد روشن گردد ان شاء الله تعالی **نوع دیگر**

برگ سپند را بگیرد و بکوبد همراه شیر کند در شب بماند و علی الصباح
در دهن بگیرد و خون دهن و گنده بوی و جمله علت
برطرف شود بحکم باری تعالی **نوع دیگر**
اگر کسی را دست و پای بحرق شود دهم
بدستها و پای مالد بحرق کم شود
ان شاء الله تعالی

خاتمة الطبع

مخفی نماند که در حین طبع این کتاب مستطاب که مسمی بارشاد الطالبین است نسخ عدیده فراهم
آورده شده بود ولیکن از سبب عدم استعمال بطور درس در نسخهای مذکوره اغلاط بسیار
جابجا گرفته بود بقدر طاقت بشریه در صحت این نسخه مطبوعه قصور نشده رجا که اگر در الفاظ
بر غلطی اطلاع یابد بقلم عفو صحیح نموده شان از توبیخ بر مصحح و کاتب مسدود دارد و المستعان علیه التکلان

اگرچه مناسب تحریر فہرست در اول کتاب بود اما حوالی کتاب آن مناسب است لہذا در حصہ آخر نوشتہ شد

فہرست ابواب و فصول کتاب ارشاد الطالبین